UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228699

UNIVERSAL
LIBRARY

Osmania University Library

Call No ف ۹۰۵ ۹۱۸ ذ - ث

Accession No 17396 ۱۷۳۹۶

Author ذبیح اللہ صفا

Title تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی۔

This book should be returned on or before the date last marked below

انتشارات دانشگاه تهران

۱۵۷

تاریخ

علوم عقلی در تمدن اسلامی

تا اواسط قرن پنجم

مجلد اول

تألیف

دکتر ذبیح‌الله صفا

۱۳۲۹-۱۳۳۱

چاپخانه دانشگاه

بها: ١٠٠ ريال

فهرست مطالب

مقدمه

اصلاحات و اضافات

مراکز مهم علوم عقلی مقارن ظهور اسلام **۱ - ۲۸**

۱ـ حوزهٔ علمی اسکندریه : ۱ـ۸

۲ـ انتقال علوم ازاسکندریه ببلادشرق ادنی : ۸ـ۱۰

۳ـ مراکزعلمی سریانی : ۱۰ـ۱۷

٤ـ مراکز علمی ایران : ۱۷ـ۲۷

٥ـ معارف هندوان : ۲۷ـ۲۸

ترجمه و نقل علوم در تمدن اسلامی **۲۹ ـ ۱۲۱**

۱ـ اطلاعات عرب درجاهلیت: ۲۹ـ۳۱

۲ـ تازیان مسلمان و علوم عقلی: ۳۱ـ۳۳

۳ـ سوختن کتابهای اسکندریه و ایران : ۳۳ـ۳٤

٤ـ تأثیر ایرانیان درتدوین علوم عقلی: ۳٤ـ۳٥

٥ـ علل تاثیر ایرانیان در نقل و تدوین علوم عقلی: ۳٥ـ۳٦

٦ـآغاز توجه بنقل علوم: ۳۷ـ۳۸

۷ـ از منصور تا مأمون: ۳۸ـ٤۲

۸ـ عهد مأمون: ٤۲ـ٤٥

۹ـ رجال و خاندانهای ایرانی: ٤٥ـ٤۸

۱۰ـ بیت‌الحکمة: ٤۸ـ٥۰

۱۱ـ مترجمان بزرگ: ۵۰ـ۹۱

۱ـ اصطفان القدیم (۵۱) ۲ـ خاندان ماسرجیس (۵۲) ۳ـ خاندان بختیشوع (۵۲) ۴ـ ابن المقفع (۵۶) ۵ـ ثیوفیل الرهاوی (۵۸) ۶ـ خاندان نوبخت (۵۸) ۷ـ عمر بن فرخان (۵۹) ۸ـ ابوالحسن علی بن زیاد التمیمی (۶۰) ۹ـ ربن الطبری (۶۰) ۱۰ـ ابوزکریا یوحنا بن ماسویه (۶۱) ۱۱ـ ابویحیی البطریق (۶۲) ۱۲ـ ابن البطریق (۶۲) ۱۳ـ محمد بن ابراهیم الفزاری (۶۳) ۱۴ـ خاندان حنین (۶۳) ۱۵ـ قسطا بن لوقا البعلبکی (۷۱) ۱۶ـ حبیش بن الحسن (۷۳) ۱۷ـ عیسی بن یحیی (۷۴) ۱۸ـ حجاج بن یوسف بن مطر (۷۵) ۱۹ـ سرجیس الرأسی (۷۵) ۲۰ـ ثابت بن قرة (۷۵) ۲۱ـ عیسی بن اسید (۷۹) ۲۲ـ موسی بن خالد (۷۹) ۲۳ـ ابوعثمان سعید بن یعقوب الدمشقی (۷۹) ۲۴ـ اصطفن بن بسیل (۸۰) ۲۵ـ ابراهیم بن الصلت (۸۰) ۲۶ـ اسطاث (۸۰) ۲۷ـ قویری (۸۱) ۲۸ـ خاندان کرخی (۸۱) ۲۹ـ ابن بکوس (۸۱) ۳۰ـ ابن ناعمه (۸۲) ۳۱ـ عیسی بن چهاربخت (۸۲) ۳۲ـ ایوب الابرش الناقل (۸۲) ۳۳ـ ابوبشر متی بن یونس (۸۳) ۳۴ـ ابوزکریا یحیی بن عدی (۸۳) ۳۵ـ ابن زرعه (۸۴) ۳۶ـ ابوالخیر بن الخمار (۸۴) ۳۷ـ یوحنا القس (۸۵) ۳۸ـ نظیف القس الرومی (۸۵) ۳۹ـ یوسف الناقل (۸۵) ۴۰ـ ابوالحسن الحرانی الصابی (۸۶) ۴۱ـ ابن وحشیة الکلدانی (۸۶) ۴۲ـ کنکه هندی (۸۷) ۴۳ـ ابن دهن (۸۹) مترجمان دیگر (۸۹).

۱۲ـ کتب و علماء مستفاد: ۹۱ـ۱۲۱

الف ـ در فلسفه (۹۱ـ۱۰۴) ب ـ در ریاضیات (۱۰۴ـ۱۱۳)

ج ـ درطب (۱۱۳ـ۱۲۱):

علوم عقلی درتمدن اسلامی **۱۲۲ـ۱۵۵**

۱ـ حدود استفادهٔ مسلمین از علوم عقلی: ۱۲۲ـ۱۲۶

۲ـ عهد اعتلای علوم: ۱۲۶ـ۱۳۳

۳ـ دورهٔ انحطاط علوم: ۱۳۴ـ۱۳۸

۴ـ مشکلات علوم و علما در تمدن اسلامی: ۱۳۸ـ۱۵۱

۵- مراکز مهم علوم عقلی: ۱۵۱-۱۵۵
فلسفه ۱۵۶-۳۲۴
مقدمه: ۱۵۶-۱۶۲
یعقوب بن اسحق الکندی: ۱۶۲-۱۶۵
احمد بن الطیب السرخسی: ۱۶۵
احمد بن سهل البلخی: ۱۶۵
محمد بن زکریاء رازی: ۱۶۵-۱۷۹
ابونصر محمد فارابی: ۱۷۹-۱۹۴
یحیی بن عدی: ۱۹۴-۱۹۵
ابوسلیمان منطقی سجستانی: ۱۹۵-۱۹۸
ابوحیان توحیدی: ۱۹۸-۲۰۰
ابن زرعة: ۲۰۰
ابن مسکویه: ۲۰۰-۲۰۲
شهید البلخی: ۲۰۲-۲۰۴
ابن الطیب الجائلیق: ۲۰۴-۲۰۶
ابوالقاسم الکرمانی: ۲۰۶
ابوعبدالله الناتلی: ۲۰۶
ابوعلی سینا: ۲۰۶-۲۸۱
ابوالخیر خمار: ۲۸۱
ابوالریحان البیرونی: ۲۸۱-۲۸۷
ابوسهل المسیحی: ۲۸۷
ابوعبید الجوزجانی: ۲۸۷-۲۸۹
ابوالحسن بهمنیار: ۲۸۹-۲۹۰
ابن زیله: ۲۹۱
ابوعبدالله المعصومی: ۲۹۱-۲۹۲

ابن الهیثم: ۲۹۲-۲۹۵
اخوان الصفا: ۲۹۶-۳۲۰
ابن هندو: ۳۲۱
ابن بطلان: ۳۲۲-۳۲۳
ابن رضوان: ۳۲۳
سعید بن هبة الله: ۳۲۳-۳۲۴
ملحقات **۳۲۵-۳۸۲**
ملحق اول - آثار موجود مترجمان: ۳۲۷-۳۷۲
ملحق دوم - زیاداتی بر آثار حکما: ۳۷۳-۳۸۲
فهرست عام **۳۸۳-۴۵۱**
۱- فهرست اعلام تاریخی: ۳۸۵-۱ ۴۱
۲- فهرست اسماء کتب و رسالات و مقالات: ۴۱۲-۴۳۹
۳- فهرست اسامی قبایل و اقوام و فرق: ۴۴۰-۴۴۳
۴- فهرست اماکن و اعلام جغرافیایی: ۴۴۴-۴۵۱

مقدمه

بنام ایزد بخشاینده بخشایشگر

تمدن اسلامی بدرجه‌یی از عظمت و در مرتبتی از کمال و پهناوری است که آگهی از همهٔ ابواب و احاطه برهمهٔ انحاء آن بواقع دشوار است و اگر کسی یافته شود که در صدد این ادعا برآید ، باید بقلت اطلاع و گستاخی وی حکم کرد .

مهمترین عنصر از عناصر این تمدن ، علوم شرعی و عقلی و ادبی آنست که بزبانهای عربی وفارسی تألیف و تدوین شده و نه تنها احاطه برهمهٔ آنها و اطلاع از تمامی کتب و علماء هرفن برای این حقیر میسر نشده است ، بلکه تصور نمیرود جز برای کسانی که مؤید بتأییدات الهی باشند ممکن باشد . اینست که اگر من گستاخی کرده ودرراهی درآمده‌ام که باید با زاد فراوان و توشهٔ بسیار وصبر جزیل وزحمت کثیر پیموده شود، نه از آن با بست که تصور فهم علوم اسلامی وادعای بهره‌مندی از آنها کنم، یا مدعی آن باشم که تاریخ این دسته ازدانشهای مسلمین را خوب شناخته وبنیکی از کیفیت و کمیت کتب و علمای آن سخن گفته‌ام، بلکه تنها از آنجهت است که بابی را درتحقیقات تاریخی بزبان پارسی گشوده و قدری ازمشکلات کار جویندگان اطلاعات را دراین زمینه کاسته باشم .

این کتاب نه تنها کامل نیست ، بلکه ناقص وحتی ناقص‌تر از آنست که خواننده بیندیشد ونگارنده خود بموارد نقص آن بیش ازدیگران معترفست لیکن چون رشتهٔ تحقیق را در آن رها نخواهد کرد ، شاید بتأیید خداوند متعال توفیق یابد که درآینده ازشمارهٔ نقائص آن تا آنجا که میسر است بکاهد ،و کتابرا بوضعی که شایستهٔ نام وموضوع آنست درآورد.

فعلا این یك مجلد بمنزلهٔ « پیش درآمد » وآنهم «پیش‌درآمد» ناقصی از نحوهٔ عمل در تاریخ علوم عقلی اسلامیست ، که رسیدن باصل و حقیقت آن درنظر حقیر واقعاً دشوار است .

چنانکه خوانندهٔ گرامی آگاهست علوم عقلی درتمدن اسلامی اطلاق میشود برتمام انواع حکمت و اصول و فروع هر یك از چهار علم الهی و طبیعی و ریاضی و اخلاق . ازین علوم بحث در علم‌الهی وکلیات علم طبیعی وعلم اخلاق را امروز باید ذیل عنوان حکمت یا فلسفه مورد مطالعه درآوریم و اجزاء علوم طبیعی و علوم ریاضی را جداگانه مورد بحث قراردهیم وچون علم کلام نیز از بسیاری جهات بستگی بحکمت دارد بابی خاص را مخصوص آن کنیم .

پس معلوم میشود که تحقیق نسبة مفصل در علوم عقلی اگر چه بچند قرن معین هم مقصور و منحصر باشد ، در یك مجلد میسر نیست . اینست که نگارنده این مجلد را تنها بذکر مقدمات و بحث در تاریخ حکمت در تمدن اسلامی تا اواسط قرن پنجم مخصوص کرده است و تاریخ باقی علوم را درمجلداتی دیگر باز خواهد گفت .

نکته یی که اینجا قابل ذکر است آنکه: در تاریخ علوم عقلی هیچگاه بحث درحقیقت وچگونگی یك یاچند علم مراد نیست ، بلکه سیر آن علوم وتکاملی که نزد هریك ازعلماء فن یافته، مورد نظرومطالعه است .پس خوانندهٔ گرامی نباید دراین کتاب منتظر آن باشد که فی‌المثل عین مباحث علم فلسفه وطب وریاضی را بیابد ، بلکه اگر هم بذکر عقاید حکیم و ریاضی و طبیبی مبادرت شود مراد بیان موارد تکاملی است که او در آن علوم بوجودآورده است ، واگرعقاید حکیمی باختصار آورده شود ،مقصود اشاره بمواردا صلی و اساسی مباحث اوست وکاری باثبات سخنان او و دفاع از آن نمیتوان داشت .

نکتهٔ دیگر قابل طرح آنست که در همهٔ مجلدات این کتاب دامنهٔ بحث تا میانهٔ قرن پنجم کشیده خواهدشد زیرا کار اصلی واساسی مسلمین درعلوم عقلی خاصه درقسمت شرقی ممالك اسلامی تاهمین ایام بوده است .دیگر آنکه تحقیق تاریخ علوم عقلی درهمهٔ ادوار تمدن اسلامی از قدرت یك تن خارج است و وقت وزمان کافی و فرصت موسع میخواهد .

درمجلد حاضر بعد از آنکه شمه یی ازمقدمات آشنایی مسلمین با علوم عقلی ومراکز مهم علمی ، پیش اززواج علوم عقلی،درمیان مسلمانان ، و کیفیت نقل علوم عقلی،سخن گفته شد، بحثی مختصر در وضع علوم عقلی درتمدن اسلامی و سپس مطالعه یی در تاریخ فلسفه درتمدن اسلامی ، صورت گرفت وابواب کتاب بنحوی که در فهرست مطالب ذکر شده است ترتیب یافت .

و اما کیفیت تدوین و طبع کتاب و پاره یی ملاحظات که باید بنظر خوانندهٔ عزیز برسد:

این کتاب ناچیز چنانکه بامختصر دقتی در آن معلوم میشود حاصل مطالعات پراگنده یی است که مؤلف ازچند سال پیش درتاریخ علوم عقلی میکرده وگاه بصورت مقالاتی درپاره یی از مجلات مانند دورهٔ جدید مجلهٔ شیرو خورشید سرخ ایران و مجلهٔ مهر و یغما و دانش وجز آن منتشر میساخته است .

سه سال پیش بنابر اجازهٔ دانشگاه تهران برآن شدم قسمتی از مقالات خود را که ازحدود سال ۱۳۱۲ ببعد درمجلات انتشارداده بودم بصورت کتابی درآورم . نخست بطبع یکی از مقالات خود بعنوان «ترجمه و مترجمان درتمدن اسلامی و کیفیت انتقال طب و فلسفه و علوم ریاضی باسلام» که از شمارهٔ دوازدهم سال اول مجلهٔ شیروخورشید

سرخ ایران (اردیبهشت‌ماه سال۱۳۲۸) تا چند شماره انتشار یافته بود ،آغاز کردم و دراین حال بجای آنکه قرار اصلی خود را اجرا کنم بهتر آن دیدم مقالات دیگری را که در زمینه تاریخ علوم درهمان مجله و بعض مجلات دیگر انتشارداده بودم ، برمقالهٔمذکور بیفزایم‌وفواصل مطالب را پر کنم تا مجموعهٔ آن مقالات و تحریرات جدید بصورت کتابی درآید وکتابی که اکنون تقدیم خوانندهٔ گرامی میشود بدین طریق فراهم‌آمده است .

پس نخستین مطلبی که باید ملحوظ نظرخوانندهٔ گرامی باشد آنست‌که این کتاب پیش ازطبع تنظیم وتدوین نشده بود تا چنانکه باید ترتیب کامل یابد و ابواب و فصول آن‌منظم‌شود، بلکه‌قسمت‌اعظم آن‌بصورت یادد اشتهایی درحین طبع تهیه گردیده و بمطبعه فرستاده شده است وبدین سبب اگرعدم تناسب یا نقصی دربعض مواردآن مشاهده شود برنویسندهٔ ناچیز آن خواهند بخشید .

چون در ایراد نام مترجمان و مؤلفان ، مراد بیان مجموعهٔ کارهایی بود که در فن خود انجام داده‌اند نه ذکر مؤلفات موجود ومطبوع آنان، این کاردرملحقاتی که برکتاب افزوده شد ، انجام یافت و درآنها سعی شد غیر از کتب موجود که در متن کتاب مذکور افتاده است ، ازباقی کتب موجود تاآنجا که اطلاعی بدست‌آمده یاد شود،وپیداست که در این مورد هم مدعی نیستم که‌کاری خالی از نقص انجام یافته است و شاید بسیاری از نسخ‌خطی‌و کتب‌مطبوع دیگرباشد که از وجودآنها اطلاع حاصل نشده و بذکرآنها در ملحقات مذکورمبادرت نگردیده است وامید است این نقص نیز بعد ازاین‌جبران‌شود.

مطلب دیگری که‌تذکار آن لازمست‌آنکه: اگرترجمه‌یی‌از متنهای عربی واروپایی دربعض موارد این کتاب صورت گرفته باشد ازآنجهت نبود که بیك ترجمهٔ ادبی‌تحت‌اللفظ که هیچیك از اجزاء کلام درآن ساقط نشده ویا عندالزوم تغییر نیافته باشد ، دست زده باشم بلکه مرادآن بود که با حفظ مطلب و مقصود اصلی خلاصه‌یی که بکار خواننده‌آید ترتیب داده شود .اینست که‌دربعض موارد تطبیق ترجمه را کلمه بکلمه بامتن اصلی‌ضمانت نمی‌کنم .

بعد از اتمام این مقدمه چند صحیفه خاص اصلاحات و اضافاتیست که نسبت [illegible] ازمواردکتاب بعد ازطبع تاموقع تنظیم این مقدمه بنظر رسیده است . از خوانندهٔ عزیز تقاضا میکنم پیش از خواندن کتاب باین قسمت مراجعه کند

در متن کتاب چند جا که تحریر کلمات ایرانی یا هندی قدیم بحروف لاتین لازم بود ، حرف c بجای حرف چ و a بجای فتحه و â بجای«آ» بکار برده شد .

در فهرست عام کتاب هر جا که زیر دوعدد خطی نهاده شد (مثلا ۳۵۲-۳۵۵) علامت‌آنست که راجع بکتاب یا کسی یا قومی از صحیفهٔ ۳۵۲ تا صحیفهٔ ۳۵۵ بحث شده

است و درغیر این صورت هرعدد نشانهٔ ذکر اسم دریك صحیفه است .

در چند مورد معدود کتاب از ذکر مـآخذ غفلت شده است و از این بابت پوزش میخواهم .

تهران ۲۰ دیماه ۱۳۳۱

ذبیح‌الله صفا

اصلاحات و اضافات

ص ۱

سطر ۵ : توضیح-دراین کتاب هرجا سریانیان باطلاق گفته شودمراد مردم سامی نژادی هستند که بلهجهٔ سریانی تألیفات داشته‌اند وعیسویان ایران راکه لهجهٔ سریانی لهجهٔ رسمی کلیسائی آنان بوددرشمار آن‌قوم محسوب نداشته‌ییم .

سطر ۱۲ : گند شاپور ، بجای گند شاپو .

ص ۵

سطر ۹ : رومیان ، بجای رومیای .

ص ۶

سطر ۱۸ : براوو، بجای براو.

شمارهٔ۹حاشیه: بجای نامِوی ... نوشته شود : فیلوبنوس ای المجتهد (طبقات الاطبا ج ۱ ص ۱۰۴) و مشهور به غرماطیقوس ای النحوی (مختصرالدول‌طبع بیروت ص۱۷۵) .

ص ۱۷

سطر آ-خر حاشیه : مصر بجای بغداد .

ص ۱۸

سطر ۱۲ : کلمهٔ بطریق به بطریك تبدیل شود وهمچنین است اگر در [illegible] دیگری از این کتاب کلمهٔ بطریق آمده باشد .

ص ۲۲

سطر آخر متن : یعنی جورجیس پسر بختیشوع ، بجای : یعنی بختیشوع پسر جورجیس .

ص ۲۳

سطر ۵ : برای کسب اطلاعـات بیشتر راجع به گند شاپور و حوزهٔ علمی آن

رجوع شود بکتاب : دانشهای یونانی درشاهنشاهی ساسانی تألیف نگارنده ص۲۱-۲۶.

ص ۳۳

برسطر آخر (حاشیه) افزوده شود : تاریخ التمدن الاسلامی ج۳ ص۴۱.

ص ۴۰

سطر ۱۳ : سیدهانتا ، بجای سید هنتا .

سطر ۲۲ : وبمیل او، بجای وبمیل.

ص ۴۲

سطر ۵ : خلافت هارون عباسی ، بجای خلافت عباسی.

سطر ۸ : ابوسهل ، بجای سهل .

ص ۴۵

سطر ۱۱ : هلال بن ابی هلال ، بجای هلال بن هلال .

ص ۴۷

سطر ۱۷ : و نظایر آنان ، زائد است .

ص ۴۸

سطر ۱۱ : شدو، بجای : شد لیکن .

ص ۵۲

سطر ۱۹ : عیسی بن شهلافا ، یا شهلاثا (مختصر الدول ص۲۱۴) یا شهلا ....

ص ۵۷

سطر ۱۲ : ابن المقفع یا پسرش محمد.

ص ۶۰

سطر ۱۱ : «استادما» زائد است.

سطر ۱۲ : فضلاء بزرگ نصرانی ویهود .

سطر ۲۴ : اخبار الحکماء ، بجای تاریخ الحکما . واین سهو درحاشیهٔ صحایف : ۶۳، ۷۵، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۶، ۸۷، ۱۴۵ نیز تکرار شده است .

ص ۶۴

سطر ۱۳ : استاد حنین، بجای استادما حنین.

ص ٦٦

سطر ١٤ : فی التأتی لشفاء الامراض، بجای: رساله یی در باب تأنی در شفاء امراض.

سطر ١٧: les pronostics، بجای la Bienséance.

سطر ١٩ : de بجای Da.

ص ٦٧

سطر ٦ : فی الحث علی تعلم الطب (که ابن الندیم آنرا بحبیش نسبت داده است).

ص ٧٢

سطر ١٠ : بعض آنها ، بجای : غالب آنها .

ص ٧٥

سطر ١ : المحرک بجای المتحرک.

ص ٨٠

سطر ١٠ : کتب طب و سایر علوم .

سطر ١٤: ٢٦ بجای ٣٥ .

ص ٨١

سطر ٢ از حاشیه : کرخ محلتی از بغداد و یکی ، بجای : کرخ یکی.

ص ٨٩

سطر آخر: Arabe، بجای A.

ص ٩٤

سطر ٩: ماغانس، بجای: ماغالن .

ص ٩٨

شمارهٔ ٣ از حاشیه: qu'on بجای qn'on .

ص ١٠٣

سطر ١٢: ایران ، بجای ایرانیان.

ص ١١١

شمارهٔ ٢ حاشیه: mathématiques

ص ۱۱٤

شمارهٔ ۱۱ حاشیه les Pronostics بجای la Bienseance

ص ۱۱۷

سطر ۱۲: فی التأتی ... بجای فی التأنی ...

ص ۱۱۸

سطر ۱۲: «فی افکار اراسیسطراطس» مکرر است .

ص ۱۱۹

سطر آخر: بشمارهٔ ۱۱ اضافه شود: Eustathius .

ص ۱۲۰

سطر ۲ بعد از کتاب طبیعة الانسان افزوده شود : و کتاب النقرس و اسقام الارحام و علاجها بعربی نقل شد و دو کتاب اخیر جزو مجموعهٔ شمارهٔ ٦۲۳۵ کتابخانهٔ برلین موجود است .

ص ۱۲۱

سطر ۱۱: و نتورا ... بجای و نتو ...

ص ۱۲٤

سطر ۹ـ۱۰ : در رد و ایراد ارسطو یا تابعان وی .

ص ۱۲۷

سطر ۴: شراب بجای رشاب.

ص ۱۳۵

سطر ۱۱: تازه بجای بازه.

ص ۱۳۸

سطر ششم از حاشیه : هامان بجای هامون.

ص ۱۳۹

برسطر ماقبل آخر افزوده شود : منقول از ترجمهٔ مقالهٔ گلدزیهر بعنوان : موقف اهل السنة القدماء بازاء علوم الاوائل.

ص ۱٤۰

بر سطر آخر افزوده‌شود: منقول از مقالهٔ مذکور گلدزیهر.

ص ۱٦٤

سطر ماقبل آخر حاشیه: Aldo بجای Alde.

سطر آخر: Geschichte بجای Geschte.

ص ۱۷۵

سطر ۲: المتطبب، بجای المتطب.

ص ۱۷۷

سطر ۱۰: د ـ بجای: ه ـ

ص ۱۷۹

سطر ۵ از حاشیه: از قرن دوم ببعد، بجای ازعهد سامانی ببعد ...

ص ۱۸٦

سطر ۱۷: میمون، بجای طیبون.

ص ۱۹٦

سطر ۱٦: مشهد و کتابخانهٔ رامپور...

ص ۱۹۸

سطر ۱۷: الامتاع والمؤانسة چاپ مصرسال ۱۹۳۹.

ص ۱۹۹

سطر ۲۳-۲۴: ابوالحسن محمدبن یوسف العامری‌ازمشاهیر علمای قرن‌چهارم، حذف شود.

ص ۲۰۱

بر سطر آخر افزوده شود: و دو نسخه در دو مجموعه از دارالکتب مصر نیز موجود است (فهرست کتبخانهٔ خدیویهٔ مصر ج٦ص ۱۰۰ وص ۱۰٤

ص ۲۰٤

بر سطر ۱۳ افزوده شود: وی زبان رومی و یونانی میدانست (تتمة صوان‌ـ الحکمة ص ۲۸).

ص ۲۰۶

بر سطر ۱۱ افزوده شود : البیهقی گوید : « و قد رأیت للناتلی رسالة لطیفة فی الوجود وشرح اسمه (ظ: رسمه) وهذه الرسالة دالة علی انه کان مبرزاً فی هذه الصناعة بالغاً الغایة القصوی فی علم الالهیات ورأیت له ایضاً رسالة فی علم الاکسیر » (تتمة صوان الحکمة ص ۲۲)

سطر ۱۴ : بعد از : نگارش یافته است ، افزوده شود: نسخ متعدد از آنجمله...

ص ۲۰۸

سطر ۱۷: السهیلی یا السهلی

ص ۲۰۹

سطر آخر حاشیه: لیدن، بجای لندن.

ص ۲۱۰

سطر ۳ از حاشیه: الکامل ابن الاثیر حوادث سال ۴۲۸ .

سطر ۶ از حاشیه: ابو سهل، بجای بوسهل.

ص ۲۱۱

سطر ۱۷: الحسن بن ، بجای الحسن بی.

در شمارهٔ ۲ از حاشیه : وعدهٔ تعیین مآخذ راجع باحوال ابن سینا شده و باین وعده وفا نگردیده است. از خوانندهٔ محترم تقاضا میشود علاوه بر مآخذی که در ذیل صحایف راجع با بن سینا ذکر شده است رجوع شود به کتاب جشن نامهٔ ابن سینا (مجلد اول) تهران سال ۱۳۳۱ تألیف نگارنده.

ص ۲۱۲

بر سطر ۴ افزوده شود : وعلی النسائی (از سفر نامهٔ ناصر خسرو)

سطر ۱۹: ادبیات خود ترجمه و نقل...

ص ۲۱۵

در سطر ۱۱-۱۲: عبارت «درمقدمهٔ کتاب المباحثات که برای ابو جعفر محمد الکیا نوشت میگوید»، حذف و بجای آن این عبارت نوشته شود : «در نامه یی که برای ابو جعفر محمد الکیا نوشته ودرمقدمهٔ کتاب المباحثات چاپ شده است میگوید:»

درسطر ۱۵: علامت سؤال (؟) زائد است.

ص ۲۱۶

سطر ۶: خزانهٔ تیموریهٔ کتابخانهٔ، بجای کتابخانهٔ تیموریهٔ

ص ۲۱۷

درسطر ۱ دنبالهٔ «علاوه برچاپ تهران» افزوده شود : همراه شرح خواجه نصیر.

بر سطر ۷ افزوده شود: این کتاب را اخیراً مادموازل گوآشون A.M.Goichon در جزو «دورهٔ آثار عربی یونسکو» بعنوان Livre des Directives et Remarques - ترجمه و بخرج یونسکو چاپ کرده است. (پاریس ۱۹۵۱)

ص ۲۱۹

بر سطر ۲ افزوده شود : ابوعلی درضمن کتاب المباحثات دوجا بکتاب دیگری بنام «المباحثات الصدیق» و «المباحثات الصدیقیة» اشاره کرده و از فحوای سخن او معلوم است که این کتاب غیر از کتاب المباحثات بوده است. یکجا میگوید : «اما انه لم یکون البسیط المجرد عقلا و بای تجرید یکون ولم یعقل ذاته فقد کتب فی مباحثات الصدیق ما فیه کفایة» (کتاب المباحثات . جزو مجموعهٔ ارسطو عند العرب ج۱ ص ۱۷۳) وجای دیگر (ص ۱۷۵) گوید: «قد بینا فی المباحثات الصدیقیة ان الشخص لطبیعة النوع الواحد کیف یمکن او یکون»

ص ۲۲۱

سطر ۱۵: خمس عشرة ، بجای خمسة عشر.

ص ۲۲۵

سطر آخر حاشیه: ابوجعفر محمد به شیخ ، بجای شیخ به ابوجعفر محمد.

ص ۲۲۶

سطر ۱۰: نسخی، بجای نسخه یی.

سطر ۲۱: نورعثمانیهٔ استانبول ، بجای نورعثمانیه واستانبول.

ص ۲۲۹

سطر ۹: که همراه شرح و ترجمهٔ ساوی بطبع ... ، بجای که بطبع...

ص ۲۳۰

سطر ۱۲-۱۳ بدینگونه اصلاح شود : و نسخی از آن در کتابخانهای استانبول ولندن و غیره موجود است و ابوسعید در وصف آن گفته بود که : اوصلنی هذاالکتاب ...

ص ۲۳٤

بر آخر سطر ۲۱ افزوده شود: و در کتابخانهٔ دانشکدهٔ معقول و منقول این کتاب درجزو سلسلهٔ انتشارات انجمن آثار ملی ایران بطبع رسیده است.

ص ۲۳۵

سطر ۱۹: السهیلی یا السهلی.

ص ۲۳۸

سطر ۴: «دقت و» زائد است.

سطر ٦: «پس» زائد است.

ص ۲٦۷

در سطر ۴ از حاشیه: ۲۷۷، بجای ۲۲۷

ص ۲۷۵

سطر ۹: فارابی را ، بجای : فارابی.

ص ۲۸۳

سطر ۲۲: سؤالات ابوریحان ، بجای سؤالات ابوعلی.

ص ۲۸۸

مأخذ شمارهٔ (۱) از سطر اول در حاشیه ذکر نشد، و چنین است: تتمة صوان الحکمة ص ۹٤ .

ص ۲۹۱

بر سطر ۱۳ افزوده شود: از تألیفات ابن زیله رساله بیست بنام جملة فی الالهیات

در شرح حرف الف از کتاب ما بعدالطبیعهٔ ارسطو که در کتابخانهٔ مصر موجوداست (فهرست کتبخانهٔ خدیویه ج٦ص٩٠و١٠٤).

ص ٣٢٩

سطر ١١: موضع، بجای : موضوع .

سطر ١٧: آن ، بجای: وی .

ص ٣٣٠

سطر اول ازحاشیه : وان‌ولوتن Van Vloten بجای وان فلوتن .

ص ٣٣٤

بر سطر ٣ افزوده شود : این رساله در ذیل مجموعهٔ تسع رسائل فی‌الحکمة والطبیعیات (تألیف ابن‌سینا) طبع قسطنطنیه (سنهٔ١٢٩٨) از ص١١٢ تاص١١٩ درج شده‌است.

درشمارهٔ ٣ ازحاشیه : Ypocratis

ص ٣٧٩

بر **سطر ١١** افزوده شود : نسخهٔ دیگر ازاین کتاب در مجموعهٔ شمارهٔ ٥٤٠٨ کتابخانهٔ برلین محفوظ است واخیراً بطبع نیز رسیده است.

مراکز مهم علوم

مقارن ظهور اسلام

علوم عقلی درتمدن اسلامی که در این کتاب مورد بحث ومطالعهٔ ماست از آمیزش اطلاعات و آثار علمی چند قوم و اختلاط تمدنهای یونانی وایرانی و هندی وعربی پدید آمد و در این امر بیش ازهمه ایرانیان وسریانیان و گروهی ازمترجمان وناقلان مسیحی وصابئی وهندی ونبطی شرکت داشتند و بیاری آنانست که بنیاد علوم درخشان اسلامی نهاده شد. پس برای آنکه مبادی نقل علوم و کیفیت ظهور مترجمان در تمدن اسلامی آشکارشود لازم است راجع بیکایك این مبادی ووضع علوم ومعارف درآنها سخن گوییم.

پیش از آنکه دین اسلام از آسیای مرکزی تا جبال پیرنه را تحت تسلط و نفوذ درآورد، در این قسمت از جهان متمدن آنروزگار چهارحوزهٔ عمدهٔ علمی شهرت داشت که نخست مرکز علمی اسکندریه و دوم مراکز علمی شام و شمال بین النهرین و متصرفات غربی ساسانیان و سوم دارالعلم گندشاپو وسایر مراکز تعلیم درایران وچهارم هندوستان بود:

۱ـ حوزهٔ علمی اسکندریه

مرکزیت علمی اسکندریه ازدورهٔ بطالسه یعنی جانشینان بطلیموس (بطولوماوس) اول سوتر [۱] (۳۲۳ـ۲۸۲ ق. م.) سردار معروف اسکندر، که پس از انقسام ممالك وی صاحب مصر گشت، آغاز شد و از این عهد است که اسکندریه جانشین آتن و وارث تمدن یونان و یکی از مراکز تلاقی افکار علمی و فلسفی و عرفانی شرق

۱ — Ptolémée (Ptolemaios) Sôter

و غرب شد و در آن مدرسه و کتابخانه و رصدخانه برپا گشت و فلاسفه و دانشمندان بزرگی در ریاضیات ونجوم وطبیعیات وطب و جغرافیا از آنجا ظهور کردند که اگرچه غالباً براثر دانشمندان و فلاسفهٔ قدیم یونان گام نهادند ولی بهرحال در تمدن و علوم دنیای بعداز خویش صاحب تأثیر بسیار بوده‌اند . ازجملهٔ این بزرگان یکی اقلیدس[۱] مهندس بزرك بود که او را برخی معاصر بطلیموس دوم فیلادلفوس (بطولوماوس فیلاذلفوس)[۲] (۲۸۳-۲٤٦ ق. م.) دانسته‌اند لیکن حق آنست که اورا معاصر بطلیموس اول سوتر بدانیم . وی در سال ۳۰٦ ق . م ولادت یافت و بسال ۲۸۳ یا ۲۸۵ ق . م . درگذشت و تنها یك یا سه سال از سلطنت بطلیموس فیلادلفوس را درك کرد . اقلیدس معلم مدرسهٔ اسکندریه واز بنیان گذاران بزرك علم هندسه است . دیگرازاین بزرگان ارشمیدس[۳] صقلی (سیسیلی) از اهل سیراکوز (۲۸۷-۲۱۲ ق . م .) ریاضی‌دان و صاحب اکتشافات بزرك است که از تربیت یافتگان حوزهٔ علمی اسکندریه محسوب میشود و دیگر ابولونیوس (ابلونیوس)[٤] ریاضی‌دان مشهورمعروف به ابلونیوس النجار صاحب بحث‌های مختلف در قطع مخروطات و مؤلف کتابی در این علم است که قسمتی از آن بعربی ترجمه شده بود . وی در قرن سوم قبل از میلاد میزیست . دیگر اراتوستنس[۵] (۲۷٦-۱۹٦ق.م.) فیلسوف وریاضی‌دان بزرك ودیگر هیپارخوس (ابرخس)[٦] (متوفی بسال ۱۲۵ق.م.) منجم بزرك وصاحب نظریه‌های خاص درمسائل فلکی ودیگر بطلیموس القلوذی[۷](قرن دوم میلادی) که باپیروی از آراء ابرخس کتاب معروف خودالمجسطی[۸] را نگاشت.

شهرت حوزهٔ علمی اسکندریه درطب و تشریح نیز بسیاربود . درآن حوزه روش اطبای بزرك یونانی علی الخصوص ابقراط بن ایرقلیدس[۹] طبیب نامبرداریونانی (٤٦۰-۳۵۵ قبل ازمیلاد) ادامه یافته و کتب آنان مورد بحث ومطالعه وتفسیر وتوضیح قرار گرفته بود.

۱— Eukleides (Euclide) d'Alexandreia ۲— Ptolémée Philadelphe
۳— Archimedes (Archimède) de Syrakousai ٤— Apollonios de perga
۵— Eratosthenes de Kyrene ٦— Hipparchos (Hipparque)
۷— Ptolemaios, Klaudios d'Alexandreia ۸— L'Almageste
۹— Hippokrates (Hippocrate) de Kos fils de Herakleides

طبیبان اسکندریه ومتخرجین این حوزهٔ علمی در پزشکی خود نیز تألیفات واکتشافاتی در طب و داروشناسی و تشریح داشته‌اند که نزدیك بهمهٔ آنها مورد استفادهٔ مترجمان و طبیبان حوزه های علمی بعد خاصه حوزهٔ علمی بغداد قرار گرفت . از اجلهٔ اطباء اولین این حوزهٔ علمی و از بنیان گذاران آن یکی ارسسطراطس[۱] طبیب بزرك قرن چهارم و سوم قبل از میلاد (متوفی بسال ۲۸۰ ق . م .) را باید شمرد . وی درازمیریك مدرسهٔ معروف را بنیان گذاشت و خود در تشریح و طب عمومی از مشاهیر عصر خویش بود . دیگر از این بزرگان هیروفیلوس[۲] طبیب و عالم تشریح بزرك یونانی است که در حدود ۳۳۵ پیش از میلاد ولادت یافته و اولین کس بود که بفرمان بطلیموس به‌پیروی از روش ایرانیان پیش‌ازاسلام به‌تجارب طبی درمحکومین و محبوسین مبادرت کرد . وی در ایجاد و تشکیل حوزهٔ علمی اسکندریه سهم بزرگی داشت . شهرت حوزهٔ علمی اسکندریه در طب یکی از اطبای مشهور دنیای قدیم‌را باین شهر کشانید و او در آنجا تربیت یافت و از مشاهیر اطبای عالم گشت ، این طبیب مشهور جالینوس القلوذی[۳] از اهل برغامس بود که بسال ۱۳۱ میلادی ولادت یافت و در حدود ۲۰۰ یا ۲۰۱ میلادی در گذشت و مدتی از زندگانی خودرا دررم گذراند. جالینوس در فلسفه و طب تحصیل کرد و در این هردوعلم از وی در حدود صد کتاب و رساله باقیست وغالب آنها بچاپ رسیده . جالینوس نه تنها غالب کتب ابقراط را شرح و تفسیر کرده بلکه خود نیز در طب و داروشناسی وتشریح تألیفات و مطالعات مهم داشته است که همهٔ آنها مورد استفادهٔ مسلمین قرار گرفت . بعد از جالینوس از بزرگترین و مشهورترین اطبای اسکندریه که کتب وی در تمدن اسلامی شهرت بسیار داشته و بعربی ترجمه شده و از ذکر نام او گزیری نیست اوریباسیوس برغامسی[٤] است (۳۲۵-٤۰۰ میلادی) وی شاگرد زینون قبرسی[٥] و مؤلف کتابهای مهم و معتبری در طب و شروحی برابقراط بود .

۱— Erasistrates (Erasistrate) ۲— Herophilos (Hérophile) de Chalkedonia
۳— Galenos (Galien) Klaudios de Pergamon (Pergame)
٤— Oreibasios (Oribase) de Pergamon ٥— Zénon de Chypre

اهمیت حوزهٔ علمی اسکندریه درفلسفه نیرچه دراواخرعهد بطالسه و چه دردورهٔ تسلط روم بسیاروهمپایهٔ شهرت آن درریاضیات ونجوم وطب وطبیعیات بوده‌است. خاصیت حوزهٔ اسکندریه علاوه برایجادشروح متعددی برارسطووافلاطون علی‌الخصوص درآنست که درآنجا ازتوافق عقاید افلاطون وارسطو وهمچنین آراء فلسفی ودینی یونانی با عقاید دینی وفلسفی یهود ونصرانی روشهای جدیدی در فلسفه ظهور کرد مانند روش افلاطونی جدید وروش فیثاغوری جدید. ازفلاسفهٔ مشهوراین‌شهر، یکی فیلون اسکندرانی معروف بهفیلون یهودی[۱] (۲۰ ق م ـ ۴۰ میلادی) ودیگر امونیوس (الحمونیوس-الحمووس؟) سکاس[۲] (آخر قرن دوم واوایل قرن سوم میلادی) بنیان گذار فلسفهٔ افلاطونی جدید و شاگردان مشهوراو فلوطین[۳] صاحب تاسوعات[۴] (۲۰۳ یا ۲۰۵ ـ ۲۷۰ میلادی) و لونگین[۵] واوریگن[۶] وفرفوریوس[۷] (۲۳۲ یا ۲۳۳ ـ ۳۰۴ میلادی) بوده‌اند که فلسفهٔ افلاطونی‌را بکمال رسانیدند ودرتحکیم مبانی این‌فلسفه سهم عمده با امونیوس و فلوطین وفرفوریوس بوده است. درقرن چهارم ازمعروفترین مدافعان فلسفهٔ افلاطونی‌جدید یکی ایامبلیخس[۸] (متوفی در حدود سال ۳۳۰ یا ۳۳۳ میلادی) است که معتقد بحصول علم از طریق کشف وشهود بود. بعداً این دبستان بوسیلهٔ اشخاصی مانند سوریانوس[۹] و برقلس (ابرقلس)[۱۰] بآتن منتقل‌شد. این نکته‌را باید بیادداشت که مؤسسین این‌طریقت نخست‌درآتن‌ورم وسپس‌دراسکندریه وبازدرآتن‌وبرخی‌ازبلادآسیای صغیر بسرمیبرده‌اند وسرانجام دردورهٔ خسروانوشروان دسته‌یی ازپیشروان آن چنانکه خواهیم دید بایران پناهنده شدند.

برروی هم حوزهٔ علمی اسکندریه در مسائل مختلفی از قبیل طب و نجوم و ریاضیات و کیمیا و جغرافیا و فلسفه شهرت داشت. این حوزه چنانکه خواهیم دید تا اواخر قرن اول هجری یعنی تاعهد عمربن‌عبدالعزیز دایربود و بنابربعضی‌اقوال درعهد

۱ــ Philon d'Alexandreia (Philon le Juif) ۲ــ Ammonios Saccas
۳ــ Plotinos (Plotin) de Nikopolis ۴ــ Ennèades(Neuvaines) ۵ــ Longin
۶ــ Origène ۷ــ Porphyrios (Alias Malchos) de Batanea ou de Tyron
۸ــ Jamblichos (Jamblique) ۹ــ Syrianos
۱۰ــ Proklos (Proclus) de Byzantion قرن پنجم میلادی

این خلیفه بانطاکیه منتقل گشت .

پس از آنکه بیزانتیوم (بیزنطه) یعنی قسطنطنیه مرکز امپراطوری روم شرقی گشت براثر توجه امپراطوران روم شرقی مرکز علمی خاصی نیز در آنجا تأسیس شد ولی نه تنها هیچگاه باهمیت اسکندریه نرسید بلکه چون دورهٔ رونق آن مصادف با عهد تسلط متعصبین گردید پیشرفت قابل ملاحظه یی نکرد . دراین شهر فلسفه برای اثبات دین بخدمت گرفته شد و بهمین سبب فلسفهٔ خاصی کـه متوجه اثبات عقاید دین عیسی بود بوجود آمد ومهمترین کسی که دراین مکتب شهرت دارد یوحنا دمشقی[۱] است که در اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم هجری (قرن هشتم میلادی) میزیست . علاوه براین درشهررم نیزپس ازفتح یونان بدست رومیای وباحمل مقادیری کتاب ازیونان بروم مرکز علمی بزرگی ایجاد گشت وبفرمان اوغسطس (اوگوستوس) مدرسهٔ بزرك روم تأسیس یافت واین شهر نیز از رقبای اسکندریه بود واگرچه با وجود این رقبا و رقیبان دیگری که مقارن تسلط اسلام بوجود آمده بودند وبعداً راجع بآنها سخن خواهیم گفت ازاهمیت ومرکزیت علمی این شهر بسیار کاسته شد لیکن مسلم است که مدرسهٔ اسکندریه مقارن فتح مصر بدست عرب دائر بود .

شهر اسکندریه بنا براطلاعاتی که بما رسیده است کتابخانهای متعدد داشت که بعض آنها در گیرودار اختلافات و تعصبات از میان رفت . اولین و مهمترین آنها کتابخانهٔ معروف اسکندریه بود کـه بطلیموس اول سوتر آنرا بنیاد نهاد . این کتابخانه بانضمام کتابخانهٔ سراپیون[۲] تا حدود ۷۰۰ هزار مجلد کتاب داشت. کتابخانهٔ اسکندریه بعد از ورود قیصردرسال ۴۷ بفرمان اوسوخته شد وباز بایجاد آن همت گماشتند وسپس در سال ۳۹۰ ویران گشت و بقایای آنرا عربان بعد از تسلط براسکندریه (۶۴۱ میلادی مطابق با سال ۱۹ هجری) سوختند .

کتابخانهٔ سراپیون در عهـد ثیوذوسیوس اول[۳] امپراطور معروف روم و پراکنندهٔ بزرك آیین مسیح (۳۷۹-۳۹۵ م .) بسال ۳۹۱ میلادی بغارت رفت وبعد از

۱- Ioannes de Damaskos (Jean de Damas)

۲- Sérapéion ۳- Théodose 1

آخر قرن چهارم میلادی کتابخانهٔ بزرگی در اسکندریه وجود نداشت . علاوه براین چون تعصبات دینی دراین عهد بسیار شدت یافته بود مدرسهٔ فلسفی مهمی‌هم نمیتوانست برای معلمان و متعلمان بت پرست وغیر عیسوی باقی‌بماند . باتمام این‌احوال مدارس و کتابخانهای خصوصی‌دراسکندریه همچنان موجود بود و وجود قرائن مختلف باین‌امر گواهی میدهد و مثلا بعضی اوراق پاپیروس متعلق باواخر قرن پنجم میلادی وجـود کتابخانهایی را درآنها ثابت میکند .

درحدود سال ۵۰۰ میلادی امونیوس پسرهرمیاس [۱] شاگرد ابرقلس (برقلس) سابق‌الذکر، یکی ازافلاطونیون جدید که درعین‌حال ازشراح ارسطونیز بود واورا برخی با امونیوس سکاس اشتباه کرده‌اند ، در فلسفه شهرت داشت و رئیس یکی از مدارس و اسامی شاگردان او مانند سنبلیقیوس [۲] ودمسقیوس [۳] واسقلیبیوس [٤] و الامفیدورس الاصغر [٥] مفسرین کتب ارسطو وبعضی‌ازآثارافلاطون وازافلاطونیون جدید نزدعلمای مسلمین معروف بوده است و بعداز این دسته نیز از علمای دیگری مانند زکریای [٦] مدرسی و دوست اوسویرس [۷] که بعداً بانطاکیه منتقل گشت اطلاعاتی داریم وهمچنین است از یحیی‌النحوی [۸] معروف به‌یحیی‌محب‌الاجتهاد (محب‌التعب) [۹] (منسوب بجماعت دوستداران اجتهاد) فیلسوف معروف یونانی که از مدافعان مشهور تثلیت در مـذهب مسیح و یکی از شخصیات بزرك مدرسهٔ اسکندریه در اواخر قرن پنجم و نیمهٔ اول قرن ششم میلادی بوده و نزد علمای مسلمین و نویسندگان کتب اطبا وحکما شهرت بسیار داشته است . یحیی‌النحوی بعـضی از کتب ارسطو را تفسیر کرد و براو برابرقلس (پروکلوس) سابق الذکر ردودی نوشته و شروح وتألیفاتی هم در طب داشته است. دیگرازفلاسفهٔ‌مشهورقرن‌پنجم‌میلادی که‌ذکرنامش‌لازم‌بنظرمیآید مارینوس [۱۰]

۱ــ Hermias ۲ــ Simplikios (Simplice) de Kilikia قرن ششم میلادی
۳ــ Damaskios de Damaskos (Damascius de Damas) قرن‌ششم میلادی
٤ــ Asclépios de Tralles ٥ــ Olympiodore (Olympiodoros) le Jeune
٦ــ Zacharie ۷ــ Sévère d' Antioche ۸ــ Ioannes Grammaticus
۹ــ Ioannes (John) Philoponos نام وی در تعریب قاعدة میبایست یوحنا شود ولی همه جایحیی ذکر شده است .
۱۰ــ Marinus

فیلسوف افلاطونی جـدید از شاگردان ابرقلس بوده است که شوح حالی برای استاد خود داشت .

دراخبار تاریخی متعلق بیك قرن قبل ازاسلام وایام مقارن ظهوراسلام کمتر ازحوزهٔ علمی اسکندریه سخن بمیان میآید با اینحال در قرن ششم وقسمتی ازقرن هفتم میلادی مجاهدات سابق علمای اسکندریه کم وبیش ادامه داشت . از تربیت یافتگان مشهوراین حوزه درقرن ششم میلادی یکی طبیب فیلسوف سرجیوس الرأس عینی[۱] متوفی بسال ۵۳۶ درقسطنطنیه ازمترجمین معروف جالینوس وارسطو وفرفوریوس و علمای دیگریونانی بسریانی ودیگرپزشك نامبردارایتیوس آمدی[۲] وازمتخرجین آن درقرن هفتم میلادی بولس (فولس- فولیس) الاجانیطی[۳] پزشك و صاحب تألیفات مهم در طب و اهرون الاسکندرانی[۴] طبیب معروف به «اهرون القس» صاحب کناش معروف بوده‌اند و کتب این علما تأثیری عظیم در ایجاد مقدمات علوم اسلامی داشته است .

بسیاری از مورخان اسلامی متفق القولند که درعصر یونانی متأخر در اسکندریه مقدار زیادی ازجوامع کتابهای طبی مانند مجموعه‌یی از شانزده کتاب ازآثار جالینوس (ستةعشر) وبعضی از کتب ابقراط ترتیب یافت که نام آنها را ابن‌الندیم و القفطی وابن ابی‌اصیبعه آورده‌اند و در مسائل مختلفی مـانند تشخیص و نبض و علل امراض و طرز تداوی آنها بود . هریك از این جوامع کتاب واحدی شمرده میشد و همهٔ آنها برای استفادهٔ متعلمین ترتیب میبافت . این جوامع نخست بسریانی ترجمه شد و بعداً چنانکه خواهیم دید بعربی درآمد و وجود آنها خود دلیل بارزی است براینکـه تدریس طب در مدارس اسکندریه پیش از ورود عرب رواج داشت . عـلاوه برآنچه از اشارات ابن الندیم[۵] و القفطی[۶] وابن ابی‌اصیبعه[۷] برمیآید و بعد نیز خواهیم دید بعضی از متأخرین اسکندرانیون کتب جالینوس را تفسیر کرده‌اند مانند اصطفن الاسکندرانی[۸]

۱ــ Sergios de Rechaina,ou Sergius de Théodosiopolis

۲ــ Ætius (Aëtius) d'Amide ازشهر آمد درکنار دجله .

۳ــ Paulos d'Aigina (Paul d' Egine) قرن هفتم میلادی ۴ــ Aaron d' Alexandrie

۵ــ الفهرست چاپ مصر از ص ۴۰۲ ببعد. ۶ــ اخبار الحکما ص ۷۱ ۷ــ عیون الانباء فی طبقات الاطباء ج۱ ص ۱۰۲ــ۱۰۴ ۸ــ Stephano Alexandrino (Stephen d'Alxandrie)

(که کیمیاوی و فیلسوف بوده و نباید با اصطفن آتنی کـه او نیز از شراح ابقراط و جالینوس است اشتباه شود) وجاسیوس (طبیب و دانشمند قرن پنجم میلادی) وانقیلاؤس (نیقولاوس) [۱] و ثاوذوسیوس الاسکندرانی [۲] النحوی و مـارینوس و فلاذیوس [۳] ویحیی النحوی .

این دانشمندان کتب جالینوس مخصوصاً مجموعهٔ «ستةعشر» را جمع و تفسیر و تلخیص کردند وانقیلاؤس از کلام پراگندهٔ جالینوس سیزده مقاله دراسرارحرکات ترتیب داد ودرجمع آوری مجموعدها بحدی زحمت کشید که اغلب جوامع را باونسبت میدهند. شرح دیگری ازستةعشرجالینوس به«جاسیوس» نسبت داده میشود و از جملهٔ متأخرین شراح جالینوس و ابقراط در اسکندریه بنا برنقل مورخان اسلامی « یحیی النحوی الاسکندرانی الاسکلائی » است که میگویند تا فتح مصر بردست عمروبن العاص (٦٤١ میلادی) زنده بوداماچنانکه ازقرائن تاریخی برمیآید این مرد ازرجال اواخرقرن پنجم ونیمهٔ اول قرن ششم میلادی است و زنده بودنش ازاواخرقرن پنجم تا اواسط قرن هفتم بکلی دور ازعادت وعقل است .

۲ـ انتقال علوم از اسکندریه ببلاد شرق ادنی

چنانکه میدانیم بعد از تسلط اسلام برمصراسکندریه از رونق و اعتبار افتاد و حوزهٔ علمی آن دچار انحطاط شد و علمای این حوزه در بلاد شرق ادنی پراگنده و متفرق گردیدند ، نخستین مرکز انتقال تعلیم از اسکندریه شهر انطاکیه [٤] بود و راجع بکیفیت این انتقال مخصوصاً از منقولات علمای اسلامی اطلاعاتی در دست داریم . بنابروایت ابن ابی اصیبعه وچنانکه بعداً خواهیم دید انتقال تعلیم ازاسکندریه بآنشهر بعد از ظهور اسلام صورت گرفته و مدتی درآنجا باقی مانده است . [٥] بروایت مسعودی درالتنبیه والاشراف تعلیم درعهد عمربن عبدالعزیز (۹۹-۱۰۱ ه) ازاسکندریه بانطاکیه

۱ـ Nikolaos (Nicolas) d'Alexandreia ۲ـ Théodosios d'Alexandreia
۳ـ Palladius ٤ـ Antioche ٥ـ طبقات الاطبا ج۲ ص ۱۲٥ .

نقل شد ودر عهد خلافت المتوکل (۲۳۲ - ۲۴۷ه) ازانطاکیه به «حران» واین تعلیم درعهد معتضد (۲۷۹ - ۲۸۹) بابواسحق ابراهیم قویری و یو حنابن حیلان (جیلان - جیلاد) وابراهیم المروزی واز ابراهیم‌قویری بابوبشر متی‌بن یونس (یونان) شاگرد او انتقال یافت‌و ازمتی‌بن یونس بفارابی وابویحیی‌المروزی . ابن ابی اصیبعه[۱] کیفیت انتقال تعلیم‌را درعهد عمربن عبدالعزیز از اسکندریه بانطاکیه واضح تر بیان میکند ومیگوید عبدالملک‌بن ابجر کنانی طبیب وعالم‌ماهری بود که درآغاز کار در اسکندریه میزیست و بعد از اسکندرانیینی که ذکر آنان قبلا گذشت (مرادوی مؤلفین جوامع جالینوس است) در دورهٔ تسلط نصاری متولی تدریس در آنجا بود و چون مسلمین بر اسکندریه غلبه یافتند ابن‌ابجر بر دست عمربن عبدالعزیز ، پیش ازخلافت و هنگامی که درمصر حکومت داشت ، اسلام‌آورد وچون عمربن عبدالعزیز درصفرسال ۹۹هجری بخلافت رسید تدریس‌را ازاسکندریه بانطاکیه وحران برد و در بلادپراکنده شد . در صحت اسم این ابن‌ابجر تردید است و گویا همان‌ابن‌الحبر باشد که قاضی صاعداندلسی از اویاد میکند[۲] و طبیب عمربن عبدالعزیز بود . ما حصل کلام ابن ابی اصیبعه و مسعودی آنست که مدرسهٔ اسکندریه تابعداز فتح مصرباقی‌بود وتقریباً ۸۰ سال پس از این واقعه بخاور نزدیك منتقل گردید . دلیل‌انتقال مرکز تعلیم‌را از اسکندریه‌بخاور نزدیك ، قدما معلوم‌نکرده‌اند لیکن ظاهراً باید آن باشدکه بعد از فتح اسکندریه بدست عرب رابطهٔ‌آن شهر با بیزنطه (بیزانس)قطع شد و مرکزیت‌اقتصادی‌آن‌ازمیان رفت و چون مرکز خلافت درشام‌بود و براثر نزدیك بودن سریانیان بآنجا طبعاً زبان سریانی اهمیت بیشتری داشت، ناگزیر مراکز علمی‌بجانب خاور نزدیك انتقال یافت‌و کتب‌بزبان‌سریانی‌نقل‌شدوعلت‌انتقال‌مرکزتعلیم‌بانطاکیه‌وترجیح‌آن برسایرنقاط خاور نزدیك نیزآن‌بود که‌این‌شهر نزدیك‌مرزدو امپراطوری عرب‌و بیزانس قرارداشت و برای نقل نسخ یونانی از امپراطوری بیزانس بامپراطوری عرب‌محل مناسبی بنظر می‌رسید . در اینجا باید بیاد داشت که آشنایی دانشمندان انطاکیه بامعارف‌اسکندریه‌مدتی پیش از نقل مرکز تعلیم از آنشهر یعنی در قرن چهارم میلادی صورت گرفته بود[۳] . در

۱- طبقات‌الاطبا ج ۱ ص ۱۱۶ ۲- طبقات‌الامم چاپ بیروت ص ۴۸

۳- De Lacy O'Leary : How Greek Science passed to the Arabs. London, 1948, P. 48.

این شهر برای تعلیمات مذهبی ازقدیم‌الایام مدرسه‌یی موجود بود واز همین شهر است که علوم‌یونانی بشهرهای شمالی و شرقی عراق رسید . علاوه براین سرجیوس الرأس عینی که از تربیت یافتگان اسکندریه بود مدتی دراین‌شهر بنشر تعالیم اسکندرانیان اشتغال داشت . انطاکیه مهمترین‌مرکز انتشار علوم یونانی در بلاد خاور نزدیك گردید واز جملهٔ این‌بلاد یکی شهر **حران** واقع در نواحی علیای عراق‌عرب بین رها ورأس عین بود (۱) . شهر حران همانست که نزد رومیان کاره (۲) نامیده میشد و بعد از تسلط اسکندر یکی‌از مراکز مهم فرهنگ یونانی وادبیات آرامی بوده‌است . پس از ظهور ونفوذ دین مسیح غالب اهالی این‌شهر بر آیین بت پرستی قدیم باقی‌ماندند وحتی بعداز تسلط مسلمین هم‌قسمت بزرگی از اهالی این‌شهر کیش ستاره پرستی را از دست ندادند . حرانیان ازقدیم الایام بریاضیات‌ونجوم و بعدازآن بفلسفه توجه بسیارداشتند . مرکز تعلیم ازانطاکیه‌بحران بنابرآنچه مسعودی‌درالتنبیه والاشراف آورده است‌بعهد المتوکل انتقال یافت وازعلمای این‌حوزه گروهی‌مانندثابت‌بن‌قرة(متوفی بسال۲۸۸ه.) ومحمدبن جابرالبتانی (متوفی‌بسال ۳۱۷ ه.) در تمدن اسلامی شهرت و اهمیت بسیار داشتند . حرانیان بعداز غلبهٔ ادبیات‌سریانی آثار خودرا بدین لهجه نگاشتند .

۳ـ مراکز علمی سریانی

لهجهٔ سریانی‌یکی ازشعب زبان آرامی است . در آغاز دورهٔ مسیحیت قومی از اقوام سامی یعنی آرامیان درناحیهٔ وسیعی‌شامل سرزمین سوریه (نواحی غربی فرات) و الجزیره وبین‌النهرین وشوش پراگنده بود . ساکنان این سرزمینها بلهجات مختلفی که همه ازریشهٔ آرامی بود تکلم میکردند .

دراین نواحی بلاد مهمی‌وجود داشت که غالباً میان ایرانیان‌ورومیان‌دست‌بدست میگشت ونفوذ هردو تمدن در آنها آشکار بود . ازجملهٔ‌این بلادمهم یکی‌شهر رها (۳) درشمال غربی‌الجزیره‌ودیگر نصیبین (٤) درشمال‌شرقی‌این‌سرزمین ودیگرقنسرین (٥) ودیگر آمد (٦) بوده است .

۱ـ این شهر اکنون بصورت قریهٔ کوچکی در ولایت حلب موجوداست ۲ـ Carrhae (Carre)
۳ـ Edessa (Edesse) یا Orfa (Urfa) ٤ـ Nisibis (Nisibe) ٥ـ Kennesrin ٦ـ Amid

ازمیان این‌شهرها ازهمه‌زودتر شهر **رها** دردورهٔ سلطنت آبگارنهم [۱] (۱۷۹-۲۱٤ میلادی) یعنی در اواخر قرن دوم‌میلادی میدان نفوذ وانتشار آیین‌مسیح گردید. این‌شهر درطول سه‌قرن و نیم پایتخت سلسلهٔ مشهوری از سلاطین بود که از سال ۱۳۲ ق. م تا ۲٤٤ میلادی بر آنجاحکومت میکردند. پس‌از آنکه آیین مسیح بوسیلهٔ این سلسله قبول شد شهرمذکور یکی از مهمترین مراکز مسیحیت در شرق ادنی گردیدو دیر گاهی مرکزمهم تبلیغ این کیش تا داخلهٔ شاهنشاهی ایران‌وبهمین‌سبب مرکزعلوم دینی وهمچنین علوم‌عقلی مسیحیان این نواحی بوده است. پیش از غلبهٔ مسیحیت و بعداز تسلط اسکندر و سلوکیان، سوریهٔ خاص (مغرب فرات) و نواحی قریب بآن بسرعت با تمدن‌یونانی آشنا و زبان یونانی در این‌حدود زبان ادبی‌شدولی درهمان حال یك‌لهجهٔ آرامی‌یعنی‌**سریانی** که بااندکی اختلاف بلهجهٔ معمول درالجزیره‌وبین‌النهرین قرابت داشت میان‌مردم متداول ولهجهٔ عمومی بود. بعداز قبول دین‌مسیح در شهر رها کتب‌مقدس بیونانی خوانده میشد لیکن تفسیرآن بزبان متداول عمومی بود واین رسم درکلیساهای آن‌شهر استمرار داشت ودر همین اوقات ترجمهٔ قسمتی از انجیل‌بسریانی ترتیب یافت. پس از غلبهٔ فرقهٔ مونوفیزی [۲] بر کلیسای رها لهجهٔ سریانی مذکور از حال لهجهٔ عامیانه بصورت زبان کلیسائی در آمد وبسرعت درجانب مشرق فرات انتشار یافت و بعداز آنکه لهجهٔ ادبی عیسویان این‌نواحی یعنی همهٔ متکلمین بآرامی گردید خودرا سورئی [۳] یعنی«سریانی» نامیدند تا از آرامیان غیرمسیحی متمایز باشند [٤].

ادبیات سریانی بزودی بر اثرمجاهدت علمای دینی عیسوی‌وکسانیکه با علوم‌وادبیات یونانی آشنایی داشته واز گنجینه های زوال‌ناپذیر آن زبان‌ونیز ادبیات‌پهلوی‌استفاده میکردند غنی‌ترین ادبیات خاور نزدیك و میانه گردید وچندین حوزهٔ علمی در بلادی که‌ادبیات سریانی در آن رائج بود تشکیل‌شد که در رأس همهٔ آنها رها قرار داشت.

نفوذعلوم یونانی به شهر رها بیشتر ازطریق انطاکیه صورت گرفت لیکن‌آغاز دورهٔ تعلیم در رها از وقتی است که‌آیین مسیح در این‌شهررسمیت یافت. بلافاصله بعد ازقرن دوم در اوایل قرن سوم یك‌مرکز تعلیم اصول دیانت‌مسیح دراین‌شهر بوجود

۱- Abgar IX ۲- Monophysite ۳- Syroï

٤- E. R. Hayes: L'École d'Édesse, paris, 1930. p. 18 sqq.

آمد که تا دوقرن بشهرت خود باقی واز رقبای مدارس اسکندرانی و انطاکی بود. نخستین کتابی که در این حوزهٔ علمی بزبان سریانی نقل‌شد، متن یونانی انجیل بود که بعداً «پشیتو» (۱) یعنی «ساده» نام یافت. اندکی بعدیکی از رؤسای‌معروف کلیسا بنام تاتین (۲) چهارانجیل راترجمه کرد که «دیاتسارون» (۳) خوانده‌شد. یکی ازنخستین معلمین معروف رها مردی از اهالی سوریه بنام «البردیصانی» (٤) است که در رها بسر میبرد و درهمانجا مشغول تعلیم بود. ولادت اوظاهراً درحدود سال ۱۵٤ میلادی اتفاق افتاد واو برادر رضاعی آبگار نهم بوده‌است. این استاد پس‌از قبول آیین مسیح دراواخر قرن دوم (درحدود ۱۷۹ یا ۱۸۰) باعقاید بعضی از فرق مسیحی مانند مرقیونیان (٥) بمخالفت برخاست. وی‌شاعری زبردست ومردجدلی‌ومنطقی‌ومطلع‌ازهمهٔ علوم عهدخودو صاحب‌تألیفاتی در آنهاوعلی‌الخصوص‌بروش افلاطونیان‌جدید نزدیك‌واز مدافعین‌بزرگ آن‌بود. بعدازالبردیصانی‌پسرش‌هرمونیوس (٦) که‌درآتن‌ادبیات وعلوم‌یونانی‌رافرا گرفته بود در رها برمسند درس وی نشست و تعلیم اورا ادامه داد و شاگردان بسیار گردآورد.

از حدود قرن چهارم رها بر اثر تشکیل دبستانی جدیدبنام «دبستان ایرانیان» (۷) شهرت فراوان یافت. تأسیس این دبستان را بدقدیس ابراهیم (۸) نسبت میدهند که‌بعد از سال۳٦۳ میلادی براثر تصرف نصیبین‌بدست ایرانیان مدرسه‌یی را که‌در آنشهرایجاد کرده بود ترك گفت و به‌رها رفت و آنجا بتأسیس مدرسهٔ جدید خود همت گماشت. درعلت تسمیهٔ این دبستان به «دبستان ایرانیان» گفته‌اند یا بدان سبب است که غالب شاگردان آن ایرانی بوده و یا ازآن‌جهت که بیشتر متخرجین آن قبول‌خدمت در کلیساهای ایرانی میکرده‌اند. از این دبستان‌بعدازظهور نسطوریوس (۹) درقرن‌پنجم عده‌یی پیرو مذهب نسطوری (۱۰) شدند و بهمین سبب دچار مخالفت سخت مونوفیزیان گردیدند چنانکه درحدودسال ٤۸۳ گروه بزرگی از آنان بایران پناه بردند ومذهب نسطوری را دراین کشورپراگندند. دبستان ایرانیان درسال ٤۸۹ میلادی بفرمان‌زینون بسته شد وضعف آن در رها چنانکه خواهیم گفت‌ازسال ٤۳۱ میلادی شروع شده بود.

۱ - peschito ۲ - Tatien ۳ - Diatessaron ٤ - Bardesane
٥ - Marcionites منسوب‌به‌مرقیون (Marcion) ٦ - Harmonius ۷ - Ecole des Perses
۸ - Saint Ephrem (Ephræm) d'Edessa ۹ - Nestorius ۱۰ - Nestorianisme

ازمیان پرورش یافتگان این دبستان افرادی مانندهیبا [۱] ومارون الیثا[۲] وکومی[۳] وبروبا [٤] از مترجمان معتبر آثار ارسطو بوده اند. در این دبستان ترجمه وتفسیر آثار ارسطو وامثال وی بسیار متداول بود چنان که ایساغوجی فرفوریوس سه بار از اواسط قرن پنجم تااواسط قرن‌هفتم ترجمه شد. تعلیم ریطو ریقا (خطابه) وجغرافیا وطبیعیات ونجوم نیزدر این دبستان وسایر دبستانهای رها معمول بود وحتی ازمعلمین قدیمتراین دبستان افرادی مانند تاتین و البر دیصانی هم بتحقیق و تعلیم فلسفهٔ یونانی اشتغال وافر داشته‌اند و اصولا قصد عمده ازتعلیم درمدارس‌رها آن بوده که محصلین نه تنها در کلام بلکه در علوم عقلی واثباتی هم مطلع و ورزیده باشند.

در مدارس‌دیگر نیزاین کیفیت‌عیناً موجودبود مثلادر **مدرسهٔ‌نصیبین**[٥] راجع به یکی از استادان آن بنام حنانه [٦] نوشته‌اند که اودرتعلیمات خودنه تنها بتفسیر کتب مقدس میپرداخت بلکه ببحث در مسائلی‌که مأخوذ از کتب فلسفی بود نیز مبادرت می کرد. مدرسهٔ نصیبین نیز از حیث تشکیلات و نظامات کاملا از روی حوزهٔ علمی رها ترتیب یافته بود. مدرسهٔ نصیبین باردوم بدست بارسوما [۷] یکی از اسقفان ایرانی نژاد در اواسط قرن پنجم‌پدید آمد. وی‌در حدود ٤٤۹ یا٤٥۰ میلادی بفرمان فیروز پادشاه ساسانی مطران نصیبین گردید و در اینجا ازجهت حفظ سرحد ایران و روم غالباً نقش مرزبانی را بازی کرده است. از کسانی که بابارسوما در ایجاد دبستان نصیبین دردورهٔ دوم‌همراهی کردندنرسی [۸] یکی دیگر از اسقفان ایرانی بوده است. تشکیل دبستان ایرانیان‌درنصیبین باعث قوت‌مذهب‌نسطوری‌واشاعهٔ‌آن‌مذهب در ایران گردید ودرعین‌حال بنشر ادبیات سریانی‌در کلیساهای‌ایرانی‌یاوری‌بسیار کرد. چون‌طرفداران‌مذهب‌نسطوری باامپراطوری‌روم‌و کلیساهای رومی دشمنی شدید داشتند همواره مورد حمایت دولت ساسانی بودند و بدینجهت کلیسا های ایرانی بسرعت مذهب نسطوری را قبول کردند. مدرسهٔ نصیبین ازمدارس معتبر قدیم‌شمرده میشد چنانکه عدد شاگردان آنرا گاه تا ۸۰۰ تن ذکر کرده‌اند.

۱- Ibas ۲- Elitha ۳- Kouni ٤- Probus ٥- از بلاد قدیم‌عربی بود که‌ازعهد سلوکوس اول عده یی‌از مهاجران یونانی هم درآنجا سکونت گزیدند. ٦- Hannana ۷- Barsauma ۸- Narsès

درقرن‌هفتم میلادی ازمیان مدارس سریانی **مدرسهٔ قنسرین** (١) از بلادسوریه‌در ساحل علیای فرات شهرت بسیار داشت وباستادان معتبر خود معروف بود . این همان شهر است که در قدیم‌الایام خالسیس (٢) نامیده میشد و گویا همان باشد که اصطفن بیزنطی (٣) بدان اشاره کرده‌و گفته است که بانی آن عربان بوده اند . نام کنونی آن اسکی‌حلب واز بقایای ابنیهٔ شهر قدیم هنوز آثاری در آن موجود است . شهرت این مدرسه بیشتر درتعلیم فلسفهٔ یونانی واسکندرانی بزبان یونانی بوده و در اینجا گروهی بزرك از دانشمندان سریانی زبان تربیت یافتند و از جملهٔ آنان نام اسقف سویرس سبخت (٤) (متوفی‌بسال ٦٦٧ م .)را برده‌اند که‌ازتعلیمات‌استادان اسکندریه‌برخوردار بود و بفلسفه وریاضیات اشتغال داشت و کتبی‌در این‌فنون ازیونانی بسریانی در آورد و شرحی برانالوطیقای ارسطو داشت و اکنون برخی‌از آثار او درموزهٔ بریتانیا محفوظ است . ازشاگردان این‌دانشمند مردی بنام یعقوب‌الرهاوی (٥) (متوفی بسال ٧٠٨ م .) شهرت‌داشت که واضع علم‌نحو سریانیست و تألیفات او و اثناسیوس البلذی(٦) شاگرد سویرس متمم کار های استادشان بود و دیگر جرجیوس معروف به اسقف العرب (٧) (متوفی بسال ٧٢٤ م .) مترجم قسمتی ازمنطق ارسطوست که اکنون دردست میباشد . گذشته ازاینان دانشمندان دیگری درین مدرسه تربیت‌یافتند که بترجمهٔ کتب فلاسفه وپزشکان بزرك یونان واسکندریه همت گماشتند .

دانشمندان سریانی زبان درعین اثبات اصول‌معتقدات دینی و مذهبی خود بعلوم یونانی‌از منطق وریاضیات وطبیعیات‌والهیات‌ونجوم و کیمیا و طب سر گرم‌بوده وبترجمهٔ کتب معتبر یونانی خاصه‌ارسطو وافلاطون‌وافلاطونیان جدیدبسریانی توجه بسیارداشته واز کتب‌پهلوی‌نیز ترجمه‌میکرده‌اند(مانند کلیله‌ودمنه‌منقول‌ازسانسکریت‌واسکندرنامه منقول‌ازیونانی‌بپهلوی‌وسندباد نامه).

مدارس سریانی تامدتی از دورهٔ اسلامی با رونق پیش از اسلام‌باقی‌مانده بودواین قوم واسطهٔ نقل علوم یونانی بعربی شده وتقریباً همهٔ کتب فلاسفه واطباء و ریاضیون و

---

١ - Kennesrin ٢ - Chalcis ad Belum ٣ - Stéphane de Byzance
٤ - Severus (sévère) Sebokht ٥ - Jacob d'Edessa
٦ - Athanase (Atanasio) de Baladh ٧ - Georgios (Georges), E'vêque des Arabes

منجمین یونانی واسکندرانی وسریانی رابعربی ترجمه کرده ویا عامل این امر بوده‌اند و ازاین روی اثر آنان درنقل علوم یونانی بتمدن اسلامی بیش از اقوام دیگر بوده است. رابطهٔ مسلمین باعلمای عیسوی این مدارس ازدورهٔ بنی امیه شروع شده ودردمشق استادان سریانی بسرمیبرده و بتعلیم مشتغل بوده‌اند مانند اثناسیوس الرهاوی [۱] معلم عبدالعزیز برادر عبدالملك اموی وسرجیوس (سرجون) وزیر و پسراو قدیس یوحنا الدمشقی [۲] که از مطلعین بعلوم یونانی ودر آنشهر بتعلیم مشتغل بوده است [۳].

علاوه برمدارسی که ذکرشدسریانیان دردیرها نیز مدارسی داشتند که راجع بآنها اطلاعاتی در دست داریم. این مدارس را **«اسکول»** میگفتند وهمین لفظ درتألیفات مسلمین هم معمول [٤] و مراد از آن مدارس وابسته بدیرها بوده است و متخرجین آن هـا را **اسکولائیین** در برابر **«رهبان»** میخواندند. این مدارس عادة جنبهٔ دینی داشتند لیکن دربعض آنها بعلوم دنیویه مانندنحو ومعانی و بیان وفلسفه وطب وموسیقی وریاضیات و فلك نیز توجه میشد وتعلیم فلسفه دراین مدارس بیشتر مقصور بمطالعه و تحقیق درآثار ارسطو وافلاطونیون جدید وآموزش طب علی الاغلب منحصر بآثار ابقراط و جالینوس بود وظاهراً مهمترین مدرسه‌یی ازمدارس دیر که درآنها بعلوم یونانی توجه میشد اسکول دیر **قدیس افثیموس** در قنسرین بود که مخصوصاً در دورهٔ اسلامی رونق و اهمیت بسیار یافت ودیگر **اسکول مرماری** (مارماری) در دیر قنی نزدیك بغداد که دانشمند ومترجم شهیر متی بن یونس درآن تربیت شد [٥].

دانشمندان سریانی معمولا ازرجال دینی بودند. غالب علمای طب این مدارس در عصر قبل از اسلام از اسکندریه میآمدند در صورتیکه متفلسفین ومتکلمین مسیحی در میان آنان بیشتر وعلاوه برتحقیق درفلسفه غالباً بترجمهٔ کتب ارسطو خاصه منطقیات

---

۱ - Saint Jean Damascène ۲ - Athanase d ' Edsse

۳ - Henri Lammens : Etude sur le siècle des Ommyyades , Beyrouth 1930.p.211-212 وآقای سهیل افنان : مقدمهٔ نامهٔ ارسطو دربارهٔ هنرشعرص ٤٦ـ ٤٧

٤ - رجو ع شود به الفهرست چاپ مصر ص ۳٦۸

٥ - اسم مرماری mar mari بهمین نحو درکتب اسلامی آمده است (الفهرست ص ۳٦۸) . جزء اول آن یعنی «مر» یکی ازعناوین است چنانکه دراین اسامی می بینیم: مر بابای جندیسابوری (Mar Papa de Beit Lapat) و مـر کوروش (Mar Cyoré) ومرخنایاس(Mar Xenaias de Tahal de Beit Garmai) ومانند اینها. راجع باین اسامی رجوع شود به: E. R. Hayes: l'Ecole d'Edesse, Paris, 1930, p. 213 .اما دیرقنی‌ازد یرهاییست‌که Saint Abduo آنرا درحدودسال ٤۰۰ میلادی بنانهاد ، درقرن نهم میلادی بعهدالمتوکل آنرا ویران کردند ولی بازآبادشد وگویا این‌بار آنرا مرماری خواندند .

و شرح آن نیز مشغول بوده‌اند. ازجملهٔ رجال عهد ماقبل اسلام درمدارس سریانی یکی هیباءملقب به«الترجمان» مطران رها ازدانشمندان قرن پنجم وشاگرداو بروباست که هر دو بفرقهٔ نسطوریان منسوب بوده‌اند. ازجملهٔ یعقوبیان افرادی را مانند «یونان‌ابامی» وسرجیوس الرأس عینی که اصلا از تربیت‌یافتگان اسکندریه بوده ودرقرن‌ششم‌میلادی میزیسته‌اند، میتوان نام برد.

درقرن هفتم میلادی از نسطوریان حنانیشوع[۱] جاثلیق (از ۶۸۶ تا ۷۰۱) صاحب شرحی بر انالوطیقای ارسطو[۲] وسلوانوس[۳] القردی‌وشمعون الراهب[۴] معروف به «طیبوية» صاحب آثار مشهور درطب و از یعقوبیان سویرس سبخت وشاگرد اواثناسیوس‌البلذی‌وایوب‌الرهاوی‌وشاگرد او اسقف العرب‌جورجیوس، اسقف‌اعرابیان مسیحی منطقهٔ حوران سوریه که ازشراح ومترجمان معروف آثار ارسطو و جالینوس شناخته شده، شهرت داشته‌اند. درقرن هشتم ازاسقفان نسطوری مارأبای دوم[۵] که‌از ۷۴۱ تا ۷۵۱ میلادی‌جاثلیق بوده است واورابرای تمییزاسم «ابا»[۶] یا اباالقشقری[۷] میخوانده‌اند شهرت بسیار داشت. وی در فلسفه وطب و نجوم استاد بوده و برقسمتی از منطق ارسطوشرحی نوشته است. شاگرداو ثوماالرهاوی[۸] در تمدن اسلامی دارای شهرت واهمیتی است‌زیرا اولا ترجمهٔ کتبی‌را بعربی باونسبت داده اند[۹] و ثانیاًپسرش ثیوفیل‌الرهاوی[۱۰] درشمارمترجمان مشهوربوده است[۱۱]. جاثلیق‌طیماثاوس‌اول[۱۲] متوفی بسال ۸۲۳ میلادی هم نزد خلفای عباسی اعتبار و مقامی داشت.

اثرنسطوریان علی‌الخصوص درنشر منطق‌ارسطوبسیار است‌چنانکه‌اثرمونوفیزیان درنشر فلسفهٔ افلاطونی جدید. از طرفی دیگر آشنایی مسلمین با فلسفهٔ یونانی بیشتر بوسیلهٔ نسطوریان صورت گرفت واز اینجاست که آثار ارسطو خاصه‌منطقیات اوبیشتر درمیان مسلمین نفوذ یافت. با این حال باید دانست که نسطوریان از منطقیات ارسطو بیشتر بقسمتهایی که بکار مناقشات مذهبی آنان میآمد توجه میکردند یعنی ازهشت رسالهٔ ارغنون ارسطو به قاطیغوریاس و باری ارمینیاس وهفت فصل اول از انالوطیقای

۱- Henan - Isho'.
۲- De Lacy O'Leary : HoW Greek Science passed to the Arabs, P. 71
۳- Silvanus ۴- Simon de Beit Garmai. ۵- Mar Aba (Abha) II.
۶- Aba ۷- Aba de Kashkar ۸- Thomas d'Edessa ۹- طبقات الاطبا ج ۱ ص ۲۰۸
۱۰- Théophilos d'Edessa ۱۱- رجوع شود به‌همین‌کتاب درشرح مترجمان ۱۲- Timothée

اولی اکتفا مینموده و چنانکه ابن ابی اصیبعه اشاره کرده است تاآخر اشکال وجودیه را از کتب منطق مورد مطالعه وتحقیق قرارمیداده و مابقی را مضر بنصرانیت میپنداشته‌اند وقراءت قسمتهای بعد ازعهدفارابی معمول شد (۱).

٤ ـ مراکز علمی ایران

علوم یونانی واسکندرانی در پیشرفت خود درمشرق اندك اندك بکشورهای تابع شاهنشاهی ساسانی، چنانکه دیده‌ییم،راه‌جست وبایران وارد شد ودرمداین و گندشاپور وریواردشیر ودیگرمواضع مراکزعلمی جدید ومهمی بوجودآورد.

این نکته را فراموش نمی کنیم که ملت ایران تااین هنگام، یعنی دورهٔساسانی، از ترقیاتی در علوم برخوردار شده بود ودرموسیقی وطب وریاضیات براثرارتباطی که از مشرق و مغرب با ملل بزرگی مانند هندوان و بابلیان و ملل آسیای صغیر یافته و اطلاعاتی که خود ازقدیم الایام گردآورده بودند پیشرفتهایی داشتند، ونیزاین‌مطلب را ازنظردورنمیداریم که درایران دورهٔ ساسانی کتابخانهایی شامل کتب پهلوی و یونانی در آتشکده‌ها ویا درخارج ازآنهامانند سارویه ازشهرجی(گی)(۲) وجود داشت‌واینهاهمه بانضمام کتب متعددی که از پهلوی بعربی درآمد، دلیل توجه ایرانیان بعلوم مختلف میباشد، لیکن دراینجا مرادما تحقیق در کیفیت نفوذعلوم یونانی در ایرانست.

آشنایی ایرانیان بازبان یونانی ازدورهٔ هخامنشی و خاصه از عهد تسلط یونانیان شروع شدوحتی اردشیرپاپکان‌هم در کتیبهٔ نقش رستم زبان یونانی را همراه زبان‌پهلوی بکاربرده است. بنابروایات مؤلفین عرب وایرانی پادشاهان ساسانی از اردشیرپاپکان و شاپور ببعد وسایل آشنایی ایرانیان را باعلوم مختلف مهیامیکردند. ابن‌الندیم‌میگوید که‌اردشیر برای گردآوردن کتب‌ازهندوروم وجست‌وجوی بقایای آثاری که درعراق‌مانده بود کسان بدان ناحیتها فرستاد وازآنها هرچه‌را متفرق بود گردآورد وآنچه رامتباین بودتألیف دادوپسرش‌شاپور نیزاین کاررادنبال کرد چنانکه همهٔ این کتب بپهلوی‌ترجمه شد(۳) و حتی مسعودی(٤) آشنایی بامذهب سقراط و افلاطون را به‌تنسر(٥) روحانی

۱ـ طبقات‌الاطبا ج ۲ ص ۱۲۵ ۲ـ سنی ملوك الارض ص ۱۷۲ چاپ برلین . الفهرست چاپ مصر ۳۲۵-۳۲۶
۳ـ الفهرست ص ۳۲۳-۳۲٤ ٤ـ مروج‌الذهب چاپ بغداد ج ۱ ص ۲۱۰ ٥ـ دراصل تیس

معروف عهد اردشیر پاپکان نسبت میدهد . نسبت بشاپور پسر اردشیرهم برخی مانند ابن العبری گفته‌اند که اوپزشکان یونانی را برای تعلیم طب بایران خواست ودر دینکرت نسبت ترجمهٔ بعض کتب هندی ویونانی بشاپورداده شده[۱] ودرتاریخ ابی‌الفداء هم این نسبت تکرار گردیده وآمده است که شاپورفرمان داد تا کتب یونانی بپهلوی درآید و در جندیشاپور نگاه داشته شود[۲]. برای تحریر کتب طب وفلسفه ومنطق دوخط یکی بنام نیم کستج (نیم گشتك) ودیگری باسم «راس‌سهریه» وجود داشته[۳] وظاهراً خط کستج (گشتك) هم برای نگارش کتب علمی بکارمیرفته‌است.[٤]

نفوذ علوم یونانی درایران بیشتر همراه بارواج آیین مسیح درشاهنشاهی ساسانی بود . دراوایل عهد ساسانی از شهررها مبلغین عیسوی برای نشر دعوت خود ببلاد غربی شاهنشاهی‌ساسانی روی مینهادند ودرهمانحال اسرای رومی که درلشکر کشی‌های‌شاهان بداخلهٔ ایران کوچانده میشدند دراین امر بی دخالت نبودند[۵] و کار نفوذ نصرانیت در ایران اندك اندك بجایی کشید که در اواخر عهد ساسانی رئیس عیسویان سمت بطریق داشت که بزرگترین مناصب روحانی نصرانیان آن عهد بود وایران بچندین حوزهٔ دینی (متروپولیتن[٦]) تقسیم میشد .

درهمان اوان که دبستان ایرانیان دررهاتشکیل می‌یافت گروهی ازایرانیان که قبول عیسویت کرده بودند در کلیساهای الجزیره وسواحل فرات اهمیت یافتندوتألیفات مشهوربوجودآوردند.

از جملهٔ این قوم یکی «فرهاد»[۷] رئیس دیرمارمتی در موصل است که در قرن چهارم میلادی میزیست و تألیفات او بسریانی شهرت دارد و دیگر مارآبای اول که در آغاز امر زردشتی بود وبعد از قبول دین مسیح کسب شهرت کرد و درسال ۵۳٦ بمقام جاثلیقی ارتقاء یافت . یکی دیگر ازمشاهیرعیسویان ایرانی این عهد بواص ایرانی[۸] رئیس‌حوزهٔ روحانی نصیبین‌است که کتابی مشتمل بر بحث دربارهٔ منطق ارسطوبسریانی برای خسروانوشروان نوشت و درآن‌نسبت باثبات وجود واجب و توحید وسایرنظرهای

۱- درباب این اشارات رجوع شود بمقدمهٔ آقای‌سهیل افنان برترجمه «نامهٔ ارسطو دربارهٔ هنرشعر»ص ۲۷-۸.
۲- ج ۱ ص ۵۰ ۳- الفهرست ص ۲۰-۲۱ ٤- الفهرست ص ۳۲۳
۵- A. Christensen : L'Iran sous les Sassanides, 2 ème Ed. Paris, 1935 P. 266
٦- Metropolitaine ۷- Aphraate ۸- Paulus Persa

فلاسفه ببرتری روش حکما برروش اهل ادیان اشاره کرد(۱).

از ایرانیان معروف دبستان رها که شمعون بیت ارشامی(۲) نقل کرده اینـان را ذکر می کنیم : آکاسیوس آرامی(۳) ـ بارسوما(٤) ـ معنی بیت اردشیری(٥) ـ یوحنا بیت گرمایی(٦) ـ میکا(۷) ـ بولص پسر کاکی کرخه یی(۸) ـ ابراهیم مادی(۹) ـ نرسی مجذوم(۱۰) ـ ازآلیاس(۱۱) مطران دیر کفر(۱۲) ـ ماری(۱۳) . این گروه مدافع عقـاید هیبا الترجمان بودند وعدهٔ دیگری راهم ذکر کرده اند که بمقالات هیبا اعتقادی نداشتند وآنان عبارتند ازمر بابا گندشاپوری(۱٤) و مرخنایاس بیت گرمایی(۱٥) وبرهاد بشابا کرد(۱٦) و بنیامین آرامی(۱۷) . شمعون بیت ارشامی در دنبال این فهرست گوید بعد ازمرك هیبا همهٔ ایرانیان بهمت مر کورش(۱۸) وباهرژینون شادرومی ازرهارانده شدند ومدرسه یی که ایرانیان دررها داشتند ازمیان رفت(۱۹) .

بعد از بسته شدن مدرسهٔ ایرانیان رها از اواخر قرن پنجم میلادی اعضـاء این دبستان بنابرنقل مسیحازخا(۲۰) بکشورخود(ایران) باز گشتندوچندین دبستان دربلاد ایرانی تشکیل دادند. برسوما(۲۱) مطران نصیبین آنانرا بنیکی پذیرفت ودانشمند معروف نرسی(۲۲) توانست درآنجا مدرسهٔ بزرگی پدیدآورد(۲۳) و بسیاری ازمحصلان را درآن تربیت کند(۲٤) .

یکی ازعلل بزرك رونق مدرسهٔ نصیبین آن بود که پادشاه ایران فیروز (٤٥۹ ـ ٤۸۳ میلادی) بااستدلالات وراهنماییهای برسوما دریافت که نسطوریان باوضعی که برای آنان پیش آمده دشمن رومیان شده اند ومیتوان ازخطرشان درایران ایمن بود . برسوما

۱ـ رجوع شود بایران در زمان ساسانیان از آرتورکریستن سن چاپ دوم ص ٤۲۷. مقدمهٔ آقای سهیل افنان برنامهٔ ارسطو دربارهٔ هنر شعر ص ۳٥ .

۲ـ Siméon de Beit Arscham ۳ـ Acacius l'Araméen جاثلیق سلوکیه در آغاز قرن ششم .
٤ـ Barsauma ٥ـ Maana de Beit Ardachir مطران ریو اردشیر. ٦ـ Jean de Beit Garmai
۷ـ Mika ۸ـ Paul fils de Kaki de Karka ۹ـ Abraham le Mède
۱۰ـ Narsès le Lepreux ۱۱ـ Ezalias ۱۲ـ Kafar ۱۳ـ Mari
۱٤ـ Mar Papa de Beit Lapat ۱٥ـ Mar Xenaias de Beit Garmai
۱٦ـ Berhadbeschaba le Kurde ۱۷ـ Benjamen l' Araméen ۱۸ـ Mar Cyoré
۱۹ـ رجوع شود به: Hayes : l'Ecole d'Edesse, P. 213
۲۰ـ Msiha Zkha ۲۱ـ برای اطلاع از احوال وآثار او رجوع شود بکتاب دبستان رها از ص ۲۱٥ ببعد.
۲۲ـ ایضاً ازصفحهٔ ۲۲٤ ببعد . ۲۳ـ نرسی درسال ٤٥۷ یعنی پیش ازبسته شدن دبستان ایرانیان رها (درسال ٤۸۹) به نصیبین رفت و مدرسهٔ خود را ایجادکرد . ۲٤ـ l'Ecole d' Edesse, P. 210

باعده‌یی سپاهی که از فیروز گرفته بودتمام عیسویان مخالف خود را در شهرهای عیسوی نشین متصرفی ایران از میان برد و ۷۷۰۰ تن را بقتل آورد وآ کاسیوس را که بمرتبهٔ جاثلیقی سلوکیه و طیسفون رسیده بود مجبور بقبول مذهب نسطوری کرد وبدین ترتیب مذهب مذکورنشروقوت بسیاردرایران یافت چنانکه نسطوریان در بسیاری از بلادایران بتبلیغ آیین مسیحی بنا برمذهب خود پرداختندو کلیساهایی در بلاد مختلف برپا کردند وکار نشرعیسویت رابجایی کشاندند که در اواخر عهد ساسانی در بلاد شرق ایران مانند هرات و مرو و سمرقند کلیساهایی وجود داشت .

نسطوریان بجای ادبیات یونانی بیشتر بادبیات سریانی توجه داشته و کتب خودرا باین لهجه تألیف میکرده‌اند و باید دانست که تحکیم بنیان ادب سریانی بیشتر مرهون زحمات پیشروان « دبستان ایرانیان » و نسطوریان ایرانی است . معلمین کلیسا های نسطوری در ایران همان روش کار دبستان ایرانیان رها را تعقیب کردند و چون بآثار ارسطو توجه بسیار داشتند در کلیساهای خود که در ایران ترتیب دادند با قوت بسیار بتحقیق در روش این استاد یاشراح اسکندرانی او توجه کردند و بسیاری کتب بسریانی تألیف وعده‌یی از کتب فلسفی ومنطقی راهم بپهلوی ترجمه نمودند.

عده یی از دوستان وهمراهان برسوما مانند ابراهیم مطران ماد وبولس وبوحنا بیت‌سلوخی (کرکوکی)[۱] ومعنی بیت اردشیری نیز هریك درناحیتی شروع بادارهٔ کلیساها وادامهٔ تعلیمات درديرها کردند وازاین طریق مراکز تعلیمی مهمی درایران پدیدآمد . ازجملهٔ این مراکز مهم یکی **بیت اردشیر** یا **ریواردشیر** بود که معنی بیت اردشیری معروف به معنای ایرانی[۲] درآن ریاست یافت . معنی ازدوستان برسوما وازطرفداران معروف مذهب نسطوری بود . وی درهمان سال که برسوما بایران برگشت بوطن خود معاودت نمود یعنی چند سال پیش از ۴۳۵ وشاید درحدود سال ۴۳۱ که نخستین مرتبهٔ بیرون راندن ایرانیان از رها بعهد سلطنت ثیوذوسیوس امپراطور روم بوده است . معنی بیت‌اردشیری‌مدتی بابرسوما درنشرمذهب‌نسطوری همکاری‌مینمود وبعداً ریاست‌کلیسای ریواردشیر (بیت‌اردشیر- ریشهر) ازقصبات ناحیهٔ ارجان را که پیش ازوهم خالی‌ازاهمیت

۱- Jean de Beit Slokh ۲- Ma'na (Maana) de Perse

نبود، تحصیل کرد[۱]. وی درشیراز ولادت یافته وترجمه‌هایی ازسریانی بپهلوی‌داشته و اشعاری نیز برای اجراءمراسم دینی در کلیسا سروده بود و تألیفات او در بلاد دور دست حتی در هندوستان شهرت و رواجی داشت. معنی‌در آغاز امرجانبدار برسوما بود ولی در اواخر عهد خودجانب آکاسیوس را گرفت[۲]. بسبب وجود این مرد دانشمند که‌مانند همهٔ نسطوریان توجه تام بفلسفهٔ ارسطوداشت تعلیم علوم یونانی درحوزهٔ دینی‌ریواردشیر رواج یافت‌وبهمین‌سبب است که‌درروایات‌مؤلفین اسلامی راجع‌باهمیت علمی ریواردشیر (ریشهر) مطالبی‌می‌یابیم واز آن جمله است درروایت یاقوت درمعجم‌البلدان که‌میگوید در آنجا عده‌یی ازدانشمندان گردآمده بودند وباخطی بنام کستج مطالبی درطب ونجوم وعلوم غریبه تدوین می کردند.

در **سلوکیه** مقابل تیسفون بعد از تشکیل مدرسهٔ نصیبین دبستانی پدیدآمد که مارأبا جاثلیق دورهٔ انوشروان، از دانشمندان بزرك مسیحی در مشرق در آن بتدریس فلسفهٔ یونانی اشتغال داشت. وی در باب مسائل فلسفی و بحث درتثلیث تألیفاتی دارد.

البته ذکردیرهای متعدد که درشهرهای غربی ایران خواه خارج از حدود فعلی و خواه داخل مرزهای کنونی آن موجود بوده ومعلمین هریك که غالباً شهرت واهمیت داشته‌اند وهمچنین ذکردیرهای مشرق‌دراین‌مختصرمیسر نیست لیکن توضیحات بیشتری درباب یکی ازاین مراکز که اهمیت علمی آن قابل ملاحظه است و از جملهٔ مراکز مهم نصرانیت در ایران شمرده میشد لازم و آن:

بیت‌لاباط[۳] یا **گند شاپور** است. معرب این اسم **جندیسابور** میباشد که جغرافیادانان اسلامی آنرا بخصب نعمت ونخل وزرع ورودخانهای بسیارستوده‌اند[۴] واین‌اسم نام‌عربی‌شدهٔ «گندشاپوهر» است که‌اصلا «وه‌اندوشاپوهر»[۵] یعنی «به‌ازانطاکیه‌شاهپور» وبعبارت دیگر «شهرشاپوربهترازانطاکیه» است. محل آن در خوزستان واقع در شرق شوش وجنوب شرقی دزفول وشمال غربی‌شوشتر کنونی‌بوده است. بانی آن بنابرمشهور شاپوراول (۲۴۱-۲۷۱ میلادی) بوده که از اسیران رومی دسته‌یی‌را بکار بنای‌آن شهر

۱- اورا نباید بامعنای دیگری که در ۴۲۰ بمرتبهٔ جاثلیقی رسیده بود اشتباه کرد. این معنا هم مدتی معاران بیت اردشیر بود. ۲- مخصوصاً رجوع شود به l'Ecole d'Edesse P. 249-250

۳- Beit Lapat ۴- صورة الارض چاپ دوم، لیدن ص ۲۵۶ ومسالك الممالك اصطخری چاپ لیدن ص ۹۳

۵- Vêh-Andiv-i-Shâhpuhr

گماشت. گندشاپوراز همان اوایل امرمرکزیت علمی یافت وحتی بنقل بعضی ازمورخان شاپور فرمان داد عده‌یی از کتب یونانی بپهلوی ترجمه شود وآنها را درشهرمذکور گرد آورند و گویا بفرمان شاپور گند شاپورمرکزیت طب یونانی یافته بود . درعهدشاپور دوم ذوالاکتاف(۳۱۰-۳۷۹م.) تیادورس[۱] طبیب نصرانی برای معالجهٔ شاهنشاه بدربارخوانده شد و شاپور او رادر گندشاپور مستقرساخت . وی درآن شهراشتهاریافت وطریقهٔ طبابت او معروف شد و کتابی را منسوب بدو بنام «کناش تیادورس» بعداً بعربی درآوردند [۲]. بعد ازنشرمذهب نسطوری در ایران بیت‌لاباط که سابقهٔ ممتد درعیسویت داشت یکی از بزرگترین مراکز مذهبی عیسویان ایران ویك حوزهٔ دینی (متروپولیتن) بزرك و از مهمترین مراکزتجمع علمای عیسوی و محل تعلیم طب یونانی وآمیزش آن باطب ایرانی وهندی شد و این ترقی خصوصاً درعهد انوشروان بیشتر برای آن حاصل گشت چنانکه دانشمندان سریانی زبان ایرانی و علمای هندی وزردشتی درآنجا مشغول کاربودند . توجه این علما کمتر بفلسفه وریاضیات و بیشتر بطب بوده واصولا مدرسهٔ طب گندشاپور وبیمارستان آن دراواخرعهد ساسانی بمراحل عالی شهرت ارتقاء جسته بود. دراین مدرسه از تجارب ملل مختلف یعنی طب ایرانیان وهندوان ویونانیان واسکندرانیان و علمای سریانی زبان استفاده میشد ولی همهٔ آنها را با تصرفاتی قبول کرده بودند چنانکه طب ایرانی بقول قفطی از طب یونانی کاملتر شده بود[۳]. در بیمارستان گند شاپور عده‌یی از اطباء هندی میزیستند که بآموختن اصول طب هندی اشتغال داشتند و چند کتاب از آثارطبی هند بپهلوی ترجمه شده بود که بعداً بعربی درآمد[٤] و درطب اسلامی ازاین آمیزش اثرفراوان باقی‌مانده وازایران پیش ازاسلام بتمدن اسلامی نقل شده‌است. شهرت بیمارستان و مدرسهٔ طب گند شاپورمحصلین ملل مجاور را هم بآنجا جلب می کرد و از آنجمله است الحارث بن کلدةالثقفی طبیب معروف عرب[۵]. این مدرسه وبیمارستان و شهرت رؤسای آن تامدتی ازدورهٔ اسلامی هم باقوت سابق باقی ماند چنانکه چون ابوجعفر منصوردوانیقی درسال۱٤۸ ببیماری معده گرفتارشد وطبیبان درگاه درعلاج اوفروماندند ویرا برئیس بیمارستان مذکوریعنی بختیشوع پسرجورجیس راهبری کردند.جورجیس با

۱-Théodoros ۲-الفهرست ص۴۲۲ ۳-اخبارالحکماص۹۲ ٤- الفهرست ص۴۲۱
۵- طبقات الاطبا ج۱ص۱۰۹

واگذاشتن ریاست بیمارستان بپسر خود بختیشوع بخدمت خلیفه درآمد وپس ازمعالجت منصور نزدوی تقرب یافت وباصرار خلیفه چندی دربغداد بماند. وی ازدوستداران تألیف و ترجمه بود وچون یونانی وپهلوی وسریانی وعربی نیك میدانست چندین کتاب درطب اززبانهای مذکوربعربی درآورد. حوزهٔ علمی گند شاپور از قرن سوم هجری که بغداد شهرت یافت مقام سابق خود را ازدست داد.

مجاهدانی که پیش ازخسروانوشروان(۵۳۱-۵۷۹م.) شده بود دربرابر توجه اوبعلوم فاقد اهمیت است. این پادشاه که هم فرمانروای مدبروهم سرداری شجاع بود بحکمت نیزعلاقه داشت و ازفلسفهٔ افلاطون و ارسطو آگاه بود وترجمهٔ پهلوی کتب این دواستاد را میخواند. آگاثیاس مورخ معروف یونانی که تعصب شدیدی نسبت باین پادشاه فاتح خارجی که تنها ازلحاظ صنعت نظامی مورد توجه اوبود اظهار میکرد، متحیر بودچگونه پادشاهی با آنهمه اشتغالات سیاسی و نظامی میتوانست بعلوم یونانی توجه داشته باشد و آنها را بزبانی ابتدائی وخشن (مراد پهلوی است) دریابد. این مرد با وجود اظهار عناد بانوشروان این مطلب را اعتراف میکند که خسرو از دوستداران بزرك آثار ارسطو و افلاطون بوده است و بنابرنقل همین مورخ اورانیوس[۱] طبیب و فیلسوف که ازاهل سوریه ودرنظر آگاثیاس مردی بی اطلاع بود، فلسفه را بخسرو آموخت وخسرو موبدان را گردآورد تاباآن فیلسوف درباب مسائلی مانند خلقت عالم ومطالبی نظیرآن از قبیل تناهی ابعاد وتوحید بحث کنند[۲] و این توجه انوشروان وهمچنین پادشاهان سلف او مانند شاپور بعلوم یونانی وبابلی وهندی وسریانی ازمآخذ شرقی نیز برمی آید[۳].

از جملهٔ انفاقات مساعدعلمی دردورهٔ انوشروان پناهنده شدن هفت تن ازدانشمندان مشهوریونانیست بایران.

دراین اوان در بیزنطه براثرتعصب امپراطور روم هیچگونه آزادی عقیده وجود نداشت. یوستی نیانوس[۴] درسال ۵۲۹ فرمان داد دبستانهای فلسفی اثینه[۵] واسکندریه ورهابسته شود. هفت تن ازبزرگان مدرسهٔ اثینه که ابرقلس دایر کرده و پراگنندهٔ روش افلاطونی جدید بود، از قلمرو حکومت آن امپراطور بیرون آمدند وبه تیسفون روی

۱- Uranios ۲- آگاثیاس کتاب ۲ بند ۲۸-۲۹ ۳- الفهرست چاپ مصر ص ۴۲۴.
۴- Ioustinianos ۵- Athenai (Athène)

آوردند وازجانب انوشروان بگرمی پذیرفته شدند . اسامی این هفت تن چنین است : دمسقیوس از اهل‌سوریه ، سنبلیقیوس ازاهل کیلیکیه، یولامیوس [۱] ازاهل فریگیه، پریسکیانوس [۲] از اهل لیدیه ، هرمیاس از فینیقیه ، دیو جانوس [۳] از فینیقیه ، ایسیدوروس [٤] از اهل غزه که چند گاهی در ایران ماندند وخسروهنگام عقد پیمان صلح بایوستی‌نیانوس درعهدنامه ماده‌یی مبنی برآزادی‌فلاسفهٔ مذکور درباز گشت باوطان خودبامپراطور قبولاند [٥]. انوشروان شخصاً بابعضی ازاین‌فلاسفه خاصه پریسکیانوس مباحثاتی داشت وسؤالاتی ازوی کرد و پریسکیانوس کتابی در پاسخ پرسشهای او ترتیب داد که‌ترجمهٔ ناقصی‌ازآن بلاتینی دردست است [٦] و شامل جوابهای مختصر در مسائل مختلف علم النفس و وظایف الاعضاء وحکمت طبیعی و نجوم و تاریخ طبیعی است . از دمسقیوس نیز رساله‌یی باقی مانده است [۷].

از تسلط یونانیان ببعد وخاصه درعهد تسلط اشکانیان و ساسانیان بعضی از بلاد شرقی ایران تحت تأثیرتمدن‌یونانی بوده ودرآن نواحی مراکزی برای تعلیم علوم‌وجود داشته است وازآنجمله میتوان **مرو** و **بلخ** و **سغد** رانام برد که دراواخرعهد ساسانی و آغاز عهد اسلامی دانشمندانی درآنها وجود داشته و علی‌الخصوص در ریاضیات و نجوم کارمیکرده‌اند . ازجملهٔ دانشمندان معروف شهرمرو درآغاز عهدعباسی واوایل دورهٔ نقل‌علوم یکی ماشاءالله بن‌اثری است که در عهد منصور میزیسته و از مشاهیر منجمین بوده است . دیگر ربن‌الطبری که ازعلما و کتاب مرووازجملهٔ مترجمان عالیمقام کتب ریاضی بوده و نام اورا در شرح مترجمان خواهیم دید [۸].

باتوجه باین مقدمات مسلم میشود که درآغازتمدن اسلامی ترجمه‌های متعددی

۱- Eulamios ۲- Priskianos

۳- Diogène ٤- Isidoros ٥- کتاب‌دوم بند ۳۰-۳۱ ٦- سخهٔ خطی آن اکنون درکتابخانهٔ Saint-Germain در پاریس بعنوان « حل مسائلی دربارهٔ مشکلات خسرو پادشاه ایران » :

Prisciani philosophi solutiones Corum de quibus dubitavit Chosroes Persarum rex.

موجود است . (رجوع شود بمقالهٔ «خسرو انوشیروان وحکمت یونانی» بقلم‌آقای سعید نفیسی سال اول مجلهٔ مهر این رساله باحواشی‌وتوضیحات چاپ شده است: Supplementum Aristotelium. Vol. I, part. II edit. Bywater, Berlin. 1886. رجوع شود بمقدمهٔ آقای سهیل افنان برنامهٔ ارسطو دربارهٔ هنر شعر ص ٤۰

۷- Dubitationes et Solutiones. Paris, 1889 رجوع شود بمقدمهٔ آقای سهیل افنان برنامهٔ ارسطو د بارهٔ هنر شعرص ٤۰ .

۸- برای اطلاع از مراکز علمی مشرق ایران رجوع شود به :

De Lacy O' Leary : How Greek Science passed to the Arabs. P. 110—119 .

از کتب فلسفی وعلمی یونانی بپهلوی موجود بود . بعضی ازاین ترجمه ها را ابن المقفع یاپسر اومحمد(۱) بعربی ترجمه کردند واز آنجمله است قاطیغوریاس و باری ارمینیاس و انالوطیقای ارسطو وایساغوجی فرفوریوس (۲) .

در اینجا باید یادآورشویم که درایران دورهٔ ساسانی بریاضیات ونجوم توجه بسیار میشده است . وجودزیجهایی ازقبیل زیج شهریار(زیك شتریار) ومراصدی که موردتقلید گروه بزرگی ازمنجمین اسلامی قرار گرفته است ، وپیشرفت خارق العادهٔ ایرانیان اوایل تمدن اسلامی درریاضیات ونجوم وهیئت وترجمهٔ کتابهایی درباب ریاضیات ونجوم دلیل بارز ترقیات ایرانیان عهد ساسانی در علوم ریاضی است . صاعداندلسی در طبقات الامم گوید : ازخصائص مردم ایران توجه آنانست بطب و احکام نجوم وعلم تأثیر کواکب در دنیای فرودین و آنانرا در باب حرکات کواکب ارصادقدیم بوده و مذاهب مختلف در فلکیات داشته اند ویکی ازآنها طریقه ییست که ابومعشر جعفر بن محمد بلخی زیج خود رابرآن ترتیب دادودرآن زیج گفت که آن مذهب علماء متقدم ایران وسایر نواحی است ... ابومعشر مذهب ایرانیان را درتنظیم ادوارعالم ستوده و گفته است که اهل حساب ازایران وبابل وهند وچین واکثرامم که معرفت باحکام نجوم دارند متفقند که درست ترین ادوار دوری است که ایرانیان تنظیم کرده و «سنی العالم» نامیده اند و علماء عهدما آنرا «سنی اهل فارس» میگویند . صاعداندلسی دنبال این مطالب میگوید : ایرانیان کتب مهمی در احکام نجوم داشته اند ویکی از آنها کتابی درصوردرجات فلك منسوب به زردشت ودیگر کتاب جاماسب است (۳) وبهرحال اطلاعات نجومی ایرانیان تحت تأثیر عقاید چینیان وکلدانیان ویونانیان وبا افزایش این تأثیرات براطلاعات اصلی این قوم در اواخرعهد ساسانی کمال وتوسعهٔ بسیار یافته بود (٤) . برای آگهی ازاصطلاحات نجومی و فلسفی و پزشکی در کتب پهلوی و اطلاعات ایرانیان زردشتی ازاین علوم رجوع شود

۱- برای اطلاع از اینکه آیا ابن المقفع مترجم کتب منطق است یا پسر او محمد رجوع شود بمقالهٔ « ترجمه های ارسطوئی منسوب بابن المقفع » از پول کراوس در مجموعهٔ التراث الیونانی فی الحضارة الاسلامیة چاپ مصر ۱۹٤٦ میلادی ص۱۰۱-۱۲۰ .

۲- الفهرست ابن الندیم ص ۳۳۷ . طبقات الامم صاعد الندلسی چاپ بیروت ص ٤۹ . اخبار الحکما القفطی طبع مصر ص ۱٤۸-۱٤۹. عیون الانباء چاپ قاهره سال ۱۲۹۹ هجری ج ۱ ص ۲۰۸

۳- ترجمهٔ فارسی این کتاب اینك موجود است (فهرست کتابخانهٔ مجلس ج ۲ ص ۹۲-۹۳)

٤- P. Pierre Jean de Menasce : Shkand-gumânik Vicar, Fribourg 1945 . P . 45 sqq.

به کتاب شکند گمانیك ویچار ودینکرت وداتستان دینیك وزاتسپرم وجزآن . «بیلی» بسیاری از این اصطلاحات را گرد آورده وبااصل یونانی تطبیق کرده‌است [۱] .- وسعت اطلاعات ایرانیان در موسیقی خود محتاج بحث مفصل جداگانه بیست .

ایرانیان از اطلاعات علمی هندوان نیز فوایدی خاصه درعلم طب بردند و چنانکه در ذکر بیمارستان گندشاپور آورده یم برای آمیزش طب ایرانی و هندی پزشکانی ازهندوستان دعوت شده ودرآنجا باقی مانده بودند وازجملهٔ این طبیبان درعهد بنی عباس کسانی مانند کنکه وابن دهن شهرت یافته ومباشر نقل برخی از کتب طبی هند بوده‌اند . بنابریك روایت قدیم که در کتاب مادیگان چترنگ [۲] نقل شده است ایرانیان بازی شطرنج را ازهندوان فراگرفتند و نیز درجزء کتب منقول از هندی بپهلوی زمانی بوده است بنام بلوهروبوذ اسف که پس ازنقل بپهلوی از آن زبان بسریانی ترجمه شد و از روی ترجمهٔ سریانی زمانی بیونانی ترتیب یافت [۳] و نیز کتاب مشهور کلیله و دمنه بنا برروایات مشهور از زبان سانسکریت بوسیلهٔ برزویه [٤] طبیب بپهلوی نقل شد .

---

۱ - Bailey : Zoroastrian Problems in the Ninth Century Books

چون بدین کتاب دسترس نیافتم خواننده را بمقدمهٔ نامهٔ ارسطو در بارهٔ هنر شعرص ٤١ راهبری می‌کنم .

۲- Mâdhîghân î tchatrang Barlaam et Ioasaph -۳

٤ - این اسم را غالباً بفتح اول میخوانند و همچنین نام « برزو » پسر سهراب پسر رستم را و این تلفظ مبتنی برلغت نامهای فارسی‌است‌که برزویه‌را بفتح وضم اول ضبط کرده‌اند و حال آنکه تلفظ آن فقط باید بضم اول باشد . ریشهٔ اوستائی این‌کلمه bərəzô (درحالت اسمی یا فاعلی) بمعنی بلندی ، وصورت وصفی‌آن برز bərəza یا برزنت bərəzant بمعنی «بلند» است و این را درکلماتی از اوستامانندبرزت ورزی varezi - bərəzat (پهلوی بولند ور ژشنیه - bərəzaidhi (buland varjishnîh یعنی بلند رفتاری (بلوشه ،فرهنك قطعات‌اوستا ص ۱۱٦)وبرزئیدی bərəzaitî یعنی بلندهمت (آقای پورداود ، یشتها . ج۲ص ۳٦٦) می بینیم . وصف‌کوه هرا Harâ که منعوت ببلندی است در اوستا برزئیتی bərəzaitî یعنی بلند و بر افراخته و مجموعاً هرابرزئیتی Harabərəzaitî (= پهلوی هربرز Harburz ، فرسی البرز) میآید یعنی «هرای بلند . هرای بر افراخته» .

ازاین ریشه در پهلوی‌بورز burz یعنی بلندداریم چنانکه درکلمات بورزنیشن burzênishn یعنی‌بلندی، بزرگی و بورز وانگیها Vangîha - burz یعنی بیانك بلند وبورزنشنیك burzênishnik یعنی بلندومحترم وقابل احترام از مصدر burzênitan یعنی بلندکردن و بزرك داشتن وهمچنین است در نام ترکیبی هربورز Hər - burz که معادل فارسی آن البرز میباشد .ازهمین‌ریشه در پهلوی وفارسی برز (بضم اول) ونام برزویه و برزو داریم و در اینجا اضافهٔ او (û)؛ واویه (ûyah) بآخر اسم ازباب افادهٔ معنی‌صفت است‌مانندداویه وسیبویه ومشکویه ونفتویه - در باب ریشه ومشتقات این اسم‌رجوع‌کنید به :

آقای پور داود ، یشتها ج۲ ص ۳٦٦وبه :

C . de Harlez : Manuel de Pehlevi, P. 219

H.S. Nyberg: Hilfsbuch des Pehlevi, Vol.II.P.39

E . Blochet : Lexique des fragments de l' Avesta, P.116

۵ ـ معارف هندوان

دیگر ازمراکزعلمی که ازتأثیرآن درعلوم اسلامی اطلاع داریم ، هندوستان است. رابطهٔ علمی مسلمانان با هندوان بیشتر بوسیلهٔ ایرانیان صورت پـذیرفته وبزرگترین مرکزی که واسطهٔ این ارتباط شده گند شاپور است که دانشمندان و اطباء هندی آن درآغاز دورهٔ عباسی درنقل کتب هندی بعربی مباشرت داشته‌اند. از میان پزشکان هندو در اوایل دورهٔ عباسی گروهی مانند کنکه وابن دهن و نظایر آنان شهرت و در ترجمهٔ بعضی کتب چنانکه خواهیم دید دخالت داشته‌اند (۱) . در ریاضیات نیز مسلمین ازعهد منصوربیعد بسیاری از کتب هندی را خاصه بوساطت ایرانیانی چون محمدبن ابراهیم الفزاری بعربی درآوردندواز آخرین مترجمان بزرگ کتب ریاضی ونجومی هندوان ابوریحان بیرونی خوارزمی است که علاوه برترجمهٔ برخی کتب هندی بتحقیقاتی درمذاهب آنان درنجوم هم مبادرت کرد (۲) وماچون درباب کتب منقولهٔ هندی بعربی بعداً بتفاریق سخن خواهیم گفت فعلا ازاین بحث چشم میپوشیم .

سابقهٔ علمی هندوان بنابرمدعیات آنان بسیارطولانی است اما حقیقت امر آنست که اهمیت علمی آنان خصوصاً ازدوره یی آغازشده است که بایونانیان ارتباط یافتند یعنی بعداز حملهٔ اسکندر برمشرق وتشکیل حکومتهای یونانی درهند وپیش از این تاریخ علوم هندی بدرجات بلندی ازترقی نایل نشده بود. مهمترین آثارطبی وریاضی ونجومی هندوان در فاصلهٔ میان قرن سوم پیش ازمیلاد وقرن هشتم میلادی بوجودآمده‌اند واین دوره رابایدد دورهٔ ترقی واعتلای علوم درهندوستان شمرد .

از میان کتب طبی هندوان که پاره‌یی ازآنها دردورهٔ تمدن اسلامی بعربی درآمد مهمترازهمه آثار کاراکا (۳) وسسرد (٤) وواگبهاتا (۵) هستند که سه رکن اصلی طب هندی بشمارمیروند . ترجمهٔ کاراکا بانگلیسی بدست کیسوری موهان گانگولی (٦) (متوفی بسال ۱۹۰۸) صورت گرفته وبسال ۱۸۹۰ ـ ۱۹۲۵ در کلکته چاپ شده. ترجمه

۱ـ طبقات الاطباء ج ۲ ص ۲۲-۲۳ . الفهرست ص ۳٤۲ و ۳۷۸ و ٤۲۱ ۲ ـ اخبار الحکماء القفطی ص۱۷۷-۱۷۸ . رسالة للبیرونی فی فهرست کتب محمدبن زکریاء پاریس ۱۹۲٦ از ص۳۰ ببعد . ۳ـ Karaka
٤ـ Susruta ۵ـ Vâgbhata ٦ـ Kisori Mohan Ganguli

سسرد بانگلیسی بدست «کاویراج کونجالال بهیشاگراتنا» [۱] از ۱۹۰۷ در کلکته بچاپ رسید. ازواگبهاتانیز کتابی توسط لوئیز هیلگنبرگ [۲] وویلیبالد کیرفل [۳] بآلمانی ترجمه شده است.

از بزرگترین ریاضی‌دانان ومنجمین هندی آریابهاتا [٤] (قرن پنجم میلادی) و واراهامیهیرا [٥] (اوایل قرن ششم) وبرهماگوپتا [٦] (قرن هفتم میلادی) رانام میبرند وازمهمترین روشهای نجومی هندوان که مسلمین بدانها توجه کرده اند السندهند (سید هانتا) [۷] وارکند وارجهیررا باید شمرد. از آریابهاتا کتاب «آریابهاتیا» وازواراهامیهیرا قسمتهایی ازالسندهند یا «پنچاسیدهانتیکا» [۸] باقی مانده است.

برای اطلاع ازدرجهٔ تأثیرعلوم هندی درعلوم اسلامی و کتبی که ازسانسکریت مستقیماً یابواسطهٔ زبان پهلوی بعربی نقل شد باید بمباحث بعدی مادرباب مترجمان و کتب وعلماء مستفاد مراجعه کرد.

---

۱ – Kaviraj Kunja Lal Bhishagratna ۲ – Luise Hilgenberg ۳ – Willibald Kirfel
٤ – Aryabhata ٥ – Varâhamihira ٦ – Brahmagupta ۷ – Siddhânta
۸ – Pancasiddhântikâ

ترجمه و نقل علوم

در تمدن اسلامی

بعد از آنکه مسلمین بر اثر فتوح پیاپی خود اندلس و شمال افریقا و قسمت بزرگی از متصرفات آسیایی روم شرقی و تمام شاهنشاهی ساسانی را مطیع خود کردند یك امپراطوری جدید دینی از جبال پیرنه تا ولایت سند و آسیای مرکزی و دامنه های جبال قفقاز و ریگزارهای شمال خراسان ترتیب دادند که از ملت های مختلف و تمدن های گوناگون تشکیل میشد.

۱ـ اطلاعات عرب در جاهلیت

تشکیل دهندگان این امپراطوری یعنی عربان چیزی نداشتند مگر وحدت کلمه و اطاعت محض از دستورهای رسول اکرم و جانشینان وی و قرآن کریم که آنرا ناسخ همهٔ کتب و عمل بآنرا مایهٔ استغناء از همه چیز میدانستند. اطلاعات آنان در پیش از اسلام و مقارن ظهور اسلام کم و ناچیز بود. در تمام عربستان در پایان حیات حضرت رسول جزده و اندتن که سواد خواندن و نوشتن داشته باشند وجود نداشتند [۱]. اطلاعات عرب پیش از عهد اسلامی و آغاز اسلام در علوم بسیار ابتدائی و از مقولهٔ اطلاعاتی بود که سینه بسینه و دهان بدهان نقل شود و از طریق تجربه آموخته گردد نه از زمرهٔ علومی که در مدارس فرا گیرند و از آن میان باید اطلاعات آنانرا در نجوم و طب ذکر کرد. اطلاعات عرب از نجوم مبتنی بود بر آنچه از بابلیان و مهاجران آنان بسرزمین خود فرا گرفته بودند از قبیل مواقع بروج و منازل ماه و آفتاب؛ و همچنین عقایدی راجع باحکام نجوم داشتند که غالباً از عقاید

۱ـ تاریخ التمدن الاسلامی طبع سوم ج ۱ ص ۲۲۵

ملی عربان و یا اعتقاداتی بود که از بابلیان وسایر اقوام بدانان رسیده بود . ازمیان عرب بیشترصابئین از علم نجوم اطلاع داشتند واین قوم که در بین تازیان مانند یهود ونصاری درردیف اقلیت ها قرارداشتند غالباً ازاعقاب یامعتقدان بعقاید کلدانیان بوده‌اند. عربان اصطلاحات نجوم و اطلاعات خود را راجع بآن ازین قوم گرفته بودند و بهمین سبب غالب اسامی بروج ومنازل آفتاب وماه درعربی عیناً و یاازحیث ریشه شبیه اسامی کلدانی است مانند ثور (ثورا) وتوأمین (تامی) یعنی جوزا و السرطان (سرطان)والسنبلة(شبلتا) والعقرب(عقربا) والقوس (قشتا) والجدی (کدیا) والدلو (دولا) . علاوه بردوازده برج ، منازل قمرهم نزدعرب مشهور و هریك باسمی موسوم بود . ازستاره شناسی نیز قوم عرب مانند غالب اقوام صحرا گرد که دارای آسمان صافی هستند اطلاعات مختصری داشتند وبرای بعضی ازسیارات وثوابت ومجموعه‌های ستارگان اسامی خاصی که غالباً ریشهٔ بابلی داشت میان آنان معمول بود (۱) .

اطلاعات عرب از فن طب هم بسیارناچیز وبی‌اهمیت بوده است . طب عرب عبارت بود ازمقداری عزائم واوراد که گاه باتجویز بعضی ازادویه و عقاقیر همراه بود زیرا عرب جاهلی علل امراض را بیشتر نتیجهٔ زیانهایی میدانست که از ارواح شریر بآدمی رسد و برای اخراج اجنه وشیاطین ازجسم مریض بهترین راه در نظر آن قوم خواندن اوراد و ادعیه بود . ازعقاقیر واشربه هم در معالجهٔ امراض استفاده میشد ومخصوصاً عسل در دل دردها مورد استفاده بود . ازجملهٔ اعتقادات عرب در معالجه ، استفاده از حجامت و داغ کردن (کی) بود و کی درنزدآنان آخرالدواء وآخرالطب شمرده میشد . قطع اعضاء بیمارمخصوصاً باستعانت آتش نیزمیان عرب معمول بود وازآتش درمبارزهٔ بافساد استفاده میکردند . البته درمیان عرب طبیبانی هم که درممالك مجاوریعنی در ایران وروم تحصیل کرده باشند وجود داشتندمانندالحارث بن کلدة الثقفی (۲) ازاهل طائف متوفی بسال ۱۳ از هجرت که طب را در گند شاپور فرا گرفته بود و پسرش «نضر» (۳) که او نیز از

۱- تاریخ التمدن الاسلامی جزء سوم چاپ چهارم ص ۱۰-۱۲

۲- طبقات الاطبا ج ۱ ص ۱۰۹ - ۱۱۲.

۳- ایضاً ج ۱ ص ۱۱۴-۱۱۶

تربیت‌یافتگان گندشاپور بود و ابن ابی رمثة النمیمی [۱] از معاصران پیغامبر صلی الله علیه وآله . اطلاعات ابتدائی بسیطی هم راجع بستور پزشکی (بیطاری - بیطاره) درنزد عرب‌خاصه برای درمان کردن شتران واسبان وجود داشت .

با اطلاع ازاین مقدمات معلوم‌میشود که علوم واطلاعات‌دورهٔ اسلامی نمیتوانست بهیچ روی از چنین مبانی ضعیف بی ارزشی مستفید گردد بلکه علوم اسلامی با آنهمه مؤلفات مفصل ومشهور خود ازمنابع دیگری تشکیل‌یافته بود که‌قبلا بهمت‌ملل‌متمدنی مانند یونانیان و اسکندرانیان وملل آسیای صغیر وخاور نزدیك و ایران و هند بوجود آمد وسپس بیاری مترجمان وناقلان بزبان عربی نقل‌شد و مبنای تحقیقات مسلمین‌در باب علوم‌قرار گرفت .

راجع باین‌ملل ومراکز علمی آنان و چگونگی انتقال علوم از یونان بسایر ممالك و مراکز علمی ایران و هند قبلا سخن گفته‌ییم و اینك باید بدانیم که استفادهٔ مسلمین از این‌منابع چگونه وبوسیلهٔ چه‌ملل و اقوامی‌بود ؟

۲ - تازیان مسلمان و علوم عقلی

بعداز آنکه اسلام درعربستان شایع گشت و قبایل پراکندهٔ عرب متحد شدند چون حکومتی که میان آنان پدید آمد ووسیلهٔ اتحاد وقدرت و سیادت‌ایشان‌شدمبتنی برقرآن‌بود ، طبعاً این کتاب مقدس مرجع‌تمام‌اعمال‌ونیات آنان‌قرار میگرفت .فصاحت قرآن‌واحکام‌متقن ومطالب اخلاقی واجتماعی و تکالیف و قوانین و اشارات تاریخی یا قصصی که درآن آمده‌برای عرب بتمام‌معنی تازه وجالب بود وعلاوه براین‌چون عرب‌صدر اسلام‌قدرت‌خودرا مدیون‌اسلام واسلام رامبتنی برقرآن‌میدانست بهمین‌سبب‌هم‌از آغاز امر این‌فکر برای‌خلفا و زعمای آن‌قوم‌پدید آمده‌بود که‌هیچ‌چیز جزقرآن‌لایق‌خواندن واستفاده کردن‌نیست‌واین‌عقیدت‌علی‌الخصوص‌درعهدخلفای‌راشدین‌وبنی‌امیه‌شیوع ورواج بسیارداشت‌چنانکه جزعرب قومی را لایق سیادت وغیرازاحکام اسلامی وقرآن کریم و

۱- طبقات الاطباء ۱ ص ۱۱۶

احادیث هیچ چیز را شایستهٔ توجه و مطالعه و آموختن نمیدانستند . اعتقاد عرب مانند عقیدهٔ همهٔ مسلمانان آن بود که « ان الاسلام یهدم ماکان قبله» و بهمین سبب در اذهان مسلمین چنین رسوخ کرده بود که بجز بقرآن بچیزی نظر نکنند زیرا قرآن ناسخ همهٔ کتب و اسلام ناسخ همهٔ ادیان است . پیشوایان شرع مبین هم مطالعهٔ هر کتاب و حتی هر کتاب دینی را غیر از قرآن ممنوع داشته بودند . گویند روزی پیغمبر صلی الله علیه در دست عمر ورقه یی از تورات مشاهده کرد و چنان غضبناك شد که آثار غضب بر چهرهٔ او آشکار گردید و آنگاه گفت « الم آتکم بها بیضاء نقیة والله لو کان موسی حیاً ما وسعه الا اتباعی » و نیز بهمین سبب بود که پیغامبر فرمود لاتصدقوا اهل الکتاب ولاتکذبوهم وقولوا آمنا بالذی انزل علینا و انزل الیکم والهنا والهکم واحد (۱) ازجملهٔ احادیث معروف در این عهد این بود که « کتاب الله فیه خبر ماقبلکم ونبأ ما بعدکم وحکم ما بینکم» .نطق قرآن کریم باین حقیقت که «لارطب ولا یابس الا فی کتاب مبین»(۲) طبعاً مایهٔ تحکیم چنین عقیدتی و نتیجهٔ این اعتقاد را کتفاء بقرآن واحادیث وانصراف از همهٔ کتب و آثار بود . اینست که در اینجا بی مناسبت نمیدانیم قسمتی از قول حاجی خلیفه را در کشف الظنون راجع به کیفیت علوم میان مسلمانان نقل کنیم ، وی میگوید :

«عرب درصدر اسلام بهیچیك ازعلوم مگر بزبان خود ومعرفت احکام اسلام و فن طب که براثر حاجت عموم نزد برخی ازافراد آن قوم موجود بود ، بچیز دیگر توجه نداشت واین عدم توجه از باب حفظ قواعد اسلام و دور داشتن عقاید مسلمین پیش از رسوخ واستواری بنیان ایمان، ازخللی بود که نتیجهٔ نفوذ علوم اوائل است تا آنجا که روایت میکنند مسلمانان آنچه کتاب در فتوحات بلادیافتند سوختند و همچنین نظر در تورات و انجیل هم ممنوع بود تا اتحادواجتماع کلمه درفهم وعمل کتاب الله وسنت رسول حاصل شود واین حال تا آخر عصر تابعین دوام داشت واز آن پس اختلاف آراء و انتشار مذاهب رواج یافت وتوجه بتدوین بمیان آمد .

«صحابه وتابعین براثر خلوص نیتی که ببرکت صحبت رسول الله داشتند وقرب عهداو

۱ - رجوع شود بمقدمهٔ ابن خلدون چاپ مصر (مطبعهٔ مصطفی محمد) ، ص۴۲۶.
۲ - سورة الانعام

قلت اختلافات و امکان مراجعه بثقات از تدوین علم شرایع و احکام مستغنی بودند تا آنجا که برخی از آنان از کتابت علم کراهت داشتند ودراین باب بآنچه ازسعیدالخدری روایت‌شده‌استناد کرده‌و گفته‌اند که‌اواز پیامبر اذن کتابت‌علم‌خواست‌اما پیغامبر اورا اجازت نداد وازابن عباس روایت کرده اند که او کتابت‌را نهی کرده‌و گفته‌بودهر کس که‌پیش‌از شما بکتابت دست زد گمراه شد و مردی نزد عبدالله بن عباس رفت و گفت من کتابی نوشته ام و میخواهم بر تو عرض کنم و چون بدو نشان داد از وی گرفت و بآب شست وی‌را گفتند چرا چنین کردی گفت زیرا هنگامی اطلاعات خودرا نوشتندبکتابت‌اعتماد می کنند و از حفظ دست می کشند و علمشان ازمیان میرود (۱) .

۳- سوختن کتابهای اسکندریه وایران

بدین سبب می‌بینیم عرب هر گاه هنگام فتوحات خود بکتبی دست می یافت بسوختن و نابود کردن آنها مبادرت میورزید . هنگامی که عمروبن العاص مصر را فتح کرد و برذخائر علمی اسکندریه دست یافت از عمر راجع بآنها دستور خواست . عمر چنین جواب داد که : « و اما الکتب التی ذکرتها فان‌کان فیها ما یوافق کتاب‌الله ففی کتاب الله عنه غنی و ان کان فیها مایخالف کتاب الله فلاحاجة الیه فتقدم باعدامها » یعنی «راجع بکتبی که گفته‌یی اگر درآنها مطالبی موافق کتاب خداست با وجود آن کتاب از آن‌استغنا حاصل است و اگر در آنها چیزی برخلاف کتاب خداست‌حاجتی بدان نیست و بنابود کردن آنها اقدام کن ! » چون این فرمان بعمروبن‌العاص رسید شروع بتقسیم کتب میان گرمابهای اسکندریه کرد تا در تونهای آن حمامها بسوزانند و استفاده ازین کتب برای گرم کردن گرمابه ها شش ماه زمان گرفت .(۲)

در ایران نیزفاتحان عرب از نظایر این اعمال خودداری نکردند . گویند چون مسلمانان ایران را فتح کردند در شهرهای آن برقسمتی از کتب دست یافتند . سعدبن

---

۱ - کشف‌الظنون چاپ ترکیه ج۱ ص ۳۳

۲ - اخبارالحکما قفطی چاپ مصرص۲۳۳و این خبررا ابی‌الفرج ملطی در مختصرالدول نیزآورده است .

ابی وقاص بعمر بن الخطاب نامه نوشت و از او در باب این کتب و نقل آنها برای مسلمین دستور خواست عمر باو نگاشت که آنها را در آب افکن زیرا اگر متضمن هدایت باشد خداوند ما را باکتابی که راهنماتر از آن است هدایت کرده است و اگر مایهٔ گمراهی باشد خداوند ما را ازآن بی‌نیازساخته است(۱) .

٤ - تأثیر ایرانیان در تدوین علوم عقلی اسلامی

در مدتی بیش از یك قرن که حکومت و سیاست و سیادت در دست عرب بود نه‌تنها توجه واقبالی اساسی بعلم صورت نگرفت بلکه عرب اشتغال بعلم را مهنهٔ موالی و شغل بندگان میدانست و از آن‌کار ننگ داشت و بهمین سبب تا آنروز که جز نژاد عرب حکومت نمیکرد اثری از روشنی علم در عالم اسلام مشهود نبود وپس از آنکه باغلبهٔ عنصرایرانی‌وبرانداختن حکومت اموی‌وتشکیل دولت عباسی‌نفوذ ملل غیرعرب در دستگاه خلفا شروع شد توجه بعلوم نیز آغاز گشت . ابن خلدون میگوید : از امور غریب یکی اینست که حاملان علم در اسلام غالباً از عجم بودند خواه در علوم شرعی و خواه در علوم عقلی واگر در میان علماء مردی در نسبت عربی بود درزبان وجای‌تربیت و پرورش از عجم شمرده میشد و این از آن روی بود که در میان ملت اسلام در آغاز امر علم و صنعتی بنابمقتضای سادگی وبداوت آن وجود نداشت واحکام شریعت واوامر و نواهی خداوند را رجال بسینه ها نقل می کردند و مأخذ آنرا ازکتاب وسنت‌بآنچه از صاحب شرع واصحاب او گرفته بودند می‌شناختند . دراین هنگام تنها قوم مسلمان عرب بود که از امر تعلیم و تألیف و تدوین اطلاعی نداشت و حاجتی آنانرا بدین کار برنمیانگیخت و در تمام مدت صحابه و تابعین وضع بهمین منوال بود . . . پیغامبر صلی‌الله‌علیه گفت دوچیز برای شما نهاده‌ام که اگربدان‌تمسك جویید گمراه‌نمی گردید و از آن دو یکی کتاب الله ودیگرسنت من است ؛ وچون مدت نقل طولانی شداحتیاج بوضع تفاسیر قرآنی و تقیید حدیث ازبیم تباهی‌آنها محسوس گردید و بمعرفت‌سندها

---

۲ - کشف الظنون ج۱ ص٤٤٦

و تعدیل ناقلان برای تمییز احادیث صحیح از منسوب حاجت افتاد و آنگاه استخراج احکام از کتاب و سنت شیوع یافت و بااین حال زبان عرب بتباهی گرایید ووضع قوانین نحوی لازم شد و همهٔ علوم شرعیه باستنباط و استخراج و نظر و قیاس احتیاج یافت و از اینجا بعلوم دیگر حاجت افتاد و همهٔ این علوم محتاج بتعلیم شد و در زمرهٔ فنون درآمد و ما قبلا گفته‌ییم که فنون نتیجهٔ حضارت است و عرب دورترین مردم از آنند پس علوم خاص نواحی متمدن گشت و عرب از آن دورماند و متمدنین این عهد همه عجم ویا از کسانی بودند که در معنی ازآن دسته شمرده میشدند یعنی موالی واهل شهرهایی که درتمدن وصنایع وحرف پیرو عجمان بودند زیرا ایشان براثر رسوخ تمدن در میان آنان از هنگام دولت فرس برای این‌کار بهتر و صالحتر بوده اند . حملهٔ نحوو حدیث و اصول فقه و کلام واکثر مفسرین همه از عجم یا ازکسانی بودند که تربیت و زبان عجمی داشتند و هیچ قومی بحفظ و تدوین علم قیام نکرد مگرعجمان (ایرانیان) ومصداق گفتار پیغامبرصلی‌الله علیه وآله وسلم آشکارشد آنجا که گفت اگرعلم باکناف آسمان‌بازبسته باشد قومی ازاهل فارس (ایران) برآن دست خواهندیافت . . . » (۱)

برقول ابن خلدون این نکته را باید افزود که علوم و تمدن اسلامی تنهامرهون رنجها و زحمات ایرانیان نبود بلکه در این امر **سریانیان** نیزتأثیر بسیار و مباشرت مستقیم داشته اند با این تفاوت که ایرانیان بانیان و محرضان اصلی و واقعی بوده و در عین حال عدهٔ بزرگی از آنان مباشرت عمل ترجمه و نقل و تدوین علوم را مستقیماً برعهده داشته اند و در حقیقت ایرانیانند که علوم اسلامی را پدید آورده و درهمهٔ علوم اعم از علوم لسانی و دینی و ادبی و عقلی پیشوا و مؤسس و بنیان گذار بوده اند .

۵ ـ علل تأثیر ایرانیان درنقل وتدوین علوم

علل اصلی تأثیر ایرانیان را درنقل و تدوین و نشرعلوم در تمدن اسلامی میتوان درسطور ومواد ذیل خلاصه کرد :

---

۱ ـ مقدمهٔ ابن‌خلدون چاپ مصر ص ۵۴۳ ـ ۵۴۴

۱ ـ راه یافتن ایرانیان دردستگاه حکومت و بدست گرفتن قدرت دولتی . چون ایرانیان سوابق ممتدی در علوم داشتند پس از آنکه دولت بنی عباس را روی کار آوردند از یکطرف براثر نفوذ رجال معروف ایرانی که همه یا از دانشمندان و یا از حامیان علم و ادب بودند ، در خلفا و از طرف دیگر در نتیجهٔ معاشرت خلفا با آنان و قبول اثر ازایشان وهمرنگ شدن باآنان ، توجه دولت عباسی که از بعضی جهات رسوم وآداب وتشکیلات دربارساسانی را پذیرفته بود ،بعلوم آغازشد .

۲ ـ چون ایرانیـان اهل بحث و نظر بوده و در دورهٔ ساسانی چنانکه دیده‌بیم براثر رواج ادیان و مذاهب مختلف و ایجاد بحثهای دینی آشنا بتحقیق در مسائل دینی شده بودند در اسلام نیز بسرعت آغاز مباحثات شدید کردند و در کشمکشهای مذهبی واردشدند مانند قدریه ومجبره وخوارج مشرق وغالب شعب شیعه ونزدیك بتمام معتزله ... واین مبارزات مذهبی یکی از مهمترین علل توجه مسلمین بعلوم شد . ازمیان دسته‌های مذهبی اسلام معتزله بیش ازهمه برای اثبات اصول عقائد خود ازمنطق وفلسفه استفاده کرده وحتی برخی از آنان در مسائل ومباحث فلسفی وارد شده وعقاید خاص دربعضی ابواب داشته‌اند. از طرفی دیگر ایرانیان ادیان قدیم و استواری از قبیل دین مانوی ودین زرتشتی ودین مزدکی ودین مسیحی (نسطوری) ودین بودائی داشتند وازپیروان این کیشها گروه بزرگی با قبول جزیه در دین خود باقی ماندند و پس از ضعف نظامی مسلمین (از اواخر عهد بنی امیه ببعد) فرصت شروع ببحثهای شدید با مسلمین یافتند و این مباحثات شدید هم یکی از علل اضطرار خلفا در نقل فلسفه و علوم عقلی شد .

۳ ـ چنانکه درنخستین بخش این کتاب، دیده‌بیم ایرانیان پیش از اسلام باعلوم مختلف از قبیل فلسفه و ریاضیات و طب آشنایی داشتند و پس از شروع نهضت نقل و ترجمه درعهداسلامی قسمت بزرگی از آنها را خواه آنها که اصلا ازیونانی وهندی بپهلوی نقل شده بود و خواه آنها که مستقیماً ایرانیـان بپهلوی و سریانی نوشته بودند ، بزبان عربی نقل کردند و از این طریق سهم بزرگی درعلوم اسلامی بـدست آوردند و این غیر از تأثیری است که در ادبیات و سایر شؤن تمدن داشته اند .

۶ ـ آغاز توجه بنقل علوم

باتمام این احوال فضل تقدم در نقل علوم را باسلام بنا بر روایاتی که در صحت آنها تردید است بعرب داده‌اند . میگویند نخستین کس از مسلمین که بنقل علوم باسلام پرداخت خالدبن یزیدبن معاویه متوفی بسال ۸۵ هجری بوده است که بیاری یکی از علمای اسکندریه بنام « اصطفان القدیم » بنقل بعضی از کتب کیمیا مبادرت کرد[۱] این اقدام (اگر عقیدهٔ محققانی را که بصحت آن معتقد نیستند[۲] باور نداریم) وهمچنین نقلهایی که بامرخالد از کتب نجوم صورت پذیرفت مقدمه‌یی برای نقل کتب بعربی بوده است. این خالدرا بسبب توجهش بعلوم حکیم آل مروان لقب داده و گفته‌اند که‌وی بعد ازوفات برادرخود معاویهٔ ثانی متوقع مقام خلافت بود لیکن مروان بن الحکم براوغلبه یافت وخلافت را دردست گرفت . چون خالد ازخلافت مأیوس شد متوجه علوم گردید . در این ایام علم کیمیا در اسکندریه بسیار مورد توجه بود و خالد گروهی از علمای آنشهر وازآنجمله مریانوس نام راهب رومی را بخواند تاعلم کیمیا را بوی آموزد وچون آن علم را آموخت بنقل آن بعربی فرمان داد وهمچنانکه گفته‌یم اصطفان القدیم باین امر اقدام کرد . خالد بعلم نجوم هم رغبت داشت و در تهیهٔ کتب و آلات نجومی مقداری ازاموال خود را صرف کرده و گویا امر بترجمهٔ کتبی ازنجوم هم داده بود .

در همین اوان اقدام ماسرجویه یا ماسرجیس از معاصرین مروان بن‌الحکم بنقل کناش (حاوی) القس اهرون بن‌الاعین که حاوی سی‌مقاله در طب بود از سریانی بعربی و افزودن دو مقاله بر آن صورت گرفت (۳) لیکن بنا بدلایلی که قبلا دیده‌ییم بنشراین کتاب ازطرف خلفا توجهی نشد واین کتاب همچنان در خزانهٔ خلفا باقی بود تا دور خلافت بعمربن عبدالعزیز (۹۹ ـ ۱۰۱) رسید و او آنرا درخزانه یافت و باآنکه عده‌یی ازاطرافیان ویرا بنشراین کتاب تحریض کردند مدتی درتردید بسر میبرد وچهل روز باستخارت گذراند وآنگاه امر ببیرون آوردن کتاب و استفادهٔ همگان از آن داد[۴]

---

۱ ـ الفهرست چاپ مصر ص ۴۳۰ ۲ ـ رجوع شود به : La Science Arabe تألیف Aldo Mieli چاپ لیدن ۱۹۳۸ از ص ۵۶ ببعد

۳ ـ طبقات الاطبا ج ۱ ص ۱۰۹ والفهرست چاپ مصر ص ...

۴ ـ التمدن الاسلامی جرجی زیدان ج ۳ ص ۱۳۴

عمر بن عبدالعزیز چنانکه قبلا دیده‌ایم بنابر اشارهٔ مورخان در نقل مدرسهٔ اسکندریه وعلوم آن بانطاکیه دخالت داشت.

درصورت قبول این اقوال تألیف‌وترجمهٔ کتب‌علمی‌دردورهٔ اسلامی ازعهد خلفای اموی آغازشد وتوجه‌بطب‌ازباب‌حاجتی که بدان‌وجودداشت زودتر و بیشتر ازسایرعلوم در اسلام صورت گرفت وتألیف وترجمهٔ کتب طبی سابقهٔ بیشتری در تاریخ ترجمه در عهد اسلامی دارد. معمولا وقتی طبیبی باستخدام خلفا یا امرا ورجال اسلامی درمیآمد برای خود یا فرزند یایکی ازشاگردان خویش کتابی تألیف میکرد واین تألیف غالباً عبارت بود از کناشها مانند کناشی که ثیاذوق متوفی بسال ۹۰ هجری طبیب حجاج بن‌یوسف برای پسر خود تألیف کرد واین ثیاذوق کتاب دیگری هم درادویه داشت [۱] منتهی چون این مؤلفان بتشویق وتحریض امرا وخلفا بتألیف و ترجمه مبادرت نمی کردند و نیز برای حمایت ونگاهداری‌مؤلفان ومترجمان‌علاقه‌وتوجه خاصی‌وجود نداشت‌نمیتوان اقدامات منفردمذکوررا بچیزی‌شمرد. علت عمدهٔ‌عدم توجه‌بنی‌امیه‌بعلوم‌آن‌بود که اولا مسلمین دراین مدت یا متوجه ادامهٔ فتوح خود بودند ویا به کشمکشهای داخلی اشتغال داشتند وثانیاً براثر وجود سیاست محض عربی دراین مدت همهٔ مشاغل در دست عرب بود وسایر اقوام امپراطوری‌اسلامی که غالباً دارای سابقهٔ‌مدنی بودند بهیچ روی‌دخالتی درامور نداشتند وچون عربان دارای سابقه‌یی درتمدن نبودند و اشتغال بعلم را «مهنهٔ موالی» وامری حقیر وبی ارزش میدانستند مطلقا توجهی بعلوم نمی کردند.

۷ - ازمنصور تامأمون

از اواسط نیمهٔ اول قرن دوم هجری یعنی بعد از سال ۱۳۲ هجری وتشکیل

---

۱ — الفهرست‌چاپ‌مصرص۴۲۲ وتاریخ‌التمدن الاسلامی‌ج۳ ص۱۳۸. القفطی‌میگوید(اخبار الحکماچاپ مصر۱۳۲۶ هجری ص ۷۴) : ثیاذوق شاگردانی بزرك‌داشت که بعدازو شهرت یافتند وبعض آنان‌دورهٔ بنی‌عباس رانیزدرك کردند مانند فرات‌بن شحناثا(ن سغیاثا) که طبیب عیسی بن موسی بود ودرعهدمنصوردرگذشت. در موردی دیگر از همین کتاب نام این طبیب ثاذون آمده است (ص ۷۶).

دولت عباسی بدست ایرانیان ، چون سیاست دولت اسلامی نسبت بموالی وملل غیرعرب خاصه ایرانیان دگرگونه گشت ونژاد ایرانی درهمهٔ امور وشؤن نفوذ و دخالت یافت طبعاً بسائقهٔ سابقه‌یی که درتمدن داشت شروع بترویج علوم وفنون کرد وحتی خلفای اسلامی هم ازاین حیث تحت تأثیر محیط ایرانی خود قرار گرفتند وبهمین سبب توجه بعلوم وترجمه ونقل کتب علمی ازیونانی وپهلوی وسریانی وهندی شروع شد .

ازمیان خلفای عباسی نخستین کس که بعلوم توجه کرد ابوجعفرمنصوربن‌محمد است (۱۳۶ ـ ۱۵۸ هجری) که بطب ونجوم اقبال بسپارداشت . علت توجه وی بپزشکان آن بود که اودر اوان بنای بغداد (۱۴۸ هجری) گرفتار بیماری معده شده بود چنانکه شهوت از وی منقطع گردید واطبایی که درخدمت او بودند از علاجش عاجز آمدند منصور روزی آنانرا گردآورد وازایشان نشان طبیبی ماهررا درشهری جز بغداد خواست گفتند در عهد ما کسی در میان اطبا نیست که با جورجیس رئیس پزشکان گندشاپور همسان باشد . این جورجیس پسر بختیشوع ازپزشکان جندیسابور و از طبیبان بزرگ آنشهر بود وتألیفاتی درطب بزبان سریانی داشت ومقام وی دراین علم چندان شامخ بود که سمت ریاست اطباءِ بیمارستان گند شاپور بزرگترین بیمارستان و مدرسهٔ طب آن عهد را داشت . منصور او را بکیفیتی که در ذکر بیمارستان گند شاپوردیده شد نزدخود ببغداد خواند واو با دو شاگرد خود عیسی‌بن شهلافا وابراهیم بدانشهر رفت ومنصوررا معالجه کرد وبخواهش خلیفه نزد وی بماند . جورجیس از دوستدران تألیف و ترجمه بود وخود زبان یونانی و سریانی و پهلوی و تازی میدانست و برای منصور کتبی از یونانی بعربی ترجمه و چند کتاب نیز بسریانی تألیف کرد که کتاب الکناش از همه معروفتر بود (۱)

توجه منصوربعلم نجوم نیز بسیار بود . علت این امراعتقاد شدید وی باحکام نجوم بوده‌است چنانکه‌این‌مردمدبر باهمهٔ هوش‌وتدبیرخود کمتر بعملی دست میزدمگر آنکه نخست با منجمان درآن باب استشاره می کرد و او نخستین خلیفه‌یست که منجمان را

---

۱ ـ الفهرست ص ۴۱۲ ـ تاریخ التمدن الاسلامی ج۳ص ۱۳۷ ـ ۱۳۸

بخود نزدیك وباحکام نجوم عمل کرد وبعد از او خلفای عباسی دراین امر از او متابعت مینمودند وغالب امراء اسلامی خاصه امرای ترك نیز از باب اعتقاد شدید باحکام نجوم همین خوی وعادت‌را دنبال میکردند . پیش ازاین تاریخ علم نجوم نزد ایرانیان ترقیات شگرف یافته بودودرعهد منصورمنجمان بزرگی درایران میزیستند که یکی ازمشاهیر آنان «نوبخت» بود . وی درنجوم اطلاعات‌کافی داشت وما بعداً راجع باوو‌پسرش‌ابوسهل ضمن ذکرمترجمان سخن خواهیم گفت . این پدر وپسردرخدمت منصوروخلفای عباسی بخدمت اشتغال داشتند وکتابهایی در باب هیأت و نجوم واحکام آن از پهلوی‌بعربی درآوردند . علاوه براین منصور ابراهیم الفزاری وپسر اومحمد را که هر دو ازمنجمان ایرانی بودند و علی‌بن عیسی‌الاسطر لابی المنجم را در خدمت خود وارد کرد و چون توجه این مرد باحکام نجوم وحرکات کواکب شهرت یافت منجمـان از ایران و روم و هند بدربار او روی نهادند . از جملهٔ این قوم یکی از منجمان هندی بود که در روش نجومی معروف به سید هنتا دست داشت ودرسال ۱۵۶ هجری بخدمت اورسید وکتابی درنجوم بنابرمذهب هندوان برمنصور عرض کرد . منصور فرمان داد که این کتـاب را بعربی نقل وکتابی براین روش تألیف کنند که مبنای نظر در حرکات کـواکب قرار گیرد. این‌کاررا محمدبن ابراهیم الفزاری بانجام رسانید وکتابی ازروی‌آن‌ترتیب داد که نزد منجمان به‌السندهندالکبیرمعروف شد وتا ایام خلافت مأمون مبنای احکام منجمان‌اسلامی بود (۱)

ابن خلدون میگوید(۲) «ابوجعفرمنصورنزد ملك روم کس فرستاد تا کتب‌تعالیم مترجمه‌را برای‌وی بفرستد واو کتاب اقلیدس وبعض کتب‌طبیعیات را فرستاد .مسلمین آنها را خواندند و از مطالب آنها آگهی یافتند وباطلاع از مابقی این کتب و علوم راغب شدند .»

ازآنچه گذشت معلوم میشود نهضت وحرکت علمی‌کامل درعهد منصور و بمیل

---

۱ ــ تاریخ التمدن الاسلامی ج ۳ چاپ سوم ۱۳۶

۲ ــ مقدمه چاپ مصرص ۴۸۰

شروع شد . درهمین ایام یکی ازبزرگترین مترجمان اسلام بی‌آنکه از منصور فرمان واقبالی یافته باشد بترجمهٔ برخی از کتب منطق وادب وتاریخ از پهلوی بعربی مبادرت کرد واو عبدالله‌بن‌المقفع است که وجود اوبتنهایی مایهٔ تحولی‌عظیم درادب عرب گشت وما بعداً راجع باو سخن خواهیم گفت .

پس از منصور مهدی (۱۵۸ ـ ۱۶۹) خلافت داشت لیکن اوبیشتر گرفتارمسائل دینی ومبارزه با زنا دقه وفعالیت شدیدی بود که آن قوم برای نشرعقاید خود داشته‌اند و تنها نتیجهٔ این مبارزه توجه بکلام و متکلمین برای ایجاد مقالاتی در رد زنادقه و مرقیون ونظایرآنان بوده است . الهادی (۱۶۹ ـ ۱۷۰) نیز فرصت کافی برای این امر نداشت لیکن بهرحال نهضتی که بوسیلهٔ ایرانیان درعهد منصورایجاد شده بود همچنان ادامه داشت تا دور خلافت به هرون‌الرشید (۱۷۰ ـ ۱۹۳) رسید . تا این وقت اذهان مسلمانان براثرمعاشرت با ایرانیان وسریانیان اندك اندك آمادهٔ توجه بعلوم وقبول آنها میشد . البته مسلمین براثرالقاآت دینی وعواملی که قبلا گفته‌ییم درآغازامرنسبت‌باین علما با نظرشك وانکار می‌نگریستند وتنها بطب واطبا ازباب حاجتی که بدانان داشتند اقبال وتوجهی اظهار میکردند . از خوشبختی غالب پزشکان این عهد با فلسفه و منطق آشنا بودند وقسمتی از اوقات خلفا در مجالست ومعاشرت باآنان می گذشت وهمین امر باعث آشنایی ذهن آنان با فلسفه و علوم و رغبت بدانها میگردید چنانکه از این پس اگربرشهری‌ازبلاد روم‌دست می‌یافتند بجای‌آنکه‌بسوزاندن کتب مبادرت ورزند فرمان حمل و نقل آنها را بعربی میدادند چنانکه چون هارون‌الرشید در جنگهای خود با رومیان بر بلاد انقره و عموریه و جز آنها از شهرهای آسیای صغیر و کتابهای آن بلاد دست یافت همهٔ آنها را که غالباً ازکتب طب یونانی بود ببغداد برد و طبیب خود یوحنابن ماسویه را بترجمهٔ آنها مأمورکرد [۱] . در همین عهد نخستین ترجمهٔ کتاب اقلیدس بردست حجاج بن یوسف بن مطر صورت گرفت وبنسخهٔ «الهارونی» معروف شد زیرا حجاج یکبار دیگر نیز این کتاب را در عهد مأمون نقل

---

۱ ــ طبقات‌الاطباج ۱ ص ۱۷۵

کرد و «المأمونی» نامیدند[۱] وبهمین مترجم ترجمه‌یی از کتاب المجسطی بطلیموس را را نیز نسبت داده‌اند[۲] و این کتاب را بفرمان یحیی‌بن خالدبن برمك وزیرهارون نیز بعربی ترجمه کرده بودند [۳]

با توجه باین مقدمات معلوم میشود که دورهٔ اول ترجمه درعصرعباسیان از عهد خلافت منصور و بنای بغداد شروع شد (۱٤۸ هجری) وتا پایان خلافت عباسی (۱۹۳ هجری) ادامه یافت. ازجملهٔ مترجمان بزرگ این دوره نوبخت منجم ویحیی‌بن البطریق مترجم المجسطی و جورجیس‌بن بختیشوع وعبدالله بن المقفع ویوحنابن ماسویه وسلام الابرش وباسیل المطران وسهل‌بن نوبخت بوده‌اند.

۸ - عهد مأمون

بنابرآنچه گذشت توجه اساسی بعلوم ونقل کتب علمی ازیونانی وسریانی وپهلوی بعربی ازآغازعهد عباسی شروع شد لیکن مهمترین دورهٔ نقل وترجمهٔ علوم عهدمأمون است . مأمون چنانکه میدانیم از مادری ایرانی بود . مادر وی دختر استاسیس است که بسال ۱۵۰ خروج کرد وبسیاری از مردم خراسان براو گرد آمدند و سرانجا مقهور و مقتول شد و از جملهٔ کسان او که باسارت دردست مسلمین افتاد دختر وی مراجل بود که بعداً مأمون ازو وهارون بوجودآمد[٤] . این پسر برعکس امین که دختر زبیدهٔ هاشمیه بود ببرکت مادری ایرانی و تربیت درنزد برامکه [۵] و از آنروی که قسمتی ازحیات وی هنگام حکومت وخلافت در خراسان میان ایرانیان گذشت مردی روشن‌بین وعلم دوست وآزاده فکربارآمد . وی بدانش وعلم توجه بسیارداشت وخصوصاً بفلسفه میلی فراوان مینمود چنانکه دربارهٔ اوبحقیقت یا افسانه گفته‌اند که او ارسطو را بخواب دید واین خواب اوازمهمترین علل توجه بنقل واخراج کتب بوده است[٦].

---

۱ - الفهرست ص ۳۷۱ ۲ - ایضاً ص ۳۷٤ ۳ - ایضاً همان صفحه
٤ - الکامل ابن‌الاثیر حوادث سال ۱۵۰ ۵ - کتاب الوزراء والکتاب جهشیاری چاپ مصر ص ٦۵
٦ - الفهرست ص ۳۳۹

وجه مأمون بفلسفه شاید بیشتر ازباب اعتقاد او بمذهب اعتزال و دوستی وآشنایی وی با ائمهٔ معتزله چون ابی‌الهذیل العلاف و ابراهیم بن سیار بوده است . مأمون معتزلـه را چندان تقویت مینموده است که غالب اقوال آنانرا که ازبیم فقها اظهار نمیتوانستند کرد خود درمقالات خویش بیان میکرد واز آنجمله است قول بخلق قرآن که حتی درحیات پدر خویش نیز از اظهار آن ابا نداشت و بعضی از متعصبین قوم از این بابت بیمناك بودند که بعد از مرگ پدرمایهٔ آزار ایشان گردد . گویند فضیل بن عیاض‌چون از اقوال وافعال مأمون‌آگهی یافت برای طول عمررشید دعا میکرد تا مسلمین گرفتار چنین مردی نگردند . مأمون بعد ازخلافت چندان بائمهٔ معتزله و عقاید آنان توجه کرد که مایهٔ خشم اهل سنت وحدیث وفقها گردید واو را «امیرالکافرین» لقب دادند .

میدانیم که معتزله نخستین فرقه از فرق مذهبی اسلامند که برای اثبات اصول عقاید خود ازقبیل اعتقاد به عدل ، تنزیه وتوحید ، اختیارونظایرآنها وبرای مجادله با سایر فرق اسلامی ومعتقدین بادیان دیگر، بمنطق وفلسفهٔ یونانی متوسل شدند وحتی بعضی ازآنان مانند ابراهیم بن سیارنظام در مباحث خاص فلسفه علاوه برآنچه در کلام مورد حاجت بود وارد میشدند .

با این وضع علاقه و توجه مأمون بفلسفه‌آشکار و معلوم میشود که مأمون با این وسعت مشرب وآزادی فکر ورغبت بقیاس عقلی طبعاً متمایل بفلسفه و حامی فلاسفه و علما وناقلان فلسفه وعلوم بود . وی نخست بمنظورتأیید وتقویت مذهب اعتزال بترجمهٔ کتب منطق وفلسفه وسپس بسایرعلوم توجه کرد :

مأمون برای‌آنکه امرترجمه ونقل علوم را بعربی‌آسان کند شروع بحمل کتب علمی از یونان وروم کرد وباین منظور چندتن ازمترجمان و آشنایان بزبان یونانی را ببلاد روم و یونـان فرستاد . ابن‌الندیم گوید (۱) «میان مأمون و پادشاه روم مراسلات بردوام بود وازینروی مأمون براو استظهار کرد ونامه‌یی بدو نوشت و ازوی خواست که

---

۱ – الفهرست ص ۳۳۹

اجازت دهد تا کتابهای برگزیده‌یی از علوم قدیمه که در روم مخزون و مدخر است ، برای وی فرستاده شود . پادشاه روم بعد از امتناع بدین امر تن در داد و مأمون برای آوردن کتب جماعتی مانند حجاج بن مطر وابن البطریق و سلم صاحب بیت الحکمه وغیر آنان را بروم گسیل داشت وایشان از آنچه یافتند قسمتی اختیار کردند وچون نزد مأمون بردند آنانرا مأمور ترجمه آنها کرد و گویند که یوحنابن ماسویه از کسانی بود که بروم فرستاده شد.» ونیز در بارهٔ مأمون گفته‌اند که وی بحاکم مسیحی صقلیه(سیسیل) کس فرستاد تا کتابخانهٔ مشهور آنجا را که بکتب فراوان فلسفی وعلمی خود معروف بود برای وی فرستد . حاکم در ارسال آنها تردید داشت زیرا ازجانبی بر اثر دلبستگی و حرص براین کتب نمیتوانست دست از آنها بردارد و از جانبی دیگر از قوت وهیبت مأمون بیم داشت وبهمین سبب بزرگان دولت را گرد آورد و از حقیقت حال آنانرا آگاه ساخت . بزرگ روحانیان گفت : این کتب را نزد مأمون فرست زیرا بخدا قسم این علوم درمیان هیچ ملتی وارد نشد مگر آنکه آنانرا تباه وفاسد کرد . حاکم اشارت اوراپذیرفت و کتب را نزد مأمون فرستاد (۱) .قاضی صاعد اندلسی هم بدین امراشارتی دارد و گوید که چون خلافت بهفتمین خلیفهٔ عباسی مأمون رسید آنچه را جد او منصور آغاز کرده بود باتمام رسانید .وی شروع بطلب علم ازهرا کز آن کرد واز ملوك روم بخواست. تاآنچه از کتب فلسفی ایشانست بوی فرستند وآنان نیزهرچه از کتب افلاطون وارسطو- طالیس وابقراط وجالینوس واوقلیدس وبطلیموس وفلاسفهٔ دیگر یافتند نزد اوفرستادند . مأمون مترجمان ماهری برگزید وآنان را بترجمهٔ کتب مذکور بگماشت و آنان نیز تاآنجا که ممکن بود از آن کتب ترجمه کردند .آنگاه مردمان را بخواندن واستفاده از آنها تحریض و بتعلیم آن علوم ترغیب کرد . مأمون باحکما خلوت میکرد و بمناظرهٔ آنان انس داشت واز مذاکرات ایشان لذت میبرد .

بدین ترتیب می بینیم که مأمون با توجه شدید خود بنقل علوم دومین دورهٔ مهم ترجمه را درعصرعباسی شروع کرد .

---

۱ ــ عصرالمأمون ، دکتراحمد فریدرفاعی ج۱ چاپ ٤ ص ۳۷۵ - ۳۷٦ .

این دوره مهمترین دورهٔ ترجمه وتوجه بعلوم ونقل و تدوین آنها بود و مترجمان وعلمای بزرگ از نژاد های مختلف درنهضتی که مأمون پدید آورد شرکت کردند و تا چندی بعد از او بدین نهضت ادامه دادند. این دوره از آغاز قرن سوم شروع شد و چون تربیت یافتگان این دوره غالباً خاندانهایی از مترجمان و ناقلان و علما تشکیل دادندوا کثراً شاگردانی میپروراندند که مدتی بعد ازایشان بامرترجمه ونقل و تدوین علوم اشتغال داشتند، اینست که دورهٔ دوم تا اواخر قرن چهارم امتداد یافت. از مترجمان بزرگ قرن سوم مشاهیری مانند یوحنابن البطریق والحجاج بن مطروقسطابن لوقا البعلبکی وعبدالمسیح بن ناعمةالحمصی وحنین بن اسحق واسحق بن حنین وثابت بن قرةالصابی الحرانی وحبیش الاعسم را نام میتوان برد که ذکر همهٔ آنان بعداً خواهد آمد و از مترجمان مشهور قرن چهارم متی بن یونس وسنان بن ثابت و یحیی بن عدی و ابوعلی بن زرعة و هلال بن هلال الحمصی را ذکر باید کرد.

در نتیجهٔ نهضتی که بهمت مأمون در تمدن اسلامی ایجاد شد کتب متعددی در منطق وفلسفه ونجوم وریاضیات وطب وادب وسیاست ازیونانی وپهلوی وهندی وسریانی ونبطی بزبان عربی نقل شد و مبداء تمام تحقیقات مسلمین در علوم مختلف قرار گرفت. علاقهٔ مأمون بترجمه و نقل علوم بدرجه‌یی بود که مثلا بحنین بن اسحق چنانکه خواهیم دید درازاء هر کتابی که از یونانی نقل میکرد هموزن آن زر می‌داد.

۹- رجال وخاندانهای ایرانی

غیر از خلفای عباسی که حامیان علوم ومشوقین ناقلان ومترجمان بوده‌اندرجال وخاندانهای دیگری که غالباً ایرانی بوده‌اند مترجمین را بترجمه و نقل علوم ترغیب میکرده ومبالغ کثیردراین راه صرف مینموده‌اند و از آن جمله‌اند:

آل برمك که توجهی بسیار بعلوم داشتند. ازاین خاندان یحیی بن خالد وزیر هارون و پسرانش فضل و جعفر و برادر یحیی محمد بن خالد بپرورش علم و علما و تشویق شعرا وادبا مشهور بودند. ازدانشمندانی که در خدمت این خاندان بسیار مورد توجه وعلاقه بودند آل بختیشوع اند واز جملهٔ این خاندان یکی جبریل بن بختیشوع

بود که غالباً بمأمون میگفت من این نعمت را نه از تو دارم ونه از پدر تو بلکه‌همه را از یحیی‌بن خالد وپسران او بدست آورده‌ام (۱).

برامکه خود از اصحاب رأی ونظروعلم وبهمین سبب متهم بزندقه(۲) بودند ومعمولا مجالسی برای مباحثه‌ومجادله در منازل خود ترتیب میدادند. از جملهٔ کتبی که بفرمان آل برمك بعربی نقل شد کتاب المجسطی است. یحیی‌بن خالدبن برمك بترجمهٔ این کتاب علاقه‌داشت‌وجماعتی را بنقل وترجمهٔ آن گماشت وچون ازترجمهٔ آنان رضایت نداشت ابوحسان‌وسلم‌صاحب‌بیت‌الحکمه‌رابدین‌کار گماشت‌وآندودراین‌امر کوشش‌بسیارنمودندو ناقلان ماهری را حاضر کردند وترجمه های آنانرا آزمودند وصحیح ترین و فصیحترین آنها را برگزیدند (۳)

دیگر بنی‌موسی‌بن‌شاکرمنجم ـ یا بنی منجم ـ یا بنی شاکر یعنی محمد واحمد و حسن‌اند. پدرآنان‌موسی بن شاکر بنابرقول قفطی درعلم‌هندسه استادبود(٤) وبنابرقولی دیگر که هم قفطی نقل کرده است(٥) دربادی امرازراهزنان خراسان بود وازاین‌طریق مالی عظیم گردآورد ودرپایان عمرتوبه کرد. هنگام مرگ ازو سه پسر صغیر باقی ماند که مأمون آنانرا باسحق بن ابراهیم المصعبی سپرد و با یحیی‌بن ابی منصور در بیت‌الحکمه مستقرساخت وآنان در علوم شهرت یافتند. از این پسران بزرگتر وجلیل تر از همه ابوجعفر محمد (متوفی بسال ۲۵۹) بود که در هندسه و نجوم اطلاع بسیار و بمقالات اقلیدس والمجسطی آشنایی داشت وکتب نجوم و هندسه و عدد و منطق را گرد میآورد. وی ازبزرگان درگاه وازقواد بود تاآنکه ترکان بردولت بنی‌عباس‌غلبه یافتند ودولت اهل خراسان ازمیان رفت. محمد منزلتی عظیم ومالی فراوان کسب کرد چنانکه مجموع عواید اودرسال ازدرگاه خلافت‌وفارس ودمشق وغیره درحدودچهارصد هزار دینار بود وعواید برادراواحمد درحدود هفتاد هزاردینار. احمد ازبرادرخود محمد درعلم فروتر بود مگر درعلم حیل. اما سومین آنان حسن درعلم هندسه منفرد و در آن

---

۱ ـ کتاب‌الوزراء والکتاب جهشیاری ص ۱۷٦ ۲ ـ الفهرست ص ٤۷۳

۳ ـ ایضاً ص ۳۷٤ ٤ ـ اخبارالحکما ص۲۰۸ ٥ ـ ایضاً ص۲۸٦ ـ ۲۸۷

صاحب طبع وذوقی عجیب بود چنانکه بسیاری از مسائل را که قدما متوجه نشده بودند کشف کرد . بنی‌موسی علاوه بر آنکه شخصاً درعلوم مهارت واطلاع بسیارداشتند بترجمه ونقل علوم بعربی و قراءت کتب منقول نیزاقبال و توجه بسیار نشان میدادند واز ثروت فراوان خود در بذل اموال برای تهیهٔ کتب و ترجمهٔ آنها استفادهٔ فراوان کردند . این برادران گروهی ازمترجمان وناقلان وازآنجمله حنین بن اسحق را ببلاد روم گسیل داشتند تا کتب یونانی را از آنجا ببغداد آورند و آنان طرائف کتب یونانی را درفلسفه وهندسه وموسیقی و ارثماطیقی(حساب) و طب ازآن بلاد بیاوردند . بنی منجم جماعتی ازناقلان وازآنجمله حنین بن اسحق وحبیش بن‌الحسن وثابت بن قرة و غیرآنان راامالی کثیر برای ترجمه می‌دادند و مجموع این مخارج درماه به ۵۰۰ دینار میرسید .مراد بنی موسی از این کارآن بود که از مجموع اطلاعات علمی یونانیان بخوبی آگهی یابند وبراثر همین مطالعات وتحقیقات کتب متعددی درهندسه وعلم‌حیل وحرکات وموسیقی ونجوم تألیف کردند که شرح آنها در کتب علما وحکما آمده است(۱).وما درضمن بحث درباب تدوین علوم بازهم ازاین خاندان وخدماتی که آنان بترقی علوم درتمدن اسلامی کردند سخن خواهیم گفت .

ازجملهٔ این کسان باید نام آل بختیشوع ویوحنا بن ماسویه (که ذکر آنان بعداً خواهدآمد) وعلی‌بن یحیی معروف به ابن‌المنجم کاتب مأمون و محمدبن عبدالملك و داودبن سرابیون و سلمویه وابن‌الطیفوری ونظایر آنان وشیریشوع بن‌قطرب ازعیسویان گندشاپور ونظایر آنانرا ذکر کرد که هریك بقدر وسع برای ترجمهٔ کتب ازیونانی و سریانی مالی صرف میکردند و در شمار همین کسان باید محمدبن عبدالملك الزیات وزیر معتصم و واثق را ذکر کرد(۲) که مردی ادیب و شاعر و دانش دوست و متهم بزندقه(۳) بود ومالی‌عظیم درنقل علوم و تشویق مترجمان صرف میکرد چنانکه گویند

---

۱ – رجوع شود به اخبارالحکماء قفطی ص ۲۰۸ و۲۸۶–۲۸۷ والفهرست ابن‌الندیم ص۳۳۹ – ۳٤۰– و ص۳۷۸ – ۳۷۹

۲ – برای اطلاع از احوال او رجوع شود به الفخری ص ۱۷٤ – ۱۷۵ ۳ – الفهرست ص ٤۷۳

مجموع عطایای او بناقلان وناسخان کتب درماه به۲۰۰۰ دینار میرسید وبسیاری کتاب بنام اونقل شد .

۱۰ - بیت الحکمة

هنگامی که سخن ازنقل وتدوین علوم درتمدن اسلامی میرود نمیتوان ازذکر بیت الحکمه غافل ماند . «بیت‌الحکمة» یا «خزانة الحکمة» یـا «خزانة دارالحکمة» مرکزتجمع دانشمندان واهل فضل وادب ومترجمان کتب علمی بزبانهای مختلف بود . البته وضع این مرکزعلمی کاملابرما روشن‌نیست یعنی بواقع نمیدانیم که آیا کتابخانه بود و یا رصدخانه ویامرکزتجمع علما وامثال آنها وهمچنین آگاه نیستیم که‌آیا پیش از هارون‌الرشید هم وجود داشته است ویا آنکه مؤسس و بنیـان گذار آن هرون بود لیکن از غالب روایات چنین برمیآید که این مرکز نخستین بار درعهد هارون ایجـاد شد لیکن درعهد مأمون بکمال رسید . در عهد هارون بر اثر فتوحاتی که آن خلیفه در بعضی بلاد آسیای صغیرمانند عموریه وانقره کرده بود مقداری کتب طبی یونانی بدست آمد . پیش ازاین نیز از عهد منصور ببعد نقل کتب وترجمه و تمرکز آنهـا دربغداد آغاز شده بود . برامکه نیز قسمتی از کتب هندی و فـارسی را جمع کرده بودنـد ، جمع‌آوری کتب سریانی وحتی تألیف کتب تازه‌یی بسریانی هم تا این هنگام در بغداد صورت عمل پذیرفته بود . ظاهراً بامر رشید این کتابها و کتبی که تاآن هنگام بعربی نقل شده بود در خزانهٔ خاصی که همین بیت‌الحکمه بود جمع شد . از کسانی که در عهد هارون دربیت‌الحکمه‌کار میکردند یکی ابوسهل فضل‌بن نوبخت است [۱] دیگر علان الشعوبی که دربیت‌الحکمه برای رشید و مأمون وبرامکه باستنساخ کتب اشتغال داشت [۲] ودیگر یوحنابن ماسویه و من قبلا بیاد ندارم که کسی دیگررا درشمار این قوم یاد کرده باشند وازاینجا میتوان نتیجه گرفت که نخستین کسان که دربیت‌الحکمة آمدشد می کردند ایرانیان بودند واین وضع دردورهٔ مأمون نیزوجود داشت .

---

۱ - الفهرست ص ۲۷٤ ۲ - ایضاً ص ۱۰۵

درعهد مأمون بیت‌الحکمه رونق بیشتری یافت زیرا درعهد این خلیفه همچنانکه دیده‌ییم توجه بفلسفه وعلوم بیشتر و نهضت نقل وترجمه وتدوین علوم قویتر بود وچنانکه گفتیم او بسیاری از کتب یونانی را ببغداد نقل کرد و جماعتی از مترجمان را مانند حجاج بن مطر وابن‌البطریق ویوحنابن ماسویه و سلم صاحب بیت الحکمة بسیسیل ویا بنابربعضی اقوال بقبرص وبلادروم فرستاد و کتب یونانی را از آنجا نقل کرد وظاهراً وبنابرآنچه ازقول ابن‌نباته برمیآید آنها را در خزانةالحکمه حفظ کرد وسهل‌بن‌هارون را بحفظ آنها گماشت. میگویند که این سهل‌بن هارون در ادارهٔ دارالکتب بغداد که ببیت‌الحکمة معروف بود هیمنه‌یی داشت (۱) وابن نباته در باب او میگوید (۲) که «مأمون ویرا کاتب خزائن الحکمة کرد و دراین خزائن الحکمة کتبی ازفلاسفه است که برای مأمون از جزیرهٔ قبرص آوردند . . . و سهل‌بن هارون را خازن آن کرد» . علاوه بر سهل بن هارون مرد دیگری را نیز می‌شناسیم که در عهد مأمون صاحب نفوذ عمده‌یی دربیت‌الحکمة بود واو سلم است (۳) که صاحب بیت‌الحکمة خوانده میشود و بعید نیست که سهل بن هارون تنها خازنی کتب منقول از قبرص یا سیسیل را داشت .

چنانکه از ظاهرنام «بیت‌الحکمة» برمیآید این مرکزعلمی ویا کتابخانه بیشتر خاص جمع آوری کتب علمی وفلسفه بود تا سایر کتب وبهمین سبب است که ملاحظه می کنیم غالباً آمد شد دانشمندان واهل علم بحکمت درآنجا صورت میگرفت و حتی بعضی دراین باب مبالغه کرده و گفته‌اند که بیت‌الحکمة حکم مدرسه و رصدخانه‌یی داشت وظاهراً ملحق بقصرخلیفه بود نه در مکانی دیگرزیرا درضمن ابنیهٔ بغداد خبری از بنای کتابخانهٔ خاص در این ایام نیست واین رسم درسایرممالك اسلامی هم استمرار داشت چنانکه در کاخ قرطبه و در قصر خلیفهٔ فاطمی العزیزبالله هر یك کتابخانه‌یی وجود داشت .

دراین کتابخانه بعضی چنانکه دربارهٔ علان شعوبی دیده‌ییم باستنساخ کتب و برخی مانند یوحنابن ماسویه وابن نوبخت وجزآنان بترجمهٔ کتب مشغول بودند و گروهی بنحوی که

---

۱ — عصرالمأمون ج ۱ ص ۳۷۵ ۲ — سرح‌العیون ص ۱۳۲ نقل از ضحی‌الاسلام ج ۲ ص ۶۳
۳ — الفهرست ص ۳۳۹

دراحوال یحیی بن ابی منصور الموصلی المنجم ومحمد بن موسی الخوارزمی و بنی موسی بن شاکر ونظایر آنان در آن برای استفاده از کتب ومطالعه وتحقیق آمد وشد میکردند. برای مترجمان رئیسی معلوم میشد و از جملهٔ کارکنان آن مؤسسه کتابداران (خازنان کتب) وصحافان (مجلدان ـ وراقان) بوده وهریك مشاهره یی خاص داشته اند. ابن الندیم گوید ابن ابی الحریش در خزانة الحکمة مأمون بصحافی اشتغال داشت [۱] و علاوه براین معاونان ودستیارانی هم باهریك ازصاحبان مشاغل خدمت میکردند ومثلامأمورین خاصی برای تسلیم کتب بنساخ وجود داشتند و برهمهٔ این کارکنان رئیسی بنام «صاحب بیت الحکمة» ریاست میکرد. برای مطالعه کنندگان وسایل کاروجای مطالعه مهیا بود وبرروی هم در این مرکز علوم ومطالعات همهٔ وسایل برای اهل علم وتحقیق فراهم شده بود تا درپیشرفت علوم ومعارف کوشش کنند واز ینروی بیت الحکمة را باید مهمترین مرکز برای نقل وترجمه و تدوین علوم اسلامی دانست. بیت الحکمة تا عصر ابن الندیم مؤلف الفهرست (متوفی بسال ۳۸۵) محققاً و بنابر برخی از اقوال تا حملهٔ مغولان بربغداد (سال ٦٥٦) همچنان دائر بود. [۲] ابومنصور المعمری صاحب مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری خزانة الحکمة مأمون را «گنجخانهٔ مأمون» ترجمه کرده است [۳].

۱۱ - مترجمان بزرگ

از آنچه گذشت نیك برمیآید که نهضت واقعی درامرترجمه و نقل علوم درتمدن اسلامی از اواسط قرن دوم هجری آغاز شده واگرهم در دورهٔ امویان کاری دراین باب شده باشد ناقص ودور ازاهمیت بوده است.

ترجمهٔ کتب درتمدن اسلامی درآغاز امرمقصوربر کتب طب ونجوم بود واندکی بعد خصوصاً براثرنفوذ معتزله وحاجت این فرقه در مقالات خود باثبات واستدلال توجه بفلسفه ونقل کتب منطق وفلسفه آغاز شد وباسرعتی عجیب از اواسط قرن دوم تااواخر

---

۱ ــ الفهرست چاپ مصر ص ۱٤

۲ ــ درباب بیت الحکمه علاوه برمآخذ مذکور درمتن خصوصاً رجوع شود به ضحی الاسلام جزء دوم چاپ دوم ص ٦۱ ــ ٦٦ وتاریخ التمدن الاسلامی ج ۳ ص ۲۰۲ ــ ۲۰۳ وعصر المأمون چاپ چهارم ج ۱ ص ۳۷۵ ــ ۳۷٦ ۳ ــ بیست مقاله چاپ تهران ج ۲ ص ۳۹

قرن‌چهارم بسیاری از کتب طب وتشریح وداروشناسی وفلسفه ونجوم وطبیعیات و کیمیا وریاضیات‌وفلاحت ونظایر آنهامستقیماً بعربی‌ویانخست بسریانی‌وسپس‌بعربی‌ترجمه‌شد .

تقدم در ترجمهٔ همهٔ این کتب با دو قوم ایرانی وسریانی است و از مابقی اقوام اگر اقدامی‌درین‌باب‌شده باشد چندان نیست که بشمار آیدوبازحمات‌این دوقوم‌سنجیده شود . این مطلب شاید روشن باشد که سریانیان در مدارس خود ازباب مطالعه وتحقیق در علوم یونانی و کتب بزرگان آتن واسکندریه ناگزیر باطلاع از زبان یونانی بودند ودر عین حال بسیاری از کتب معتبر یونانی را بسریانی نقل کرده بودند . هنگامی که حکومت بدست تازیان افتاد سریانیان از باب آنکه خود از اقوام سامی بودند بآسانی زبان عرب را فراگرفتند وازعهد خلافت عباسیان با دربار های خلفا ارتباط یافتند . علمای سایربلاد خاورنزدیك نیز ازاین تقرب بهره‌مند بودند وهمچنین است‌نسطوریان ایران ومعلمان طب گندشاپور که‌غالباً زبان سریانی‌وعربی‌را علاوه برپهلوی میدانستند واز ایرانیان دیگر نیز چنانکه روشن است گروه بزرگی با زبان و ادب عرب چنان آشنایی یافتند که خود ازنویسندگان بزرگ عرب شدند ودر این باب بمراحل عالی کمال ارتقاء جستند .

این امور وموضوع احترام بعقاید وادیان متنوعه (که در عصر اول عباسی یعنی از آغاز تشکیل این سلسله تا اواخر عهد معتصم که دورهٔ غلبهٔ سیاسی نژاد ایرانی‌بود ، درحکومت اسلامی رعایت‌میگردید)باعث‌شد که گروه بزرگی ازدانشمندان ومترجمان ایرانی‌وسریانی بدربارخلفاروی‌آورندوبکارترجمه وتدوین کتب‌پردازندوحتی‌خاندانهایی ازمترجمان ومشتغلان بعلوم پدید آورند که ازجملهٔ آنان میتوان خاندانها وافرادذیل را ذکر کرد :

۱ ـ **اصطفان القدیم** که بنابرآنچه گذشت و چنانکه دربعضی‌از کتب حکما مذکور است بفرمان خالد بن یزیدبن معاویه (متوفی بسال۸۵) بنقل بعض کتب کیمیا مبادرت کرد [۱] .

---

۱ ـ الفهرست چاپ مصر ص ۴۳۰

۲ـ **خاندان ماسرجیس یا ماسرجویه** که نخستین آنان ماسرجیس (ماسرجویه) کتاب کناش اهرون القس را درسی مقاله ازسریانی بعربی درآورد ودومقاله بر آن افزود. این اهرون القس (کشیش) همان اهرون اسکندرانی[۱] طبیب وفیلسوف نیمهٔ اول قرن هفتم میلادی است که مجموعه‌یی ازرسالات طبی[۲] یونانی راتألیف کرده بود. ماسرجیس از ناقلان سریانی بعربی بود وازجملهٔ آثار وی کتاب «قوی الاطعمه ومنافعها و مضارها» و کتاب «قوی العقاقیر ومنافعها ومضارها» را ذکر کرده‌اند[۳]. پسرماسرجیس، **عیسی** را نیز درطب تألیفاتی بود مانند کتاب الروائح والطعوم و کتاب الالوان[۴].

۳ ـ **خاندان بختیشوع** ـ این خاندان چنانکه قبلا هم گفته‌ییم از عیسویان نسطوری ایران بودند و در اوایل عهد خلفای عباسی ریاست بیمارستان گند شاپور را برعهده داشتند. کیفیت ارتباط نخستین فرداز این خاندان یعنی جورجیس پسر بختیشوع رئیس بیمارستان گند شاپور را با ابوجعفر منصور خلیفهٔ عباسی (۱۳۶ ـ ۱۵۸ هجری) واقامت او را در بغداد درصحایف پیش نگاشته و گفته‌ییم که او چون دوستدار ترجمه وتألیف بود بترجمهٔ برخی از کتب یونانی بعربی وهمچنین تألیف کتبی در طب بزبان سریانی که مهمتر از همه الکناش بود مبادرت کرد.

جورجیس مدتی در خدمت خلیفهٔ عباسی میزیست تا در سال ۱۵۲ بیمار شد و بگند شاپور باز گشت. دراین هنگام منصورازوی درخواست که بعد ازرسیدن بگند ـ شاپور پسر خود بختیشوع را بجای خویش ببغداد فرستد لیکن جورجیس بدین کار رضا نداد و گفت بیمارستان گندشاپور و اهل آنشهر بمردی چون او محتاجند و من شاگرد خویش عیسی بن شهلافا را که طبیبی ماهر است بجای خود می‌نشانم ومنصورپس از امتحان عیسی او را در دستگاه خود نگاه داشت[۵].

اما **بختیشوع** پسر جورجیس یکبار در دورهٔ المهدی وبعد از آن درعهد هارون

---

۱ ـ Aaron d'Alexandrie ۲ ـ Pandectes

۳ ـ الفهرست ص ۴۱۳ ۴ ـ الفهرست ص ۴۱۴

۵ ـ اخبار الحکما ص ۱۱۰ ـ ۱۱۱

از سال ۱۷۱ ببغداد رفت و بمعالجهٔ خلفا اختصاص یافت و بقول قفطی هرون و امین و مـأمون والواثق والمتوکل را خدمت کرد (۱) لیکن این بیـان خالی از غرابت و استبعاد نیست .

گویندچون بختیشوع بخدمت هارون‌رسید آن‌خلیفه ازوزیرخود یحیی‌البرمکی خواستار امتحان وی گشت ویحیی پزشکان بزرك بغداد مانند ابوقریش عیسی‌وعبدالله ـ الطیفوری وداودبن سرابیون وجز آنان را بخواند و چون آنان بختشیوع را آزمودنـد ابوقریش بهارون گفت : میان ما کسی نیست که تواند با این مرد بحث کند زیرا او و پدر وی وامثال اینان در زمرهٔ فیلسوفانند (۲) واین سخن دلالت برمقام آل بختیشوع در علم و فلسفه میکند ونیز میرساند که طب گند شـاپور دارای روش منطقی وعلمی بود قفطی ازبختیشوع کتابی بنام «التذکرة» یاد میکند که برای پسرش‌جبرائیل نگاشت بختیشوع بامر هارون سمت ریاست پزشکان در گـاه داشت و این سمت را بعداً پسرش **جبرائیل** عهده‌دار شد . قفطی دراین باب چنین گوید : درسال ۲۷۵ جعفربن یحیی بن خالدبن برمك بیمارشد . رشید ببختیشوع کس فرستاد تا بعیادت و علاج جعفررود و از آداب پزشکان چنین بود که اگر خاص پادشاهی بودند کسی از اصحاب و امراء اورا بی‌اجازت وی مداوا نمی کردند . چون جعفر از بیماری خود بهبود یـافت ببختیشوع گفت میخواهم از پزشکان برای من طبیبی ماهر اختیار کنی تا مورد اکرام و احسان من قرار گیرد . بختیشوع گفت من دراین باب کسی را حاذق تر از پسر خود جبرائیل نمی‌شناسم زیرا او از من در صناعت طب ماهرتر است . جعفر گفت : ویرا نزد من آر چون او را حاضر کرد جعفر از مرضی پنهـانی که دراو بود نزد جبرائیل شکایت برد و جبرائیل آنرا در سه روز مداوا کرد بنحویکه بهبود یافت و از این روی مقبول نظر جعفر قرار گرفت چنانکه اورا چون خود دوست میداشت وساعتی از وی نمی‌شکیبید وبا او در طعام وشراب همراهی میکرد .

---

۱ - اخبارالحکماص ۷۱-۷۲ ۲ ــ تاریخ التمدن‌الاسلامی ج ۳ص ۱۴۲ . داستان‌مناقشهٔ بختیشوع را با ابوقریش عیسی ، قفطی بعهد مهدی نسبت داده است ، رجوع شود به اخبارالحکماص ۷۱ .

بعد ازاین مطلب قفطی از کیفیت معرفی جبرائیل بحضرت هارون سخن میگوید وداستانی میآورد که خلاصهٔ آن چنین است : هارون را جاریه‌یی بود که اتفاق را روزی دست‌دراز کرد وهمچنان باقی‌ماند . همهٔ چاره گریهای پزشکان دراین باب بی‌ثمرماند . هارون از جعفر چارهٔکار را خواست واو خلیفه را بطبیب خود راهنمایی کرد . هارون پس از حضور جبرائیل ازو پرسید از طب چه میدانی ؟ گفت : گرم وسرد وخشك وتری را که خارج از طبع باشد سرد و گرم وتروخشك می کنم (۱) . هارون خندید و گفت این غایت چیزی است که درطب بدان حاجت دارند . آنگاه داستان جاریه را با او در میان نهاد . جبرائیل گفت : من او را علاج میکنم بدان شرط که شتاب نکنی و خشم نیاری . آنگاه کنیزك را در میان جمع بخواند وچون آمد بشتاب بجانب اورفت وروی ازاوبر گرداند ودامن اورا گرفت وچنان نمود که میخواهد عورت اورا مکشوف سازد . این امر مایهٔ تحریك کنیزك شد چنانکه بتندی دست برد تا دامن خویش بگیرد . جبرائیل گفت : اینك کنیزك بهبود یافته است ! (۲) و آنگاه در سبب این کار گفت: هنگام همخوابگی در اعضاء این کنیزك خلطی رقیق بر اثر حرکت و انتشار حرارت جریان یافت وچون سکون بعد از آن حرکت بغتة صورت میگیرد آنچه در بطون اعصاب دویده بود ناگهان جامد شد وچیزی آنرا حل نمی کرد مگرحرکتی شدید مثل همان حرکت که زیادات را حل کند و بیمار را بهبود بخشد . این از جملهٔ حیل در علاج است وازینروی در کتاب امتحان طبیب گفته‌اند که : «پزشك باید آگاه وباهوش باشد وقدرت استعمال قیاس‌داشته باشد ووجوه‌علاج را خوداستخراج کند .» بعدازاین‌معالجه رشید درهمان مجلس پانصدهزار درهم بجبرائیل بخشید واو را رئیس همهٔ اطبا کرد و مقام او روز بروز در نزد رشید اعتلامی یافت تا آنجا که هر کس برشید حاجتی داشت بجبرائیل رجوع میکرد . در عهد امین و سپس در دورهٔ مأمون بعد از گذراندن

---

۱ — اشاره است بمعالجه‌یی که از طریق اصلاح طبایع یا امزجهٔ اربعه و تصرف در آنهامیکرده‌اند

۲ — این داستان بی‌شباهت بداستان یکی از پزشکان دورهٔ سامانی و کیفیت معالجهٔ کنیزك پادشاه سامانی نیست . رجوع کنید به‌چهارمقاله نظامی عروضی چاپ مرحوم میرزا محمدخان قزوینی ص۷۳

دورهٔ مغضوبیت بهمان مقام برقرار بود . گویند روزی نزد فضل بن سهل ذوالریاستین که اسلام آورده وختنه شده وقرآن دربرابرش بود وارد شد و از اوپرسید «چون بینی نامهٔ ایزد ؟» گفت «خوش وچون کلیله ودمنه !». جبرائیل بعداز آنکه مأمون راازیك بیماری سخت رهایی داد یك میلیون درهم برسم جایزه از او بدست آورد والحق این طبیب از دولت وثروت خلفا وامرای آنان بسیارمتمتع بود ومثلا از رشید وعیسی بن جعفر وزبیده زن هارون والعباسه خواهر هارون وفضل بن ربیع وفاطمه‌ام محمد وابراهیم بن عثمان و یحیی بن خالدالبرمکی وجعفر بن یحیی البرمکی وفضل بن یحیی البرمکی مجموعاً هر سال ۴۹۰۰۰۰۰ درهم میگرفت واگراین مقدار را دربیست و سه سال مدت خدمت او محاسبه کنیم مجموعاً ۱۱۲۷۰۰۰۰۰ درهم میشود که اگر رواتب آل برمك را بعد از برکناری و پریشانیشان در ده سال آخر حیات جبرائیل از این مبلغ بکاهیم (یعنی ۲۴۰۰۰۰۰۰ درهم را) ۸۸۷۰۰۰۰۰ درهم باقی میماند[۱] وهنگام مرك با همهٔ تهمت‌ها که دیده ومصادراتی که شده ومخارجی که کرده واملاکی که خریده بود هفتادهزاردینار برای اومانده بود .

جبریل علاوه بررشید امین و مأمون را نیز خدمت کرد و بسال ۲۱۳ هجری درگذشت . بعدازجبریل پسرش **بختیشوع** جای اوراگرفت والواثق بالله (۲۲۷-۲۳۲) والمتوکل علی‌الله (۲۳۲-۲۴۷) والمستعین بالله (۲۴۸-۲۵۱) والمهتدی بالله (۲۵۵-۲۵۶) را خدمت کرد واگرچه در اواخر عهدالواثق بسبب کثرت مال از بغداد نفی واموال او مصادره شد[۲] لیکن در عهد متوکل بازبمقام سابق برگشت وفوایدی که اوازخلفابرد بدرجه‌یی بود که هیچیك ازپزشکان عهداودر کثرت مال بدونمیرسید . وی بسال ۲۵۶ هجری درگذشت . بروایت قفطی ، بختیشوع بن جبریل همراه مأمون بروم رفت [۳] وپسراین بختیشوع یعنی **عبیدالله** درخلافت المقتدر مخصوص خدمت او شد ومدتی درخدمت این خلیفه بود تامرد وجای اوراپسرش **جبرائیل** گرفت یعنی جبریل بن عبیدالله (یا عبدالله)

---

۱ — رجوع شود باخبارالحکما ص ۹۹ - ۱۰۰ والتمدن الاسلامی ج ۲ طبع ص ۱۴۰ — ۱۴۱

۲ — اخبارالحکما قفطی ص ۷۲ ۳ — ایضاً اخبارالحکما ص ۹۹

۱۲۳۹۶

ابن بختیشوع معاصر المقتدر عباسی (۲۹۵ ـ ۳۲۰) [۱] و پسروی **عبیدالله** بن‌جبریل است که طبیبی فیلسوف بود ومقتبساتی ازچند طبیب در کتابی بنام‌نوادرالمسائل‌درحدود سال ٤٤٥ هجری نوشت و کتاب دیگری بنام «مناقب‌الاطباء»[۲]. دیگر از افراد این خاندان **علی بن ابراهیم** بختیشوع است که در اواخر قرن چهارم هجری میزیست.

از افراد خاندان بختیشوع کسی که مستقیماً بترجمه توجه داشت جورجیس پسر بختیشوع است لیکن دیگران غالباً متوجه تألیف کتب طب بوده و مترجمانی را هم بترجمهٔ کتب معتبرطبی یونان و اسکندریه بسریانی میگماشته‌اند [۳] چنانکه جبریل بن بختیشوع حنین بن‌اسحق رامأمور ترجمهٔ کتاب‌التشریح جالینوس کرده بود

٤ ـ **ابن‌المقفع** روزبه پسردانویه نویسنده‌ومترجم بزرگ‌قرن دوم هجری است. اصل وی از شهر جور فارس ومانند پدر تا چند سال پیش از اواخر حیات بنابر اشارت مورخان برآیین زرتشتی و علی‌الظاهر بردین مانی بود. وی لهجهٔ پهلوی را بنیکی میدانست وعربی را نیز درمحیط زندگی خود بصره که ازمراکز مهم ادبی عراق بود فراگرفت ودر هردو زبان استاد شد. اهمیت وی در ادب وشهرت کتب متعدد ادبی و تاریخی که از پهلوی ترجمه کرده ونفوذی که از این باب در ادب عربی بدست آورده در اینجا مورد بحث مانیست. ابن‌المقفع بنابرذکر نویسندگان کتب حکما در زمرهٔ نخستین کسانی است که در عهد منصور بترجمهٔ کتب علمی مبادرت کردند. ابن‌الندیم ازجملهٔ کسانی که درتهیهٔ مختصرات وجوامعی از شروح قاطیغوریاس و باری ارمینیاس ارسطو شرکت‌نموده‌اندابن‌المقفع‌راذکر کرده‌است. قفطی درترجمهٔابن‌المقفع گوید[٤] وی نخستین کسی است که درملت اسلامی بترجمهٔ کتب منطقی برای ابوجعفر منصور مبادرت‌جست . . . و سه کتاب منطقی ارسطورا ترجمه کرد: نخست کتاب قاطیغوریاس و دو دیگر باری ارمینیاس و سدیگر کتاب انالوطیقا و آنها را بعبارتی ساده و سهل ترجمه کرد.

تا آنجا که اطلاع داریم ابن‌المقفع غیر از پهلوی وعربی زبانی دیگر نمی‌دانست

---

٤ ـ قفطی معاصرالمقتدررا بختیشوع بن یحیی‌ازبنی بختیشوع میداند (ص۷۳)
۲ ـ الفهرست ص۳٤۸ ۳ ـ اخبار الحکما ص ۱٤۸ ـ ۱٤۹

و بنابراین باید کتب مذکور را از زبان پهلوی بعربی در آورده باشد و این هم برخلاف آنچه برخی از محققان پنداشته‌اند امری مستبعد بنظر نمی‌آید زیرا با اطلاعی که از توجه ایرانیان عهد ساسانی بفلسفه و علوم یونانی و ترجمهٔ بعضی از کتب یونانی بپهلوی داریم اشکالی بنظر نمیرسد که کتب مذکور هم از ارسطو بپهلوی وبوسیلهٔ عبدالله‌بن‌المقفع از پهلوی بعربی نقل شده باشد. جاحظ بصری (متوفی بسال ۲۵۵ هجری) که از باب نزدیکی عهد خود بعبدالله‌بن‌المقفع وهمچنین بسبب اطلاعات وسیعی که داشت قول اوبرای ما سند قاطعی‌میتواند بوداشارتی راجع بتوجه ابن‌المقفع بترجمهٔ کتب ارسطو دارد آنجا که میگوید(۱) : ترجمه های کتب هیچگاه ما را از نص اصلی آنها مستغنی نمی‌سازد... وکی ابن‌البطریق‌وابن‌ناعمه‌وابوقرة وابن فهروابن‌وهیلی (ظ : ثیوفیل) وابن‌المقفع مثل ارسطا طالیس‌اند ؟» استاد پول کروس راجع‌باین موضوع بحث مفصل و ممتعی بعنوان «در باب ابن‌المقفع»(۲) دارد که برای اثبات ترجمه های منطقی ابن‌المقفع مراجعهٔ بآن لازم است.

آلدومیلی(۳) درشرح ابن‌المقفع میگوید چنانکه مشهور است نباید ترجمهٔ عربی ازنقل پهلوی چند کتاب فلسفی یونانی را مانند ایساغوجی(٤) فرفوریوس(٥) که حکم مدخلی برمنطق دارد وقاطیغوریاس(٦) وباری ارمینیاس(۷) وانالوطیقای(۸) ارسطو را ازعبدالله‌بن‌المقفع دانست بلکه این ترجمه‌ها متعلق به پسراو«محمد» است. ابن‌ابی‌اصیبعه گوید(۹) : عبدالله‌بن‌المقفع الخطیب فارسی وکاتب‌ابی‌جعفر منصوربود و از کتب ارسطوطالیس نیز کتاب قاطیغوریاس و کتاب باریمینیاس و کتاب انالوطیقا را

---

۱ — کتاب الحیوان چاپ قاهره سال ۱۳۲۳ هـ . ج ۱ ص۳۸ .

۲ — ترجمهٔ این مقاله درمجموعهٔ التراث الیونانی فی الحضارة الاسلامیه ، گردآوردهٔ عبدالرحمن بدوی چاپ دوم، مصر، ص۱۰۱ - ۱۲۰ تحت عنوان «ترجمه های ارسطو منسوب بابن‌المقفع» نقل‌شده است

۳ — Aldo Mieli : La Science Arabe . Leiden 1939P.70

٤ — Isagoge ٥ — Porphyrios (Porphyre) ٦ — Les Catégories

۷ — Peri hermeneia یا l'Hermeneia ۸ — Les Analytiques

۹ — عیون الانباء فی طبقات الاطباء ص ۳۰۸ ج۱

ترجمه کرد وعلاوه براینهامقدمه بر کتب منطق معروف به ایساغوجی از فرفوریوس الصوری را نقل کرد. عبارت وی در ترجمه ستوده ونزدیك باصل است»

قتل ابن المقفع بسال ۱۴۳ هجری بردست سفیان بن معاویه عامل منصور و علی الظاهر بفرمان آن خلیفهٔ خونخوار بفجیع ترین وضعی اتفاق افتاد.

۵ ـ **ثیوفیل الرهاوی**(۱) ـ ابن توما(۲) از نصرانیان رها ومطلع درعلم نجوم ورئیس منجمان مهدی خلیفه ودارای نظرهای صائب بود. وی یکی از تألیفات جالینوس را بسریانی نقل کرد. وفاتش بسال ۱۶۹ هجری مطابق با ۷۸۵ میلادی اتفاق افتاد(۳). به توما نیز ترجمهٔ بعضی از کتب را نسبت داده اند(۴).

۶ ـ **خاندان نوبخت** ـ نخستین فرد این خاندان که در تاریخ تمدن اسلامی مقامی بزرگ دارد نوبخت از مردم اهواز بود وخود را از نژاد گیوپسر گودرز میدانست ودرعلم نجوم واحکام آن استاد بود. نوبخت تا وقتی که بخدمت منصور درآید برآیین زرتشتی بود وپس از آن باسلام گرایید.

آشنایی نوبخت با منصور ظاهراً قبل از خلافت او وورودش در خدمت وی هم پیش ازشروع بنای بغداد (سال ۱۴۴ هجری) بود زیرا بنابر اشارت غالب مورخان تاریخ آغاز بنای شهر مذکور باختیار نوبخت تعیین شد. وی تا اواخر خلافت منصور (۱۵۸ هجری) زنده بود لیکن چون پیروضعیف شده بود پسر خود ابوسهل را بجای خویش بخلیفه معرفی کرد تا منجم خاص وی باشد.

نوبخت بنابر مشهور بترجمهٔ کتبی ازپهلوی بعربی درعلم نجوم مبادرت کرد و شاید کتابی که حاجی خلیفه درعلم احکام نجوم بنوبخت نسبت داده ازجملهٔ کتب مترجم وی از پهلوی بوده باشد وبهرحال ابن الندیم اکثر افراد خاندان نوبختی را ازمترجمان پهلوی دانسته است(۵).

---

۱ ـ Theophilos d'Edessa ۲ ـ Thomas d'Edessa

۳ ـ رجوع شود به اخبار الحکما ص ۷۷ و La Science Arabe ص ۶۹

۴ ـ عیون الانباء فی طبقات الاطباء ص ۳۰۸ ج ۱

۵ ـ الفهرست ص ۳۴۱ ـ ۳۴۲

پسر نوبخت یعنی خرشاذ ماه طیماذا مازریاذخسروا بهمشاذ [۱] بنابرقول القفطی وابن‌الندیم منجمی حاذق وخبیر باقتران کواکب وحوادث آن بود وپس ازضعف‌وپیری، نوبخت بفرمان منصورپسرخودرا بجای خویش گماشت وچون او بخدمت منصوررسید و نام خودرا گفت منصور گفت یا ازاین نام‌طویل به «طیماذا» اقتصار کن‌ویا کنیهٔ ابوسهل را از من بپذیرواو کنیه را پذیرفت ونام را نگاه داشت وبکنیهٔ خود شهرت‌یافت . وی بنابرنقل ابن‌الندیم از کسانی است که در خزانةالحکمة هارون‌الرشید بود (بنابراین دورهٔ زندگیش تا عهد هارون امتداد یافت) ومترجم کتب ازفارسی (پهلوی) بعربی است ومبنای مطالعات و اعتماد وی درعلم کتب پهلوی بوده است و قفطی نیز همین سخن را تکرار کرده و گفته است که‌اوآنچه از کتب علمی ایرانی می‌یافت بعربی درمیآورد . از کتب وی است : النهمطان(ن:الیهبطان ـ البهطمان) درمواليد ـ کتاب الفأل النجومی ـ کتاب المواليد ـ کتاب تحویل سنی‌المواليد ـ کتاب‌التشبیه والتمثیل ـ کتاب‌المنتحل من‌اقاویل المنجمین دراخباروسائل ومواليد وجزآن[۲] .

ازمیان فرزندان ابوسهل بعضی مانند اسمعیل وابوالعباس فضل وعبدالله و سهل وپسرسهل حسن به‌علم نجوم توجه‌ودرآن تألیفاتی داشته‌اند[۳].

۷ ـ **عمر بن فرخان** ـ ابوحفص عمربن فرخـان‌الطبری بنقل قفطی مـردی دانشمند ویکی از رؤساء مترجمان ومطلعین از علم حرکات نجوم واحکام آنها بوده ودر خدمت یحیی‌بن‌خالدبن برمك بسر میبرده است . در ایـام خلافت مـأمون وزیر او ذوالریاستین فضل‌بن‌سهل، عمربن‌الفرخان را ازشهر خویش بخواست ودرخدمت مأمون

---

۱ ـ اخبارالحکما ص ۲٦٦ . دراین کتاب نام مذکور چنین نقل شده است : خرشاذماه طیماذاه مابازارباد خسروانهشاه، وصورت تصحیح شدهٔ مذکوردرمتن را از کتاب خاندان نوبختی آقای عباس اقبال ص ۱۱ نقل کرده‌ام . جزء طیماذا را نجاشی درکتاب رجال طیمارث نقل کرده است که گویا تحریف‌یا تلفظی ازطهمورث باشد .

۲ ـ راجع باحوال ابوسهل پسر نوبخت رجوع شود به اخبارالحکما ص ۱٦۸ ـ ۱٦۹ و ۲٦٦ ـ ۲٦۷ والفهرست ص ۳۸۲ ـ ۳۸۳ وخاندان نوبختی ص۱۱ ـ ۱٤

۳ ـ رجوع شود به خاندان نوبختی‌ص۱۵ ـ ۲۱

گماشت واو کتابهای بسیار برای وی ترجمه کـرد واحکامی در نجوم داشت که همواره مقبول منجمان اسلامی بود . عمربن‌الفرخان کتبی درنجوم وسایر ابواب فلسفه نوشت‌و از آنجمله بود کتابی درتفسیر چهار مقاله ازبطلیموس که بدست ابن‌البطریق نقل‌شده بود و کتاب المحـاسن و کتاب اتفاق الفلاسفه واختلافهم فی‌خطوط[۱]. پسرمحمد نیز ازمنجمین دانشمند ومشهور وصاحب تألیفات متعدد بود[۲] .

۸ ـ **ابوالحسن علی بن زیاد التمیمی** ـ وی مترجم معروف کتاب زیج شهریار از پهلوی به عربی است . این کتاب مجموعه‌یی از جداول نجومی بود که در اواخر عهد ساسانی ترتیب یافت و زیك شتریار[۳] یعنی جداول نجومی شاهی نامیده شد .

۹ ـ **ربن الطبری** ـ قفطی او را ازیهودیان طبرستان دانسته و گفته است کـه ربن و ربین وراب ار نامهای مقدمـان شریعت یهودی است لیکن میدانیم کـه «ربن» کلمه‌یی سریانی و بمعنی استاد ، استاد ما ، استاد بزرگ بوده و معمولا برای نـامیدن فضلاء بزرگ نصرانی که با زبان وادب سریانی سروکار داشته ویا خود از مشاهیر علمای سریانی بوده‌اند بکار میرفته است . بهرحال در تاریخ طبری هنگامی که ذکر پسر این دانشمند یعنی علی رفته ازاوبصفت نصرانی یاد شده[٤] و علی بن زید بیهقی گفته است که او از کتاب شهر مرو و با همتی رفیع و عـالم بانجیل و طب بوده وتفسیر ربن «المعلم‌العظیم» است[٥]. نام این ربن الطبری سهل‌واوطبیب و منجم وعالم به هندسه و ریاضیات بوده و کتبی‌درحکمت وعلوم «ازلغتی بلغت دیگر» وظاهراً از یونانی وسریانی بعربی نقل کرد . از جملهٔ منقولات وی نسخه‌یی از المجسطی بود از یونـانی بعربی کاملتر از سایرنسخ منقوله[٦]. وی درقرن دوم واوایل قرن سوم میزیسته است . پسراو علی دبیرمازیاربن قارن بودوچون‌مازیاردر۲۲٤ هجری بدست لشکریان عبدالله‌بن طاهر اسیر وتسلیم کسان معتصم گردید اوبخدمت خلیفه درآمد .

---

۱ ـ اخبارالحکما ص ۱٦۱ ـ ۱٦۲ . الفهرست ص ۳۸۱ ۲ ـ الفهرست ص۳۸۲
۳ ـ Zik - i - chatro - ayar ٤ ـ تاریخ طبری حوادث سال ۲۲٤ واقعهٔ مازیاربن‌قارن
٥ ـ تتمة صوان الحکمة ص۹ ٦ ـ تاریخ‌الحکما ص ۱۲۸ و ۱٥٥ . عیون‌الانباء ج ۱ ص۳۰۸ ـ ۳۰۹

۱۰ ـ ابوزکریا یوحنابن ماسویه ـ وی‌از اطباء معروف گندشاپوراست که‌از اواخر قرن دوم هجری نام وی درضمن اسامی اطبا ومترجمان آشکار شد وشهرت‌عمدهٔ او درآغاز قرن سوم وعلی‌الخصوص درعهد مأمون بود که او را بریاست بیت‌الحکمة که مرکز تألیف وترجمه بود ، گماشت وچنانکه درشرح‌احوال حنین‌بن‌اسحق خواهیم دید آن مترجم بزرگ چندی شاگرد او بود . یوحنابن ماسویه با مأمون و معتصم والواثق والمتوکل معاصر بود وبسال ۲۴۳ دربغداد درگذشت . صاحبان تراجم‌اطبا آغازکار اورا از عهد هارون الرشید دانسته وگفته‌اند که رشید او را بترجمهٔ کتب طبی قدیم که هنگام فتح‌انقره وعموریه وسایر بلاد روم بدست آورده بود گماشت و کانبان حاذق در اختیار او نهاد واو هارون وامین ومأمون وخلفای بعد ازآنانرا تا المتوکل خدمت کرد. یوحنا درعهد متوکل درگذشت ومجلس درس ونظری داشت که انواع علوم قدیم درآن تدریس میشد وشاگردان بسیار درآنجا گرد میآمدند . میگویند مجلس درس او را در میان متطببان وعالمان نظیری نبود .

پدر اوماسویه از تربیت یافتگان گند شاپور ومطلع درطب و داروشناسی بود و درعهد رشید ازآل بختیشوع برخوردار گشت ودراین شهر از او و یك کنیزك صقلابی یوحنا بوجود آمد و در خدمت جبرائیل بن‌بختیشوع تربیت شد و درحالیکه هنوز کودك بود ریاست بیمارستان یافت ورئیس شاگردان جبرائیل شد . قفطی[۱] و ابن ابی‌اصیبعه[۲] شرح احوال یوحنا را بتفصیل آورده‌اند . ازترجمه های یوحنا و تألیفات طبی‌او کتابهای ذیل‌رادر کتب‌حکماواطبا آورده‌اند : کتاب‌الکمال والتمام ـ کتاب‌الکامل‌ـ کتاب‌الحمام ـ کتاب‌رفع‌ضرر الاغذیه ـ کتاب‌الاسهال‌ـ کتاب‌علاج الصداع ـ کتاب‌السدر‌ـ والدوار ـ کتابی‌دراین که چرا اطبا ازعلاج زنان‌بارواردربعض ماههای حمل‌آنان‌خودداری کرده‌اند ـ کتاب محنة‌الطبیب ـ کتاب‌الصوت والبحة ـ کتاب ماءالشعیر ـ کتاب‌الفصد والحجامة ـ کتاب المرة‌السوداء ـ کتاب علاج‌النساء اللاتی‌لایحبلن ـ کتاب‌اصلاح‌الادویة‌ـ المسهلة ـ کتاب الحمیات المشجر ـ کتاب القولنج ـ کتاب‌البرهان مشتمل برسی‌قسمت‌ـ

---

۱ ـ ازصحیفهٔ ۲۴۸ ببعد اخبار الحکما ۲ ـ عیون‌الانباء ج۱ ص ۱۷۵ ـ ۱۸۳

کتاب البصیرة ـ کتاب الجذام ـ کتاب النجح که کتاش کوچکی بود وبرای مأمون ترتیب یافت . یوحنا بن ماسویه ازمترجمان زمان برای ترجمهٔ کتب یونانی هم استفاده میکرد واز آنجمله ازحنین بن اسحق که ذکر اوخواهد آمد .

پسر دیگر ماسویه میخائیل نام داشت واو از پزشکان معروف زمان خود و در خدمت مأمون صاحب اعتبار ونزد اطباء بغداد مقبول القول ومحترم بود[۱] .

۱۱ ـ **ابو یحیی البطریق** از مترجمان عهد منصور بوده و وفاتش درحدود سال ۸۰۰ میلادی(۱۸٤ه)اتفاق افتاده است . ترجمه‌هایی ازجالینوس وابقراط را بوی نسبت داده‌اندوهمچنین است ترجمهٔ کتاب الاربعه[۲] از بطلیموس القلوذی.

۱۲ ـ **ابن البطریق** (ابوزکریا یحیی یا یوحنا)پسر ابو یحیی البطریق ازمعاصران مأمون (۱۹۸ ـ ۲۱۸) وازمترجمان عهد او بود . وی درترجمه امین و درتأدیهٔ معانی ماهر بود لیکن درعربیت قوت بسیار نداشت . ترجمه‌های او بفلسفه وطب اختصاص داشت ولی بفلسفه بیشتر راغب بود و عده‌یی از کتب ارسطو و چند کتاب را ازبقراط ترجمه کرد وهمچنین کتابی را ازاسکندروس طرالیوس[۳] طبیب یونانی بنام «کتاب البرسام» که بعربی در آورد[٤]. وی بیشتر به حسن بن سهل برادر فضل بن سهل ذوالریاستین اختصاص داشت واهمیت او بیشتر درآنست که بزبان لاتین آشنا بود زیرا درمیان مترجمان اسلامی کمتر کسی را میدانیم که باین زبان آشنایی داشته بوده باشد و اگرچه ابن ابی اصیبعه میگوید که یونانی نمی‌دانست با اینحال ترجمهٔ عده‌یی از کتب یونانی در موارد مختلف الفهرست بدو نسبت داده شده وازآن جمله است یکی ترجمهٔ طیماوس[۵] افلاطون وتمام کتاب السماء والعالم[٦] ارسطو و تمام مجموعهٔ موسوم به کتاب الحیوان

---

۱ ـ اخبار الحکماء القفطی ص۲۱۵ ـ ۲۱٦ . عیون الانباء ج۱ص۱۸۳ ـ ۱۸٤

۲ ـ Quadripartitum ۳ ـ Alexandros de Tralleis طبیب یونانی که در طرالیوس Tralleis از بلاد لیدیه Lydie درقرن ششم میلادی ولادت یافته وبشغل پزشکی بیشتر درشهررم مشغول بوده است وی یکی ازبهترین اطباء یونانی بعد از ابقراط شمرده شده است . اثرمعروف واصلی او باسم Biblia iatrica duocaideca حاوی چندین مقاله در عموم مسائل طب بوده است (۵۲۵ ـ ٦۰٦ میلادی)

٤ ـ اخبار الحکما ص٤۱

۵ ـ Timaios (Timée) ٦ ـ le Ciel et le Monde

ارسطو که حنین بن اسحق آنهارا اصلاح کرد و کتاب الترياق[۱] جالینوس. ظاهراً ترجمهٔ کتاب سرالاسرار[۲] منسوب به ارسطو هم از اوبوده. این کتاب که حاوی حکایات و اسمارو عقاید عمومی بوده درقرون وسطی میان اروپائیان شهرتی داشته است.

۱۳ـ **محمد بن ابراهیم الفزاری** ازمنجمین بزرگ ایرانی معاصرمنصورخلیفهٔ عباسی است. پدروی ابراهیم بن حبیب الفزاری را نخستین کسی دانسته اند که دردورهٔ اسلامی بساختن اسطرلاب توفیق یافت و ازاو کتبی درعلم نجوم ذکر کرده اند[۳]. این دانشمند وپسراومحمد از کسانی هستند که نخستین بار از نجوم هندی استفاده کردندو با اطلاعی که از ارتباط علمی ایرانیان دورهٔ ساسانی باهند داریم این امر بهیچ روی مستبعد بنظر نمیرسد. ابراهیم و محمد قسمتی از مجموعهٔ نجومی السند هند (سید هانتا[۴]) راکه مهمترین آنها متعلق بحدود قرن پنجم میلادی است میشناخته وازآن مستفید بوده‌اند[۵] ومحمد از منصور فرمان نقل سیدها نتا را بعربی یافت تا از روی آن کتابی که مسلمین آنرا مبنای حرکات کواکب گیرند ترتیب دهد. محمدبن ابراهیم چنین کرد و کتابی پدیدآورد که منجمین آنرا «السند هندالکبیر» نامیدند که تا عهد مأمون مورد استفاده بود تا محمدبن موسی الخوارزمی آنرا تلخیص کرد و زیج خود را بابعضی ازتصرفات ووارد کردن قسمتی ازاصول ایرانی ویونانی برمبنای آن ترتیب داد[۶].

وفات محمدبن ابراهیم درحدود سال ۱۸۳هجری اتفاق افتاده است.

۱۴ ـ **خاندان حنین**. نخستین فرداین خاندان **ابوزیدحنین بن اسحق العبادی الطبیب** ازعیسویان حیره است. ولادت اوبسال ۱۹۴هجری اتفاق افتاد. پدروی مردی صیرفی وبقولی دوافروش بود واوپس ازرشدببصره رفت وبقول القفطی عربی را درآنجااز خلیل بن احمد فراگرفت و از آنجا ببغداد شتافت تا بآموختن علم طب پردازد لیکن

۱ـ De Theriaca ۲ـ Secreta Secretorum

۳ـ تاریخ الحکما ص ۴۲ و La Science Arabe تألیف آلدومیلی ص ۶۹

۴ـ Siddhânta ۵ـ مؤلفین عربی السندهندرا «الدهرالداهر» ترجمه ومعنی کرده‌اند (قفطی ص ۱۷۷)

۶ـ رجوع شود به همین کتاب ص ۴۰. تاریخ الحکماص ۱۷۷ـ۱۷۸. La Science Arabe ص ۶۹. تاریخ التمدن الاسلامی ج ۳ص ۱۳۶

دراین کاردچار زحمت شد زیرا پزشکان خاصه پزشکان گند شاپور که دربغداد بودند با ورودتاجرزادگان درحوزهٔاطبا مخالفت میکردند. دراین هنگام مهمترین‌وقدیمترین مجالس طب مجلس یوحنا بن ماسویه یکی از متخرجین بیمارستان گند شاپور بود. حنین بخدمت اوشتافت واتفاق را یکبار راجع بمطلبی که نزد یوحنا میخواند پرسش‌و اعتراضی کرد. یوحنا براو خشم گرفت واورا از مجلس خود براند. این امر بر حنین سخت گران‌آمد وتصمیم گرفت طب را بزبان اصلی‌آن یعنی یونانی بیاموزد و محتاج متطببان نگردد. بهمین‌فکردوسال ازبغدادباسکندریه رفت وزبان یونانی وادبیات‌آنرا بنیکی فراگرفت واشعار اومیروس[۱]را حفظ کرد و با این تحصیلات اعلم اهل زمان خود در یونانی و سریانی گشت وزبان عربی را نیز میدانست واز ینروی برای ترجمه آماده شد چنانکه غالب دانشمندان بغداد محتاج او شدند حتی یوحنابن ماسویه که اورا بنقل برخی از کتب جالینوس بسریانی و عربی گماشت[۲]. وی برای جبریل بن بختیشوع نیز چنانکه گفته یم کتاب التشریح جالینوس را ترجمه کرد. جبریل با حنین بحرمت رفتارمیکرد و اورا «ربن حنین» یعنی« استادما حنین» خطاب‌میکرد. هنگامی که مأمون تصمیم بنقل فلسفهٔ یونانی بزبان عربی گرفت پس از تحقیق حنین را برای ترجمه و مطالعه و اصلاح ترجمه های مترجمانی از قبیل حجاج بن مطر و ابن‌البطریق وسلم صاحب بیت الحکمة ودیگران‌بر گزید. اعتقاد مأمون درحق حنین چندان بود که هموزن هر کتاب که‌بعربی ترجمه میکرد درهم بدو میدادوبهمین سبب حنین ترجمه های خود را با خط درشت کوفی بر اوراق ضخیم مینوشت تا وزن کتاب بیشترشود وابن‌ابی‌اصیبعه خوداز اینگونه کتب‌حنین‌را که‌بخط کاتب‌او«الازرق» نوشته

۱ــ Homère

۲ــ طبقات الاطبا ج۱ص ۱۸۵و۱۸۹. شرح این واقعه و کیفیت تحصیل وآغاز کار حنین وشهرت بی‌نظیراودرطب وفراگرفتن زبان یونانی و مهارت در ترجمه وحسن اخلاق و رفتار وی درطب ومداوا بتفصیل دراخبارالحکماء قفطی ص۱۲۰ ــ ۱۲۱وعیون الانباء ابن ابی‌اصیبعه‌ج۱ص ۱۸۴ ــ ۲۰۰ آمده‌است.

شده بود دیده و در کتـاب خود وصف کرده است[١]. گویند حنین خود در طلب کتب یونانی و ترجمهٔ آنها ببلاد روم و یونان سفر کرد . وی برای بنی موسی هم کتبی بعربی ترجمه‌میکرد وچون بنی موسی دوستدار کتب ریاضی بودند ظاهراً ترجمه های حنین برای آنان هم از اینگونه کتب یونـانی بوده است . البته بحنین چنانکه خواهیم دید ترجمهٔ کتب فلسفی ومنطقی را نیز نسبت داده‌اند لیکن شهرت او بیشتر در ترجمهٔ کتب طبی یونانی خاصه کتب ابقراط و جالینوس بوده است . حنین بعد از عهد مأمون نیز بترجمه وریاست وهدایت مترجمان اشتغال داشت و مثلا در عهد المتوکل آثار مترجم اصطفن بن بسیل ویحیی بن هارون وموسی بن خالدالترجمان میبایست بردست حنین اصلاح شود و علاوه بر این سمت طبابت متوکل نیز با او بود . وفات اوشش روز گذشته ازصفرسال ٢٦٠[٢] ویا در ٢٦٤[٣] اتفاق افتاد . علی‌بن زید بیهقی درتتمة صوان الحکمة نوشته است که مولد حنین بغداد بودودرشام تربیت‌وتعلیم‌یافت.وی‌ازهفده سالگی‌بکار ترجمه پرداخت[٤] و تا پایان عمر بدین کار مشتغل بود . این مرد را بعد از اسکندر الافرودیسی‌الدمشقی معاصرجالینوس ومفسرمعروف کتب ارسطو[٥] عالمترین مرد بزبان یونـانی دانسته انـد[٦] و او حقـاً زعیم و پیشوای مترجمان عربی و سریانی بود . نزدیك صد کتاب‌ازجالینوس بسریانی ونیم‌آنرا بعربی نقل کرد وازتألیفات اوریباسیوس وبولس الاجانیطی وابقراط وارسطوو روفوس وشروح‌آنها نیز عده‌یی را بعربی درآورد . اهمیت حنین بن اسحق بیشتر درآنست که نه تنها خود عدهٔ کثیری از کتب یونانی و سریانی را بعربی نقل کرده بلکه چند تن ازمترجمان معروف که نام برخی‌را دیده‌ییم زیردست اوتربیت شدند که توانستند دنبالهٔ‌کار اورا بگیرند .

حنین علاوه برترجمهٔ کتب طبی وعلمی چندین رساله‌و کتاب نیز درطب وتاریخ

---

١ — عیون الانباء ج١ ص١٩٧ ٢ — الفهرست ص٤٠٩ — اخبارالحکماء ص ١١٩.

٣ — عیون الانباء ج١ ص١٩٠ وتتمة صوان‌الحکمة ح‌ص٣ وتاریخ التمدن الاسلامی ج٣ص١٤٤

٤ — التراث‌الیونانی‌فی‌الحضارةالاسلامیة ترجمه وتلفیق‌عبدالرحمن بدوی‌چاپ‌مصر١٩٤٦ص٥٨

٥ — برای اطلاع ازاحوال اورجوع شود به عیون الانباء ج١ص٦٩ ببعد.

٦ — تتمة صوان الحکمة ص٣

وبعضی ازعلوم ادبی تألیف وهمچنین قسمتی از کتب جالینوس را تلخیص کردورسالاتی بنحوسؤال وجواب برای تعلیم اصول طب نوشت .

از ترجمه‌های معروف حنین بن اسحق بعربی یا بسریانی و ازسریانی بعربی باید کتب ذیل را نام برد :

از ابقراط ویا تفسیرهای جالینوس بر ابقراط : کتاب عهد ابقراط[١] ترجمه از یونانی بسریانی ـ قسمتی از کتاب الفصول[٢] بقراط که مابقی آن را عیسی بن چهاربخت (صهاربخت ـ صهربخت) ترجمه کرد ـ کتاب تقدمة المعرفة[٣] از یونانی بعربی ـ کتاب الکسر[٤] درچهار مقاله اریونانی بعربی ـ کتاب الاهویةوالمیاه والبلدان[٥] در سه‌مقاله ازیونانی بعربی ـ کتاب طبیعة الانسان[٦] ازیونانی بعربی ـ کتاب البحران[٧] ـ کتاب ایام البحران[٨] ـ کتاب المولودین لسبعةاشهر [٩] ـ کتاب المولودین لثمانیةاشهر[١٠] ـ کتاب امراض الحادة ـ جراحات الرأس[١١] ـ ابیذیمیا[١٢] ـ کتاب الغذاء[١٣] .

ازتألیفات جالینوس که حنین غالب آنها را بسریانی ترجمه کرده‌است[١٤] کتب ذیل رامیتوان ذکر کرد: ازمجموعهٔ ستة عشرجالینوس کتاب الفرق ـ کتاب الصناعة[١٥] ـ کتاب النبض[١٦] ـ رساله یی در باب تأنی درشفاء امراض ـ کتاب الاسطقسات علی رأی ابقراط[١٧] ـ کتاب المزاج ـ کتاب القوی الطبیعیة ـ کتاب العلل والاعراض ـ یك مقاله از کتاب النبض الکبیر ـ کتاب اصناف الحمیات[١٨] ـ کتاب المقالات الخمس در

---

١ ـ le Serment ٢ ـ les Aphorismes ٣ ـ la Bienséance

٤ ـ Des Fractures ٥ ـ le livre Des airs,des eaux et des lieux

٦ ـ le traité Da la nature de l'homme ٧ ـ Des Crises

٨ ـ Des jours Critiques ٩ ـ Du Fœtus de sept mois

١٠ ـ Du Fœtus de huit mois ١١ ـ Des Plaies de la tête

١٢ ـ Des Epidémies ١٣ ـ De l'Alimentation (در تندیه)

١٤ ـ الفهرست چاپ مصر ص ٤٠٣

١٥ ـ Ars parva(l'Art médical) ١٦ ـ Du Pouls

١٧ ـ Des éléments selon Hippocrate ١٨ ـ Des différentes fièvres

تشریح[١] مرکب از کتاب العظام ـ کتاب العضل ـ کتاب العصب و کتاب العروق در دو قسمت. خارج ازستة عشر نیمی از کتاب الحاجة الی التنفس ـ کتاب الحرکات المجهولة از یونانی بعربی ـ کتاب فی الذبول. کتاب الترياق[٢] باختصار در دو مقاله ـ کتاب آراء ابقراط و فلاطن[٣] که ترجمهٔ آنرا به حبیش نیز نسبت داده اند ـ کتاب فی مداواة الامراض[٤] ـ کتاب تدبیر ابقراط للامراض الحادة در یك مقاله ـ کتاب فی ان الطبیب الفاضل فیلسوف[٥] ـ کتب صحیحه وغیر صحیحهٔ بقراط ـ کتاب محنة الطبیب ـ کتاب فی الحث علی تعلم الطب ـ کتاب الادویة المفردة در یازده مقاله ـ کتاب المنی ...

چنانکه گفته ییم غیر از ابقراط و جالینوس ، حنین از اطباء دیگر نیز کتب و مقالاتی بعربی یا سریانی نقل کرد و از آن جمله است رساله یی از اور یباسیوس برای پسرش اسطاث[٦] در نه مقاله و رساله یی از همین پزشك برای پدرش در چهار مقاله و کتاب السبعین[٧] از همان طبیب که با شرکت عیسی بن یحیی بسریانی نقل شد . از فولس (بولس) الاجانیطی هم حنین « کتاب الکناش فی الطب » را در هفت مقاله ترجمه کرد[٨] و همچنین است دو مقاله درباب دواب وسموم منسوب به دیسقوریدس العین زربی[٩] که بعضی ترجمهٔ آنها را به « حبیش الاعسم » نسبت داده اند (این دو رساله اکنون در دست

---

١ — Des administrations anatomiques ٢ — De Theriaca

٣ — Des Dogmes d'Hippocrate et de platon ٤ — La méthode de guérir

٥ — Du meilleur médecin et philosophe

٦ — Eustache . این رساله موسوم است به Synopsis

٧ — معلوم نیست کدامیك از کتب اربیاز است. مجموع آثار و مقالات این طبیب هفتاد است که نخستین بار از ١٨٥١ تا ١٨٥٩ باشتراك Daremberg و Bussemacker بفرانسه ترجمه و در پاریس چاپ شده است .

٨ — این کتاب الکناش که در هفت مقاله بود کتاب معروف بولس الاجانیطی در « طب » است که اکنون در دست و اجزاء هفتگانهٔ آن بدین شرح است : کتاب اول در بهداشت از طریق پرهیز (احتماء). کتاب دوم در معالجات عمومی. کتاب سوم در بیماریهای مو و مغز و اعصاب و گوش و چشم و بینی و دهان . کتاب چهارم در جذام و امراض پوست و سوختگیها و جراحی عمومی و نزف الدم . کتاب پنجم در سموم . کتاب ششم در جراحی . کتاب هفتم در داروشناسی .

٩ — Dioskourides d'Anazarba طبیب معروف قرن اول میلادی است . Anazarbas یا Anazarba در کیلیکیه واقع است .

است) و کتاب حفظ الصحه [١] از روفس الکبیر الافسسی [٢] طبیب معروف قرن اول میلادی.

حنین بن اسحق بهمان نحو که گفته شد دراصلاح بعضی ازترجمه‌ها نیزشرکت داشت بدین معنی که چون یکچند درعهد مأمون ومتوکل ریاست ورسیدگی بکار مترجمان را عهده‌دار بود کتبی‌را که آنان ترجمه میکرده‌اندمطالعه واصلاح مینمود و بهمین سبب غالب کتبی که مترجمانی مانند حبیش الاعسم وعیسی بن یحیی و جز آنان بعربی ترجمه کرده‌اند بحنین نسبت داده شده است [٣] . از جملهٔ اصلاحات‌حنین یکی کتاب حیلةالبرؤ از ستة عشر جالینوس است و کتاب منافع الاعضاء [٤] جالینوس که حبیش‌الاعسم بعربی نقل کرد و کتاب علل‌النفس و کتاب حرکة العضل جالینوس که اصطفن‌بن‌بسیل (اصطفان‌بن‌باسیل) ترجمه کرد [٥] .

بحنین بن‌اسحق تألیف کتبی را نیزدرطب نسبت داده‌اند که اگرچه تصورترجمه نسبت بغالب آنها میرود دراینجا بذکر بعضی ازآنها مبادرت میشود : کتاب‌المسائل فی‌الطب برای محصلین این فن ـ کتاب‌الحمام دریك مقاله ـ کتاب‌اللبن در یك مقاله‌ـ کتاب علاج‌العین در ده مقاله که در هرمقاله از آن راجع بقسمتی از امراض چشم یا طرز مداوای‌آن بحث میشد واز ینروی برخی ازاجزاء آنرا جداگانه بنام کتب‌تازه‌یی ذکر کرده‌اند مانند تقاسیم علل‌العین دریك مقاله ـ اختیار ادویة علل‌العین دریك‌مقاله علاج (مداواة) امراض‌العین بالحدید در یك مقاله . حنین کتاب دیگری هم درباب چشم برطریق‌سؤال وجواب دارد (کتاب‌العین) که برای دوپسرش داود و اسحق تألیف کرد ـ اختصاری ازستة عشر برطریق سؤال وجواب برای پسران خود ـ کتاب الاسنان واللثه ـ رسالةفی‌قرص‌العود ـ رسالةفی‌قرص‌الورد ـ کتاب‌الفرق‌بین‌الغذاء والدواء والمسهل ـ کتاب قوی‌الاغذیه ـ کتاب تدبیرالناقه (الناقهین) دریك مقاله ـ کتاب معرفةاوجاع

---

١ ـ la diététique ٢ ـ Rufus d' Ephèse ٣ ـ الفهرست ص٤٠٣ .

٤ ـ De l'usage des parties du corps humain

• ـ راجع بترجمه‌هاواصلاحات‌حنین مخصوصاً رجوع کنید به الفهرست‌چاپ مصر ازص٤٠١ تا٤٠٨

المعدة وعلاجها دردومقاله ـ کتاب البول برطریق سؤال وجواب درسه‌مقاله ـ کتاب آلاجال دریك مقاله ـ کتاب تولدالحصاة دریك مقاله . . .(١)

حنین‌بن‌اسحق غیراز ترجمه‌ها وتألیفات خود در طب دارای آثارمترجم یامؤلفی در دیگرابواب علوم نیز بود وازآنجمله است کتاب قاطیغوریاس بتفسیرثامسطیوس(٢) دریك مقاله ـ تولدالناربین‌الحجرین دریك مقاله ـ احکام الاعراب بنابرمذهب یونانیان در دومقاله ـ کتابی درنحو ـ رساله‌یی دردلالت قدربرتوحید. تعبیرالرؤیا درپنج مقاله از ارطامیدورس‌صاحب کتاب‌الرؤیا.مقاله‌یی درعلت‌شوری آب‌دریا ـ نوادرالفلاسفةوالحکما(٣) ـ کلام فی‌آلاثارالعلویة ـ مقالة فی‌قوس قزح ـ کتاب تاریخ العالم و المبداء والانبیاء والامم والخلفاء والملوك فی‌الاسلام که از خلقت‌آدم شروع کرده وپس ازذکرانبیاء بعد ازوی ببیان ملوك‌بنی‌اسرائیل ویونان وروم وسپس بذکرابتداء اسلام وخلفای بنی‌امیه وبنی‌هاشم تاعصر حیات خود یعنی تا زمان‌المتوکل علی‌الله پرداخته بود . مجموعه‌یی از تفسیرهای علمای یونان بر کتاب‌السماء والعالم ارسطو که حنین‌درترجمه‌واصلاح آنها دست داشت. کتابی در باب سخنان افلاطون در طیماوس ـ کتاب‌الصوت‌ازجالینوس. انالوطیقای اول(٤) وانالوطیقای دوم(٥) از ارسطو که قسمتهایی ازآنرا بسریانی ترجمه کرد ـ کتاب الکون‌والفساد(٦) ارسطو که بسریانی نقل کرد ـ کتاب النفس(٧) ارسطو درسه مقاله که بسریانی نقل کرد ـ کتاب باری‌ارمینیاس که خودآنرا بسریانی و

---

١ ـ برای اطلاع از همهٔ تألیفات وترجمه‌های حنین که ذکر تمامی آنها باعث اطالهٔ کلام است علاوه برالفهرست رجوع کنید به : اخبارالحکماء ص ١١٩ ـ ١٢٠ . عیون‌الانباء فی‌طبقات الاطباء ج١ص ١٩٧ ـ ٢٠٠ .

٢ ـ Themistios de Paphlagonie فیلسوف یونانی که درحدود ٣٩٥ میلادی‌درقسطنطنیه‌در گذشت وی از شارحین معروی‌آثار ارسطو است .

٣ ـ این کتاب بشمارهٔ ٧٥٦ درکتابخانهٔ اسکوریال موجود است. رجوع شود بمقالهٔ ذیل Das Erbe der Antike in Orient und Okzident:C.H.Becker در مجموعهٔ التراث الیونانی فی‌الحضارة الاسلامیة ترجمهٔ عبدالرحمن بدوی چاپ مصر١٩٤٦ص٣٩

٤ ـ les premiers Analytiques

٥ ـ les derniers Analytiques

٦ ـ Génération et Corruption

٧ ـ Traité de l'Ame

پسرش اسحق بعربی نقل کرد ـ ترجمه و تفسیر کتاب السیاسة[۱] افلاطون و کتاب النوامیس[۲] او.

حنین بن اسحق دوپسرداشت بنام **داود و اسحق** کـه برخی از کتب خود را در طب برای آنان نگاشت وبعضی از کتب جالینوس را نیز برای آندو ترجمه کرد. ازاین دوپسر داود طبیب واسحق دوستدار فلسفه ومترجم کتب فلسفی و طبی بود و اوست کـه توانست جای پدر را گیرد ودرفضل وصحت نقل ازیونانی وسریانی بعربی ازجملهٔ مشاهیر مترجمان گردد. **ابویعقوب اسحق بن حنین** کمتر بترجمهٔ کتب طب و بیشتر بترجمهٔ کتب فلسفی خاصه کتب ارسطو وشراح او وبعض کتب ریـاضی توجه داشت. وی از معاصران وندمای المکتفی بالله (۲۸۹ـ۲۹۵ هجری) بود و چنانکه گفته‌اند برخلاف پدر که تاآخرعمر آیین مسیحی داشت بدین اسلام درآمد. اسحق درعربیت فصیح ومطلع بود، شعرعربی نیز میسرود، وی درپایان عمر دچار فالج شد و بسال ۲۹۸ بعهدالمقتدر درگذشت[۳]. ازجملهٔ ترجمه‌های اوست. رسالهٔ سوفسطس[۴] افلاطون بتفسیر الامفیدورس ـ ازارسطو: قسمتی ازاناالوطیقای اول وتمام اناالوطیقای دوم بسریانی وطوبیقا[۵] بسریانی وریطوریقا[۶] بعربی و کتاب الکون والفساد ازسریانی بعربی ـ کتاب النفس از سریانی بعربی ومقابلهٔ آن باردیگر باشرح ثامسطیوس. چند قسمت از کتاب الحروف معروف به الهیات[۷] و کتاب الاخلاق (مجموعه‌های ارسطو راجع به اخلاق) بتفسیر فرفوریوس وتفسیر دیگری ازهمان کتاب بوسیلهٔ ثامسطیوس وشرح الاسکندر الافرودیسی برسوفسطیقا وریطوریقا (خطابه) وابوطیقا (بوطیقا)[۸] ی ارسطو ـ کتاب ایساغوجی از فرفوریوس و اختصار کتاب اقلیدس ونقل واصلاح جوامع اسکندرانیین درشرح کتاب الفصول ابقراط بوسیلهٔ جالینوس. ترجمهٔ المجسطی بطلیموس که ثابت آنرا اصلاح کرد.

۱ـ la Politique ۲ـ les Lois

۳ـ برای اطلاع ازاحوال وآثاراسحق بن حنین رجوع شود به طبقات الاطبا ج۱ ص۲۰۰ ـ ۲۰۱ وتتمة صوان الحکمة ازعلی بن زیدالبیهقی چاپ لاهور ۱۹۳۵ ص۴ والفهرست ابن الندیم ص۴۱۵ واخبار الحکماص۵۷

۴ـ le Sophiste ۵ـ les Topiques ۶ـ la Rhétorique

۷ـ Métaphysique ۸ـ la Poétique

ازجملهٔ تألیفات او کتابی بودبنام تاریخ الاطبا که ابن‌الندیم ازآن استفاده کرد[۱] وکتاب آداب‌الفلاسفة ونوادرهم وکتابی درنبض وکتاب صنعة‌العلاج بالحدید وکتاب الادویة المفردة وکتاب الکناش‌الخف ومقاله‌یی در توحید .

ازآنچه گذشت ونیز بامطالعهٔ کتب تاریخ فلسفه وحکما درتمدن اسلامی اهمیت خاندان حنین برما مسلم میشود . این خاندان درپیشرفت‌علوم خاصه علم طب بنابررأی ونظر یونانیان وشراح‌اسکندرانی دارای همان‌اهمیت اند که خاندان‌بختیشوع‌درمعرفی طب ایرانی‌بوده‌اند بلکه از بعض جهات خاصه کثرت وتنوع آثارمترجم برآن خاندان نیز برتری دارند وسهم عمده در این باب با حنین‌بن‌اسحق بزرگترین و دانشمندترین فرد این خاندان است .

۱۵ ـ **قسطا بن لوقا البعلبکی** ـ ابن‌الندیم اورا درردیف حنین‌بن اسحق‌قرارداده وحتی براو برتری نهاده وگفته است : «واجب بود که ذکر او بسبب فضل وبلندی جاه وتقدم وی در صناعت طب برحنین مقدم داشته‌آید لیکن بعض دوستان از من خواسته است که حنین را براوه‌مقدم دارم واین هردو مرد فاضل‌اند»[۲] . وی در غالب علوم و از آنجمله درطب وفلسفه وهندسه وحساب ونجوم وموسیقی براعت داشت ودر زبان‌یونانی فصیح بود وعربی را نیکومینوشت وزبان سریانی را خوب میدانست . اصلش از نصارای شام وازشهر مشهور بعلبك بود . دیرگاهی دربغداد بسربرد و در آخر عمر نزدیکی از ملوك ارمنستان میگذراند و آنجا نیز بترجمه و تألیف اشتغال داشت تا درگذشت . بروایت القفطی قسطا درایام بنی‌العباس ببلاد روم رفت وبسیاری از کتب آنانرا بدست آورد و بشام سفر کرد و سپس بعراق خوانده شد تا بنقل آن کتب بعربی مبادرت کند واومعاصریعقوب بن‌اسحق کندی‌بود . قسطاعده‌یی از کتب طبی وفلسفی‌وریاضی وفلکی یونانی را بعربی ترجمه کرد وچون در نقل امین وزبردست بود ، ترجمه‌های وی مورد اعتماد قرار گرفت وعلاوه براین بسیاری از ترجمه‌های مترجمان را نیز تصحیح واصلاح میکرد وازخصائص اوآن‌بود که درعین‌ایرادمعانی کثیر دراختصارالفاظ بسیارمیکوشید.

---

۱ ـ الفهرست ص ۳۹۷و۳۹۸و۴۰۶و۴۱۵ ۲ ـ الفهرست ص ۴۱۰

وی علاوه بر ترجمه ها و تفسیر ها و شروح خود تألیفـاتی در ابواب مختلف خـاصه طب داشت .

از ترجمه‌های او کتب ذیل را میتوان مذکور داشت :

قسمتی از الکون والفساد ارسطو - ترجمهٔ تفسیر الاسکندر الافرودیسی برمقالهٔ چهارم از کتاب السماع الطبیعی[۱] ارسطو که قسطا تا مبحث زمان از آنرا ترجمه کرد و همچنین است از تفاسیر اسکندر برمقالهٔ پنجم ومقالهٔ ششم السماع الطبیعی - قسطا از تفسیر یحیی النحوی الاسکندرانی بر السماع الطبیعی ارسطو نیز قسمتی را ترجمه کرد . از فلوطرخس[۲] هم کتاب الآراء الطبیعیة را که محتوی آراءِ فلاسفه در مسائل طبیعیات در پنج مقاله بود ترجمه کرد و از زیوفنطس[۳] کتاب جبر و مقابله و از ایرن کتاب الحیل[٤] را.

از تألیفاتی که بنام قسطا ذکر کرده‌اند و بعید نیست که غالب آنها ترجمه بـاشد کتب زیرین را درطب وریاضیات ونجوم ومنطق وفلسفه یـادمیکنیم :

کتاب الدم - کتاب البلغم - کتاب الصفراء - کتاب السوداء - کتاب فی اوجاع النقرس - کتاب فی الروائح وعللها - رسالة فی احوال الباه واسبابه برطریق سؤال و جواب - کتاب فی الدخول الی علم الطب - کتاب فی النبید و شربه فی الولائم - کتاب فی الاسطقسـات - کتاب فی السهر - کتاب فی العطش - کتاب فی القوة والضعف - کتاب فی الاغذیة علی طریق القوانین الکلیة - کتاب فی النبض ومعرفة الحمیات وضروب البحرانات - کتاب فی علة الموت فجأة - کتاب فی معرفة الخدر وانواعه وعلله واسبابه وعلاجه - کتاب فی ایام البحران فی امراض الحادة - کتاب فی الاخلاط الاربعة وما تشترك فیه - کتاب فی الکبد وخلقتها ومایعرض

---

۱ - la Physique

۲ - Plotarchos de Cheronaia (Plutarque de chéronée) از نویسندگان ودانشمندان بزرك یونانی که درحدود ٤٦ - ۱۲۲ میلادی میزیست برخی فوت او را در ۱۲۵ میلادی نوشته اند .

۳ - Diophantos d'Alexandreia از ریاضیون بزرك یونانی که در قرن سوم میلادی در اسکندریه میزیسته است .

٤ - Les Mécaniques . متن عربی این کتاب بفرانسه (۱۸۹۳) و بآلمانی (۱۹۰۰) ترجمه وچاپ شد . کتاب دیگری را از قسطا در استعمال اسطرلاب کروی، استفانوس آرنالدوس Stephanus Arnaldus بلاتینی باعنوان De spera solida ترجمه کرد .

فیها من الامراض ـ کتاب فی تدبیر الابدان فی سفر الحج ـ کتاب فی دفع ضرر السموم ـ کتاب فی المدخل الی علم الهندسة برطریق سؤال وجواب ـ کتاب آداب الفلاسفة ـ کتاب فی الفرق بین الحیوان الناطق وغیر الناطق ـ کتاب فی الفرق بین النفس والروح ـ کتاب فی الجزء الذی لایتجزأ ـ کتاب فی النوم والرؤیا ـ کتاب فی شکل الکرة والاسطوانة ـ کتاب فی الهیئة وترکیب الافلاك ـ کتاب فی حساب التلاقی علی جهة الجبر والمقابلة ـ کتاب فی العمل بالکرة الکبیرة النجومیة ـ کتاب فی الاوزان والمکاییل ـ کتاب السیاسة ـ کتاب المدخل الی المنطق ـ کتاب فی شکوك کتاب اقلیدس ـ کتاب الفصد ـ کتاب المدخل الی علم النجوم ـ کتاب الحمام ـ کتاب الفردوس در تاریخ ـ رساله یی در استخراج مسائل عددیه از مقالهٔ سوم اقلیدس ـ تفسیر سه مقاله ونیم از کتاب ذیوفنطس در مسائل عددیه ـ کتاب فی عبارة کتب المنطق وآن مدخلی بر ایساغوجی فرفوریوس است ـ کتاب فی البخار ـ رسالة فی علل اختلاف الناس فی اخلاقهم وسیرهم وشهواتهم واختیاراتهم[۱] .

۱۶ـ حبیش بن الحسن الاعسم الدمشقی ـ یکی ازمترجمان وطبیبان عیسوی ، از ناقلان یونانی و سریانی بعربی ، شاگرد و خواهرزادهٔ حنین بن اسحق بود . حنین هوش وفهم و درجهٔ اطلاع ویرا میستود و اورا بردیگران مقدم میداشت وترجمه‌هایش را می‌پسندید وبنیکی وصف میکرد وحتی بعضی ازقدماء آورده‌اند که غالب ترجمه‌های اوبنام حنین مشهورشده است زیرا ناسخان نام اورا بحنین تبدیل کرده‌اند وحال آنکه حنین غالباً از یونانی بسریانی نقل کرده وبسیاری از ترجمه های عربی را که دیگران کرده بودند اصلاح نموده است[۲] . از جملهٔ ترجمه‌های حبیش یکی ترجمهٔ عهدابقراط بعربیست . اصل این کتاب را حنین از یونانی بسریانی نقل کرد وحبیش با مشارکت عیسی بن یحیی آنرا بعربی درآورد . دیگر تفسیر کتاب الماء والهواء [والامکنة] بقراط از جالینوس که اصل آنرا حنین بعربی ترجمه کرده بود . از کتب و تفسیرهای جالینوس وبعض اطباء دیگر ترجمهٔ کتب ذیل را هم بحبیش نسبت داده‌اند : تعرف

---

۱ ـ اخبار الحکما ص۱۷۳ ـ ۱۷۴ . الفهرست ص ۴۱۰ ـ ۴۱۱ . عیون الانباء ج۱ ص ۲۴۴ ـ ۲۴۵

۲ ـ الفهرست ص۴۰۳ و ۴۱۵ . اخبار الحکما ص۱۲۲

علل اعضاء الباطنة در سس مقاله ـ کتاب النبض الکبیر در شانزده مقاله ـ حیلة البرء بعربی ـ التشریح الکبیر[١] ـ اختلاف التشریح بعربی ـ تشریح حیوان الحی بعربی در دومقاله ـ کتابی در اطلاع ابقراط از تشریح بعربی ـ کتاب علم ارسطو طالیس در تشریح درسه مقاله ـ تشریح الرحم دریك مقاله ـ الحاجة الی النبض دریك مقاله ـ آراء بقراط وفلاطن[٢] درده مقاله بعربی ـ منافع الاعضاء درهفده مقاله باصلاح حنین ـ خصب البدن دریك مقاله ـ کتاب المنی در دومقاله ـ ترکیب الادویة در هفده مقاله. ونیز باید کتبی از قبیل: الریاضة بالکرة الکبیرة ـ الریاضة بالکرة الصغیرة ـ کتاب المدخل الی المنطق و کتاب الاخلاق را از ترجمه‌های حبیش ذکر کرد[٣]. از تألیفات حبیش کتابی است بنام «الزیادة فی المسائل التی لحنین». کتاب مسائل حنین درطب و درحکم مدخلی برای آن علم بود وحنین آنرا برای محصلین این فن تألیف کرد. دیگر کتاب اصلاح الادویة المسهلة و کتاب الاغذیة و کتاب الاستسقاء ومقاله‌یی در نبض.

١٧ ـ عیسی بن یحیی بن ابراهیم الناقلـ وی شاگرد وهمکار دانشمند و کثیر الترجمهٔ حنین ومردی فاضل بود چنانکه حنین دانش اورا میستود و از نقل وی خشنود بود. اشتغال عیسی بن یحیی بیشتر بترجمهٔ کتب طب بود وخود نیز دراین باب تألیفاتی داشت. ازترجمه های وی یکی کتاب عهد ابقراط بود باشتراك حبیش الاعسم. اصل این کتاب را حنین از یونانی بسریانی نقل کرده و از خود نیز چیزی برآن افزوده بود ـ کتاب تقدمة المعرفة ابقراط که حنین اصل وعیسی تفسیر جالینوس را برآن بعربی ترجمه کرد ـ سه مقاله از پنج مقالهٔ کتاب الامراض الحادة ابقراط بتفسیر جالینوس ـ هشت مقاله از جالینوس در تفسیر مقالهٔ ششم از کتاب ابیذیمیای ابقراط ـ کتاب الاخلاط ابقراط بتفسیر جالینوس ـ کتاب طبیعة الانسان ابقراط بتفسیر جالینوس که حنین اصل و

١ـ De l'Anatomie ٢ـ Des dogmes d'Hippocrate et de platon شاید مراد از فلاطن (افلاطون ـ افلاطن) دراینجا افلاطن صاحب الکی از استادان جالینوس باشد که کتاب الکی را بدو نسبت داده‌اند (الفهرست ص٤٠٧)

٣ ـ درباب ترجمه‌های حبیش رجوع کنید به الفهرست ازص٤٠١ ببعد

عیسی تفسیر آنرا ترجمه کرد ـ کتاب فی ان المتحرك الاول لایتحرك که قسمتی را حنین وقسمتی را عیسی بن یحیی وقسمتی دیگررا اسحق بن حنین ترجمه کردند. کتاب السبعین از اوریباسیوس که حنین و عیسی آنرا بسریانی نقل کردند . ابن الندیم گوید از خوشبختیهای حنین بن اسحق یکی آنست که آنچه حبیش بن الحسن الاعسم و عیسی بن یحیی وغیر آنان بعربی ترجمه کرده‌اند بوی منسوب شده است .(۱)

۱۸ ـ حجاج بن یوسف بن مطر ـ وی از معاصران هارون الرشید و مأمون و از مترجمان بنام اواخر قرن دوم واوایل قرن سوم مترجم ومفسر المجسطی واصول الهندسه(۲) اقلیدس بود که آنها را بامر مأمون بعربی نقل کرد و نقل اورا بعداً ثابت بن قرة اصلاح نمود .دیگر از ترجمه های حجاج کتاب المرآة ارسطو را ذکر کرده اند.(۳)

۱۹ـ سرجیس الرأسی ـ از شهر رأس العین و از مترجمان قرن دوم وسوم است که معاصر حنین بن اسحق واختصاص وی بیشتر بترجمهٔ کتب طب بود و کتب بسیاری را ترجمه کرد لیکن از حیث ترجمه متوسط بود ازینروی حنین ترجمه های ویرا اصلاح میکرد و بهمین سبب ابن ابی اصیبعه گوید آنچه از ترجمهٔ او باصلاح حنین است خوب والا متوسط است ـ از جمله ترجمه های او تفسیر جالینوس بر کتاب طبیعة الجنین ابقراط است .(٤)

۲۰ـ ثابت بن قرة الحرانی ـ وی ازمترجمان وعلمای معتبرو مؤسس خاندان علمی ثابت است . ابوالحسن ثابت بن قرة بن هارون (زهرون ـ مروان) بن ثابت بن کرایا (کریا) بن ابراهیم بن کرایا (کریا) بن ما رینوس بن سالایونوس (سلامویوس سالایونس ـ مالاجریوس ـ سالامانس) الحاسب الحرانی الصابی از صابئین مقیم حران

---

۱ ـ رجوع شود به الفهرست ابن الندیم ص۴۰۱ و۴۰۲ و۴۰۳ .طبقات الاطباء ص۱۰۰ و۲۰۳ و ۲۰۴ از ج۱. تاریخ الحکما ص۱٦٤

۲ـ les Eléments de géometrie

۳ ـ الفهرست ص ۳٤۱ و۳۵۲ و۳۷۱ و۳۷٤ و اخبار الحکما ص ۳۱ و طبقات الاطبا ج ۱ ص ۱۸۷ و۲۰٤

٤ ـ عیون الانباء ج ۱ ص ۹۹ و۱۰۹ و۱۸٦ و۲۰٤ و۲۰۵

بوده وبسال ۲۱۱ ولادت یافته ودر سال ۲۸۸ در گذشته وهفتاد وهفت سال زیسته است[۱].
ثابت در ابتدای کار صیرفی بودوسپس بایکی از مترجمان زمان خود، محمدبن موسی، آنگاه که از بلاد روم باز میگشت ببغداد رفت و آنجا بتحصیل علوم اوائل پرداخت و گویند که در خـانهٔ محمد بن موسی از او علم میآموخت. ثابت در طب و فلسفه و ریاضیات از استادان بزرگ زمان خود بود و ترجمه‌ها و تألیفات بسیار داشت و پس از براعت در علوم بخدمت المعتضد عباسی (۲۷۹-۲۸۹) راه یافت و از جملهٔ منجمان او گردید.

ابن ابی‌اصیبعه درشرح حال ثابت آورده است که درعهد ثابت بن قرة هیچکس نبود که با او درصناعت طب وغیر آن ازجمیع اجزاء فلسفه برابری کند و اورا تصانیفی مشهور در جودت است و جماعتی بزرگ ازفرزندان وبستگان او ازوی استفاده برده‌اند. ثابت را رصدهایی نیك است که در بغداد متولی آنها بوده و نتایج آنها را در کتابی گرد آورده و مذهب خویش را در سال شمسی و آنچه راجع بخورشید در حال اوج و مقدار سنین و کمیت حرکات و صورت تعدیل آن یافت درآن کتاب یاد نموده است. وی در نقل بعربی ماهر بود وبزبان سریان وغیر آن آشنایی بسیار داشت[۲]. ازحذاقت ودانش ثابت حکایات غریب نقل کرده اند که در کتب حکما و اطبا ثبت است. ترجمه ها و تألیفات ثابت درطب وهندسه ونجوم وطبیعیات ومنطق وفلسفه وموسیقی و علم أخلاق و حساب وداروشناسی بسیاربود والقفطی[۳] وابن ابی‌اصیبعه[٤] غالب آنها راذکر کرده‌اند.

---

۱ — رجوع شود به وفیات الاعیان چاپ اخیرمصرج ۳ ص۱۳۱- الفهرست چاپ مصر ص۳۸۰. عیون الانباء ج ۱ ص ۲۱۵. اخبارالحکما چاپ مصر ص۸۰. تتمة صوان الحکمة ص٦-۷. تاریخ ولادتش درالفهرست چاپ مصر ووفیات الاعیان سال ۲۲۱ است لیکن تاریخ درست ترهمان است که در متن آورده‌ییم زیرا دراینکه عمر او ۷۷ سال ووفاتش بسال ۲۸۸ است همهٔ مآخذ متفقند

۲ — عیون الانباء ج۱ ص ۲۱۵—۲۱٦

۳ — اخبارالحکما ۸۱—۸٤

٤ — عیون الانباء ج۱ص۲۱۸ — ۲۲۰

وی کتب مهمی از ارسطو و اوطوقیوس[۱] و ابلونیوس النجار و منالاوس[۲] و ابافرودیطوس[۳] و بطلیموس القلوذی و ببس الرومی[٤] و جالینوس و فیلغریوس[٥] و نیقوماخس الجهراسنی[٦] در علوم مختلف ترجمه و کتب بسیار در طب و ریاضیات و منطق و فلسفه تألیف کرده است

از جملهٔ ترجمه‌ها و اصلاحات و تفسیرهای او یکی تفسیر کلام ارسطو در باب هاله وقوس قزح بوسیلهٔ ابا فرودیطوس و دیگر ترجمه و تفسیری از مقالهٔ اول السماع الطبیعی و دیگر سه کتاب در هندسه از اوطوقیوس و دیگر اصول هندسه از منالاوس و دیگر دو اصلاح از المجسطی که دومین از روی ترجمهٔ اسحق بن حنین بوده است و دیگر ترجمهٔ کتاب جغرافیای بطلیموس و دیگر ترجمهٔ تفسیر ببس الرومی از کتاب تسطیح الکرهٔ بطلیموس و دیگر کتاب الکیموس جالینوس با مشارکت شملی و حبیش بعربی و دو کتاب از فیلغریوس طبیب و جوامعی از : کتاب «باری ارمینیاس» و «انالوطیقای اول». اصلاح «کتاب النبات»[۷] ارسطو بتفسیر نیقلاوس الدمشقی[۸] که اسحق بن حنین ترجمه کرده بود و جوامعی از : کتاب الادویة المفردة و کتاب المرة السوداء و سوء المزاج المختلف و امراض الحادة و کتاب الکثرة و تشریح الرحم و کتاب المولودین لسبعة اشهر و کتاب الفصد و تفسیر کتاب الاهویة والمیاه والبلدان و کتاب ادویة المنقیة و کتاب الاعضاء الآلمة از آثار یا شروح جالینوس و جوامعی از کتاب نیقوماخوس در ارثماطیقی و از کتاب الاربعهٔ بطلیموس القلوذی و اصلاح مقالهٔ نخستین از کتاب ابلونیوس در قطع النسب المحدودة .

تألیفات ثابت بسریانی و عربی بسیار و در مسائل گوناگون از قبیل اخلاق و منطق

---

۱ — اوطوقیوس العسقلانی (Eutocius d'Ascalon) ریاضی‌دان معروف یونانی قرن چهارم میلادی.

۲ — منالاوس الاسکندرانی Menelaos d'Alexandreia از ریاضی‌دانان معروف قرن اول میلادی.

۳ — Epaphrodite ریاضی‌دان یونانی قرن دوم و سوم میلادی صاحب آثاری در حساب.

٤ — Pappus d'Alexandreia ریاضی دان اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم .

٥ — Philigarius از جراحان معروف یونانی بعد از جالینوس.

٦ — Nicomaque de gerasa از ریاضیون یونانی قرن اول میلادی.

۷ — de Plantis .

۸ — Nikolaos Damaskenos از دانشمندان یونانی قرن اول قبل از میلاد.

وطب وفلسفه وهیئت ونجوم و حساب وهندسه وجبر و مخروطات و بعض مسائل دینی خود بودو برخی از آنها که بنام تألیفات شخص اوذکر کرده‌اند عبارتست از: اختصار المنطق ـ نوادر محفوظة من طوبیقا ـ اغالیط السوفسطائیین ـ اختصار کتاب ما بعد الطبیعة ـ النظر فی امر النفس ـ کتابی در تسهیل المجسطی ـ کتاب المدخل الی المجسطی ـ کتاب فی العمل بالکرة ـ رؤیة الاهلة بالجنوب ـ سنة الشمس ـ علة کسوف الشمس والقمر ـ مختصری درعلم نجوم ـ کتابی دراشکال اقلیدس ـ مساحت اشکال مسطحه ـ مقاله‌یی در هندسه ـ مقاله‌یی درتصحیح مسائل جبر ببراهین هندسی ـ اصولی از علم اخلاق ـ الطریق الی اکتساب الفضیلة ـ رساله‌یی درحل رموز کتاب السیاسة افلاطون ـ کتاب وجع المفاصل ـ السکون بین حرکتی الشریان که آنرا بسریانی در ردکندی تألیف کرد وشاگرد او عیسی بن اسید النصرانی بعربی نقل وثابت متن عربی آنرا اصلاح کرد ـ صفة کون الجنین ـ البیاض الذی یظهر فی البدن ـ اوجاع الکلی والمثانة ـ کتابی در تشریح یکی ازطیور و ظاهراً بویتمار ـ کتابی دراجناس انقسامات داروها ـ رساله‌یی در آبله وحصبه ـ رساله‌یی درسنگ مثانه ـ کتاب الذخیرة دراصول علم طب ـ وچندین کتاب ورسالهٔ دیگر ...

پسراین دانشمند یعنی **ابو سعید سنان بن ثابت** نیز درمعرفت بعلوم و اشتغال بآن وتمهر درصناعت طب وعلم هیئت وریاضیات وفلسفه مشهور بوده است ودرخدمت المقتدر (۲۹۵ـ۳۲۰) والقاهر (۳۲۰ـ۳۲۲) والراضی (۳۲۲ـ۳۲۹) بسرمیبرد ودراول محرم سال ۳۰۶ بیمارستان سیده را افتتاح کرد. وفات اوبسال ۳۳۱ اتفاق افتاد واونخستین کسی است که مأمور امتحان اطبا شد وشرح آن بعداً خواهدآمد. وی چند کتاب در تاریخ و مسائل علمی تألیف کرد و بترجمهٔ نوامیس هرمس[۱] و نماز و بعضی از اوراد مذهبی

---

۱ ـ Hermès Trismégiste یکی ازعلمای افسانه‌بیست. افسانهٔ او از قرن سوم بعد از میلاد دراسکندریه پیدا شد ودرقرن چهارم کمال یافت تا آنجاکه بسیاری کتب بنام او مشهور شد چنانکه ایامبلیخس (Jamblique) عدد آثار او را ۲۰۰۰۰ ذکر کرد. درکتب فلاسفه وحکما سه هرمس بنام هرمس الاول که پیش ازطوفان نوح میزیست وهرمس الثانی که بعد از طوفان در آغاز بنای بابل زندگی میکرد و هرمس الثالث که بعد از طوفان درمصر بسرمیبرد و استاد اسقلبیوس طبیب افسانه‌یی یونان بوده ذکر کرده‌اند.

صابئین بعربی واصلاح بعضی ازرسالات ریاضی که ابی‌سهل الکوهی ازسریانی بعربی نقل کرده‌و برسنان عرضه داشته بود[۱] .

پسرابوسعید یعنی **ابوالحسن ثابت بن‌سنان بن ثابت بن‌قرة** (متوفی بسال ۳۶۳) وبرادراوابواسحق ابراهیم‌بن سنان بن‌ثابت‌بن قرة (۲۹۶ ـ ۳۳۵) نیز در حکمت وطب شهرت داشته وخلفای عباسی را خدمت می کرده‌اند .

۲۱ ـ **عیسی بن‌اسید النصرانی** شاگرد ثابت بن قرة حرانی وبزبان سریانی آشنا بود . ثابت فضل ودانش او را میستود وویرا بزرگ میداشت و عیسی در محضر او بنقل کتب از سریانی‌بعربی مشتغل‌بود . وی سوآلاتی ترتیب داده وباستاد خویش‌عرضه داشته و ثابت کتابی در آن باب بنام کتاب جوابات ثابت لمسائل عیسی‌بن‌اسید تألیف کرده بود . ازترجمه‌های عیسی یکی کتابی‌است که ثابت درباب سکون بین دوحرکت شریان در ردکندی بسریانی پرداخته واو آنرا بعربی در آورده و ثابت متن عربی را اصلاح کرده بود . بعضی گفته‌اند ناقل این کتاب حبیش‌الاعسم بود .

۲۲ ـ **موسی بن‌خالد** معروف به «**الترجمان**» از ناقلان کتب طبی ودرشمار مترجمانی‌بوده است که بانظرحنین‌بن‌اسحق کارمیکرده‌اند. ابن‌ابی‌اصیبعه ترجمهٔقسمتی از ستة عشر جالینوس را بدو منسوب میدارد. گویا این موسی و برادرش یوسف هر دو ازمترجمان پهلوی بعربی‌نیز بوده‌اند[۲] .

۲۳ ـ **ابوعثمان‌سعید بن‌یعقوب الدمشقی** ـ ازاطباء مشهوربغداد وازمترجمان معروف و صاحب نقلهای بسیار از کتب طب و سایر علوم بعربی بوده است . وی بیشتر بابوالحسن علی‌بن عیسی الوزیر اختصاص داشت واو درسال ۳۰۲ بیمارستانی ترتیب دادو ابوعثمان سعید بن یعقوب طبیب خود را برآن بیمارستان و سایر بیمارستانهای بغداد ومکه ومدینه ریاست داد .وی کتابی درمسائل مأخوذ از کتاب الاخلاق جالینوس وجوامعی از کتاب‌النبض‌الصغیر جالینوس ترتیب داد . علاوه براین به‌الدمشقی نقلی از

---

۱ ـ تاریخ‌الحکما ص ۱۳۰ ـ ۱۳۳ .عیون‌الانباء ج۱ص ۲۲۰ ـ ۲۲۴

۲ ـ الفهرست ص ۳۴۲

مقالهٔ چهارم از کتاب السماع الطبیعی ارسطو و کتاب الکون والفساد و هفت مقاله از طوبیقای ارسطو والاصول اقلیدس وشرح ببس الرومی را برآن[۱] نسبت داده‌اند.

۲۴ ـ **اصطفن بن بسیل** ـ وی یکی از مترجمان عهد مأمون و ازشاگردان حنین بن اسحق بود و بسیاری از کتب طب یونانی را بعربی نقل کرد واز آنجمله است کتب ذیل از جالینوس: کتاب حرکات الصدروالرئه بعربی و باصلاح حنین ـ کتاب علل النفس باصلاح حنین ـ کتاب حرکة العضل باصلاح حنین ـ کتاب الحاجة الی التنفس نقل اصطفن وحنین ـ کتاب الامتلاء در یك مقاله ـ کتاب المرة السوداء در یك مقاله ـ کتاب الفصد با مشارکت عیسی بن یحیی ـ کتاب عدد المقاییس بامشارکت اسحق. واز اوریباسیوس کتاب الادویة المستعملة[۲].

۲۵ ـ **ابراهیم ابن الصلت** ـ ازمترجمان وناقلان متوسط کتب طب. وی کتاب «صفات لصبی یصرع» را از جالینوس بسریانی و عربی نقل کرد و مقالهٔ اول از السماع الطبیعی ارسطو و ترجمهٔ المجسطی بطلیموس و تفسیر اوطوقیوس برمقالهٔ اول از همین کتاب رابتازی درآورد[۳].

۳۵ ـ **اسطاث** ـ ازناقلان متوسط وازمعاصران حنین بن اسحق ویعقوب بن اسحق الکندی بود که قسمتی از الهیات ارسطورا بتفسیر الاسکندر الافرودیسی برای وی بعربی نقل کرد. دیگر ازترجمه‌های وی کتاب الحقن سورانوس[۴] است که حنین آنرا اصلاح کرد ودیگر ترجمهٔ کتاب الکون والفساد ارسطو بتفسیر الامفیدورس بعربی[۵].

---

۱ ـ از شرح ببس بر کتاب الاصول اقلیدس جز همین ترجمهٔ عربی اثری در دست نیست. متن و ترجمهٔ این اثر ابوعثمان الدمشقی را William Thomson و G.Junge در کمبریج بسال ۱۹۳۰ منتشر کردند. ترجمهٔ آلمانی این کتاب هم بدست H.Suter درسال ۱۹۲۲ چاپ شد.

۲ ـ رجوع شود به الفهرست ص ۴۰۴ ـ ۴۰۷ ۳ ـ الفهرست ص ۳۴۱ و ۴۰۴ و عیون الانباء

۴ ـ سورانوس، سورانس Soranus d'Ephèse (Soranos d'Ephesos) طبیب معروف قرن دوم میلادی معروف به Soranus le Jeune که از تألیفات او کتاب Traité des fractures باقی مانده است.

۵ ـ رجوع شود به تاریخ الحکما ص ۳۰ و ۳۱. الفهرست ص ۳۴۱ و ۳۵۲ و ۴۰۸. طبقات الاطبا ج ۱ ص ۲۰۴

۲۷ - **قویری** - ابواسحق ابراهیم از فضلا وفلاسفه‌ومنطقیین معروف‌قرن‌سوم، استادمتی‌بن‌یونس‌است وتفاسیری‌بر بعض کتب‌ارسطومانند قاطیغوریاس وباری ارمینیاس واناالوطیقای اول واناالوطیقای دوم دارد . ابن‌الندیم نام او را در شمار نام مترجمان ذکر کرده‌است(۱).

۲۸ - **خاندان کرخی** -نخستین آنان شهدی‌الکرخی‌ازاهل کرخ(۲) ومترجمی متوسط بود.پسروی یعنی ابن شهدی نیز مانند پدر ودرآخر عمر از او بالاتربود . وی از سریانی بعربی ترجمه میکرد واز جملهٔ ترجمه هـای او «کتاب‌الاجنة» از ابقراط بود (۳) .

۲۹ - **ابن بکوس** - ابواسحق ابراهیم بن‌بکوس‌العشاری از طبیبان ومترجمان معاصر حنین‌بن‌اسحق واز کسانی بود که حنین ترجمه‌های او را اصلاح میکرد . کلمهٔ بکوس که آنرا بکس وبکش نیز نوشته‌اند باید معرب از کلمهٔ بکوس یا باکوس(٤) نام خداوند شراب ویکی‌ازارباب انواع معروف یونانی‌باشد . این‌کلمهٔ‌در کتب‌بصورتهای عجیبی مانند تمکین وتاش هم نوشته‌شده است . ابن ابی‌اصیبعه گوید که وی‌درعلم‌طب ماهر واز مشایخ اطباء بغداد بود وباآنکه کورشداز‌اشتغال‌بصناعت طب دست بازنداشت ودربیمارستان عضدی تدریس میکرد واو را کتابهایی درطب است ازقبیل کناش و کتاب اقرا با ذین ملحق بکناش ومقاله یی‌دراینکه آب قراح باردتر ازآب جواست ومقاله‌یی درآبله . پسرابراهیم یعنی ابوالحسن علی نیز در طب ونقل کتب مردی مشهور و مطلع بودو کتب بسیاربعربی درآورد (٥) . ابراهیم بن‌بکوس را غیراز کتب طب وترجمه‌های طبی نقلهایی از قبیل ترجمه واصلاح سوفسطیقا و کتاب‌الکون‌والفساد ارسطوو کتاب

---

۱ - الفهرست ص ۳٤۱

۲ - کرخ یکی از بلاد عراق است‌رجوع شود به ص۲۳۳صورة الارض ابن حوقل چاپ دوم‌لیدن

۳ - طبقات‌الاطبا ج۱ص ۲۰٤ ٤ - Bacchus

٥ - راجع به‌ابن بکوس و پسر و نوادهٔ او رجوع شود بـه : تاریخ‌الحکما ص ۲۸ . الفهرست ص ۳٤۹و۳٥۱و۳٥۳ . عیون‌الانباء فی‌طبقات الاطبا ص ۱۸۸ و۲۰٥و۲۳٦ و۲٤۰ و۲٤٤ و ۳۲۳. تتمة‌صوان الحکمة ص ۱۱ (ذیل ابوالحسن بن‌مکین البغدادی الضریر)

الحس والمحسوس واسباب النبات ثاوفرسطس نیز بود .

راجع به احوال ابواسحق بن بکوس وپسرش ابوالحسن بن بکوس آنچه در کتب آمده غالباً بطریق مزج واختلاط است و بدین سبب گرفتاری بکوری را هم در احوال ابواسحق نوشته‌اند وهم درباب پسرش ابوالحسن وتدریس در بیمارستان عضدی را نیز بهر دوتن نسبت داده‌اند . ابن ابی اصیبعه برای ابوالحسن علی پسری بنام عیسی ذکر میکند که شاگرد ابوعبدالله ناتلی بوده وبنابراین درقرن چهارم وپنجم میزیسته است .

۳۰ ـ **ابن ناعمة** ـ عبدالمسیح بن عبدالله الحمصی الناعمی ازمترجمان متوسط، مترجم عده‌یی از کتب فلسفی مانند سوفسطیقا وچهار مقالهٔ آخر کتاب السماع الطبیعی ارسطو است[۱]

۳۱ ـ **عیسی بن چهار بخت** ـ (صهاربخت ـ صهربخت) ازعیسویان جندیشابور واز پزشکان وداروشناسان مشهور بغداد درقرن سوم هجری بوده وتألیفات وترجمه‌هایی داشته است . از جملهٔ ترجمه های وی سه مقالهٔ اخیر از مجموعهٔ تفاسیر جالینوس بر کتاب الفصول ابقراط است که حنین بن اسحق آنها را بسریانی در هفت مقاله ترتیب داده بود .

۳۲ ـ **ایوب الابرش الناقل** که اورا برخی با ایوب الرهاوی[۲] اشتباه کرده‌اند از جملهٔ ناقلان اواخر قرن دوم وأوایل قرن سوم بود و کتبی ازیونانی بسریانی وعربی درآورد . وی ازجملهٔ مترجمان متوسط محسوب میشد لیکن آنچه دراواخر حیات خویش نقل کرد ارزش بیشتری داشت واحیاناً باآثارحنین برابری میکرد . ازجملهٔ ترجمه‌های وی مقالاتی از کتاب البرهان ارسطو بوده است که برای جبرائیل بن بختیشوع نقل کرد. پسر این ایوب یعنی ابراهیم ازاطباءِ معروف قرن سوم معاصر المتوکل (۲۳۲ـ۲۴۷)

---

۱ ـ رجوع شود به الفهرست ص ۳۴۱ و ۳۴۹ . تاریخ الحکما ص ۲۸ و ۲۹ . عیون الانباء فی طبقات الاطباء ج ۱ ص ۲۰۴

۲ ـ از علمای معروف قرن هفتم وهشتم میلادی و ناقل بسیاری از کتب یونانی بسریانی که از آن میان چندین رساله ازجالینوس بوده است :

Aldo Mieli : La Science Arabe, Leiden 1938 و P.73—74

و نیز رجوع شود به عیون الانبا ج ۱ ص ۲۰۴ و الفهرست ص ۳۴۱ .

والمعتز (۲۵۱-۲۵۵) ونزد این خلیفهٔ اخیر دارای مقام ومرتبتی عظیم بوده است[۱]

۳۳ - ابو بشر متی بن یونس (یونان) - وی از مشاهیر مترجمان ودانشمندان قرن سوم و چهارم است ودر «اسکول مرماری» از مدارس سریانی که در دیر ها ترتیب میدادند[۲] نشأت کرد ونزد استادانی ازقبیل ثیوفیل بن ثوما وبنیامین وابواسحق ابراهیم قویری وابواحمدبن حسین بن اسحق معروف بابن کرنیب فیلسوف معروف ، کهدرقرن سوم‌هجری‌میزیسته‌اندتلمذ کرد.وفات او بسال ۳۲۸اتفاق افتاد . ازترجمه‌های اوازارسطو کتب ذیل‌رانام برده‌اند : کتاب‌البرهان‌وسوفسطیقاو کتاب‌الکون والفسادبتفسیر اسکندر افرودیسی و کتاب‌الشعر(ابوطیقا) وقسمتی ازمقالهٔ اول کتاب‌السماءوالعالم‌تفسیر اسکندر افرودیسی ومقالةاللام از کتاب‌الحروف (الهیات)بتفسیر ثامسطیوس والآثارالعلویه بشرح الامفیدورس‌وانالوطیقای‌دوم .متی علاوه برآثارارسطویا شارحین‌اوتفسیری بر کتب اربعهٔ منطق‌ارسطو وجزآن نیز کتبی در منطق داشته است[۳].

۳۴ - ابوزکریا یحیی بن عدی بن حمید بن زکریاء التکریتی المنطقی - از مشاهیر منطقیین قرن چهارم هجری و از شاگردان مشهور ابوبشرمتی بن یونس و ابونصرالفارابی وبر مذهب نصارای‌یعقوبی بود . ازخصائص این دانشمند کثرت استنساخ کتب بود که در شبانه روز بصد ورقه بالغ میشد و اودو بار تفسیر طبری را استنساخ کرد . ازجملهٔ ترجمه های وی یکی کتاب ما بعد الطبیعه از ثاوفرسطس است و دیگر الآثار العلویه ارسطو بتفسیر اسکندر افرودیسی از سریانی بعربی ونقل یا اصلاح شرح ثامسطیوس بر کتاب السماء و العالم و اصلاح ترجمهٔ ابو روح الصابی از تفسیر اسکندر الافرودیسی بر مقالهٔ اول از کتاب السماع الطبیعی ارسطو و ترجمهٔ طوبیقا از سریانی بعربی (متن سریانی آن از اسحق بن‌حنین بوده است) . یحیی خودنیز کتب ومقالاتی

---

۱ - طبقات‌الاطبا ج۱ص۱۰۰و۱۷۰ - ۱۷۱و۲۰۴. الفهرست ۳۴۱

۲ - رجوع بصفحهٔ ۱۴ ازهمین کتاب شود

۳ - رجوع شود به عیون الانباء ج ۱ ص۲۳۵ . الفهرست ص۳۶۸-۳۶۹ و ۳۴۸-۳۵۲ . تتمه صوان الحکمة ص۱۴-۱۵. اخبارالحکماص۲۱۲

در منطق و فلسفه وطب داشت . وفاتش در ذی القعدهٔ سال ٣٦٤ هجری اتفاق افتاد .(١)

٣٥ـ ابن زرعة ـ ابوعلی عیسی بن اسحق بن زرعة بن مرقس بن زرعة بن یوحنا از فلاسفه و منطقیین واز مترجمان زبر دست قرن چهارم است . ولادتش درشهر بغداد وبتاریخ ذی الحجهٔ ٣٣١ ووفاتش در ٣٩٨ بوده است(٢). وی از ملازمان یحیی بن عدی بود وچندین کتاب از سریانی بعربی نقل کرد از قبیل کتاب الحیوان ارسطو و کتاب منافع اعضاء الحیوان بتفسیر یحیی النحوی وپنج مقاله از کتاب نیقولاوس در فلسفهٔ ارسطو و کتاب سوفسطیقای ارسطو و بعضی از تألیفات برقلس .تألیفاتی هم مانند اختصار کتاب ارسطالیس فی المعمورمن الارض ـ اغراض کتب ارسطالیس المنطقیة ـ معانی ایساغوجی ـ کتاب فی العقل وجز آنها بدو نسبت داده شده است(٣) .

٣٦ـ ابوالخیر بن الخمار ـ ابوالخیر حسن بن سوار بن بابا بن بهنام (بهرام) از نصرانیان ایران و از اطبا وحکما و از مترجمان بزرگ و ناقل از سریانی بعربی بوده و کتب بسیار از آن زبان نقل کرده است . ابن ابی اصیبعه برخی از نقلهای او را دیده واز آنها بنیکی یاد کرده است(٤) .

ولادت او بسال ٣٣١ و وفاتش در اوایل قرن پنجم بعد از فتح خوارزم بدست محمود بن سبکتکین (٤٠٨ هجری) اتفاق افتاده و چون مدتی در خدمت محمود بسر میبرد بنابراین محققاً چندی بعد از ٤٠٨ نیززنده بودوبهرحال پیش از ٤٢١ در گذشته است زیرا دراحوال اوخدمت سلطانی را از غزنویان غیراز محمود بن سبکتکین (متوفی بسال ٤٢١) ذکر نکرده اند . ابوالخیر بعد از براعت درعلوم مدتی در خدمت خوارزمشاه

---

١ ـ رجوع شود به : اخبارالحکما ص٢٣٦ـ٢٣٨ .عیون الانباء ص٢٣٥ .الفهرست ص٣٦٩ و از ص٣٤٤ ببعد .

٢ ـ ابن ابی اصیبعه (ج١ ص٢٣٥) ولادتش را درسال ٣٧١ ذکر کرده ووفاتش را (ج١ ص٢٣٦) درتاریخ ٤٤٨، واین هردو اشتباه است .

٣ ـ رجوع شود به : تتمة صوان الحکمة ص٦٦ـ٦٩ .عیون الانباء ج١ ص٢٣٥ـ٢٣٦ . الفهرست ص٣٦٩ـ٣٧٠ .

٤ ـ عیون الانباء ج١ ص٢٢٠

ابوالعباس مأمون بن مأمون‌بن محمد خوارزمشاد میزیسته وپس از قتل اووفتح خوازم بر دست محمود بغزنین رفت . نوشته‌اند که سن ابن الخمار این هنگام از صد متجاوز بود[۱] و اگر چنین باشد ولادت اومیبایست پیش ازسال ۳۳۱اتفاق افتاده باشد.ابوالخیر درطب وفلسفه تألیفات و ترجمه‌های متعدد داشت . از جملهٔ ترجمه‌های او کتاب«الآثار المتخیلة فی‌الجو»(که‌نسخه‌یی از آن در کتابخانهٔرامپورموجود است) ازسریانی‌بعربی- کتاب‌الآثار العلویة ازسریانی بعربی ـ کتاب مسائل ثاوفرسطس ـ مقاله‌یی در اخلاق ، در الفهرست ابن الندیم ذکر شده است .[۲]

۳۷ـ **یوحنا القس** ـیوحنابن یوسف بن الحارث بن البطریق القس از ریاضی دانان و مطلعین بتألیفات اقلیدس و سایر کتب‌هندسی درقرن چهارم بود . وی ازیونانی ترجمه میکرد وعلاوه بر این تألیفاتی هم در هندسه داشت .[۳]

۳۸ـ **نظیف القس الرومی** ـ ازپزشکان معاصر عضدالدولهٔ دیلمی (دربغداداز ۳۶۷ تا ۳۷۲) و مترجم از یونانی بعربی و از بیست و چهار طبیبی بود که عضدالدوله آنانرا در بیمارستان خود در بغداد بکار معالجه گماشت و راتبه یی برای آنان معین کرد[۴].نظیف ازمعاصران و دوستان ابن الندیم بود و عزم خود را بنقل مقالهٔ دهم از اقلیدس با او درمیان نهاد[۵].

۳۹ـ **یوسف‌الناقل** ـ ابو یعقوب یوسف بن عیسی الناقل ملقب به « الناعس مترجمی ایرانی از مردم خوزستان ، شاگرد عیسی بن چهـار (صهار ـ صهر) بخت واز

---

۱ ـ حواشی چهارمقاله‌ص ٤٤٥ .

۲ ـ رجوع شود به : طبقات الاطبا ج۱ص۳۲۲ـ۳۲۳. الفهرست ص۳۷۰ . تتمة صوان‌الحکمة ص۱۲ـ۱٤.حواشی چهارمقالهٔ عروضی‌ص۲٤٥ ـ ۲٤٦.

۳ ـ برای اطلاح ازاحوال اورجوع شود به: الفهرست ص۳۹۳و۳۷۱. اخبارالحکما ص۲٤۸

٤ ـ عیون الانباء ج۱ص۲۳۸ .اخبارالحکما ص۲۲۱.الفهرست ص۳۷۱.

٥ ـ الفهرست ص۳۷۱

مترجمان متوسط بوده است.[۱] وی‌مانند استاد خویش بیشتر بترجمهٔ کتب طبی اشتغال داشت.

۴۰ـ ابوالحسن الحرانی الصابی ـ ثابت بن ابراهیم بن زهرون از معاصران امیر عزالدوله بختیار (۳۵۶ـ۳۶۷) و از اطباء بزرگ عهد خویش بود. ولادت او دوشب مانده از ذی‌القعدهٔ سال ۲۸۳ هجری دررقه[۲] ومرگش بنقل ابن‌ابی اصیبعه بسال ۳۶۵ در بغداد اتفاق افتاد وبا اینحال در طبقات الاطبا شرح ملاقات اوبا امیر عضدالدوله که درسال ۳۶۷ بغدادراتصاحب کرد، آمده است[۳] ودراین صورت بهتر آنست که قول القفطی را باور داریم که وفات اورا یازده شب مانده‌از شوال سال ۳۶۹ هجری دانسته است[۴]. ابوالحسن الحرانی علاوه بر تألیفات خود درطب ترجمه هایی نیز دراین فن از پزشکان قدیم داشته مانند قسمتی از کتاب القوباء[۵] تألیف فیلغریوس و کتابی در امراض‌لثه و دندان (فیما یعرض للثة والاسنان) از همان‌طبیب.

☆ ☆ ☆

مترجمان وناقلانی که تا اینجاذکرشده‌اند همه‌ازسریانیان‌وحرانیان یا ایرانیانی بودند که از زبانهای یونانی وسریانی وپهلوی اطلاع داشته و کتب علمی را از آن‌زبانها بعربی ویا نخست‌ازیونانی بسریانی‌وسپس بعربی‌درمیآورده اند واشتغال آنان معمولا بطب وفلسفه وسایرعلوم عقلی بود. امامترجمان قرنهای دوم وسوم وچهارم هجری تنها بهمین عده محدودنبوده و گروه دیگری هم ازنژادها وزبانهای دیگربدین کاراشتغال داشته‌اند مانند **نبطیان** و**هندوان** و درذیل این بحث لازم است که بذکر مختصری از بعض آنان مبادرت شود:

۴۱ـ ابن وحشیة الکلدانی ـ ابوبکر احمد بن علی بن قیس بن المختار بن عبدالکریم النبطی معروف بابن وحشیة از مترجمان معروف قرن سوم و آغاز قرن

---

۱ ـ طبقات الاطبا ج ۱ ص ۲۰۴ ـ ۲۰۵

۲ ـ رقه شهری درشمال بین النهرین بر کنار فرات.

۳ ـ ج ۱ ص ۲۲۷

۴ ـ تاریخ الحکما ص ۸۰

۵ ـ قوباء: خشکریش، جرب خشك، زخم خشك، خشك زخم.

چهارم هجری بود که بزبان نبطی آشنایی داشت . بنابر آخرین تحقیقات ثابت شده است که **قوم نبطی** ازنژاد عرب بودند که در حدود جنوب ومشرق سوریة تشکیل حکومتی دادند . این قوم بیشتر بامور تجارت اشتغال داشته و در نتیجهٔ ثروت بسیار احیاناً بمسائل علمی و ادبی نیز توجه میکرده‌اند . در دورهٔ اسلامی نبطی بدسته یی از عـرب اطلاق میشد که نه درشمار بدویان بودند ونه در زمرهٔ سپاهیان و گاه نیز بروستائیانی که بزبان آرامی تکلم میکردند این نام داده میشد . در قرون اولی هجرت زبان و کتب نبطی مورد توجه بعضی از علما بوده ودر این ایام اسم مذکور یعنی نبطی بیشتر برساکنان « بطائح »[۱] اطلاق میشده است[۲] .ازمیان مترجمان نبطی مهمترین کسی که ترجمه‌های او در میان علمای اسلامی شهرت بسیار داشت **ابن وحشیه** مذکور است که یکی از فصحاء نبط وازمطلعین درفن سحر وشعبده وعزائم بود ودر عین حال ازصناعت کیمیا اطلاع وافر و کتب متعدد دراین باب داشت که گویا همه منقول ازنبطی بود . ازجملهٔ معتبر ترین کتابهایی که وی ترجمه کرد« کتاب الفلاحة النبطية» است که نسخهٔ خطی آن را در دست دارند[۳] .دیگر کتاب الفلاحة الصغیر و کتاب اسرار الکواکب و کتاب الحیات والموت درعلاج امراض. بقیهٔ کتب منقوله یا مؤلفهٔ ابن وحشیه از مقولهٔ کتب سحر و عزائم است [٤] .

٤۲ ـ **کنکه هندی** ـ اسم اورا منکه نیز نوشته‌اند وحتی برخی مانند ابن ابی اصیبعه« کنکه»و«منکه»را دوتن ذکر کرده‌واز کتب منسوب به کنکه قسمتی‌را بنخستین و دسته‌یی را بدومین نسبت داده‌اند لیکن این هردو اسم از یکتن واصح ضبطها نیز « کنکه » است که قابل انطباق بر اسم هندی « Kanaka » میباشد . وی از منجمان و پزشکان هندی گندشاپور واز کسانی است که بمباشرت مترجمان کتبی‌را بفارسی یا بعربی در

---

۱ ـ ناحیه یی میان واسط و بصره.

۲ ـ رجوع شود به تحقیقات ممتع E.Honigmann در Encyclopédie de l'Islâm ذیل عنوان نبطیان(Nabatéens) .

۳ ـ تاریخ التمدن الاسلامی ج۳ طبع ٤ ص۱۵۸ .

٤ ـ الفهرست ص۳٤۲و۳۳و٤۳۳و٥۰٤.تاریخ التمدن الاسلامی ص۱۵۸ ج۳.

میآورد. کنکه درقرن دوم هجری و اوایل قرن سوم میزیست. وی بفرمان هارون الرشید ببغداد خوانده شد و در خدمت این خلیفه وظیفه و راتبه یی خاص داشت و از آل برمك نیز برخوردار بود. کنکه چند کتاب طبی و نجومی را چنانکه گفته ییم بمباشرت مترجمان از هندی بپهلوی یا بعربی درآورد و از آن جمله است «کتاب السموم» منسوب به «شاناق» یکی ازدانشمندان واطباء قدیم هند. ابن ابی اصیبعه گفته است[۱] که شاناق را معالجات و تجارب بسیاری در صناعت طب و تفننی درعلوم و حکمت بود و در علم نجوم براعت و نزد ملوك هند حرمت داشت . . . وازجملهٔ کتب او کتاب السموم است درپنج مقاله که منکه (کنکه) الهندی اززبان هندی بزبان فارسی (پهلوی) ترجمه کرد و متولی نقل آن بزبان فارسی (پهلوی) مردی معروف بابوحاتم البلخی بود و کنکه این کتاب را برای یحیی بن خالد بن برمك ترجمه کرد. بعداً این کتاب بدست عباس بن سعید الجوهری مولای مأمون برای آن خلیفه بعربی نقل شد.

کلمهٔ شاناق باید معرب از اسم هندی چانا کیا[۲] وزیر معروف چاندرا گوپتا[۳] امپر اطور هندوستان باشد که در حدود ۳۲۱ الی ۲۹۸ سلطنت میکرده است. این چانا کیا مردی دانشمند و صاحب تألیفاتی بود و بعید نیست که کتاب السموم نیز از وی بوده باشد.

در سال ۱۹۳٤ میلادی کتابی بنام کتاب الشاناق فی السموم و الترياق در برلین با ترجمهٔ آلمانی بمباشرت و اهتمام بنیتا اشتروس[٤] چاپ شد. این کتاب در دو قسمت است: نخستین قسمت آن مأخوذ و منقول از کتاب السموم شاناق و همانست که کنکه آنرا ازهندی بپهلوی درآورده بود ودومین بخش آن باید قسمتی باشد که هنگام ترجمه بعربی ازمآخذ یونانی درباب سموم وتریاقات برآن افزوده شده باشد.

از جملهٔ ترجمه‌های دیگر کنکه کتابی بود از سسرد[٥] هندی که برای یحیی ابن خالد البرمکی نقل کرد وحکم کناشی را درطب داشت که دربیمارستان مورد استفاده

---

۱ – طبقات الاطبا ج۲ ص۳۲ – ۳۳ ۲ – Canakya ۳ – Candragupta
٤ – Benitta Strauss ٥ – Susruta

بود[۱]. دیگر از کتبی که ترجمه یا تفسیر یا تألیف آنها به کنکه نسبت داده شده «کتاب النموذار فی الاعمار» است و : کتاب اسرار المواليد ـ کتاب القرانات الصغير ـ اسماء عقاقير الهند که برای اسحق بن سلیمان تفسیر کرد[۲].

٤٤ ـ **ابن دهن** ـ یکی دیگر از مترجمان هندی و ازمعاصران کنکه است که متعهد امور بیمارستان برامکه بود و کتبی از هندی بعربی نقل میکرد مانند کتاب استانکر الجامع ـ کتاب سندستاق (یعنی کتاب : صفوة النجح)[۳]

☆☆☆

مترجمان دیگری را هم که غالباً از مشاهیر ناقلان و دانشمندان قرن دوم و سوم و چهارم هجرینند علاوه بر مترجمان مذکور ذکر کرده اند که چون اطلاعات کافی از غالب آنان در دست نیست بذکر مجملی از نام و احیاناً از آثار ایشان دراینجا بسنده میشود :

زروبا (زوربا) بن ماجوه (مانحوه) الناعمی الحمصی .

هلال بن ابی هلال الحمصی که ترجمه‌هایی صحیح لیکن فاقد فصاحت داشت .

ابوالفتح اصفهانی مترجم بعض کتب ریاضی .

فثیون (فیثون) الترجمان که از عربیت بی‌بهره و آثار او کثیر اللحن بود .

ابونصر اوی (ناری) بن ایوب که مردی قلیل النقل بود .

بسیل المطران مردی کثیر النقل و ترجمه‌های او متمایل بخوبی بود. وی درخدمت طاهر بن الحسین ذوالیمینین بسر میبرد .

حیرون (جیرون) بن رابطه .

---

۱ ـ برای اطلاع ازمطالب وموضوعات این کتاب مخصوصاً رجوع شود به :
A.Castiglioni: Histoire de la Médecine. 1931,p. 86-89.

۲ ـ رجوع شود به : الفهرست ص ۳٤۲ و ۳۷۸ و ٤۲۱. طبقات الاطباء ج ۲ ص ۳۲ و ۳۳ .
La Science A

۳ ـ الفهرست ص ۳٤۲ و ٤۲۱.

تدرس (تذرس) السنقل که از مترجمین کتب حکمت بود .

ابو یوسف الکاتب از مترجمان متوسط که عده یی از کتب ابقراط را ترجمه کرده بود .

قیضا الرهاوی از همکاران حنین که حنین ترجمه های وی را اصلاح میکرد .

عبدالله بن علی از مترجمان ایرانی که کتاب سیرك (شرك ؟) را که از هندی بپهلوی ترجمه شده بود بعربی درآورد .

منصوربن باناس که سریانی وعربی میدانست ودر سریانی قویتر بود .

عبدیشوع (حبیب ؟) بن بهریزمطران موصل دوست جبرائیل بن بختیشوع وناقل او که چند کتاب برای مأمون نیز ترجمه کرد .

سلام الابرش از ناقلان قدیم معاصر برامکه ناقل کتاب السماع الطبیعی ارسطو.

ایوب وسمعان که زیج بطلیموس را برای محمدبن خالد بن یحیی بن برمك با چند کتاب از کتب قدیم ترجمه کردند .

ابوروح الصابی مترجم قرن چهارم ناقل بعض کتب ارسطو مانند مقالهٔ اول از السماع الطبیعی بتفسیر الاسکندر الافرودیسی .

ابوعمر یوحنا بن یوسف که از جملهٔ ترجمه های او کتاب آداب الصبیان افلاطون بود .

ایوب ابن القاسم الرقی که از سریانی بعربی ترجمه میکرد واز جملهٔ ترجمه‌های او کتاب ایساغوجی بود .

مرلاحی از مترجمان قرن چهارم که از سریانی بعربی ترجمه میکرد .

داریشوع که از سریانی بعربی ترجمه میکرد .

ابوسهل و یجن بن رستم الکوهی ریاضی دان بزرگ قرن چهارم که ترجمه هایی در ریاضیات نیزداشت واز آنجمله است ترجمهٔ کتاب ارشمیدس درمثلثات ازروی ترجمهٔ سریانی آن .

التفلیسی (عیسی‌الرقی) طبیب ومترجم مشهورمعاصروملازم سیف‌الدوله حمدان که از سریانی بعربی ترجمه میکرد . وچند مترجم دیگر . . .

۱۲ - کتب وعلماء مستفاد

با نهضتی که در قرن دوم وسوم وچهارم هجری برای استفاده از علوم و اطلاعات ملل راقیهٔ جهان آنروزی یعنی یونانیان ورومیان واسکندرانیان وسریانیان و ایرانیان وهندوان پدیدآمد غالب کتبی که تا آنروزگار بزبانهای مختلف و درباب موضوعات مختلف علوم عقلی تألیف وتدوین شده بود بعربی نقل شد .

دانشمندان و کتبی که دراین مدت از ملل وامم مختلف مذکور مورد استفادهٔ مسلمین قرارگرفته‌اند بسیارند و بیان همهٔ آنها بتفصیل البته خالی از اشکال نیست . اینست که در اینجا بذکر مهمترین آنان با شرحی مختصر از بعض کتب مهم ایشان که ترجمه ومبنای علوم اسلامی شد اقتصار میکنیم .

مهمترین حوزهٔ علمی که مورد توجه مسلمین قرارگرفت حوزهٔ علمی آتن و اسکندریه وشراح ومفسرین علمای این دو دبستان است که بنابرآنچه گذشت تمام حوزه های علمی خاورنزدیك ومیانه را تا مدارس گندشاپور از آثار وافاضات خودممتع میداشته‌اند . غالب معاریف‌وبزرگان این حوزه ها حتی رجال درجهٔ سوم وچهارم علمی وفلسفی وطبی مورد توجه مسلمین بودند وآثار بیشتر آنان یا مستقیماً از یونانی ویااز سریانی ویا ازپهلوی بعربی درآمد .

الف - در فلسفه : از جملهٔ این معاریف نخست **فیثاغورس** (بوثاغورس یا فوثاغوراس یا فوثاغوریا) از اهل ساموس[۱] است که رسائل ذهبیات منسوب باورا بعربی ترجمه کردندوفلسفهٔفیثاغوری‌منسوب بدووهمچنین

---

۱ — Pythagoras de Samos (Pythagore) پدر فلسفهٔ یونانی که در حدود ۵۳۲ الی ۴۹۷ ق.م. میزیسته است .

فلسفهٔ فیثاغوریون جدید که با توجه بمبنای معتقدات او بعداً دراسکندریه بوجود آمد مورد توجه بعضی ازعقلای مسلمین خاصه اخوان الصفا بوده است. بعدازفیثاغورس بی آنکه توجه بسیار بفلاسفه وعلمای دیگر داشته باشند **سقراط** (سقراطیس)(۱) بن سفر ونیسقس(۲) (ولادت بسال ٤٦٨ ق. م. ووفات بسال ٤٠٠ یا بقولی ۳۹۹ ق. م.) وتعلیمات اوعلی الخصوص ازباب اهمیتی که درتعلیم شاگردان بزرگ خود وپرورش افلاطون داشت وسر گذشتی که دارد، نزدمسلمین اهمیت وشهرت بسیار یافت. نخستین فیلسوف بزرگی ازیونانیان که مسلمین بآثاراو بیش ازدیگران توجه کرده اند **افلاطون** (فلاطون- افلاطن-فلاطن)(۳)(۴۲۹- ۳٤۷ ق . م .) است که بنابر آنچه دیده ایم بسیاری از رسالات و کتب او بعربی درآمد وبعضی دیگررا نیز که ذکری از ترجمهٔ آنها نشده محققاً میشناخته وذکر میکرده اند واز مجموع آنها کتابهای ذیل را نام میبریم :

کتاب النوامیس(٤) - کتاب السیاسة(٥) - طیماوس(٦) - قریطن (اقریطن)(۷) - کتاب المناسبات (۸) - سوفسطس (۹) - ثـا اطاطس (ثاطیطس) (۱۰) - فرمانیدس (برمینیذس)(۱۱) - فدرس(۱۲) - این(۱۳) در دومجلد - القیبیادس(۱٤) - افیاس (۱٥) - خرمیدس(۱٦) - لاخس(۱۷) - مانن(۱۸) - فروطاغورس(۱۹) - اوثوفرون(۲۰) - غورجیاس(۲۱) اوثودیمس(۲۲) - قراطولس(۲۳) - مانکسانس(۲٤) - فاذن(۲٥) - تاجیس(۲٦) - مینس(۲۷) ابرخس(۲۸) - قیلوطوفون(۲۹) - کتاب فلبس(الحس واللذة)(۳۰) - و کتب دیگری مانند کتاب التوحید و اصول الهندسه (ترجمهٔ قسطا) که بنام افلاطون ذکر کرده اند .

۱- Socrates ۲- Sophroniscos ۳- Platon ٤- les Lois ٥- le Politique ou De la Royauté ٦- le Timée ۷- le Criton ۸- le Lysis ۹- le Sophiste ۱۰- le Théétète ۱۱- le parménide ۱۲- le phèdre ۱۳- Ion ۱٤- l'Alcibiade ۱٥- Hippias ۱٦- le Charmide ۱۷- le Lachès ۱۸- le Ménon ۱۹- le Protagoras ۲۰- l'Euthyphron ۲۱- le Gorgias ۲۲- l'Euthydème ۲۳- le Cratyle ۲٤- le Ménexène ۲٥- le phédon ۲٦- Théagès ۲۷- Minos ۲۸- Hipparque ۲۹- Critophon ۳۰- le philèbe

شاگرد افلاطون، بزرگترین فلاسفهٔ دنیای قدیم و کسی که مدتها جهان را تحت تأثیر عقاید و افکار خود داشت یعنی **ارسطو طالیس** (ارسطالیس ـ ارسطو)[۱] فرزند نیقوماخس[۲] از شهر اسطاغاریا[۳] از بلاد مقدونیه است که از ۳۸٤تا۳۲۲ قبل از میلاد مسیح میزیست وتحصیلات خودرا درائینة[٤] نزد افلاطون بپایان برد. وی چنانکه دیده‌ییم در تمام حوزه های علمی بعد از خود دارای نفوذ علمی در منطق و ابواب فلسفه بود چنانکه تفسیرهای متعدد بر کتب او نوشتند وهمهٔ آثار او را چند بار بزبانهای سریانی و پهلوی و عربی ترجمه کردند و ترجمه هایی که در عربی از کتب اوترتیب داده شدعلاوه بر یونانی از سریانی و پهلوی و همچنین از تفسیر های متعددی است که بر آثار او یعنی کتب منطقیات و طبیعیات والهیات و خلقیات نوشته اند واینك بذکر فهرستی از کتب منقولهٔ او در اینجامبادرت میشود :

منطقیات ارسطو که عبارت از شش کتاب بنام ارغنون[۵] شامل : قاطیغوریاس (المقولات)[٦] باری ارمانیاس (باری ارمینیاس ـ باریرمینیاس) (العبارة)[۷] ـ انالوطیقای اول (تحلیل القیاس)[۸] ـ انالوطیقای ثانی[۹] مشهور به ابودقطیقا[۱۰] (البرهان) ـ طوبیقا (جدل)[۱۱] در هشت جزو ـ سوفسطیقا یاسوفسطائیین (المغالطین یا حکمة المموهة)[۱۲] باضافهٔ دو کتاب ریطوریقا (الخطا به)[۱۳] وابوطیقا یا بوطیقا (الشعر)[۱٤] که مجموعاً هشت کتاب میشود .

درحکمت طبیعی والهی وعملی : کتاب السماع الطبیعی[۱۵] یا سمع الکیان که

۱- Aristoteles(Aristote)
۲- Nicomaque
۳- Stageira
٤- Athènes
۵- Organon
٦- Categoriae(les Catégories)
۷- De l' Interpretatione(Interprétation) یا l'Hermeneia یا perihermeneias
۸- Analytica priora(les premiers Analytiques)
۹- Analytica posteriora (les derniers ou seconds Analytiques)
۱۰- Apodictiques
۱۱- Topica (les Topiques)
۱۲- Sophistici Elenchi (la réfutation des sophistes—les réfutations sophistiques)
۱۳- Rhetorica(la Rhétorique)
۱٤- poetica(la poétique)
۱۵- physica(la physique)

ارسطو خودآنرا به هفت یاهشت کتاب منقسم کرده و چهاریا پنج قسمت‌اول راخصوصاً «کتاب‌الاصول»[١] وسه‌یاچهارقسمت‌دیگررا«کتاب‌الحرکة»[٢] نامید ـ السماءوالعالم[٣] مجموعه یی‌ازد و رسالهٔ السماء[٤] والعـالم[٥] ـ الکون والفساد[٦] ـ الآثار العلویة[٧] ـ کتاب‌النفس[٨] ـ کتاب‌الحس‌والمحسوس[٩] ـ کتاب‌الحیوان[١٠] وجوامعیکه‌از کتب او مربوط بحیوانات ترتیب داده‌شد مانند کتاب فی‌حرکة الحیوان یا «حرکات‌الحیوان المکانیة علی‌الارض»[١١] و کون الحیوان[١٢] و طبائع الحیوان و طول اعمارالحیوان وقصرها وجزآنها ـ کتاب الحروف‌یاالهیات[١٣] ـ مجموعه‌یی ازچندرساله راجع‌بمسائل مابعد الطبیعی ـ اثولوجیا[١٤] ـ کتاب السیاسة (بولیطیقا)[١٥] ـ کتاب الاخلاق[١٦] که ارسطوآنرا درسه عنوان بنام‌ایثیقون ماغالن[١٧] وایثیقون نیقوماخس[١٨] وایثیقون اوذیمس[١٩] نگاشت و مجموع‌آنها دوازده مقاله بود و این دوازده مقاله را فرفوریوس جمع و تفسیر واسحق بن حنین ترجمه کرد.

کتاب قاطیغوریاس را حنین بن اسحق بعربی درآورد و این ترجمه دو بارچاپ شد[٢٠] و مختصرات و جوامعی از آن بدست عبدالله بن المقفع و بنابر عقیدهٔ برخی محمدبن عبدالله‌بن المقفع، وابن بهریز والکندی واسحق‌بن حنین و احمدبن الطیب والرازی تنظیم شد.[٢١]

کتاب باری ارمینیاس را بروایت ابن‌الندیم حنین بسریانی و اسحق از سریانی

١ـ Traité des principes ٢ـ Traité du mouvement
٣ـ le Ciel et le Monde ٤ـ le Ciel ٥ـ le Monde
٦ـ De Générationе et Corruptione(la génération et la corruption)
٧ـ Meteorologica(laMétéorologie) ٨ـ De Anima(traité de l'Ame)
٩ـ De Sensus et Sensibili
١٠ـ Historia Animalium (Histoire des animaux)
١١ـ la Marche des animaux ١٢ـ la Génération des animaux
١٣ـ Metaphysique ١٤ـ la Théologie ١٥ـ la Politique
١٦ـ l'Ethique ١٧ـ la Grande Ethique ١٨ـ l'Ethique à Nicomaque
١٩ـ l'Ethique à Eudème
٢٠ـ یکبار در١٨٤٦ بوسیلهٔ Julius Theod. Zenker و باردیگربوسیلهٔ M.Bouyges در: Bibliotheca Arabica Scholasticorum,vol. IV
٢١ـ الفهرست ص ٣٤٨. تاریخ‌الحکما ص٢٦ ـ ٢٧.

بعربی درآورده ونسخهٔ آن بچاپ رسیده[۱] وجوامعی ازآن بدست قویری وابوبشرمتی والفارابی ومختصراتی بوسیلهٔ حنین واسحق وابن‌المقفع والکندی وابن بهریز و ثابت بن قره واحمدبن‌الطیب والرازی ترتیب یافت .

اناالوطیقـا الاولی را تیادورس بعربی درآورد و گویند که آنـرا برحنین عرضه داشت تا اصلاح کند .حنین واسحق آنرا بسریانی هم‌ترجمه کردند. قویری وابوبشرمتی ابن‌یونس والکندی آنرا تفسیر کردند .

از اناالوطیقای ثانی(ابودیقطیقا) قسمتی‌را حنین‌بسریانی‌ونیمهٔ آنرا اسحق‌بهمان زبان‌نقل کرد ومتی‌نقل‌اسحق رابعربی‌درآورد . متی‌والفارابی‌والکندی‌آنراشرح کردند .

طوبیقا را اسحق بسریانی درآورد ویحیی بن عدی نقل او را بعربی ترجمه کرد. الدمشقی هفت مقالهٔ آنرا وابراهیم بن‌عبدالله مقالهٔ هشتم آنرا بتازی درآورد . الفارابی ومتی‌بن‌یونس‌برآن شرح‌نوشتند. تفسیری که‌امونیوس واسکندرالافرودیسی‌براین کتاب نوشته‌بودند بوسیلهٔ اسحق وابوعثمان الدمشقی بعربی نقل‌شد .

سوفسطیقا را ابن‌ناعمه وابوبشرمتی بن‌یونس بسریانی درآوردند ویحیی‌بن عدی بعربی‌نقل کرد وابراهیم‌بن‌بکوس‌العشاری هم نقل‌ابن‌ناعمه را بعربی درآورد و قویری و کندی آنرا تفسیر کردند .

ریطوریقا راظاهراً اسحق‌بن‌حنین‌بعربی‌ترجمه کرد وهمچنین ابراهیم‌بن عبدالله. الفارابی‌آنرا تفسیر کرد.

ابوطیقا را ابوبشرمتی‌بن یونس ازسریانی‌بعربی نقل‌ویحیی‌بن‌عدی بعربی‌ترجمه و کندی آنرا تلخیص‌نمود وابن‌سینا وابن‌العبری وابن رشد آنرا تفسیر کردند . ترجمهٔ ابوبشر متی دوبار بچاپ رسید[۲] .

---

۱ - I . Pollak : Die Hermeneutik der Aristoteles in der arabischen ubersetzung des Ishaq ibn Honein . 1913.

۲ - D.Margoliouth.Analecta Orientalia ad poeticam Aristoteliam.Londini.1887
J.Katsch : Die arabischen ubersetzung der Poetik... Wien.1928—1932 .

ازالسماع الطبیعی یك مقاله وقسمتی ازمقالهٔ دوم را ابوروح الصابی بعربی ومقالهٔ دوم را حنین بسریانی و یحیی بن عدی بعربی وقسمتی ازمقالهٔ چهارم ومقالهٔ پنجم ومقالهٔ ششم ومقالهٔ هفتم را قسطابن لوقا ترجمه کردند. ابوبشر متی وابن کرنیب وثابت بن قره وابی الفرج قدامة بن جعفر تفسیرهایی از آن ترتیب دادند .

السماء والعالم را ابن البطریق وابوبشر متی وابن الخمار بعربی درآوردند وشروحی نیز ازآن بوسیلهٔ حنین وابوزید البلخی وابوجعفر الخازن ترتیب یافت .

الکون والفساد را حنین بسریانی واسحق بن حنین وابوعثمان الدمشقی و ابن بکوس بعربی درآوردند وشرح اسکندر الافرودیسی را متی بن یونس و قسطا و شرح الامفیدورس رااسطاث بعربی ترجمه کردند .

از الآثارالعلویه شرح الامفیدورس را متی وشرح الاسکندرالافرودیسی رایحیی بن عدی از سریانی بعربی درآوردند .

کتاب النفس را حنین بسریانی واسحق بعربی ترجمه کردند . تفسیرسنبلیقیوس از این کتاب هم بعربی در آمد . ابن البطریق جوامعی از آن ترتیب داد .

ازالحس والمحسوس نقل معروفی درعربی نبود. متی بن یونس قسمتی را ازآن بعربی درآورد که الطبری ازوی فرا گرفت .

کتاب الحیوان را ابن البطریق و اختصار نیقولاوس را از این کتاب ابن زرعة بعربی درآوردند .

از کتاب الحروف (الهیات) قسمتی را اسحق وابوزکریا یحیی بن عدی واسطاث وابوبشر متی و شملی بعربی درآوردند . از ترجمهٔ اسطاث قسمتی چاپ شده است(۱) . ازشروح این کتاب هم قسمتی را بعربی ترجمه کردند . کتاب الاخلاق تفسیر فرفوریوس را که دردوازده مقاله بود ، اسحق بن حنین بعربی درآورد .

اثولوجیا را حجاج بن مطر وابن ناعمه بعربی درآوردند و کندی تفسیر کرد .(۲)

---

۱ — بوسیلهٔ M.Bouyges در تفسیرمابعدالطبیعهٔ ابن رشد در جزء :
Bibliotheca Arabica Scholasticorum .

۲ — برای اطلاع از ترجمه ها وتفسیرهای کتب مذکور از ارسطو رجوع شود به : الفهرست ص ۴۷—۳۵۲۳. تاریخ الحکماص ۲۶ — ۳۲. مقدمهٔ «نامهٔ ارسطوطالیس درهنرشعر» ازآقای سهیل افنان ص ۶۰ — ۶۵.

آثار مفسرین افلاطون وارسطو وفلاسفه‌یی که بعد ازاین دواستاد در یونان وروم و اسکندریه وشهرهای خاورنزدیك ومیانه تا حدود قرن هفتم میلادی بسرمیبرده‌اندنیز کم وبیش و تا آنجا که مورد حاجت مسلمین بود خواه مستقیماً از یونانی و خواه از سریانی و پهلوی بعربی درآمد واز جملهٔ این قوم که بنام غالب آنان درصحایف پیشین بازخورده‌ییم این افراد را یاد میکنیم :

ثاوفرسطس [۱] شاگردمعروف افلاطون وارسطومانند استادان خودنزدمسلمین شهرت‌واهمیت بسیارداشته‌است .ولادت‌اودر۳۷۲ ق . م. ووفات در۲۸۷ ق. م بوده‌است . نام‌اصلی‌این‌فیلسوف تورتاموس [۲] بود ولی بعداً ثاوفرسطس یعنی«متکلم الهی» نامیده‌شد. ثاوفرسطس مدتی درآتن شاگرد افلاطون و بعد ارسطو بود ودرسال۳۲۲جای ارسطو را در ادارهٔ دارالتعلیم [۳] گرفت . مجموع آثار اورا دیوجانوس لائرث [٤] ۲٤۰ کتاب شماره کرده است . اهمیت ثاوفرسطس بیشترازباب شرح آثار ارسطو بود وازجمله تفسیروی برقاطیغوریاس وباری‌ارمینیاس بعربی‌درآمد. دیگراز آثار ویاازتفاسیراوبرارسطو، کتاب اسباب النبات [٥] در شش جزو است که ابراهیم بن بکوس العشاری بعربی درآورد . و کتاب الحس و المحسوس در چهار مقاله که آنرا نیز ابن بکوس ترجمه کرد ـ دیگر ما بعد الطبیعه که ابوزکریا یحیی بن عدی بعربی درآورد .

نیقولاوس‌الدمشقی [٦] فیلسوف ومردسیاسی وشاعرو نویسندهٔ قرن اول قبل از میلاد که شرح زندگی قیصرو اوغوسطس [۷] وقسمتهایی از تاریخ عمومی ازو باقی‌مانده. از کتابهای او کتاب النبات [۸] را مسلمین میشناخته‌اند وهمچنین اختصار فلسفهٔ ارسطو را از وی . تفسیر هایی که او بر آثار ارسطو داشت نیز مورد استفادهٔ مترجمان و دانشمندان اسلامی قرار گرفت وازآثار او تلخیص کتاب الحیوان ارسطو بعربی ترجمه

۱- Theophrastos(Théophraste)d'Eresos

۲- Tyrtamos ۳- Lycée ٤- Diogène Laërce

٥- Les Causes des plantes

٦- Nicolaos DamasKenos(Nicolas de Damas ou Damascène)

۷- Auguste ۸- De plantis

شد. این نیقولاوس غیراز **نیقولاوس‌الاسکندرانی** [۱] طبیب ازشراح جالینوس‌است.

فلوطرخس [۲] از فلاسفه و نویسندگان قرن اول ودوم میلادی (۴۶-۱۲۲ یا ۱۲۵میلادی) وصاحب کتاب معتبر آراء الطبیعیه درپنج مقاله بود که قسطابن لوقا آنرا بعربی در آورد ونیز از وست کتاب « مداراةالعدو والانتفاع به »[۳] و کتاب الغضب[۴] و کتاب الریاضة و کتاب النفس.

ارطامیدورس[۵] دانشمند طبیعی دان یونانی (قرن دوم میلادی) که حنین‌بن اسحق کتاب تعبیر الرؤیا[۶] را در پنج مقاله ازوی بعربی نقل کر.

فرفوریوس[۷] از جملهٔ بزرگترین فلاسفهٔ متأخر است که در میان مسلمین اهمیت واعتبار داشت. وی فیلسوف افلاطونی‌جدید متولد بسال ۲۳۲ یا ۲۳۳میلادی‌در باتانیا یا در صور ومتوفی بسال ۳۰۴ است که نزدلونگین[۸] و اوریگن[۹] و ابلونیوس و فلوطینس تلمذ کرد و صاحب کتاب معروف ایساغوجی[۱۰] است که مقدمه‌یی بر کتب منطق ارسطو محسوب میشود و چند تفسیر بر آثار ارسطو مانند قاطیغوریاس و باری ارمینیاس واناالوطیقای اول و السماع الطبیعی و الهیات و کتاب **الاخلاق** و همچنین بر طیماوس‌وسوفسطس افلاطون نیزداشت که مسلمین ازهمهٔ آنها استفاده کردند. او شرح حالی برای فلوطین و فیثاغورس و کتابی بنام « اخبار الفلاسفة » و دو نامه به انابون (کتابان الی انابون)[۱۱] روحانی مصرهم داشت. کتاب المدخل الی القیاسات‌الحملیه را از این فیلسوف ابوعثمان الدمشقی بعربی درآورد و کتاب العقل والمعقول و کتاب الاسطقسات اوبسریانی وعربی ترجمه شد.

۱- Nicolaos d'Alexandreia(Nicolas d'Alexandrie)
۲- Plotarchos de Cheronaia (Plutarque de Chéronée)
۳- le Profit qn'on peut tirer de ses ennemis
۴- la Guérison de la Colère ۵- Artémidore d'Ephèse
۶- Interprétation des songes
۷- Porphyrios (Porphyre) de Batanea ou de Tyros نام وی اصلا Alias Malchos بود ولی بفرمان استاد خود لونگین نام خویش را بفرفوریوس مبدل کرد.
۸- Longin ۹- Origène ۱۰- Isagoge
۱۱- les lettres au Anabon

الاسکندرالافرودیسی[۱] فیلسوف معروف مشائی (اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم میلادی) ازمشاهیر مفسران ارسطو است که نزد مترجمان عهد اسلامی بسیار معروف وآثار اوازغالب شراح دیگر بیشترمورد استفاده بوده است .الاسکندرالافرودیسی ازهمهٔ شراح ارسطو سخنان آن فیلسوف را بهتر دریافته وروشن‌ترو واضحتر تفسیر کرده است.آثاراودرمیان مسلمین شهرت واهمیت فراوان داشت چنانکه ابن‌الندیم میگوید[۲]: «ابوزکریا یحیی بن عدی گفته است که شرح الاسکندر را بر تمام السماع الطبیعی وکتاب البرهان درمرده ریگ ابراهیم بن عبدالله الناقل النصرانی دیدم واین هردوشرح بر من بیکصد و بیست دینار عرضه شد ، رفتم تا چارهٔ دینارها کنم ، چون باز گشتم وارثان را دیدم که آندوشرح راباکتب دیگر بمردی خراسانی بسه هزاردینارفروخته‌اند.» از جملهٔ کتب اسکندر افرودیسی کتاب النفس[۳] ـ کتاب الابصار ـ اصول العامیة ـ عکس المقدمات ـ الفرق بین الهیولی والجنس ـ کتاب المالیخولیا ـ کتاب الفصل‌علی رأی ارسطالیس وچند کتاب دیگرمعروف مسلمین بود و از تفسیرهای او بر آثار ارسطو تفاسیر قاطیغوریاس وانالوطیقا الاولی و انالوطیقا الثانی وطوبیقا و سوفسطیقا و السماع الطبیعی والکون والفساد والآثار العلویة والهیات بعربی نقل شد .

اوذیمس[۴] از فلاسفه و شراح ارسطو که درحدود ۳۰۰ قبل ازمیلادمیزیسته‌و از اهل جزیرهٔ رودس بود[۵]. بعض آثار او در طبیعیات در دست است که در آنها از کلام ارسطو دفاع شده و حتی ایشیقون اوذیمس را که حقاً از ارسطو است برخی بدو نسبت داده‌اند .

ایامبلیخس[۶] (۲۸۳ـ۳۳۳ میلادی) ازافلاطونیون جدید وازپیروان فرفوریوس و مطلع ازدبستان افلاطونی وفیثاغوری که دراسکندریه بتدریس مشتغل بود وتفاسیری بر ارسطو داشت که بسریانی وبعضی بعربی ترجمه شد .

---

۱ ـ Alexandre d'Aphrodisias(Aphrodise) ۲ ـ الفهرست ص ۳۵٤

۳ ـ Traité de l'âme ٤ ـ Eudème

۵ ـ اوذیمس دیگری‌ازاهل جزیرهٔ قبرس درهمین عهدمیزیسته است که‌ازوی اثری دردست نیست.

٦ ـ Jamblique

ماکسیمس[۱] (متوفی بسال ۳۷۱) مطلع از دبستان فیثاغوری و افلاطونی و مشائی . وی شارح بعضی از کتب ارسطو و از آنجمله اثالوطیقای اوبود .

ثامسطیوس[۲] فیلسوف ومرد سیاسی یونانی (ولادت در ۳۱۰ یا ۳۲۰ـ وفات در ۳۹۵میلادی) از شارحین بسیار مشهور کتب ارسطو بود و از او تفسیرهایی بر آثار آن فیلسوف در دست است مانند شرح اثالوطیقای اول وثانی وشرح السماع الطبیعی وشرح کتاب الذکر[۳] و کتاب النوم[۴] ومجموعه‌یی از بیست وپنج خطابهٔ وی که از آن‌میان بیست خطابه رسمی‌است . ازشروح ثامسطیوس برارسطوشرح بر قاطیغوریاس واثالوطیقای اول وابودقطیقا والسماع الطبیعی والسماء والعالم والکون والفسادو کتاب النفس بعربی ترجمه شد .

غرغوریوس اسقف نوسا[۵] از قدیسین نصرانی (ولادت‌در حدود ۳۳۰ ووفات در حدود ۴۰۰ میلادی) که آثار متعددی ازو در دست است و از جملهٔ آثار وی کتاب طبیعةالانسان را در کتب عربی ذکر کرده‌اند .

سوریانوس الاسکندرانی[۶] فیلسوف یونانی که‌دراسکندریه‌بسال ۳۸۰ولادت یافت ودرآتن در حدود۴۳۸ درگذشت . وی ازپیروان مذهب افلاطونی‌جدید بود وبعد از فلوطرخس بجای او متعهد پیشوایی افلاطونیون جدید گشت . سوریانوس در حضور شاگردان خود آثار افلاطون وارسطو را شرح میکرد . از سوریانوس شرح قسمتی از الهیات ارسطو بعربی ترجمه شد .

ثاون[۷] سریانی فیلسوف نوافلاطونی قرن پنجم معلم دمسقیوس‌الدمشقی جامع احوال افلاطون و ازشراح آثار اوست که نزد مسلمین شهرت بسیار داشت و خصوصاً از ترجمهٔ اوبراحوال افلاطون‌استفاده بسیار کردند و همچنین شرحی راکه برقاطیغوریاس ارسطو داشت بعربی درآوردند . ثاون دیگری در قرن چهارم در اسکندریه میزیست که

۱– Maxime d'Ephèse ۲– Themistios de Paphlagonie
۳– Traité de la Mémoire ۴– Traité du Sommeil
۵– Gregoire de Nysse ۶– Syrianos d'Alexandrie
۷– Théon

به ثاون الاسکندرانی[۱] مشهور است و از ریاضیون بزرگ صاحب تفاسیری بر آثار اقلیدس وبطلیمیوس وثاون دیگری نیز از اهل یونان بنام ثاون الازمیری[۲] دارای شروحی بر آثار افلاطون بوده است .

دیدخس (دیادوخس) برقلس بیزنطی[۳] فیلسوف نوافلاطونی (۴۱۲-۴۸۵ میلادی) که اصلا از اهل لیکیه[۴] بوده است لیکن به برقلس بیزنطی مشهور است . وی را بسبب جانشینی سوریانوس، دیدخس (دیادوخس) یعنی «عقیب افلاطون» خوانده‌اند. برقلس در تکمیل دبستان نو افلاطونی وتوجه بافکارعرفانی ازهمهٔ متقدمان خودبیشتر کار کرد . شرح رسالات طیماوس وفرمانیدس (برمینیذس) افلاطون وشروحی برمهندسین قدیم ازاو باقی مانده است . مسلمین بآثاراین فیلسوف که غالباً بسریانی نقل شده بود، توجه بسیار داشتند واز آثار او قسمتی از کتاب تفسیروصایای ذهبیهٔ فیثاغورس را ثابت بن قره ازسریانی بعربی نقل کرد و از تفسیر رسالهٔ فادن افلاطون نیز ابو علی بن زرعه بخشی را ازسریانی بعربی درآورد .

امونیوس (الحمونیوس - الحموموس)[۵] پسرهرمیاس[۶] فیلسوف یونانی اسکندریه شاگردابرقلس که دراواخرقرن پنجم واوایل قرن ششم‌میزیست وتفسیرهایی بر ارسطو و فرفوریوس داشت مانند شرح قاطیغوریاس وشرح طوبیقای ارسطو که بعربی ترجمه شد . او را نباید با امونیوس سکاس (اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم) معلم فلوطینس اشتباه کرد[۷] . از کتب امونیوس پسرهرمیاس کتاب : شرح مذهب ارسطالیس فی الصانع و اغراض ارسطالیس فی کتبه وحجة ارسطالیس فی التوحید معروف محققان اسلامی بود .

دمسقیوس الدمشقی[۸] فیلسوف نوافلاطونی (ولادت بسال ۴۸۰ دردمشق) و از

۱- Théon d'Alexandrie ۲- Théon de Smyrne

۳- Proklos ho Diadochos de Byzantion(Proclus le Diadoque)

۴- Lycie ۵- Ammonius ۶- Hermias

۷- رجوع شود به‌همین کتاب درذیل «حوزهٔ علمی اسکندریه».

۸- Damaskios de Damaskos (Damascius de Damas)

پیشروان این طریقت بود . وی هنگامیکه یوستینین تدریس فلسفهٔ غیرمسیحی را ممنوع ساخت با سنبلیقیوس و گروهی دیگر از بازماندگان فلاسفهٔ قدیم بایران پناهنده شدو نزد خسروانوشروان رفت وچندی درایران بود. دمسقیوس مخصوصاً طرفدار عقاید ایامبلیخس و فلوطینس صاحب تاسوعات بود . چندین شرح بر رسالات افلاطون دارد که اکنون نیز در دست است .

الامفیدورس الاصغر[۱] فیلسوف نو افلاطونی قرن پنجم و ششم که مخصوصاً درتفسیر آثار افلاطون سعی داشت . شرح او برسوفسطس افلاطون بعربی درآمد . وی کتاب القیبیادس وغورجیاس وفادن وفلبس افلاطون را شرح کرده وتفسیری نیز بر کتاب الآثارالعلویه ارسطو نوشته بود که اکنون در دست است . از شروح وی بر آثار ارسطو تفسیر الآثارالعلویه وتفسیر الکون والفساد و کتاب النفس بعربی درآمد . ابن الندیم بنقل ازیحیی بن عدی گفته است که شرح کتاب اخیر بسریانی دیده شد . وی غیر از الامفیدورس الاسکندرانی[۲] فیلسوف مشائی قرن پنجم میلادی است که معلم برقلس بود و شرحی بدو منسوب نیست .

اسقلیبیوس طرالیوسی[۳] ـ فیلسوف یونانی اواخر قرن پنجم واوایل قرن ششم که دراسکندریه میزیست وتفسیرهای متعدد بر آثار ارسطو داشت و اکنون بعضی از آنها دردست است .

سنبلیقیوس[٤] (سنبلیقس) از اهل کیلیکیه است که درحدودسال ۵۰۰ ولادت یافت .وی ازشاگردان امونیوس ودمسقیوس بود وبعد از بسته شدن مدارس آتن در ۵۲۹ میلادی بایران پناهنده شد ودرسال ۵۳۲ بآتن باز گشت.ازجملهٔ آثار او تفسیر قاطیغوریاس وتفسیر کتاب النفس ارسطو را ذکر کرده‌اند که هر دو بعربی ترجمه شد. دیگر از کتب منسوب بدو کتاب شرح صدر کتاب اقلیدس را که مقدمه‌یی برهندسه است ذکر کرده‌اند.

---

۱ Olympiodore le Jeune

۲ Olympiodoros d'Alxandreia (Olympiodore d'Alexandrie)

۳ Asclépios de Tralles

٤ Simplikios de Kilikia(Simplicius ou Simplice de Cilicie)

یحیی النحوی الاسکندرانی الاسکلائی[۱] معروف به یحیی فیلوپونوس[۲] (محب‌الاجتهاد ـ محب‌التعب) فیلسوف معروف اواخر قرن پنجم وقرن ششم میلادی است که دراسکندریه میزیست او را برخی معاصر و دارای روابطی با عمر و بن العاص فاتح مصردانسته‌اند و این قول را بتحقیق نمیتوان باور داشت. حتی بیهقی[۳] ویرا که بنام یحیی‌النحوی‌الدیلمی الاسکندرانی الملقب بالبطریق ذکر می کند معاصرعلی بن‌ابیطالب علیه‌السلام دانسته و گفته است که عامل امیرالمؤمنین‌علی بن ابیطالب رضی‌الله‌عنه ارادهٔ بیرون راندن یحیی ازفارس و تخریب دیراو کرده بود. یحیی قصه بامیرالمؤمنین برداشت و ازاو امان خواست محمدبن‌الحنفیه نامهٔ امان اورا بامرعلی علیه‌السلام نوشت ومن نسخهٔ این نامه را دردست حکیم ابی‌الفتوح‌المستوفی‌النصرانی‌الطوسی دیده‌ام که توقیع امیرالمؤمنین بر آن وچنین بود: «الله‌الملك وعلی‌عبده». یا این یحیی الدیلمی کسی دیگرغیرازیحیی‌النحوی الاسکندرانی‌است ویااین امان نامه‌را باید ازمجعولات نصرانیان ایرانیان برای حفظ خود دربرابر متعصبان عرب ومسلمین دانست[٤].

بهرحال یحیی‌النحوی از مدافعان بزرگ تثلیث و اصول مسیحیت وازمخالفان فلسفهٔ مشاء وافلاطونیون‌جدید بودوردودی برارسطووبرقلس‌داشته است مانند کتاب‌الرد

---

۱ — معمولا الاسکلانی ضبط شده لیکن تصورمیرود که اسکلائی و بمعنی مدرسی — مدرس — منسوب بمدرسه (اسکول) باشد و بعضی الاسکلانی رامحرف ازاصل‌العسقلانی دانسته‌اند (التراث‌الیونانی ح. ص ۵۰).

۲ — Ioannes(Jean)Philoponos ou Grammaticus

۳ — تتمه صوان‌الحکمة ص۲۳ ببعد.

٤ — حیات یوحنافیلوپونوس اسکندرانی که نزد مسلمین بیحیی‌النحوی‌الاسکندرانی معروف شده، هنگام فتح‌مصر بدست سپاهیان عرب(٦٢٤میلادی) مورد تردید است. یحیی ازشاگردان‌امونیوس پسرهرمیاس (اواخرقرن پنجم) رئیس یکی ازمدارس اسکندریه وازافلاطونیون جدید، بود ودر نیمهٔ اول‌قرن ششم شهرت بسیارداشت. بنابراین چنانکه قبلا نیزاشاره شد(رجوع شودبهمین کتاب ذیل عنوان حوزهٔ علمی اسکندریه) زنده بودنش دراواسط قرن هفتم دوراز عادت است. دراین باب خصوصاً رجوع کنید به توضیحات M.Meyerhof در مقالهٔ «ازاسکندریه تا بغداد» Von Alexandrien nach Baghdad ص ۵۰ ازکتاب‌التراث‌الیونانی فی‌الحضارة الاسلامیة. (این مقاله درکتاب مذکوربعنوان من‌الاسکندریة الی بغداد ازصحیفهٔ ۳۷ ببعد چاپ شده‌است)

علی برقلس[١] ـ کتابی دراینکه نیروی هرجسم متناهی متناهی است ـ شش مقاله دررد بر ارسطاطالیس ـ یك مقاله دررد بر نسطورس. وبسبب ردودی که برفلاسفه داشت برخی چنین پنداشته‌اند که غالب سخنان امام حجة‌الاسلام الغزالی در تهافت الفلاسفة تقریر کلام یحیی النحوی است[٢].

بیحیی النحوی تفاسیری بر آثار ارسطو نسبت داده‌اند مانند تفسیر قاطیغوریاس وتفسیر باری ارمینیاس و تفسیر انالوطیقای اول و دوم و تفسیر طوبیقا و تفسیر السماع الطبیعی و تفسیر الکون والفساد که مورد استفادهٔ مسلمین قرار گرفت. یحیی تفاسیری بر آثار جالینوس و کتبی درطب نیز داشت که بعداً مذکور خواهد افتاد.

ب ـ دررياضيات دررياضيات وعلوم تعليمي ازهندسه وارثماطيقی و موسيقی ونجوم وهيئت نيز مسلمين از يونانيان وعلمای اسكندرانی ودردرجهٔ دوم از ايرانيان وهندوان فوائد بسيار بردند ودراين راه هم ازايام بسيار قديم آغاز كرده وعلاوه بر كتب فلاسفه و دانشمندانی كه قريباً ديده‌ييم وغالب آنانرا بحث هايی در رياضيات بوده است ازاين دانشمندان و كتب آنان نيز بهره ها بر گرفته‌اند:

اوطولوقوس[٣] رياضی‌دان يونانی آسيای‌صغير قرن چهارم قبل ازميلاد صاحب دواثرمعروف: «الكرة المتحركة»[٤] و «كتاب الطلوع والغروب»[٥] كه هردو بعربی ترجمه و كتاب اول بدست يعقوب بن اسحق الكندی اصلاح شد. اين هردو كتاب اكنون نيز دردست است.

اقليدس مهندس بزرگ يونانی كه در حدود سال ٢٨٥ قبل ازميلاد در گذشت. ازتاريخ حيات او اطلاعات قليلی دردست است وتنها ميدانيم كه‌اند كی پس ازبسته‌شدن مدرسهٔ افلاطون در آتن، بطليموس اول سوتر او را باسكندريه خواند واودرآنجا مدرسه‌يی خاص رياضيات تأسيس و كتاب خود را بنام اصول الهندسه[٦] يا جومطريا[٧] كه تا

---

١ ـ Contre Proclus ٢ ـ تتمة صوان الحكمة ص ٢٤

٣ ـ Autolykos de Pythane ٤ ـ De la Sphère en mouvement

٥ ـ Des levers et couchers des astres

٦ ـ Les Eléments de géometrie ٧ ـ Géometrie

آنروز کار کاملترین ومعتبرترین کتاب در اصول علم هندسه بود تألیف کرد. این کتاب حاوی سیزده مقاله است وهمهٔ آن بوسیلهٔ مترجمان دورهٔ اسلامی بعربی درآمد وچند شرح برآن نگاشته شد. نخستین باراین کتاب را الحجاج بن یوسف بن مطر برای هارون نقل کرد وآنرا الهارونی خواند وباردیگر برای مأمون بعربی درآورد والمأمونی نامید. بعد از حجاج بن یوسف حنین بن اسحق این کتاب را بعربی نقل وثابت بن قرة اصلاح کرد وباز ابوعثمان الدمشقی ده مقاله را ازآن بعربی در آورد و از شراح آن تا اواخر قرن چهارم هجری النیریزی والکرابیسی والجوهری والماهانی (شرح مقالهٔ پنجم) وابی جعفر الخازن الخراسانی وابی الوفاء (شرح ناتمام) وابن راهویة الارجانی (شرح مقالهٔ دهم) و ابوالقاسم الانطاکی وابویوسف الرازی (مقالهٔ دهم) را نام برده‌اند. دیگر از کتب معتبر اقلیدس کتاب المعطیات[۱] اوست که اکنون در دست میباشد و مسلمین نیز ازآن استفاده کرده‌اند. کتابهای دیگری هم مانند اختلاف المناظر[۲]- کتاب النغم یا کتاب الموسیقی- کتاب الظاهرات - کتاب القسمة باصلاح ثابت - کتاب الفوائد- کتاب القانون - کتاب الثقل والخفة - کتاب التر کیب و کتاب التحلیل باقلیدس نسبت داده‌اند.

ارسطرخس[۳] منجم معروف یونانی (درحدود ۳۱۰-۲۳۰ ق.م)، نخستین کسی است که معتقد بودزمین برروی محورخود بر گرد خورشیددرحرکت است. ازوی کتابی راجع بفواصل نسبی کرهٔ زمین از ماه و خورشید در دست است. در کتب حکما و فهارس کتابی را بنام حد (بعد ؟) الشمس والقمر از وی نام برده‌اند که گویا همین کتاب موجود بوده باشد.

ارشمیدس[٤] از اهل سیراکوز بزرگترین مهندس دنیای قدیم و یکی از بزرگترین دانشمندان جهان در همهٔ ادوار تمدن بشری است. وی در سیراکوز بسال ۲۸۷ ق.م. ولادت یافت ودرسال ۲۱۲ ق.م درهمان شهردر گذشت. در جوانی برای استفاده ازمحضر اقلیدس باسکندریه رفت ودرباز گشت مداوماً مشغول مطالعه واکتشافات

۱- les Données ۲- Traité d'Optique

۳- Aristarchos (Aristarque) de Samos

٤- Archimedes (Archimède) de Syrakousai (Syracuse)

گرانبهای خود بود . ازجملهٔ کتب اومسلمین کتاب کره واسطوانه ـ کتاب تربیع دائره. کتاب تسبیع دائره ـ کتاب دوائر مماس ـ کتاب مثلثات ـ کتاب خطوط متوازی ـ کتاب المأخوذات دراصول هندسه ـ کتاب المفروضات ـ کتاب خواص مثلثات قائمة الزوایا را نام برده ودردست داشتداند .

ابلونیوس[۱] از اهل برغامس مهندس ومنجم معروف یونانی است که درحدود سال ۲۰۵ ق . م دراسکندریه اهمیت بسیارداشت . وی ازشاگردان ارشمیدس ویکی از مبتکرین وایجادکنندگان علوم ریاضی است . مهمترین کتابی که از او باقی مانده کتاب قطع مخروطات[۲] یا قطع مخروطیه یا کتاب المخروطات اوست که در هشت مقاله بود . بنابر نقل ابن الندیم مسلمین ازآن هفت مقالهٔ تمام و قسمتی از مقالهٔ هشتم را در دست داشتداند که چهار مقالهٔ اول آنرا هلال بن ابی هلال الحمصی وسه مقالهٔ دیگر را ثابت بن قرة الحرانی ترجمه کرده بود. اکنون ازاین کتاب چهارقسمت اول آن بیونانی دردست است ومابقی را از روی یك ترجمهٔ عربی یافتداند . از کتب دیگر ابلونیوس کتاب «فی النسبة المحدودة» دردو مقاله است که مقالهٔ اول را بعد ازنقل بعربی ثابت بن قرة اصلاح کرد واز کتاب دوم هم ترجمهٔ نامفهومی بعربی شد . از میان علمای اسلامی بنی موسی بکتب ابلونیوس توجه بسیار داشتداند .

ابسقلاوس[۳] ریاضی دان مشهوریونانی اسکندریه بود که درقرن دوم قبل ازمیلاد میزیسته است . وی دو کتاب راجع بکثیر الوجوههای منتظم دارد که بعنوان چهاردهمین وپانزدهمین کتاب از اصول علم هندسهٔ اقلیدس شناخته شده است . علاوه براین از وی یك رسالهٔ نجومی بهمین نام در دست است . ابن الندیم کتابهای : الاجرام والابعاد ، المطالع واصلاح کتاب چهارم وپنجم ازاصول اقلیدس را بوی نسبت میدهد .

ابرخس[۴] ازمنجمین وریاضیون معروف قرن دوم قبل ازمیلاد مسیح ،صاحب تألیفات متعدد در علم نجوم بود که ازآن میان تنها شرح اوبرمنظومهٔ نجومی اراتوس[۵]

۱ـ Apollonios de Perga ۲ـ Traité des Sections Coniques

۳ـ Hypsyklès

۴ـ Hipparchos de Nikeia (Hipparque de Nicée) معروف به Hipparque le Rhodien

۵ـ Aratus منجم وشاعر یونانی قرن سوم قبل از میلاد ازاهل صقلیه (سیسیل) بود .

در دست است. از جملهٔ کتب او که بعربی ترجمه شد یکی کتاب اسرارالنجوم ودیگر کتاب صناعة الجبر معروف به الحدود بود که ابوالوفا محمدبن محمدالحاسب آنرا بعداز نقل اصلاح وشرح کرد.

ایرن الاسکندرانی[۱] (ایرن المصری الرومی الاسکندرانی) غیر از ایرن البیزنطی[۲] مهندس است. ایرن الاسکندرانی که درحدود یکقرن قبل ازمیلاد وبنابر بعض اقوال درحدودقرن دوم بعدازمیلاد میزیست، نزد مسلمین شهرت داشت و کتابهای اومعروف بود. ازجملهٔ کتب او یکی حل شکوك اقلیدس و ظاهراً همانست که اکنون بنام شرح اصول اقلیدس[۳] در دست است ودیگر کتاب العمل بالاسطرلاب.

نیقوماخوس الجهراسنی[٤] الفیثاغوری. ابن ابی اصیبعه[٥] اورا بغلط پدرارسطو طالیس خوانده وبا نیقوماخوس اسطاغاریائی[٦] (قرن چهارم قبل ازمیلاد) اشتباه کرده است. نیقوماخوس الجهراسنی درقرن اول میلادی میزیسته وبدبستان فیثاغوری نسبت داشته است. ترجمه های آثار اورا چنانکه دیده‌ییم به ثابت بن قرة الحرانی نسبت داده واز وی دواثر معروف یکی: کتاب الارثماطیقی[۷] و دیگر کتاب الموسیقی الکبیر[۸] را ذکر کرده‌اند.

منالاوس[۹] ریاضی دان معروف اسکندریه قرن اول میلادی. وی راجع به محاسبهٔ اوتار کتابی در شش مقاله داشته است که اکنون دردست نیست. اما متن لاتین

۱—Heron d'Alexandreia (Héron d'Alexandrie) معروف به Héron l'Ancien

۲—Héron de Byzance معروف به Héron le Jeune

۳—le Commentaire sur les Eléments d'Euclide

٤—Nicomaque de Gerasa ٥—طبقات الاطباء ج۱ ص۳٦

٦—Nicomaque de Stagire

۷—این کتاب اکنون در دست وحاوی اطلاعات کثیرراجع بعلم حساب وترجمهٔ فرانسوی آن چنین است: Introduction à l'étude de l'arithmétique. کتاب مذکور را Wechel در ۱۵۳۳ چاپ کرد.

۸—این کتاب نیزاکنون در دومجلد در دست وموسوم است به: Manuel d' harmonie

۹—Ménélaos d'Alexandrie

کتاب دیگری از او بنام کتاب الاشکال الکریة[۱] درسه مقـاله دردست است . غیر از این کتاب اخیر مسلمین کتب دیگری را هم ازو میشناختهاند مـانند : کتاب فی معرفة کمیة تمییز الاجرام المختلطة ، کتاب اصول الهندسة که ثابت بن قرة آنرا بعربی درآورد و کتاب المثلثات که اندکی از آن بعربی ترجمه شد .

ثاوذوسیوس[۲] ریاضی دان ومهندس قرن اول میلادی مشهور به ثاوذوسیوس طرابلسی[۳] (ازطرابلس آسیای صغیر) یا ثاوذوسیوس بیثینیائی[٤] که گاه با یکی از شکاکین بهمین نام که درعصرهتأخرتری زندگی میکرد اشتباه میشود . در کتب اسلامی اسم او را ثیودورس[٥] و ثیوذوفروس[٦] و ثاذوسیوس[۷] یا ثاوذوثیوس[۸] هم نوشتهاند و پیداست که دوصورت اخیر صحیح ومابقی غلط ونتیجهٔ اشتباه نساخ است . مسلمین از ثاذوسیوس سه کتاب را ترجمه یاذکر کردهاند وآن سه کتاب کهاکنون نیزموجودمیباشد عبارتست از : کتاب الاکر[۹] درسه مقاله و کتاب اللیل والنهار[۱۰] در دو مقاله و کتاب المساکن[۱۱] دریك مقاله که یعقوب بن اسحق الکندی آنرا دررسالهٔ «اختلاف مواضع المساکن من کرة الارض» شرح کرده است .

بطلیمیوس القلوذی[۱۲] منجم وجغرافیائی بزرگ یونانی قرن دوم میلادی که قسمت اعظم حیاتش را در اسکندریه بسربرد . از حوادث حیات او اطلاعات کامل در دست نماندلیکن اهمیت مطالعات و کثرت تألیفات او بر کسی پوشیده نیست. وی درنجوم وابوابی از ریاضیات وجغرافیا وموسیقی وبعضی دیگر از اقسام علوم تألیفات مهم کـه غالباً مدتها بعد ازودنیای متمدن را تحت تأثیرخود داشتهاند، بوده است . مهمترین اثر

---

۱ — Sphériques . این کتاب راجع به مثلثات کروی است . از منالاوس کتابی بنام المثلثات اسم بردهاند که اندکی از آن بعربی درآمده فعلا بقطع ویقین نمیتوانم گفت این دوعنوان یعنی الاشکال الکریة والمثلثات کدامیك ترجمهٔ عنوان مذکوراست .

۲ — Théodose　　۳ — Théodose de Tripoli　　٤ — Théodose de Bithynie

٥ — الفهرست ص ۳۷٦　　٦ — اخبار الحکماص ۷٦　　۷ — ایضاً ص ۷٦

۸ — طبقات الاطباء ج ۱ ص ۲۱۳　　۹ — Sphericæ

۱۰ — De diebus et noctibus　　۱۱ — De habitationibus

۱۲ — Ptolemaios,Klaudios de Alexandreia (Ptolémée,Claude)

او کتاب معروف به المجسطی[۱] درسیزده مقاله شامل اطلاعات وسیع راجع بنجوم و حاوی نظریهٔ معروف بطلیموس درباب اجرام سماوی و کیفیت ترتیب و نظم آنها وحل مثلثات قائم‌الزوایا و کروی وامثال این مسائل است. المجسطی نزد منجمین اسلامی اهمیت بسیار داشت وچند بار ترجمه وتفسیرشد. نخستین کسی که به ترجمه و تفسیر آن توجه کرد یحیی‌بن خالدبن برمك است که یك بار جماعتی را بدین‌کار گماشت وچون دید چنانکه باید از عهدهٔ آن بیرون نیامده‌اند از ابوحسان و سلم صاحب بیت الحکمةتفسیرآن کتاب را بخواست وآندو با استعانت از بهترین مترجمان کتاب را بعربی درآوردندو باصلاح وتصحیح آن مبادرت کردند و بهترین وصحیح‌ترین ترجمه‌ها را برگزیدند. ثابت‌بن قرةالحرانی هم یکی‌ازترجمه‌های قدیم این کتاب را اصلاح کرد. اسحق‌بن‌حنین نیز یکی از ناقلان این‌کتاب است و نقل او را هم ثابت اصلاح‌نمود. دومین کتاب مهم بطلیموس کتاب الجغرافیا[۲] است که درقرن شانزدهم چند باربچاپ رسید. این کتاب در هشت مقاله است و یکبار برای کندی بعربی ترجمه شد و سپس ثابت بن قرةآنرا ترجمه کرد. ترجمهٔ سریانی این کتاب را هم مسلمین میشناخته‌اند. دیگر از کتب وی کتاب‌الاربعه[۳] است دراحکام نجوم که ابراهیم‌بن‌الصلت آنرا بعربی درآورد و حنین بن اسحق اصلاح کرد. دیگر کتاب جداول زیج بطلیموس المعروف بالقانون‌المسیر(؟)[٤] کدشرح‌ثاون‌اسکندرانی‌را بر آن‌مسلمین‌میشناخته‌اند.دیگر کتاب الموسیقی[٥] که شامل نظریهٔ ریاضی راجع باصوات مستعمله در موسیقی یونانی‌است. ازجملهٔ کتب دیگربطلیموس که در کتب عربی ذکر و غالباً بعربی ترجمه و برخی از عربی‌بلاتینی‌نقل شده است کتب ذیل را بایدنام‌برد: الحرب والقتال ـ استخراج‌السهام‌ـ تحویل‌سنی‌العالم ـ المواليد ـ المرض‌وشرب‌الدواء‌ـسیر السبعة‌ـاقتصاص‌احوال‌الکواکب کتاب‌الثمرة که احمدبن‌یوسف‌المصری‌المهندس‌آنرا تفسیر کرد.

۱ـ Almageste. ترجمهٔ اسم‌اصلی این‌کتاب «la Composition mathématique»است و بعداً آنرا ازباب اهمیت و تأثیرفراوانش مگیسته Megiste یعنی‌کبیرخواندند و این اسم هنگام تعریب با افزودن الف ولام تعریف عربی المجسطی و بعداً نزد اروپائیان Almageste شده است.

۲ـ Géographie ۳ـ Opus Quadripartitume یا Tetrabiblon

٤ـ la Table chronologique ou Canon des règnes (royal)

٥ـ les Harmoniques

بطلیموس از دانشمندانی است که درتمدن اسلامی وعلمای این قوم اثر شگرف و ژرفی داشته است و شدت این تأثیر از گفتار القفطی بنیکی بر میآید آنجا که گفته است : « باین بطلیموس[۱] علم حرکات نجوم و معرفت اسرار فلك منتهی شده و نزد وی آنچه ازاین صناعت در دست یونانیان ورومیان وغیر ایشان از ساکنان قسمت غربی زمین پراکنده بود گرد آمد و بوسیلهٔ او آن پراکنده ها نظام یافت و مشکلات آنها روشن شد وبعد ازاوهیچکس را نمی‌شناسم که در صدد تألیف کتابی مثل کتاب المجسطی برآمده ودر اندیشهٔ معارضهٔ با وی افتاده باشد بلکه برخی از دانشمندان از راه شرح و تبیین (مانند فضل بن ابی حاتم النیریزی) وبرخی ازراه اختصارو تقریب در صددپیروی از او ودست یافتن بر افکارش برآمده اند مانند محمد بن جابرالبتانی و ابوالریحان البیرونی الخوارزمی مصنف کتاب القانون المسعودی که آنرا برای مسعودبن محمود بن سبکتکین تألیف و در آن پیروی از بطلیموس کرد و همچنین است کوشیاربن لبان گیلی در زیج خود وحتی هدف غائی دانشمندان بعد از بطلیموس که دنبال او رفته‌اند فهم کتاب وی است آنچنانکه در خور آن باشد و کتابی از علوم قدیم و جدید شناخته نشده که شامل جمیع مباحث و محیط بر همهٔ اجزاء آن فن باشد مگرسه کتاب: اول کتاب المجسطی درعلم هیئت وحرکات نجوم ودوم کتاب ارسطو طالیس درعلم منطق و سوم کتاب سیبویه البصری در علم نحو عربی .»[۲]

ذیوفنطس[۳] الیونانی الاسکندرانی در ۳۲۵ میلادی ولادت یافت وهشتاد و چهار سال زندگی کرد . وی ازمشاهیر ریاضی دانان اسکندریه بود . کتاب المسائل العددیهٔ وی که راجع بمباحث ریاضی خاصه جبر و شامل شانزده جزو بود نزد مسلمین شهرت داشت و قسطابن لوقا سه مقاله ونیم ازآنرا بعربی درآورد[۴] واکنون شش کتاب ازاین مجموعهٔ نفیس در دست است . شاید این کتاب نزد مسلمین بکتاب صناعة الجبر[۵] و یا مسائل الجبر[۶] هم شهرت داشت[۷] .

---

۱ – یعنی بطلیموس القلوذی ۲ – اخبارالحکما ص۶۸ – ۶۹

۳ – Diophante ۴ – طبقات الاطباء ج ۱ ص۲۴۵ ۵ – الفهرست ص۳۷۶

۶ – طبقات الاطبا ج ۲ ص۹۸ ۷ – کتاب دیگری بنام les Nombres angulaires هم از ذیوفنطس در دست است .

بپس الرومی [۱] الاسکندرانی از مشاهیر ریاضی دانان اسکندریه بود که در اواخر قرن چهارم میلادی زندگی میکرد. از آثار او کتاب جوامع ریاضی [۲] است که در هشت جزو بود و اصلا برای توضیح مشکلترین کتب ریاضی متقدمین نوشته شد و مع الوصف حاوی مسائل و نظرهای تازه یی نیز بود. از این کتاب اکنون غیر از جزء اول و قسمتی از جزء دوم بقیه در دست است. مؤلفین اسلامی دو کتاب از او اسم برده اند یکی تفسیر کتاب بطلیموس فی تسطیح الکرة که ثابت بن قرة آنرا بعربی در آورد و دیگر تفسیر مقالهٔ دهم از اقلیدس در دو مقاله.

ثاون الاسکندرانی [۳] ریاضی دان و منجم بزرگ یونانی قرن چهارم میلادی است. از حوادث حیات او اطلاع قلیل در دست است لیکن ازوی چند کتاب باقی مانده مانند شرح اصول اقلیدس [٤] و شرحی بر کتاب جدول زیج بطلیموس و شروحی در یازده مجلد بر المجسطی بطلیموس که در ۱۵۳۸ بطبع رسید و گویا همان باشد که مسلمین آنرا المدخل الی المجسطی نامیده اند [٥] و کتاب العمل بالا سطرلاب و کتاب العمل بذات الحلق.

اوطوقیوس العسقلانی [٦] ریاضی و مهندس یونانی قرن ششم میلادی. از آثار وی شرح بر مخر وطات ابلونیوس البرغامسی و شرح بر مقالهٔ اول از ارشمیدس در باب کره و اسطوانه است که هر دو چاپ شده. کتاب اخیر او معروف مؤلفین اسلامی بود و کتاب دیگری را ازو بنام «کتاب فی الخطین» ثابت بن قرة الحرانی بعربی در آورد.

دیگر از ریاضیون معروف که ذکرشان در شرح فلاسفه گذشته است فرفوریوس و ایامبلیخس و دیدخس برقلس و سنبلیقیوس را ذکر باید کرد که آثار همهٔ آنان در ریاضیات مورد استفادهٔ مسلمین واقع شده است.

غیر از این مؤلفین و کتب آنان که ذکر کرده یم وهمهٔ آنها چنانکه دیده یم

---

۱ — Pappus ۲ — Collections matbématiques

۳ — Théon d'Alexandrie

٤ — le Commentaire sur les Eléments d'Euclide

٥ — الفهرست ص ۳۷٦

٦ — Eutocius d'Ascalon

مورداستفادهٔمسلمین بودند،ریاضیون و کتب دیگری ذکرشده‌اند که برای اطلاع‌ازآنها باید به کتابهای مربوط مراجعه کرد . درموسیقی‌نیز گذشته از کتبی که یـاد کرده یـم کتابهای دیگری مانندکتاب الریموس و کتاب الایقاع از ارسطکاس و کتابی درآلات مصوته معروف بهالارغنن البوقی والارغنن الزمری‌و کتاب دیگری درباب‌آلت مصوته‌یی که از شصت میل شنیده شود منسوب‌به مورطس یا مورسطس و کتاب‌الدوائروالدوالیب از هر قل‌النجار ، و درآبیاری کتاب استخراج المیاه در سه باب از بادروغوغیا ، ذکرو غالباً بعربی‌ترجمه‌شده است(۱).

غیر از یونانیان و اسکندرانیان و ناقلان سریانی‌آنان ، مسلمین در ریاضیات از علما وآثار**هندوان** نیز استفادهٔ بسیار کرده‌اند .

در این کتاب تاکنون بتفاریق راجع بمعارف هندوان و استفادهٔ مسلمین از آن سخن گفته یم . در ریاضیات تأثیر هندوان و اهمیت کتبی از آنان که بعربی نقل شده بسیار است . از جملهٔ بزرگترین ریاضیون قدیم هند که میشناسیم وآثارآنان مستقیماً یا مع‌الواسطه‌مورد استفادهٔ‌مسلمین قرار گرفته است‌آریابهاتا(۲)صاحب کتاب آریابهاتیا (قرن پنجم میلادی) و برهماگوپتا(۳)(قرن‌ششم میلادی) ووراها میهیرا(٤)صاحب قسمتهایی از کتاب معروف السندهند (سید هانتا) یا «پنچا سیدهانتیکا»(٥) بود که در اوایل قرن ششم میلادی میزیسته و کتاب اورا اثربین و آشکاری در علوم دورهٔ اسلامی بوده است . وراها میهیرا از کسانی‌است که بکرویت زمین‌معتقد بودوبیرونی دو کتاب ازتألیفات اورا بعربی درآورد(٦). مهمترین کتب ازآثار هندوان که مسلمین بدان‌توجه بسیار کردند کتاب السندهند است که تألیف آن در حدود قرن چهارم و پنجم میلادی صورت گرفت و بیشتر محتوی مطالب نجومی بود . این کتاب را چنانکـه میدانیم و

---

۱ — الفهرست ص۳۷۷–۳۷۸ ۲ — Aryabhata ۳ — Brahmagupta

٤ — Vrâhamihira ٥ — Pancasiddhântikâ

٦ — تأثیر هندوان در نجوم اسلامی در کتاب مدخل جغرافیای شرقیان:

Introduction à la Géographie des Orientaux تألیف J.T.Reinaud بر مقدمهٔ ترجمهٔ ابوالفدا (پاریس ۱۸٤۸) بتفصیل نموده شده است .

قبلا گفته شد در عهد منصور بعربی درآوردند وپس از ترجمهٔ آن منجمین بدان توجه بسیار کردند واز کسانی که بر روش این کتاب رفتند وتألیفاتی با توجه بدان ترتیب دادند یکی محمدبن ابراهیم الفزاری سابق الذکر ودیگر حبش بن عبدالله ودیگر محمد بن موسی الخوارزمی و دیگر ابوالطیب سندبن علی الیهودی بوده اند . از میان مسلمین بیشتر از همه ابوریحان البیرونی الخوارزمی دانشمند بزرگ قرن چهارم وپنجم به کتاب السندهندوسایر تألیفات ریاضی هندوان توجه واز آنجمله کتابی راجع به السندهند تألیف کرد بنام جوامع الموجود لخواطر الهنود فی حساب التنجیم . وی زیج ارکند را که قبلا نیز نقل شده بود ترجمه و تحریر کرد تا نیك دریافته شود و مقاله یی در جواب سؤالات منجمین هندومقاله یی بنام تحصیل الآن من الزمان عندالهند نوشت . درحساب و شمارش اعداد بارقام هندی نیز تألیفاتی داشته است .

مؤلفین کتب حکما و علما نام عده یی از مشاهیر ریاضیون و منجمین هندی را که کتب آنان بعربی در آمده بود ذکر کرده اند و از آنجمله ابن الندیم بعد از ذکر «کنکه» و«جودر» و« صنجهل» و«نهق الهندی» که هر یك کتبی از هندی بپهلوی یا عربی درآورده و گاه خود نیز تألیفاتی در ریاضیات ونجوم بنابر مذاهب هندوان داشته اند میگوید :ازعلماء هند کسانی که کتب ایشان در نجوم و طب بما رسیده باکهر ، راحه ، صکه ، داهر، آنکو، زنکل ، اریکل ، جبهر، اندی ، جباری[۱] هستند .

از ایرانیان نیز مسلمین خاصه در ترتیب زیجها و مراصد استفاده هایی کردند و قبلا ذکر کتب منقول ریاضی و برخی از مترجمان آنها گذشته است و البته این نکته مطلقا قابل انکار نیست که استفادهٔ حقیقی مسلمین در علم ریاضی از منابع یونانی و اسکندرانی صورت گرفته واز سایر منابع چندان قابل اعتنا نبوده است .

ج- درطب

اگرچه عملا آشنایی مسلمین با علم طب مرهون یا وریهای سریانیان وایرانیان است لیکن منابع اصلی و واقعی کار آنان در این رشته کتب یونانی بود که ازدورهٔ رونق مدارس آتن تا پایان حیات علمی اسکندریه

---

۱ — این اسامی بدون تصرف از نسخهٔ الفهرست ابن الندیم چاپ مصر سال ۱۳۴۸ ص۳۷۸ نقل شده است .

بتدریج فراهم شد و در رأس آنها آثار ابقراط قرار دارد .

ابقراط[۱] طبیب بزرگ یونانی (۴۶۰یا۴۵۹-۳۵۵ ق . م .) پسر ایراقلیس[۲] است . وی پدر طب یونانی و نخستین کسی است که باین فن جنبهٔ علمی کامل داد و با تألیفات متعدد خود اساس پزشکی را در عالم نهاد. اگرچه پیش از او در دبستان علمی ایتالیایی[۳] و سایر دبستانها که در کنید[۴] و کوس[۵] و رودس[۶] و کروتون[۷] و سیرن[۸] تشکیل یافت، تا حدی بمقدمات علم طب نظم و ترتیبی داده شده بود لیکن همهٔ پیشرفتهای این دبستانها مقدمه‌یی برای کارهای ابقراط بود و اوست که باید حقاً وی را بنیان گذار طب در دنیای قدیم دانست و اوست که قرنها بعد در یونان و روم و اسکندریه و ممالك خاور نزدیك و میانه و مدارس عیسوی ایران و در تمام تمدن اسلامی و دورهٔ قرون وسطی و تجدد (رنسانس) اروپا نفوذ و اثر بین و آشکاری در همهٔ طبیبان داشته است و تفاسیر متعدد بر آثار او نوشته اند و بهمین سبب است که مسلمین نیز از میان اطبای یونانی بیش از همه بدو توجه کرده‌اند . از آثار وی که بعربی در آمده این کتابها را نام میبریم : کتاب عهد ابقراط[۹]. کتاب الفصول[۱۰] . کتاب تقدمة المعرفة[۱۱]. کتاب الکسر[۱۲] کتاب الاهویة والمیاه والبلدان[۱۳]. کتاب طبیعة الانسان[۱۴]. کتاب البحران[۱۵]. کتاب ایام البحران[۱۶]. کتاب المولودین لسبعة اشهر[۱۷]. کتاب المولودین لثمانیة اشهر[۱۸] کتاب امراض الحادة . جراحات الرأس[۱۹]. ابیذیمیا[۲۰]. کتاب الغذا[۲۱]. کتاب التشریح[۲۲]. کتاب الاخلاط[۲۳]. این کتابها و بسیاری از کتب دیگر این پزشك بزرگ که بتفسیر اطباء مشهور بعد از او خاصه جالینوس بود بعربی در آمد و مدتها مورد

---

۱ - Hippocrate ۲ - Héracléide ۳ - l'Ecole Italique
۴ - Cnide ۵ - Cos ۶ - Rhodes ۷ - Croton ۸ - Cyrène
۹ - le Serment ۱۰ - les Aphorismes ۱۱ - la Bienséance
۱۲ - Des Fractures ۱۳ - le livre des airs , des eaux et des lieux
۱۴ - le traité de la nature de l'homme ۱۵ - Des crises
۱۶ - Des jours critiques ۱۷ - Du Fœtus de sept mois
۱۸ - Du Fœtus de huite mois ۱۹ - Des Plaies de la Tête
۲۰ - des Epidémies ۲۱ - کتاب الاغذیه des Aliments
۲۲ - de l'Anatomie ۲۳ - des Humeurs

ث و استفادهٔ پزشکان اسلامی قرار گرفت و یکی از ارکان اصلی طب اسلامی را تشکیل داد.

از اولاد وشاگردان ابقراط که در پراکندن تعلیمات طبی او بسیار تأثیر داشته‌اند مسلمین همه خاصه **دراقن** (۱) **و ثاسلوس** (۲) و دامـاد او **فولوبس** (۳) و شاگردش **منئس** (٤) را میشناخته امـا بعد از ابقراط تا ظهور اطبای اسکندریه با پزشکـان دیگر یونان و آثار آنان کمتر آشنایی داشته‌اند و اطلاعات خود را از طب یونانی حتی آثار ابقراط در حقیقت مدیون اسکندرانیون و کتب آنان هستند.

از مهمترین اطباء بعد از ابقراط که مسلمین با آثار آنان آشنایی داشتند یکی **هیرو فیلوس** (٥) طبیب معروف اسکندریه است که در حدود سال ۳۰۰ ق. م. حیات داشته است. وی مخصوصاً در تشریح صاحب اطلاعات ومطالعات بسیار بود و اولین کسی است که با روش دقیق در تشریح مغز و تحقیق در جهاز دوران دم و سلسلهٔ اعصاب کار کرده و اکتشافـات مهم در نبض و جهاز تنفس داشته است. دیگر **ارسیسطراطس** (ارسطراطس ـ اراسیسطراطس ـ اراسیستراتس) (٦) متولد بسال ۳۱۰ ق. م. طبیب معروف واز شراح جالینوس و دیگر **اقریطون** (۷) المزین طبیب معاصر تراژان (ولادت ٥۲ وفات ۱۱۷ میلادی) صاحب چند کتاب در طب و تاریخ و از آنجمله کتاب الزینة (۸).

یکی از اطباء بزرگ قبل ازجالینوس که بسیار موردتوجه و احترام مسلمین بود **دیسقوریدس العین زربی** (۹) از عین زربه از بلاد کیلیکیه (۱۰) پزشك نامبردار قرن اول میلادی است. اهمیت او بیشتر در آنست که تمام اطلاعات مربوط بدارو شناسی عهدخود را در کتابی بنام «الحشائش» در پنج مقاله گرد آورد که بدست اصطفن بعربی ترجمه شد. اصل این کتاب اکنون در دست است. دیسقوریدس باین کتاب دو رساله یکی بنام السموم (۱۱) و دیگر بنام الدواب افزود و این کتاب را حنین یا حبیش بعربی

۱ـ Dracon ۲ـ Thessalos ۳ـ Polybe ٤ـ Ménon
٥ـ Erophile ٦ـ Erasistrate ۷ـ Criton ۸ـ Cosmétique
۹ـ Pédanius Dioskourides(Dioscoride یا Discuride یا Dioskyrides)d'Anazarbas (Anazarba)
۱۰ـ Cilicie ۱۱ـ De venenis

درآوردند . متن یونانی دو رسالهٔ اخیر نیز بضمیمهٔ اصل کتاب الحشائش بیونانی اکنون دردست است[۱] .دیگر **روفس افسسی**[۲] ملقب به‌الکبیر که دراواخرقرن اول واوایل قرن دوم میلادی میزیست . از کتب او اکنون کتاب تسمیة اعضاء الانسان[۳] در تشریح و کتاب حفظ الصحة[٤] و دو کتاب دیگر در دست است . کتاب نخستین را حنین بعربی درآورد. علاوه براین چندین کتاب دیگراورا نیز مسلمین ترجمه کرده یامیشناخته‌اند مانند کتاب المالیخولیا ـ کتاب الاربعین ـ کتاب الیرقان والمرار ـ کتاب الصرع ـ کتاب فی‌ذات الجنب والرئة ـ کتاب الذبحة ـ کتاب تنقیص اللحم ـ کتاب استعمال الشراب ـ کتاب الترياق ـ کتاب الحمی الربع ـ کتاب التدبیر ـ کتاب الباه ـ کتاب اللبن وجزآنها.

بعد ازبقراط مشهورترین طبیبی که درعهود بعد ازخود خاصه دردورهٔ اسلامی اثر آشکاری داشت **جالینوس برغامسی**[۵] (۱۲۹ یا ۱۳۸ـ۲۰۰ یا ۲۰۱ میلادی) است . وی درآغاز حیات فلسفه وسپس طب آموخت و علاوه برمولد خود در ازمیرو اسکندریه نزد استادان فن بتعلم طب مشغول بود و سپس مدتی از اوقات خود را در مطالعهٔ کتب ابقراط صرف کرد ودر بیست وهشت سالگی به برغامس باز گشت و بعد ازچندی برومیه (رم) رفت و درآنجا شهرت بسیار کسب کرد چنانکه محسود پزشکان آنشهر گردید ودر سال ۱٦٦ از آنشهر به برغامس برگشت ولی باز بدربار قیاصره خوانده شد وآنجا بتألیف کتب متعدد و شروح خود بر ابقراط پرداخت و بقولی تا حدود چهار صد کتاب تألیف کرد که قسمتی ازآنهادرحریق معبد صلح[٦] ازمیان‌رفت. وی‌ازبزرگترین‌شارحان آثارابقراط است و علاوه براین خود ابتکارات وتألیفات بسیار داشت که همه بعد ازوی مورد مطالعه و دقت اطباء اسکندریه‌وخاور نزدیك ومیانه ومسلمین قرار گرفت وجوامع و اختصارات بسیارمانند ستة عشر از آنها ترتیب یافت . ابن ابی اصیبعه میگوید: « از اسکندرانیین آنانکه کتب ستة عشر جالینوس را گردآورده و تفسیر کرده اند هفت تن

---

۱ ـ رجوع شود به A.Castiglioni: Histoire de la Médecine,Paris,1931 P.188

۲ـ Rufus d'Ephèse ۳ـ Des nomes des parties du corps humain

٤ـ Diététique ۵ـ Galenos de Pergamon(Galien de Pergame)

٦ـ le Temple de la Paix

بوده‌اند و ایشان عبارتند از اصطفن[۱] و جاسیوس[۲] و ثاودوسیوس[۳] و اکیلاؤس[٤] و انقیلاؤس[٥] وفلاذیوس[٦] ویحیی النحوی که همه برمذهب مسیح بوده اند و گویند که انقیلاؤس الاسکندرانی مقدم برسایر اسکندرانیان بودواو کسی است که کتب ستةعشر جالینوس را مرتب کرد و من گویم که اسکندرانیان برقراءت کتب ستة عشر در تعلیم طب اقتصار میکردند وآنرا بترتیب میخواندندو هر روز برای قراءت و فهم قسمتی از آن گرد می‌آمدند . پس آنرا بصورت جوامع‌درآوردند تاحفظ وفراگرفتن آنها رابرای ایشان میسرسازد وبعد هریك ازایشان بتفسیرستة عشر مبادرت کردند وبهترین‌تفسیری که ازستة عشرشد ، ازجاسیوس است »[۷]. تمام مجموعهٔ ستة عشر وآنچه از سایرآثار اصلی‌ویا تفاسیرجالینوس برابقراط‌بدست مسلمین رسیدبعربی‌درآمد وازآنجمله است :

ازمجموعهٔستة عشر: کتاب الفرق . کتاب الصناعة[۸]. کتاب النبض الصغیر[۹] که برای شاگردان خود نوشت . کتاب الاسطقسات علی رأی ابقراط[۱۰]. کتاب المزاج . کتاب القوی الطبیعیة . کتاب العلل والاعراض . کتاب فی‌التأنی لشفاء الامراض . کتاب اصناف الحمیات[۱۱]. کتاب المقالات الخمس در تشریح مرکب ازکتاب العظام[۱۲] وکتاب العضل[۱۳] وکتاب العصب ودوکتاب در عروق . کتاب تعرف علل اعضاء الباطنة یا المواضع الآلمة[۱٤]. کتاب النبض‌الکبیر. کتاب‌البحران . کتاب ایام البحران[۱٥]

۱—Stephano Alexandrino(Stephen d'Alexandrie) کیمیاوی وفیلسوف معروف

۲ – طبیب مشهوراسکندریه درقرن پنجم‌میلادی. ۳ — Théodosios

٤ – ظاهراً تکراری ازاسم‌انقیلاوس است وبایدبجای این اسم مارینوس (Marinus) یکی دیگر از شراح معروف جالینوس وگردآورندهٔ جوامعی ازو باشد .

٥—Nikolaos d'Alexandreia(Nicolas d'Alexandrie)

٦—Palladius ازاطباء یونانی بعدازاسکندرطرالیوس‌وایتیوس،صاحب‌تفاسیر(Commentaires) وکتاب الحمیات (Traité des fièvres).

۷ – طبقات الاطبا ج ۱ ص ۱۰۳ – ۱۰٤.

۸—Ars parva(l'Art médical)

۹-Du pouls,pour les élèves ۱۰-Des Eléments selon Hippocrate

۱۱ - Des différent fièvres ۱۲-Des os

۱۳-De la dissection des muscles ۱٤-Des lieux malades

۱٥ – این دو کتاب اخیر چنانکه دیده بیم بابقراط نسبت داده شده است (تاریخ علم طب تالیف کاستیگ لیونی . ترجمهٔ فرانسه . ص۱۳۳) و در اینصورت باید ازتفاسیر جالینوس برآثارآن استاد باشد .

کتاب تدبیر الاصحاء. کتاب حیلة البرؤ. کتاب علاج التشریح یا التشریح الکبیر راهم گاه‌جزو مجموعهٔ ستة عشر شمرده‌اندو آن درپانزده‌مقاله‌بود و بدست‌حنین ترجمه‌شد.

خارج از مجموعهٔ ستة عشر ابن‌الندیم و ابن ابی اصیبعه کتبی راکه‌از جالینوس در طب یا سایرعلوم بعربی ترجمه شده و در دست مردم بوده بدینگونه شماره کرده اند: کتابی در اختلاف قدماء در تشریح. کتاب تشریح الاموات. کتاب تشریح الاحیاء. کتابی دراطلاعات ابقراط از تشریح. کتابی در آراء ارسیسطراطس در تشریح. تشریح الرحم. کتاب فی مفصل الفقرة الاولی. اختلاف اعضاءالمتشابهةالاجزاء ـ تشریح آلات الصوت. تشریح العین. حرکة الصدر والرئة. علل التنفس. الصوت. حرکة العضل. قوی الادویة المسهلة. فی العادات. فی آراء ابقراط وافلاطن[۱]. آلة الشم. منافع الاعضاء[۲]. افضل هیأت البدن. الادویة المفردة. اوقات الامراض. الاورام. الاسباب المتصلة بالامراض. اجزاء الطب. المنی. تولدالجنین. المرةالسوداء. ادوارالحمیات. فی رداءةالتنفس. الفصد. الذبول. قوی الاغذیة. التدبیر الملطف. الکیموس الجید و الردی. فی افکار اراسیسطراطس. تدبیر امراض الحادة. ترکیب الادویة در هفده مقاله. الحرکات المجهولة. التریاق. فی ان الطبیب الفاضل فیلسوف[۳]. فی‌مداواة الامراض[٤]. کتب بقراط الصحیحة. محنة الطبیب. فی الحث علی تعلم الطب. تقدمة المعرفة. الریاضة بالکرة الصغیرة. الریاضةبالکرةالکبیرة. تعریف المرءعیوب نفسه. فی‌ان قوی النفس تابعة لمزاج البدن. ما ذکر فلاطن فی طیماوس. المدخل الی المنطق. فی ان المتحرك الاول لایتحرك. کتاب الاخلاق. انتفاع الاخیار با عدائهم. عدد المقاییس. این کتب را بیشتر حنین. ابن اسحق و حبیش الاعسم واصطفن بن باسیل وعیسی بن یحیی و ثابت‌بن قرة وشملی و یحیی بن البطریق وتوما(توما)الرهاوی پدرثیوفیل الرهاوی و اسحق بن حنین بعربی درآوردند.

از مشاهیر اطباء اسکندریه یکی **سورانوس افسسی**[۵] طبیب معروف قرن دوم

۱- Des dogmes d'Hippocrate et de Platon

۲- De l'usage des parties du corps humain

۳- Du meilleur médecin et philosophe

٤- La Methode de guérir

۵- Soranos d'Ephesos(Soranus d'Ephèse)

میلادی است که به سورانوس اصغر[۱] معروف است. از آثار او رسالهٔ شکستگیها[۲] در دست است، سورانوس دیگری از اهل افسس بنام سورانوس القدیم[۳] صاحب کتاب علل الکیمیاویة[٤] مدتی در اسکندریه وسپس در رم بسر میبرد و از اطباء معروف عهد تراژان بود. از آثار سورانوس کتاب الحقن بدست اسطاث بعربی نقل شد و حنین بن اسحق آنرا اصلاح کرد.

فیلغریوس[٥] جراح وپزشک معروف یونانی که بعد ازعهد جالینوس زندگی میکرد نیز نزد مسلمین اهمیت واعتباری داشت. از کتب وی کتاب القوباء و کتابی دیگر درامراض لثه و دندان بدست ابوالحسن ثابت بن قرة الحرانی بعربی ترجمه شد. ازاین گذشته کتب دیگری را ازاو اسم برده اند مانند: کتاب من لایحضره طبیب. علامات الاسقام. فی وجع النقرس. فی الماء الاصفر. فی الحصاة. فی وجع الکبد. فی الیرقان. فی خلق الرحم. فی عرق النساء. فی السرطان.

اریباسیوس برغامی[٦] معروف به اوریباسیوس القوابلی[۷] طبیب یونانی (۳۲۵ ـ ٤۰۰ میلادی) شاگرد زینون قبرسی[۸] از مشاهیر اطبائی است که بعد از جالینوس درمیان مسلمین بسیارشهرت داشت. ازجملهٔ کتب او کتاب ادویة المستعملة[۹] است که اصطفن بن بسیل آنرا بعربی درآورد. نسخهٔ اصل این کتاب درسال ۱۵۵٤ چاپ شد. کتاب دیگری[۱۰] ازاین طبیب که برای پسرش اسطاث[۱۱] درهفت مقاله نگاشته و حکم کناشی داشته است و کتابی دیگر که برای پدرش اونافیس در چهار مقاله نوشته بود بدست حنین بن اسحق ترجمه شد. از آثار اوریباسیوس کتابی بنام السبعین ذکر کرده اند که حنین بن اسحق وعیسی بن یحیی آنرا بسریانی درآوردند.

یکی از اطباء مقدم براو ریباسیوس که از حیث شهرت درتمدن اسلامی هیچگاه

---

۱ - Soranus le Jeune
۲ - Traité des fractures
۳ - Soranus l'Ancien
٤ - Traité des maladies chimiques
٥ - Philigarius
٦ - Oreibasios de pergamon (Oribase)
۷ - علت شهرت وی بدین لقب کثرت اشتغال او ببیماریهای زنان بوده است.
۸ - Zénon de Chypre
۹ - Euporista یا les Remèdes faciles à préparer
۱۰ - Synopsis
۱۱ - Eustache

بدو نرسیدلیکن اوریباسیوس خود ازوی استفاده کرده بود ، **ارسیجانس**[۱] است که از آثار او کتاب طبیعة الانسان بعربی نقل شد .

ازجملهٔ پزشکان یونانی **الاسکندروس طرالیوس** (طرالینوس)[۲] که ازمشاهیر اطبای قرن ششم[۳] بود (۵۲۵ ـ ۶۰۶ میلادی) نیز در میان مسلمین شهرت داشت . وی را یکی از پزشکان خوب یونانی بعد از ابقراط میدانند و ازو کتابهای ذیل بعربی نقل شد: کتاب علل العین وعلاجاتها درسه مقاله ـ کتاب البرسام . کتاب زردابها ومارها و کرمهایی که درشکم تولید میشود (کتاب الصفار والحیات والدیدان التی تتولد فی البطن). نقل کتاب البرسام بابن البطریق نسبت داده شده است .

از اطباء دیگر مورد استفادهٔ مسلمین **بولس (فولس) الاجانیطی**[۴] طبیب و جراح معروف نیمهٔ اول قرن هفتم میلادی است که در اسکندریه تربیت یافت وچندی نیز در رم بسر برد و در مدت حیات شهرت فراوان کسب کرد . ازمیان کتب او کتاب ـ الکناش فی الطب[۵] در هفت مقاله اکنون در دست است . این کتاب را حنین بن اسحق بعربی ترجمه کرد وما شرح اجزاء آنرا در ذیل احوال حنین داده ییم . دیگر از آثار او کتابی را در بیماریهای زنان (کتاب فی علل النساء) ذکر کرده اند .

ازیحیی النحوی محب الاجتهاد که ذکر او چند بار گذشته است نیز مسلمین علاوه بر فلسفه و منطق در طب استفادهٔ بسیار کردند خاصه از تفاسیر متعدد او بر کتب جالینوس .

علاوه براطباء یونانی وسریانی استفادهٔ مسلمین ازپزشکان ایرانی مسلم است ومادر این باب قبلا در ذکرمراکزعلمی ایران و خاندان بختیشوع و دیگر پزشکان ایرانی گندشاپورسخن گفتیم . ازهندوان نیزخواه بوسیلهٔ کتبی که از آنان بپهلوی درآمده بود وخواه مستقیماً ازمتن هندی کتب طبی آنقوم ،مسلمین چندین کتاب رابعربی درآوردند مانند کتاب السموم شاناق و کتاب طب سسرد (سوسروتا) که بایدآنرا مهمترین کتاب

۱ــ Archigène

۲ــ Alexandros de Tralleis(Alexandre de Tralles)

۳ــ بعضی اورا بقرن پنجم نسبت داده‌اند (تاریخ طب تألیف کاستیگ لیونی ص ۲۱۹)

۴ــ Paulos d' Aigina (Paul d' Egine)

۵ــ De Médecine

طبی هندوان شمرد ـ کتاب العقاقیر ـ کتاب علاجات الحبالی ـ کتابی ارتوقشتل که صددرد وصددوارادر آن شماره کرده بود. کتاب دیگری ازهمین طبیب بنام التوهم فی الامراض والعلل کتابی در درمان بیماریهای زنان ـ کتاب السکر. آشنایی مسلمین با کتب طبی هندوان واستفادهٔ از آنها بوسیلهٔ بعض پزشکان هندی که دربیمارستان گند شاپور بسر میبرده اند صورت گرفت و این اطبا بنابر رسمی که از دورهٔ ساسانی معمول بود در آن بیمارستان کار میکرده و بتعلیم اصول طب هندی و معالجت برخی از بیماران بروش خود اشتغال داشته اند.

علوم عقلی

در تمدن اسلامی

۱ـ حدود استفادهٔ مسلمین از علوم عقلی

از آنچه گذشت معلوم میشود که مسلمین بیاری مترجمان ایرانی و سریانی و حرانی و هندی از گنجینهٔ گرانبهای علمی ملل راقیهٔ آنروز عالم بهره ها برداشتند. استفادهٔ آنان در علوم همچنانکه گفته‌ایم بیشتر از اطلاعات یونانیان بود. البته بانهایت مجاهدتی که مترجمان اسلامی در نقل همهٔ کتب یونانی، از اصل یونانی یا منقولات سریانی وپهلوی آنها، بعربی کردند کتابهایی هم از نظر دقت آنان دور ماند مثلا با آنکه تقریباً از تمام آثار ریاضی یونانی استفاده بردند مطالعات ارشمیدس را در حساب کمیت صغری[۱] نشناختند و این فخر نصیب دانشمند مشهور دورهٔ باز گشت[۲] یعنی «بونا ونتو کاوالیری»[۳] وبعد «بارو»[٤] و «نیوتون»[٥] علمای معروف قرون جدید گردید. علت عمدهٔ این امر مخصوصاً تجاوز ارشمیدس از حدود استعداد معاصران و آیندگان خود بود چنانکه تا دو هزار سال از قدرت فهم و درك غالب دانشمندان بالاتر قرار داشت.

مطلب دیگر اینکه مسلمین غالباً مغلوب شهرت بعضی از دانشمندان قدیم شدند و از تحقیق جدید در درستی یا نادرستی نظرهای آنان باز ماندند مثلا با آنکه فساد نظر بطلیموس القلوذی در باب افلاك و کیفیت حرکات آنها و کرهٔ زمین وخورشید از دورهٔ باز گشت ببعد بسرعت با ظهور دانشمندانی مانند گالیله او[٦] و کپلر[۷] و کوپرنیکوس[۸]

۱ـ Calcul infinitésimal　۲ـ Renaissance　۳ـ Bonaventura Cavalieri

٤ـ Barrow　٥ـ Newton

٦ـ Galileo　۷ـ Kepler　۸ـ Copernicus

آشکار شد ، و با آنکه پیش از بطلیموس ، ارسطرخس در باب حرکت زمین بر گرد خورشید نظرصائبی‌داشت[۱]،مسلمین در قبال آثار بطلیموس وشارحین او سر تعظیم‌فرود آوردند وتاآنجا بعقایدآنان تمسك کردند که از احترام آنها بمثابت معتقدات دینی‌نیز اکراه نداشتند .

درطب نیزمسلمین فی‌الواقع بتتبع عقاید جالینوس ونقل آثاروشروح اوبرابقراط یا تفاسیر اطباءِ دیگر بر کتب وی بیش از همهٔ اطبا توجه کردند واصول نظرهای‌ابقراط وجالینوس را بی کم و کاست پذیرفتند واز تحقیق عمیق در سایردبستانهای طبی که‌بعد از دورهٔ رونق مدارس آتن هم متعدد بود غفلت کردند . شکوك و ایرادات بعضی مانند محمدبن زکریاءالرازی‌درعقایدآن استاد هم جزونوادر اموروماننند ردود یحیی‌النحوی الاسکندرانی بر ارسطو در برابرانبوه اعتقادات دیگران بی اثر بود . از اشکالات عمدهٔ مسلمین در آزمودن صحت و سقم عقـاید اطباء وجود بعضی مشکلات و موانع دینی بود و از آنجمله است منعی که در شکافتن اجساد مردگان وجود داشت و این منع گاه برخی از اطباء غیر مسلمان را هم مانند یوحنا بن ماسویه در صورت تمایل بتحقیق تازه بجای جسم آدمی مجبور به مطالعه در لاشهٔ حیوانات میکرد[۲]. این امر باعث‌شد که مسلمین بجای مطالعهٔ مستقیم درانسان بآنچه در کتب آمده است بسنده کنند و گاه اشتباهاتی را هم که در نقل وجود داشت بعنوان حقایق‌علمی باوردارند . اتفاقاًجالینوس هم تنها بر اثر عالل روحانی و خصوصی ، نه بسبب دیگر، بتشریح جسد انسان تمایلی نداشت وناچار بود امتحانات تشریحی خود را در جسد حیوانات خاصه بوزینگان‌انجام دهد . بهرحال با وجود دبستانهای متعدد طب و داروشناسی و تشریح و وظائف الاعضاء درمیان یونانیان واسکندرانیان ، اگر کسی‌بخواهد اصول طب اسلامی را نیك بشناسد باید بیش از هر روش دیگر طبی روش جالینوس القلوذی را مورد مطالعه قرار دهد .

درطبیعیات هم علی الاصول اطلاعات‌یونانیان بعد ازارسطوافزایش قابل‌ملاحظه نیافته بود و حتی بجای بحث در طبیعیات بنحو اعم تحقیق درگیاهان از باب خاصیت

۱ــ رجوع شود بهمین کتاب ص ۱۰۵ ۲ ــ نامهٔ دانشوران ج۲ ص۳۷ ــ ۳۸

دارویی آنها ادامه یافت و بهمین سبب آثار برخی از آنان مانند دیسقوریدس در دورهٔ بازگشت اثر شگرفی در گیاه شناسی داشته‌است. توجه مسلمین درطبیعیات بیشتر بهمین کتب داروشناسی و گیاه‌شناسی معطوف بوده‌است وچندان فایده‌یی ازسایر کتب یونانی در باب علوم طبیعی برنگرفتند لیکن غالب آثار ارسطو وشراح اورا درمسائل مختلف طبیعی بعربی نقل کردند ومورد مطالعه قرار دادند.

در منطق و فلسفهٔ اولی، دانشمندان اسلامی بیشتر مجذوب آثار و افکار ارسطو و در درجهٔ دوم افلاطون ویا شراح نوافلاطونی آندو گردیدند واین علاوه برعلل تاریخی ممتد در سیرعلوم یونانی ازآتن تا بغداد، معلول علتهای دیگرخاصه استفاداتی بود که علمای علم کلام ازروش قیاسی واستدلالی ارسطو کردند. البته گاه نیززمزمه‌هایی در رد ارسطو از متفکرانی مانند محمدبن زکریا و ابوعلی بن سینا (در مقدمهٔ منطق حکمة المشرقیین) وغزالی[۱] (در تهافت الفلاسفة) شنیده شد ولی این زمزمه ها زود خاموش گشت وجای آنها را عقایدراسخ متفلسفین اسلامی بافلاطون و ارسطومخصوصاً بارسطو و آثار او و انحصار حکمت بدان استاد یونانی گرفت. اگر از معتقدان سایر روشها هم کسانی بمنصهٔ ظهور رسیدند قوتی چنانکه باید پیدا نکردند وزود علائم شکست در کار آنان ظاهر شد. برروی هم مسلمین درتتبع کتب فلسفهٔ یونانی مانند سایرعلوم تقریباً دنبالهٔ روش اسکندرانیون را از حیث شرح وتفسیر ویادگیری آنها گرفتند و مطالعات فلسفی در آثار فلاسفهٔ معروف یونان واسکندریه، نزد آنان بایجاد مبتکرات مفیدی چنانکه تحقیقات ومطالعات علمی را براساس تازه‌یی نهد و انقلاب شگرفی در علوم پدید آورد، منجر نشد.

البته دانشمندان اسلامی در پاره‌یی مسائل علمی خاصه در ریاضیات ونجوم وطب پیشرفتهایی نسبت به قدماء یونان واسکندریه کردند یعنی بمسائل تازه‌یی دست یافتند و این بیشتر ازجهت اختلاط روشهای مختلف یونانی وایرانی وهندی با یکدیگروترجمهٔ کتب از دانشمندان وزبانهای مختلف در موضوع واحد و کمتر نتیجهٔ ابتکارات آنان

---

۱ — بیهقی در تتمة صوان الحکمة آورده است که غزالی در تهافت الفلاسفه خویش بیشتر ازسخنان یحیی النحوی الاسکندرانی که ردودی برارسطو داشته استفاده کرده است (ص ۲٤).

بوده است وما هنگام شرح و توضیح هر یك از علوم عقلی در تمدن اسلامی از مجموع این پیشرفتها وترقیات مسلمین آگهی خواهیم یافت .

پیداست که بمحض توجه‌مسلمین بعلوم اوایل، علمای‌مشهوری ازمیان‌مسلمانان ظهور نکردند بلکه دورهٔ استحصال آنان از زحمات مترجمان ، ازاواخرقرن سوم ببعد آغاز شد و تاآن تاریخ ابتکار درتألیف و تصنیف کتب علمی بیشتر با غیر مسلمانان و یانومسلمانانی‌بود که با زبان عربی آشنایی‌داشته وبعربی تألیف میکرده اند . غالب این کتب نیز جنبهٔ تقلید داشته و بیشتر تحریر بهتری از کتب منقوله بوده است نه تألیف ابتکاری کامل وتازه‌یی که لیاقت دوام وبقاء داشته باشد .

مسألهٔ دیگر قابل ذکر آنست که اگرچه علوم دورهٔ اسلامی همواره بنام‌مسلمین تمام میشودلیکن‌پدیدآورندگان‌واقعی آن‌معمولا‌یاازستاره‌پرستان‌حران‌ویا ازمسیحیان آرامی و ایرانی ویا اززرتشتیان وهندوان بودندوغالب آنان هم دین اصلی خود رامدتی در خاندان خویش نگاه داشتند ومدتها ار قبول اسلام خودداری کردند و اصولامسلمین تا مدتی چنانکه باید اقبالی بعلوم نداشتند وحتی مخالفت با علوم عقلی را مدتها بعنوان پیروی از دین ومبارزه با الحاد و مذاهب تعطیل بشکل یك سنت موروث نگاه داشته وغالباً دانشمندان خاصه فلاسفه را بکفر وزندقه متهم کرده اند . اما این نکته را باید بیاد داشت که تسمیهٔ علوم‌دورهٔ اسلامی بنام‌علوم عربی‌هم‌چنانکه برخی‌ازمحققان غربی کرده‌اند بکلی خلاف انصاف است زیرا چنانکه دیده یم ونیز چنانکه در ذکر اسامی علما وفلاسفه خواهیم دید، سهم عرب در علوم عقلی دورهٔ اسلامی بغایت اندك و تقریباً منحصربزبان عربی یعنی زبان رسمی حکومت اسلامی بوده است ولی بزودی با شروع استقلال ادبی فارسی،از قرن چهارم باین تمامیت لسانی هم نقصانی راه یافت وبسیاری از کتب معتبر در علوم مختلف بزبان فارسی نگاشته شد و همچنین است تألیفات عمده‌یی که در عراق و الجزیره و دیگر نواحی بزبان سریانی و عبرانی درعلوم صورت گرفت .

اهمیت عمدهٔ‌مسلمین وفایدهٔ بزرگ کارآنان درتشکیل‌حوزهٔ علمی اسلامی ،نگاه‌داشتن ترجمه‌های متعددی است ازآثاردانشمندان یونانی و اسکندرانی که اصل غالب آنها از میان رفته و اروپائیان بعداً بوسیلهٔ ترجمه های لاتینی که از ترجمه های عربی آن آثار

صورت گرفت از وجود آنها آگهی یافته و در دورهٔ اسکولاستیك و رنسانس بیاری آنها علوم یونانی را مورد تحقیق و مطالعه قرار داده‌اند . دیگر ازوجوه اهمیت آنان التقاطی است که با دست یافتن برمنابع مختلف یونانی و اسکندرانی وهندی وایرانی ونبطی از ازاطلاعات این اقوام کرده وآنها را بربعضی مطالعات جدید خود افزوده واز اینطریق بسهم خودسبب تکاملی در علوم شده‌اند .

۲- عهد اعتلای علوم

علوم اسلامی علی الخصوص در بغداد و ممالك شرقی خلفا تا پایان قرن چهارم و چند سالی ازاوایل قرن پنجم درمدارج ترقی سیر میکرد . از این مدت قرن دوم وسوم را باید بیشتر عهد نقل و تدوین و تکوین علوم عقلی و قرن چهارم و اوایل قرن پنجم را عهد استحصال مسلمین از زحمات دو قرن پیش و قرن طلائی علوم در تمدن اسلامی دانست . مهمترین عامل درسرعت انتشار و کثرت ترجمه و تدوین کتب علمی را در این مدت تشویق گروهی از خلفای عباسی و وزراء و امرای ممالك مختلف اسلامی باید دانست.تشویق خلفائی ازقبیل منصور وهارون ومأمون ووائق وعده یی ازجانشینان آنان وامرای شرقی خاصه سامانیان وخوارزمشاهان آل عراق و آل مأمون و دیالمهٔ آل زیار و بعضی از افراد دیالمهٔ آل بویه و گروهی ازامرای مغرب مـانند سیف الدوله حمدان و بعض خلفای اموی اندلس و امرای آن دیار وخلفای فاطمی، بدون توجه بقومیت و دین علما وآزاد گذاردن آنان درعقاید خویش وپرداختن صلات گران دربرابر آثارمنقول یامؤلف، باعث شد که حوزه‌های درس رونق یابد وعلمای بزرگ درخوارزم وماوراءالنهر وخراسان وری وبغداد والجزیره وشام ومصر واندلس وجز آنها ظهور کنند و کتابهای بیشمار درشعب مختلف علوم وفنون بعربی وفارسی درآورند . دراین دستگاهها علمای یهودی ونصرانی و زردشتی وصابی ومسلمان بی آنکه مزاحم یکدیگر باشند بسر میبردند وهر کس از آنان بقدر علم ودانش خود ازتقرب خلفا وامرا ووزراوصلات آنان برخوردار بود. مثلا اکرام منصور دربارهٔ جورجیس پسر بختیشوع و سهل انگاری نسبت بعادات دینی او بدرجتی بود که چون چندی ویرا در بغداد نگاه داشت بحاجب خود ربیع (پدرفضل وزیر هارون) که

از متعصبان عرب بود فرمان داد برای او شراب حاضر کنند تا تغییری که درچهرهٔ او بر اثر امتداد اقامت دربغداد حاصل شده بود زایل شود . ربیع ازاین کارامتناع کردو گفت اجازت نمی دهم که شراب در این خانه (یعنی دارالخلافة) بیاورنـد . منصور او را دشنام دادو گفت باید خود متعهد این کارشوی. ربیع چنین کردو آنچه ممکن بودرشاب گوارا برای جورجیس آورد[۱] .رفتار منصوربااکثر پزشکان و منجمان خود همین بود و حتی با غالب آنان در کار های بزرگ مشورت میکرد . نظیر این رفتـار را رشید در بزرگداشت جبریل بن بختیشوع داشت چنانکه گویندچون بسفرحج رفت درمکه جبریل را دعای خیر کرد . ویرا گفتند که اوذمی است ! گفت آری ولیکن صلاح بدن من وقوام آن بدوست وصلاح مسلمین بمن پس صلاح مسلمانان در نیکو حالی و بقای جبریل است[۲] وگاه اکرام خلفا نسبت باطباء خود بدرجتی می‌رسید که کارهای بزرگ بدانان واگذارمیکردند مانند رفتاری که معتضدباسلمویه طبیب نصرانی خود کرد واورابتوقیع بسیاری از نامه‌ها ازطرف خود امر داد و برادرش را بکار های عمدهٔ اداری گماشت و در اجرای مراسم دینی خود مختار کرد وبعدازموت فرمان داد که درحضوراو برجنازه‌اش بررسم مسیحیان تشریفات مذهبی را اجرا کنند[۳] .رفتارمعتضد با ثابت بن قرة دانشمند بزرگ نیزازنوادرتاریخ است. البیهقی در اوصاف ثابت آورده است که بزرگداشت معتضد در حق اوبدرجتی بود که روزی با وی درباغ میگشت در حالیکه دست او بردست ثابت بود . ناگاه معتضد دست از دست ثابت برداشت چنانکه ثابت بحیرت افتاد . معتضدویرا گفت هنگامی که دست بردست تو داشتم چارخطایی بزرگ بودم وسهو کردم زیرادانش برتری میجوید وبرآن برتری نتوان جست[۴]. نظیراین رفتار را خوارزمشاه ابوالعباس مأمون بن مأمون با ابوریحان داشت وابوریحان خود در کتاب المسامرة فی اخبارخوارزم حکایتی در این باب داشت که ابوالفضل بیهقی از او در کتاب تاریخ خویش نقل وآنرا با آنچه ازخواجه ابومنصور ثعالبی مؤلف کتاب یتیمة الدهرفی محاسن اهل العصر که

---

۱ — طبقات الاطباء ج ۱ ص ۱۲٤ ۲ — ایضاً ج۱ص ۱۳۰

۳ — ایضاً ج۱ص ۱٦٥ ٤ — تتمة صوان الحکمة ص٦ — ۷

بخوارزم رفته واین خوارزمشاه را مدتی ندیم بود ، نقل کرده ، کامل ساخته است وآن چنینست : روزی درمجلس شراب خوارزمشاه‌درادب سخن می گفتند « حدیث نظررفت خوارزمشاه گفت همتی کتاب انظرفیه وحبیب انظرالیه و کریم انظرله وبوریحان گفت خوارزمشاه سوار شده شراب میخورد نزدیك حجرهٔ من رسید فرمود تا مرا بخواندند دیرتر رسیدم بدو ، اسب براند تا در حجرهٔ نوبت من‌و خواست که فرود آید زمین‌بوس کردم وسوگند گران دادم تا فرود نیامد و گفت :

العلم من اشرف الولایات یأتیه کل الوری ولایأتی

پس گفت لولا الرسوم الدنیاویة لمااستد عیتك فالعلم یعلو ولایعلی و تواند بود که او اخبار معتضد امیرالمؤمنین را مطالعت کرده باشد که آنجا دیدم که روزی معتضد در بستانی دست ثابت بن قره گرفته بود ناگاه دست بکشید ثابت پرسید یا امیرالمؤمنین دست چرا کشیدی گفت کانت یدی فوق یدك والعلم یعلو ولایعلی .»

اطبادراین ایام‌ازهمهٔ‌علمانزدخلفاوامیران‌ووزیران‌محترم‌تربودندودرغالب‌اوقات‌باآنان بسرمیبردندوبراثراین تقرب‌غالباً‌خلفاوشاهان‌باایشان‌رفتاردوستانه داشتند،اگرچه‌بیشتر متدین‌باسلام‌نبودند،واین سهل‌انگاری خودسبب‌مهمی برتجمع‌بسیاری‌ازدانشمندان‌بلاد الجزیره وحران دربغداد و افادات علمی آنان درآن شهربود . نظری باحوال مترجمان بزرگ وتوجه عجیب آنان درقرن دوم وسوم وچهارم بنقل کتب علمی از السنهٔ مختلف نشانهٔ بزرگی از ارزش علم درنزد رجـال و بهره‌مند شدن این گروه از هنر خود هست، والامحال بود چنین نهضت عظیمی‌سه قرن تمام ادامه یابد وما چون قبلابااین‌امراشارات متعدد کرده‌ییم از تکرار موارد مختلف‌آن خودداری میکنیم .

بعد از اطبا در دربارهای امرا مرتبهٔ منجمین گرامی تر ازدیگر دانشمندان بود زیرا اینان با احکام خود ساعات واوقات بسیاری از اعمال خلفا وامرا را تعیین‌میکردند وبسبب دانش خویش غالباً طرف مشورت آنان قرار میگرفتند وحتی نظام الملك طوسی با همهٔ دهـاءِ خود از تدبیر امور با حکیم موصلی منجم خویش امتناعی نداشت(۱).

---

۱ ــ چهارمقاله چاپ لیدن ص ۶۱ ــ ۶۲

منجمین نیز مانند پزشکان جزو موظفین دربارهای خلافت ودستگاههای سلطنت بودند و بهمین سبب با همهٔ مخالفتی که ازجانب اهل مذاهب با منجمان میشد نجوم درعهد اسلامی رونق وطراوتی داشت .

تشویق امرا و وزرا از علما تا درجه یی بود که غالباً با آنان در حضور خویش مجالس بحث ونظر تشکیل میدادند وازآنجمله است مجالس مأمون .مسعودی درسیرت مأمون نوشته است که [۱] درآغاز کار خود هنگامی که فضل بن سهل وجزاو بر کاروی غلبه داشتند بمطالعه و نظردر احکام نجوم وقضایای آن مشتغل بود وبرمذهب پادشاهان ساسانی مانند اردشیر پسر بابك میرفت ودر قراءت کتب قدیم وامعان نظر درمطالعهٔ آنها کوشش ومواظبت میکرد چنانکه فهم ودرایت او در آنها بنهایت رسید وچون فضل بن سهل بسرنوشتی که مشهوراست دچار شد ومأمون بعراق آمد ازهمهٔ اینها منصرف گشت واعتقاد بتوحید و وعد و وعید [۲] راآشکارو بامتکلمین مجالست آغاز کرد وبسیاری از اهل جدل و مناظره مانند ابی‌الهذیل و ابی اسحق ابراهیم بن سیارالنظام و جزآنان از موافقین ومخالفین ایشان بدو تقرب جستند و فقها واهل دانش از ادبا ملازم مجلس او شدند و مأمون برای آنان اجراء و مقرری معلوم کرد و در نتیجه مردم بفن نظر راغب شدند وبحث وجدل را فراگرفتند و هر گروهی برای خود کتبی تألیف و درآن مذهب خود را تأیید کردند . وباز بنابروایت مسعودی مأمون روزهای سه شنبه از هرهفته دانشمندان را در درگاه خود گردمی‌آورد و بعد از صرف طعام بدارالمناظره میرفتند . فرزند مأمون یعنی‌هرون ملقب بهالواثق(۲۲۷-۲۳۲ هجری) نیز که ازپیروان مذهب اعتزال و از دوستداران ائمهٔ معتزله و دانشمندانی از قبیل احمدبن ابی دواد و محمدبن عبدالملك الزیات بود در محضر خود ترتیب محافل علمی میداد . مسعودی گوید [۳] که الواثق دوستدار نظر بود و اهل نظر را تکریم میکرد وبا تقلید واهل تقلید دشمن بودو

---

۱ – مروج الذهب چاپ مصر ج ٤ ص ۲٤٥

۲ – قول بتوحید و وعد و وعیددو اصل از اصول پنجگانهٔ مذهب اعتزال است .

۳ – مروج الذهب ج ٤ ص ۳۰

فلاسفه وطبیبان را دوست میداشت و در محضر او ذکر انواع علوم از طبیعیات و الهیات رفت و واثق از آنان خواست که کیفیت ادراك معرفت طب ومأخذ اصول آنرا برای وی شرح دهند وبگویند که آیا این مآخذ از حس است یا از قیاس یا آنچه از طریق عقل دریافته شود و یا از راه سمع . از جملهٔ اطباء در آن مجلس پسر بختیشوع و پسرماسویه ومیخائیل وبقولی حنین بن اسحق وسلمویهٔ حاضر بودند ویکی از آنان شرح مفصلی در پاسخ الواثق داد که بتمامی در مروج الذهب ثبت است[۱]. علاوه بر این درهمین مجلس و مجالس دیگر الواثق سؤالات متعددی راجع بطب وطبیعیات و پاره یی مسایل فلسفی کرد و از حاضران جواب یافت. الواثق مجلسی نیز برای بحث بین فقها و متکلمین درباب انواع علوم از عقلیات وسمعیات در جمیع فروع و اصول ترتیب داد[۲] .

نظیر این اعمال را بعضی ازوزراء هم داشته اند مانند برمکیان که بنقل مسعودی ازمیان آنان یحیی بن خالد صاحب بحث و نظر بود ومجلسی داشت که اهل کلام ازمسلمین وسایرملل در آن گرد میآمدند ودرمسائلی مانند کون و ظهوروقدم وحدوث واثبات ونفی وحرکت وسکون ووجود وعدم وجروطفرة واجسام واعراض وتعدیل وتحریر و کمیت و کیفیت ومضاف وامامت وسایر مسائلی که درعلم کلام موردبحث بودوحتی درمسائلی ازقبیل عشق از نظر فلسفی وروانی در آن بحث میشد ودراین مباحث دانشمندانی چون علی بن هیثم و ابومالك الحضرمی الخارجی وابوالهذیل والنظام شرکت میکردند[۳] ویامجالسی که ابوالفتح فضل بن جعفر بن الفرات معروف بابن خنزابة وزیر المقتدر عباسی که بسال ۳۲۷ درغزه درگذشت ، تشکیل میداد و در یکی از آنها بسال ۳۲۰ میان ابوسعید السیرافی نحوی و ادیب مشهور ومتی بن یونس القنائی الفیلسوف در باب منطق و ابطال آن بحث مشبعی رفت[٤] و ما بنظائر این مجالس در دستگاههای سلاطین ایران خاصه خاندانهای ایرانی مشرق مانند سامانیان و خوارزمشاهان و بعضی از سلاطین صفاری مثل امیر ابو جعفر

---

۱ — مروج الذهب ج ٤ ص ۳۱ ببعد . ۲ — ایضاً ص ۳٦

۳ — ایضاً ج ۳ ص ۲۸٦ ببعد . ٤ — مقدمه برالمقابسات ابوحیان التوحیدی از ص ٦۸ ببعد نقل از معجم الادبا.

حمدبن محمد وپسر اوخلف و گروهی از زیاریان مانند شمس المعالی قابوس بن وشمگیر علاءالدوله کاکویه ونظایر آنها بسیار باز میخوریم .

از مسائلی که از اوایل قرن دوم تا اواخر قرن چهارم برواج علوم و آزادی دانشمندان در بحث های علمی یاوریهای بسیار کرد شیوع مذهب اعتزال وغلبهٔ متکلمین معتزله بود . معتزله بسبب توجه بمبانی عقلی و بحث درمسائل مهمی مانند عدل وتوحید واختیار و نفی رؤیت وخلق قرآن ونظایر این مباحث و مناقشه با فرق مختلف اسلامی مانند اهل سنت وحدیث وشیعه وملل غیر اسلامی مثل مانویه (زنادقه) ومجوس ونصاری و یهود که معمولا کلام مدون واستواری داشتند، ناگزیر محتاج باتخاذ روش منطقی و فلسفی برای پیروزی خود بودند وبهمین سبب گروهی از ایشان بمنطق وفلسفهٔ یونانی متوجه شدند ودر روش برخی از فلاسفه تعمق وتحقیق کردند و کتب منطق وفلسفه را مورد مطالعه ومداقه قرار دادند وحتی برخی از آنان مانند ابراهیم بن سیار النظام[۱] در بسیاری از مباحث فلسفه که زائد بر احتیاجات متکلمین معتزله بود وارد شدند واگرچه علمای اهل حدیث وسنت غالباً با این عمل معتزله مخالفت میکردند لیکن بهر حال آنان منشاء تحولی از جهت توجه بعلوم عقلی در میان مسلمین گردیدند وبسایر جریانات درپیشرفت علوم کمك کردند .

اهمیت معتزله بیشتر در آنست که چون خود اهل بحث وجدل بودند طبعاً مروج روح بحث وتحقیق درمیان پیروان خویش میشدند واز آنجا که تاعهد المتوکل در بسیاری از خلفا نفوذ شدید داشتند ودر اغلب بلاد مشرق و مرکز ممالك اسلامی غلبه وریاست با آنان بود طبعاً خلفا وامرا را نیز مانند خود دوست دار مباحثات علمی ببار می آوردند[۲] واین امر درپیشرفت علوم عقلی درعهد مذکور اثر بسیار داشت .

در اواخر قرن سوم ودرقرن چهارم وپنجم وجود فرقه‌یی از اهل تشیع و تبلیغات شگرف آن درهمهٔ اقطار واکناف ممالك اسلامی بترویج منطق و فلسفه یاوری بسیار

---

۱ – رجوع شود به الملل والنحل شهرستانی چاپ طهران ص ۲۴ – ۲۷ . الفرق بین الفرق البغدادی ص ۷۹ – ۹۱ ۲ – البته وجود عدهٔ بزرگی از متعصبین ومتقشفین را مانند صاحب بن عباد درمیان معتزله هیچگاه فراموش نمی کنیم ولی میدانیم که افراد روشن بین درمیان این فرقه بسیار بوده اند .

کرد وآن فرقهٔ اسمعیلیه است . پیروان مذهب اسمعیلی برای آمادگی درتبلیغ اصول مذهبی خود همواره مجالس بحث ومناظره درمیان خود داشتند ودر این مجالس ورزیده ومهیا میشدند(۱) . وجود این مجالس ذهن بسیاری از آنان را با اصول منطق و فلسفه آشنا می کرد ودریکی از همین مجالس است که کودکی خردسال که پدرش اسمعیلی مذهب بود حاضر میشد وبا بحث های فلسفی آشنایی می‌یافت، وذهن او باستدلال ومنطق وفلسفه وعلم متوجه میشد وبعداً یکی از بزرگترین فلاسفه ومتفکرین اسلام گردید و او ابوعلی بن سیناست که خود درشرح حال خویش باین نکته اشاره کرده‌است . اعتقاد اسمعیلیه ببواطن احکام و آیات ولزوم توجه ازقشردین بحقیقت‌ولب آن وبالنتیجه‌توسل بتأویلهای عقلی وفلسفی درشرح وتفسیر آیات واحادیث و سنن طبعاً مایهٔ آن میشد که پیروان این مذهب با منطق‌وفلسفه آشنایی یابند وبهمین‌سبب است که نزد آنان‌استفاده از فلسفهٔ یونانی واقتدا با دلهٔ عقلیهٔ فلاسفه‌یی مانند افلاطون وارسطو وفیثاغورس شرط بود واین امردر آن حال که اجزاء فلسفه بوسیلهٔ بسیاری از اهل سنت و حدیث تحریم میشد بسیار اهمیت دارد . درمراحل عالی دعوت اسمعیلیه(۲) داعی برای بحث درمعانی شرایع اسلام از نماز وزکوة و حج وطهارت بروش فلاسفه متوسل میگردید و میگفت فلاسفهٔ یونان درشرح مشکلات بعقل اعتماد میکردند و برهر مسلمان واجب است که درهر باب ازطریق عقل حکم کند وبدین طریق ارسطو وافلاطون وفیثاغورس وجز آنان ازفلاسفه را درنفس مدعو محترم میکردند ومعمولا در مراحل ششم وهفتم وهشتم و نهم دعوت این استفاده از فلسفه وفلاسفه مستمروبردوام بود . مثلا در مرحلهٔ هفتم وقتی که درخلقت‌عالم‌بحث میکردند بروش‌فلاسفه‌میرفتند که گویند الواحدلایصدرعنه‌الاواحد(۳) وعلی‌الخصوص درمرحلهٔ نهم که مدعو سزاوار تعمق دراصول مذهب اسمعیلی میشد و در

---

۱ — دررأس همهٔ این مجالس مجلس دعوت داعی‌الدعاة بود که روز های دوشنبه و پنجشنبه در دارالعلم واقع درقصرخلیفه برای بحث در کیفیت مناظرات ومحاضرات در اصول مذهب اسمعیلی تشکیل میشد (رجوع شود به تاریخ‌الاسلام‌السیاسی والدینی والثقافی والاجتماعی . ج ۲ص۳۶۳ — ۳۶۴)وخطط مقریزی ۲ — خطط مقریزی‌چاپ مصرج ۲ ازص۲۲۷ ببعد .

۲ — ایضاً همان مجلد ص۲۳۲

این مورد داعی اورا بکتب فلسفه خواه طبیعت وخواه ما بعد طبیعت را هبری و ثابت میکرد که انبیاء ناطق سیاست عامه را اداره می کنند همچنانکه فلاسفه حکمت خاصه را : «ان الانبیاء النطقا اصحاب الشرائع انماهم لسیاسة العامة وان الفلاسفة انبیاء حکمة الخاصة»(۱) . چون دورهٔ قوت تبلیغات اسمعیلیه قرن چهارم و پنجم یعنی دورهٔ اقتدار خلفای فاطمی است این فرقه نیز بسهم خود به رواج وانتشار فلسفه در دورهٔ مذکور یاوری فراوان کردند. بهمین سبب ملاحظه می کنیم که خلفاء فاطمی بعلوم توجه بسیار می کردند وبنابر آنچه از گفتار مقریزی برمیآید درخزانة الکتب خویش ، که درقصر آنان ترتیب یافته بود ،خزانه یی حاوی هژده هزار مجلد کتاب درعلوم قدیم داشتند و در «المارستان العتیق» هم کتابخانهٔ بزرگی بود حاوی بیش ازدویست هزار مجلد کتاب که عدهٔ کثیری از آنها درطب و کیمیا بودو برروی هم کتابخانهٔ خلفای فاطمی ۱۶۰۰۰۰۰ نسخه داشت که در غلبهٔ صلاح الدین ایوبی کرد برقصر خلفا قسمت اعظم آنها بردست او ودیگر متعصبان از میان رفت(۲) .

نتیجهٔ وجود این عوامل یعنی توجه شدید محافل سیاسی و رجال ذی نفوذ از اواسط قرن دوم تا اوایل قرن پنجم بعلوم عقلی آن بود که باوجود همهٔ مخالفتهای شدید اهل سنت وحدیث وغالب متکلمین وفقها اکثر کتب وآثار یونانی و سریانی و ایرانی وهندی بعربی درآمد و گنجینهٔ عظیم ومختلطی ازاطلاعات پیشینیان درعلوم عقلی وتجربی برای مسلمین فراهم شد وسپس گروهی از متفکرین از مسلمان و مسیحی و زردشتی وستاره پرست که همه دربقهٔ طاعت خلیفهٔ مسلمین بسرمیبردند شروع بمطالعه وتحقیق دراین کتب وآثار کردند وهریك در رشته یی ازعلوم بمطالعه وتألیف و تلفیق و احیاناً ابتکار پرداختند و کتب بیشماردرریاضیات ونجوم وطب وطبیعیات ومنطق وفلسفه پدیدآوردند وبا این وضع نه تنها وارث یونانیان وایرانیان در علوم بلکه شارح ومفسر ومکمل آثارآنان شدند و پیشرفتهایی در غالب علوم برای آنان حاصل گشت که بعداً بوسیلهٔ مترجمان لاتینی مورد استفادهٔ غربیان قرار گرفت .

---

۱ – خطط مقریزی ج۲ ص۲۳۳ ۲ – ایضاً همان مجلد ص۲۵٤ – ۲۵۵ .

۳ـ دورهٔ انحطاط علوم

اما وضع دانشها دراسلام بهمین حال نماند وزودآثار توقف و انحطاط در نواصی علوم آشکار شد . ظهوراین توقف وانحطاط از اوایل قرن پنجم یعنی بعد ازدوره‌ییست که‌آخرین ستارگان درخشندهٔ علوم قرن چهارم راه افول پیش گرفتند واعقاب‌واخلاف خویش را برای تثبیت عوامل انحطاط تمدن وعلوم اسلامی‌آزاد گذاشتند .

انحطاط علوم وتمدن اسلامی درحقیقت از موقعی درممالك اسلامی آغاز شد که متعصبین اهل سنت‌وحدیث وفقها توانستند مبارزان خود را از فلاسفه وحکما وعلما و معتزله دربغداد شکست دهند یعنی از اوایل قرن چهارم ببعد و یـا اگر بخواهیم بیشتر درمقدمات این شکست تعمق کنیم از اواسط قرن سوم و دورهٔ خلافت المتوکل‌علی‌الله (۲۳۲ ـ ۲٤۷) . علت‌این صعود درمدارج زمان‌ورسیدن باواخر نیمهٔ اول‌قرن سوم برای تعیین تاریخ شروع انحطـاط علوم وافکار در ممالك اسلامی‌آنست که از دورهٔ المتوکل علی‌الله که میلی عظیم نسبت باهل سنت و حدیث داشت ، مخالفت با اهل نظر آغاز شد. مسعودی گوید : «متوکل با عقیدت مأمون ومعتصم ووائق مخالفت کرد وجدل ومناظرهٔ در آراء را ممنوع ساخت وهر که را بدین کار دست زد مجازات نمود و امر بتقلید دادو روایت وحدیث راآشکار کرد...»[۱] وباز گفته است که : «چون‌خلافت بالمتوکل‌رسید امر بترك نظر ومباحثه درجدل و ترك اعتقاداتی که در ایام معتصم و وائق برآن بودنـد کرد ومردم را بتسلیم و تقلید فرمان دادو شیوخ محدثین را بتحدیث و اظهار سنت و جماعت خواند.»[۲] سخت گیری نسبت بمعتزله که اهل بحث و نظر و استدلال بودند ازاین هنگام شروع شد واندك اندك بنهایت شدت رسید چنانکه‌اگرپناهگاههای‌امنی برای این فرقه درظل حکومتهای بویهی وسامانی تشکیل نمیشد بیم فنای‌آنان درقرن چهارم وپنجم میرفت . اتفاق را غلبهٔ عنصرترك بردستگاه خلافت که بنیـاد آن در عهد خلافت‌المعتصم گذاشته شده بود نیزبدین امریاری کرد وسادگی ذهن وتعصب ذاتی این

---

۱ ـ مروج‌الذهب ج٤ ص٢٤٦ ۲ ـ ایضاً ص۷۳

قوم باهل سنت وحدیث وفقها و متعصبین اهل اسلام وعامه فرصت نیکویی برای آزار صاحب‌نظران وفیلسوفان‌وعاقلان قوم داد. سختگیری‌نسبت باهل ذمه‌نیز که غالب آنان خاصه مسیحیان دوستداران وحملهٔ علوم‌اوائل‌بودنداز‌همین‌روز گارشروع شدوالمتوکل فرمان های سخت نسبت بآنان مانند دوختن غیار وداشتن عمامه‌های عسلی رنگ ونظایر آن داد(۱).این اعمال‌متعصبانه همه فرصتهای مناسبی برای اهل سنت وحدیث و فقها و محدثین متعصبی‌مانند احمدبن حنبل‌درآزارمخالفان خود که همهٔ متهمین بکفروزندقه والحاد مثل ریاضیون و فلاسفه و متکلمین معتزله و نظایر آنان در زمرهٔ ایشان بودند، بوجود آورد واین فرصت را ظهور اشعری و تشکیل فرقهٔ اشاعره وآوردن مقالات آنان کامل کرد.

زیانهایی که جلوگیری ازبحث و نظر و اعتقاد بتسلیم و تقلید بر اندیشهٔ بحاث مسلمین که بازه در حال تکون و ترقی بود، وارد آورد بیشمار و از همهٔ آنها سخت تر آنست که با ظهور این دسته در میان مسلمین، مخالفت با علم وعلمـا و عناد با تأمل و تدبردرامورعلمی‌وتحقیق درحقایق‌وانتقادآراء علمای‌سلف، آغازشد زیرا طبیعت‌محدثین متوجه بوقوف دربرابر نصوص واحترام‌آنها ومحدود کردن دایرهٔ عقل و احترام روایت بحد اعلی ومنحصرساختن بحثها درحدودالفاظ است. این امور سبب عمدهٔ ضعف‌تفکر وتفضیل نقل برعقل وتقلید بدون اجتهاد وتمسك بنصوص بدون تعمق در مقاصد آن و بغض و کراهیت نسبت بفلسفه واجزاءآن ودرآوردن متفکرین درشمار ملحدین وزنادقه گردید. اینها نتایجی بود که بعد از اختناق اعتزال بر عقلهای مسلمین چیره گردیدو آنچه در کتب بود برآنچه در عقل محترم است برتری یافت وبهمین سبب عالمی که از نصوص دینیه ولغویه مطالب بسیاردرحفظ داشت بر عالمی که قلیل الحفظ و کثیرالتفکر بود رجحان یافت و عالم مقلد از عـالم مجتهد برتر شمرده شد و اکرام محدث و فقیه بربزرگداشت فیلسوف ومتفکرفزونی یافت و درنتیجه فلسفه و سایرعلوم عقلی روزبروز از رونق ورواج افتاد تا بجایی که نظایر محمدبن زکریا وابونصر وابوریحان و ابوعلی

---

۱ – رجوع کنید به الیعقوبی ج ۳ وظهرالاسلام‌ص ۴۳

حکم سیمرغ کیمیا یافتند وجای شخصیت‌های بارز طب وطبیعیات و ریاضیات ومنطق والهیات را فقها ومحدثین ومفسرین ومتکلمین اشعری و کرامی وجز آنان گرفتند . در قرن چهارم وپنجم هم معتقدات اهل سنت همچنان تقویت شد و از آنجمله القادر بالله (۳۸۱-۴۲۲) با نشر « اعتقاد قادری » برروش اهل سنت وحدیث مذهب آنانرا مجدداً تأیید کرد(۱) .

در سرزمین ایران هم باآغاز تسلط ترکان غزنوی و سلجوقی تعصب دینی واعتقاد بآراء اهل سنت وحدیث وفرار از عقاید معتزله وحکما شروع شد . محمود بن سبکتکین (متوفی بسال ۴۲۱) درنامه‌یی که پس از فتح ری بخلیفه القادربالله نگاشت دیالمه را بکفرورفض وآشکارا کردن مذهب اباحه و درآمیختن عقاید خود با معتقدات معتزله وامتناع ازاطاعت او امرالهی متهم کرده و گفته است که بهترین ایشان معتقدین بمذهب اعتزال وباطنیه اند و ایمان خود بخداوند و روز شمار عقیدتی ندارند(۲) . از قصیده‌یی که فرخی در تهنیت فتح ری دارد اتهام اهل ری بعقاید دهریین هم هویدا است واین اتهامات راآنچه نظام الملك دربارهٔ مجدالدوله وپیروان تشیع و اعتزال در عراق آورده است کامل میکند آنجا (۳) که نسبت نفی صانع و اعتقاد بعقاید بواطنه وزنادقه بدانان میدهد وایشانرا درشمار بدمذهبان میآورد .

با ظهور تعصب مذهبی و رواج سیاست دینی در جانب ایران از قرن پنجم ببعد آن آزادی عقاید که تا اواخر قرن چهارم وجود داشت ازمیان رفت وجای خودرا بتقشف وخشکی وسبك مغزی داد وازاینجاست که می بینیم از این پس یا صاحبان آراء فلسفی بسختی مورد تعقیب واقع شدند ویا ناچار گردیدند که عقاید خویش را بشدت وبیشتر ازسابق با آراء اهل مذاهب بیامیزند وفلسفه را درهمان طریق بکاربرند که علم کلام را بکارمیبردند.

در مدارسی که ازقرن پنجم ببعد درخراسان وسپس درعراق وسایر نواحی ممالك اسلامی ایجاد شد تعلیم وتعلم علوم عقلی ممنوع بود و جز ادبیات و علوم دینی چیزی

---

۱ – الکامل حوادث سال ۴۲۲ ۲ – تاریخ الاسلام السیاسی والدینی والثقافی والاجتماعی ج ۳ ص ۱۶۸ – ۱۶۹ نقل از تاریخ الاسلام ذهبی .

۳ – سیاستنامه چاپ آقای اقبال ص ۷۷ – ۷۸

تدریس وتحصیل نمیشد واین امر طبعاً ازرونق ورواج علوم عقلی وتوجه طلاب بآنها میکاست.

قوت صوفیه دراین عهد و در قرن ششم و هفتم نیز بلای بزرگی برای علوم عقلی علی الخصوص فلسفه و استدلال که آنرا کافی برای درك حقایق نمیدانستند گردید. با غلبهٔ ایوبیان و ممالیك آنان در مغرب و تسلط عده یی از خانان یا غلامان ترك در بازماندهٔ ممالك سلجوقی که هیچیك را حوصلهٔ فهم علوم عقلی و ترویج علم و تشویق علما نبود کتابخانه‌های عظیم بربادرفت وحوزه های علم برچیده شد وعلوم عقلی کدبآنهمه رونق وشکوه درتمدن اسلامی استقبال شده بود راه اندراس وانطماس گرفت.

با ذکر این مقدمات عجیب نیست اگر از مرد دانشمندی چون خاقانی ابیاتی دال بر تکفیر فلاسفه وتقبیح فلسفه (وباصطلاح اهل زمان علم تعطیل) بشنویم(۱)

---

۱ — بعض ابیات یکی از قصاید خاقانی را از باب آنکه نمونه یی از عقاید مردم قرن ششم بفلسفه وفلاسفه است دراینجا نقل می کنیم :

چشم بر پردهٔ امل منهید ... جرم بر کردهٔ ازل منهید
ای امامان و عالمان اجل خال جهل از بر اجل منهید
علم تعطیل مشنوید از غیر سر توحید را خلل منهید
فلسفه در سخن میا میزید وآنگهی نام آن جدل منهید
وحل گمرهیست بر سر راه ای سران پای در وحل منهید
رحل زندقه جهان بگرفت گوش همت براین رحل منهید (ن : زحل)
نقد هرفلسفی کم ازفلسی است فلس در کیسهٔ عمل منهید
دین بتیغ حق ازفشل رسته است باز بنیادش از فشل منهید
حرم کعبه کز هبل شد پاك باز هم در حرم هبل منهید ...
مشتی اطفال نو تعلم را لوح ادبار در بغل منهید
مرکب دین که زادهٔ عربست داغ یونانش بر کفل منهید
قفل اسطورهٔ ارسطو را بر در احسن الملل منهید
نقش فرسودهٔ فلاطن را بر طراز بهین حلل منهید
علم دین علم کفر مشمارید هر مان همبر تلل منهید
چشم شرع از شماست ناخنه دار بر سر ناخنه سبل منهید
فلسفی مرد دین مپندارید حیز را جفت سام یل منهید
فرض ورزید و سنت آموزید عذر ناکردن از کسل منهید
از شما نحس میشوند این قوم تهمت نحس بر زحل منهید
گل علم اعتقاد خاقانیست خارش از جهل مستدل منهید
افضل ارزین فضولها راند نام افضل بجز اضل منهید

ویا درآثار شاعری فحل وصاحب خرد مانند سنائی سخنانی در اکتفا باحادیث وسنن و اعراض از «اباطیل یونانیان» ببینیم(۱)

٤ ـ مشکلات علوم وعلما در تمدن اسلامی

با مختصر توجه بسخنان اخیر نیك میتوان دریافت که علم وعلما در برابر معتقدات دینی مسلمین همواره دچار مشکلات وموانع سخت بوده‌اند . علوم اوایل یا علوم قدماء

---

۱ ــ شرط مردان نیست دردل عشق جانان داشتن
پس دل اندر بند وصل و بند هجران داشتن...
تا کی از کاهل نمازی ای حکیم زشت خوی
همچو دونان اعتقاد اهل یونان داشتن
صدق بوبکری و حذق حیدری کردن رها
پس دل اندرزهرهٔ فرعون وهامون داشتن
عقل نبود فلسفه خواندن ز بهر کاملی
عقل چبود جان نبی‌خواه و نبی‌خوان داشتن
دین و ملت نی و برجان نقش حکمت دوختن
نوح و کشتی نی و دردل عشق طوفان داشتن...

در قصیدهٔ :

ایا از چنبر اسلام دایم برده سر بیرون
زسنت کرده دل خالی زبدعت کرده سرمشحون

نیز بفلاسفه که « تلقین شدگان افلاطونند » سخت تاخته و آنانرا بباد سؤالات گرفته است . در قصیدهٔ دیگری گوید :

مسلمانان مسلمانان مسلمانی مسلمانی
ازین آیین بیدینان پشیمانی پشیمانی
بمیرید از چنین جانی کزو کفر و هوا خیزد
ازیرا در چنان جانها فرو ناید مسلمانی
شراب حکمت شرعی خورید اندر حریم دین
که محرومند ازاین عشرت هوس گویان یونانی...
برون کن طوق عقلانی بسوی ذوق ایمان شو
چه باشد حکمت یونان بپیش ذوق ایمانی...

یا علوم قدیمه یا علوم عقلیه نامهایی است که مسلمین برعلوم عقلی‌وفنی‌مینهاده و آنها را ازاین طریق مقابل«علوم عرب» و«علوم حدیثه» و علی‌الخصوص « علوم شرعیه » قرار میداده‌اند . تمام علوم ریاضی‌وطبیعی والهی‌وفروع مختلف آنها یعنی‌طب وفلك وموسیقی و کیمیا وجزآن با حمایتی که از طرف عده‌یی از خلفا وامرا نسبت بآنها میشد مورد اعتراض گروه بزرگی از متعصبین اهل سنت وحدیث بوده است وهر کس را که بدان علوم توجهی داشت زندیق وملحد میدانسته‌اند . اتهام مأمون بزندقه[۱] نزد بعض اهل مذهب ازهمین جهت بودوهمچنین است‌علت‌زندیق شمردن‌محمدبن‌عبدالملك‌الزیات[۲] ازباب علاقهٔ وی بعلوم وترجمه ونقل آثار علمی . علی‌بن عبیدة الریحانی یکی ازفصحاء وفضلاء معاصر مأمون که در تألیفات و تصنیفات خود طریق حکمت می‌پیمود ، متهم بزندقه بود[۳] واصولا پیشروان دین وفقها وزهاد درمیان اهل سنت و جماعت لفظ علم را جز برعلم موروث از نبی اطلاق نمیکردند ویا جز آنرا علم نافع نمیشمردند وعلمی‌را که نفع آن برای اعمال دینی ظاهروآشکار نبود عدیم‌الفائده می‌پنداشتند[۴] ومیگفتند بتجربه دریافته شد که چنین علم بخروج از صراط مستقیم منتهی خواهد شد . علوم اوائل را «علوم مهجوره» و«حکمة مشوبة بکفر»[۵] میشمردند و معتقد بودند نهایت آن بکفر و تعطیل خواهد کشید چنانکه ابواحمد احمدالنهرجوری العروضی شاعر و عروضی قرن چهارم متوفی بسال ۴۰۳ چون صاحب اطلاعات‌وسیع درفلسفه وعلوم‌اوائل بود دربارهٔ وی گفتند « کان سیء المذهب متظاهراً بالالحاد غیر مکاتم‌له »[۶] و یکقرن پیشتر ازاواحمدبن‌طیب‌السرخسی‌شاگردمعروف الکندی‌را معتضد عباسی(۲۷۹-۲۸۹) با همهٔ علاقه‌یی که بعلوم اوایل داشت ازآنجا که «او را دعوت بالحاد کرده بود» بقتل رسانید ودرپاسخ کسی که علت این عمل را پرسیده بود گفت «وی مرا بالحاد خواند و من بدو گفتم : هان ! من پسرعم صاحب این شریعتم واکنون بجای او نشسته‌ام ! پس

---

۱ — الفهرست ص ۴۷۳ ۲ — ایضاً همان صحیفه ۳ — معجم‌الادبا چاپ مصر ج ۱۴ ص ۵۲

۴ — «العلم‌الموروث عن‌النبی صلعم هوالذی یستحق ان یسمی علماً و ماسواه اما ان‌یکون علماً فلایکون نافعاً و اما ان لایکون علما وان سمی به ولئن کان علماً نافعاً فلابد ان یکون فی‌میراث محمدصلعم» . مجموعة الرسائل‌الکبری چاپ قاهره سال ۱۳۲۴ ج ۱ ص ۲۳۸

۵ — معجم‌الادبا ج ۴ ص ۱۶۷ ۶ — ایضاً ج ۵ ص ۷۴ — ۷۵

الحاد ورزم تا چه شوم ؟»[۱] . درمیان دانشمندان قرن چهارم وپنجم وششم کمتر کسی را میتوان یافت که از اتهام بکفر و زندقه والحاد بر کنار نبوده باشد و حتی برخی از علما هم دراواخرعمراز اینکه چندی دراین‌راه سر گردان بودند نادم میشدند واستغفار میکردند مثلا درترجمهٔ حسن‌بن‌محمدبن نجاء الاربلی (متوفی بسال ٦٦۰) که فیلسوف را فضی ومردی مشهور در علوم عقلی بودآورده‌اند که آخرین سخن او در بستر احتضار این بود که «صدق اللّٰه‌العظیم‌و کذب‌ابن سینا» وروایتی‌نظیراین را هم درباب ابوالمعالی الجوینی استاد غزالی نسبت باشتغال وی بعلم کلام گفته‌اند[۲] .

پیداست علت عدم اعتماد مسلمین بعلما اشتغال آنان بمطالعهٔ کتبی که متضمن علوم اوائل است بود تاآنجا که نگاه داشتن اینگونه کتب نیزمنجر باتهام صاحبان‌آنها می گشت . ابن‌الاثیردرحوادث سال ۲۷۹ می‌نویسد که دراین سال وراقان (صحافان- کتابفروشان) ازفروش کتب کلام و جدل و فلسفه ممنوع شدند . سوزانیدن کتابهای فلسفه وآزار صاحبان‌آنها هم درقرن پنجم وششم امری معتاد بود و ما در متون تواریخ بنمونه‌هایی فجیع از این‌کار باز میخوریم[۳] .

مخالفت اهل دین با فلسفه بیشتر در موضوع الهیات خاصه الهیات ارسطو بود زیرا بسیاری از مسائل آن نزد اهل سنت وحدیث غیرقابل انطباق با اصول دین اسلام وقرآن واحادیث شمرده شد واز اینجاست که فلسفه را گذشته از اشتمال برسفاهت و حمق[٤] علمی مکروه دانسته وغالباً فلاسفه را بکفر والحاد نسبت داده وحتی متکلمینی را هم که با فلسفه‌آشنایی داشتند از زمرهٔ ملحدین شمرده‌اند . ابراهیم بن سیار نظام معتزلی از میان معتزله بیش از همه بفلسفه ومطالعهٔ کتب حکمت وغور وتعمق درآراء فلاسفه علاقه داشت . سمعانی در الانساب راجع باین مرد چنین گفته است : در میان

---

۱ — معجم‌الادبا ج۳ص۱۰۱ ۲ — رجوع شودبه مقالهٔ گلدزیهر که درمجموعهٔ التراث الیونانی بعنوان «موقف اهل‌السنة‌القدما بازاء علوم الاوائل» ترجمه ونقل شده است (ازصحیفهٔ ۱۲۳ ببعد)

۳ — علاوه برموارد مختلفی که درهمین کتاب دیده میشودرجوع کنید بمقالهٔ مذکوراز گلدزیهر .

٤ — ابوالفتح البستی بنقل ثعالبی دریتیمة الدهر (ج٤ص۲۰۷ طبع دمشق سال ۱۳۰٤) میگفته‌است اصل فلسفه «فل‌السفه»است ودرفتاوی ابن‌الصلاح‌الشهرزوری آمده‌است که «الفلسفة‌اس‌السفه».

قدریه (معتزله) ازنظام کسی بیشترجامع جمیع عوامل کفر نبود زیرا وی در جوانی با دسته‌یی از ثنویه وقومی از دهریه [۱] که قائل بتکافوء ادله‌اند و شرذمه‌یی از فلاسفه معاشرت داشت و عقیدهٔ خود را راجع به جزء لایتجزأ از ملحدین فلاسفه و قول باینرا که فاعل عدل قادر برظلم نیست از ثنویه و اعتقاد خویش را راجع به اینکه رنگها و طعمها و بویها وصوتها درزمرهٔ اجسام هستند از هشامیه [۲] گرفت [۳] . امام جمال‌الدین ابی‌الفرج ابن‌الجوزی‌البغدادی (متوفی بسال ۵۹۷ هجری) که حملات‌شدید اهل دیانت را بفلاسفه خوب نشان داده است [٤] میگوید ابلیس در فریفتن فلاسفه از اینروی قادر شده است که آنان بآراء و عقول خود بسنده کردند و بمقتضای گمان خود سخن گفتند بی آنکه بانبیاء التفاتی کنند مثلا صانع را منکرشدند واکثر آنان علت قدیم برای‌عالم اثبات کردند و بقدم عالم معتقد گردیدند وزمین را ستاره‌یی درمیان فلك فرض کردند و گفتند که هر کوکب را عوالمی همانند زمینست ویا بعضی بعدم صانع معتقدند وقومی پنداشته‌اند که چون صانع عالم را پدیدآورد واستوار ساخت اجزاء او در سراسر آن پراگنده شد چنانکه همهٔ قوه وذات او درعالم موجود واز جوهر لاهوتست و گفته‌اند که خداوند جز برنفس خود علم ندارد وبرخی مانند ابن سینا ومعتزله گفته‌اند که او برنفس خود وبرکلیات علم دارد نه برجزئیات . رستاخیز اجساد و بازگشت ارواح را ببدنها وبهشت ودوزخ جسمانی را منکرشده وپنداشته‌اند که اینهامثالهاییست که‌برای عوام زده شد تا ثواب وعقاب روحانی را درك کنند و نیز معتقدند که نفس بعد از جسم بقاء سرمدی دارد ونفوس کامله درلذت کامل ونفوس متلوثه درالم شدید بسرخواهند برد. بعداً ابلیس گروهی ازملت ما (مسلمانان) را فریفت و ایشانرا درشمار این فرقهٔ فلاسفه

---

۱ — مراد فرقهٔ سمنیه است رجوع شود به الفرق بین‌الفرق چاپ مصر سال ۱۳٦۷ ص۷۹ . راجع بسمنیه رجوع شود بهمان کتاب ص۱٦۲ .

۲ — پیروان هشام بن الحکم الرافضی ازمتکلمین معاصرهارون‌الرشید .

۳ — البغدادی هم ازکفروضلال این متکلم بزرك شرح مفصلی در الفرق بین‌الفرق آورده و بیست‌ویك فضیحت باضافهٔ فضایح دیگری از قبیل انکارشق‌القمرورؤیت‌جن از وی‌شمرده است. رجوع شود به ص۷۹ — ۹۱

٤ — تلبیس ابلیس چاپ دوم مصر۱۳٤۷ص٤۵ — ۵۰

درآورد وبآنان چنین نمود که راه صواب پیروی از فلاسفه است زیرا آنان حکمائی بوده‌اند که گفتارها و کردارهایشان دلالت بر نهایت هوشیاری ایشان دارد چنانکه از حکمت سقراط و ابقراط و افلاطون و ارسطاطالیس و جالینوس نقل شده است واین قوم را از علوم هندسی ومنطق وطبیعی اطلاع بود وبهوشیاری اموری پنهانی را استخراج و کشف کردند مگر آنکه چون از الهیات سخن گفتند در اشتباه افتادند و از این روی در آن دچار اختلافاتی گردیدند وحال آنکه در حسیات وهندسیات خلافی میان آیشان نیست و سبب اشتباه آنان اینست که آدمیزاده همهٔ علوم را درك نمی کند وجز برقسمتی از آن دست نمی‌یابد ودراین گونه موارد باید بشرایع مراجعه کرد . راجع بـه این فلاسفهٔ متأخراز ملت ما (مسلمانان) گفته‌اند که ایشان منکرصانع بودنـد و بشرایع و احکام بی‌اعتنائی میکردند وآنرا قوانین وحیلی می‌پنداشتند و هرچه دربارهٔ ایشـان گفته شد راست است زیرا ایشان از شعار دین کناره گرفتند و از طاعت اسلام سرپیچیدند وعذر یهود ونصاری مقبول‌تراز عذر ایشان است چه اینان بادیانی اعتقـاد دارند که معجزات دلالت برصحت آنها میکرد و همچنین کسانی که بدعت در دین آورده‌اند از ایشـان معذورترند زیرا این قوم‌مبتدعه دعوت بنظروتأمل درادله می کنند اما برای کفرفلاسفه دلیلی جزعلم ایشان باینکه فلاسفه از جملهٔ حکما بوده‌اند وجود ندارد ومی‌بینی کـه فکرنکردند پیغامبران از جملهٔ حکما وبلکه بالاترازآنان بوده‌اند . اکثراین فلاسفه وجودصانع را اثبات می کنند ونبوات را منکرنیستند لیکن درتحقیق‌این مسائل اهمال ورزیده‌اند و دسته‌یی هم که فهم آنان یکباره فاسد شد دهریان را پیروی کردند و مـا گروهی از فلاسفهٔ امت خود را دیده‌ییم که نتیجهٔ تفلسف درآنان حیرت و سرگردانی شده است چنانکه نه بمقتضای فلسفه رفتار میکنند ونه بمقتضای اسلام بلکه در میـان ایشان اشخاصی یافته میشوند که در ماه رمضان روزه میگیرند و نمـاز میخوانند و بعد شروع باعتراض برخالق ونبوات وانکار رستاخیز اجساد می کنند . . .

نسبت بمتکلمین علی‌الخصوص معتزله هم ازباب توجهی که بفلسفه داشتند همین نظرموجود بود واقوال بسیار درتکفیرمتکلمین داریم خاصه که درآغاز امرازباب آنکه متکلمین غالباً اصطلاحات فلسفه را بکار میبردند و با فلاسفه مشتبه میشدند مورد

طعن وملامت بودند. فقها ومحدثین مانند شافعی ومالك واحمدبن حنبل وسفیان ثوری بقول غزالی قائل بحرمت علم کلام بودند ومیان این قوم خصوصاً معتزله بیش از دیگران بکفر وزندقه نسبت داشتند وجزو فرقی بودند که ابلیس آنانرا از راه راست منحرف کرده بود وافرادی از آنان را مانند ابوعلی جبائی وابوهاشم جبائی و محمدبن الهذیل العلاف و نظام معتزلی ذکر کرده ازعقاید ایشان بزشتی یادمی کند[۱]. ابن الجوزی راجع بتحریم علم کلام چنین میگوید: گروهی از مسلمین هستند که ابلیس آنانرا از تقلید گریزان کرد وخوض درعلم کلام ونظر درسخنان فلاسفه را در چشم ایشان بیاراست تا بگمان خود از زمرهٔ عوام بیرون آیند. احوال متکلمین برچند گونه است وکلام در اکثر آنان بشکوك ودربعض آنان بالحاد منجرشده است و فقهاء قدیم این امت از علم کلام نه از راه عجز باز ایستاده‌اند بلکه دیدند که تشنگی حقیقت را شفائی نمی‌بخشد و مرد پاك اعتقاد را از طریق صحت منحرف میسازد. بدین سبب از آن خودداری کردند و خوض وتأمل درآنرا ممنوع ساختند تاآنجا که شافعی رحمه‌الله گفت اگر بنده‌یی بهمهٔ منهیات خداوند غیر از شرك دچار شود بهتر ازآنست که در علم کلام نظر کند و اگر شنیدی که کسی بگوید اسم مسمی وغیرمسمی است شهادت ده که وی از اهل کلام است ودینی ندارد وحکم من درباب علماءِ کلام آنست که آنانرا بتازیانه بزنند ودرمیان عشایروقبایل بگردانند وبگویند این سزای کسی است که کتاب و سنت را رها کرد و بکلام روی آورد. احمدبن حنبل گفت که اهل کلام هیچگاه روی رستگاری نخواهند دید وهمهٔ علماءِ کلام زندیق اند.»[۲] این مخالفت‌های شدید با متکلمین جز بسبب توجه وعنایت آنان بفلسفه ومنطق برای اثبات اصول عقاید خود ومبارزه با مخالفین خویش چیزی نبود وچون فقها واهل حدیث وسنت درقبال استدلالات منطقی این قوم عاجز میماندند بصدور چنین احکام سخت برضد آنان مبادرت میکردند و متکلمین اشاعره هم که کیفیت بحث در مسائل اصولی دین را اصلا ازمعتزله اخذ کرده بودند درتکفیر این فرقه با اهل سنت

---

۱ – تلبیس ابلیس ص۸۳

۲ – ایضاً ص ۸۲ – ۸۳

وحدیث هم‌آواز بودند [۱] و عجب دراینجاست که برخی ار متکلمین هم بنوبهٔ خود صاحبان علوم اوایل را تکفیر میکردند واهل کفروضلال میشمردند!

از میان علوم فلسفی بعضی از اجزاء ریاضیات از بابت حاجتی که بآن داشتند وعلی‌الخصوص برای رفع پاره‌یی حوائج دینی چندان مکروه شمرده نمیشد خاصه علم حساب [۲] واز این جهت است که می‌بینیم برای فقها تعلم علم حساب از لوازم شمرده شده و کتبی‌دراینکه هرفقیه باید تا چه مقدار از علم حساب فراگیرد نگارش یافته است (مانند کتاب «مـالابدللفقیه من‌الحساب» ازالبهشتی و کتاب « وسیلةالطلاب فی معرفة الاوقات بالحساب» ازالماردینی) وهمچنین است علم طب. برعکس علم‌هندسه از علوم مکروه ومایهٔ گمراهی خواطر شمرده میشد وعلی‌الخصوص اشکال هندسی درنظر عقلای سنت وجماعت بمثابهٔ اشکال طلسمات و نیرنجیـات جلوه میکرد و حتی دوائر عروضی را هم محکوم این حکم قرار میداده و کسی را که کتاب عروضی ودوائر آن در دست داشت بالحاد متصف میکرده‌اند [۳] . احمدبن ثوابة (متوفی درحدود سال ۲۷۳ـ ۲۷۷) رساله‌یی خطاب باحمدبن‌الطیب درباب یکی از دوستان خود که ویرا بمعرفت برهان قیاس وتعلم علم اشکال هندسه وخواندن کتاب اقلیدس تحریض کرده و ابواسحق ابراهیم قویری دانشمند مشهور را برای تعلیم وی نزد او فرستاده بود نگاشته ودر آن برقویری بعنوان نصرانیی که الحادآشکار کرده بود لعنت فرستـاد و در جواب یکی از حاضران مجلس خود که آن استاد را مردی حکیم خوانده بود گفت «لعن‌الله حکمة مشوبة بکفر» وبعدازو مردی مسلمان را برای این‌کار استخدام کرد لیکن باز ایمان او ویرا از ادامهٔ تعلم آن علم بازداشت چنانکه گفت: اللهم انـی اعوذبك من‌الهندسة . اللهم‌فاکفنی‌شرها» [٤] . . . و اگرچه اکثر مطالب این نامه را تصنعی پنداشته‌انـد

---

۱ ــ رجوع کنید به حملات سختی که البغدادی دربیان فضایح معتزله وذکرآنان جزو فرق‌الضلال آورده است : الفرق بین‌الفرق چاپ مصرسال ۱۳٦۷ ازصحیفهٔ ٦۷ ببعد

۲ ــ امام شافعی میگفت : «من تعلم‌القرآن عظمت قیمته ومن نظرفی‌الفقه نبل قدره ومن کتب‌الحدیث قویت حجته ومن نظرفی‌اللغة رق طبعه ومن نظرفی‌الحساب جزل رأیه» طبقات‌الشافعیه . السبکی ج ۱ ص ۲٤۱ (چاپ مصر) ۳ ــ الاغانی ج ۱۷ ص ۱۸

٤ ــ یاقوت، معجم‌الادبا چاپ مصرج ٤ ص ۱٦۱ـ۱۷۳

لیکن بهرحال نشانه یی از کیفیت تفکر مسلمین نسبت بعلم هندسه است و قراءت آن خالی از فایدتی نیست . از وزراء معروف قرن چهارم ابن عباد که از عدلی مذهبان بود با همهٔ روشن بینی معتزله نسبت بهندسه با نظر بغض مینگریست و مهندسین را احمق میخواند[۱] و باز یاقوت از ابوالحسین بن فارس معاصر صاحب بن عباد کتابی را اسم میبرد که بصاحب بن عباد اهداء ودر آن بخطر هندسه نسبت بدین اسلام اشارت کرد .

علم نجوم و هیئت نیز با همهٔ اقبالی که از جانب خلفا و امرا نسبت بآن میشد از طرف اهل دین مردود بود و بهمین سبب است که می بینیم ابو محمد حسن بن موسی النوبختی (اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم) از متکلمین شیعه با آنکه خاندان او شهرت خود را با علم نجوم آغاز کرده بود کتابی در رد منجمین نوشت (کتاب الرد علی المنجمین) و کتاب دیگری نیز در انتقاد ابوعلی الجبائی در نقضی که او بر نجوم نوشته بود ازهمین ابومحمد النوبختی اسم برده اند و او این کتاب را بدان سبب نگاشت که معتقد بود جبائی در رد خود بر منجمین بنیکی از عهده بر نیامده است[۲] . اشعری نیز ردی بر معتقدین باحکام نجوم داشت (اضافة الاحداث الی النجوم و تعلیق احکام السعادة بها) و شافعی هم با آنکه در اوایل حیات بتعلم علم نجوم اشتغال داشت بعداً از آن کناره گرفت و معتقد بحرمت آن بود[۳] . بعضی دیگر از ائمهٔ شافعی هم بتحریم نجوم علی الاطلاق رأی میداده اند مانند الشیخ کمال الدین ابن زملکانی و ابن الصلاح[۴] . ابومعشر البلخی منجم بزرگ نیز چنانکه روایت کرده اند در آغاز امر چون از اصحاب حدیث بود با منجمین و فلاسفه مخالفت و عناد میورزید و الکندی را آزار میداد و مردم را بروی میشوراند[۵] و بعد که خود بعلوم ریاضی راغب شد از این کار دست باز داشت و این دشمنی و تعصب را نظامی عروضی

---

۱ – معجم الادبا ج ٤ ص ۱۷۳ – ۱۷٤ ۲ – راجع باین هردو کتاب رجوع شود به رجال نجاشی چاپ بمبئی ص ٤۷ . ۳ – رجوع شود به معجم الادباء یاقوت چاپ مصر ج ۱۷ ص ۲۸۸ . طبقات الشافعیه السبکی ج ۱ ص ۲٤۳ و ۲۵۸ (چاپ مصر) .

٤ – ایضاً طبقات الشافعیة السبکی ج ۱ ص ۲٤۳ .

۵ – تاریخ الحکماء ص ۱۰۷ . عیون الانباء ج ۱ ص ۲۰۷ .

بوجهی دیگر بیان کرده است[۱]. لیث بن المظفر (لیث بن نصر بن سیار) ازمعاصران خلیل بن احمدو کاتب برامکه میگفت :« هیچیك از فنون علم را رها نکردم مگراین فن نجوم را و این نه‌ازآنجهت است که ازآموختن آن عجز دارم بلکه‌ازآن بابست که می بینم علما (مراد علمای دین است) آنرا مکروه میدارند »[۲] و حتی متکلم بزرگی چون فخرالدین الرازی معتقد است که معرفت عالم سماوات از راه اخبار بهتر میسر است تا از طریق علم فلك [۳]وبهمین علل است که می بینیم بعضی‌ازاهل حدیث گفته اند که مبادی اهل هیئت مردود است «وقواعدهم منقوضة ومقدما تهم ممنوعة»[٤] ونیز بهمین سبب است که ملاحظه می کنیم ابن الجوزی منجمین و اصحاب فلك را در شمار کسانی آورده است که ابلیس آنانرا فریفته و از راه راست بیرون برده است[٥].

نسبت بمنطق یونانی اهل‌مذاهب بیش ازهرعلم عناد میورزیدند واین اختصاص باهل سنت نداشت چنانکه ازمتکلمین اهل تشیع هم ابومحمد حسن بن موسی النوبختی کتابی در رد اهل منطق نگاشته بود[٦]. اعتراف بطرق برهان ارسطوئی دلیل بزرگی بر زندقه والحاد شمرده میشد وبهمین سبب است که گفته‌اند :« من تمنطق تزندق» و گویا بسبب همین مخالفت اذهان عمومی با منطق ونسبت کفروالحاد بمنطقیین بوده است که فارابی مجموعه‌یی از کلام رسول اکرم که درآنها اشاره بعلم منطق شده بود گردآورد[۷] وآیا نمیتوان باور داشت که‌این کلمات واحادیث اززمرهٔ احادیث مجعولی بود که علمای منطق و فلسفه برای حفظ خود در قبال متعصبین جعل کرده و بحضرت رسول نسبت داده باشند ؟ بهرحال علم منطق مانند سایر علوم عقلی وسیلهٔ اشتهار بکفر بود و اخوان الصفا در رسائل خودباین تضییقات متکلمین‌واهل مذهب اشاره کرده و گفته‌اند که‌آنان میگویند « ان علم‌الطب لامنفعة فیه و ان علم الهندسة لاحقیقةلها وان علم المنطق و

---

۱ – چهار مقاله چاپ لیدن ص ٥٦ ۲ – معجم الادبا ج ۱۷ ص ٤٨

۳ – گلدزیهر مقالهٔ مذکور ٤ – محمد بن یوسف الکرمانی متوفی بسال ۷۸٦ در «الکواکب الدراری فی شرح البخاری» نقل ازمقالهٔ مذکور گلدزیهر ٥ – تلبیس ابلیس ص ٦٨ – ۹ و ۷۷ – ۷۸ ٦ – رجال نجاشی ص ٤۷ چاپ بمبئی ۷ – طبقات الاطباء ج ۲ ص ۳۹،

الطبیعیات کفروزندقة وان اهلها ملحدون»[۱] بنابراین علم طب هم از تعرض رجال مذهبی بر کنار نمانده بود و گویا بهمین سبب بود که جاحظ متکلم مشهور معتزله کتابی در رد علم طب داشت و محمد بن زکریا ناگزیر در رد او کتابی بنام «الرد علی الجاحظ فی نقض الطب» نگاشت[۲]. صاحب بن عباد که بر مذهب معتزله میرفت و در این مذهب تعصب میورزید بنابر تصریح معاصر او ابوحیان التوحیدی بعلوم عقلی با بغض و عناد مینگریست واز آن بهره یی نداشت: «... والغالب علیه کلام المتکلمین المعتزلة... وهو شدید التعصب علی اهل الحکمة والناظرین فی اجزائها کالهندسة والطب والتنجیم والموسیقی والمنطق والعدد ولیس له من الجزء الالهی خبر ولا له فیه عین ولا اثر»[۳] ودر جانب مغرب نیز مخالفت با علوم اوایل و کتب علمی کم و بیش دائر بود چنانکه غیر از کتب طب وحساب ولغت وفقه همهٔ کتبی که درعهد خلیفهٔ اموی اندلس الحکم بن الناصر متوفی بسال ۳۳٦ هجری در علوم مختلف عقلی گردآمده بود بفرمان منصوربن ابی عامر در محضر خواص علما سوخت و در چاهها مدفون گشت زیرا غیر از علوم دینی سایر معارف نزد عوام اندلس مذموم وهر که بعلوم فلسفی وحکمی اشتغال داشت متهم بالحاد و کفر بود[٤]. مخالفت و عناد این مرد مقصور بر کتب علمی نبود بلکه چنانکه صاعد اندلسی در شرح حال یکی از علمای اندلس باسم ابوعثمان سعیدبن فتحون صاحب کتاب شجرة الحکمة آورده است منصوربن ابی عامر او را بزندان افکند وبعد از آزاد کردن اززندان هم وی را از اندلس بیرون کردندواودرجزیرهٔ صقلیه (سیسیل) درگذشت. در قبال این سختگیریها ابن حزم (ابومحمد علی بن احمدبن سعیدبن حزم) ازمتکلمین فرقهٔ ظاهریه ومورخ و شاعربزرگ اندلس (۳۸٤-٤٥٦ هجری) راجع به فلسفه ومنطق نظر های مساعدی اظهار میدارد و مخصوصاً معتقداست که فایدت علم منطق در احکام شرعی آشکار میشود لیکن او نیز از تعرض اهل مذهب بر کنار نماند[٥].

---

۱ — رسائل اخوان الصفا ج٤ ص۹۵ ۲ — الفهرست ص٤۱۸
۳ — معجم الادبا ج ٦ ص۱۷٤ — ۱۷۵ ٤ — طبقات الامم چاپ بیروت ص٦٦
۵ — رجوع کنید به ترجمهٔ مقالهٔ سابق الذکر گلدزیهر (Goldziher) بعنوان:
Stellung der alteslamischen Orthodoxie zu den antiken Wissenschaften
مجموعهٔ التراث الیونانی Berlin,1916
۶ : Encyclopédie de l'Islâm ذیل عنوان ابن حزم.

این موافقت با منطق تنها از طرف ابن حزم در تمدن اسلامی صورت نگرفت بلکه با وجود مخالفت عدهٔ بزرگی ازرجال دین گروهی هم با این علم وصاحبان آن ازدر موافقت درمیآمدند. منتهی این موافقت بامنطق برای استفادهٔ از آن در اثبات نظریات دینی بود. ازمیان رجال دینی بزرگترین کسی که منطق راموردحمایت خودقرارداد غزالی است. وی میگوید رجال دین ازعلومی مانند حساب ومنطق نفرت طبیعی دارند واین نفرت تنهاازآن باب است که این دوعلم از علوم فلاسفهٔ ملحد میباشد والاادنی تعرضی ازاین دوعلم نسبت بدین بنفی یا باثبات مشهودنیست . تنها اسم فلسفه‌است که هرعلمی راکه بدان منسوب باشد موردنفرت آنان قرار میدهد ومثل آنان دراین مورد چنانست که کسی دختری زیبا را خواستگاری کند و چون بداند که اسم او اسم بعض هندوان یا سیاهان زشت روی است طبع وی از جهت قبح اسم ملول و متنفر گردد . بهمین سبب است که مرد دین با این دو علم هم همچنان عناد میورزد که با علوم اوائل و این عناد باعث میشود که ازآنچه بدو علم حساب و منطق در علوم خاص خود (یعنی علوم دینی) حاجت دارند بی بهره مانند(۱) .

غزالی معتقد است که‌چیزی ازعلوم‌ریاضی که‌ذاتاًمفیداست نفیاً واثباتاً باموردینی ارتباطی ندارد بلکه درآنها مسائل برهانی و استدلالی‌هست که انکارآن میسر نمیباشد اما در عین حال دو آفت ازآن منبعث میگردد و آن چنانست که هر کس در آن نظر کند از نکات دقیق وبراهین ودلایل آن بعجب میافتد و بسبب این اعجاب نظرخوب بفلاسفه پیدا می کند و می پندارد که همهٔ علوم آنان در وضوح و استواری برهان مثل این علم ریاضی است .آنگاه از کفرو تعطیل وسستی ایشان در امور شرع با خبرمیشود وازراه‌تقلیدطریق کفرمیسپاردوباخود میگوید اگردین‌حق‌بودبا همهٔ‌تدقیق این‌قوم که‌در علم ریاضی دارند ، ازنظر ایشان پنهان نمیماند وبیهوده است که بدو گفته شود : فلسفه ودین دومیدان مختلف از معرفتند وممکن است کسی در یکی ازاین دو حاذق وآگاه ولی از دیگری بی بهره و بی اطلاع باشد و این از آنروست کـه طریق استدلال در

---

۱ — معیارالعلم چاپ قاهره سال ۱۳۲۹ ص ۱۱۷ والمنقذ من الضلال چاپ قاهره سال ۱۳۰۹ ص ۲۹

ریاضیات غیر از الهیات و در نخستین طریقهٔ برهانی و در ثانوی طریقهٔ تخمینی است و این حقیقت را کسی که کلام قدما را درریاضیات والهیات آزمود ودرآن غور کرد بنیکی در می‌یابد . اگر این سخنان بکسی که برعمیاء بفلاسفه اعتماد کرد گفته شود نه تنها مقبول اونخواهد گشت بلکه غلبهٔ هوی و شهوت بطالت او را برآن خواهد داشت که حسن ظن خود را در همهٔ علوم نسبت بآن‌قوم بیفزاید واین آفت بزرگی است که‌بسبب آن واجب است هر که را در این علوم مطالعه و تحقیق می کند از این کار باز دارند زیرا این علوم اگر چه تعلقی با مردین ندارد لیکن چون از مبادی علوم فلاسفه است بدی و شؤم آنان در وی میگیرد و کمیاب است کسی که‌درعلم ریاضی‌مطالعه وتعمق کند واز دین منصرف نگردد و لگام تقوی را ازسر برنیاورد(۱) .

غزالی در کتاب دیگری (۲) ریاضیات‌را یکباره ازدائرهٔ علومی که‌برای‌مسلمانان اشتغال بدان مجاز است با نهایت شدت وسختی بیرون میافکند .

دراین کتاب غزالی‌بابی‌را بشروط مناظره ومضار آن اختصاص داده وضمن‌زیانهایی که از قبیل کبرو کینه وغیبت وخودستایی وپی جویی اسراردیگران ونفاق وریا برای مناظره میشمارد میگوید اگر کسی گوید که از فواید این فن تشحیذ ذهن است باید گفت که اگر چیزی سودی تنها وزیانهایی بسیار دارد جایزنیست برای این‌یك منفعت خود را بزیانهای بزرگ دچار کرد چنانکه شراب لاشك در تعدیل مزاج و تقویت طبع ودماغ وقمار درتشحیذ خاطر مؤثر است و با اینحال هر دو حرامند و حتی مداومت‌در بازی شطرنج با آنکه ذهن را نیرومند میسازد ممنوع و محظوراست و همچنین است نظر در علم اقلیدس و المجسطی و دقائق حساب و هندسه و ریاضت در آنها که خاطر را تشحیذ ونفس را نیرومند میکند وبا اینحال ما آنرا بسبب یك آفت که در پی دارد منع میکنیم زیرا از مقدمات علم اوائل است که مذاهب فاسدی در پی دارد و اگرچه در خود علم هندسه و حساب مذهب فاسدی که متعلق بدین باشد وجود ندارد لیکن میترسیم که بدان منتهی گردند ».

---

۱ — المنقذمن الضلال ص۹ ۲ — فاتحة العلوم چاپ مصرسال۱۳۲۲ص۵۶

درباب طبیعیات هم غزالی همین نظررا داردو گوید[۱]:«امادرطبیعیات‌حق آلوده بباطل وصواب مشتبه باخطاست». غزالی نسبت بمنطق برخلاف بسیاری ازعلمای اهل سنت مخالفتی نداشت منتهی اولا آنرا معمولا باسمهایی غیر از اسم منطق که منظور علمای دین بود مینامید و مثلا « معیارالعلم » و« محك‌النظر» می گفت و ازاین گذشته موضوع‌بحث او در این کتب مسائل فقهی و دینی برروش منطقیین بوده است با اینحال در المنقذمن الضلال بازهم بدبینی ذاتی غزالی مانند همهٔ همقدمان اوبعلم منطق آشکار شده است[۲]. غزالی در این کتاب میگوید که منطق مانند ریاضیات ذاتاً خطری برای دین ندارد و هیچ رابطه‌یی بین قواعد حد و اشکال قیاس با مسائل دینی نیست تا کسی آنرا انکار کند وممنوع سازد وحتی باید گفت که نتیجهٔ این انکارآن خواهد بود که اهل منطق در عقل کسی که چنین حکمی از وی صادر میشود تردید کنند . از طرف دیگر اهل منطق نیز مرتکب ظلم و بیدادی میشوند و آن عبارتست از اینکه ایشان برای برهان شروطی که تصور میرود لامحاله بیقین منجر گردد، جمع میکنند لکن هنگام رسیدن بمقاصد دینی باین شروط وفانمی‌نمایندوحد اعلای تساهل را بکارمیبرند وبسا که دوستدار منطق در این علم نظر کند و پندارد کفریاتی که از اهل منطق نقل می کنند بهمین براهین یقینی تأیید واثبات‌شده است پس اونیزپیش ازآنکه بمعرفت حقیقت و ادراك حقیقت علوم الهی آنان برسد بکفر وضلال دچار میگردد .

با مطالعهٔ این مقدمات نظر غزالی نسبت بحکمت خاص بنیکی معلوم میگردد . وی در کتاب المنقذ من الضلال و در تهافت الفلاسفة نظر خود را نسبت بفلسفه آشکار کرده و گفته است که بیشتر مسائل فلسفه تخیلات واهی وسست است و در الهیات همهٔ افکار فلاسفهٔ الهی مانند سقراط و افلاطون و همچنین ارسطو و فارابی و ابن سینا بی بنیادو اشتباه است . عمدهٔ اشتباهات این فلاسفه را غزالی در بیست مسأله‌دانسته[۳] وسه مسألهٔ : انکار معاد جسمانی ، علم واجب بکلیات و عدم علم او بجزئیات ـ قدم

---

۱ ـ مقاصد الفلاسفة . قاهره ۱۳۳۱ص۳ ۲ ـ ص۱۰ ـ ۱۱

۳ ـ این بیست مسأله راآقای جلال‌الدین همائی‌در کتاب غزالی نامهٔ‌خود شماره کرده است‌رجوع شود به ص۳۴۷ ـ ۳۴۸ ازآن کتاب .

عالم ، رادلیل کفر و الحاد فلاسفه شمرده است .

البته تکفیر وتخطئهٔ اصحاب علوم اوائل بعد از غزالی هم در قرن ششم حتی در بلاد مغرب[۱] همچنان ادامه داشت لیکن ذکر همین شواهد برای خواننده کافیست تا بداند چگونه ازاوایل قرن پنجم ببعد با غلبهٔ رجال دین وپیشرفت اهل سنت وحدیث وشکست معتزله وقوت سیاست دینی و غلبهٔ ترکان ونظایر این عوامل نزاع و مبارزه‌یی که از آغاز توجه دسته یی از مسلمانان بعلوم اوایل میان آنان و معتقدین باکتفا تمسك بآیات و احکام و اخبار درگرفته بود بشکست دستهٔ نخستین منتهی شد .

با وضعی که برای اصحاب علوم اوائل ، بنابرآنچه دیده ییم ، پیش‌آمد ناگزیر عدم تظاهر بآن دانشها ؛ وسعی در مخفی ساختن مقاصد علمی محض ؛ و تخصیص کتب علمی بدستهٔ خاص باایجاد صعوبتی‌در کیفیت تفهیم معانی چنانکه فهم آن‌ازحوصلهٔ عموم خارج باشد ؛ وحتی‌تشکیل دسته‌های مخفی ازمعتقدین بعقایدحکمی‌ویا فرقی که‌عقاید دینی خود را با اصول فلسفی هم‌آهنك ساخته بودند میان بسیاری ازاهل دانش معمول گردید . تشکیل دسته‌های مخفی از دانشمندان برای‌آن بود که اولا از گزند متعصبین مذهبی‌بر کنارباشند وثانیاً بی ذکراسم مؤلف بتوانند رسالات ومقالاتی برای ارشادعامه ورهانیدن‌آنان ازآسیب تعبد وتقلید تألیف ومنتشر کنند . از میان این فرق مهمتر از همه فرقهٔ‌اخوان‌الصفا وخلان الوفا بود که دراواسط قرن چهارم‌درشهر بصره که ازمراکز مهم علمی وادبی بوده تشکیل شد ومابعداً راجع‌بآثاروعقایدآنان سخن خواهیم گفت .

۵ ـ مراکز مهم علوم عقلی

ازآنچه قبلا دیده ییم معلوم میشود نخستین حوزهٔ علمی که در دورهٔ اسلامی و بتشویق مسلمین تشکیل شد انطاکیه و بعد از آن بغداد است . راجع بکیفیت انتقال تعلیم ببغداد علاوه برآنچه درذیل عنوان « انتقال علوم ازاسکندریه ببلاد شرق ادنی »

---

۱ ــ ازسخت ترین اعمالی‌که در حدود بلاد مغرب نسبت باصحاب‌علوم عقلی شد اقدام منصوربن ابی عامر بنفی ابن رشد وعده‌یی از اهل حکمت وعلوم اوائل بود از قرطبه دردههٔ آخر قرن ششم . (طبقات الاطبا ج ۲ ص۷۶)

ذکر کرده‌ییم نقل این سخنان را از ابن ابی اصیبعه لازم میدانیم . وی بنقل از کلام فارابی گفته است که : « بعد از ظهور اسلام تعلیم از اسکندریه بانطاکیه منتقل شد و چندی در آنجا ادامه یافت تا آنکه از همهٔ معلمین آنجا یك معلم باقی ماند که ازو دو تن تعلیم یافتند و از آندویکی از اهل حران بود و دیگری از مردم مرو . آنکه از مرو بود از وی دو تن تعلیم یافتند که نخستین ابراهیم المروزی و دومین یوحنابن حیلان[۱] بود . از مرد حرانی هم اسرائیل الاسقف[۲] و قویری تعلیم یافتند و ببغداد رفتند . ابراهیم باموردینی پرداخت لیکن قویری درکار تعلیم ایستاد . اما یوحنابن حیلان نیز بکار دین اشتغال جست . ابراهیم المروزی ببغداد روی نهاد ودرآنجا بماند و نزد مروزی متی بن یونان (یونس) تلمذ کرد ...»[۳] البته مراد ازانتقال تعلیم دراینجا غیراز امر ترجمهٔ کتب و مقصود از آن خالی گذاشتن معلمین حرانی و سریانی است مراکز تعلیم خود را وروی‌نهادن ببغداد، وگرنه وجود دانشمندانی که غالباً ازمراکز تعلیمی کند شاپور یا خاور نزدیك مستفید میشده وسپس برای امر ترجمه یا منادمت خلیفگان و وزیران وامیران ببغداد میرفته‌اند مورد تردید نیست . انتقال مرکز تعلیم از گندشاپور ببغداد زودتر از انطاکیه ببغداد صورت گرفت و آن چنانکه دیده‌ییم از عهد منصور است زیرا از دورهٔ این خلیفه رؤسای بیمارستان گند شاپور روی ببغداد نهادند واندکی بعد خاصه درعهد هارون از میان آنان بعضی چون جبرائیل بن بختیشوع ویوحنابن ماسویه چنانکه قبلا گفتیم متعهد تدریس شده ومجالس درس مشهوری داشته‌اند منتهی تعلیم علوم یونانی ازمنطق وریاضیات وطبیعیات والهیات تا پیش ازاواخرقرن سوم بیشتر اختصاص بمدارس سریانی وحرانی داشت وبغداد ازاین بابت نیازمند آن مراکز تعلیمی بود . چهار معلم که در اواخر قرن سوم از حران ببغداد رحلت کردند مراکز تدریس علوم عقلی را درآنجا دائرساختند . این مراکز تدریس واین مدارس بکلی

---

۱ — استاد ابونصرفارابی است و ابونصر همهٔ کتب منطقی ارسطوحتی‌انالوطیقای ثانی را از قراءت آن میان عیسویان ممنوع بود نزداوخواند .

۲ — ظاهراً از اسقفان وساکن حران بود . ازشاگردان و آثاراو اطلاعی دردست نیست .

۳ — طبقات‌الاطبا ج۲ ص۱۳۵ .

آنچه در حوزه‌های سریانی وجود داشت متفاوت بود بدین معنی که براثر مخالفتی که همواره از جانب علمای اهل سنت و حدیث نسبت بعلوم عقلی وجود داشت هیچگاه تأسیس مدارس عمومی برای تعلیم این دانشها دربغداد میسر نبود وهرچه مخالفت علمای دینی شدیدتر میشد حتی تشکیل مجالس خصوصی تدریس هم دشوارترمیگشت اما برروی هم مدارس خصوصی برای تعلیم فلسفه وعلوم همواره دربلاد اسلامی وسیلهٔ ترویج آنها بود وعلی‌الرسم هریك ازاستادان بزرگ فلسفه وعلوم عقلی شاگردان را درمجالس درس خصوصی تربیت میکردند(۱) مگر پزشکان که مرکز تعلیم رسمی یعنی بیمارستان را دراختیار خود داشتند و ما هنگام تحقیق در طب اسلامی ازاین بیمارستانها و کیفیت تعلیم درآنها بحث خواهیم کرد . بنابراین عنوان ریاست و تعلیم در بغداد غیرازآنست که در مدارس سریانی ویا در مدارس ایرانی وجود داشت .

درعین حال نباید مراکزی راماننند بیت‌الحکمة که قبلاراجع بآن بحث کرده‌ییم و «دارالعلم» ابونصرشاپور بن اردشیر وزیر صمصام‌الدوله وبهاء الدولهٔ دیلمی را فراموش کرد. این دارالعلم درسال ۳۸۳ تأسیس شد و کتابخانهٔ عظیمی داشت که در سال ٤٤٧ هنگام غلبهٔ طغرل سلجوقی بر بغداد دچار نهب و حرق شد(۲) .

با توجه بکوششهایی که درقرنهای دوم وسوم وچهارم در بغداد برای نقل‌وتدوین علوم اوائل صورت گرفت و با اجتماع دانشمندان بزرگ از صنوف وامم مختلف ، شهر

---

۱ — بی مناسبت نیست که شرحی از مجلس درس متی‌بن یونس را در اینجااز قول ابن خلکان (وفیات الاعیان ج ۲ ص ۱۹۱) نقل کنیم :« چون ابونصر ببغداد وارد شد ابوبشرمتی‌بن‌یونس حکیم مشهور درآن بود ومردم نزد اوفن منطق میآموختند واو این هنگام درآن فن‌آوازه‌یی بلند و شهرتی بسیار داشت و هر روز صدها تن از مشتغلین منطق در حلقهٔ وی گردمی‌آمدند واو کتاب ارسطاطالیس را درمنطق میخواند وشرح‌آنرا برشاگردانش املا میکرد و از اودر شرح‌ارسطو هفتاد دفتر نوشته شده بود وکسی در این وقت درفن او بوی نمیرسید واورا در تألیف خود عبارات نیك واشارات لطیف بود و در تصانیف خویش بسط و تذییل بکارمیبرد تا آنجا که یکی از علماء این فن گفته است که ابونصر طریق تفهیم معانی کثیر را با الفاظ ساده جزاز ابوبشرمتی فرا نگرفت .»

۲ — رجوع شود به‌الکامل ابن‌الاثیر حوادث سال ۳۸۳ .

مذکور بزرگترین حوزهٔ علمی مسلمین شد وهیچیك از حوزه هـای علمی اسلامی از حیث کثرت دانشمندان و تنوع آثار منقول و تألیفات علمی بدان نمیرسید وتاهنگامی که تربیت یافتگان این حوزه در سایر بلاد اسلامی بنشر علوم اوائل مبادرت نکردند، مرکز واحد علوم معقول شمرده میشد. سایر حوزه های علمی مسلمین بعد از بغداد ایجاد شد ومبداء نقل علوم اوائل درآنها، بغداد بود. ازجملهٔ این حوزه ها یکی بخارا مقر پادشاهان سامانی بود که کتابخانهٔ عظیم آن واقع در قصر سامـانیان شهرتی داشت وبنابر شرح ابو علی بن سینا در ذکر احوال خود در این کتابخانهٔ عظیم نسخ متعددی از کتب اوائل وجود داشت وأین کتب را فهرستی خاص بود. ابوعلی خود ازآن کتابها فوائد بسیاربر گرفت(۱). ثعالبی هم درباب بخاراووصف آن ازجهت اجتماع دانشمندان و رواج علم درآن بیانی مشبع دارد.(۲)

اصفهان وری براثر توجه امرای آل بویه و وزرای ایشان از مراکز معروف علم و ادب شده بود. در شهر ری هنگام تسلط محمود غزنوی کتابخانه‌یی عظیم شامل کتب مختلف علم و ادب موجود بود که ازآن میان کتب فلسفه ومؤلفات معتزله و کتب نجوم بفرمان محمود سوخت وازسایر کتب صدباراز آنشهرحمل شد(۳). بلاد دیگری ازقبیل نیشابور و گرگان و گرگانج و شیراز نیز هر یـك بر اثر تشویق امرا و بسبب تجمع دانشمندان بزرگ قرن سوم و چهارم درآنها مراکز نشر علوم اوائل گردیده بودند.

در مغرب ممالك اسلامی هم براثرتوجه آل حمدان وطولونیون و خلفای فاطمی وبعضی ازخلفای اموی اندلس حوزه‌های علمی بزرگ مانند موصل وحلب ودمشق وفسطاط وقاهره و قرطبه پدیدآمد. کتابخانهٔ بزرگ قاهره در قصر خلفای فاطمی مزین ببسیاری از کتب اوائل بود وازآن جمله مقریزی ۱۸۰۰۰ کتاب ازعلوم قدیم را درآن کتابخانهٔ عظیم نام برده است. خلیفه الحاکم در سال ۳۹۵ هجری بتقلید ازمرکز علمی بغداد محلی بنام «دارالحکمة» ترتیب داد و کتابخانه یی بنام دارالعلم برآن افزود(٤). بهمین جهات

---

۱ – عیون الانباء ج ۲ ص ٤ ۲ – یتیمة الدهر چاپ قاهره سال ۱۳۵۳ ج ٤ ص ۹۵
۳ – تاریخ الخلفاء سیوطی والکامل ابن اثیر حوادث سال ٤۲۰
٤ – خطط المقریزی ج ۱ ص ٤۵۸ وج ۲ ص ۳٤۲

اطبا و فلاسفه و دانشمندان بزرگی در مصر ظهور کردند که غالب آنان از عیسویان و یهودیان بوده‌اند. درقرطبه توجه‌بعلوم عقلی چندگاهی‌خاصه درعهد فرمانروایی‌الحکم المستنصر (۳۵۰-۳۶۶) دوام داشت و کتابخانه‌یی کـه‌وی ترتیب داد از حیث کثرت و نفاست‌نسخ‌مشهور بود وحتی گویندشامل ۴۰۰۰۰۰ مجلد کتاب وقسمتی‌از آنها درعلوم عقلیه بود .

* ✡ *

اینك که بحث ما دربرخی از مقدمات و مطالب کلی در باب احوال علوم و علما درتمدن اسلامی بپایان رسیده‌است، میتوانیم بتحقیق در هر یك ازعلوم عقلی که بعد از مزج و اختلاط وتدوین، صورت جدید خود را بدست‌آورد مبادرت کنیم ، و برای‌آنکه بحث درآنها آسانتر و روشن‌تر صورت پذیرد، هریك را فصلی خاص ترتیب دهیم .

فلسفه

دراین فصل مرادمطالعهٔ مختصریست در تاریخ علوم‌منطق والهی وطبیعی واخلاق و ذکردانشمندان بزرگی که‌تا اواسط قرن پنجم دراین علوم شهرت یافته وآثاری‌پدید آورده‌اند. بحث در اجزاء حکمت را طبعاً در فصول دیگری که باجزاء علوم طبیعی و ریاضی اختصاص خواهد یافت موکول می کنیم.

مسلمین همچنانکه بحث درمبداء وجود و تحقیق در احوال اعیان موجودات را باتوجه بآثار عقلای یونانی شروع کردند، نام این علم و این مبحث یعنی «فلسفه» راهم ازیونانیان گرفتند[1] لیکن درعین حال آنرا بنام «حکمت» هم خوانده‌اند، بااین‌تفاوت که حکمت معنی عام تری از فلسفه دارد و مفهوم «علم» را بنحو اعم نیز شامل است. فیلسوف‌درتمدن اسلامی کسی‌را میگفتند که باحکمت‌یونانی خاصه منطقیات‌وطبیعیات و الهیات و خلقیات سروکار و مخصوصاً با روش ارسطو وآثار اوآشنایی داشته باشد. بااین‌حال نباید فراموش کرد که‌درتمدن‌اسلامی‌روشهای‌دیگری‌ازفلاسفهٔ‌قدیم‌یونان‌مانند اصول‌عقایدفیثاغورس وافلاطون‌یاعقاید فیثاغوری‌وافلاطونی‌جدید که‌ازطریق‌اسکندریه بحوزه‌های‌علمی‌خاورنزدیك‌وبعد ازآن‌بحوزه‌های علمی‌اسلامی سرایت کرد، نیزمعمول بوده است. بعضی ازمحققان‌حکما علاوه براین روشها گاه بجریانات‌دیگر فلسفی‌یعنی عقایدی که از مانویان وهندوان بممالك اسلامی نفوذ کرده بود، نیز توجه میکردند.

برخی از حکما نیز چند طریقه را بهم میآمیخته و از هر یك بنحوی استفاده میبرده‌اند. مثلا اخوان‌الصفا هرجا که لازم‌دیده‌اند عقاید ارسطو و افلاطون و فیثاغورس ومبانی‌دین‌اسلام‌وبعض‌معتقدات‌دیگر را دررسائل‌خودمورداستفاده قرارداده‌اند، و«رازی» درعقاید خود ازفیثاغوریون و ازسقراط و دیگر فلاسفهٔ مقدم برارسطو و ازاصول‌عقاید

---

۱ — ازاصل یونانی Philosophos

مانویه متأثر بوده است .

استفاده از اصول عقاید ارسطو و افلاطون و افـلاطونیان جدید وآمیختن این روشها بایکدیگر، وبامبانی دینی، و پدیدآوردن فلسفه یی خاص از آن میان، بین حکمای اولی اسلامی همچنان معمول بود که بین حکمای عیسوی آسیای صغیر وحوزه های علمی خاورنزدیك. مثلا بـاآنکه مشائین در پیروی از عقاید ارسطو و اثبات اقوال او اصرار میورزیدند تحت تأثیر شدید روش افلاطونی جدید بودند. وحتی بعضی از کتب منسوب بارسطو راکه از آثار نو افلاطونیان و حاوی نظرهایی مخـالف عقاید ارسطو بود، بعنوان کتب ارسطو مورد شرح وتفسیر قرارمیدادند، مانندائولوجیا یا «الربوبیة»[۱] منسوب بارسطو که اصلا ازفصول چهارم و پنجم وششم کتاب تاسوعات فلوطینس اخذ شده بود ونیز کتاب دیگری بنام «العلة»[۲] منسوب بارسطو که با اضافات و تصرفاتی از کتاب « الثالوجیا » یا «الربوبیة»[۳] دید وخس برقلس افلاطونی مأخوذ بوده است. بنابراین درفلسفهٔمشائی ازطرفی از راه تفاسیر وشروح پیشوایان مکتب مذکور بر آثار ارسطو، و ازطرفی دیگر از راه انتساب برخی از کتب فلاسفه افلاطونی باستاد مذکور ، عقاید افلاطونیون جدید با اصل معروف «اشراق» ونظریهٔ هیرقلیطس[۴] وبرمانیدس[۵] که معتقد بودند حقیقت وجود ازیك منبع ازلی نوروهستی دائماً ساطع میشود، و بدین طریق به وحدت مطلق در عالم (وحدت وجود) قائل بودند ، راه یافت. نظریهٔ دیگری نیز که دراسکندریه از کتب دینی عهد عتیق و عهد جدید برخاسته و در فلاسفهٔ نو افلاطونی نفوذ کرده بود ، بوسیلهٔ کتب همین فلاسفه درفلسفهٔ اسلامی راه جست، وآن تصور یك نفس کلی، بعنوان جوهر مجرد و نفسانی عالم و فارغ از ترکیب است که علت ازلی و ابدی نظام ماده گردید .

ارسطوتنها ازآن لحاظ که دارای آثار متعددی بودو کتب اومورد تفسیر مفسرین قرار گرفت ، اهمیت ندارد بلکه وی راهنمای نهضت خاص فکری است که با آثـار خود وآثاری که بدو نسبت داده شده بود مسائل مختلفی را مطرح کرد و در ترجمه ها

۱— Theologia ۲— De Causis ۳— Les Eléments de Théologie
(الثالوجیا وهی الربوبیة . ابن الندیم ص۳۵۳ درترجمهٔ احوال دیدوخس برقلس)
۴— Héraclite ۵— Parménide

و تفسیر هـای او این مسائل بنحو عجیبی توسعه و تکامل یافت . منتهی باید در نظر داشت که این توسعه و تکامل از راه انتقاد در مباحث آن استاد بوجود نیامد بلکه از دو طریق یعنی از راه تعلیم و توضیح و از طریق داخـل کردن عقاید جدید در مباحث اصلی استاد حاصل شد، و این دوعمل هم بدست مفسران و شارحان یونانی صورت گرفت وهم بوسیلهٔ متفلسفین اسلامی . جز در موارد اتفاقی این شارحین ومفسرین دنبال حقیقت اصلی عقاید ارسطو نمیرفتند بلکه دنبال خود حقیقت می گشتند ، منتهی دراین راه از روش تحقیق آن فیلسوف بزرگ یا روشهای منسوب بدو تجاوز نمینمودند و هرچه بیشتر در آراء فلاسفه ومتکلمین اسلامی دقیق شویم حقیقت این مدعا بیشتر برما ثابت میگردد.

فلسفه دراسلام عبارتست ازعدهٔ کثیری تفاسیر وتوضیحات در مورد ماوراءالطبیعة و فروع آن که بیشتر مبتنی است بر روش کـار شارحان ارسطو در اسکندریه و بلاد خاورنزدیك، و بهمین سبب بسیاری از بحث های آنان عیناً درمیان فلاسفهٔ حوزهٔ اسلامی امتداد یافت مثلا اثبات وحدت محض خالق در عین تصور صفات دنبالهٔ مباحثی است که نوافلاطونیانی ازقبیل ایامبلیخس و ابرقلس پیش گرفته بودند ودنبالهٔ این مباحث بتمدن اسلامی نیز کشیده شد، بعین مانند عقیدهٔ دیونیسیوس[۱] درباب عدم علم خالق بجزئیات که مدتها درمیان معتزله وفلاسفهٔ اسلامی ادامه یافته و مایهٔ تکفیر آنان شده بود .

نظایر این افکار که بوسیلهٔ تعلیم از معلمین مسیحی ویا کتب آنان بمسلمین نقل شده باشد، بسیاراست. واصولا نفوذ افکارمعلمین مسیحی در بعضی از فلاسفه مستقیم وبدون واسطه میباشد و هرچه ترجمه درمیان مسلمین بیشتروشایعترشد نفوذ این افکارحتی در معتزلـه هم بیشتر گردید ، و همچنین است در جریان دیگر فلسفی که بفلاسفهٔ مشاء منتهی شد ونزد مشائین نظریهٔ نوافلاطونی «اشراق» بهمان نحو که در کتاب اثولوجیای منسوب بارسطو ملاحظه می کنیم قوت گرفت و بمرحلهٔ اثبات رسید .

در کتاب اثولوجیا سخن از خالقی مافوق جواهر است کـه از او بطریق اشراق عقل فعال صادر میشود و صور کلی اشیاء در همین عقل فعال وجوددارد. قوه یی که مایهٔ تتابع مبادی وجود گردید عشق است و بوسیلهٔ آنست که خالق توانست از تنهایی

۱—Dionysios Areopagites (Denys l'Aréopagite) قرن پنجم وششم میلادی.

محض برهد ودر کسوت عقل فعال و سایر مبادی که بعد از آن واقعست ظهور کند. نفس کلی هم موجودات را بهمین ترتیب بنا بر صوری کلی که درخود دارد بوجود میآورد و این خود ادامه وتتابعی از اشراق «واحد» است. بنسبت فاصله با مرکزی که عقل اول از آنجا نور افشانی میکند، میان موجوداتی که بتناسب استعداد خود از آن منبع نور و وجود بهره میبرند اختلاف درمراتب وجودی حاصل میشود ولی هر ناقص همواره میکوشد بکامل پیوندد

در کتاب العلة منسوب بارسطو مأخوذ از الثالوجیای ابرقلس، هم این موضوع مورد بحث قرار گرفته است و بنا بر آن علت اولی یعنی «خیر» سبب اصلی وجود و مقدم بر آنست و بعد ازو بترتیب مراتب «وجود» و«عقل» و«نفس» و «طبیعت» قرار دارند. تمام امور کلی و فانی بوجود لایزالی که تنها وجود قائم بذات است منسوب و منتهی میشوند و این درست عین بیان فارابی و ابن سیناست که گویند وجود تمام ممکنات معلول است بعلت وجود واجب.

با مطالعه در این دو کتاب که نمونه‌هایی از بحثهای آنها را دیده‌ییم میتوان بقسمتی از مبانی فلسفهٔ مسلمین پی برد با این تفاوت که نفوذ این عقیده درمشائین بمراتب بیشتر از متکلمین است.

با اطلاع از این مقدمات نفوذ فلاسفه و متکلمین عیسوی در فلاسفه و متکلمین اسلامی هم بخوبی معلوم و علی الخصوص تأثیر عقاید کسانی مانند فلوطینس و ابرقلس و یوحنا الدمشقی و یحیی (یوحنا) النحوی بعنوان عقاید خاص ارسطو آشکار میگردد که بعدها با روش افلاطون مقایسه گردیده و یا گاه بر آن برتری داده شده است.

علاوه بر این مشاهیر فلاسفهٔ عیسوی عدهٔ دیگری از فلاسفه از مذاهب مختلف مسیحی خاصه از یعقوبیان و نسطوریان بر اثر نزدیکی فراوان با مسلمین و اینکه غالباً در دورهٔ نهضت علمی مسلمانان با آنان معاصر و هم‌قدم بوده‌اند تأثیرات شگرف در تکوین فلسفهٔ مسلمین کرده و بسی از معلمین مسیحی استاد فلاسفه و متکلمین اسلامی بوده‌اند و تحقیقات آنان در تشکیل عقاید شاگردانشان تأثیر فراوان داشته و بهرحال این نکته مسلم است که افکار مسیحیان مشرق در میان حکمای اسلامی و معتزله و بعضی دیگر از فرق ادامه یافته و در پاره‌یی موارد با اصول دینی اسلام نزدیك شده است.

مسیحیان که هنگام بحث در موضوع تثلیث میبایست در فلسفهٔ یونانی مطالعه و تحقیق کنند علاوه بر ایساغوجی فرفوریوس بآثار ارسطو خاصه منطقیات و بعضی از قسمتهای ماوراءالطبیعهٔ او که برای تحقیقات آنان مفید بود توجه بسیار داشتند و بدین جهت و همچنین بر اثر اهمیت کلیساهای سوریه و فلسطین که بدعت‌های گوناگون در آنها ظهور کرده بود، کتبی که وافی بمنظورهای ایشان بود بسریانی ترجمه شد. با آمدن اسلام البته تغییری در دین حاصل شد ولی بحث‌های فلسفی و عقلی و اصولی همچنان و بهمان نحو ادامه یافت. مثلا قدم کلمة الله[۱] در اینجا بقدم کلام الله (قرآن) تبدیل صورت داد و تحقیق در موضوع جبر و اختیار باهمان شدت و بهمان صورت باقی ماند و همچنین است بحث درباب صفات و اسماءالهی که مدتها در اسلام باقی ماند و علاوه بر این موضوعات کلامی مسائلی دیگر مخصوصاً اصول اخلاقی ارسطو هم نزد عیسویان شهرت و مقبولیتی یافته بود. برای ورود این مباحث نیز در اسلام مانعی وجود نداشت و عین این حالت برای طبیعیات ارسطو و کتب بطلیموس و جالینوس وجود داشت و بهمین جهت مسلمین بسرعت شروع بنقل این کتب بعربی کردند و در غالب اینها ترجمه از منقولات سریانی زودتر از استفاده از اصل یونانی آنها صورت گرفت و بهمان نحو که دیده‌ییم کتاب المدخل فرفوریوس (ایساغوجی) و قاطیغوریاس و اناالوطیقای اول و دوم و ماوراءالطبیعه و السماء والعالم[۲] و کتاب الحیوان و بعضی از تفاسیر مانند تفسیر الاسکندر الافرودیسی بر ماوراء الطبیعه و کتاب الحیوان و کتب دیگری که قبلا ذکر کرده ییم بزبان عربی درآمد. کتاب النوامیس و طیماوس و چند کتاب معدود دیگر از افلاطون هم بر این کتب افزوده شد ولی کتاب السیاسة ارسطو دیرتر از سایر آثار آن استاد شناخته و میان مسلمین منتشر گشت و توجه باین نکته خالی از اهمیت نیست زیرا با آنکه ارسطو در سایر مسائل عقلی مورد توجه و اعتقاد بود لیکن در تحقیق مسائل مربوط بسیاست افلاطون بیشتر طرف اعتنا قرار داشت چنانکه در آثار فارابی راجع بفلسفهٔ عملی ملاحظه می کنیم و این اختلاط روش افلاطونی و ارسطوئی را در موارد دیگر از فلسفهٔ اسلامی هم مشاهده می نمائیم و

۱- Verbe

۲- De coelo et mundo

در عین حال از روش نجومی بطلیموس و معتقدات فیلوپونیان (دوستداران اجتهاد) و پیروان اوریگن در اینکه اجرام سماوی دارای نفس و عقلند، نیز نفوذهایی در روش فلسفی مسلمین ایجاد شد.

این افکار و نظایر آنها که فرصت تعدید همه را نداریم[۱] وذکر آنها بتفصیل از حوصلهٔ تاریخ مختصری که گرد میآوریم خارج است، فلسفهٔ اسلامی را بنحوی که میبینیم و در بادی امر تصور می کنیم فلسفهٔ ارسطوئی است، پدید آورد. ازمیان کسانی که در اسلام بفلسفه اشتغال داشته اند دسته یی بدون التزام مطلق در اثبات اصول دین اسلام بمباحث این علم متوجه بودند و نظرهای مشاهیری از فلاسفهٔ آتن و اسکندریه را بی آنکه بدبستانهای مختلف آنان از لحاظ نظم تاریخی توجه کنند مورد مطالعه قرار میدادند. اینان فلاسفه اند که بنابر آنچه قبلا ذکر کرده ییم همواره درمعرض مخالفت اهل دین واقع بودند.

دستهٔ دیگری نیز از آغاز کار با فلاسفه در این امر شرکت داشتند و ایشان ائمه و پیشوایان مذهب اعتزال بوده اند که غایت مقصودشان در آوردن اصول دین بیك صورت علمی و منطقی و بحث در ذات و صفات واجب الوجود و احوال ممکنات از مبداء ومعاد بر وفق شریعت اسلام بوده است وفعالیت علمی این فرقه ازقرن دوم هجری آغازشد و با آنکه مصدر خدمات ذیقیمتی باسلام گردیدند بجرم استفاده ازمبانی فلسفی یونانیان و ایرانیان و هندوان[۲] همواره مورد بغض و نفرت مسلمین بودند و آخر نیز باغلبهٔ اهل حدیث و فقها ومتشرعین و اصحاب علوم دینی راه زوال گرفتند.

تمایل و آشنایی مسلمین با فلسفهٔ یونانی چنانکه دیده ییم باترجمهٔ آثار حکمای یونان واسکندریه و تفاسیر وشروح آنها وهمچنین با تعلیمات گروهی مانند قویری و یوحنابن حیلان و ابویحیی المروزی وابوبشرمتی بن یونس و ابوزکریا یحیی بن عدی ونظایر این اشخاص که غالباً کتب منطق وفلسفه را تدریس و با روش املاء شرح وتفسیر میکرده اند ؛ آغاز شد. این عمل دیرگاه امتداد داشت و تا اواخر قرن چهارم بطول

۱ — دراین باب ودر کیفیت تأثر مسلمین ازجریانات فلسفی اسکندریه وبیزنطه ومراکز مسیحی خاور نزدیك رجوع شود به بحث ممتع ومفصلی که درکتاب ذیل شده است :
G.Quadri : la Philosophie arabe dans l'Europe médiévale;Paris 1947,P.5-23

۲ — Ancyclopédie de l'Islâm,Art.Falsafa. par Horten.

انجامید ودراین‌میان آثار گوناگون فلسفی وشروح آنها بترجمه‌های نیك و بد و بالتمام یا بنحو اختصار بعربی در میآمد و در خلال این مدت بهمان‌نسبت که آشنایی مسلمین باآثار مذکور حاصل‌میشد تألیفات ابتکاری که غالباً صورت اختصارات وتحریریاشرح کتب فلسفی وسایرآثار علمی را داشت بوجود میگراییید. ازجملهٔ نخستین دانشمندان بزرگ که بدین کار دست زد الکندی درنیمهٔ اول قرن سوم بوده است.

فیلسوف‌العرب ابو یوسف یعقوب‌بن اسحق‌الکندی از اعقاب ملوك کنده بود که درمیان اجداد وی اشعث‌بن قیس‌الکندی درتاریخ‌اسلام مقام وشهرتی‌داردوپدرش اسحق‌بن الصباح درعهد مهدی، وهادی و رشید عامل کوفه بود. یعقوب دورهٔ تعلم خودرا دربصره وبغداد گذراند و درطب وفلسفه و حساب ومنطق وتألیف الحان وهندسه‌وطبایع اعداد ونجوم براعت یافت وبتألیف وشرح و تلخیص بسیاری از کتب مبادرت کرد. ابو معشر اورا ازحذاق مترجمین دانسته ودر ردیف حنین‌بن اسحق وثابت‌بن‌قرة الحرانی و عمربن فرخان الطبری ذکر کرده است لیکن ما بسبب شهرت بیشتر اوبتألیف وتفسیر وتردید در اینکه مترجم بوده است یامفسر و محررآثار منقول، بذکر نام وی در شمار مترجمان مبادرت نکرده‌ییم با اینحال در ذکراحوال او نوشته‌اند که یکی از دو زبان یونانی یا سریانی را میدانسته است و ابن ابی اصیبعه گفته است که بسیاری از کتب فلسفی‌را ترجمه کرد[۱]. الکندی در خدمت مأمون و معتصم منزلتی عظیم داشت لیکن درعهد المتوکل کتابخانهٔ اوضبط وبنام «خزانةالکندیة» نگاه داشته شد وفات اوظاهراً در حدود سال ۲۵۸ هجری اتفاق افتاد.[۲] یعقوب بن اسحق شاگردان بزرگ مانند ابومعشر بلخی واحمدبن الطیب سرخسی داشت. وی از تمام اطلاعات وعلوم عقلی‌عهد خود برخوردار بود ودرغالب آنها تألیفات وتحریراتی کردوبهمین سبب اثرونفوذاین‌استاد بزرگ در ریاضیات وفلسفه در تمام قرن سوم وچهارم ادامه داشت. تألیفات یعقوب‌بن

---

۱ — طبقات الاطبا ج۱ ص۲۰۷

۲ — این نظری است که آلبینوناگی Albino Nagy ناشر پنج رساله ازکندی دارد و نیز رجوع شود به‌تاریخ فلاسفةالاسلام فی‌المشرق والمغرب تألیف محمد لطفی جمعه. چاپ مصر سال ۱۳۴۵.ص۱۰.

اسحق را که تاحدود ۲۷۰ مجلد نوشته اند ابن الندیم و ابن ابی اصیبعه و القفطی ذکر کرده اند[۱] و ازاین میان تألیفات او در منطق و فلسفه وشروح او بر کتب ارسطو مانند قاطیغوریاس و باری ارمینیاس و انالوطیقای اولی و ابو دقطیقا و سوفسطیقا و بوطیقا ، شایان توجه است. ازایرادات قدما بر کتب منطقی او آنست که چون کتب کندی از صناعت تحلیل خالی بود درعلوم کمتر از آنها استفاده میشد زیرا برای وصول بحق درمسائل علمی از دانستن این صناعت گزیری نیست. گذشته ازمنطق ، الکندی درما بعدالطبیعه وحساب واکروموسیقی ونجوم و هندسه و فلکیات و احکام نجوم وطب و جدلیات و نفسیات و سیاسیات و مباحث مختلف ازطبیعیات نیز دارای تألیفات متعددبود. از آثار معتبراو در منطق وفلسفه، این کتب راذکر کرده اند: المدخل المنطقی (بتفصیل)، المدخل المنطقی (باختصار)، فی المقولات العشر، فی البرهان المنطقی، فی سمع الکیان ، فی بطلان قول من زعم ان جزألایتجزأ ، فی جواهر الاجسام، فی الابانة عن وحدانیة الله عزوجل، فی ان النفس جوهر بسیط غیر دائر، فی التوحید، فی مائیة العلم واقسامه، فی مائیة الشیء الذی لانهایة له، فی الابانة انه لایمکن ان یکون جرم العالم بلانهایة ، فی مائیة العقل والابانة عنه و چندین اثر دیگر .... ازاین همه اکنون در حدود بیست رساله از اصل عربی و یا ترجمه های لاتینی آثاروی دردست است. رسالات او بلاتینی بیشتر بدست ژرارد وس کرمونی (ژرارد ودی کرمونا)[۲] ترجمه شده و غالب این آثار منقول از آغاز اختراع چاپ ببعد بطبع رسیده است[۳]. پنج رسالهٔ کندی که درقرون وسطی ترجمه شده بود با توضیحات بدست «آلبینوناگی» در ۱۸۹۷ بامتن عربی آنها چاپ شده واز آنجمله است رسالهٔ معروف «فی مائیة العقل»[٤] یا «کتاب فی العقل» که ترجمهٔ لاتین آن از ژرارد وس کرمونی است. کتاب اثولوجیای منسوب بارسطو مشهور بکتاب المیامر را که عبدالمسیح بن عبدالله بن ناعمة الحمصی بعربی ترجمه کرده بود، یعقوب بن اسحق اصلاح و تحریر کرده واز این تحریر نسخ متعددر کتابخانهای

۱- الفهرست ص ۳۵۸-۳۶۵. طبقات الاطبا ج ۱ ص ۲۰۹-۲۱۴. اخبار الحکماص ۲٤۱-۲٤۶

۲- Gérardus Cremonensis (Gherardo di Cremona) ۳- مانند :

De medicinarum Compositarum gradibus investigandis libellus, Strassburg, 1531

De pluviis, imbribus et ventis ac aeris mutatione, Venezia, 1507.

Le Liber Jacob Alkindi de causis diversitatum.

٤- de Intellectu

ایران وهندومصروارو پاموجود است[١] و بسال ١٨٨٢ در برلین چاپ شده است . دیگر از کتب موجود او در مسائل فلسفی رسالهٔ « فی الابانة عن وحدانیة الله » جزو مجموعهٔ شمارهٔ ٦٣٤ کتابخانهٔ مجلس موجود است . دیگر کتابی است باسم « رسالة فی النفس » که نسخه‌یی از آن درخزانهٔ تیموریهٔ کتابخانهٔ مصر درمجموعه‌یی بشمارهٔ ٥٥ موجود است . دررسالهٔ عقل ، الکندی تحت تأثیر فلسفهٔ افلاطونی و ارسطوئی جدید و با توجه بآثار اسکندر الافرودیسی و خلط عقاید وی با فلاسفهٔ مذکور عقل را بچهار نوع منقسم میدارد :عقل هیولانی ، عقل بالفعل ، عقل بالملکه، عقل مستفاد. عالم مخلوق علتی فعال و ابدی یعنی ذات واجب است و میان واجب‌الوجود و ممکنات نفس کلی و بعد از آن نفوس افلاك واسطه‌اند.نفوس جزئیهٔ بشریه پرتوی از نفس کلی ودرعین تعلق خودباجسام ازقید آنها آزادند .. این فیلسوف دربیان مسائل فلسفی روش فیثاغوریون و افلاطونیون جدید را که درمزج فلسفهٔ افلاطون وارسطو کوشش داشته‌اند، پیروی کرده است وعلاوه برفلسفهٔ یونانی ازدبستانهای فلسفی ایران وهند نیز متأثر بوده[٢] و در بعضی از تصانیف خود بجمع بین مبانی شرع واصول معقولات مبادرت کرده است[٣]. علاوه بر این او بعقاید معتزله هم توجه و علاقه‌یی داشته و بعضی ازرسالاتش مانند « فی ان افعال الباری جل اسمه کلها عدل لاجورفیها» بقصد اثبات اصل معروف معتزله دراینکه ذات واجب فقط مصدر خیر است ومنشاء شر نفس ماست، نگاشته شده بود .[٤] براثر توجه بمسائل

١ــ رجوع شود به فهرست کتابخانهٔ ملی پاریس تألیف دو اسلان (de Slane) و بهمین کتاب قسمت ملحقات ذیل اسم ابن ناعمه و فهرست کتابخانهٔ مشهد ج ٤ ص ٨-٩ و فهرست کتابخانهٔ مجلس ج٢ ص٧٦-٧٨

٢ ــ اخبار الحکما ص ٢٤٠ ٣ ــ تتمة صوان الحکمة ص ٢٥.

٤ ــ راجع به الکندی وآثار و احوال و عقاید او رجوع شود به: الفهرست ابن الندیم ص٣٥٧-٣٦٥. اخبار الحکما ص ٢٤٠-٢٤٧. طبقات الاطبا ج١ ص٢٠٦-٢١٤. تتمة صوان الحکمة ص٢٥-٢٦. حواشی چهارمقاله ص ٢٠٣-٢٠٦. تاریخ فلاسفة الاسلام ص ١-١٢ و:

Encyciclopédie de l'Islâm,.Art.Al-Kindi,par De Boer.
Baron Carra de vaux:Les Penseurs de l'Islam, Vol.II,P.3-6
Alde Mieli: La Science-arabe,P.81-82.
Brockelmann : Geschte der ArabischenLitteraturVol.1,p.209-210

سلامی کندی دارای رسالات متعدد در رد مخالفین اسلام بود مانند رسالهٔ فی الرد علی المنانیة ، فی الرد علی الثنویة، فی نقض مسائل الملحدین وجز آن . . .

شاگرد معروف کندی یعنی ابوالعباس احمدبن محمدبن مروان الطیب معروف به: **احمدبن الطیب السرخسی** و به **ابن الفرائقی** استاد وندیم ومشاورالمعتضد بوده است که مدتی حسبت بغدادبرعهدهٔ او بود ودر۲۸۶ بفرمان خلیفه کشتهشد. وی درمیان تألیفات مختلف خوددرفلسفه ومنطق نیز کتبی داشتهاست. اهمیت اودرمنطق بیشتر تألیف مختصراتی استدراین فن مانندمختصرقاطیغوریاس ومختصر باری ارمینیاس ومختصرانالوطیقای اول و ثانی[۱]. از آثاراو کتاب ادب النفس جزومجموعهٔ شمارهٔ ۵۴۰۸ کتابخانهٔ برلین موجوداست.

شاگرد دیگر کندی یعنی **ابوزید احمدبن سهل البلخی** مانند استادخودمردی کثیرالتألیف و متفنن در علوم بود لیکن تألیفات او در فلسفه بیشتر ببحث در مسائل کلامی اختصاص داشت و ازینروی او را در کلام همردیف جاحظ دانسته و « جاحظ خراسان » لقب داده بودند . وی از جمیع علوم قدیمه و حدیثه مطلع و در مصنفات خود پیرو طریقهٔ فلاسفه و ازینروی متهم بالحاد بود . اهمیت ابوزید احمد بیشتر در آنست که بین حکمت وشریعت را جمع وآندو رابیکدیگر نزدیك کرده بود. بااینحال کتبی خاص فلسفه مانند رسالهٔ «حدود الفلسفة» وتألیفاتی درفلسفهٔ عملی وتوجهی بفلسفهٔ فیثاغوری جدیدداشت . وی گویااستا درازی درفلسفه بود وفاتش در ۳۲۲ اتفاق افتاد[۲].

درهمان حال که کارهای علمی شاگردان کندی و دیگر فیلسوفان مشائی ادامه داشت یك فیلسوف منفرد بزرگ درتمدن اسلامی آغاز فعالیت کرد، وی :

ابوبکرمحمدبن زکریاء بن یحیی الرازی ملقب به«جالینوس العرب» فیلسوف وعالم طبیعی و کیمیاوی وطبیب بزرگ ایران وعالم اسلامی و از مشاهیرعلمای جهان و یکی از نوابغ روزگار قدیم است . ولادت او در غرهٔ شعبان سال ۲۵۱ در ری اتفاق

۱ــ رجوع شود به طبقات الاطبا ج ۱ ص ۲۱۴ ــ ۲۱۵ . الفهرست ابن‌الندیم ص ۳۶۵-۳۶۶. اخبارالحکما ص ۵۵ ــ ۵۶. معجم‌الادبا ج۳ ص ۹۸ ــ ۱۰۲

۲ــ برای اطلاع‌از احوال وی‌رجوع شود به معجم‌الادباء یا قوت حموی ج۱ص۱۹۴وج۳ص۲۹ و ۶۴ ــ ۸۶ وج۶ ص۵۸ وج۱۶ص۱۱۱وج۱۹ص۶۲. تتمة صوان‌الحکمة ص۲۶.

افتاد و در همین شهر بتحصیلات ژرف خود در فلسفه و ریاضیات و نجوم و ادبیات مبادرت کرد و بعید نیست که توجه او بتحصیل علم کیمیا نیز در ایام جوانی صورت گرفته باشد. توجه واشتغال وی بعلم طب بعد از سنین جوانی و بنابرقول ابوالریحان پس ازمطالعات وتجارب آن استاد در کیمیا صورت گرفته ونتیجهٔ عارضه‌یی بود که درچشم وی ازتجارب کیمیاوی پدید آمد. معلم اورا در علم طب ، علی بن ربن الطبری دانسته‌اند واین مطلقاً نادرست بنظر میآید زیرا ابن ربن تا ۲۲۴ هجری که سال اسارت مازیار بن قارن است، دبیر او بود وبعد از آن ببغداد رفت و میان این تاریخ و تاریخ ولادت محمدبن زکریا ۲۷ سال است وچون رازی بتصریح ابوریحان و ابن ابی اصیبعه طب را در سنین کبرفرا گرفت باید براین بیست وهفت سال دست کم بیست وپنج سال دیگر بیفزاییم و بسیار بعید بنظر میرسد که علی بن ربن تا این غایت که مصادف با اواسط نیمهٔ دوم قرن سوم میشود زنده مانده باشد . معلم رازی درفلسفه نیز بدرستی معلوم نیست. ابن الندیم گفته است[۱] مردی معروف به « البلخی » که در بلاد مختلف میگشت استاد رازی در فلسفه بوده و مدعی است که کتبی را در علوم مختلف بخط او دیده و در عهد او آثار بلخی در خراسان شهرت فراوان داشته است[۲]. ناصربن خسرو قبادیانی سمت استادی رازی را درفلسفه بمردی مشهوربه «ایرانشهری» داده وآورده است که رازی سخنان اورا که استاد ومقدم وی بود بالفاظ زشت ملحدانه باز گفته است[۳]. بهرحال رازی پس ازشهرت درطب بخدمت ابوصالح منصوربن اسحق سامانی حاکم ری درآمد وبزودی ریاست بیمارستانی را که درآنشهر تأسیس شده بود، برعهده گرفت وبعدها چندی دربغداد بهمین شغل اشتغال داشت لیکن مدت توقف اودرآن شهر بدرستی معلوم نیست زیرا چون اوبزرگترین طبیب عهد خودشناخته شده بود غالباً مورد دعوت امرای عصر خویش بود ولی مسلماً درهیچیك از دربارها نماند و قسمت بزرگ حیات خود را دری گذراند و درهمین شهرنیز پنج روز

۱ — الفهرست ص ۴۱۶ ۲ — ماکس مایرهوف درمقالهٔ «ازاسکندریه تا بغداد» ابوزید احمدبن سهل البلخی را ازاستادان رازی شمرده و گفته است که رازی بسبب تعلیمات او در بعضی از آثار خود متوجه فلسفهٔ فیثاغوری جدید شد . این ابوزید البلخی سفرهای بسیار کرده و حتی بنا بربعض روایات بهند نیز رفته بود. رجوع شود بهمین کتاب ص ۱۶۵.

۳ — زادالمسافرین چاپ برلین ص ۹۸.

گذشته از شعبان سال ۳۱۳ وفات یافت[۱] و عمرش در این وقت بتاریخ قمری شصت و دوسال وپنج روزوبتاریخ شمسی شصت‌سال ودوماه بود . رازی دراواخر عمر براثر کثرت مطالعه وتحریر وتجارب کیمیاوی بآبریزی چشم وسپس بکوری دچارشد[۲]. ذکر آثار طبی و کیمیاوی رازی واهمیت وی دراین دوعلم در اینجا مورد ندارد و بعداً خواهدآمد وما دراینجا بتحقیق در آثار فلسفی و اهمیت و عقاید اودرفلسفه قناعت میکنیم :

از کتب وآثار فلسفی محمدبن زکریا اکنون جزمقدار معدودی در دست نیست ولی بنابرآنچه ازفهرست بیرونی وسایرمآخذ بر میآید وی کتب متعددر کلیات‌مسائل طبیعی و منطقیات و ما بعدالطبیعه داشته است وآنها عبارتند از کتب : سمع‌الکیان ـ الهیولی‌الصغیر والهیولی‌الکبیر (ابن‌الندیم: کتاب الهیولی‌المطلقة والجزئیة) ـ فی‌الزمان والمکان ـ اللذة ـ فی‌ان‌للجسم محرکاً من‌ذاته طبعاً ـ فی‌العادة ـ المدخل‌الی‌المنطق ـ کتاب‌البرهان ـ کیفیة‌الاستدلال ـ العلم‌الالهی علی‌رأی سقراط[۳] ـ العلم‌الالهی‌الکبیر ـ فی‌الفلسفة‌القدیمة ـ رساله درانتقاد اهل اعتزال ـ قصیدهٔ‌الهیه ـ الحاصل[۴] ـ الشکوک علی ابرقلس ـ ردنامهٔ فرفوریوس به انابون المصری ـ النفس الصغیر ـ النفس‌الکبیر ـ الطب الروحانی ـ فی‌السیرة الفلسفیة ـ امارات الاقبال والدولة . چند رسالهٔ دیگر فلسفی که در رد برمخالفین خود در مسألهٔ قدم هیولی ولذت ومعاد و ناقدین خود برعلم‌الهی و

---

۱ — رسالهٔ بیرونی درفهرست کتب رازی ص۶ . تاریخ وفات رازی را در مآخذ دیگر ۳۱۱ و ۳۲۰ و۳۶۴ودویست ونود واندی وسیصدواندی ذکر کرده‌اند . رجوع کنید بمآخذ مذکور در شمارهٔ بعد ازحاشیهٔ همین صحیفه.

۲ — شرح احوال رازی بتفصیل وذکر همهٔ اقوال گذشتگان در این‌باره که بعضی نادرست بنظر میآید دراینجا لازم نیست. دراین‌باب رجوع کنید به: الفهرست ابن‌الندیم ص۴۱۵ ببعد و۵۰۴. زادالمسافرین موارد متعدد. اخبارالحکما ص۱۷۸ ببعد. رسالة للبیرونی فی‌فهرست کتب محمدبن زکریاء الرازی چاپ پاریس سال۱۹۳۶ باهتمام پول کروس. عیون‌الانباء ج۱ص۳۰۹ ببعد. چهار مقالهٔ نظامی عروضی چاپ لیدن ص۷۴ ببعد وحواشی آن‌ص ۲۴۰ — ۲۴۱. وفیات‌الاعیان‌چاپ‌تهران ج۲ص۱۹۳ ببعد. دائرة‌المعارف اسلام ذیل عنوان‌الرازی (ابوبکرمحمدبن زکریا) بقلم P.Kraus و S Pines . تاریخ‌الاسلام السیاسی والثقافی ج ۳ص۵۶۹ — ۵۷۰. طبقات الامم ص۳۳و۶۱ La Science arabe ص۸۹ — ۹۳.

۳ — درطبقات‌الاطبا: فی‌العلم‌الالهی علی رأی‌افلاطو

۴ — ابن‌الندیم : الحاصل فی‌العلم الالهی . ابن‌ابی اصیبعة : الحاصل وغرضه‌فیه مایحمل(یحصل) من‌العلم‌الالهی من‌طریق‌الاخذ بالحدس‌وطریق‌البرهان .

رد بر «سیس ثنوی»[۱] نگاشت. کتاب دیگری نیز در رد نبوات و در نقض ادیان داشت بنام «فی النبوات» وشاید برای تکمیل اقوال خوددرهمین کتاب کتاب معروف دیگرخود را بنام «حیل المتنبین» معروف به «مخاریق الانبیاء» نگاشته بوده است. رازی علاوه بر این تألیفات فلسفی شروح وجوامعی هم ازآثار متقدمینی مانند ارسطووافلاطون داشت. از افلاطون رسالهٔ طیماوس را شرح کرد و از ارسطو جوامعی در منطق چون جوامع قاطیغوریاس و باری ارمینیاس و انالوطیقا ترتیب داد و نیز کتابی در منطق بروش و با اصطلاحات متکلمین اسلام تدوین کرد. مسعودی در کتاب التنبیه والاشراف گفته است که رازی درسال ۳۱۰ کتابی در سه مقاله راجع بفلسفهٔ فیثاغوری نگاشت وبعید نیست این توجه بفلسفهٔ فیثاغوری جدید نتیجهٔ تعلم رازی نزد ابوزید البلخی بوده باشد که از شاگردان کندی ومتوجه فلسفهٔ فیثاغوری جدید بود.

نسخ برخی ازآثارفلسفی محمدبن زکریا اکنون دردست است ازآنجمله کتابی بنام «القوانین الطبیعیة فی الحکمة الفلسفیة» است که نسخه‌یی ازآن در کتابخانهٔ جمعیت دائرة المعارف عثمانیهٔ حیدرآباد باقیست[۲] ونسخه‌یی دیگردر کتابخانهٔ اوپسالا. قسمتی دیگرازرسائل موجود اورا «پول کراوس» درمجموعهٔ «رسائل فلسفیةلابی بکرمحمدبن زکریاء الرازی» بانضمام قطعاتی از کتب مفقودهٔ او چاپ کرد. از جملهٔ این آثارست: الطب الروحانی - السیرة الفلسفیة - مقالة فی مابعدالطبیعة - قطعاتی از کتاب اللذة - العلم الالهی - القول فی القدماء الخمسة (مأخوذ ازتألیفات اودرعلم الهی منقول ازتحقیق ماللهند ابوریحان ومنهاج السنةالنبویة از ابن تیمیة و کتاب الازمنة والامکنة ازابوعلی احمد المرزوقی الاصفهانی و کتاب محصل افکارالمتقدمین والمتأخرین امام فخررازی) - القول فی الهیولی (بازمانده ازالهیولی الکبیر والهیولی الصغیر ورسالهٔ ردبرمسمعی) - القول فی الزمان والمکان (بازمانده از کتب الهی اومذکوردر کتاب الفصل فی الملل والاهواءوالنحل ابن حزم و

---

۱ — دربرخی ازنسخ «سیسن» ودربعضی دیگر «سیس» وصورت اخیراصح و یکی از اسامی ایرانیستو ازآنجمله است «استاسیس» یا «استاذسیس» مشهوردرالفهرست نام کتاب چنین است: فیماجری بینه وبین سیس المنانی.

۲ — تذکرة النوادرمن المخطوطات العربیه. حیدرآباد سال ۱۳۵۰. ص ۱۴۰.

زادالمسافرین ناصرخسرو و کتاب المباحث‌المشرقیة امام فخررازی) والقول فی‌النفس والعالم (مأخوذ از کتب الهی‌او مذکور در زادالمسافرین و مناظرات امام فخررازی و جوابهای شیخ‌الرئیس برسؤالات ابوریحان) والمناظرات بین‌ابی‌حاتم الرازی‌وابی‌بکر الرازی (مقتبس از کتاب اعلام‌النبوة از ابی‌حاتم الرازی).

اهمیت رازی‌درفلسفه بیشتراز آن جهت است که اوبرخلاف بسیاری ازمعاصران خود در فلسفه عقاید خاصی که غالباً مخالف با آراءِ ارسطو است، داشته است. قاضی صاعد اندلسی گوید [۱]: جماعتی از متأخران کتبی بر مذهب فیثاغورس و پیروان او نگاشته ودرآنها فلسفهٔ طبیعیهٔ قدیم را تأیید کرده‌اند و از کسانی که در این باب تألیفی دارد ابوبکر محمد بن زکریاء الرازی است که از رأی ارسطاطالیس شدیداً منحرف بود و او را بسبب جدا شدن از غالب‌آراء معلم خود افلاطون و دیگر فلاسفهٔ مقدم بر او عیب میکرد و می‌پنداشت که او فلسفه را تباه کرده وبسیاری ازاصول آنرا تغییرداده است و من گمان نمی کنم که علت دشمنی رازی با ارسطاطالیس وسعی در حقیرشمردن اوچیزی جزآن باشد که‌آراء رازی‌در کتاب العلم الالهی والطب الروحانی و کتب‌دیگر او که دال برنیکو شمردن مذهب ثنوی در شرك وآراءِ براهمه در ابطال نبوت واعتقاد عوام صابئه درتناسخ است، با افکار ارسطاطالیس منافات دارد. ابو ریحان میگوید: من کتاب محمدبن‌زکریاءالرازی‌رادر علم الهی‌خوانده‌ام واودرآن تحت تأثیر کتب‌مانی و خاصه کتاب او موسوم به سفرالاسرار واقعست[۲].

رازی درما بعدالطبیعه معتقد بوجود پنج‌قدیم بود یعنی خالق - نفس کلی -هیولی اولی - مکان مطلق یا خلاء - زمان مطلق یادهر. برخی از قدما مانند امام فخرالدین محمدبن عمرالرازی[۳]معتقدند که‌پسرزکریا اعتقادبقدماء خمسه راازحرانیان گرفته لیکن حقیقت امرآنست که عقیدهٔ مذکور بعد از رازی میان حرانیین راه یافته[٤]. ابوریحان بیرونی هم هنگام نقل قول رازی درقدمت پنج چیز گفته است که وی اعتقاد

---

۱ – طبقات الامم ص۳۳ ۲ – فهرست کتب محمد زکریا ص۳

۳ – کتاب محصل‌افکارالمتقدمین والمتأخرین‌من العلماء والحکماء منقول‌از: رسائل فلسفیهٔ‌محمد ابن‌زکریا از ص۲۰۳ ببعد ٤ – پول کراوس، رسائل فلسفیهٔ محمدبن زکریا ازص۱۹۱ ببعد.

خویش را بقدماء خمسه از یونانیان گرفته [۱] امـا ظاهر امر آنست که محمدبن زکریا در این باب از معتقدات فلسفی ایرانیان استفاده کرده است . ابن حزم در کتاب الفصل گوید اعتقاد مشهور مجوس بر آنست که خالق عالم یعنی اورمزد و ابلیس یعنی اهرمن وگاه[۲] یعنی زمان و جای[۳] یعنی مکان و خلاء ، و توم[٤] یعنی جوهر یا هیولی یا سرشت یا خمیره : پنج قدیمند . ابن حزم در کتابی کـه بر رد کتاب العلم الالهی رازی نوشته بود این اعتقاد رازی را که بنظر او ازمجوسان گرفته بود رد کرد .

مسعودی[٥] نیز نظیر این قول را دارد و گوید مجوس معتقد بقدمـاء خمسه هستند یعنی اورمزد (خدای عزوجل) واهرمن (شیطان شریر) وگاه (زمان) و جای (مکان) وتوم (طینت و خمیره) . اهرمن ازاین راه پدیدآمد که خداوند در ملالت از تنهایی دچار وحشت شد واز بیمناکی اوهام براو مستولی گشت واین خیالات بد تجسم یافت و بظلمت بدل شد و اهرمن ازآن بوجودآمد .

با دقت در این اشارات معلوم میشود که اعتقاد بقدماء خمسه در ایران موضوع تازه‌یی نبود وبعید نیست که رازی در این باب تحت تأثیر نظر های ایرانیان قدیم واقع شده باشد .

از این پنج قدیم دوقدیم حی و فاعلند وآندو « خالق » و « نفس کلی» اندویکی فاقد حیات و منفعل و آن « هیولی اولی » است که جمیع اجسام موجوده از آن پدید آمده‌اند ودو قدیم دیگر یعنی خلاء و دهر نه حی‌اند و نه فاعل . خالق تام‌الحکمة وعقل تام ومحض است و سهوو غفلت بر او راه نمی یابد و حیات از اوچون فیض نور از قرص خورشید فیضان میکند . ازنفس کلی نیز حیات مانند نورپراکنده میشودلیکن اومترجح بین‌جهل وعقل است بدین‌معنی که چون به خالق که عقل‌محض‌است توجه یابد از نور

---

۱ — کتاب تحقیق ماللهند ص۱٦۳ ۲ — دراصل : کام . ۳ — دراصل : جام .

٤ — دراصل « نوم » و بتصحیح پول کراوس «هوم». ولی ظن غالب برآنست که نوم محرف از کلمهٔ «توم» پهلوی (tôm وtôhm) یعنی نطفه ، جرثومه ، اصل ، مبنی باشد . برای تحقیق بیشتری دراین کلمه رجوع شود به: H.S.Nyberg:Hilfsbuch des Pehlevi,II.P.226-227

٥ — التنبیه والاشراف طبع لیدن ص۹۳

عقل بر خوردار میشود و چون بهیولی که جهل محض است نظر افکند غفلت وجهل بر او مستولی میگردد . نفس کلی بنا بخواست صانع بهیولی تعلق جست وبر اثر این تعلق بصورتهای گوناگون با او ترکیب شد و ازاین انواع تراکیب سموات وعناصر واجسام حیوانات بوجه اکمل پدید آمد واگر چیزی از نقص وفسادهم درآن باقی ماند از آن جهت است که ازالهٔ آن امکان نداشت . سپس خداوند برنفس افاضهٔ عقل کرد و عقل را از جوهرالهیت خود سوی مردم عالم فرستاد تانفس را درهیکل آدمی از خواب گران برانگیزد وبدوبنماید که این عالم جای وی نیست و تادر عالم هیولانی است رهـایی از آلام متصور نیست وچون نفس از این حقیقت آگهی یافت ودریـافت که در عالم خاص خویش یعنی عالم علوی براحت باز رسد بدان مشتاق و از این جهـان برحذر خواهد شد وبعد از مفارقت جسم سوی آن جهان عروج خواهد کرد و ابدالآباد در آن بـاقی خواهد ماند . اما نفس بدین مقام نرسد مگراز طریق فلسفه وهر کس فلسفه بیاموزد و عالم خویش را بشناسد و کم آزار باشد و دانش آموزد از این شدت رهایی یابد ودیگر نفوس درین عالم چندان باقی مانند تا هرنفسی درهیکل مردی فلسفی سمت تهذیب یابد وقصد عالم خویش کند وچون تمام نفوس بشریه بدین مرحله رسیدند و همه بنفس کلی باز شدند عالم امکان راه نیستی گیرد وهیولی از بند صورت گشاده شود و بدان حال باز گردد که در روز ازل بوده است .

با این کیفیت روشن میشود که رازی عـالم را محدث میپندارد برعکس ارسطو که آنرا بملازمهٔ قدم خالق قدیم پنداشته است . رازی گوید ایجاد عالم ازصانع حکیم بیکی از دو وجه ممکن است صورت گرفته باشد یا به «طبع» ویـا به «خواست» اگر بطبع باشد لازم آید که مطبوع محدث باشد ودراین صورت صانع نیز محدث خواهد بود زیرا میان موجود که بطبع موجد ایجاد شده باشد با موجد فاصلهٔ متناهی خواهد بود . اما اگر از «خواست» صانع باشد لازم آید که صانع پیش از محدث موجود بوده باشد وبرای آنکه صانع از خواست تا آفریدن بخواست آفریدن آید میبایست قدیم دیگری باوی بوده باشد که او را بدین فعل بیاورد وآن قدیم دیگر «نفس» است .

اما در طبیعیات ، رازی گفته است که هیولی مطلق ازاجزاء لایتجزا پدید آمده

است که قابل تقسیم ومرکب نیستند . هیولی بسیط ومادهٔ جسم است وترکیب اجسام از اجزاءِ لایتجزا و جوهر خلاء است و از جزو های هیولی آنچه متکاثف تر یعنی خلاء دربین آنها کمتر باشد سنگین‌تر است وآن جوهر زمین است و آنچه گشاده تر از نخستین باشد یعنی خلاء آن بیشتر از اجزاءِ خاك باشد جوهر آب وآنچه گشاده‌تر از دومین ، جوهرهوا وآنچه گشاده تر از سومین جوهر آتش است . پیداست که دراین جواهر یا عناصر اربعه هر تغییری در تکاثف یا گشادگی باعث میشود که عنصری مبدل بمرتبهٔ فرودین یا زبرین گردد مثلاً از آب آنچه تکاثف بیشتری یابد زمین شود وآنچه گشاده‌ترشود هوا گردد . ترکیب جرم فلك هم از جزوهای هیولی است منتهی نوع ترکیب درآن با نوع ترکیب در عناصر اربعه فرق دارد وبهمین سبب از حیث حرکت هم باآنها متفاوت ودارای حرکت مستدیر است. اختلاف اجسام درچگونگیها (کیفیات) هم ازقبیل سنگینی وسبکی وتاریکی وروشنی وجز آن بسبب اندکی یا بیشتری خلاء درترکیب با هیولی است . هیولی که پیش از ترکیب با خلاء بسیط بوده بعد از فنای عالم بهمان حال نخستین باز میگردد وهمچنان درآن حال باقی میماند .

قدم هیولی را رازی بدین گونه ثابت می کرد که میگفت در عالم چیزی پدید نمی‌آید مگر از چیزی‌دیگر یعنی ابداع محال است و ممکن نیست خالق چیزی را ازمعدوم بوجودآورد پس لازم‌است هیولی قدیم بوده باشد تا اجسام از آن پدید آیند و چون هیولی را از مکان چاره نیست مکان هم قدیم است . مکان کلی‌غیر از مکان‌جزئی یامضاف است‌همچنانکه‌زمان کلی‌غیر اززمان محصورمیباشد . زمان کلی‌یا دهرجوهری است ممتد وقدیم وزمانی که‌ارسطو گویدیعنی‌مدت واقع میان مبادی ونهایات حرکات تنها قابل انطباق بازمان محصوراست . زمان کلی‌جوهری ممتد وقدیم ، گذرنده‌ورونده است ، پیش از خلقت عالم وجود داشت و بعد ازفساد عالم امکان هم خواهد بود .

رازی بنابرآنچه از اشارات مختلف برمیآید معتقد بحلول بود ومیگفت رهایی نفوس از اجساد حیوانات جزاز طریق ذبح آنها روا نبود واین‌نفوس پس ازرهایی‌باجساد انسانی پیوندند واز نفوس بشریه نیز نفسهای نیکوکاران بمراتب عالیهٔ روحانی ارتقاء جویند ونفسهای بدکرداران دیو شوند وخویشتن بصورت فرشتگان بآدمیان مینمایند

رایشان را گویند که «رومردمان را بگوی که سوی من فریشته‌آمد و گفت خدای ترا پیغامبری داد و من آن فریشته‌ام، تا بدین سبب میان مردمان اختلاف افتد و خلق کشته شود» (زادالمسافرین).

اصول معتقدات رازی دراخلاق از همه‌جا بهتردر کتاب سیرةالفلسفیة[۱] و کتاب الطب‌الروحانی[۲] آمده‌است. وی‌دراخلاق معتقد بزهدوترك دنیاوانزوای ازخلق‌نیست. درآغاز رسالهٔ سیرة الفلسفیة بکسانی که او را درمعاشرت با خلق وتصرف دروجوه‌معاش سرزنش کرده‌اند تاخته و زندگی خویش را علی‌الخصوص با اعمال «امام» خود سقراط مقایسه کرده است که از روش کلبیون اعراض نموده و درحیات اجتماعی شرکت‌جسته ودرعین‌آنکه در زندگی خصوصی طریق قناعت پیش گرفته بود از مواجهه با عامه‌وبا ملوك وبیان حق با الفاظ روشن امتناعی نداشت. فرد باید از انهماك درشهوات دوری جوید واز هرچیز بمقداری که ازآن چاره نیست یا بمقداری که جالب المی بیشتر از لذت حاصل ازآن نباشدبهره برگیرد. مبنای‌اخلاق‌درفلسفهٔ‌رازی‌براصل‌لذت والم‌استوار است واودراین‌باب عقاید خاص دارد. بعقیدهٔ رازی لذت امر وجودی نیست وعبارتست ازبازگشت بحالت طبیعی‌بعدازخروج ازآن ویاخلاص ازالم. درصورتیکه درنظرارسطو لذت امری‌وجودی است. ناصرخسرو گفته است[۳] «قول محمدزکریاآنست که گوید لذت چیزی نیست مگر راحت از رنج ولذت نباشد مگر براثر رنج و گوید که چون لذت پیوسته شود رنج گردد و گوید حالی که آن نه لذتست و نه رنج است آن طبیعتست وآن بحس یافته نیست ...» ورازی خود درالطب‌الروحانی درباب لذت والم بحث مفصلی دارد[۴] و علاوه براین درتألیفی خاص باسم کتاب‌اللذة[۵] عقیدهٔ خویش را آورده بود و ناصرخسرو خلاصه‌یی از آنرا برای رد وبدگویی آن فیلسوف درزادالمسافرین نقل

---

۱ – بنابرتسمیهٔ ابوریحان چنین است ولی ابن‌الندیم وقفطی‌وابن‌ابی‌اصیبعه آنرا بنامهایی مانند: السیرةالفاضلة - سیرةالحکماء هم‌آورده‌اند.

۲ – ویعرف ایضاً بطب‌النفوس (ابن‌ابی‌اصیبعه)

۳ – زادالمسافرین چاپ برلین ص۲۳۱ ٤ – رسائل فلسفی‌محمدبن‌زکریا ازص۳٦ ببعد.

٥ – ابن‌الندیم درالفهرست‌ص٤۱٦ وابوریحان‌بیرونی درفهرست کتب محمد زکریا «فی اللذة» گفته‌اند ورازی خودآنرا «مقالةفی‌مائیةاللذة» نامیده است (الطب الروحانی ص۳۸)

کرده است[۱]. رازی راجع بانتخاب انواع لذات معتقد است چون مقصودی که درخلقت ما وجود داشت سازگار بالذات جسدانی نیست بلکه عبارتست از کسب علم و بکار بردن عدل که بوسیلهٔ آندو ازاین عالم خلاص خواهیم یافت و بعالمی خواهیم رسید که در آن موت والم وجود ندارد، پس باید از برخی لذائذ بیش از آنچه حاجت جسم است چشم بپوشیم. رازی درسیرة الفلسفیة که بهترین نموداراصول اخلاقی این فیلسوف است میگوید آدمی از باب تشبه بخداوند که رحیم وعادل است بایدنسبت بخلق و بخود عادل ورحیم باشدواز ایلام دیگران وخودجز درموردلزوم پرهیزدو باز درهمین باب پیروی ازافلاطون گفته است که چون فلسفه عبارتست از تشبه بخدای عزوجل بقدر طاقت انسان، وخدای ما عالم و مبرا از جهل و عادل ودوراز ظلم وجوراست ما هم باید دراین صفات بدو تشبه جوییم. در کتاب طب الروحانی که در بیست فصل است جمیع وظایف آدمی را در استعانت از عقل و انصراف از هواجس نفسانی و شناختن عیوب خود ودوری جستن از عجب وحسدو غضب و دروغ و بخل وغم و شرابخوارگی وافراط درهمخوابگی ومقدارا کتساب وخرج و عدم مجاهدت درطلب مراتب دنیوی وتمییز مطلوبات هوی و عقل شرح میدهد و در پایان آن سیرت فاضله یی را که باید مورد اتباع هر جویندهٔ کمال باشدآن میداند که با مردم بعدل و عفت ورحمت رفتار کند و در حفظ منافع همگان مگر بدکاران وظالمان بکوشد تا جالب سلامت و صلح اکثر ایشان گردد و محبت آنان را برانگیزد.

رازی نه تنها با ارسطو و پیروان او برسر جدال واعتراض بود بلکه بامتفکرین زمان خود خاصه بامتکلمین هم مانند جاحظ[۲] وابوالعباس ناشیء[۳] وابوالقاسم الکعبی[٤] و مسمعی[٥] و شهید البلخی[٦] نظر خوبی نداشت زیرا این قوم میکوشیدند اصول دین را بر مبانی فلسفی منطبق سازند و در نظر رازی این امرامکان نداشت وبرخلاف

---

۱ — ناصر خسرو اقوال محمدبن زکریا را راجع بلذت والم وانتقادات خود را براو ازص ۲۱۳ تاص ۲٤٤ زادالمسافرین آورده است بدانجا مراجعه شود.

۲ — الرد علی الجاحظ فی مناقضته الطب. ۳ — الرد علی الناشی فی نقضه الطب.

٤ — ماجری بینه و بین ابی القسم الکعبی فی الزمان.

٥ — الرد علی المسمعی فی رده علی القائلین بقدم الهیولی.

٦ — فیماجری بینه و بین شهید البلخی فی اللذة؛ الرد علی شهید فی لغز (ن. تثبیت) المعاد.

پیروان ارسطو در اسلام تصور نمی کرد که بتوان بین فلسفه و دین سازش ایجاد کرد. در میان مخالفان فلسفی او افرادی مانند ابوبکر حسین التمار المتطب فیلسوف دهری سابق الذکر و ثابت بن قرة الحرانی فیلسوف صابئی و مسعودی مورخ و فیلسوف معروف و احمدبن طیب السرخسی شاگرد کندی وجود داشتند. رازی نسبت باکثر مذاهب هم راه انتقاد پیش گرفته واین انتقاد خود را دربرخی ازآنهامانند مذاهب دیصانیه ومحمره وما نویه[۱] و مذاهب غالیهٔ شیعه[۲] بشدت آشکار کرده است وبرای اظهار مخالفت خود بنحو اعم با همهٔ ادیان دو کتاب معروف: «النبوات» معروف به «نقض الادیان» و کتاب «حیل المتنبین» معروف به «مخاریق الانبیاء» را نگاشت که مدتها بعد ازرازی هم‌مایهٔ خشم مسلمین و تکفیر آن فیلسوف بود. از این دو کتاب اکنون اثری در دست نیست اما متکلم و داعی بزرگ اسمعیلی ابو حاتم الرازی[۳] مؤلف کتاب مشهور اعلام النبوة متن‌مناظرهٔ خودرا بامحمدبن زکریا درباب نبوت آورده وعقاید رازی‌راآنجا ذکر کرده است و پیداست که اصول عقاید رازی دراین کتاب همانست که درنقض الادیان یا کتاب النبوات آمده بود. اصول عقاید محمد بن زکریاء الرازی بنابر نقل ابی حاتم اینست که: خداوند همهٔ بندگان خود را مساوی خلق کرده و هیچکس را بر دیگری برتری نداده است و اگربگوییم که برای راهنمایی آنان حاجت بانتخاب کسی داشت حکمت بالغهٔ وی میبایست چنین اقتضا کند که همه را بمنافع و مضار آنی وآتیشان آگاه سازد و کسی را ازمیان ایشان بردیگران برتری ندهد و مایهٔ اختلاف و نزاع آنان نگردد وباانتخاب امام و پیشوا باعث آن نشود که هرفرقه‌تنها ازپیشوای خود پیروی ودیگران راتکذیب کند وبانظربغض بدانان بنگرد وجماعات بزرگی برسراین اختلاف از میان بروند. معجزات متنبیان نیزچیزی جز خدعه ونیرنگ نیست وغالب آنها هم ازمقولهٔ

---

۱ — الطب الروحانی ص۹۱-۹۲. ۲ — رد بر احمد الکیال در مبحث امامت.

۳ — ابوحاتم احمدبن حمدان بن احمد الورسنانی (یا الورسامی) الرازی داعی و متکلم بزرگ اسمعیلی بود که بسال ۳۲۲ هجری درگذشت. وی مدتی درتبرستان و آذربایجان و دیلم واصفهان وری مشغول دعوت بوده و گروهی ازمعاریف این صفحات‌را مانندا سفار پسرشیرویه ومرداویج پسر زیاربکیش اسمعیلی درآورد. راجع به این مرد مراجعه شود به: الفهرست ابن الندیم ص۲۶۸ و الفرق بین الفرق البغدادی ص۷۰ ورسالات فلسفی رازی گردآوردهٔ پول کروس ص۲۹۱ — ۲۹۴

افسانه‌های دینی است که بعد از آنان پدید آمد . مبانی واصول ادیان با حقایق مخالف و مغایرت دارند و بهمین سبب هم میان آنها اختلاف دیده میشود و علت اعتماد واعتقاد مردم بادیان و اطاعت از پیشوایان مذهبی تنها عادت است . ادیان ومذاهب علت‌اساسی جنگها ومخالف با اندیشه‌های فلسفی و تحقیقات علمی هستند . کتابهایی که بنام کتب مقدس آسمانی معروفند ، کتبی خالی از ارزش و اعتبارند و آثار کسانی از قدما مانند افلاطون وارسطو و اقلیدس وابقراط خدمت مهمتر ومفیدتری ببشر کرده است . کتاب نقض‌ادیان رازی بی تردید حاوی شدیدترین حملات بادیان بوده است که در تمام ادوار قدیم و در قرون وسطی صورت گرفت.

بر اثر حملات شدید رازی بپیروان نظر و قیاس و بمعتقدان جمع میان دین و فلسفه و معارضه با ادیان وتوجه ببرخی ازمبانی فلسفی ایرانیان وفلاسفهٔ پیش ازارسطو خاصه ذیمقراطیس[۱] و عقاید خاصی که داشت غضب گروه بزرگی از علمای‌اسلامی‌بر ضد او برانگیخته شد . جمعی او را تنها متطبب خواندند و حق ورود در مباحث فلسفی ندادند ، گروهی ویرا ملحد (ابوحاتم‌رازی)، نادان (ناصرخسرو) ،جاهل(ناصرخسرو، موسی‌بن میمون‌الاسرائیلی ، مرزوقی)، غافل (ناصرخسرو) ، مهوس‌بی‌باك (ناصرخسرو) و سخنان او را دعاوی و خرافات بی دلیل (ابن حزم)، هوس (ناصرخسرو) ، هذیانات (موسی بن میمون) خواندند . ابوعلی بن سینا در جوابهای خود بسؤالات بیرونی از رازی بدین نحویاد کرده است : « و کانك اخذت هذاالاعتراض ... عن‌محمدبن‌زکریاء الرازی المتکلف الفضولی فی شروحه فی الالهیات تجاوز قدره فی بط الجراح و النظر فی‌الابوال و البرازات لاجرم فضح نفسه و ابدی جهله فیما حاولهورامه » . کتابهای‌بسیار هم در حیات رازی و بعد از و در رد اقوال وی نوشتند و فی الواقع عقاید رازی بحدی نزدفلاسفه‌ومتکلمین‌اسلامی‌اهمیت‌وشهرت‌پیدا کرد که‌غالب‌متفکران معاصر و بعد ازواز نقض و ردآن خاصه رد کتاب معروف او در فلسفهٔ الهی چاره یی ندانستند . از جملهٔ

۱- Demokritos d'Abdera فیلسوف بزرگ یونانی (۴۶۰ — ۳۷۰ق.م.)

کسانی که بر رازی ردودی نوشته‌اند افراد ذیل را میتوان یاد کرد[۱] :

۱ ـ ابو القاسم عبدالله بن احمد بن محمود البلخی الکعبی رئیس معتزلهٔ بغداد (متوفی بسال ۳۱۹) که معاصر رازی بود وچند رد بر کتاب العلم الالهی رازی داشت و رازی خود تألیفاتی در رد الکعبی نگاشت مانند : الف ـ کتاب نقض نقض البلخی للعلم الالهی[۲] (ابن الندیم) یا کتاب فی نقض کتاب البلخی لکتاب العلم الالهی و الرد علیه[۳] وشاید این همان کتاب باشد که بیرونی بنام «فی ایضاح غلط المنتقد علیه فی العلم الالهی»[٤] ذکر کرده است . ب ـ کتاب فی الرد علی ابی القاسم البلخی فیما ناقض به فی المقالة الثانیة من کتابه فی العلم الالهی[٥] یا کتاب الرد علی ابی القاسم البلخی فی نقضه المقالة الثانیة فی العلم الالهی[٦] . ج ـ کتاب الی ابی القاسم البلخی فی الزیادة علی جوابه وعلی جواب هذا الجواب[۷] یا کتاب الی ابی القاسم البلخی والزیادة علی جوابه وجواب هذا الجواب[۸] . هـ ـ مقالهٔ رازی در رد انتقادات کعبی در امر زمان (فیما جری بینه و بین ابی القاسم الکعبی فی الزمان) (بیرونی) .

۲ ـ ابو نصر محمد بن محمد الفارابی (متوفی بسال ۳۳۹) که «کتاب فی الرد علی الرازی فی العلم الالهی» را نگاشت .

۳ ـ ابو علی محمد بن الحسن بن الهیثم البصری الریاضی (متوفی بسال ٤۳۰) صاحب کتاب «نقض علی ابی بکر الرازی المتطبب رأیه فی الالهیات والنبوات»

٤ ـ ابو محمد علی بن احمد بن سعید بن حزم الظاهری الاندلسی (متوفی بسال ٤٥٦) که بنا بر اشارهٔ خود در کتاب الفصل فی الملل کتابی را از خود بنام « کتاب التحقیق فی نقض کتاب العلم الالهی لمحمد بن زکریاء الطبیب» ذکر کرده است .[۹]

٥ ـ ابو الحسن علی بن رضوان الطبیب المصری (متوفی بسال ٤٦۰) صاحب

---

۱ ـ این فهرست را از ص ۲-۳ و ۱٤٥-۱٤۷ و ۱٦۷-۱۷۰ و ۱۹٦ و ۲۰۲ و ۲٤۱-۲٤۲ مجموعهٔ رسائل فلسفی محمد بن زکریای رازی از پول کراوس نقل کرده‌ایم .

۲ ـ الفهرست ص ٤۱۹ ۳ ـ طبقات الاطبا ج ۱ ص ۳۲۰ ٤ ـ رسالهٔ فهرست کتب بیرونی ص ۱٦ ٥ ـ طبقات الاطباج ۱ ص ۳۱۷ ٦ ـ الفهرست ص ٤۱۸ ۷ ـ ایضاً همان صحیفه ۸ ـ طبقات الاطباج ۱ ص ۳۱۷ ۹ ـ طبع مصر ۱۳٤۷ ج ٥ ص ٤٤ و ج ۱ ص ۳٥

«کتاب فی الرد علی الرازی فی العلم الالهی واثبات الرسل» .

۶ـ ابومعین ناصر بن خسرو القبادیانی (متوفی بسال ۴۸۱) که در کتاب زاد المسافرین ودر کتاب بستان العقل بسیاری از اقوال رازی را در قدم هیولی واختلاف عناصر و مکان و زمان و کیفیت حدوث عالم و لذت مردود دانسته و بحث های مفصل در رد سخنان او کرده است .

۷ ـ ابوعمران موسی بن عبیدالله بن میمون الاسرائیلی القرطبی (متوفی بسال ۶۰۱) که درفصلی از کتاب خود بنام دلالة الحائرین سخنان محمدبن زکریا را رد کرده واو را تنها طبیب دانسته است نه فیلسوف .

۸ـ ابوبکر محمدبن الیمان السمرقندی متوفی بسال ۲۶۸ که نقضی بر الطب الروحانی رازی داشت ورازی جوابی بر آن نوشت بنام «کتاب فی نقض الطب الروحانی علی ابن الیمان» دربعضی نسخ بجای ابن الیمان، ابن التمار نوشته شده و دراین صورت باید مقصود ابوبکر حسین التمار الدهری المتطبب باشد که دربعض مناظرات ابوحاتم الرازی وابوبکر رازی حضور داشته وازمخالفان متعصب رازی بوده است .

۹ ـ ابوالحسن شهیدبن حسین البلخی (متوفی بسال ۳۲۵) که ردهایی بر رازی داشت ورازی کتابی دررد انتقادات اودرامر لذت نوشت (کتاب فی نقضه علی سهیل (شهید) البلخی فیما ناقضه به فی امر اللذة)[۱]. ابن الندیم گوید که بین شهید و رازی مناظراتی بوده وهریك بردیگری نقوضی داشته اند. عقیدهٔ شهید درباب لذت در کتاب صوان الحکمة از ابوسلیمان محمدبن طاهر بن بهرام المنطقی السجستانی (متوفی در حدود سال ۳۷۱) آمده وشاید قسمتی از کتاب نقض اوبر نظریهٔ لذت رازی باشد .

۱۰ ـ ابوعلی احمدبن محمدبن الحسن المرزوقی الاصفهانی متوفی بسال ۴۲۱ که در کتاب الازمنة والامکنة عقیدهٔ رازی را در زمان ومکان واعتقاد او را بقدماء خمسه رد کرده است .

۱۱ ـ فخرالدین محمدبن عمر الرازی متوفی بسال ۶۰۶ در کتاب محصل افکار

---

۱ ـ طبقات الاطبا ج ۱ ص ۱۱۹ . الفهرست ص ۴۱۸

المتقدمین والمتأخرین من العلماء والحکماء المتکلمین ، که قول محمدبن زکریا را قدماء خمسه مذکورداشته ومورد انتقاد قرارداده‌است وهمچنین‌است در کتاب المطالب العالیة که درسال ۶۰۳ یعنی سه سال پیش از فوت او نوشته شد . دراین کتاب امام‌فخر بتفصیل راجع باقوال رازی درباب زمان سخن گفته ودلایل متعدد در رد آن اقامه کرده و همچنین در مناظرات خود اشارتی برد مذهب رازی درامرخلق نموده است .

۱۲ - نجم‌الدین علی‌بن‌عمر القزوینی الکاتبی متوفی بسال ۶۸۵ یا ۶۹۳ صاحب کتاب المفصل فی‌شرح‌المحصل سخنان امام فخررا در رد رازی شرح کرده است .

بعداز رازی بزرگترین فیلسوف مسلمین که در تاریخ علوم عقلی وعلی‌الخصوص برتأیید فلسفهٔ افلاطون وارسطو ونزدیك کردن آندو بیکدیگر بپیروی از افلاطونیون جدید ومنطبق ساختن مبانی حکمت واسلام ، مقام شامخی دارد فارابی است .

ابو نصر محمدبن محمدالفارابی [۱] فیلسوف بزرگ‌مسلمین قبل ازابوعلی‌بن سینا بوده است . بعضی از صاحبان تراجم اصل او را از ترکان دانسته‌اند با این حال ابن‌ابی‌اصیبعه گوید: «کان ابوه قائدجیش‌وهوفارسی‌المنتسب»[۲] وشهرزوری درتاریخ

---

۱ - اسم ونسب اوبنابرضبط مقدمهٔ رسالهٔ «مایصح ومالایصح من احکام‌النجوم» ابونصرمحمدبن محمدالفارابی الطرخانی است . درمآخذ دیگر محمدبن محمدبن‌الطرخان الفارابی (الفهرست‌ص ۳۶۸) ومحمدبن محمدبن طرخان (اخبارالحکماء ص۱۸۲) و محمدبن محمدبن اوزلغ بن‌طرخان (طبقات الاطبا ج ۲ص۱۳۴) ومحمدبن‌طرخان بن اوزلغ الفارابی الترکی (ابن خلکان ج ۲ ص ۱۹۱) نوشته‌اند . کلمهٔ طرخان از القابی‌است که‌ازعهد سامانی ببعد متداول بود و آنرا بمعنی «رئیس بزرك» و «آنکه پادشاهان قلم تکلیف ازو بردارند و بر گناه او مؤاخذه نکنند» و «لقب پادشاه خراسان» و«آنکه بی‌اجازت بخدمت سلطان درآید» نوشته‌اند . درشرح‌احوال منوچهری شاعر بزرك نوشته‌اندکه او سمت طرخانی‌داشت . بااین وصف معلوم میشود که‌طرخان اسم نیست بلکه لقب است وظاهراً جد یا پدرفارابی که از سپاهیان وسرداران سامانی بوداین لقب راداشته‌وبنابراین میبایست قاعدة سلسلهٔ نسب صحیح فارابی‌چنین باشد : «محمدبن‌الطرخان یا «محمدبن‌محمدالطرخانی» که در صورت اول طرخان لقب پدر او ودر صورت دوم طرخانی نسبت خود اوست واگر سلسلهٔ نسب منقول ابن‌الندیم را درست بدانیم یعنی «محمدبن‌محمدبن الطرخان» طرخان لقب جد فارابی است که دراینجا بصورت علم استعمال شده است . بهرحال داشتن چنین لقب یا نسبتی دلیل ترك بودن کسی نمیتواند بود وذکر «اوزلغ» و«الترکی» درنسب ونسبت اوچنانکه خواهیم گفت از مبدعات متأخرانست .

۲ - طبقات الاطباج ۲ص۱۳۴.

الحکما آورده است که پدرش از سرداران سپاه وفارابی از سلالهٔ فارسی بود وابن‌الند هم که معاصر این فیلسوف بوده اصلا بترك بودن وی اشارتی ندارد بلکه میگوید «اصله من فاریاب (ظ . فاراب) من ارض خراسان»[۱] البته فاراب از سرزمین خراسان نیست، شاید از آن باب که جزو متصرفات امیرخراسان یعنی پادشاه سامانی بود بدینگونه یاد شده باشد ، لیکن استفادهٔ ما از قول ابن‌الندیم در این نکته است که انتساب فارابی بترکستان وبه « بلاد ترك» درقرن چهارم هنوزرواجی نداشته وافسانهٔ ترك بودن وی هم هنوز اختراع نشده بود وگرنه ابن‌الندیم که درصدد بیان وجه نسبت وی برآمده بود از ذکراین نکته غفلت نمی‌کرد .

کلمهٔ «فاراب» صورت جدیدتری ازاسم «پاراب»[۲] است وآن ناحیتی درحوضهٔ سیحون وبرسرحد بلاد غزوجزوولایت «اسپیجاب» بوده است . درنیمهٔ دوم قرن چهارم نواحی کوچکی ازاسپیجاب محل‌اقامت ترکان‌وبقیه مانندسایرنقاط ماوراءالنهرازعناصر آریایی‌مسکون بود. ابوالقاسم محمدبن حوقل درباب «وستکند» یکی از این نواحی کوچك ، گفته است که «وستکند مجمع ترکان است واز این ترکان قبایلی پراگنده قبول اسلام کردند وگروهی از غزوخرلخ هم نام اسلام پذیرفتندوعیان پاراب وکنجده وشاش(چاچ)چراگاههای‌خرمی‌است که‌نزدیك هزارخانوارازترکان درآنهاسا کنند که اسلام‌آورده‌اند ودرخرگاهها سکونت دارند وایشان را بنائی وعمارتی نیست»[۳] ناحیهٔ پاراب سرزمینی پرآب وآبادان وطول وعرض‌آن هریك کمتراز یك روز راه بود . از شهرهای کوچك این ناحیه یکی «کدر» قصبه وکرسی‌آن ودیگر «وسیج» بوده‌است. کدر همانست که بعداً به اترار مشهور واولین باردرمعجم‌البلدان یاقوت بدین اسم دیده شده است و اما وسیج «ومنها ابونصرالفارابی صاحب کتب المنطق المفسرلکتب‌القدماء والمتقدم فی‌ذلك علی کلمن کان فی‌زماننا وعصرنا وایامنا»[۴] .

برای من تصوراینکه ابونصرمحمد از آن قبایل صحرا نشین بیابانگرد که بقول ابن حوقل به عمارت وبنا توجهی نداشتند ، بوده ودربحبوحهٔ بیابانگردی و بداوت .

---

۱ — الفهرست ص۳۶۸ ۲ — صورة‌الارض چاپدوم . لیدن ص ۵۱۰ وموارد دیگر.
۳ — ایضاً ص ۵۱۱ ۴ — ایضاً ص ۵۱۰ — ۵۱۱

ناگهان بفکر تحصیل علم افتاده باشد ، بسیار دشوار است خاصه که در کلام ابن حوقل دربارهٔ خود ناحیهٔ پاراب اصلا سخن ازسکونت ترکان درنیمهٔ دوم قرن چهارم نیست تا چه رسد بوسط قرن سوم یعنی ایام ولادت فارابی . درنیمهٔ دوم قرن چهارم یعنی بیش از صد سال بعد از ولادت فارابی در وستکند ازنواحی دیگراسپیجاب ومیان ناحیهٔپاراب وناحیهٔ کنجده (که قصبهٔآن سبانیکث بود) وناحیهٔ شاش (چاچ) ازاقامت وتوقف طوایف غز وخرلخ سخن میرود اما این اشاره نه مربوط بزمان تولد فارابی است و نه مربوط بمحل ولادت وی . علاوه براین در کتب مقدم بر قرن ششم هرجا که سخن از الفارابی است اشارتی بترك بودن وی نیست و این اشارات بیشتر در کتب قرن ششم و قرن هفتم است مثلا البیهقی فارابی را از «فاریاب (فاراب) ترکستان» دانسته[۱] والقفطی فاراب را «احدی مدن الترك» شمرده[۲] وابن ابی اصیبعه وابن خلکان درذکرسلسلهٔ نسب ابونصرجد اورا «اوزلغ» نوشته‌اند وابن خلکان او را ازنژاد ترك دانسته است . پیداست که بعد ازقرن چهارم براثر تتابع مهاجرات طوایف ترك بماوراءالنهرشهر «کدر» وناحیهٔ پاراب وسایر نواحی نزدیك بدان درجزء اراضی ترك‌نشین درآمده ومؤلفانی که بعد از این تاریخ بذکر این شهر وناحیه ویا بیان احوال ابونصر محمد مبادرت کرده‌اند شهر « کدر » را که با توطن ترکان به اترار (اطرار) تغییر اسم یافته بود از بلاد ترك دانسته والفارابی را مانند سایر اتراریان معاصر خود ترك‌نژاد شمرده ومسائل دیگری را هم که دال برتعلق بترکان است ازقبیل زی ترکی وتکلم بزبان‌ترکی ونظایرآنها مانند بسیاری از افسانه های دیگر که درکتب متقدم مطلقا مذکور نیست دربارهٔ او جعل کرده اند و این بی‌شباهت بوضعی نیست که ازاواخر دورهٔ ساسانی برای قوم آریائی‌نژاد توری[۳] یعنی ساکنین کشور اوستائی تورین[۴] پیش‌آمد چنانکه چون جای آنانرا درازمنهٔ متأخر قبایل‌زردپوست آسیای مرکزی گرفته بودند نویسندگان پهلوی وفارسی ایشان را ترك ومتکلم بزبان ترکی شمردند وگاه در ردیف «خیونان» و هفتالان قرار دادند

---

۱ — تتمة صوان الحکمة ص۱۶ ۲ — اخبارالحکما ص۱۸۲ ۳ — Tûriya

۴ — Tûriyana

درصورتیکه نام همهٔ پادشاهان و پهلوانان آنان در اوستا اسامی آریایی ایرانیست[۱].

تصریح ابن ابی اصیبعه وشهرزوری بانتساب واصل فارسی فارابی وسکوت ابن الندیم درترك بودن فارابی وحتی اشارهٔ بخراسانی بودن اوهم این حدس مارا تقویت میکند وبهرحال این نکته مسلم است که پدراو ازسرداران ایرانی نژاد سامانی ومأمور سرحدات ترك بود[۲]

راجع بشرح احوال فارابی فرصت اطالهٔ کلام نداریم وهمینقدر باید بدانیم که وی از ماوراءالنهر بقصد تحصیل علوم ببغداد رفت وبعد ازتمهر درعربیت درحلقهٔ درس ابو بشر متی بن یونس حضور یافت وچندی بعد ازبغداد بحران رفت و از یوحنا بن حیلان قسمتی ازمنطق راآموخت وباز ببغداد برگشت. وعلوم فلسفی راآنجا فراگرفت وبرهمهٔ کتب ارسطو ومنسوب بارسطو دست یافت وباستخراج معانی آنها واغراض ارسطو موفق شد. گویند که نسخه یی از کتاب النفس منسوب بارسطورا یافتند که مکتوبی ازفارابی درآن بود که نوشت این کتاب را صدبارخوانده ام. توقف فارابی دربغداد مدتی کشید واوغالب کتب فلسفی خود را دراین شهر تألیف کرد وسپس ازبغداد بدمشق و ازآنجا بمصر رفت وآنگاه بخدمت سیف الدوله ابوالحسن علی بن عبدالله بن حمدان التغلبی (۳۳۳ - ۳۵۶ه) درآمد و نزداو درحلب و دمشق بماند و بتألیف و تعلیم مشتغل بود تا درسال ۳۳۹ درگذشت و در این هنگام هشتاد سال داشت وبنا براین ولادت او درحدود سالهای ۲۵۹ و۲۶۰ اتفاق افتاد.

اهمیت فارابی بیشتر در شرح های اوست برآثار ارسطو وبسبب همین شروح هم اورا « المعلم الثانی » خوانده و درمقام بعد از ارسطو قرار داده اند. بقول القفطی(۳) او

---

۱ — برای کسب اطلاعات بیشتر در این باب رجوع کنید به بحث ممتع مینورسکی ذیل عنوان «توران» در دائرةالمعارف اسلام و بکتاب حماسه سرایی در ایران تألیف نگارندهٔ این کتاب ازص۵۶۸ ببعد.

۲ — بابونصر فارابی اشعاری بفارسی نسبت داده اند و رضاقلیخان هدایت(مجمع الفصحا ج ۱ ص ۸۲-۸۳) این دو رباعی را «تیمنا» ازاو نوشته است:

اسرار وجود خام و ناپخته بماند — وآن گوهر بس شریف ناسفته بماند
هرکس بدلیل عقل چیزی گفتند — آن نکته که اصل بود ناگفته بماند

☆☆

ای آنکه شما پیروجوان دیدارید — ازرق پوشان این کهن دیوارید
طفلی زشما دربر ما محبوس است — او را بخلاص همتی بگمارید

۳ — اخبارالحکما ص۱۸۲

کتب منطقیه را شرح نمود ومشکلات آنها را توضیح داده واسرار آنهارا کشف کرده و ازمسائل منطقی هرچه مورد حاجت است در کتب صحیح‌العبارة گرد آورده وآنچه‌را که ازنظر کندی وجزاو فوت شده بود بیان کرد و دراین‌باب کتب او درنهایت اتقان و کمال است. باید گفت بهمان‌نحو که حنین‌بن اسحق و شاگردان او با نقل وتلخیص آثارجالینوس اورا درنزد مسلمین بعنوان‌طبیب مطلق ولازم‌الاتباع معرفی کردند فارابی هم از جهت تفسیر و توضیح قسمت اعظم آثار ارسطو در منطق و فلسفه اورا بنهایت سیطره درمیدان فلسفه رسانید ونزد مسلمین بزرگترین استاد این فن‌معرفی کرد. وی قاطیغوریاس و باریر مینیاس و اناالوطیقای اول و اناالوطیقای ثانی وطوبیقا وسوفسطیقا و ریطوریقا وبوطیقای ارسطو یعنی تمام منطقیات آن استادرا شرح کرد وبراین مجموعهٔ منطقیات یعنی ارغنون ، تفسیر ایساغوجی فرفوریوس‌را بیفزود.

از خلقیات ارسطو هم فارابی کتاب ایثیقون نیقوماخس و در علم‌النفس کتاب النفس‌الاسکندرالافرودیسی(منسوب‌بارسطو)ودرمسائل‌علمی‌السماع‌الطبیعی‌والآثارالعلویة والسماء والعالم و کتاب‌الحروف ارسطو والمجسطی بطلیموس‌را تفسیر کرد وباین‌ترتیب جای شارحین بزرك اسکندریه را گرفت و خاطرهٔ آنانرا تجدید کرد. اما فعالیت علمی این فیلسوف بهمین حد توضیح و تفسیر آثار یونانی محدود نماند بلکه خود نیز آثار مهمی ابداع کرد که مهمترین آنها عبارتند از: التوطئة فی‌المنطق ـ المختصر الموجز ـ المختصر الاوسط ـ المختصر الکبیر (هرسه درمنطق) ـ اختصارالقضایا ـ البرهان ـ شرائط البرهان ـ المغالطین ـ الخطابة ـ آداب الجدل ـ المواضع المنتزعة من‌الجدل ـ کتاب ماینبغی ان‌یتقدم الفلسفة (... ان‌یقدم قبل تعلم‌الفلسفة) ـ المقدمات ـ الکنایة ـ احصاء العلوم ـ مراتب‌العلوم ـ المبادیءالانسانیة ـ الجزء ـ الجوهر ـ الزمان ـ الخلاء ـ فی‌ان‌حرکة الفلك سرمدیة ـ اغراض ارسطوطالیس (تحقیق غرض‌ارسطاطالیس‌فی کتب‌مابعدالطبیعة) اتفاق آراء ارسطوطالیس وافلاطون ـ الجمع بین‌الرأیین (الجمع بین رأیی‌الحکیمین) التأثیرات‌العلویة ـ النجوم ـ مایصح ومالا یصح من احکام النجوم ـ الموسیقی ـ الایقاعات ـ العلم‌الالهی ـ عیون‌المسائل ـ فصوص الحکم ـ الواحدوالوحدة ـ النفس ـ الرؤیا ـ العقل ـ

النواميس ـ السياسة المدنية ـ السياسات المدنية معروف بمبادىء الموجودات[۱] ـ آراء اهل المدينة الفاضلة ـ السعادة الموجودة .

فارابی مانند بسیاری از فلاسفهٔ اسکندریه ودبستانهای خاور نزدیك که میکوشیدند بین عقاید افلاطون و ارسطو را التیام دهند در کتبی که باتفاق آراء افلاطون و ارسطو اختصاص داده سعی بلیغ دراین راه بکار برده‌است. علت این امر آن بود که این فلاسفه معتقد بصحت عقاید و استحکام دلایل این دو فیلسوف بودند وحقایق فلسفه را منحصر بسخنان آن دو حکیم میشمردند و چون اختلاف عقاید این دو متفکر را مایهٔ اخلال درصحت مبانی فلسفه می یافتند در تطبیق عقاید آندو کوشش میکردند. کتاب الجمع بین رأیی الحکیمین افلاطون الالهی و ارسطو طالیس ، از کتبی است که فارابی درآن کوشیده است عقاید این دوفیلسوف را بهم نزدیك کند. درآغاز این کتاب گوید اکثر اهل زمان‌را دیدم درموضوع حدوث وقدم عالم بمناقشه ونزاع برخاسته ومدعی شده‌اند که میان دوحکیم مقدم مبرز در اثبات مبدع اول و در وجود اسبابی ازاو و درامر نفس وعقل وپاداش کارهای نیك وبد ودربسیاری ازامور مدنی واخلاقی ومنطقی اختلاف است ومن دراین مقاله برآن شده‌ام که شروع بجمع بین رأی آندو و آشکار کردن فحوای گفتارهایی که دلالت بر این امر نماید ، کنم تا اتفاق بین معتقدات آندو ظاهر شود وشك وتردید ازقلوب مطالعه کنندگان کتب آنان برخیزد .» نظر عمدهٔ فارابی در رفع اختلاف بین افلاطون وارسطو برآنست که این دوتن فیلسوف مبرز واستادند و ممکن نیست بین دوحکیم بزرگ اختلاف باشد و وجود هر اختلافی میان آنان نتیجهٔ قصور فهم مردم درموارد اتحاد آندوست یا درنتیجهٔ ضعف زبانی که کتب آنان بدان نقل شده است و نیز از آن جهت که افلاطون مطالب خویش را بطریق رمز مینوشت. از جملهٔ مسائلی که فارابی خواسته است بین افلاطون و ارسطو وفق دهد ، یکی موضوع قدم جواهر است واینکه اعیان جواهر اقدمند یا مثل آنها وآیا جسم مادی درعالم جسمانی

---

۱ ـ ابن ابی اصیبعه ج۲ ص۱۳۹ وبعید نیست کتاب المبادی الانسانیة هم همین کتاب ویا کتابی نظیر آن بوده باشد.

فعل اقدم است (چنانکه ارسطو گوید) یا صورت جسم مجرد ازماده درملاءِ اعلی ـ دیگر موضوع رؤیت است واینکه آیا دیدن درنتیجهٔ انفعالی درچشم صورت میگیرد (چنانکه ارسطومعتقد است) یا بخروج چیزی ازچشم واحاطهٔ براجسام ـ دیگرموضوع قدم وحدوث عالم است و اینکه آیا چنانکه ارسطو گوید عالم قدیم است و یا چنانکه افلاطون معتقد است محدث وآیا او را صانعی است که بمنزلهٔ علت فاعلی آن باشد یا نه ؟ وهمچنین است موضوعاتی ازقبیل نفس، ثواب وعقاب، طبع وعادت وجزآن.

درتمام این مسائل خلاف بین ارسطو و استادش شدید ومعتقدات آندوناقض‌هم‌و متضاد با یکدیگرند و نزدیك کردن آراءِ آندو جزازطریق تأویل وتوجیه عقاید آنان امکان‌پذیر نیست و امری که فارابی را براین‌کار محال داشته‌آنست که اوآراءِ افلاطون وارسطورا دورازشوائب‌آراء ومذاهب‌اسکندرانیان وخالی ازاشتباهات‌مترجمان‌نشناخته است چنانکه همهٔ متفلسفین اسلامی بهمین نقص دچار بودند. در حقیقت باید گفت که فارابی عقاید افلاطون و ارسطو را جمع نکـرده بلکه دراکثراین‌امور که‌دیده‌بیم بین آراءِ نو افلاطونیانی که عقاید افلاطون را بسلیقهٔ خود تعبیر و تفسیر کرده ونو افلاطونیانی که بتأویل عقاید ارسطوبنظرخود پرداخته بودند، مبادرت جست.

مثلا فارابی هنگام بحث درعقاید دو فیلسوف یونانی راجع باثبات صانع برسالهٔ امونیوس ازمؤسسین‌مذهب افلاطونی جدید بعنوان شرح مذهب ارسطاطالیس‌فی‌الصانع اعتماد کرد وهمچنین است اعتماد اوبر کتاب اثولوجیا (الربوبیة) منسوب بارسطو کـه درواقع از ارسطو نبوده و قطعاتی از کتاب تاسوعات فلوطینس وخاصه فصلهای چهارم و پنجم وششم آن بوده است وفارابی بی‌آنکه باختلاف مضامین آن با عقاید ارسطوتوجه کند آنرا اساس کار خویش در کتاب الجمع بین‌الرأیین قرار داد. راجع بترجمهٔ این کتاب و اشتهار آن بنام ارسطو درتمدن اسلامی قبلاسخن گفته‌بیم، نزدیکی‌خاصی که در این کتاب منسوب بارسطو با عقاید افلاطونیون جدید که غالباً درتمدن اسلامی بنام افلاطون شهرت یافته وجود داشت طبعاً مایهٔ توهم هرمحقق برانطباق عقاید افلاطون و ارسطومیگشت وسبب عمدهٔ اقدام فارابی بجمع رأی دوفیلسوف‌همین بوده است.

در رسالهٔ معتبر فصوص الحکم فارابی برای اثبات توحید بیشتر باصول عقاید افلاطونیان وعرفا نزدیك شده و در رسالهٔ آراء اهل المدینة الفاضلة تحت تأثیر افلاطون قرار گرفته وسعادت بشر را در ایجاد اجتماع کاملی دانسته است که همانند اجتماع روحانی باشد در این کتاب فارابی بعنوان مقدمه درکلیات مسائل فلسفی مانند موضوع توحید و عقول ونفوس و افلاك واجرام وماده و صورت ، و کیفیت تدبیر واجب الوجود در بقاء انواع و اشخاص هر نوع ، وقوای انسان واقسام معقولات وماهیت عقل (بالقوه ـ بالفعل ـ هیولانی ـ منفعل ـ فعال) وبعضی ازمباحث علم النفس بحث کرده وآنگاه ببحث خود درباب اجتماع واقسام جوامع وتحقیق دراجتماعات فاضله وشرائط آن و رئیس فاضل وشرایط او و کیفیت تربیت رؤسای فاضل پرداخته است. بنابراین ملاحظه میکنیم کتاب آراء اهل المدینة الفاضلة اگر از باب اصول اخلاق وفلسفهٔ عملی عملا مورد استفاده نیست اما از باب مباحث فلسفی ارزش واعتبار بسیار دارد .

در کتاب السیاسات المدنیة معروف به مبادیء الموجودات راجع بمبادی ومقدماتی که قوام اجسام واعراض بدانهاست بحث میکند وسخن را بسبب اول واسباب ثانوی و عقل فعال ونفس و صورت ومادة با تعریف هریك از آنها و وجوه مختلف تعریف آنها میکشاند وبفیض این موجودات از سبب اول اشارت میکند . بحث در اجتماع انسان و تعاون او و سعادت واخلاق و رئیس مرشد ومراتب اهل مدینة وانواع مدن از مسائلی است که بعد ازمقدمات مذکورمورد بحث قرارمیگیرد . این کتاب را موسی بن طیبون بعبری ترجمه کرده واکنون نسخهٔ عربی وترجمهٔ عبری آن باقیست .

رسالهٔ دیگری از ابونصر فارابی در سیاست در جزو مجموعه‌یی بنام « مقالات فلسفیة قدیمة لبعض مشاهیر فلاسفة العرب »درمطبعهٔ کاتولیکی بیروت بسال ۱۹۱۱ بطبع رسید . دراین رساله کیفیت تدبیر انسان راجع بخود وسلوك با دوستان و دشمنان مورد بحث قرار گرفته است . دررسالهٔ دیگری راجع بعقل فارابی انواع عقل را باعتبار متکلمین وبنابر تعریفات ارسطو مورد بحث قرارداده است .

کتاب مهم دیگری ازفارابی باقی مانده است بنام « احصاء العلوم ومراتبها »[۱] که قدماماننده

۱ ـ نسخه‌یی از این کتاب باضافهٔ مختصرا نالوطیقا الثانیة ومقالة فی الجهة التی یصح علیها القول فی احکام النجوم ازفارابی درکتابخانهٔ شیخ میرزا فضل الله زنجانی درزنجان موجود است

القفطی وابن ابی‌اصیبعه آنرا بسیار ستوده و دارای اهمیت وافر دانسته‌اند . دراین کتاب هر یك از علومی که مورد عنایت فلاسفهٔ قدیم بود با تعریفی موجزو وافی شناسانده شد و آنها عبارتست از :علم لسانی یعنی لغت ونحووخط ـ علم منطق ـ علم تعالیم یعنی علم العدد وعلم الهندسة و علم المناظر(۱) وعلم النجوم و علم الموسیقی و علم الاثقال و علم الحیل(۲) ـ علم طبیعی ـ علم الهی ـ علم مدنی ـ علم فقه ـ علم کلام .

فارابی مانند جملهٔ دانشمندانی که درتمدن اسلامی عنوان «فیلسوف» داشته‌انداز همهٔ علوم عهد خود مطلع ودرآنها صاحب تصانیفی بوده‌است . اطلاعات وی درریاضیات خوب ولی درطب متوسط و درموسیقی بسیاربوده است . روش فلسفی اورا باید فی‌الحقیقة یك روش نو افلاطونی اسلامی نامید واین همان روشی است که پیش از فارابی بوسیلهٔ کندی شروع شد وبعدازو ازطرفی درآثاراخوان‌الصفا وازطرفی دیگردر کتب ابوعلی بن سینا بمرحلهٔ کمال رسید . معذلك فارابی در بعضی‌موارد با کندی و ابوعلی‌سینا اختلاف دارد وهمچنین چون آثاراوتحت تأثیر سه روش عمدهٔ افلاطون وارسطو وفلوطینس واقع است گاه موارد اختلافی درآنها مشاهده میشود ووجه اشتراك همهٔ این آثارباهم یکدیگر عبارتست ازترکیب عقایدمذکوربا اصول دینی اسلام وفلسفه‌یی که بدینطریق پدیدآید .

ازطرفی دیگرمیدانیم که فارابی با عقاید فلسفی گروهی از فلاسفه ومتکلمین معاصرخود مخالف بود . ازآنجمله ردی برراوندی و ردی دیگر برزازی نگاشت . علت اختلاف رازی وفارابی روشن است . فارابی مانند همهٔ کسانی که درتمدن اسلامی عنوان فیلسوف دارند دارای روشی قیاسی وعقلی است که براساس یك منطق نظری استوارباشد درصورتیکه رازی روشی استقرائی وتجربی ومتوجه اموروسائل محققهٔ محسوس داشت. فارابی منطقی و ریاضی وازینروی متوجه مجردات ولی رازی طبیب وطبیعی وبدین‌سبب متوجه حقایق محسوس بود وازاینجاست که نظرها وعقاید اونمیتوانست مقبول فارابی و بسیاری دیگرازمعاصران وی باشد. امادرعقاید فارابی وابوعلی بن‌سینا این اختلاف بیشتر درپذیرفتن اصول عقاید عرفاست . ابوعلی سینا اصول عقاید عرفا را مانند ذیلی بر کتاب

۱ـ Optique ۲ـ Mécanique

خود افزوده است اما در آثار فارابی اصول عرفان دراصل عقاید راه جسته واصطلاحات صوفیه درغالب موارد کتب اودیده میشود وهمین توجه معنوی او بمسائل عرفانی گاه باعث ابهام‌هایی گردیده است چنانکه تحقیق دراصول عقاید فارابی اندکی دشوار و روش او درفلسفه تا درجه‌یی مبهم است وصراحتی که در روش وسخنان ابوعلی بن سینا می‌بینیم درفارابی نیست . روش فلسفی ابوعلی‌سینا بسیارمنظمتر وصریحتر و دورتر از ابهام است چنانکه اورا باید بانی دورهٔ اسکولاستیك اسلامی شمرد و کندی وفارابی و دیگران را درمقدمه قرارداد .

غایت وغرض ازفلسفهٔ درنظرفارابی معرفت خالق است . خالق واحد غیرمتحرك وعلت فاعله برای همهٔ اشیاء ومدبر این عالم بسبب جود وحکمت وعدل خویش است . اعمال هر فیلسوف تشبه بخالق بقدر طاقت انسانی است . در فلسفهٔ اولی یا علم‌الوجود (صورت ـ ماده ـ حرکت ـ وجوب ـ امکان ـ معرفت) والهیات (خالق وخلق ـ عقل ـ حدوث نفس وخلود آن ـ نبوت ومعاد) فارابی بی آنکه ترتیب منطقی را رعایت کرده باشد وارد شده ومخصوصاً ببحث درمسائل الهیات بیشتر توجه نموده است .

درنظرفارابی خالق یا موجود اول ، سبب اول درایجاد سایر موجودات وعاری از جمیع نقائص است ، وجود اوافضل‌الوجود واقدم‌الوجود میباشد ، ممکن نیست که اورا سببی باشد ، ماده نیست وقوام اوبماده و درموضوع نیست ، برای وجود او غرض و غایتی فرض نمیتوان کرد ، او درجوهریت مباین با ماسوی‌الله است وهیچ‌ضدی برای‌او نمیتوان تصور نمود که‌امکان ابطال اویامشارکت بااوراداشته‌باشدوهمچنین نمیتوان حدی یعنی قولی دال برماهیت اوبرای وی تعیین کرد . او واحد است باین‌معنی که درعالم وجود چیزی که مشابه اوباشد یا بکمال و قدرت وی رسد موجود نیست . موجود اول ماده و متصل بماده نیست ، او در ذات وجوهر خود عقل بالفعل است که ذات خود را تعقل میکند یعنی برذات خود علم دارد ، هم عقل با لذات است وهم عاقل با لذات وهم‌معقول بالذات واین هرسه ذات واحد وجوهر واحد غیرمنقسم است ، همچنین اوعلم وعالم‌ومعلوم‌است. علم اوبالاترین علمهاست یعنی‌علمی دائم وجاودانی . خالق حق‌است، باین‌معنی که‌وجود کامل است ، حی‌است، باین معنی که علم برهمهٔ اشیاء دارد وعلم او بهترین صورتست ،

درك حقیقت موجود اول برای عقول محال نیست لیکن چون بشر بر اثر ضعف قوهٔ عقل میتواند وجود اور ا چنانکه هست درك کند ، بهمین سبب معلومات ما در آنچه راجع بخداست ناقص وتصورما نسبت بحقیقت وجوداوضعیف است. علم بشر بوجود خالق از طریق بحث درسلسلهٔ علل ومعالیل ویا ازطریق کشف وشهود صورت میگیرد .

در خلقت عالم فارابی بنظریهٔ فیض و اشراق متوجه است . میدانیم که بنابر نظریهٔ دینی خداوند عالم را بقدرت و ارادهٔ خود از عدم بوجود آورد و این «خلق» در مدت معین وبتدریج صورت گرفت . از اینجا معلوم میشود که خداوند ازلی وقدیم وعالم حادثست وبین وجودخدا وعالم زمانی طویل فاصله است. اما فلاسفه وجود عالم (مخلوق) را لازمهٔ وجود خالق وبنابراین قدیم میدانند وعالم باین طریق از روز ازل موجود بوده است بااین فرق که وجود واجب علت وجود عالم وعقلا مقدم بر آن وعالم معلول آن وعقلا مؤخر از آن است بی آنکه تأخر زمانی درمیان باشد . بنا برعقیدهٔ افلاطونیون جدید عالم از وجود واجب بطریق فیض و اشراق صادرشده وبوجود آمده است . صدور موجودات از خداوند بترتیب از اکمل به انقص صورت پذیرفته است . از خداوند عقل اول افاضه شده و عقل اول یا علت اولی جوهری غیر متجسم و غیر متصل بماده است که در آن واحد هم برذات واجب و هم برذات خود علم دارد و از بابت علم او برنفس خود سماء اولی یا فلك اعلی از او صادر شده و بجهت تعقل موجود اول عقل دوم ازو بوجود آمده و بدین ترتیب عقول افلاك که همه مجرد از ماده‌اند بوجود گرایید و با هرعقل یا وجود فلك جدیدی پدید آمد که بعد از فلك اعلی یا سماء اولی عبارتند از فلك (کرهٔ) کواکب ثابته وفلك زحل ومشتری و مریخ وشمس و زهره وعطارد وقمر (دراینجا سلسلهٔ موجودات سماوی وموجوداتی که برای قوام خودحاجت بماده ازناحیه‌یی دیگرندارند بپایان میرسد) وبعد ازعقول فلکی عقل حادی عشریا عقل فعال که سبب وجود نفوس ارضیه از طرفی وسبب وجود ارکان بوساطت افلاك ازطریق دیگرست (بنابر عقیدهٔ فارابی درعیون المسائل) یا نفس کلی وسپس صورت وبعد هیولی (بنابر رسالهٔ مبادیء الموجودات وترجمهٔ عبری آن) پدید آمدند .

برعکس آنچه در مافوق کرهٔ قمر همهٔ موجودات از اکمل با نقص میآیند ، در عالم مادون قمر از مادهٔ اولی (هیولی) که اخس درجات وجود وناقص‌ترین آنهاست

به اسطقسات (عناصر اربعه : خاك ،آب، هوا ، آتش) وموجودات معدنیه ونبات وحیوان غیر ناطق وحیوان ناطق(درعالم مادون قمرا کمل ازحیوان ناطق موجودی نیست) یعنی از انقص به اکمل ارتقاء میجویند .

قوام هرجسم بردو چیزاست : ماده وصورت ، وقوام ووجود صورت بماده است . دراینجا اثر ارسطووومخالفت با افلاطون در قول فارابی مشهود است . هیولی اولی مادة المواد عالم میباشد و عالم ازآن بوجودآمده است نه ازعدم . افلاك که بواسطهٔ عقول و نفوس کلی دارای حیات و عقلند بوسیلهٔ علت اولی بحرکت میآیند . حرکت افلاك هم از علت اولی است وزمان ازآن حرکت حاصل شد وبنابراین زمان تأخرعقلی ازوجود عالم بالفعل دارد .

نفس ناطقه که از عقل فعال مدد میگیرد حقیقت وجودآدمی است واوست که بعد ازفنای جسم باقی میماند . نفوس زکیه بعد ازفنای جسم بعقل فعال متصل میگردد واین اتصال بعقل فعال تنها درنتیجهٔ ریاضات نفسانی میسر است و مقدمهٔ وصول بدین کمال تهذیب اخلاق وروح است . نفس دارای قوائی است : اول قوهٔ غاذیه که مکان آن در جهاز هاضمه است ، دوم قوهٔ حاسه که انسان بوسیلهٔ آن حرارت و برودت وخشونت وجزآن را احساس می کند ومکان آن ظاهرجسد است ، سوم قوهٔ مخیله که بوسیلهٔ آن آنچه را درنفس مرتسم گشت حفظ میتوان کرد ، چهارم قوهٔ ناطقه یا قوهٔ عاقله درانسان که کار او تعقل معانی مجرده وتخیل آنهاست .

عمل اساسی مخیله آنست که محسوسات را از اعضاء حاسه در بیداری بدماغ نقل کند . هنگام خواب این عمل متوقف میشود ولی چون عمل ذاکره در این وقت متوقف نیست ترکیباتی ازصور محسوسهٔ منقول دردماغ ترتیب میدهد که بعضی ازآنها با اشیاء محسوسه‌یی که موقع بیداری در ذهن راه یافت قابل انطباق است .

اگرمخیلهٔ فردی ازآحادانسان بحدی قوی وکامل باشد که بتواند بنقل محسوسات از اعضاء حاسه بدماغ مبادرت جوید وبا ذکریات وخیالات خود دروقت واحد ودرحال بیداری بازی کند ، دراینحال میتواند اشیائی را که تخیل می کند بدرجات مختلفی از وضوح و مراتب متفاوتی از کمال ونقص یا جمال وقبح توهم نماید . وی گاه اشیاء غریبه

چیزی را که رؤیت آن برای هیچیك ازموجودات ممکن نیست میبینند. هنگامی که قوهٔ مخیله بنهایت کمال رسید برای انسان امتناعی ندارد که درحال بیداری ازعقل فعال جزئیات امور حاضر ومستقبل ویا نظایر آنها را از محسوسات ومعقولات مفارق قبول کند وببیند وبوسیلهٔ آنچه درنفس او پذیرفته شد از مسائل و احکام الهی خبر دهد (نبوت) و این کاملترین مرتبه‌ییست که قوهٔ مخیله میتواند بدان برسد . انسان برای بلوغ بمراتب کمال نیازمند اجتماع وتعاون است . اجتماعات ازحیث کمال ونقص متفاوتند .اجتماعات کامل برسه نوع است : عظمی ، وسطی ، صغری . عظمی اجتماع جماعتی بزرگ بتمامی درمعمورهٔ ارض و وسطی اجتماع یك امت درجزئی ازمعمورهٔ ارض وصغری اجتماع اهل شهری درجزئی ازمسکن یك امت است . اما اجتماعات ناقص(غیر کامل)مثل اجتماع اهل قریه واهل محله و اهل یك کوی واجتماع درمنزل است . هرچه وسعت اجتماع بیشتر باشد بکمال نزدیکتر ومادون آن خادم آنست . در مدینهٔ فاضله مراد از اجتماع تعاون افراد دراموری است که بوسیلهٔ آن میتوان بسعادت واقعی نایل شد . مدینهٔ فاضله شبیه ببدن تام وصحیحی است که تمام اعضاء آن برای تکمیل حیات حیوانی وحفظ آن بیکدیگر کمك کنند وهمچنان که در جسم اعضاء متفاوت از حیث قوت وعمل وجود دارند وتنها یك عضو در آن رئیس و آن قلب است ومابقی اعضاء قلب را خدمت می کنند وهمچنان اعضاء دیگری خادم اعضاء مافوق خودند تا باعضائی برسیم که مادونی ندارند، بهمین نحو هم در اجتماع درجات مختلف موجود است وفردی در آن ریاست دارد و دسته‌یی برای اجراء اوامر رئیس بر گرد او وزیر دست آنان افراد دیگر . . . تا برسیم باشخاصی که فقط خدمت میکنند وریاستی ندارند وفی الواقع درادنی مراتبند . تفاوتی که میان اعضاء بدن و اعضاء جامعه میباشد در آنست که اعمال اعضاء بدن طبیعی لیکن اعمال اعضاء اجتماع ارادی است . رئیس کاملترین افراد جامعه و سبب وجود ونظم آن وریاست او مشروط بشرائطی است. رئیس حقیقی امام ورئیس اول مدینهٔ فاضله و رئیس امت فاضل ورئیس معمورهٔ ارض است ووصول بدین مرتبه ممکن نیست مگر بداشتن دوازده خصلت که مفطور بر آن باشد وآن چنانست که ۱) تام الاعضاء باشد و ۲) آنچه را درك کند و بیند وبشنود وتعقل کند بخوبی در حفظ نگاه دارد و ۳) باهوش وزیرك و ٤) نیکو

عبارت و ۵) دوستدار تعلیم واستفاده و ۶) غیرحریص در خوردنی و آشامیدنی و آمیزش با زنان و دوری کننده از لهو و ۷) دوستدار راستی و دشمن دروغ و۸) بـزرگ منش و دوستدار کرامت و ۹) متباعد از حب دینار ودرهم و سایر اعراض دنیا و ۱۰) خواهان عدل و عادلان و دشمن ظلم وظالمان و ۱۱) دادگرو نرم و ۱۲) قوی اراده وشجـاع در برابرحق باشد . واگر همهٔ این صفات دریکی از رؤسای مدینهٔ فاضله جمع نباشد باید اکثر آنها دراو گردآید .

سعادت و عظمت مقام فیلسوف درترك علائق وتجرد و گوشه گیری است . بنظر وی حاصل علم ومقدمهٔ سعادت اخلاق است و عالمی که از مبانی اخلاقی پیروی نکند ازسعادت و کمال برخوردارنیست . بهمین سبب برای فیلسوف شرائطی بیان میکند و از آنجمله گوید فیلسوف نباید آداب نیکان را از دست دهد وباید علم شرع وقـرآن و لغت آموزد وعفیف وراستگو باشد ، غدار و حیله گر و خائن نباشد ، بـه صالح زندگـی وادای وظائف شرعی توجه کند ، هیچیك از آداب وارکان شریعت را ترك نگوید وفلسفه را حرفهٔ خود قرار ندهد . رفتار فارابی در زندگی نشانه‌یی از همین اعتقادات او بـود چنانکه در قناعت وانزوا میزیست وبنابر قول معروف جامهٔ صوفیان برتن داشت .

فارابی درفلاسفهٔ بعد از خود اثر شدیدی داشته و با اینحال از انتقـادات برخی مانند ابن رشد آسوده نمانده‌است . ابن رشد درچندمورد از کتاب تهافت التهافت برفارابی تاخته و او را در شمار متکلمین قرار داده است نه در زمرهٔ فلاسفه و گفته است که‌فارابی حقیقت کلام ارسطو را خاصه در کیفیت صدور عالم متعددالصور و متکثرالموجودات از موجود اول نفهمیده است‌وضمناً خطاهای‌فارابی را منبعث ازخطایای مترجمان وناقلان شمرده و گفته است‌مترجمانی که‌فلسفهٔ یونانی‌را بلغت‌عربی‌درآوردند اشتباه کرده وفارابی را گمراه‌ساخته‌اند(۱) . ابن طفیل هم نسبت بفارابی نظرخوبی‌نداشته و فلسفهٔ اورا پرا شکوك وتناقض دانسته است (۲) .

---

۱ – تهافت‌التهافت چاپ بیروت مطبعهٔ کاتولیکی ۱۹۳۰ ص ۵۴ و ۱۷۹ – ۱۸۰ و ۳۷۱ – ۳۷۲ .

۲ – حی بن یقظان چاپ دمشق ۱۳۵۴ ص ۱۵ – ۱۶ . این هردومورد منقول است از رسالهٔ الفارابیا تألیف‌عمرفروخ . بیروت چاپ دوم ۱۹۵۰ ص ۱۲ .

از آثار فارابی بسیاری تا کنون چاپ ویا بزبانهای مختلف ترجمه شده است . از جمله فریدریك دیتریسی[۱] رسالهٔ آراء اهل المدینة الفاضلة را بعنوان «رسالة فی مبادی آراء المدینة الفاضلة» درلیدن بسال ۱۸۹۵ بطبع رسانیدوسپس آنرا بآلمانی ترجمه کرد[۲] ومقدمهٔ مفصلی برآن نگاشت . همین دانشمند متن هشت رسالهٔ کوچك را از فارابی با ترجمهٔ آلمانی آنها بچاپ رسانید[۳] که از میان آنها رسالهٔ فصوص الحکم از همه مهمتراست[٤] . همین رسالهٔ فصوص الحکم با چند رسالهٔ دیگر درحیدر آباد نیز چاپ شده است . علاوه براین درمصر هم قسمتی از رسائل فارابی را مانند مایصح و مالایصح من احکام النجوم ، عیون المسائل ، معانی العقل ، الجمع بین الرأیین ، فی ماینبغی ان یقدم قبل الفلسفة ، آراء اهل المدینة الفاضلة ، المسائل الفلسفیة، احصاء العلوم، الابانة عن غرض ارسطو طالیس فی کتاب مابعدالطبیعة طبع کرده اند .

اثر دیگری ازو بنام «رسالة فی السیاسة» در مجموعهٔ «مقالات فلسفیة قدیمة لبعض مشاهیر فلاسفة العرب» درمطبعهٔ کاتولیکی بیروت بسال ۱۹۱۱ چاپ شد ورسالة العقل او را هم دربیروت بسال ۱۹۳۸ چاپ کردند . کتاب احصاء العلوم در قرون وسطی بعنوان "Scientiis" ترجمه شد . نسخه یی از ترجمهٔ لاتینی این کتاب[۵] که در کتابخانهٔ اسکوریال موجود است درسال ۱۹۳۲ باهتمام آنگل گونزالز پالنچیا[٦] درمادرید چاپ شده است. این ترجمه از ژراردودی کرمونا مترجم و دانشمند معروف قرون وسطی است . ترجمهٔ دیگری ازهمین کتاب که بدست یوحناهیسپالنسیس[۷] ودومی نیکوس گوندیسالوی[۸] در قرون وسطی ترتیب یافته بودبسال ۱٦۳۸ بهمت گیلیلموس کامرا ریوس[۹] در پاریس

---

۱ Friedrich Dieterici

۲ Der Musterstaat,Leiden,1900

۳ Alfârâbî's philosophische Abhandlungen,Leiden,1890—1892.

٤ — الثمرة المرضیه فی بعض رسالات الفارابیه شامل : کتاب الجمع بین رأیی الحکیمین افلاطون الالهی وارسطو - فی اغراض الحکیم (ارسطو) فی کل مقاله من الکتاب الموسوم بالحروف — مقاله فی معانی العقل- رساله فی ماینبغی ان یقدم قبل تعلم الفلسفه - عیون المسائل- فصوص الحکم - رساله فی جواب مسائل سئل عنها- فی مایصح ومالا یصح من احکام النجوم. چندرساله ازفارابی هم در کتابخانهٔ مشهد موجود است رجوع شودبه فهرست آن کتابخانه ج ٤ .

۵ Catalogo de la sciencias

٦ Angel Gonzàlez Palencia

۷ Johannes Hispalensis

۸ Dominicus Gundisalvi

۹ Guilielmus Camerarius

چاپ شد[۱] . آنگل گونزالزپالنچیای سابق‌الذکر هم خود ترجمه‌یی ازاین کتاب از روی متن عربی آن ترتیب داده ومنتشرساخته‌است . کتاب دیگری ازفارابی بنام «مراتب العلوم» درفهرستهای قدما ذکر شده که نسخهٔ عربی آن دردست نیست ولی ترجمهٔلاتینی آن‌از«دومی‌نیکوس گوندیسالوی» موجود است[۲] وباهتمام‌کلمنس‌بویمکر[۳] در۱۹۱٦ بطبع رسید . راجع بمقام واهمیت وآثار فارابی در موسیقی هنگام تحقیق در آن علم بحث خواهیم کرد .

ظهور فارابی همچنانکه گفته‌ییم یکی از علل بزرگ تأیید نفوذ عقاید افلاطون و ارسطووافلاطونیون جدید درتمدن اسلامی‌ومیان علمای‌مسلمین گردید چه اگرچند پیش ازو مترجمان و مفسران و دانشمندانی باین کار دست زده بودند لیکن هیچیك ازآنان که غالباً خارج از دین اسلام بودند درنزدیك ساختن مبانی فلسفه و دین اسلام کاری که درخور ذکر باشد انجام ندادند . در حقیقت فارابی فلسفه را در چشم مسلمین بیاراست وازابهام واشکال آن بسی‌کاست وبا تقلیدی که درتطبیق عقاید افلاطون‌وارسطو از افلاطونیان جدید کرد ونیز با تطبیق بسیاری از اصول عقاید قدما برمبانی اسلامی و تفسیر وتوضیح وتدوین‌همهٔ منطقیات ارسطووا‌جزاءِ مختلف علوم‌خدمت بزرگی‌بتحکیم روش منطقی‌در فلسفهٔاسلامی وایجاد مقدمات دورهٔ اسکولاستیك در علوم انجام داد[٤] .

شاگردابوبشرمتی‌وابونصرفارابی، **ابوزکریایحیی بن‌عدی‌المنطقی** ازمسیحیان

۱- در: Alpharabii opera omnia quae latina lingua conscripta reperiri potuerunt

۲- De ortus scientiarum

۳- Clemens Baeumker

٤ – برای اطلاع از احوال وآثار وعقاید فارابی رجوع شود به : الفهرست‌ابن‌الندیم‌ص۳٦۸. اخبارالحکماص۱۸۲ – ۱۸٤.طبقات‌الاطباج۲ ص۱۳٤ – ۱٤۰.وفیات‌الاعیان ج۲ص۱۹۱-۱۹۳ تتمه صوان‌الحکمه ص ۱٦ – ۲۰ . الفارابیان تألیف عمرفروخ ص۹ – ۳٤ . تاریخ‌ادبیات آقای فروزانفرص ٤٦-٥٦ وجزآن ازمآخذعربی‌وفارسی.و:

G.Quadri: La philosophie arabe dans l'Europe médiévale des origines à Averroès. Paris,1947,P.71—94.

Aldo Mieli : La Science arabe P.95—97.

Baron Carra de Vaux : Encylopédie de L'Islâm,Art. Al-Fârâbî.
Les Penseurs de l'Islam, Vol. IV,P.7 - 18.

یعقوبی شهر تکریت بر کنار دجله وساکن بغداد بود که شرح او را درشمار مترجمین درهمین کتاب (ص ۸۳ - ۸٤) دیده‌ییم . دربارهٔ او گفته‌اند که ریاست اهل منطق درعهد وی بدو ختم شد . یحیی گذشته از کتبی که ترجمه کرده و قبلا مذکور افتاده است تصانیف بسیار در منطق وفلسفه داشت ، طوبیقا و فصلی از مقالهٔ هشتم السماع الطبیعی و قسمتی از مابعدالطبیعهٔ ارسطو ومقالهٔ الاسکندر الافرودیسی را در فرق بین جنس وماده تفسیر کرد ، کتب متعددی هم درمنطق وبرخی ازمباحث ریاضی وفلسفی مانند استخراج عدد مضمر و اتصال و انفصال و تناهی اشیاء و عدم تناهی و جزء لایتجزا وجزء وکل و انقسام نامتناهی اشیاء وتوحید وامور عامه وجوهر وعرض وامثال این مسائل داشت[۱].

از آثار ابوزکریا معدودی باقیمانده واز آن جمله است کتاب توحید و کتاب تثلیث راجع باقانیم ثلاث و کتاب حلول درباب حلول روح الهی درحضرت مسیح و کتاب تهذیب الاخلاق که نسخ خطی آن در دست است وچند بار نیز چاپ شده . متن عربی بعضی از رسالات کوچك اورا «اوگوستن پریه»[۲] بطبع رسانید[۳] واو کتاب معتبری هم درشرح احوال یحیی بن عدی نگاشته وبسال ۱۹۲۰ درپاریس منتشر کرده است . یحیی بن عدی بفلسفهٔ فیثاغوری جدید توجه بسیار داشت وبنابرنظر مسعودی[٤] از این حیث تحت تأثیر عقاید رازی است لیکن معلوم نیست که یحیی بن عدی ازشاگردان مستقیم رازی بوده ویا آنکه براثر مطالعهٔ بعض کتب او که در اواخر حیات خویش بروش فیثاغوری جدید نگاشته بود[۵] متوجه این دبستان شده است . یحیی بنابرنقل ابوسلیمان منطقی سیستانی بفلسفهٔ هندی نیزمتوجه بوده وآنرا بزرگ میداشته است[٦].

شاگرد بزرگ متی بن یونس و یحیی بن عدی **ابوسلیمان محمد بن طاهر بن بهرام السجستانی المنطقی** فیلسوف ومنطقی بزرگ قرن چهارم بعد از رجال مذکور در عهد خود شهرت داشته وبادانشمندان وحکمای مشهورعصر خویش مجالس ومعاشر وباعضدالدوله

---

۱ — نام کتب او دراخبار الحکما ص۲۳۷–۲۳۸ آمده است .

۲ — Augustin Perier ۳ — Petits traités apologétiques, Paris, 1920

٤ — التنبیه والاشراف ص۱۲۲ ۵ — ایضاً ص۱٦۲ ٦ — طبقات الاطباء ج۱ ص۹.

وصمصام‌الدوله معاصروازاقبال وتوجه امرا و وزراء آل بویه برخوردار بوده است . راجع بتاریخ ولادت و وفات او خبرصحیح در دست نیست و گویا تا اواخر قرن چهارم وچندی بعد از ۳۹۱ بیشتر نزیسته است [۱] .شهرستانی [۲] اورا درردیف ابوزید بلخی وابـوعلی مسکویه ویحیی‌بن عدی وفارابی وابن سینـا قرار داده ودر شمار فلاسفهٔ متأخر اسلام ذکر کرده‌است . شرح‌وذکراحوال‌اورا ابن‌الندیم [۳] والقفطی [۴] وابن ابی‌اصیبعه [۵] وعلی‌بن‌زیدالبیهقی [۶] وحاجی‌خلیفه‌در کشف‌الظنون‌وابوحیان‌توحیدی [۷] آورده‌اندو ازمجموعهٔ‌این‌اطلاعات‌برمیآید که وی درعین کوری وخانه نشینی‌ازحکمای‌مشهورعصر خودوخانهٔ‌اومجمع دانشمندان‌بوده ودرمحضروی‌مسائل‌مختلف علمی‌مطرح میشده است. عضدالدوله بدو توجه واقبالی بزرگ داشت و او رسائلی بنام امیر بویهی در شرح فنون مختلف حکمت وتفسیر کتب ارسطونوشته بود . اشعاری نیزبعربی از اونقل شده‌است . کتبی که بدو نسبت داده‌اند عبارتست از : رسالة فی‌مراتب قوی‌الانسان ـ فی‌اقتصاص‌طرق الفضائل ـ رسائلی برای عضدالدوله در فنون مختلف حکمت ـ کلام فی‌المنطق ـ تعالیق حکمیة ـ المحرك‌الاول ـ رساله‌یی دراینکه‌طبیعت اجرام علوی طبیعت خامسی است و آن اجرام‌را نفس ناطقه است ـ فی‌الکمال الخاص بنوع‌الانسان ـ صوان الحکمة .

ازجملهٔ این کتب «رسالةفی‌المحرك الاول» ومقالهٔ طبیعت اجرام علوی و مقـالة فی‌الکمال‌الخاص‌بنوع الانسان‌در کتابخانهٔ مجلس شورای‌ملی ومشهدواختصاری‌از کتاب صوان‌الحکمة که بدست‌فخرالدین ابواسحق ابراهیم بن محمد در حدود ۶۹۲ هجری ترتیب یافته است ، وجود دارد .

ابوسلیمان برخلاف برخی از فلاسفهٔ عهد خود وعلی‌الخصوص اخوان‌الصفا بهیچ روی معتقد بآمیختن فلسفه ودین‌نبود . چون رسائل اخوان‌الصفا را براوعرضـه داشتند گفت اینان پنداشته‌اند که میتوانند فلسفه یعنی علم نجوم وافلاك و مقادیرالمجسطی و

---

۱ ــ رسالهٔ ابوسلیمان منطقی سجستانی تألیف مرحوم‌میرزا محمدخان‌قزوینی‌چاپ شالون‌سورسون (Chalon-sur-Saone) ۱۳۵۲ قمری (۱۹۳۳ میلادی) ص ۲۴ ــ ۲۷.

۲ ــ الملل‌والنحل ص۲۱۹ ــ ۲۲۰ ۳ ــ الفهرست‌ص۳۶۹ ۴ ــ اخبارالحکماص۱۸۵ ــ ۸۶

۵ ــ طبقات‌الاطباج۱ درچندمورد. ۶ ــ تتمه صوان‌الحکمه ص۷۴ ــ ۷۵.

۷ ــ المقابسات والامتاع والمؤانسة بتفاریق .

آثارالطبیعة وموسیقی ومنطق را در شریعت وارد کنند و دین و فلسفه را بهم ربط دهند لیکن دربرابر این مقصود مانع شدید موجود است وپیش‌ازاخوان گروهی بدین کاردست زده‌اند که از حیث وسایل و اسباب و قدر و منزلت و قدرت بیش از ایشان بودند لیکن بدانچه میخواستند و اراده داشتند نرسیدند وکارشان بخطاها و لغزشهای واضح و موحش و رسوایی کشید زیرا شریعت از خدای عز وجل بوساطت سفیری میان او و خلق از طریق وحی ومناجات و شهادت آیات وظهور معجزات گرفته شده است ودرآن مسائلی وجود دارد که راهی‌برای بحث وتحقیق درآنها نیست ومدعو چاره‌یی جز تسلیم ندارد ودراینجا چون وچرا وپرسش وشرط وخواهش ازمیان میرود واگراین امرجائز بود خداوند خودبدان تنبیه میداد وپیامبرشریعت خود را برآن مینهاد وباستعمال‌قواعد فلسفه کامل میساخت ویا متفلسفین را بایضاح آن میگماشت لیکن نه تنها چنین ننمود بلکه خوض دراین امور را هم نهی کرد وآنرا مکروه شمرد و با همهٔ اختلافی که میان مردم در مسائل مختلف مذهبی پدیدآمد هیچکس خود را محتاج مراجعه بمنجم یا طبیب یا منطقی یا هندسی و موسیقی‌دان ومعزمین و اهل شعبده وسحروکیمیاندانست زیرا خداوند دین رابنبی خود تمام وکامل کرد وبعد از وحی به رأی نیازمند نساخت و همچنانکه مسلمین را از مراجعه بفلاسفه بی‌نیازمی‌بینیم همچنان امت موسی‌وعیسی و مجوس هم از این حال برکنار نیستند . با آنکه مسلمین بفرق مختلفی مانند معتزله ومرجئه وشیعه وسنیه و خوارج منقسم شدند هیچیك از ایـن طوایف بفلاسفه متوسل نگردیدند ومقالات خودرا بشواهد واستشهاداز آنان اثبات‌نکردند وهمچنینند فقها که در احکام حلال وحرام ازصدراول اسلام تا روزگارما اختلاف ورزیده‌اند . دین ازفلسفه بهمان نسبت بالاتراست که شیء مأخوذ از وحی نازل ازشیء مأخوذ ازرأی زائل . عقل بخششی از خداست وهرکس باندازه‌یی که ادراك میکند برتری میجوید اما وحی نور منتشروبیان متیسرالهی است و اگر بنا بود بعقل اکتفا شود وحی‌را فایدتی نبود واگر ما با توسل بعقل از وحی استغنا می‌جستیم چه میتوانستیم کرد ؟ چه عقل بتمامی در یکفرد نیست ومتعلق بهمهٔ اولاد آدم است و اگر یك فرد از انسان تنها بعقل خود در

امور دینی ودنیاوی میتوانست اکتفا کند لازم بود که جمیع حاجات خود را در همهٔ ابواب صناعات ومعارف بتواند برآورد وبهیچیك از افراد جنس خود محتاج نباشد و این محال است . شریعت بمنزلهٔ طب بیماران و فلسفه بمثابهٔ طب « تندرستان است . انبیاء بیماران را مداوا می کنند تا بیماریشان فزونی نیابد وبصحت کلی گرایند امافلاسفه صحت را حفظ می کنند چنانکه از بروز بیماری جلوگیری شود . بین کسی که تدبیر حال بیمار کند وآنکه درصدد تدبیر حال تندرستان باشد فرقی بزرگ است . اما غایت تدبیر حال تندرست حفظ صحت اوست وچون صحت محفوظ ماند وسیلهٔ کسب فضائل میگردد و کسی که بدین مرتبه نائل گشت بسعادت عظمی رسیده و مستحق حیات الهی شده است وحیات الهی یعنی خلود ودوام. بیماری هم که بوسیلهٔ شریعت از مرض شفایافت کسب فضائل میکند لیکن فضایل اووفضائل دستهٔ دیگررا تفاوتست زیرا یکی تقلیدی ودیگری برهانی است(۱) .

با تأمل دراین سخنان معلوم میشود که ابوسلیمان نه تنها آمیختن دین وفلسفه را غیرمقدور میداند بلکه پیروی ازوحی وعدم اکتفا بعقل و رأی را نیزلازم میشمرد ، اگرچه درآخرین قولی که بنابرروایت ابوحیان اظهار داشته ومیان طب بیماران وطب تندرستان در صدد مقایسه برآمده نتوانستفضیلت فلسفه را درتهذیب نفس و برخورداری انسان از حیات دائم انکار کند .

بعضی از عقاید و آراء ابوسلیمان را شاگرد او ابوحیان درالامتاع و المؤانسة والمقابسات آورده وازآن میان خصوصاً آراء او راجع به نفس(۲) وفعل باریتعالی(۳) و فکروالهام(٤) وقدم وحدوث عالم(٥) اهمیت بیشتری ازسایراقوال وی دارد . ازشاگردان مشهوراودرمشرق **علی بن محمد بن العباس ابوحیان التوحیدی** معتزلی مشهورایران متوفی بسال ٤۰۰ هجری(٦) ودرجانب مغرب محمدبن عبدون الجبلی طبیب ومنطقی ومحاسب

---

۱ — این سخنان را بانتخاب وتلخیص از صحایف ٦۰—٦۲ اخبار الحکماء القفطی نقل کرده ایم .
۲ — المقابسات ص۱۱۹، ۱۸۱، ۲٤٦، ۲۸۰ . ۳ — ایضاً ص ۱٤۹ ٤ — ایضاً ص۲۳۸
٥ — ایضاً ۳۲۰ ٦ — رجوع شود به معجم الادبا ج۱٥ ص٥-٥۲ . التراث الیونانی ص۸۸—۹۰ .

معروف را میتوان نام برد . ابوحیان از جملهٔ شخصیات مهم قرن چهارم است . کتاب مقابسات او از باب آنکه حوزهٔ فلسفی بغداد را در اواخر این قرن میشناساند اهمیت بسیار دارد . دراین کتاب که از ۱۰۶ مقابسه تشکیل شده آراء فلاسفهٔ بزرگی از آن عهد در باب مسائل مختلف وتعریفات وبحث های فلسفی راجع بموضوعات گوناگون ذکر شده و از کتب معتبری است که برخی از نظرهای زائدبر کتب مدون درسی وغالباً آراء خاص بعضی از متفلسفین آن عهد را معرفی میکند. این فلاسفه غالباً ازفرق ونژادها و ادیان مختلف بودند که یا در منزل ابوسلیمان منطقی و یا در بازار کتابفروشان نزدیك دروازهٔ بصره در بغداد اجتماع میکردند و ابوحیان از اقوال غالب آنان استفاده‌های شگرف درتحریر کتاب مقابسات خود کرده‌است ومهمترین آنان عبارتند از : ابو زکریا الصیمری ـ ابوالفتح النوشجانی ـ ابو محمد العروضی المقدسی از ملازمین یحیی بن عدی ـ ابوبکر القومسی ازمطلعین بعلوم اوائل واز ملازمین یحیی بن عدی ـ ابوالقاسم عبیدالله بن الحسن معروف به غلام زحل منجم مشهور متوفی بسال ۳۷۶ ـ ابوسمح عیسی بن ثقیف الرومی فیلسوف عیسوی ـ ابن مقداد ـ ابوالقاسم المجتبی علی بن احمدالانطاکی مهندس و حاسب و از مطلعین مشهور بعلوم اوائل و از خواص عضدالدوله (متوفی بسال ۳۷۶) ـ ابومحمد عبدالله بن حمودالزبیدی الاندلسی از بزرگان نحو ولغت وشعرو علوم عقلیه وازملازمان ابوسلیمان ـ ابوالقاسم عیسی بن علی بن عیسی الوزیر صاحب اطلاعات کثیر درعلوم اوایل واز شاگردان یحیی بن عدی که بسال ۳۹۱ وفات یافت ـ ابواسحق ابراهیم بن هلال الصابی کاتب بلیغ ودانشمند مشهور متوفی بسال ۳۸۴ ـ ابوزکریا یحیی بن عدی ـ وهب بن یعیش الرقی ـ ابوالخیر حسن بن سوار بن بابا ابن بهنام (بهرام) معروف به ابن الخمار ازاکابر فلاسفه ومترجمان واطباء عهد خود که ذکر او قبلا گذشته و او را غیراز کتب منقول تألیفاتی نیز بوده است ـ ابوعلی بن السمح البغدادی المنطقی صاحب تفاسیری بر آثار ارسطو، متوفی بسال ۴۱۸ ـ مانی المجوسی اززرتشتیان ایران که ازحکمت بهرهٔ وافری داشت ـ ابوالحسن محمد بن یوسف العامری از مشاهیر علمای قرن چهارم ـ ابوالحسن علی بن محمد البدیهی از متفلسفین وازشعرای مشهور معاصر وملازم صاحب بن عباد وابوبکر خوارزمی که مدت درازی مصاحبت یحیی

ابن‌عدی میکرد ـ ابواسحق ابراهیم بن عیسی النصیبی المتکلم ـ ابوالحسن محمدبن یوسف العامری النیسابوری منطقی وفیلسوف از اکابر فلاسفهٔ اسلام وازطرفداران جدی ارسطو که تعلیقات وشروحی هم بر آثار او داشت وفات او بسال ۳۸۱ اتفاق افتاد ـ القس نظیف الرومی مترجم وطبیب معروف سابق الذکر ـ **ابوعلی عیسی بن اسحق بن زرعه** ازمسیحیان یعقوبی شاگرد یا مصاحب یحیی بن عدی که علاوه برترجمه‌های خود صاحب کتابهایی در فلسفه وطبیعیات ومناظرات دینی بوده ودر این کتب اخیر کوشیده است که اصول دین مسیح را با براهین فلسفی مدلل دارد. چهار رساله از آثار او را بطبع رسانیده‌اند[۱].

درهمین دوره اطباء فیلسوفی هم میزیسته‌اند که ذکر آنان در شمار اطبا خواهد گذشت. ازمیان مشاهیر حکما و دانشمندان این عهد ذکر **ابن مسکویه**، **ابوعلی الخازن احمدبن محمدبن یعقوب** دراینجا لازم است. وی فیلسوف ومورخ بزرگ ایران درقرن چهارم وآغاز قرن پنجم است. اورا بجای ابن مسکویه، مسکویه هم نوشته‌اند[۲]. بنابر نقل یا قوت وی درآغاز امرزردشتی بود وبعد اسلام آورد و بنابربعضی اقوال دیگر پدر او بدین اسلام درآمد. ابوعلی نخست درخدمت ابومحمدبن المهلبی وزیر معزالدوله متوفی بسال ۳۵۲ بسر برد وبعداً نزد ابن‌العمید وزیر معروف تقرب جست و خازن کتب او بود وبعداز وفات ابن‌العمید بخدمت عضدالدولهٔ دیلمی وسپس صمصام الدوله درآمد. ابوعلی بعلوم اوائل معرفت بسیار و از آن میان بفلسفه و طب و کیمیاء توجه بیشتری داشت. یاقوت کتب ذیل را بدو نسبت داده است: کتاب الفوزالاکبر ـ کتاب الفوزالاصغر درعلوم اوائل ـ تجارب الامم درتاریخ ازطوفان تا سال ۳۶۹ ـ انس الفرید مجموعهٔ متضمن اخبار واشعار وحکم وامثال ـ ترتیب العادات ـ المستوفی حاوی اشعار منتخب ـ کتاب الجامع ـ کتاب جاوذان خرد[۳] ـ کتاب السیر در اخلاق. القفطی کتبی در طب هم بدو نسبت داده است[۴]. وفات اودرسال ۴۲۱ اتفاق افتاده.

---

۱ ـ درمجموعهٔ: «عشرون مقالة فلسفیه وجدلیه لمؤلفین من العرب النصاری» القاهره سال ۱۹۲۹ ازشمارهٔ ۱ تا ۴ ص ۶ ـ ۷۵. منقول ازمجموعهٔ التراث الیونانی ص ۸۸ ـ و نیز رجوع شود بهمین کتاب ص ۸۴. ۲ ـ معجم الادبا ج ۵ ص ۵. اخبار الحکما ص ۲۱۷

۳ ـ دراصل معجم: جاوزان فرذ ۴ ـ اخبار الحکما ص ۲۱۷

درمیان علوم فلسفی ابوعلی مسکویه بیشتر ازهمه باخلاق متوجه ودر آن صاحب تألیفاتی بود. کتاب تهذیب الاخلاق وتطهیر (طهارة) الاعراق او در نگارش اخلاق ناصری خاصه درقسم حکمت خلقی آن مورد استفادهٔ خواجه نصیر الدین طوسی بود[۱]. این کتاب برقسمتی از حکمت عملی اشتمال دارد ویکبار در ۱۲۹۸ و ۱۲۹۹ هجری در استانبول طبع شد وچاپ دیگری از آن هم درقاهره بسال ۱۳۱۷ هجری شد. کتاب دیگری بنام آداب العرب والفرس از تألیفات اوست که در ذکر آراء اخلاقی علمای ایران ویونان وهند و عرب نوشته شد وظاهراً جزوی از آن مأخوذ از کتاب جاویدان خرد است. ترجمهٔ فارسی آن که درعهد سلطنت جهانگیر پادشاه گورکانی هند بدست محمد بن محمد الارجانی ترتیب داده شده بسال ۱۲٤٦ درهند بطبع رسیده وقسمت مربوط بآداب یونانی این کتاب هم ازپایان قرن ۱۵ تاکنون چندبار چاپ شده است. چاپ تجارب الامم ابوعلی مسکویه معروف است. متن وصیت ابوعلی مسکویه درذیل احوال وی درمعجم الادبا مذکور افتاده و ابوحیان توحیدی[۲] نیز آنرا بی ذکر اسم صاحبش نقل کرده است. رساله یی از ابوعلی بعنوان کتاب السعادة للشیخ ابی علی ابن مسکویه درمجموعهٔ خطی کهنی دردار الکتب المصریة موجود است[۳]. درشمار کتبی که بابوعلی بن مسکویه نسبت داده شده کتابی است باسم «دفع الهم عندوقوع الموت» یا «الشفاء من خوف الموت» که الاب لویس شیخو درمجموعهٔ «مقالات لبعض مشاهیر فلاسفة العرب» (بیروت ۱۹۱۱) بنام ابن مسکویه چاپ کرده است. این کتاب را مهرن در مجموعهٔ «رسائل الشیخ ابی علی الحسین بن عبدالله بن سینا فی اسرار الحکمة المشرقیة» بعنوان «فی دفع الغم من الموت» باسم ابوعلی بن سینا طبع کرده و در جامع البدایع نیز باسم «الشفاء من خوف الموت» با بن سینا منسوب شده است.

اهمیت ابن مسکویه بیشتر درروش اخلاقی اوست. درنظروی وصول بکمال ازراه خیراست وبرای اجتناب از شر وتوجه بخیر استعداد کمال شرط لازم شمرده میشود و این استعداد خیروشر نیزدردودسته فطری است وتغییر نمییابد. میان این دودسته طبقه یی وجود

---

۱ – اخلاق ناصری چاپ تهران سال ۱۳۲۰ قمری ص ٦ – ۸.

۲ – کتاب المقابسات ص ۳۲۳–۳۲٦. ۳ – ارسطو عندالعرب. عبدالرحمن بدوی. چاپ مصر ۱۹٤۷ ص ٤٤.

دارند که مفطور بخیریا شرنیستند وآنانرا از راه تربیت وتأدیب میتوان متمایل بخیر و متوجه بکمال وجود انسانی کرد . هر کس که مصدر افعال انسانی باشد مفطور بخیر است ولی چون حقیقت انسانیت در افراد بدرجات متفاوت موجود است پس خیر نزد همه واحد نیست وبعبارت دیگر بدرجات متفاوت درآنان وجوددارد بنابراین برخوردار شدن از جمیع خیرات جز ازطریق استعانت ازاخیار امکان ندارد وبدین ترتیب اجتماع افراد و محبت آنان بیکدیگرو اجتناب از اعتکاف ورهبانیت لازم میشود . بدین شرح موضوع مهم درروش اخلاقی ابن مسکویه محبت افراداجتماع بهمواستعانت ازیکدیگر است واحکام شریعت نیز اگر درست اجراء شود مفضی بهمین غایت خواهد بود[۱] .

از حکما ومتکلمین آغاز قرن چهارم که ذکر او در ترجمهٔ محمدبن زکریای رازی گذشته **ابوالحسن شهیدبن حسین البلخی** متوفی بسال ۳۲۵ است . ابن‌الندیم گوید ابوالحسن شهیدبن‌الحسین تألیفاتی دارد و او را با رازی مناظراتی بوده و هریك بردیگری نقضی وردی داشته است . اسم او را سهیل[۲] وعلی[۳] نیز نگاشته‌اند ولی در همین مآخذ نام و کنیت اورا بنحوی که مذکورداشته‌ییم هم ذکر کرده‌اند . گذشته از این شهرت او در میان معاصران و اخلاف وی به «شهید»[٤] دلیل بزرگ بر بطلان ضبطهایی‌است که‌نام برده‌ییم. یاقوت نیزنام اورا درمعجم‌البلدان (ذیل نام : جهوذانك) ومعجم‌الادبا (ج ۳ ص ٦٨) ابوالحسین شهیدالبلخی آورده است . وی بفارسی و عربی

---

۱ – برای‌اطلاع ازاحوال وآثارابوعلی‌مسکویه‌رجوع شود به : اخبارالحکماص ۲۱۷—۲۱۸. معجم‌الادباء یاقوت‌ج ٥ص٥—۱۹. التراث‌الیونانی‌مقالهٔ ازاسکندریه تا بغداد ازدکترمایرهوف ترجمهٔ دکترعبدالرحمن بدوی ص۹۰ و :

Ancyclopédie de l'Islâm,Art.Ibn Miskawaih.
La Science arabe,P.142.

۲ – الفهرست‌ص٤۱۸ ۳ – طبقات‌الاطبا ج۱ص۳۱۹و۳۲۰

٤ – کاروان شهید رفت از پیش وآن ما رفته‌گیرومیاندیش (رودکی)
استاد شهید زنده بایستی وآن‌شاعرتیره چشم روشن‌بین (دقیقی)
ازدلارامی‌ونغزی‌چون‌غزلهای شهید وزدلاویزی‌وخوبی‌چون‌ترانهٔ بوطلب (فرخی)
خط‌نویسد که بنشناسند ازخط شهید شعرگوید که بنشناسند ازشعرجریر (فرخی)

شعرمیسروده و در دربارنصربن احمد سامانی (۳۰۱ ـ ۳۳۱) بسرمیبرده و لطف غزلها و خط زیبای اومورد ستایش فرخی واقع شده لیکن درعصرخودبحکمت و کلام بیشترشهرت داشته است . شهید با ابوبکر محمدبن زکریاءالرازی در مسائل فلسفی مناظراتی داشت و ازآنجمله است درباب لذت و علم الهی و سکون و حرکت و معاد واو در این مسائل نقوضی بررازی داشت ورازی نیز کتبی دررد او نوشت[۱] . عقیدهٔ شهیددر لذت در کتاب صوان الحکمة ابوسلیمان منطقی آمده بود و در اختصاری که از آن در دست است نیز نقل شده وآن چنین است[۲] :

شهیدبن الحسین در کتاب «تفضیل لذات النفس التی هی لذات بالحقیقة علی لذات البدن التی هی اذا حصلت آلام» گفته است : نخستین فضیلت لذات نفسانی برلذات جسمانی دوام واتصال آنهاست زیرا لذت نفس درنتیجهٔ مسرتی که او باوجود مطلوب خود مانند حکمت وعلم بدست میآورد وبسبب ایقانی که بفضیلت آن بر امور دیگردارد ، دائم و متصل است و سپری نمیشود و انقطاع نمیپذیرد . اما لذت بدن بستگی بوجود قوت حساسه دارد وبهمین سبب منقضی وزائل است وبسرعت تبدل و استحاله میپذیرد .دومین فضیلت لذت نفسانی برلذت جسمانی وجود نهایت و غایت برای آنست بدین معنی که چون نفس در تکاپوی وصول بمطلوب خود برآمد همینکه بدان رسید سعی اوپایان میپذیرد و عملش بانجام میرسد واز شغل خود فراغت حاصل میکند اما بدن هرگاه آرزوی محسوس خود را یافت ازآن بهره بر میگیرد وبازحاجت او بحالتی که بود باز میگردد از اینروی حرکت آن دائم وحاجت آن همیشگی است . سومین وجدبرتری لذت نفسانی برجسمانی قوت وازدیاد آنست زیرا نفس چون برفضیلتی از فضائل دست یافت ویا لذتی از لذات نفسانی را حاصل کرد بوسیلهٔ آن نیرومند تر میگردد وبر آن میشود که برنظیرآن دست یابد ولذتی را که بالاتر ازآنست برآن بیفزاید اما بدن چون برلذت محسوس رسیدبرقوت خویش میافزایدتابنظیرآن برسد لیکن آنچه بدان میرسد

---

۱ ــ رسالهٔ بیرونی درفهرست کتب رازی ص ۱۱ و ۱۸ . الفهرست ص ۴۱۸ و ۴۱۹ . طبقات الاطبا ج ۱ ص ۳۱۹ و ۳۲۰

۲ ــ منقول از: رسائل فلسفیه لابی بکر محمدبن زکریا ج ۱ ص ۱۴۷

برتر از لذت نخستین نیست بلکه درجنس ضعیف تر وپست‌تر است . فضیلت چهارم لذت نفسانی کمال آنست یعنی هرچه نفس بیشتر بلذات خود نائل شود بیشتر بکمال طبع انسانی نزدیك میگردد ولی بدن هرچه بیشتر درلذات جسمانی منغمر ومنهمك شود بر قوت بهیمی که درانسان موجود است بیشتر افزوده میگردد و اورا از کمال طبع انسانی وشرائط آدمیت دورتر میسازد .

فیلسوف وطبیب بزرگ دیگری درقرن چهارم میزیست بنام **ابوالفرج عبدالله بن الطیب الجاثلیق** [۱] که ازفلاسفه وفضلاء مشهورعراق ومطلع از کتب اوائل و گفتار حکمای پیشین بود ودر بحث وتحقیق وشرح اقوال آنان مهارت داشت . وی‌شروح کتب ارسطو درمنطق وانواع حکمت و کتب جالینوس‌را مطالعه کرد وخود شرحهایی‌بر آنها نوشت وقصد او از شروح مفصل خودآن بود که تعلیم وتفهیم معانی ارسطو و جالینوس را آسان کند وهمین تفصیل بسیار باعث ایراد بعضی برابوالفرج شده بود لیکن القفطی میگوید «من وهرمنصفی‌معتقدیم که ابوالفرج‌بن‌الطیب هرچه را ازعلوم قدیمه‌فراموش شده و پنهان گردیده بود زنده وآشکار کرد» .

معارض بزرگ ابوالفرج بن‌الطیب معاصر او ابوعلی بن سینا بوده است . شیخ مقالتی در رد او نگاشت ودرآن گفت که کتب اورا باید بفروشندهٔ آنها پس داد وقیمت آنرا نیزمطالبه نکرد . بیهقی گوید شاید این سخن‌نتیجهٔ حسدی بوده است که درمیان معاصران وجود دارد . ابوالفرج بزبان یونانی و رومی هم‌آشنایی داشت واگرچه‌ابوعلی با او در فلسفه معارضه میکرد لیکن بتقدم وی درطب معترف بود . ابوالفرح شاگردان بزرگی در بغداد تربیت کرد که از جملهٔ آنان یکی ابوالحسن المختاربن الحسن بن عبدون‌بن سعدون‌بن بطلان نصرانی بغدادی ودیگرالناتلی‌استاد ابوعلی‌بن‌سیناست[۲] . ابن‌بطلان گفت که شیخ ما ابوالفرج عبدالله بن‌الطیب بیست سال مشغول تفسیر ما بعد الطبیعة بود. تألیفات‌وشروح‌اوهم‌بیشتر بطریق‌املاءصورت‌میگرفت. ازتألیفات‌اودرمنطق و

---

۱ — ابن‌ابی‌اصیبعه: وکان کاتب‌الجاثلیق ج۱ ص ۲۳۹ .

۲ — اسامی شاگردان دیگرابوالفرج درعیون‌الانباء ذکرشده است . ج۱ ص ۲٤۰ .

حکمت تفسیر برایساغوجی فرفوریوس وقاطیغوریاس وباریرمینیاس و اناالوطیقای اول و اناالوطیقای دوم و طوبیقا و سوفسطیقا والخطابة والشعروالحیوان ارسطو بود . تألیفاتی نیز درمباحث فلسفی داشت مانند: کتاب فی علل الاشیاء ـ مقالة فی الاحلام وتفصیل الصحیح منها من السقیم ـ مقاله‌یی در ابطال جزء لایتجزا . القفطی گفته‌است که وی تا بعد از سال ۴۲۰ زنده بود و گویند درسال ۴۳۵ در گذشت(۱) . از جملهٔ کتب وی که اکنون در دست میباشد یکی تفسیر کتاب التشریح الصغیر جالینوس است(۲) ودیگر مقالة فی القوی الاربعه که نسخی از آن در استانبول موجود میباشد(۳) . قنواتی آنرا ازابوعلی بن سینا دانسته ولی اولا درغالب نسخ به ابوالفرج نسبت داده شده وثانیاً چنانکه ازمطالعهٔ مقدمهٔ این کتاب و مقایسهٔ آن با کتاب ابوعلی بنام القوی الطبیعیة (= رسالة فی الرد علی رسالة ابی الفرج بن الطیب) معلوم میشود این کتاب را ابوالفرج تألیف کرد ومراد او از تألیف آن اثبات این مطلب بود که جاذبه وماسکه وهاضمه و دافعه اعمال چهار گانه از قوهٔ واحدی هستند که چهار فعل متفاوت دارد . این رساله چنین آغاز شده است «قال اقتضی تصنیفی لهذه المقالة المحبة التی بیننا وغرضی فیها البیان علی ان القوی الجاذبة والماسکة والدافعة هی قوة واحدة فی الموضوع وافعالها اربعة ...» . چون این کتاب با بوعلی بن سینا رسیدوی کتاب القوی الطبیعیة را تألیف کرده‌ودر آغاز آن چنین نوشته است : «... انه قد کان یقع الینا کتب یعملها الشیخ ابوالفرج بن الطیب فی الطب وتجدها صحیحة مرضیة خلاف تصانیفه التی فی المنطق والطبیعیات ومایجری معها ثم قدوقع الینا کلام فی القوی الطبیعیة مشتمل علی دعوی و علی حجج فالدعوی فلم تکن بعیدة مماعسی ان تذهب ظن من له قوة فی الطب وغیره واما الحجج فاستضعفنا ها جداً ...»

دعوی ابوالفرج دراین کتاب بدینگونه یاد شده «اما الدعوی فهی ان افعال الجذب والامساك والهضم والدفع افعال تصدر عن قوة واحدة ...» و ازاین اشارت بنیکی دریافته میشود که مراد ابوعلی کتاب قوای چهار گانهٔ ابوالفرج بن طیب است و ابوعلی در

---

۱ ـ عیون الانباء ج ۱ ص ۲۳۹ ـ ۲۴۱ . اخبار الحکما ص ۱۵۰ ـ ۱۵۱ . تتمه صوان الحکمه ص ۲۷ ـ ۳۲ ۲ ـ فهرست کتابخانهٔ بانکی پور نقل ازحواشی تتمه صوان الحکمه ص ۲۷

۳ ـ مؤلفات ابن سینا . تألیف الاب جورج شحاته قنواتی مصر ۱۹۵۰ . ص ۱۵۵ ـ ۱۵۶

کتاب قوای طبیعی دعوی ابوالفرج را مورد بحث وتحقیق وایراد قرار میدهد .

دیگر ازمعاصران ابوعلی بن سینا که مورد طعن اونیز بود **ابوالقاسم الکرمانی** است که میان اووابوعلی مناظره یی وجود داشت که بسوءالادب کشید . ابوعلی اورا بقلت عنایت بعلم منطق وابوالقاسم پسر سینارا بغلط ومغالطه متهم داشت . درسخنان او آورده اند که روزی بابوعلی گفت اطلاعات خود را بازشت شمردن معلومات دیگران ثابت و مقرر مساز زیرا حق آشکاراست وانصاف منعدم نمیشود(۱) .

ابوعبدالله ابراهیم بن حسین الناتلی از مشاهیر رجال قرن چهارم ، شاگرد ابوالفرج بن الطیب واستاد ابوعلی سینا بود که درمنطق وادبیات دست داشت وشهرزوری رساله یی درشرح ورسم وجود بدو نسبت داده و آنرا دلیل برعلو مقام او شمرده و کتاب دیگری نیز در علم اکر بوی منسوب داشته است .ناتلی کتابی در کمیت عمر طبیعی نیز نوشت وی دراواخر قرن چهارم شهرت داشت وبعد از آن خبری ازاودردست نیست .

شاگرد ناتلی **حجة الحق شرف الملك شیخ الرئیس ابوعلی حسین بن عبدالله بن حسن ابن علی بن سینا البخاری** فیلسوف وطبیب ووزیر مشهور ایرانی است.شرح احوال او بقلم وی شاگردش ابو عبید جوز جانی بتفصیل دررساله یی نگارش یافته است . نسخه یی از این رساله درموزهٔ بریتانیا ونسخه یی دیگر دررامپور موجود است (۲) ومتن آن درعیون الانباء ابن ابی اصیبعه وخلاصه یی از آن دراخبار الحکماء القفطی وخلاصهٔ کاملتری در تتمهٔ صوان الحکمة البیهقی ذکر شده است . پدر او عبدالله مردی از اهل بلخ واز عمال دولت سامانی بود وبعهد سلطنت نوح بن منصور (۳۶۶-۳۸۷) ببخارا منتقل گشت وعمل قریه یی بنام خرمیثن (۳) از ضیاع آن شهر یافت وزنی را از قریهٔ افشنه بنام ستاره بخواست و از او

---

۱ - رجوع شود به تتمه صوان الحکمه ص ۳۲ و عیون الانباء ج ۲ ص ۸ ۲ - حاشیه ص ۳۸ از تتمه صوان الحکمه ۳ - این اسم را بصورتهای محرفی ذکر کرده اند واصح ضبطها خرمیتن (بضم اول وفتح پنجم) وخرمیثن (بفتح اول وسوم وپنجم) است . این اسم از دو جزء خور (= دراصل اوستائی hvare) یعنی شمس (تلفظ این کلمه باید چنین باشد: xvar) و میثن بفتح اول وسوم (= در اصل اوستائی maêthana) یعنی وطن ، مسکن ترکیب شده است . جزء دوم همانست که بصورت میهن (بفتح اول وسوم ویا با یاء مجهول) ومهنه (بکسر اول وفتح دوم وسوم) در زبان فارسی باقی مانده ، بدین ترتیب خرمیثن ضبط دیگری از خورمیثن است که در رسم معمول فارسی دری باید «میهن خور» نوشته شود و در این صورت معنی آن برای فارسی زبانان معاصر روشن است .

در ماه صفر سال ۳۷۰ پسری بنام حسین آورد[۱] . بعدازولادت پسردیگرش محمود که پنجسال بعداتفاق افتادعبدالله بافرزندان ببخارا رفت وابوعلی حسین بفراگرفتن قرآن وادب اشتغال جست ودرده سالگی قرآن وبسیاری از علوم ادب راآموخت . پدرش عبدالله وبرادر مهینش علی دعوت اسمیعیله را پذیرفته و از آنان ذکر نفس و عقل را بروجهی که در دعوت خود میآوردند شنیده بودند وگاه با یکدیگر دراین ابواب مذاکره میکردند و ابوعلی مذاکرات آنانرا می‌شنید و چون چندی گذشت آغاز دعوت او نیز کردند و بر سنت خویش ذکرفلسفه وهندسه وحساب هندرا بمیان آوردند . آنگاه پدراورا نزدسبزی فروشی که حساب هندمیدانست بتعلم علم‌حساب گماشت ودراین‌میان فقه‌هم‌میآموخت تاابوعبدالله الناتلی شاگرد ابوالفرج بن‌الطیب‌به بخارا رفت. عبدالله اورا درخانهٔ‌خویش فرودآورد تا حسین‌را ازاصول فلسفه‌آگاه‌سازدوبوعلی‌از کتاب ایساغوجی آغاز کرد ودر تحقیق‌حد جنس مسائل تازه‌یی ازخودآورد که مایهٔ‌شگفتی استاد گردید چنانکه ناتلی عبدالله را ازواداشتن پسر بشغلی غیرازعلم‌برحذرداشت‌آنگاه ظواهر علم منطق را از آن استاد بیاموخت و خود بتحقیق در شروح آن پرداخت ودراین علم استوارشد . از کتاب اقلیدس نیز پنج یا شش شکل و از المجسطی تا اشکال هندسیه‌را از ناتلی فراگرفت و بعدبفرمان‌ناتلی خود بمطالعهٔ‌بقیهٔ این کتب وعرضه داشت‌معلومات‌خود براستاد مبادرت کرد وبسیاری از اشکال بود که‌ناتلی نمیدانست وحسین بحل‌و فهم آنها وتفهیم ناتلی توفیق می‌یافت . بعد از این مقدمات ناتلی راه گرگانج گرفت وابوعلی‌بتنهایی در کار علم ایستاد وبمطالعهٔ‌متون وشروح‌طبیعی والهی پرداخت وآنگاه بعلم طب متوجه گشت و دیری نگذشت که در این علم مبرز و مشهورشد تا آنجا که فضلاء علم طب نزد او بتکمیل اطلاعات مبادرت میکردند سپس بکارمعالجت دست زد وبسیاری از معالجات را بطریق تجربه کشف کرد. درهمین حال ازآموختن علم فقه غافل‌نبود واین هنگام‌شانزده سال داشت . یکسال دیگرهم بمطالعه‌وافزودن برمعلومات خویش‌اشتغال‌جست وقراءت

---

۱ – پنج سال بعدپسری‌بنام محمودازهمین زن‌آورد وپسری بزرگتر از حسین ومحمود هم‌داشت که گویا همان« علی» مذکور درطبقات الاطبا (ج۲ ص۱۹)باشد.

منطق وجمیع اجزاءِ فلسفه را تکرار کرد وچون در منطق وعلم طبیعی وریاضی استوار شد بعلم الهی ومطالعهٔ کتاب ما بعدالطبیعة پرداخت وباآنکه چهل بار آنرا تکرار وحفظ کرد با اینحال بفهم حقیقت آن موفق نگردید تاآنکه کتاب ابونصر فارابی را دراغراض ما بعدالطبیعة بچنك آورد وبیاری آن از علم الهی آگهی یافت . در این میان پادشاه سامانی [۱] بیمار شده بودوپزشکان درگاه ازمعالجت اودرماندند وچون از کثرت مطالعات ابوعلی آگهی داشتند امیر خراسان را باحضاراو واداشتند واو باآنان درمعالجت پادشاه مشارکت کردونزد اوتقرب یافت وبدارالکتب سامانیان راه جست . این کتابخانه شامل اتاق های متعددودر هراتاق صندوقهای بسیاراز کتب بود . دراتاقی کتب عربی وشعرودردیگری کتب فقه بودواوفهرست کتب اوائل را بخواندو کتبی را که موردحاجت او بودو بسیار کسان از وجودآنها اطلاع نداشتند بخواست وبامطالعهٔ آنها برمطالب کثیر دست یافت ومرتبهٔ هریك از مؤلفین را درعلم بشناخت وچون به هژده سالگی رسید از تعلم همهٔ علوم فارغ شد وبعدها گفت که در این هنگام از حیث حفظ از ایام بعد پیشتر ولی بعداً در پختگی برتر بود و الا در مقدار علم وی بعد از آن تفاوتی حاصل نگشت . سپس از بیست و یکسالگی (و بقولی از هفده سالگی) آغاز تألیف و تصنیف کرد . در بیست و دو سالگی او (سال ۳۹۲) پدرش درگذشت و او متقلد اعمال وی در دیوان گشت وچون امور دولت سامانی مضطرب گردید [۲] نزد خوارزمشاه علی بن مأمون بن محمد رفت و درخدمت او و وزیرش ابوالحسین احمدبن محمد السهیلی ، که خود از دانشمندان بزرگ بود وبعدها مدتی دربغداد بسرمیبرد ، وجانشین علی بن مأمون یعنی مأمون مأمون ابن محمد قربت ومکانت یافت وبا برادرابوالحسین سهیلی یعنی ابوالحسن سهل بن محمد السهیلی هم دوستی داشت وچند کتاب بنام اوتألیف کرد. بوعلی درخوارزم با دانشمندانی

---

۱ — این پادشاه سامانی رانوح بن منصور (۳۶۶ — ۳۸۷) نوشته اند . سن ابوعلی چنانکه ازمطالعه درسطور فوق برمیآید این هنگام نزدیك به ۱۸ سال تمام بود واگر این مقدار رابر ۳۷۰ که سال ولادت اوست بیفزائیم سال ۳۸۸ بدست میآید که سال دوم ازسلطنت منصور بن نوح بن منصور (۳۸۷ — ۳۸۹) بوده

۲ — تتمه ص ٤٤ درسال ۳۹۲ حکومت سامانی وجود نداشت وتنها بعد از سال ۳۸۹ ازمیان سامانیان ابوابراهیم منتصر تا حدود سال ۳۹۵ برای تصرف مملکت از دست رفته کوشش میکرد . پس شاید مراد اعمال دیوانی ایلك خانیه باشد که بخارا دراین هنگام جزو امارت آنان بود .

چون ابوریحان بیرونی وابوسهل مسیحی وابونصرعراق معاشرت ومجالست یافت‌لیکن چندی بعد (وگویا اندکی پیش از سال ۴۰۳) از خوارزم بنساو ابیورد و طوس و سمنگان وجاجرم وگرگان رفت[۱] و قصد او از سفر بگرگان وصول بدرگاه شمس المعالی‌قابوس بن وشمگیربن زیار بود ولیکن‌این تاریخ مصادف‌با حبس ومرگ قابوس شد (۴۰۳ هجری). پس از گرگان بدهستان رفت و درآنجا بمرضی‌صعب دچار شد و بگرگان بازگشت واین بار یکی ازبزرگترین شاگردان وی‌یعنی‌ابوعبید عبدالواحد جوز جانی بخدمت اودرآمد. شیخ چندی در گرگان بماند و بعضی از کتب خود را همینجا تألیف کردو گویا درآنجا بامور دیوانی هم اشتغال داشت،ومقارن سال ۴۰۴ بری رفت و مجدالدوله ابوطالب رستم (۳۸۷-۴۲۰) پسر فخرالدوله ابوالحسن علی دیلمی رامعالجت کرد وبعد از سال ۴۰۵ عزم قزوین وهمدان‌نمود وآنجا بخدمت شمس‌الدوله ابوطاهر امیر دیلمی همدان (۳۸۷-۴۱۲) برادرمجدالدوله رسید وچندی نگذشت که وزارت او یافت و چون سپاهیان شمس الدوله شوریدند و قتل شیخ را خواستار شدند ناگزیر مدتی دست از شغل دیوان بکشید وچهل‌روز در خانهٔ شیخ ابوسعیدبن دخدوك متواری وبمطالعه وتألیف مشغول بود ولیکن بازشمس‌الدوله اورا بخود نزدیك گردانید و وزارت داد. بعد از فوت شمس‌الدوله پسرش سماءالدوله از ۴۱۲ تا ۴۱۴سلطنت کرد. در آغاز سلطنت وی شیخ چهار ماه باتهام مکاتبه با علاءالدوله صاحب اصفهان درقلعهٔ فردجان محبوس بود وبعد ازآزادی دیری درآنشهر نماندومتنکروارببا برادرش محمود و شاگردخود ابوعبید و دو غلام از همدان بیرون رفت. شیخ در همدان چندین کتاب مهم خویش را خاصه در ایام تواری یا در حبس نگاشت و شبها شاگردان وی نزد او

---

۱ — نظامی عروضی علت این مهاجرت را دعوت سلطان محمود از علمای دربار خوارزمشاه شمرده و نوشته است که ابوسهل مسیحی وابوعلی بعد از وصول این دعوت از خوارزم گریختند. ابوسهل مسیحی‌دربیابان خوارزم بمرد وابوعلی ودلیل او با زحمات بسیار از آن بیابان بیاورد افتادند. دلیل‌بازگشت وابوعلی بطوس رفت وبنشابور رسید وازآنجا روی بگرگان نهاد وبعد داستان ملاقات او با قابوس و معالجت یکی از اقرباء اورا مذکورمیدارد. رجوع شودبچهار مقاله چاپ‌لندن از صحیفهٔ ۷۶ ببعد.

بتعلم مشغول بودند . بعد ازوصول شیخ به تیران[۱] خواص دربار امیر علاءالدوله ابوجعفر محمدبن دشمنزیاربن کاکویه معروف بابن کاکویه(۳۹۸-۴۳۳) اورا پذیره شدند و با حرمت بسیار باصفهان بردند. شبهای جمعه همهٔ علماء شهر درمجلس علاءالدوله[۲] حاضر میشدند ودرجملهٔفنون ازبوعلی استفاده میکردند و او در اینجا بتکمیل تألیفات خود و تصنیف کتب جدیدی بدرخواست علاءالدوله و بستن رصدی بخواهش آن امیروبیاری ابو عبید جوزجانی، مبادرت کرد وبرای رصدآلاتی پدیدآورد که تاآنوقت سابقه نداشت. در حمله یی که بسال ۴۲۵ سپاهیان مسعود بن محمود بسرداری بوسهل حمدوی باصفهان کردند قسمتی از کتب ابوعلی بغارت رفت[۳] و ازآنجمله نوشته اند که الحکمة المشرقیة و الحکمةالعرشیة بغزنین حمل شد ودر خزاین غزنویان بود تا در حملهٔ ملک الجبال حسین غوری بر غزنه برآنشهر سوخته شد . در آخرین سفری که شیخ با علاءالدوله بهمدان میکرد در ماه رمضان سال ۴۲۸ درآنشهردر گذشت وهمانجا مدفون شد . ابن الاثیر وفات او را در همین سال در شهر اصفهان نوشته است و قول اول اصح و مقبرهٔ او در شهر همدانست . ابوعلی مردی نیرومند و زیبا روی و ظریف و مفرط در جماع و شراب بود . غالب شبها بعد از اتمام درس و بحث بسماع و شراب میپرداخت و این عادت اواز بلوغ ببعد ادامه داشت . با اینحال در بسیاری ازشبها تا دیر گاه بمطالعهٔ کتب و تحریر وتألیف مشغول میماند وحتی در حبس و سفر نیزازاین کار غفلت نداشت و علت کثرت تألیفات او همین است و گرنه اشتغالات سیاسی و منادمت با امرا فرصتی

---

۱ — طیران . این اسم را دراحوال شیخ معمولا طبران نوشته اند و بایدعلی الظاهر قریهٔ تیران اصفهان باشد ۲ — علاءالدولهٔ کاکویه بسبب معاشرت با ابوعلی بن سینا وتحریض او برتألیف کتب حکمت متهم بزندقه بود . رجوع شود بالکامل ابن الاثیر. ـ نظامی عروضی (چهارمقاله چاپ لیدن ص۸۲) نوشته است که وزارت علاءالدوله برعهدهٔ ابوعلی بود و این خطاست و گویا نظامی وزارت شیخ را برای شمس الدوله بدینگونه باشتباه یادکرده باشد.

۳ — ابن الاثیراین واقعه را بسرداری بوسهل حمدونی (ظ. حمدوی) در وقایع سال ۴۲۵ ذکر کرده و گفته است که چون ابوسهل براصفهان مستولی شدخزائن علاءالدوله را غارت کرد و کتب ابوعلی را که در خدمت علاءالدوله بود گرفت . این کتب بغزنه حمل ودر کتابخانهای آن شهر حفظ شد تا سربازان حسین بن حسین غوری آنها را سوزاندند.

برای او نمی گذاشت . از حدت ذهن و ذکای او نیز داستانهای عجیب نقل شده وهمین حدت ذهن است که او را در هژده سالگی قادر بفراغ از علوم عصر خود کرده و درطب معالجات عجیب و کشف طرق جدید نایل ساخته بود. نقص عمدهٔ ابوعلی در این بود که از گفتار زشت و سخنان تند نسبت بفضلای معاصر خود و گاه نسبت بقدماء خودداری نمی کرد . البیهقی[۱] این عادت ویرا نکوهیده و دربارهٔ او گفته است که « کان مؤذیاً مهجناً » و باز گوید که او در اثناء تصانیف خود بر ابوالفرج بن الطیب طعن میزند و ذم و بدگویی خوی حکیمان مبرز نیست . . . » و دربارهٔ او و ابوعلی بن مسکویه نیز حکایتی آورده و در اثناء آن گفته است که ابوعلی در مجلس درس ابوعلی مسکویه رفت و گردویی در میان مجلس افگند و گفت مساحت این گردو را بشعیرات تعیین کن . ابن مسکویه جزوی چند از اخلاق پیش او افگند و درپاسخ او گفت : « . . . اما تو نخست خلق خود را اصلاح کن تا من مساحت گردورا استخراج کنم زیرا تو با صلاح اخلاق خود محتاج تری تا من بتعیین مساحت این گردو !» و در سؤالها و جوابهایی که میان ابوالریحان و ابوعلی صورت گرفته بود آخرالامر کار ببدگویی کشید و ابوریحان سخنان درشت بدو فرستاد[۲].

ابوعلی بن سینا بسیاری از معاریف عصر خود را ملاقات کرده و یا با آنان مکاتبه و معارضه داشته است و از آنجمله اند : ناتلی و ابوبکر احمدبن محمد البرقی الخوارزمی و ابوسهل المسیحی و ابو منصورالحسن بن نوح القمری و ابوسعیدبن ابی الخیر (که روایتی در ملاقات ابوعلی با او و نامهایی از ابوعلی در پاسخ برخی از سؤالات وی دردست است) و ابو علی بن مسکویه و ابوریحان البیرونی وابوالقاسم الکرمانی و ابوالفرج بن الطیب و ابونصر عراق و ابوالخیر خمار .

شاگردان ابو علی بن سینا بنابر آنچه از مجموع روایات نظامی عروضی[۳] و

---

۱ — تتمه صوان الحکمه ص ۲۷ و ۳۰ و ۳۲. ۲ — شرح احوال ابوعلی بن سینا در این مختصر تفصیل میسر نیست و در این باب بمآخذی که راجع باو خواهیم داد مراجعه شود .

۳ — چهار مقاله ص ۸۲ .

البیهقی[۱] وابن ابی اصیبعه[۲] وشهرزوری مستفادمیشود کیارئیس بهمنیار بن مرزبان وابو منصورحسین بن طاهر بن زیلدوابوعبیدعبدالواحدالجوزجانی وابوعبدالله المعصومی الحکیم وسلیمان دمشقی وامیر فخرالدوله ابو کالیجار[۳] و ابوالقاسم عبدالرحمن النیسابوری و السید ابوعبدالله محمدبن یوسف شرف الدین الایلاقی بوده اند .

بابوعلی بن سینا اشعاری بفارسی و عربی نسبت داده اند . ابن ابی اصیبعه قسمت بزرگی از اشعار عربی منسوب بابن سینا راآورده است[٤]. از جملهٔ قصاید اومهمتراز همه که شروحی برآن نگاشته شده و نسخ متعدد ازآن در دست است قصیدهٔ عینیهٔ اوست درباب کیفیت حلول نفس ناطقه درجسم ورجوع آن بعالم اصلی خود بدین مطلع:

هبطت الیك من المحل الارفع و رقاء ذات تعزز و تمنع

این قصیده را یکبار ابوعبید جوزجانی چنانکه در احوال او خواهیم دید شرح کرده ودیگر شرح عفیف الدین التلمسانی متوفی بسال ٦٩٠ بنام الکشف والبیان فی علم معرفة الانسان که نسخهٔ آن در قاهره موجود است و دیگر شرح داودالانطاکی که نسخ آن در کتابخانه‌های قاهره وپاریس واستانبول موجود است و . . . چندین شرح دیگر[٥]. کارا دووا این قصیدهٔ مشهور را بزبان فرانسوی ترجمه ودرمجلهٔ آسیایی (دورهٔ نهم مجلد چهارم ص ۱۵۷-۱۷۳) چاپ کرده است . دیگر از قصاید مشهور ابوعلی قصیدهٔ نونیهٔ اوست معروف به « الجمانیة الالهیة» بدین مطلع :

یا طالب الصفة الاله وخلقه بتصور یهدی الی الایمان

که ازآن نیز نسخی جداگانه در دست است .

مجموعهٔ اشعار فارسی شیخ را ادوارد برون در تاریخ ادبیات خود نقل کرده[٦]

---

۱ — تتمه ص ۹۱-۹٦ ۲ — طبقات الاطباء ج ۲ ص ۲۰

۳ — دراصل چهارمقاله ص ۸۲ باکالنجار، وباید محرف باکالیجار یعنی اباکالیجار باشد و کالیجار لهجهٔ دیگری از « کارزار » و بتلفظ پهلوی آن یعنی کاریچار (Kâricâr) نزدیك است با اصل تبدیل « ر » به « ل ». ٤ — طبقات الاطبا ج ۲ ص ۱۰-۱۸

٥ — رجوع شود به مؤلفات ابن سینا ص ۱۵۳-۱۵۵

٦ — E. Browne : A Literary History of persia, New York, 1902, Vol. II, P. 106-111.

آقای سعید نفیسی نیز تمام اشعار فارسی منسوب بدو را در مجلهٔ مهر منتشر ساخته است .

کتب و رسالات ابن سینا در فلسفه وطب وتفسیر وتصوف واخلاق و کیمیا ولغت و سایر ابواب علوم و ادب بپارسی و تازی بسیار است . از میان کتب و رسالاتی که در ابواب مختلف فلسفه نوشته است غیر از ریاضیات و کیمیا و طب که درموارد دیگر ذکر خواهد شد اینجا کتب ذیل را یادمی کنیم :

کتاب الشفا در هژده جزو در همهٔ ابواب فلسفه یعنی منطق و ریاضی وطبیعی والهی. منطق شفا مهمترین و مفصل‌ترین کتاب منطق است که همواره مورد توجه ودقت دانشمندان بوده است . این قسمت مشتمل است بر اجزاء نه گانهٔ منطق یعنی مدخل باضافهٔ هشت قسمت ارغنون . قسمت ریاضی شامل اصول علم هندسه و ارثما طیقی و موسیقی و علم هیئت است . در هندسه وحساب و موسیقی و نجوم شفا ، ابوعلی تصرفات جدیدی کرده و مسائلی نو بر مباحث قدما وخاصه بر المجسطی افزوده است . طبیعیات شفا حاوی بحث در السماع الطبیعی و السماء والعالم والکون والفساد وافعال وانفعالات و معادن وآثار علویه ونفس و نبات و حیوانست . در این کتاب خاصه در قسمت نبات و حیوان مطالب مأخوذ از ترجمه های کتب ارسطو تقریر و تأیید شده است و در الهیات که شامل ده مقاله است بحث در اقسام موجودات وجوهر وعرض وماده وصورت وواحد و وحدت و کثرت وتقدم وتأخر وقدم وحدوث ونوع وجنس وفصل واقسام علل و احوال آن ومبداء اولی و کیفیت صدور اشیاء و مبداء و معاد و نبوت وعبادات ولزوم طاعت ازخلیفه وامام واشاره به سیاسات و معاملات واخلاق مورد تحقیق شیخ قرار گرفته است . بدین طریق ملاحظه میشود که شفا کتابی جامع درحکمت ومشتمل بر ابواب مختلف آنست وبهمین سبب همواره از کتب مهم حکمت مشاء محسوب شده ومورد تحقیق و مطالعه و شرح آیندگان قرار گرفته است. قسمتی ازاین کتاب بسال ۱۳۰۳ درتهران چاپ شد واز آن نسخ متعددی نیزدر کتابخانه های شرق وغرب مرجود است وحواشی و شروحی بر آن نوشته شده واختصاراتی ازآن ترتیب یافته است . از اجزاء کتاب الشفا چندین ترجمه در دست و از آنجمله است ترجمهٔ هورتن بآلمانی که در سالهای ۱۹۰۷-۱۹۰۹ میلادی

چاپ شده است[۱] . قسمت هیئت‌را ویدمن[۲] وقسمت ریاضی را ارلانگر درجزو کتاب موسیقی‌عربی[۳] ترجمه‌نموده[٤] وازقسمت کتاب‌الحیوان ترجمه‌یی بدست وان‌دیك[٥] بانگلیسی‌صورت گرفته وبسال ۱۹۰٦ چاپ‌شده است. «ابراهیم مذکور» در کتاب «ارغنون ارسطو درعالم عربی»[٦] چندین قسمت ازمنطق شفا را ترجمه کرد . در۱۹۲۷ درپاریس کتاب معتبری مربوط ببعض قسمتهای الشفا که در ترجمه‌های لاتین الآثارالعلویهٔارسطو یافته بودند چاپ شد[۷].این قسمتها را که بلاتین ترجمه کرده بودند مدتها منقول از آثار ارسطو می‌پنداشتند لیکن ناشران کتاب مذکور ثابت کردند که این قسمتها اصلا از کتاب الشفاء ابوعلی‌بن‌سیناست که درحدود ۱۲۰۰ میلادی‌بدست آلفرد آف ساراشل[۸] بلاتینی ترجمه‌شده‌و بعداً بنام کتاب‌المعادن ارسطو[۹] شهرت یافته وسپس ضمیمهٔ کتاب چهارم الآثارالعلویة ترجمهٔ هانریکوس آریستیپوس[۱۰] از یونانی‌بلاتینی، شده بود . سه کتاب اول‌الآثارالعلویة را «ژراردودی کرمونا» ازعربی بلاتینی درآورد .

کتاب‌النجاة، در سه جزو، از بـاب آنکه بمنزلهٔ خلاصه‌یی از کتاب‌الشفاست اهمیت دارد . این کتاب را ابوعلی درهمان حال که برراه شاپور خواست کتاب‌النبات و کتاب‌الحیوان شفا را مینوشت تألیف کرد وریاضیات آنرا شاگردش ابوعبید جوزجانی بشرحی که بعداً خواهدآمد نوشت وبر کتاب استاد خود افزود . از کتاب نجات نسخ متعدد در دست است ومتن آن یکبار درسال ۱۵۹۳ میلادی همراه کتاب‌القانون در رم

۱- V.M.Horten: Das Buch der Genesung der Seele. Eine philosophische Enzyclopadie Avicennas. Die Metaphysick,enthaltend metaphysik,Theolgie, kosmologie und Ethik übersetzt und erlautert,Halle, 1907-1909.

۲- E.Wiedemann　　۳- La Musique arabe

٤- Kitab al-Shifa,Mathématiques Ch.XII,traduction par R.D'Erlanger,en la

٥- E.A.Van Dyck　　Musiqne arabe,II,Paris,1935.

٦- Ibrahim Madkour:L'Organon d'Aristote dans le monde arabe,Paris,1934.

۷- E.J.Holmyard and D.C.Mandeville:Avicennae de congelatione et

۸- Alfred of Sarashel　　conglutinatione lapidum,Paris 1927.

۹- Liber de mineralibus Aristotelis

و از بسال ۱۳۳۱ هجری درقاهره چاپ شد . کتاب النجات مانند شفا بسریانی ترجمه شده و از قسمتهای مختلف آن ترجمه‌هایی بزبانهای غربی نیز صورت گرفته است مثلا نعمة‌الله کرم ترجمه‌یی از الهیات آن بلاتینی ترتیب داد که بسال ۱۹۲۶ میلادی در رم طبع شد(۱) و محمود الحفنی قسمت موسیقی آنرا با تعلیقات بآلمانی ترجمه و بسال ۱۹۳۱ در برلین چاپ کرد و « پیرواتیه » منطق آنرا بنام « منطق پسر سینا » بفرانسه درآورد و در پاریس بسال ۱۶۵۸ چاپ کرد(۲) .

کتاب الانصاف یا بنابر نقل شهاب الدین سهروردی (مقتول بسال ۵۸۷) در المشارع و المطارحات « کتاب الانصاف و الانتصاف » از جملهٔ مهمترین آثار ابوعلی سینا بود که در بیست جزو نوشته و جمیع کتب او در آن شرح شده بود . ابوعلی سینا در این کتاب بین حکمای شرق و غرب حکومت کرد . کتاب الانصاف در حملهٔ غزنویان باصفهان بتاراج رفت و ظاهراً جز اجزائی از آن باقی نماند(۳) . ابوعلی بن سینا در مقدمهٔ کتاب المباحثات که برای ابوجعفر محمد الکیا نوشت میگوید: « کتابی تألیف کرده بودم بنام کتاب الانصاف و در آن علما را بدو دستهٔ مغربیین و مشرقیین قسمت نمودم نخست مشرقیین با مغربیین معارضه میکنند آنگاه من بحکم میان آنان مبادرت ورزیدم و این کتاب مشتمل بر نزدیك بیست و هشت هزار(؟) مسأله بود و من مواضع مشکل از نصوص کتب ارسطو و مشائین را تا آخر اثولوجیا در آن توضیح کردم و سهو مفسرین را روشن ساختم و این کار را درمدتی اندك بپایان بردم و اگر آنها را استنساخ میکردند به بیست مجلد میرسید و این در یکی از هزیمت ها بر باد رفت و حال آنکه جز نسخهٔ اصل چیزی از آن در دست نبود . نظر در این موضوع و این خصومتها خالی از نزهتی نبود و من اگر از کاری که در دست دارم فراغت یابم باز بنگارش آن مبادرت خواهم جست اگرچه اعاده کاری دشوار است ولیکن این کتاب مشتمل بر تلخیص موارد ضعف بغداد یین و تقصیرات و جهل آنان

---

۱ - Avicennae Metaphysices Compendium,ex arabo latinum reddidit et adnotationibus adornavit Nematallah Caram,Roma,1926.

۲ - Pierre Vattier : La Logique du fils de Sina,Paris, 1659.

۳ - تتمه صوان الحکمه ص ۵۵ — ۵۶

بود واینك برای من نگارش آن مطالب امکان ندارد و فرصت آنرا نیز ندارم بلکه میپردازم ببحث درباب کسانی مانند اسکندر الافرودیسی و ثامسطیوس و یحیی النحوی و امثال آنان»[۱]

این کتاب ظاهراً از حال مسوده بیرون نیامده و تحریر نهایی نیافته بود. از اجزاء کتاب الانصاف اکنون قطعاتی دردست است، یکی از آنها قسمتی است درشرح مقالة حرف اللام (مقالهٔ دوازدهم) از کتاب الحروف ارسطو. ازاین کتاب اکنون نسخه‌یی جزء مجموعه‌یی در دارالکتب المصریة و نسخه‌یی دیگر در کتابخانهٔ تیموریهٔ مصر موجود است و دکتر عبدالرحمن بدوی آنرا در کتاب ارسطو عندالعرب از صحیفهٔ ۲۲ ببعد از مجلد اول چاپ کرده است.

کتاب الاشارات والتنبیهات را غالباً آخرین تألیف ابوعلی بن سینا دانسته‌اند. این کتاب خلاصه‌یی است از فلسفهٔ ابوعلی و بهمین سبب در زمرهٔ مهمترین کتب درسی حکمت میباشد. اشارات تقسیم میشود به ده نهج و ده نمط. انهاج ده گانهٔ آن درمسائل مختلف منطق است و ده نمط آن بترتیب معنونست بعناوین: فی تجوهر الاجسام - فی الجهات و اجسامها الاولی والثانیة - فی النفس الارضیة و السماویة باتکمله‌یی در ذکر حرکات منبعث از نفس - فی الوجود وعلله - فی الصنع والابداع - فی الغایات ومبادئها وفی الترتیب - فی التجرید - فی البهجة و السعادة - فی مقامات العارفین - فی اسرار الآیات. چنانکه ملاحظه میشود در این کتاب فصول خاصی بمسائل عرفانی اختصاص یافته و ابوعلی بجای آنکه مانند فارابی اصول تصوف را با مبانی فلسفی در آمیزد آنراچون ذیلی بر کتاب خودقرار داده ویا بصورت رسالات جداگانهٔ دیگردرآورده است. از این کتاب ترجمه یی بفارسی در دست است وچند شرح بر آن نوشته‌شده مانندشرح امام فخرالدین رازی متوفی بسال ۶۰۶ هجری و شرح علی الآمدی متوفی بسال ۶۲۱ و شرح خواجه نصیرالدین طوسی متوفی بسال ۶۷۲ وشرح ابن کمونهٔ متوفی بسال ۶۷۶. حواشی متعددی نیز براین کتاب نوشته شده و غالب این شروح وحواشی بطبع رسیده است این کتاب

---

۱ — ارسطو عندالعرب ج ۱ ص ۱۲۱ — ۱۲۲

علاوه برچاپ تهران در سال ۱۸۹۲ جزو رسائل ابن‌سینا در لیدن و باردیگرمتن عربی و ترجمهٔ آن بزبان فرانسوی بدست فورژه بطبع رسید[۱]. چاپ دیگری نیز ازآن در ۱۹۴۸و۱۹۴۹درقاهره بتصحیح استادسلیمان‌دنیاصورت گرفت.مهرن‌نیزازسه‌نمط اخیرآن ترجمه‌یی‌بفرانسه ترتیب داده[۲] ونسخ‌متعددی‌هم ازاین کتاب و شروح‌آن موجوداست. این کتاب نزد علمای لاتینی به Liber Alixarat شهرت داشته و اندکی بعد از سال ۱۲۵۰ میلادی‌قسمتی‌ازآن‌در کتاب «خنجرایمان ضد یهود ومسلمین»[۳]تألیف ریموند مرتان دومینیکی بلاتینی ترجمه شد.

رسالة فی‌اقسام العلوم الحکمیة ، یا اقسام‌الحکمة، یاتقسیم الحکمة وفروعها . در این رساله شیخ باقسام علوم عقلیه بر طریق ایجاز و اجمال اشاره کرده است . نسخ متعدد از این رساله در کتابخانهٔ مشهد و استانبول و بودلیان و قاهره و موزهٔ بریتانیا موجود است . این‌رساله درمجموعهٔ «تسع رسائل فی‌الحکمة والطبیعیات» چاپ‌شده‌است (پنجمین رساله) و ترجمهٔ عبری ازآن نیز در دست است .

رسالهٔ‌عرفانی‌حی‌بن‌یقظان را شیخ‌درزندان فردجان‌نگاشت وشاگردش ابن زیلة آنرا شرح کرد . این کتاب داستانی عرفانی برطریق‌رمز است که درآن شرح حال‌پیری از اهل بیت‌المقدس بنام حی پسر یقظان‌آمده است . مراد از این حی‌بن یقظان اشارهٔ رمزی به «عقل‌فعال» است که صوفی‌زاهد رادروصول‌بحق یاوری میکند . حی‌بن یقظان بوصیت پدر بگردش در بلاد مبادرت جسته و یقظان مفتاح همهٔ علوم را بپسر داده بود . حی نویسندهٔ کتاب را با خود بسیاحت عالم برد ، نخست او را بچشمه یی عجیب نظیر چشمهٔ حیات که در داستان اسکندر می بینیم راهنمایی کرد . هر کس از این چشمه بنوشد ازبیابانهای سخت و کوههای بلند میتواند گذشت . این چشمه درآنسوی ظلمات و در بیابانی روشن و نورانی واقعست (یعنی فلسفه درآنسوی جهل) . سپس از

۱- J.Forget:Le livre des théorèmes et des avertissements , Leiden,1892.

۲- Mehren:Les trois dernières sections de l'ouvrage al-Ishârat wa-t-Tanbihât, Leiden 1891.

۳- Pugio fidei adversus Mauros et Judaeos

دو قسمت عالم ، عالم ماده و عالم معنی وطی مراحل ووصول بحق بطریق رمز سخن رفته و این بحث با بیانی شیرین بوصف واجب الوجود ختم شده است . این رساله در قاهره و لیدن بچاپ رسید و از آنجمله است درمجموعهٔ رسایل ابن سینا درلیدن که بمباشرت مهرن انتشاریافت نسخ خطی آن هم در دست است. ازاین کتاب ترجمه و تفسیری بدیع وفصیح بفارسی دردست است که آقای هانری کربن رئیس قسمت ایرانشناسی ادارهٔ اطلاعات و روابط فرهنگی سفارت کبرای فرانسه در ایران اکنون مشغول طبع آنست. این شرح بامر علاء الدولهٔ کاکویه فراهم شده وظاهراً تصنیف ابو عبید شاگرد شیخ است .انشاء دیگری از قصهٔ حی بن یقظان از ابن طفیل در دست است .

رسالة فی تعریف الحکمة و اقوال الحکما، یا رسائل فی فوائد الحکمة ، یا اقوال الشیخ فی الحکمة که نسخ آن در کتابخانه‌های استانبول موجود است .

شرح کتاب اثولوجیای فلوطین منسوب بارسطو، که نسخی از آن در کتابخانه‌های قاهره موجود است و دکتر عبدالرحمن بدوی آنرا در کتاب ارسطو عندالعرب ازصحیفهٔ ۳۷ ببعد ازمجلد اول چاپ کرده است. این شرح ظاهراً جزو کتاب الانصاف بوده .

شرح کتاب النفس ارسطو که نسخهٔ آن در کتابخانهٔ مصر در قاهره موجود است و ازصحیفهٔ ۷۵ ببعد کتاب ارسطو عند العرب باسم التعلیقات علی حواشی کتاب النفس لارسطاطالیس من کلام الشیخ الرئیس ابی علی بن سینا، چاپ شده . ازاین کتاب نسخه‌یی بفارسی در کتابخانهٔ احمد ثالث در استانبول موجود است که بنام ابوعلی ثبت شده ولی گویا ترجمه‌یی از تعلیقات او برحواشی کتاب النفس باشد . این کتاب نیز علی الظاهر جزئی از کتاب الانصاف بوده است .

المباحثات للشیخ الرئیس ابن سینا الفیلسوف مع تلمیذه بهمنیار و ابی منصور بن زیله وغیرهما که شامل پاسخهای متعدد درمسائل متنوعی است که ابوعلی بمشکلات دو شاگرد مذکور خود که از وی سؤال کرده بودند داده است و بهمین سبب دشوار و از حیث فهم محتاج تأمل و دقت است . از این کتاب نسخ متعدد در کتابخانهای قاهره و استانبول ولیدن وموزهٔ بریتانیا و کتابخانهٔ شیخ میرزا فضل الله زنجانی درزنجان موجود است و دکتر عبدالرحمن بدوی آنرا از صحیفهٔ ۱۱۹ ببعد ازمجلد اول کتاب ارسطو عندالعرب

چاپ کرده و دو نامه از ابو علی هم که حاوی جواب ببعضی سؤالات فلسفی است دنبال همین کتاب آورده شده است (ص۲٤۰-۲٤٦).

التعلیقات فی الحکمة، بحثهایی است درمنطق وطبیعیات والهیات که بعید نیست همان باشد که ابن ابی اصیبعه آنرا باسم« کتاب تعالیق علق عنه تلمیذه ابو منصور بن زیله» ذکر کرده است و این غیر از تعلیقات شیخ بر حواشی کتاب النفس ارسطو است که قبلا یاد شد . از تعلیقات نسخ متعدد در کتابخانه‌های مشهد و استانبول و قاهره و موزهٔ بریتانیا و زنجان (در کتابخانهٔ شیخ میرزا فضل‌الله زنجانی) موجود است .

رسالة فی الحدود ، ازرسالات معروف ابوعلی در تعریف هفتاد اصطلاح در اقسام مختلف فلسفه است که نسخ متعدد از آن در کتابخانهای مجلس و مشهد و استانبول و بودلیان و برلین و لیدن و موزهٔ بریتانیا موجود است و در جزء مجموعهٔ تسع رسائل... نیز بچاپ رسیده . این رساله را دوشیزه گوآشن ترجمه و چاپ کرده است[۱] .

الحکمة العروضیة ، ابوعلی بن سینا در شرح احوال خود گفته است که دربخارا بهمسایگی من مردی بوده است بنام ابوالحسین العروضی وازمن خواست که درحکمت کتابی جامع برای او تصنیف کنم و من برای وی ازمجموع آن کتابی ترتیب دادم و بنام او نامیدم و درآن غیر از ریاضی سائر علوم را هم آوردم ودر این هنگام بیست ویکسال ازعمرمن میگذشت . بنابراین بایدالحکمة العروضیه را نخستین کتاب ابوعلی بن‌سینا دانست . از این کتاب نسخه یی در کتابخانهٔ اوپسالا در سوئد جزو مجموعه یی فلسفی موجود است . قسمت طبیعیات این نسخه همانست که در کتاب نجاتست و در جزو اول از مسائلی مانند وحدت ، قوه ، فعل ، واجب ، کلی ، تام ، اختلاف القضایا ، برهان مطلق و حقیقی ، حد ،مبادی حد ، تناسب حد و برهان ، فصول ، مباینات و جزآن سخن میرود . از منطق این کتاب قسمت بوطیقا در اوپسالا ضبط است که درآخرآن آمده : « و قد عملناها للشیخ الکریم ابی‌الحسن(؟) احمدبن‌عبدالله العروضی ایده‌الله کما التمس و علی الوجه‌الذی‌التمس» وشایددونسخهٔ دیگراز کتب منطق شیخ بنام

---

۱ Mlle Goichon:Introduction à Avicenne,son épitre des définitions,traduction et notes,préface de M. Asin Palacios,Paris 1933.

ریطوریقاای البلاغة فی الحکومة والخطابة بشمارهٔ ۳٦٤ (۳) والسفسطیقافی ابانة المواضع المغلطة للباحث بشمارهٔ ۳٦٤ (۲) در کتابخانهٔ او پسالا موجود است که بعید نیست از همین حکمة العروضیة باشد.

الحکمة المشرقیة یا حکمة المشرقیین، یکی از معتبر ترین کتب ابو علی بن سیناست. برخی تصور کرده اند که موضوع این کتاب مسائل اشراقی و بدین طریق حکمة المشرقیة بمعنی حکمة الاشراق است (ودر این صورت باید آنرا بضم میم خواند) ولی حقیقت امر و چنانکه از تحقیق در گفتار ابوعلی در این کتاب برمیآید مراد شیخ از تصنیف آن بیان عقاید حکمای بغداد (شرقیین) دربرابر شارحین اسکندرانی ارسطو (غربیین) وذکر خطایا وزللی است که برمشائین دست داده یاتوضیح نکاتی که از نظر آنان دورمانده[۱]. قصد ابوعلی سینا از تألیف این کتاب و عقایدی که درآن آورده هنگام تحقیق درروش اوذکر خواهد شد. این کتاب مانند غالب کتب بزرگ فلسفی ابن سینا دارای قسمت های منطق و طبیعیات و ریاضیات (؟) و الهیات است و از آن دو نسخه در استانبول کتابخانهٔ ایا صوفیا بشمارهٔ ۲٤۰۳ و کتابخانهٔ نور عثمانیه بشمارهٔ ٤۸۹٤ موجود است. نسخهٔ ایاصوفیا حاوی سه قسمت منطق و طبیعیات و الهیات میباشد. مجموعه یی در کتابخانهٔ بودلیان تحت شمارهٔ ٤۰۰ کتب عبری موجود وشامل چهار کتاب است که سومین آن رسالهٔ مشهورابن سینا درتقسیم علوم میباشد وچهارمین بنابرعنوان آن جزئی ازطبیعیات از کتاب الفلسفة المشرقیهٔ ابن سیناست[۲]. منطق حکمة المشرقیین بعنوان « منطق المشرقیین » در ۱۳۲۸ هجری مصادف با ۱۹۱۰ میلادی در قاهره چاپ شد.

---

۱ — دراین باب رجوع کنید بصحایف بعدازهمین کتاب و به مقالهٔ فاضلانهٔ :

C. A.Nallino : Filosofia«orientale» od «illuminativa» d'Avicenna, Riv. Stud. x, 1925,P.367-433

این مقاله را دکترعبدالرحمن بدوی در مجموعهٔ التراث الیونانی ازصحیفهٔ ۲٤٥ تا ۲۹٦ بعنوان : « محاوله المسلمین ایجاد فلسفه شرقیه » ترجمه کرده است.

۲ — مؤلفات ابن سینا ص ۲٦ — ۲۷

عیون الحکمة ، شامل سه قسمت منطق وطبیعی و الهی. نسخ خطی ازاین کتاب
ر کتابخانه های مجلس و استانبول و واتیکان و لیدن موجود است و بخش طبیعیات
آن در مجموعهٔ تسع رسائل چاپ شده . امام فخررازی تمام این کتاب راشرح کرده واز
رح او نسخ متعدد در دست است .

ارجوزة فی المنطق،یا الرجزالمنطقی، یامیزان النظر، یا القصیدة المزدوجة، یا
لقصیدة المصرعة ، که بدین بیت آغاز میشود :

الحمد لله الـذی لعبده نیل السناء لاله فی حمده

ز این ارجوزه نسخی در کتابخانهای استانبول و کتابخانهٔ اسکوریال ورامپورووواتیکان
لیدن و موزهٔ بریتانیا موجود است وهمراه‌منطق‌المشرقیین درمصر چاپ شده .

تلخیص‌المنطق، که بنابر درخواست بعضی از یاران تألیف شده شامل خلاصه‌یی
از علم منطق و ازآن نسخه‌یی در کتابخانهٔ فاتح استانبول موجود است .

علم البرهـان و بیان ان کـل تعلیم و تعلم من‌علم سابق ، یا رسالة فی اصول علم
البرهان، که نسخه‌یی‌ازآن در کتابخانهٔ احمد ثالث در استانبول موجود است .

القضایا فی‌المنطق، قصیده‌ییست در بیان قضایا که چنین شروع میشود :

ان القضا یـا کلها محصورة فی‌خمسةعشرعنداهل المنطق
الممکنات جمیعها هی اربع عام و خاص عندکل محقق

از این قصیده نسخی در کتابخانهای استانبول موجود است .

المسائل‌العشرة، حـاوی ده موضوع یعنی : علت اولی ـ حقیقت طبع ـ حقیقت
نفس کلی ـ شمس و قمر وسایر کواکب ـ آیا جایز است که قدیم بیش از یکی باشد ؟
ـ وجودواحد ـ فرق بین‌فعل‌ارادی‌وفعل‌طبعی ـ عدم ـ حد موجود ـ تعلق فعل بفاعل .

رساله یی بعنوان « فی المنطق » در کتابخانه های استانبول هست که بدین کلام
آغاز میشود : « فان عزیمتنا فی‌هذه الرسالة مقصورة علی ذکر حال الخلتین الخاصتین
بنوع‌الانسان و هما العلم و النطق و تفصیل ما عرض لهما من‌الاحوال و تعدید ما انقسما
الیه من الاجسام » و بنابراین شـاید اسم اصلی آن «المنطق» نباشد ـ الرسالةالموجزة
فی اصول المنطق یاالموجزة فی‌المنطق که‌دربعض‌نسخ بعنوان‌المقالة الاولی للرسالـة

الموجزةفی اصول المنطق نامیده شده است .

کتابی‌دیگر باسم الموجزفی‌المنطق در کتابخانهای ایاصوفیا ونورعثمانیه‌موجود و غیر از کتاب مذکوراست. مقالهٔ اول و دوم این کتاب بمقدمات علم منطق و غرض از آن و مابقی کتاب بقضایا و انواع قیاسات اختصاص داده شده است .

الموجزالکبیر ، نام کتابی از شیخ درمنطق است که نسخی ازآن در کتابخانهٔ ایاصوفیا و کوپرولی استانبول باقی است .

کتابهای دیگری درمنطق از شیخ بنام ریطوریقا وسوفسطیقا والنکت‌فی‌المنطق یا الفصول الموجزة، والبهجة فی‌المنطق یا المنطق وتعلیق فی المنطق و القیاس و تعقب الموضع الجدلی وهمچنین نسخ‌جداگانه ازمنطق حکمة المشرقیین یا حکمةالمشرقیة از شیخ در دست است .

مقالةفی‌النفس ،یامبحث فی القوی‌النفسانیة، یا کتاب النفس، یا العشرة فصول، را ابو علی برای امیر نوح بن منصور سامانی در ده فصل تألیف کرد و ازآن نسخ خطی در اسکوریال وامبروزیانا (ایتالیا) وبیروت وبودلین ورامپورومجلس‌ولیدن وموزهٔ‌بریتانیا و کتابخانهای استانبول موجود است . لاندوئرآنرا بنام روانشناسی ابن سینا در مجلهٔ مستشرقین‌آلمانی‌ترجمه و با متن عربی چاپ کرد[۱] و همین طبع بوسیلهٔ واندیك در قاهره بسال ۱۳۲۵چاپ‌شد. ترجمهٔ‌لاتینی‌آندرآآلپاگوبسال۱۵٤٦[۲] وترجمهٔ‌انگلیسی آن‌بدست واندیك در۱۹۰٦منتشرشده است[۳].

احوال‌النفس،یا کتاب حال المعاد، درشانزده فصل که جزءِ بزرگی ازآن مطابق است با آنچه در النجاة آمده و نسخ متعدد ازآن در کتابخانهٔ مشهد و برلین و قاهره و کتابخانهای استانبول موجود و فهرست مطالب آن چنین است : ۱ـ فی تعریف حدالنفس ۲ـ فی تعریف قوی النفسانیة ۳ـ فی‌اختلاف افاعیل‌القوی‌المدرکة٤ـفی‌الدلالة

۱ـ Landauer : Die Psycologie des Ibn Sina,ZDMG(1876)29, P.335sqq.

۲ـ Compendium deanima ... ab Andrea Alpago 1546.

۳ـ A.Compendium on the Soul , transl.by E.A.Van DycK, Verona 1906

علی کل ما کان من القوی مدرکاً للصور وهی جزئیة فلیس یمکن ان یدرکها الا بالآلة ٥- فی ان ادراکها للصور وهی کلیة لایکون بالآلة ٦- فی ان النفس کیف و متی تستعین بالبدن و کیف تستغنی عنه ۷- فی صحة استغنائها عن البدن ۸- فی ان حدوثها مع حدوث البدن ۹- فی بقائها ۱۰- فی ابطال التناسخ ۱۱- فی ان جمیع قواها لنفس واحدة ۱۲- فی خروج العقل النظری الی الفعل ۱۳ - فی اثبات النبوة ۱٤- فی الرتبة القصوی التی قد تبلغها النفس الانسانیة فی الدنیا ۱٥- فی سعادتها وشقاوتها بعد الفراق ۱٦- فی محل هذه الرسالة[۱]. چنانکه ازاین فهرست مستفاد میشود کتاب احوال النفس از کتب معتبر ابوعلی در بیان نظرهای اوراجع به نفس است. این کتاب را اینك درمصر طبع می کنند و ترجمهٔ فارسی نیز ازآن در دست و در کتابخانهٔ مشهد موجود است. بنابرآنچه از مقدمهٔ این نسخه بر میآید مترجم بفرمان پادشاه وقت رسالهٔ احوال النفس ابو علی را بفارسی درآورد و برخی بعید نمیدانند که این مترجم خود ابوعلی بن سینا باشد. درآغاز رسالة چنین آمده :«جنین گوید مصنف این رساله[۲] کی فرمان بادشاه وقت[۳] زاده الله علاءً نفاذاً در حق این ضعیف جنانست کی این رساله [را] از زبان تازی بزبان پارسی نقل کنذو من بحکم فرمان اقدام کردم...». این ترجمه بسال ۱۳۱٥ شمسی درتهران بطبع رسید.

فی معرفة النفس الناطقة و احوالها درسه فصل : اول دراثبات اینکه جوهر نفس مغایر جوهر جسمست. دوم دربقاء نفس بعد از فنای جسم ، سوم در مراتب نفوس از حیث سعادت وشقاوت باضافهٔ خاتمه یی درباب عوالم سه گانه یعنی عالم عقل وعالم نفس وعالم جسم . از این کتاب نسخ متعدد در کتابخانهٔ مجلس و کتابخانهای قاهره و استانبول و کتابخانهٔ برلین و بودلین و جزآن موجود است . اصل کتاب بتصحیح دکتر الفندی در قاهره چاپ شده .

ایضاح البراهین من مسائل عویصة، درسه فصل در اثبات جوهریت و بقاء روح

---

۱ — این فهرست ازفهرست کتابخانهٔ مشهد ج ٤ ص ۱٤٥ — ۱٤٦ نقل شده و با فهرست منقول از نسخهٔ برلین مذکور در کتاب مؤلفات ابن سینا تحت شمارهٔ ۷۷ اندك اختلافی دارد وعناوین نسخهٔ کتابخانهٔ مشهد کاملتر است . ۲- در نسخهٔ چاپی نیست ۳ - نسخهٔ چاپی : فرمان عالی علائی شمسی.

است. شیخ‌الرئیس دراین کتاب مسائل دشواری را که در کتب متقدمین بدانها باز نخورده بود توضیح داده است . نسخه‌یی از این کتاب در کتابخانهٔ ایاصوفیا موجود است .

در کتاب دیگری بنام بقاء النفس الناطقه ، بحث شده است که آیا نفس ناطقه جوهر است یاعرض واگرعرض باشد آیا قابل فساد است یا نه . ابوعلی دراین کتاب بقاء نفس را به نه دلیل اثبات کرده است . نسخ آن در کتابخانهٔ ایاصوفیه و در قاهره موجود است . کتاب دیگری ازابوعلی در دست است بنام « الحجج العشرة فی جوهریة نفس الانسان الناطقة » ویا « فی السعادةوالحجج العشرة » که‌درده دلیل باثبات جوهریت‌نفس مبادرت شده و نسخی‌از آن در دست است .

فی ماهیةالحزن، رساله‌یست که شیخ در توضیح حقیقت حزن و اسباب ومعالجهٔ آن نوشته ونسخ متعدد از آن دراستانبول وقاهره موجود است . دررسالهٔ دیگری بعنوان دفع الغم و الهم نیز همین موضوع را مورد مطالعه قرار داده و وسایل زدودن اندوه را تعریف کرده است .

رساله یی‌ازابن سینا در کتابخانهٔ مشهد موجوداست بنام «تحقیق الانسان» که در یك مقدمه و سه مبحث وخاتمه نوشته شده است . المقدمة فیما یطلق علیه لفظ الانسان من المعنیین. مبحث اول فیمااشتهر بین‌القوم‌من تعریف‌الانسان . مبحث دوم فیما ظننت انه صواب ان یذکر فی تعریفه . مبحث سوم فی ان‌الانسان با حد معنییه مرکب فی الخارج و بسیط فی‌العقل. خاتمة فی تحقیق ان الانسان با حد معنییه هل عینه بالمعنی الآخر ذاتاً و وجوداً .

رسالهٔ تعلق النفس با لبدن، را شیخ درجواب ابو سعید ابوالخیر در اینکه آیا تعلق‌نفس‌ببدن‌بتمام قوای‌خود است یاببعض قوا نوشته ونسخ‌آن‌در کتابخانهای‌استانبول موجود است .

علاوه بر اینها از شیخ چند رسالهٔ دیگر در نفس و عقل در دست است مانند اختلاف الناس فی امر النفس (رسالة الی [ابی‌جعفر] محمدبن الحسین بن المرزبان [الکیا] فی اختلاف الناس فی امر النفس وتبلدهم فیه لاسیما بله النصاری من‌اهل‌مدینة

السلام)[۱] ـ فی بیان الصورة المعقولة المخالفة للحق ـ تزکیة النفس ـ الجمل من الادلة المحققة لبقاء النفس الناطقة ـ حقیقة الروح ـ الصورة المعقولة ـ العقول ـ الفراسة ـ مختصر ارسطو فی النفس ـ المدارج فی معرفة النفس ـ رسالة النفس ـ رسالة فی امر النفس ـ النفس (در نفس و عقل و معاد) ـ النفس والعقل (و بیان اختلافات موجود در این باب) ـ النفوس، در کتابخانهای مشهد و مجلس و کتابخانهای استانبول و موزهٔ بریتانیا و رامپور و بانکی پور موجود است . در علم تعبیر رؤیا نیز کتابی بهمین نام یا بنام « المنامة » از ابوعلی داریم .

الفیض الالهی یا الافعال والانفعالات یا الافعال والانفعالات فی تأثیر قوی الجسمانیة ، رساله ییست درباب وحی والهام ومعجزات ومنامات و کرامات وسحر و نیرنگ و اقسام آنها و تحقیق در اصول هریك و اینکه ارواح پس از کمال در ارواح دیگر و در اشیاء خارج مؤثر و منشاء حوادثی واقع میشوند . از این رساله نسخه‌یی در مشهد و نسخ متعدد در کتابخانهای استانبول موجود است .

سه رساله از ابوعلی در تحقیق حقایق مبداء ومعاد موجود است : نخست رساله‌یی بنام المبداء و المعاد که شیخ در آغاز آن گفته است میخواهد حقیقت عقاید مشائین را در باب مبداء ومعاد روشن کند ورساله را از باب تقرب بشیخ ابی احمد محمدبن ابراهیم الفارسی مینویسد . نسخ این کتاب در کتابخانهای ایران و خارج بسیار است ، شیخ میگوید این کتاب من شامل دو علم الهیات و طبیعیات است ، سه مقاله دارد و هر مقاله را فصولی است . مقالهٔ اول در اثبات مبداء اول کل و وحدانیت او و تعدید صفاتی است که شایستهٔ وی باشد در ۵۲ فصل . دوم دلالت بر ترتیب فیض وجود از وجود واجب با ابتداء از اولین موجود صادر از وی تا آخرین موجودات در ۱۱ فصل . سوم در دلالت بر بقاء نفس انسانی و سعادت حقیقی اخروی در ۲۰ فصل . علاوه بر نسخ متعدد از این کتاب در ایران وخارج از ایران ترجمهٔ فارسی آن نیز در موزهٔ بریتانیا و در بودلیان ضبط

---

۱ ـ در این نامه که در مقدمهٔ کتاب المباحثات شیخ هم دیده شده به ابو جعفر محمدبن الحسین الکیا چنین نوشته است: والذی ذکره من الاختلاف فی امر النفس و العقل و تبلدهم و ترددهم فیه لاسیما البله النصاری من اهل مدینه السلام فهو کما قال. (ص ۱۲۹ از مجموعهٔ ارسطو عند العرب ج ۱) در اینجا سخن از نگارش مطالبی در موضوع فوق بوسیلهٔ ابو جعفر محمدهم میرود و در حقیقت مراد از این رساله همان نامه است که شیخ به ابوجعفر محمد نوشته نه کتاب خاص دیگری .

است . ـ دوم رسالهٔ المبداء و المعاد یـا اربع مسائل فی امر المعاد که نسخی از آن در کتابخانهای استانبول موجود است و در جزو مجموعهٔ رسائل (ششمین رساله)چاپ شده . سوم رساله‌یی بنام المبداء والمعاد علی طریق الذم بعض اهل السند که دو نسخه از آن در کتابخانهٔ اسعد استانبول باقیست .

رساله‌یی از ابوعلی درمبداء زمان ماضی موجود است بنام«رسالة فی حجج المثبتین للماضی مبداء زمانیاً» یا « النهایة واللانهایة » که درصدر آن چنین آمده :« رسالة الشیخ الرئیس ابی علی الحسین بن عبدالله بن سینا فیما تقرر عنده من الـحکومة فی حجج المثبتین للماضی مبداء زمانیاً » . این رساله در یازده فصل است و ابوعلی بعد از ذکر مقدماتی برای ایضاح ذی المقدمة ببحث در رد اقوال معتقدین بقدم زمان پرداخته و چند دلیل در بطلان عقاید آنان و اثبات مدعای خود اقامه کرده است . نسخه یی از این کتاب در کتابخانهٔ مشهد و کتابخـانهای استانبول و رامپورولیدن و موزهٔ بریتانیا موجود است .

گذشته از این در طبیعیات کتب متعددی از شیخ مانده است مانند : الـآثار العلویة ـ ابطال احکام النجوم (= الاشارة الی فساد علم احکام النجوم) ـ الاجرام العلویة (= جواهر الاجسام السماویة = بیان الجوهر الثمین = الجوهر النفیس) ـ اسباب الرعدوالبرق (= فی ذکر الرعدوالبرق) ـ استضاءة النور ـ تلخیص کتاب الکون و الفساد (= سلسلة الفلاسفة) ـ الجسم ـ جوهر و عرض ـ حد الجسم ـ الحدث ـ حدوث الاجسام ـ الطول والعرض ـ الفرق بین الحرارة الغریزیة والغریبة ـ الفضاء ـ فی ان الکمیة و البرودة و الحرارة لیست بجوهر ـ النبات و الحیوان ـ النفس الفلکیة ـ رسالة العروش (العروس) در بیان ترتیب وصدور کثرات از واجب الوجود وانتهاء ممکنات بواجب.

از ابو علی کتابی بنام النیر نجیات در کتابخانه‌های پرتوونورعثمانیه واستانبول موجوداست و کتاب دیگری که گویاترجمهٔ همین کتاب باشد بنام کنوزالمعزمین بفارسی در دست و کتاب دیگری از ابوعلی در همین باب بنام السحرو الطلسمات و النیرنجات و الاعا جیب در کتابخانهٔ ولی الدین استانبول باقی است .

درعلم الهی خاص ودرتوحید نیزازابوعلی علاوه بر کتبی که پیش ازاین ذکر کرده یم کتابهایی دردست ودر کتابخانه‌های ایران وخارج ازایران خاصه در کتابخانهای استانبول موجوداست مانند : اثبات المبداءالاول (= ما بعد الطبیعة) ـ رسالة التمجید (= رسالة فی خطبة التمجید = الخطبة التوحیدیة = الخطبة الالهیة) ـ شرح اسماء الله ـ العرشیة (= رسالة التوحید = معرفةالله و صفاته و افعاله) ـ عقل الکل ـ الفصول (= تعریف اسم الله وشرحه) ـ الفصول الثلاثة (= رسالة فی اثبات الصانع وایرادالبرهان القاطع علیه) ـ فصول الحکمة ـ الملائکة ـ القدر ـ القضاء والقدر که درراه همدان باصفهان بطریق تمثیل وداستان تصنیف شده ـ الکلمة الالهیة (= فی ذات الله وصفاته) ـ المسائل درعلم الهی ـ اثبات وجود الله. رساله یی از ابوعلی داریم بنام حقائق علم التوحید که موضوع آن معرفت ذات الهی وصفات وافعال واجب در سه اصل است : فی اثبات واجب الوجود ـ فی اثبات و حدانیته ـ فی نفس العلل عنه . نسخ خطی ازاین رساله در کتابخانهٔ مجلس و کتابخانهای استانبول موجود است . رسالهٔ دیگری از شیخ در دست است بنام سرالقدر در توضیح این قول صوفیه که: من عرف سرالقدر فقدالحد . نسخ آن در کتابخانهٔ مجلس و موزهٔ بریتانیا و کتابخانهای استانبول هست .

رسالهٔ دیگری را مهرن در مجموعهٔ رسائل شیخ بعنوان رسالة القدر چاپ کرده است . نسخ این کتاب بعناوین دیگری مانند فی القضاء و القدر ، و فی استناد حقیقة القضاء در موزهٔ بریتانیا و کتابخانهای استانبول باقی است ـ تفسیرفارسی این رساله هم در کتابخانهٔ احمد ثالث (استانبول) موجود است .

شیخ در اوایل جوانی رساله‌یی بنام وزیر ابوسعد همدانی درباب معاد نوشته بود که چون در عید اضحی ختام یافت رسالهٔ اضحویه نام یافت . این کتاب بنام المعادو رسالة اضحویة فی امرالمعاد نیز موسوم و چند نسخه ازآن در کتابخانهای استانبول و برلین و رامپور و قاهره و مشهد و لیدن و موزهٔ بریتانیا باقیست و استاد سلیمان دنیا آنرا بسال ۱۹۴۹ در قاهره چاپ کرد .

الممکن الوجود نام رساله یی‌ست که شیخ بابو عبید الجوز جانی نوشت در باب

سخنانی که راجع بشفا و معارضهٔ شیخ با قرآن گفته شده بود و از آن چند نسخه در کتابخانهای استانبول وموزهٔ بریتانیا ضبط است .

بابوعلی بن سینا تفسیر سوری ازقرآن نیز نسبت داده شده و نسخی ازاین تفاسیر در کتابخانه های مختلف موجود است . در این تفسیر ها شیخ بـاتأ ویلات فلسفی بمیان مقاصد پرداخته و حتی غالب کلمات آیات را با اصطلاحات فلسفی معادل آورده است . از جملهٔ این تفاسیر است تفسیر سورهٔ ثم استوی الی السماء وهی دخان ـ تفسیر سورة الاخلاص (= سورة التوحید = الصمدیة) که در مجموعهٔ جامع البدایع در قاهره چاپ شده است ـ تفسیر سورة الفلق (= المعوذة الاولی) که یکبـار دردهلی بسال ۱۸۹٤ میلادی و یکبار در قاهره جزو مجموعهٔ جامع البدایع چـاپ شده است ـ تفسیر سورة الناس (= المعوذة الثانیة) که آنهم دردهلی (۱۸۹٤م) وقاهره (جزو جامع البدایع) بطبع رسیده و این دو تفسیر اخیر مجموعاً باسم تفسیر المعوذتین شهرت دارد .

ازخصائص ابوعلی بن سینا آنست که بمسائل تصوف نیزمانند مسائل حکمی بدیدهٔ تحقیق نگریسته است بااین امتیاز که برعکس فارابی مسائل عرفانی راهیچگاه درمباحث فلسفی راه نداده بلکه یاآنها را بعنوان مطالب جداگانه یی بر بعض کتب فلسفی خود افزوده ویا در رسائل خاصی بطریق بحث یا بطریق تمثیل مورد تحقیق قرار داده است . تأثر ابوعلی در این رسالات از افکار افلاطونیان جدید روشن وآشکار است ولی ابوعلی در این مورد حداعتدال را رعایت کرده و ازمبالغه‌های برخی ازافلاطونیون جدید مانند ایامبلیخس و برقلس پرهیز نموده است . ازجملهٔ این رسائل قبلاحی بن یقظان را درمعرض شرح در آوردیم و دیگر از این قبیل آثار شیخ رسالات ذیل را ذکر میکنیم : اجـابة الدعاء و کیفیة الزیارة (= فی زیارة القبور والدعا = فوائد من کتاب التعلیقات فی سبب اجابة الدعاء) که در جزو مجموعهٔ مهرن و نیز در مجموعهٔ جامع البدایع چـاپ شده است ـ الاحادیث المرویة که نسخهٔ منحصر آن در کتابخانهٔ ایاصوفیه موجود است ـ حث الذکر (= الذکر) که در « مجموع رسائل الشیخ الرئیس » در حیدر آباد بسال ۱۳۵٤ چـاپ شده ـ الخطبة الغراء محتوی نصائح دینیه که علاوه بر نسخ موجود ازروی

نسخهٔ خطی لیدن همراه امثال از علی بن ابیطالب علیه السلام بوسیلهٔ گولیوس [۱] چاپ شده است ـ الخلوة ـ الدعا ـ الزهد در جواب شیخ ابوسعید ابی الخیر ـ السعادة و الشقاوة الدائمة فی النفوس ـ الصلاة و ماهیتها (= ماهیة الصلوة = الکشف عن ماهیة الصلاة) که در مجموعهٔ مهرن و جزو مجموعهٔ جامع البدایع در قاهره چاپ شده است. از جملهٔ این رسالات یکی رسالة الطیر را باید نام برد که نسخ متعدد آن در استانبول و بیروت ومشهد و مجلس شورای ملی و لیدن و رامپور وموزهٔ بریتانیا موجود است و در مجموعهٔ مهرن ودرجامع البدایع درقاهره چاپ شده وشرحی از آن بفارسی در کتابخانهٔ مجلس و موزهٔ بریتانیا و در بودلیان موجود است از عمر بن سهلان الساوی [۲] و شیخ اشراق را نیز شرحی بر آنست که بطبع رسیده . موضوع این رساله بحث در کیفیت کمال نفس و رجوع نفوس جزئی بنفس کلی است و بعداً شیخ فریدالدین عطار از موضوع آن در منظومهٔ منطق الطیر استفاده کرد .

دیگر : رسالة فی العشق که بخواهش ابو عبدالله الفقیه المعصومی نوشته و نسخ متعددی از آن باقیست و در مجموعهٔ مهرن و جامع البدایع چاپ شده از این رسالة ترجمه‌یی در دست است که بتصحیح آقای مشکوة درتهران بطبع رسیده است .

قصهٔ سلامان و ابسال هم یکی دیگر از قصص رمزی شیخ ودر ردیف رسالة الطیر وحی بن یقظان است . خواجه نصیرالدین طوسی آنرا شرح کرده و این شرح درمجموعهٔ تسع رسائل طبع شده است . ازموضوع این داستان جامی درمنظومهٔ « سلامان وابسال » استفاده کرد .

دیگر ازین دسته رسایل ابوعلی اینها رادردست داریم : العلم اللدنی ـ العهد که در مجموعه رسائل (چاپ قاهره ۱۳۲۸) چاپ شده ـ الفردوس فی ماهیة الانسان ـ فی کلمات الصوفیة ـ مخاطبات الارواح بعدمفارقة الاشباح ـ فی بیان المعجزات والکرامات. المواعظ (= النصیحة لبعض الاخوان) ـ مواقع الالهام ـ الموت والحیاة ـ الورد الاعظم که در کتابخانهای استانبول موجود است .

---

۱ — golius

۲ — این ترجمه و شرح درمجموعه‌یی بنام سه رساله بسال ۱۹۳۵ در اشتوتگار طبع شده است .

از ابن سینا رسالاتی در خلقیات و سیاسات ونبوت نیزدردست است مانند :اثبات النبوة که در مجموعهٔ تسع رسائل چاپ شده و ترجمهٔ فارسی آن در دست است ـ الاخلاق که در مجموعةالرسائل در قاهره بطبع رسید ـ الاخلاق والانفعالات النفسانیه. الارزاق ـ البروالاثم ـ السیاسة که دوبار دربیروت یکی بسال۱۹۰۶ بدست‌الاب معلوف الیسوعی و دیگر جزو مقالات فلسفیة بسال ۱۹۱۱ چاپ‌شده و نسخ‌متعددآن‌نیزدردست است . این کتاب از پنج فصل تشکیل شده است نخست در سیاست و تدبیر مرد دربارهٔ خود ، دوم در تدبیر مرد نسبت بدخل و خرج خود، سوم در تدبیر و سیاست مرد با اهل خود ، درسیاست فرزند خویش ، در رفتار با خدم .

از شیخ مقداری نامه‌ها و جوابها که بپرسش دیگران داده نیز باقی مانده است و از مهمترین آنها نامه هاییست کـه میان او و ابوسعید ابوالخیر صوفی مشهور قرن چهارم و پنجم هجری مبادله شد و ازاین مکاتیب یکی معنونست بعنوان « الارشادفی الدخول فی الکفر» و نسخی ازآن در کتابخانهای استانبول موجود است و درآخرآن آمده که : شیخ ابو سعید در « مصابیح » میآورد که : اوصلنی‌هذاالکتاب الی ما اوصلنی الیه عمر مأة الف سنة من‌العبادة » . نامهٔ دیگری بعنوان « حصول علم وحکمة »ازشیخ در دست است که درآغازآن آمده : « جواب الی ابی سعیدبن ابی‌الخیریبین له فیه ان الحکمةام الفضائل‌ومعرفة الله اول الاوائل».این نامه همراه کتاب النجاة چاپ قاهره‌از صحیفهٔ ۱۲ تا صحیفهٔ۱۵ درج شده است . نامهٔ دیگری در باب نفس بابوسعید و بازنامهٔ دیگری بعنوان رقعة الی ابی سعیدبن ابی الخیر الصوفی در کتابخـانهای استانبول از شیخ موجود است .مکاتیب دیگری‌به بهمنیار و ابو جعفرالکیا (مخاطب الکیاالفاضل الاوحد) وابو عبید جوز جانی و ابی‌طاهر احمد و علاء الدوله کاکویه و ابن زیله و جعفر کاشانی از ابوعلی در دست است که در کتاب مؤلفات ابن سینا (ص ۳۰۹ـ۳۲۸) مذکور افتاده وبعضی‌درمجموعهٔ«ارسطوعندالعرب» (ص۲۴۰ـ۲۴۶) چاپ شده است .

بر اثر شهرتی که ابن سینا درحیات خود کسب کرده بود از دورونزدیك سؤالات متواتر در موضوعات مختلف بدو میرسید و وی همه را پاسخ میگفت و اگر چه خود

بنابر عادت نسخه یی از آنها نگاه نمیداشت لیکن غالب آنها یا بدست شاگردان وی گردآمده ویا نزد صاحبان نامه‌ها باقی مانده وبعد تکثیر و منتشر شده است و ما بعضی را پیش از این مذکور داشته ییم . در رأس این پرسشها و پاسخها سؤالات ابوریحان البیرونی وجوابهای شیخ قراردارد که از آن نسخ متعددر کتابخانهای تهران واستانبول و برلین و قاهره ولیدن و موزهٔ بریتانیا موجود است و این پاسخها در دو مجموعه یکی بنام « اجوبة ست عشرة مسألة لابی‌الریحان » در مسائل مختلفی در عقل و وجود وجزء لایتجز است و دیگر باسم « اجوبةعشر مسائل » . میرزا ابوالفضل ساوجی این پرسشها و پاسخهارا ترجمه کرده‌وترجمهٔ وی درنامهٔدانشوران چاپ شده‌است . این‌سؤالات‌برخی متضمن اعتراضاتی‌برارسطواست که شیخ برآنهاجواب‌نوشته ودیگرسؤالاتی که‌شیخ‌آنها را جواب گفته وازباب‌همین جوابها مورد اعتراضات علمی ابوریحان قرار گرفته است. گذشته از جوابهای ابوعبدالله معصومی ابوسعید احمدبن‌علی نیزردی برین اعتراضات ابوریحان نوشته که در کتابخانهٔ مجلس موجوداست.

دیگر ازینگونه رسائل رسالات ذیل است : المجالس‌ا لسبع ـ المسائل الاثنا و عشرون مع اجوبتها ـ المسائل‌الحکمیة (رسائل غریبة فی الحکمة) در پاسخ بیست و پنج‌سؤال ـ فصول و مسائل، جواب سؤالاتی در حکمت ـ المسائل‌العشر ینیة که‌اهل عصراز باب‌امتحان ازوی کرده بودند ـ مسائل سئل عنهاا لشیخ الرئیس حاوی سؤالات ابن زیله و ابو ریحان (کتابخانهٔ پرتواستانبول) ـاجوبة مسائل سئل عنها ابو علی الحسین بن عبدالله بن سینا و فصول من کلامه(برلین) . راجع بکتب طب و کیمیا از ابوعلی‌بعد ازاین سخن خواهیم گفت .

تا اینجا سخن از کتب ورسالات و نامه‌های شیخ بعربی بودواینك کتب‌ورسالات فارسی ابن سینا را ذکر میکنیم :

از میان کتب فارسی شیخ کتاب دانشنامهٔ علائی » یا « حکمت علائی » از همه مهمتر است . اسم این کتاب را « کتاب دانش مایه العلائی» هم ضبط کرده اند[1] وعلی الظاهر تحریف درجزء « نامه » ازاسم دانشنامه موجب این ضبط شده است . این کتاب

۱ــطبقات الاطباج ۲ ص۱۹

را ابوعلی بخواهش ابو جعفر محمدبن دشمنزیار کاکویه نوشته و خود سبب و کیفیت تألیف و اجزاء کتاب را درآن برشمرده است بدینگونه : « ... فرمان بزرگ ازخداوند ما ملك عادل مؤید منصور عضدالدین علاءالدولةوفخرالملة وتاج الامّة ابوجعفرمحمدبن دشمنزیار مولی امیر المؤمنین کی زندگانیش دراز باد و بخت پیروزو پادشاهیش بر افزون ، آمد بمن بنده و خادم درگاه وی ، کی یافته ام اندر خدمت وی همهٔ کامهای خویش از ایمنی و بزرگی و شکوه و کفایت و پرداختن بعلم و نزدیك داشتن ، کی باید مرخادمان این مجلس بزرگ را کتابی تصنیف کنم ببارسی دری کی اندروی اصلها و نکتهای پنج علم ازعلمهای حکمت پیشینگان گردآورم بغایت مختصر: یکی علم منطق کی ارعلم تر ازوست و دوم علم طبیعیات کی آن علم چیزهاییست کی بحس تعلق دارد واندر جنبش و گردش اند و سیوم علم هیئت و نهاذ عالم و حال صورت جنبش آسمانها و ستارگان چنانك بازنموده آید کی جون بشایست حقیقت آن دانستن وچهارم علم موسیقی و باز نمودن سبب ساز وناساز آوازها ونهاذ لحنهاوپنجم علم آنچه بیرون از طبیعتست، وجنان اختیارافتاذ کی جون برداخته شذه آیذازعلم منطق تا حیلت کرده آیذ کی آغاز ازعلم برین کرده شوذو بتدریج بعلمهای زیرین شذه آیذ بخلاف آنك رسمست وعادت...»(۱)

پس کتاب دانشنامه را شیخ بقصد تألیف منطق و طبیعیات و ریاضیات و ما بعدالطبیعة تصنیف کردولی جزبه تحریر قسمت منطق و الهیات وطبیعیات توفیق نیافت وتألیف باقی کتاب (ریاضیات: هیئت ـ هندسه ـ حساب ـ موسیقی) را بعد از او شاگردش ابوعبید جوزجانی با ترجمه از رسالات مختلف شیخ بر عهده گرفت و از آنجمله موسیقی را از قسمت موسیقی کتاب الشفا ترجمه کرد . از این کتاب نسخ متعدد در تهران و مشهد و دربعض کتابخانهای خصوصی ایران وهمچنین در کتابخانهای بیرون از ایران موجودو بعضی از آنها حاوی همهٔ ابواب است . قسمت منطق و الهیات و طبیعیات دانشنامه بسال ۱۳۰۹ در حیدرآباد بطبع رسید و در طهران منطق والهیات این کتاب را آقای احمد خراسانی بسال ۱۳۱۵ شمسی چاپ و طبع مابقی را بمجلد دوم حوالت کرده است .

---

۱ ـ دانشنامه ، چاپ تهران ۱۳۱۵ شمسی ص ۱ـ۲.

اهمیت دانشنامه علی الخصوص در اشتمال بر بسیاری از اصطلاحات منطقی و فلسفی است مانند پهلو بجای ضلع وسه‌سو بجای مثلث وچندی بجای کمیت وچه چیزی بجای ماهیت و گویا بجای ناطق و جانور بجای حیوان و خواست بجای اراده و علم برین بجای علم الهی و پذیرا بجای قابل ....

دیگر از کتب فارسی شیخ رسالهٔ نبضیهٔ اوست که بعداً در آن سخن خواهد رفت.

دیگر رسالهٔ معراجیه که بخواهش یکی از دوستان و با اجازت « مجلس عالی علائی » نگاشت و شامل تأویل اصطلاحاتی است مانند روح‌القدس و وحی و کلام الله و نبوت و شریعت و بحث در موضوع معراج و اثبات اینکه معراج روحانی است نه جسمانی. نسخ متعدد از این کتاب در ایران و درقاهره واستانبول موجوداست وبعضی آنرا بشیخ اشراق شهاب‌الدین سهر وردی نسبت داده‌اند. ازاین سه کتاب گذشته کتاب دیگری را بنام ظفرنامه بابو علی نسبت داده اند که برای امیر سامانی نوح بن منصور نوشت و نسخ آن در کتابخانهای استانبول موجود است واگر این نسبت درست باشد کتاب مذکور ازجملهٔ نخستین کتابهای ابوعلی است.

کتابهای فارسی دیگری را هم بوعلی نسبت داده‌اند که درصحت انتساب مستقیم غالب آنها بابن سینا شك است و گویا از کتب منسوب بدو و یاترجمه‌هایی از کتب عربی وی باشد وازآنجمله است :

کنوز المعزمین که در نسخ موجود و همچنین در کشف الظنون حاجی خلیفه بابوعلی نسبت داده شده‌است ولی چنانکه گفته‌یم ظاهراً ترجمه‌یست ازرسالهٔ النیرنجیات. ازاین کتاب در تهران و استانبول نسخ متعدد موجود است.

دیگر شرح کتاب النفس ارسطو که اول آن چنین است :« همة (؟) که آنچه دانای یونان ارسطاطالیس یاد کرد در کتاب نفس ، ابتدای نگارش اوست بدانکه ... » وآخر آن چنین:«...وبیان کرد دانا در کتاب ما بعدالطبیعة که اجرام سماوی عقل دارند وبرین حجتهای قوی وروشنی بنموده. تمام شد.»(۱) چنین بنظر میرسد که این کتاب ترجمه‌یی از تمام یاقسمتی از شرح عربی ابوعلی بن سینا بر کتاب النفس ارسطو باشد. نسخهٔ این کتاب در کتابخانهٔ

۱ - مؤلفات ابن سینا ص ۱۴۹ - ۱۵۰

احمد ثالث در استانبول موجود است و بنابر اشارهٔ بروکلمن بسال ۱۲۹۸ هجری در آستانه‌طبع‌شده(؟).

از کتاب النفس (مقالة فی‌النفس ـ مبحث فی‌القوی النفسانیة) ابوعلی که قبلا از متن عربی آن سخن گفته‌ییم‌ترجمه‌یی بفارسی‌چنانکه دیده شد دردست است. از کتاب المبداء والمعاد و رسالة المعاد نیز ترجمه هایی بفارسی ترتیب داده اند . از ترجمهٔ کتاب « حکمة الموت » نسخه‌یی در کتابخانهٔ اسعد استانبول موجود و بشیخ منسوب‌است که انشاءِ آن بانشاءِ شیخ نمیماند وچنین آغازمیشود : « باید دانستن که اول چیزی که بر بندگان واجبست شناختن حق است جل و علا که واحد و قدیم مطلق است ...» این نسخه بسال ۷۳۷ تحریر شد .

خطبه‌یی ازشیخ درتوحید دردست‌است که بدین کلمات شروع میشود : «سبحان الملك القهار الاله‌الجبار لایدرکه‌الابصارولایمثله الافکار .... » این خطبه که‌بنابر آنچه قبلا گفته‌ییم به«خطبة‌الغراء» مشهور است بسال ٤۷۲ بخواهش بعضی ازدوستان بدست عمربن ابراهیم‌نیشابوری‌خیام در اصفهان بفارسی درآمده ومتن عربی‌وترجمهٔ فارسی آن در شمارهٔ هشتم‌ازدورهٔ‌اول مجلهٔ شرق (امردادماه‌سال ۱۳۱۰ شمسی) چاپ شده‌است .

رسالهٔ اثبات النبوة شیخ را نیز بفارسی گردانده اند . از ترجمهٔ فارسی این رساله نسخه یی در کتابخانهٔ نورعثمانیهٔ استانبول و نسخه یی در کتابخانهٔ مشهد است . نسخهٔ کتابخانهٔ مشهد در صدر آن بـابن سینا نسبت داده شده وآغاز آن‌چنین‌است: « سپاس خداوند آسمان و زمین و ستایش دهندهٔ جان و دین را ودرود مرپیغمبر گزین رامحمد مصطفی صلوات [الله] و سلامه‌علیه و آله...»

رسالهٔ دیگری درحقیقت و کیفیت سلسلهٔ موجودات و تسلسل اسباب ومسببات بفارسی در دست و بابوعلی منسوب و در کتابخانهٔ مشهد موجود است .

رساله‌یی بنام قراضهٔ طبیعیات موجود و ازآن نسخی باقی است کـه درآخر بعضی نوشته شده لعله للشیخ الرئیس ابی‌علی بن سینا . در تتمة صوان‌الحکمة ذیل‌حال ابو سعد (ابوسعید) محمدبن محمدالغانمی آمده است که: « صنف کتاباً وسماه قراضة

الطبیعیات»[۱]. رسالات فارسی دیگری نیز در موضوعاتی غیر از مسائل کلی فلسفه و حکمت بشیخ نسبت میدهند که درجای خود مذکور خواهد افتاد.

چنانکه دیده ایم بسیاری از کتب و رسالات شیخ چاپ شده و از بعض آنها مجموعه هایی ترتیب یافته است و از جملهٔ این مجموعه هاست:

☆تسع رسائل که یکبار در هند بسال ۱۳۱۸ هجری و باردیگر در استانبول بسال ۱۲۹۸ وسپس درقاهره بسال ۱۳۲۶ ازروی طبع استانبول چاپ شده. این رسائل نه گانه چنین است: ۱ـ عیون الحکمة ۲ـ الاجرام العلویة ۳ـ قوی النفس و ادراك الانسان ٤ـ حدود و تعریفات ٥ـ اقسام العلوم العقلیة ٦ـ مسألة النبوة ۷ـ الرسالة النیر وزیه ۸ـ رسالة العهد ۹ـ رسالة الاخلاق.

☆☆ رسائل عرفانی ابوعلی الحسین بن عبدالله بن سینا شامل: ۱ـ حی بن یقظان ۲ـ سه نمط آخر از الاشارات و التنبیهات ۳ـ رسالة الطیر ٤ـ رسالة فی العشق ٥ـ رسالة فی ماهیة الصلاة ٦ ـ کتاب فی معنی الزیارة و کیفیة تأثیر ها ۷ـ رسالة فی دفع الغم من الموت ۸ـ رسالة القدر. این مجموعه را مهرن با توضیحات و اضافات چاپ کرده است[۲]

☆☆☆ جامع البدایع که بسال ۱۳۳۵ هجری درقاهره چاپ شده و شامل این رسائل از ابوعلی بن سیناست: ۱ـ رسالة فی الصلاة ۲ـ تفسیر الصمدیة ۳ـ بیان الهویة والالهیة و الاحدیة و بیان معنی الصمدانیة و غیر ذلك ٤ـ تفسیر المعوذة الاولی ٥ـ تفسیر المعوذة الثانیة ٦ـ رسالة الزیارة والدعاء ۷ـ رسالة الشفا من خوف الموت ۸ـ رسالة القضاء والقدر ۹ـ رسالة فی العشق ۱۰ـ رسالة حی بن یقظان ۱۱ـ رسالة الطیر ۱۲ـ رسالة اجوبة علی مسائل ابی الریحان البیرونی ۱۳ـ رسالة تتضمن جواب الشیخ عن سؤال احمد السهیلی (قیام الارض وسط السماء).

---

۱ ـ تتمه صوان الحکمه ص ۱۰٤

۲ Traités mystiques d'Abou Ali al Hossain ben Abdallah ben Sina ou d'Avicenne, texte arabe avec l'explication en français, par M.A.F.Mehren, Leyde 1889–1899.

☆☆☆☆ مجموعة الرسائل که در قاهره بسال ۱۳۲۸ چاپ شده ومحتوی چند رساله و از آنجمله رسائل ذیل از ابوعلی سیناست : ۱ـ علم الاخلاق ۲ـ رسالة العهد ۳ـ القوی الانسانیة و ادراکاتها ٤ـ اقسام العلوم العقلیة ٥ـ رسالة سر القدر ٦ـ رسالة المبداء ۷ـ رسالة الجواهر النفیس .

☆☆☆☆☆ مجموعهٔ «سبع رسائل» که درحیدرآباد دکن چاپ شده و شامل این رسالات است : ۱ـ رسالة الفعل و الانفعال ۲ـ الرسالة العرشیة ۳ـ السعادة و الحجج العشرة ٤ـ فی الموسیقی ٥ـ فی الحث علی الذکر ٦ـ فی سر القدر ۷ـ فی اسباب الرعد .

ازما بقی آثار ابن سینا آنها که جداگانه و یادر بعض مجموعه ها مانند مجموعهٔ ارسطو عندالعرب ومجموعهٔ «رسالات سه گانه» چاپ اشتوتگار انتشار یافته پیش ازاین سخن گفته یم وفعلا ازتکرار آنها خودداری میکنیم.

اهمیت ابن سینا در تاریخ فلسفهٔ اسلامی بسیار است زیرا چنانکه دیده یم تا عهد او هیچیك از حکمای مسلمین نتوانستند تمامی اجزاء فلسفه را که درآن روزگار حکم دائرة المعارفی از همهٔ علوم معقول داشت در کتب متعدد و با سبك روشن بالتمام مورد بحث و تحقیق قراردهند واو نخستین و بزرگترین کسی است که از عهدهٔ این کار برآمد . از جانبی در کتب بزرگ فلسفی خود منطق و طبیعیات و ریاضیات و الهیات را بنحوی که ازراه ترجمهٔ کتب مختلف یونانیان بمسلمین رسیده و تا عهد ابوعلی بوسیلهٔ مؤلفین اسلامی در بسیاری از موارد با اصول دینی آنان نزدیکی یافته بود ، با انشائی روشن در کتب خویش مورد بحث قرار داد و از طرفی دیگر در مسائل مختلف که هر یك جداگانه قابل بحث بود ازمنطقیات گرفته تا خلقیات وتفسیر فلسفی آیات ومسائل عرفانی بتحریر رسالاتی مبادرت ورزید وازاین گذشته برای آنکه آراء و نظرهای خاص مشائین ازمشرقیین رادرمنطقیات وریاضیات وطبیعیات والهیات موردمطالعه قراردهد بتألیف کتاب معتبر خود حکمة المشرقیین دست زد . وی در شرح بعضی از کتب قدما خاصه ارسطو هم کتبی پرداخته و در برخی ازآثار خویش مانند الانصاف بمقایسهٔ عقاید قدماء یونان واسکندریه باحکمای مشرق توجه کرده است . درهمان حال که این مرد دانشمند پرکار پیاپی بتألیف و تدوین کتب خود مشغول بود رسالات متعدد و نامه های بسیار

رفع اشکال ویا پاسخ بسؤالات معاصرین خویش مینگاشت و گاه شبهای خود را تاتیغ آفتاب دراین کارها بسرمیآورد.

بنابراین مقدمات نباید پنداشت که ابن سینا تنها بروش خاصی از فلاسفهٔ قدیم مقید بود. وی هرچه را ازقدماء پسندید و براو ثابت شد در روش خود گنجاندوباهمهٔ تعلق خود بارسطو و پیروان او از تأثیر افلاطونیان جدیدنیزبرکنارنماندواز فارابی هم در منطق بحد بعیدی پیروی کرده و در نظریهٔمعرفت وهمچنین در کلیات مسائل‌الهیات تحت تأثیر او قرار گرفته است.

بر اثر اهمیتی که فلسفهٔ ابن سینا از قدیم الایام یافته بود چنانکه دیده یم اختصاراتی از بعض کتب او ترتیب داده شد و از جملهٔ این تلخیص‌ها که از اقوال وآراء فلسفی ابوعلی سینا درمنطق وطبیعیات‌و الهیات‌شده بدست شهرستانی‌است(۱).

ابن سینا در تکمیل و توضیح منطق ارسطو مرتبتی‌بزرگ‌دارد. زیرا ابوعلی با علاقه‌یی که ببحث‌های منظم در مسائل داشت و با توجهی که بتنظیم مباحث مختلف فلسفه میکرد توانست در منطق نیزنظم و ترتیب کاملی ایجاد کند و در این راه از همهٔ متقدمین پیشی جوید. مهمترین کاری که ابو علی در تحکیم بنیان منطق کردآراستن آن در چشم مسلمین بود بنحوی که در همهٔ علوم بتوان ازآن فایده برد. وی این علم را بمنزلهٔ ترازویی معرفی کرد که برای سختن هر دانشی بکار رود وآلتی که ذهن را از خطا و اشتباه در آنچه تصور و تصدیق میکنیم بازدارد و وسایلی بدست دهد و طریقی ارائه کند که مارا در وصول بحق یاوری نماید.

بنا بر این علم منطق در هر دانشی بکار میآید و در فلسفه حکم مدخلی دارد که برای کسانی که آمادهٔ فهم آن دانش نیستند و یا از عهدهٔ تفکر درست بر نمیآیند ضرور است اما کسانی که طبعاً از عهدهٔ این کار برآیند ممکن است از علم منطق بی نیاز باشند چنانکه صاحب طبع سلیم و ذوق مستقیم از فرا گرفتن علم عروض و بدوی قح ازآموختن علم نحو مستغنی است. منطق در نظر ابن‌سینا مجرد ازماده‌است

---

۱ – الملل والاهواء و النحل چاپ تهران ص ۲۲۰–۲۷۰.

بخلاف علم طبیعی که موضوع آن هم در خارج محتاج بماده است وهم‌درذهن.منطق یك فن نظری است که حد (تعریف) و قیاس صحیح (برهان) را بما می شناساند و معلوم میدارد که آنها از چه صور و مواد ترکیب شده است . وضع حدود (تعریفات) برای اشیاء مقتضی دقت و معرفت جوهر و ماهیت آنهاست چنانکه برای آودرن حد کامل هر شیء ذکر ذات وجنس وفصل وماهیت آن نیز لازم است تا صفت جامع ومانع بدان بخشد پس‌موضوع علم‌منطق‌اقامهٔ‌برهان‌وحجتست و اقامهٔ‌برهان‌وحجت‌میسر نیست‌مگر باقضایا، و عناصر اصلی قضیه تصدیق و تصور است که دو گونه ازعلم (معرفت) میباشند. تصور ادراك ساده و بدون حکم بنفی یا باثبات است و تصدیق ادراك امری و حکم بنفی یا باثبات نسبت بآن ، وهریك ازاین‌دو بر دوقسم است اولی و مکتسب. تصور مکتسب بوسیلهٔ حد وآنچه بدان ماند حاصل شود و تصدیق مکتسب بقیاس وهر چه جای‌آنرا گیرد و حد وقیاس که معلومات بدانها حاصل گردد از راه فکر بدست‌آید و هریك‌از آنها یا حقیقی است و یا نزدیك بدان و باندازهٔ آن نافع است و یا باطـل و مشتبه با حقیقی.فطرت انسانی برای تمییزاین اصناف از یکدیگر کافی نیست مگرآنکه مؤید بتأیید الهی باشد. پس‌ناظر در علوم را از داشتن‌آلتی قانونی که اورا از گمراهی درفکر بازدارد گزیری نیست و همین خود غرض ازعلم منطق است . هریك از حدوقیاس‌بنحو محدودی ازمعانی معقوله تألیف شده واز مواد و صوری پدیدآمده است وبوسیلهٔ‌منطق است که میتوان دریافت که مواد وصور تعریف و برهان چیست و حد صحیح و برهان استواری که ما را بیقین بکشاند یا ایهامی که بحالتی نظیر یقین و ایهامی که بظن غالب و ایهامی که بمغالطه وجهل بینجامد کدامست و این فائدهٔ علم منطق است .

ابن سینادر جمیع ابواب حکمت نظری و عملی[1] دارای تألیف و نظر های‌مهم

---

۱ — این تقسیم باعتبار انقسام موجودات صورت گرفته است . موجودات‌دو قسمند نخست آنهاکه وجودشان موقوف برحرکات ارادی افراد بشر نباشد دوم آنهاکه‌وجودشان بتصرف و تدبیر آنان بسته باشد . علمی را که در دستهٔ اول موجودات بحث‌کند حکمت نظری و آنرا که در دستهٔ دوم تحقیق نماید حکمت عملی خوانند . حکمت نظری بر دو قسم است اول علم‌بآنچه مخالطت ماده شرط وجودآن‌نیست یعنی موضوع علم مابعد الطبیعه

بقیه درحاشیهٔ صحیفهٔ ۲۳۹

است . منظور غائی از حکمت عملی در نظر بوعلی وصول بخیر است و نتیجهٔ نهائی از حکمت نظری رسیدن بحقیقت احوال اعیان موجودات. درحکمت نظری ریاضیات را علی‌الرسم منقسم میدارد به‌چهارقسم: علم‌العدد و علم الهندسة وعلم الهیئة وعلم‌موسیقی، وطبیعیات و الهیات را دو علم مربوط و وابستهٔ بیکدیگر در بسیاری از مسائل قرار میدهد .

دوم آنچه مخالطت ماده شرط وجودآنست و آن خود بر دودسته است، یاتعقل‌وتصورآن بااعتبار مخالطت ماده همراه است و آن موضوع علم‌طبیعی‌است و یاتعقل و تصورآن با اعتبار مخالطت ماده همراه نیست‌وآن‌موضوع علم‌ریاضی‌است. هریك‌ازسه‌علم‌ریاضی‌وطبیعی‌و مابعدالطبیعه‌خودبشعب و فروعی‌منقسم‌میگردد. اصول‌علم‌ریاضی‌چهاراست: علم‌هندسه که معرفت مقادیر واحکام ولواحق آنست، علم‌عدد که معرفت‌اعداد وخواص‌آن‌میباشد، علم نجوم که‌معرفت اختلاف اوضاع‌اجرام‌علوی بنسبت با یکدیگر و با اجرام سفلی و مقادیر حرکات و اجرام و ابعاد آنهاست ، علم تألیف که معرفت نسب مؤلفه و احوال آنست و چون در معرفت اصوات وآهنگها بکارمیرود آنرا علم موسیقی هم میگویند . علم ریاضی فروعی نیز دارد مانند علم مناظر و مرایا و علم جبر و مقابله و علم جر اثقال و نیرنجات و جز آن . — اصول علم طبیعی هشت‌است : علم السماع الطبیعی در معرفت مبادی متغیرات از قبیل زمان ومکان و حرکت و سکون و نهایت ولانهایت و جزآن ، السماء و العالم در معرفت اجسام بسیطه و مرکبه و احکام بسایط علوی و سفلی ، الکون و الفساد در معرفت ارکان و عناصر و تبدل صور بر مادهٔ مشترکه ، الآثار العلویه در معرفت علل حدوث حوادث جوی و ارضی ، علم معادن درمعرفت مرکبات و کیفیت ترکیب‌آنها علم نبات در معرفت اجسام نامیه و نفوس و قوای نباتی ، علم حیوان در معرفت جانداران و اجسام متحرکه بحرکت ارادی و نفوس و قوای آنها ، علم نفس در معرفت احوال نفس ناطقه انسانی وکیفیت تدبیرآن در جسم . از فروع علم طبیعی علم طب و علم احکام نجوم و علم فلاحت و امثال‌آنها را باید شمرد . — اصول علم مابعد الطبیعه دو است : علم الهی در معرفت واجب و عقول و نفوس ، فلسفه اولی در معرفت امور کلی احوال موجودات‌مانندوحدت‌وکثرت ووجوب وامکان وحدوث وقدم ومانندآنها. از فروع این‌علم‌معرفت نبوت‌و امامت‌ومعاداست.

اماموضوع حکمت‌عملی‌علم‌بمصالح حرکات ارادی و افعال‌صناعی‌انسان بروجهی است که بنظام‌احوال معاد ومعاش بینجامد وبرای وصول بکمال‌انسانیت بکارآید وآن هم بردوقسم‌است یکی‌آنکه بهر نفسی بانفراد راجع است (موضوع علم تهذیب نفس یا تهذیب اخلاق) و دیگر آنکه‌راجع بجماعتی بالاشتراك باشد نوع‌دوم بدوقسم‌منقسم‌میگردد نخست‌آنکه‌راجع بجماعتی باشد که درمنزل‌وخانه‌مشارکت‌دارند(علم‌تدبیرمنزل) و دوم‌آنکه‌راجع بجماعتی باشد که درشهر و ولایت‌و مملکتی شرکت دارند (علم سیاست مدن) . این هرسه علم‌از مقولهٔ آداب ورسوم وضعی است‌اما آنچه بمقتضای رأی کسی که مؤید بتأیید الهی است پدیدآمده باشدآنرا نوامیس‌الهی گویند .

موضوع علم طبیعی اجسام موجود با توجه بتغیرات و تبدلات و دقت در انحاء حرکت و سکون آنها و مباحث اساسی آن اجسام و عالم و نفس با توجه بتمام احوال آنها میباشد . در تمام مباحث علوم طبیعی دنبالهٔ کار های ارسطو را گرفته و کوشیده است که مسائل مورد بحث و مذاکرهٔ او را بمیان آرد و تقسیم علم طبیعی را هم برهمین زمینه انجام داده است . وی در بحث های طبیعی خود از اخس مراحل وجود تا اعلی درجات آنرا در موجودات از مد نظر تحقیق میگذراند و ازماده تا نفس ناطقه همه را مورد بحث قرارمیدهد واین مطالب گوناگون را درهشت مبحث میآورد. امورعامهٔ اجسام را مانند ماده و صورت وحرکت و مکان و زمان در قسمت السماع الطبیعی و احوال اجسامی را که ارکان عالمند مانند سماوات و عناصر اربعه در قسمت السماء و العالم و موضوعاتی چون کون و فسادو تولید ونشو را در مبحث الکون و الفساد و احوال عناصر اربعه و قوانین عامهٔ آن از قبیل حرکات و تخلخل و تکاثف،خاصه آنها را که مربوط است بباران و شهب ورعدوبرق وهاله وباد و زلزله ودریاها و کوهها جداگانه تا باکتاب الآثار العلویهٔ ارسطو سازگار باشد ،آنگاه معادن را چنانکه باز درالآثار العلویهٔ ارسطو آمده و نبات را بنحوی که باکتاب النبات ارسطو همساز باشد و طبایع حیوانات را بقسمی که در کتاب الحیوان بیان شده بود موردمطالعه قرارمیدهد سپس مانند ارسطو که بحث در نفس را آخرین مرحلهٔ مباحث طبیعی دانسته بود بتحقیق در معرفت نفس و قوای درا کهٔ حیوانات و انسان واینکه نفس آدمی بفنای جسم از میان نمیرودوجوهری روحانی والهی است اختصاص میدهد ، و در مجموعهٔ آثار خویش فروع این علم را مانند طب و تعبیرو کیمیا و غیره تحت مطالعه و تحقیق درمی آورد .

موضوع علم الهی وجود مطلق و لواحقی است که لذاته دارد و همچنین مبادی آن. نهایت این علم و دنبالهٔ بحث آن در سایرعلوم است و مبادی سایر علوم را نیز باید در الهیات جست . مسائلی که در این علم مورد نظر است اقسام وجودیعنی واحدو کثیر و لواحق آن و علت و معلول و قدیم و حادث و تام و ناقص وفعل و قوة و تحقیق مقولات عشرمیباشد کلمهٔ الهیات و اطلاق آن برعلم ما بعدالطبیعة تعبیری جدیدتر از دورهٔ

ارسطو و از موضوعات پیشوایان فلاسفهٔ اسکندرانی است. اینان هنگامی که برخی از آراء فلوطین را بارسطو منسوب میداشتند و کتاب اثولوجیا را که مأخوذ از تاسوعات فیلسوف اخیرالذکر است بنام ارسطو ترتیب میدادند این نام را برای علم مابعدالطبیعة بوجود آوردند و این اسم با اسم مابعد الطبیعه و مـاوراء الطبیعه وحکمت اولی و علم برین همه برای یك مفهوم بکار میرفتند که دونوع از مواضیع را شامل است :

اول مبادی عامهٔ وجود مانند وحدت و کثرت و علت و معلول و قوه و حرکت و مبادی علوم مختلفی از قبیل مبادی طبیعیات و ریاضیات و غیره و چنانست که میتوانیم این قسمت از علم مابعدالطبیعه را « علم وجود مطلق » بنامیم .

دوم نظر در حقیقت واجب الوجود واثبات ربوبیت و صفات ودلایل خلق وابداع و تحقیق در وحی وملك و ربط حوادث عالم باراده و قدرت و اختیار واظهار عنایت الهی بافراد و مطالعه در امر معاد و حساب و ثواب و عقاب و مطالعه درموضوع نفس و کیفیت حلول آن در بدن وخلود آن . این مباحث اخیر جملگی متأخر از فلسفهٔ ارسطو و از مبدعات اسکندرانیان است که بوسیلهٔ علمای سریانی بمسلمین رسید .

مفهوم وجود شامل سراسر موجودات است منتهی کلی تشکیکی است چه در بعضی از اصناف موجودات قوت آن بیشتر و در برخی کمتر است . این مفهوم اشهر از آن است که حد ورسمی برای آن قائل شد و چون مبداء هر چیزی است شرح آن میسر نیست بلکه صـورت آن بلا واسطه در نفس تقـوم می‌یـابد و بعبارت دیگر مفهـوم وجـود ازمفاهیم ضروری وبدیهی است. وجود چه درنفس وچه دراشیاء عین شیءاست وبنابراین عدم نیست وتصورعدم آن هم ممکن نیست . وجود بدونوع واجب وممکن تقسیم میشود . واجب آنست که هرگاه ذات آن بتنهـایی فرض شود وجود آن واجب گردد یعنی بالذات و بالضرورة موجوداست . ممکن آنست که بااعتبارذات آن وجودش واجب نگردد و تصور عدم و وجود آن محال نباشد و بعبارت دیگر در وجود و عدم آن ضرورتی متصور نیست . موجودات منقسم بجوهر وعرض ، بواحدو کثیر، بقدیم وحادث ، بعلت ومعلول، بتام و ناقص ، بفعل و قوه میگردند . هر وجودی که معلول بعلت ومبتدی بابتداءزمانی باشد حادث است والاقدیم ، وقدیم خود بقدیم بالذات که وجود آن مسبوق بعلت نباشد و

قدیم بالزمان که وجود آن مسبوق بزمان نباشد تقسیم میشود . عالم قدیم بالزمان است زیرا بالذات متأخر از وجود واجب ومعلول آنست لیکن تأخر آن از صانع تأخر ذهنی است زیرا وجود علت ضرورة و بدون فاصلهٔ زمانی مقتضی وجود معلول است . اشیاء محدثهٔ همان اعیان اشیاء موجود در عالمند و هر محدث در مقام تحقق محتاج بعلتی است . علل برچهار نوع مادی و صوری و فاعلی و غائی منقسم میگردد و چون ممکن نیست الی غیر النهایة امتداد یابد (زیرا این امتداد مستلزم دور و تسلسل است) پس ناگزیر باید بیك علت نهائی منتهی گردد که ماهیت او عین وجود او باشد و چنین علتی البته نمیتواند معدوم باشد زیرا مبداء هر وجود است . این علة العلل باری تعالی است که : معلول غیر نیست ، قدیم بالذات است ، وجود او ضروری است ، بسیط و کامل است وممکن نیست که غیر ازخود او سببی برای وی تصور کرد یا برای ذات او وجود مبادی و اسبابی لازم باشد وازحالی بحالی برای وصول بکمال منتقل گردد ، برای او ارادهٔ منتظر و علم منتظر و کمال منتظر وجود ندارد ، خیر محض است و کمال محض ، واحد از جهت تمامیت وجود است و واحد از جهت اینکه حدی برای آن نیست و واحد از جهت آنکه منقسم بکم و یا بمبادی مقومه ویا باجزاء حدنمیباشد، و نمیتوان دو واجب الوجود تصور کرد یعنی نمیتوان برای او شریکی قائل شد و شریك باری ممتنع الوجود است . واجب الوجود عقل محض و عاقل بر ذات خود ومعقول ذات خویش است . ذات خود و اشیاء و صفات ایجابی و سلبی خود را تعقل میکند بی آنکه این تعقل سبب کثرت دروی یا در کیفیت صدورافعال ازو گردد . عشق وعاشق ومعشوق و لذیذ و متلذذاست. اما علم باریتعالی علم بر کلیات میباشد ، درنظر ارسطو خالق تنها بر ذات خود علم دارد لیکن درنظر ابن سینا این علم ازذات منحصرخالق تجاوز میکند وبکلیات واسباب ومبادی هم میرسد امانه براجزاء . بدین معنی که متغیرات موجودات و کائنات فاسده را با تغییرات آنها تعقل نمی کند چه در اینصورت لازم میآید که یکبار آنهارا بصورت موجود و یکبار بصورت معدوم تعقل کند ودرنتیجه متغیر الذات باشد . پس واجب الوجود هرچیزرا برنحوفعلی کلی تعقل می کند . باوجوداین استدلال ابن سنیا برای آنکه خودرا بیشتر بمبانی اسلام نزدیك کند آخردچارتناقضی شده ورضا داده است که : معذلك هیچیك از اشخاص اشیاء و «مثقال ذرة فی السموات ولا فی الارض» از خالق مکتوم نیست

یعنی آخر کار باینجا رسید که خداوند بر همه چیز علم دارد و این تناقض را بدین گونه توجیه کرده است که چون خالق ذات خود را تعقل کرد و علم یافت که مبداء هر موجودی است بر اوایل موجودات و آنچه از آنها بوجود میآید نیز علم دارد و چون تمام این اشیاء بامور جزئیه منجر میگردند پس وجود اول که از اسباب آنها آگاهست ضرورة نتایج و معلولات آنها را هم با فواصل زمانی که میان آنهاست یا آنچه را که از معاودتها و تکرارها در این امور حاصل شود هم میشناسد و بعبارت دیگر خداوند مدرك امور جزئی است از حیث آنکه کلی است . قدرت و ارادهٔ واجب‌الوجود مغایر باعملش نیست بلکه قدرت او همان علم بر ذات او و بر کل است . صانع واحد است یعنی تقسیم بکم یا قول و شرکت با شریك از او مسلوب است ، اول است یعنی حدوث از وی مسلوب است ، مرید است یعنی مبداء نظام خیر کلی است ، جواد است وجود او همان علم و اراده و قدرت اوست ،صفات او یا اضافیهٔ محض و یا سلبیهٔ محض و یا مؤلف از اضافی و سلبی است و وجود هیچیك از این صفات سبب تکثر در ذات او نیست زیرا هیچیك از این صفات زائد بر ذات نیست وچون واجب‌الوجود ومبداء هر موجود است، هر چه صدور آن از وی جائز باشد بالضروره صادر میشود .

تمام حوادث عالم بنا بر قوانین سابق ازلی که صانع ایجاد کرده اتفاق میافتد و همهٔ حرکات کلی تابع این نظام خاص است . هر کس در نظام عالم تـأمل کند درمی یابد که صانع مدبر حکیم آنرا مقرون بخیر وعنایت ازلی ایجاد کرده است . عنایت ازلی آنست که وجود اول لذاته عالم بر ایجاد نظام خیر ولذاته علت خیر و کمال بحسب امکان است . نظام خیر را ببلیغ ترین وجهی دریافت و آنچه را نظام وخیر دانست از او بوجه اتم فیضان کرد . خیر در قضاء الهی دخول بالذات دارد نه بالعرض و شر برعکس آن و دارای وجود خاصی است مثلا گاه بر جهل و گاه بر الم وغم و گاه بر شرك وظلم اطلاق میشود و بالجمله شر با لذات عدم است امانه هر عدم بلکه فقدان مقتضای کمالی طبیعت چیزی است یعنی آنکه شئی فاقد یکی از کمالیات خود گردد . شر مطلق یا شری که بجای فاقد خیر باشد یا شری که بر خیر غالب و یا مساوی آن باشد وجود ندارد بلکه

عکس این حالت بیشتر مصداق دارد . با این شرح معلوم میشود که شر امری وجودی نیست بلکه عدمی ونتیجهٔ نقصان خیر وامری عرضی و اضافی و نقصان کمال در صفات وجودی اشیاء است و بالنتیجه باشیائی تعلق میگیرد که طبعاً استعداد تغیر و تبدل و حدثان داشته باشند، یعنی درماده، واین ماده که در معرض شراست مادهٔ عنصری مادون فلك قمر و حتی محصور در اشخاص و انواع خاصی دون اشخاص و انواع دیگر است و اشخاص و انواع هم دائماً در معرض شرقرارنمیگیرندبلکه این حال گاه درآنهاحاصل میگردد پس ماده علت شرو شر محدود است زیرا خلقت عالم ازطرف صانع با ارادهٔخیر و نظام خیر همراه بود .

چون واجب‌الوجود بذاته از جمیع جهات واحد است جایز نیست که ازاوجز واحد صادرشود چه‌هر گاه ازاودوشیء متباین درذات وحقیقت صادر گردد نا گزیراز دو جهت مختلف خواهند بود واگر این دو جهت لازمهٔ ذات او باشند مستلزم انقسام‌ذات وی میگردند و این باطل است . پس موجودی که از واحد اول صادر شد واحد بالعدد است وذات و ماهیت‌آن وحدتست و ماده درآن نیست و هر ذات که ماده درآن نباشد عقل‌است . این‌معلول اول ممکن الوجود بالذات و واجب‌الوجود بالاول است . وجوب وجود او ازآن جهت است که او عقل است و ذات خود را درك میکند و وجود اول را هم ضرورة درك مینماید و همین علم بر وجود اول وذات خود سبب کثرت اضافی است امااین کثرت ازناحیهٔ وجوداول نیست‌زیرااین‌ازلوازم‌امکان است‌وامکان وجود اوبذات اوست نه‌بسبب وجود اول‌و بالعکس وجوب وجوداوازوجوداول میباشد . اگراین کثرت نمیبود صدور کثیرازاو جایزنبود ودرتمام مراحل وحدات صادر می گشت وبا این شرح وجود جسم امکان نداشت . چون عقل اول بر وجود اول علم دارد ضرورة از او عقلی که تحت آن واقع است صادر شد و ازآن بابت که بر ذات خود علم دارد صورت فلك و کمال آن یعنی‌نفس‌فلك اعلی (اول) ازاوپدیدآمد وبهمین ترتیب تکثر درموجودات استمرار یافت و ازهرعقل عقلی و نفسی و فلکی و جرمی از افلاك صادر گشت تا بعقل فعال که مدبر نفوس ماوعالم مادون کرهٔ قمراست منتهی شد.هرجرمی ازافلاك معلول‌عقلی

از عقول است وهیچیك از اجرام نمیتواند علت وجود جرمی دیگر گردیده باشد زیرا جرم از آن بابت که جرم است مرکب از ماده (هیولی) وصورت است واگر علت جرمی دیگر گردد باید بمشارکت ماده باشد وحال آنکه ماده را طبیعتی عدمی است وطبیعت عدمی نمیتواند مبداء وجود شود . بعد از اتمام عدد کرات سماوی وجود اسطقسات لازم شد وچون اجسام اسطقسیه از کائنات فاسده هستند لازم است که مبادی آنها متغیر باشد واز بنروی آنچه عقل محض باشد سبب وجود آن نمیتواند بود وچون آنها را مادهٔ مشترك وصور مختلف است باید اختلاف صور آنها از چیزی باشد که اختلاف در احوال افلاك از آن پدید آید و اتفاق مادهٔ آنها در چیزی که اتفاق در احوال افلاك از آن حاصل گردد ، اتفاق در طبیعت افلاك مقتضی وجود ماده واختلاف در انواع حرکات آنها مقتضی آمادگی ماده برای قبول صور مختلف میباشد . از ماده که از عناصر آسمانی افاضه میشود عناصر اربعه حاصل میگردد و آنها از حیث سبکی وسنگینی با یکدیگر اختلاف دارند . آنکه مطلقا سبك باشد میل او ببالاست و آنکه مطلقا سنگین میل او بپایین و آنچه خفیف وثقیل بالاضافه است میان آن دو قرار میگیرد وبدین طریق بعد از کرهٔ ماه بترتیب کرهٔ اثیر و کرهٔ هوا و کرهٔ آب و کرهٔ خاك قرار یافته. وجود مرکبات عناصر بتوسط حرکات سماوی صورت گرفته است . جسم مرکب است از ماده و صورت جسمیه . صورت در مرتبهٔ وجود بر ماده مقدم و ممتد در جهات ثلاث و متصل واحد است و برای آنکه قابلیت انفصال یابد مقارنهٔ آن با هیولی ضروری است . جسم بنابر کلیت خود مشترك نیست وهرحرکت جسم بالطبع نتیجهٔ حالتی غیر طبیعی و مفارق از طبع آن میباشد و این حالت غیر طبیعی یا در کیف است و یا در کم ویا در مکان و یا در وضع ویا در مقولهٔ دیگری از مقولات و علت در تجدد حرکتی بعد از حرکت تجدد این حالت غیر طبیعی و بمقدار بعد از غایت است و چون چنین باشد حرکت اجسام از روی طبع نمیتواند مستدیر باشد .

حرکت تبدیل حالتی در جسم است که تدریجاً برسبیل توجه بسوی چیزی وامری ووصول بدان بالقوه یا بالفعل صورت گیرد و بهمین سبب قابل زیاده و نقصان ووجود آن همواره بین قوهٔ محض وفعل محض میباشد وچون حرکت جسم همیشه متوجه وصول بهدفی است پس کمالی برای آن محسوب میگردد . حرکت در کم و کیف و این ووضع وملك واقع

میشود. سکون امری عدمی یعنی عدم حرکت است. هر حرکت که در جسم صورت گیرد نتیجهٔ علت محرکه بیست و این علت معنی زائدی بر هیولی جسمیه و صورت آن است و این معنی یا در جسم است و یا مفارق از آن، درصورت اول جسم را متحرك لذاته گویند که خود بمتحرك باختیار و متحرك بطبع منقسم میگردد ومتحرك بطبع اگر در حال طبیعی باشد حرکتی نخواهد داشت مگر آنکه طبیعت دچار فساد شده باشد و بخواهد بحال اصلی خود باز گردد وچون این معنی حاصل شود حرکت منقطع میگردد .

پس مقدار حرکت متناسب است با مقدار بعد از حالت طبیعی و غایت. این حرکت اگر در مکان صورت گیرد باید مستقیم باشد زیرا هر میل طبیعی خواهان نزدیکترین مسافت یعنی خط مستقیم است . پس حرکت مستدیر طبیعی نیست بلکه ممکن است طبعی و نتیجهٔ میل و اراده باشد و از اینرو فلك که دارای حرکت مستدیر میباشد متحرك بالطبع است. ازطرفی دیگر میدانیم که برای هر حرکت مبداء قریبی لازم است. مبداء قریب حرکت مستدیر فلکی نفس فلکی است که کمال جسم فلکی وصورت آن میباشد . این نفس فلکی اگر از هر حیث قائم بذات خود بود میبایست عقل محض باشد وتغیر و تبدلی حاصل نکند و مخالط باقوه نشود، پس نسبت نفس فلکی مثل نسبت نفس حیوانی بماست با این تفاوت که او میتواند تعقلی مشوب بماده کند، مانند عقل علمی که در ماست و محرك اول آن غیر مادی است و حرکت آن نتیجهٔ قوه یی غیر متناهی میباشد، البته قوهٔ نفس متناهی است لیکن بسبب علم بر عقل اول نور آن دائماً بر نفس فیضان میکند و بدین سبب دارای قوهٔ غیر متناهی میگردد ودر نتیجه حرکت مستدیرهٔ افلاك نیز غیر متناهی است . با این شرح معلوم میشود که فلك متحرك بالطبع و متحرك بالنفس و متحرك بقوهٔ عقلیهٔ غیر متناهیه و هر حرکتی از دیگری ممتاز است . محرك اولی برای مجموع سماوات واحد است و برای هر یك از کرات آسمانی هم متحرکی قریب که مختص بدان است یعنی نفس محرکی وجود دارد. این نفس محرك فلکی تعقل خیر می کند و او را بسبب جسم تخیل و تصور جزئیات و ارادهٔ بدانهاست و این خود مستلزم حرکات مادون آن میباشد تا آنکه منتهی بحرکت فلکی گردد که پیش از کرهٔ ارض است ، یعنی ماه ، و مدبر آن عقل فعال میباشد .

ازحرکات سماوی حرکات عناصر برمثال تناسب حرکات افلاك ، حاصل میشود و این حرکات مواد عناصر را مستعد قبول فیض از عقل فعال مینماید وصورآنها را برحسب استعدادبدیشان می بخشد .

ابن‌سینا بامطالعه در سرعت و بطؤحرکت‌اشیاء ومقایسهٔ آنها بمفهوم‌زمان‌میرسد و بعبارت دیگر نزد او زمان مقدار حرکت است . زمان محدث بحدوث زمانی‌نیست چنانکه زمان بر او مقدم باشد بلکه حدوث‌آن حدوث ابداعی است یعنی تنها مبدع آن برآن سابق است وحال آنکه رازی چنانکه دیده ییم بقدم آن معتقد بود. زمان متصل و واحدش «آن»است و بسبب خاصیت اتصال که درآن وجود دارد ابوعلی آنرا وصف حرکت مستدیر فلك که‌آنهم متصل‌واحدمیباشد گرفته است .

مکان خاص جسم وآنست که محیط برجسم وحاوی متمکن و هنگام حرکت مفارق ازآن باشد . مکان نه هیولی است و نه صورت و نه أبعادی که مجرد از ماده و قائم بجسم متمکن باشد وخلاء هم‌نیست زیرا ابوعلی وجود خلاء را نفی می کند .

ابن سینا بحث در نفس را نیز درقسم طبیعیات پیش میآورد . نفس کمال اول هر جسم طبیعی‌آلی است و بنفس نباتی و حیوانی و انسانی منقسم میشود . نفس نباتی راسه قوه است : غاذیه که کارآن استحالهٔ جسمی دیگر است بمشابهت جسم خویش تا بدل ما یتحلل قرار گیرد ، منمیه که کارآن افزودن برجسم خویش است در جهات سه گانه تا بغایت کمال رسد . مولده که‌عمل‌آن گرفتن‌چیزیست ازجسم خویش که بالقوه مانند آن باشد و با انفعال از افعال او مانندآن جسم گردد .

نفس حیوانی دارای دوقوهٔ محرکه و مدرکه است . از قوهٔ محرکه جنبش‌جسم تولید میشودوآن یا قوهٔ محرکهٔ باعثه است که چون بخیال درآید باعث توجه جسم بچیزی (شهوانیه) ویا فرارازآن (غضبیه) میگردد و یا قوهٔ محرکهٔ عامله(فاعله) که در اعصاب و عضلات قراردارد وآنها را بحرکت درمیآورد . قوهٔ مدرکه خود بر دو قسم میشود یکی‌آنکه دریافتن‌آن از بیرون باشد و از پنج حس بینایی (باصره) و شنوایی (سامعه) و بویایی(شامه) وچشش (ذائقه) وبساوائی (لامسه) تشکیل‌میشود و دیگر

آنکه دریافتن آن ازدرون باشدو بعضی از آنها صورت محسوسات رادرك می کندو بعضی معانی محسوسات را . صور محسوسات را نخست حواس درك می کنند وسپس بدماغ میرسانند مثلا وقتی گوسفند گرگی را بیند نخست شکل و هیأت و رنگ آنرا از طریق حواس در می یابد و با تطبیق صفات آن برصفات گرگ درمی یابد که آن گرگ است ودر همین حال مطلب دیگری را هم درك میکند وآن ترس از گرگ و فرار از آنست این ادراك اخیر از طریق حواس نمی آید بلکه بیاری قوای باطنه حاصل میشود . مراکز قوای مختلف ادراك مانند حس مشترك و خیال و قوهٔ مصوره ووهمیه وحافظه را ابن سینا در تجاویف دماغ تعیین می کند. قوهٔ حس مشترك یا بنطاسیا[۱] درتجویف اول قسمت پیشین دماغ قرار دارد و کلیهٔ صور منطبق در حواس خمس بآن میرسد و بیاری همین حس است که مثلا بارؤیت چیزی مزهٔ آنرا درمی یابیم . محل قوهٔ خیال ومصوره درآخر تجویف مقدم دماغ است وآنچه را حس مشترك پذیرفت حفظ می کند چنانکه بعد از غیبت محسوسات در آن باقی بماند . قوهٔ متخیله (درنفس حیوانی) یا مفکره (درنفس انسانی) در تجویف میانین دماغ قرار دارد و کارش آنست که بحسب اختیار از آنچه در قوهٔ خیال است بعضی را با بعضی ترکیب کندویا برخی را از برخی جداسازد. قوهٔ وهمیه درآخر تجویف میانین دماغ واقع است ومعانی غیر محسوسه را که درمحسوسات جزویه واقع است درمی یابد مانند قوه یی که گرگ را مهروب عنه و طفل را معطوف علیه تشخیص میدهد . قوهٔ حافظهٔ ذاکره در واپسین تجویف دماغ واقع است و آنچه را قوهٔ وهمیه از معانی غیر محسوسه در محسوسات درك کرد نگاه میدارد .

سومین قسم نفس نفس ناطقه یا نفس انسانی است که کاملترین نوع آن میباشد. در موجودات عقلی اولین مرتبه را عقل اول حائز است وآخرین مرتبه را نفس ناطقه که خاص انسان است . نفس ناطقه چون افعال فکری را تعقل و امور کلی را ادراك میکند کمال اول جسم طبیعیهٔ عضویه است . انسان مانند نبات وحیوان بیاری قوای غاذیه ونامیه که سبب بقای نوع میباشد بالاراده حرکت میکند وبواسطهٔ عقل کلیات را ادراك

۱— Phantasia

و بیاری آنها معانی جزئی را استنباط مینماید . این قوا در انسان همه منبعث از نفس انسانیند و نفس انسانی یا نفس ناطقه کمال اول جسم انسانی است و او جوهری است که نه جسم است و نه قائم بجسم . قوای نفس ناطقه به عامله و عالمه تقسیم میشود که هر دو را عقل هم مینامند . قوهٔ عامله (عقل عملی) مبداء محرك بدن انسان بکارهای جزئی خاص مثل گریه و رؤیت و خجلت و تمیز آنها از یکدیگر و شناختن اوقات آنهاست و یا تحریك بدنست باجراء صناعات خاص مثل طب و نجاری و نوشتن و جز آن و نیز حکم نسبت باعمال بشر و تمیز نیك و بدآنها با همین قوه است مانند ادراك زشتی دروغ و نیکی احسان . قوهٔ عالمه (عقل نظری) قوه‌ییست که برای ادراك صور مجرد ومعانی مطلق واکتساب آنها بکارمیرود بنحوی که از آن معارف و معلومات ماپدید آید . این قوه بسه‌قسم‌منقسم میشود: نخست قوهٔمطلقهٔ هیولانی‌وآن‌استعداد مطلق بدون فعل است مثل قوهٔ کتابت در طفل . دوم قوهٔ ممکنه وآن استعداد باضافهٔ چیزی از فعل است مانند قوهٔ کتابت در طفل بعد ازآنکه الفبا آموخت . سوم ملکه وآن درآمدن استعداد مذکور است بفعل و اتمام آن بآلت عمل بنحوی که هر وقت بخواهیم بدون حاجت باکتساب مجدد ازعهدهٔآن کار خاص برآییم مانند استعداد کتابت در کسی که نوشتن را نیك آموخته باشد . اگر نسبت قوهٔ نظریه به صورتها نسبت استعداد مطلق باشدآنرا عقل هیولانی گویند . در این صورت عقل تنها استعداد محض برای حصول علم است . این عقل خاص انسان است نه حیوان . اگر عناصری از معقولات ابتدائی چنانکه قابل وصول بمعقولات ثانوی باشد در عقل هیولانی حاصل‌شودآنگاه‌آنرا عقل بالفعل گویند و اگر در آن معقولات ثانوی مکتسب حاصل و بالفعل مخزون گردید چنانکه هر وقت خواست اظهار کند دو صورت دارد اگر بالفعل حاضر باشدآنرا عقل مستفادواگربالفعل‌مخزون باشد عقل بالملکه خوانند . اماعقول آدمیان رااستعدادهای مختلف است بعضی ازآنها دارای استعداد قوی هستند چنانکه برای اتصال بعقل فعال حاجت به تحقیق و تعلم بسیارندارند و پس ازاندك مدت بمرحله‌یی میرسند که حقایق امور را بلا واسطه و من غیر تقلید استنباط می کنند واین خاص ذوات استثنائی قدسی

است و ابوعلی از آن بقوهٔ قدسیه تعبیر می کند که مورد فیض روح القدس قرار گرفته و جمیع معقولات یا آنچه برای تکمیل قوهٔ عملی او لازم است بدو تفویض میشود و درجهٔ عالی آن نبوت است. گاه ممکن است که روح القدس بر این قوهٔ متخیله معقولی را افاضه کند که متخیله آنرا بامثلهٔ محسوس و کلمات مسموع تشبیه نماید و در این حال است که از آن صورت بفرشتهیی در هیأت مردی و از آن کلام بوحی و الهامی در صورت عبارتی تعبیر میشود. بنحو اختصار ابوعلی درجات عادی قوای مدرکه را عقل هیولانی، عقل بالفعل، عقل بالملکه، عقل مستفاد میداند و قوهٔ قدسیه را در فوق قوای چهارگانهٔ دیگر قرار میدهد و همین قوه است که در نظروی وسیلهٔ اثبات نبوت و مدخل مباحث عرفانی شناخته میشود.

ادراك یا معرفت در نظر ابن سینا بنابرآنچه گذشت، از طریق حواس حاصل و بنیروی قوای باطنه تکمیل میشود. بنابراین ابن سینامبنای معرفت را درحواس قرار میدهد و تمام اعمال نفس و قوای باطن از همین اعمال حواس و ادراکات آنها آغاز میشود منتهی ادراك معقولات خاص نفس است بدون آلت ووسیلهیی زیرا نفس کهمجرد از ماده است میتواند صور معقولهٔ مجرد از ماده را درك کند و حتی با همین روش رؤیاو وحی و غیب را هم تعلیل کرده و با اعتقاد بقوهٔ قدسیه اثبات نبوت و ارتباط آنرا باعقل فعال آسان ساخته است.

ادراك نفس انسانی هم بوسیلهٔ آلات و هم بذات خود و بدون توسل بآلات صورت میگیرد. قوای آن بسیار است و با حدوث بدن حادث میگردد و بعد از آن باقی میماند اما ببدن دیگر وارد نمیشود. متصرف در بدن و عاقل بذات خود است و واسطهیی بین او و ذات اونیست و بین او و آلت او آلتی فاصله نمیباشد و ادراك شیءجز بحصول صورت آن دراین جوهر میسر نمیگردد. نفس انسانی قوهیی هیولانی واستعدادی برای قبول معقولات بالفعل دارد. هرچه هم که ازقوه بفعل درآید محتاج سببی است که آنرا بفعل درآورد واین سبب هم باید بالفعل موجود باشد وجسم هم نباشد پس جوهری مجرد ازماده و همان عقل فعال (واهب الصور) است و آنرا فعال گوییم تا با عقول هیولانی که

منفعل اند اشتباه نشود . افعال عقل فعال منحصر در عقول ونفوس نیست بلکه هر صورتی که درعالم حادث شود ازفیض عام اوست واو بهر قابلی بمقداراستعدادش صوری را عطا میکند . عقل فعال از ماده و قوه مجرد و از هر حیث بالفعل است .

از احوالی که بنفس انسانی اختصاص دارد رؤیاست که نتیجهٔ انصراف نفس است از تفکر درآنچه حواس بدو میرساند و بدست آوردن فراغت و رفع مانع برای دیدن جواهر روحانیهٔ عقلیه‌یی که نقش همهٔ موجودات درآنهاست و این حالت البته درنتیجهٔ خواب و رکود حواس حاصل میشود . بهرحال صور اشیاء که درجواهر روحانی موجود است در نفس منعکس میباشد . اگراین صورجزوی ازنفس گردد درمصوره راه میجوید و در حافظه بنحوی که متخیله درآن تصرفی نکند باقی میماند و درحال رکود حواس بشکل رؤیا ظاهر میشود . این گونه رؤیا صادق است و حاجتی بتعبیر ندارد اما اگر متخیله تصرفی در صورمحفوظ درحافظه کند وآنرا بشکل صور محسوس درآوردحاجت بتأویل و تعبیر در میان است و اگر منشاء رؤیا قوهٔ متخیله و این قوه منصرف از عالم عقل و متوجه بعالم حس باشد و تصرفات آن بیکدیگر درآمیزد رؤیا بصورت اضغاث احلام در میآید و همچنین است اگر در مزاج اختلالی حاصل شده باشد زیرا در این صورت در خواب احوال مختلفی دیده میشود که هیچیك را مبنایی نیست .

از احوال دیگر نفس انسانی ادراك علم غیب در عالم بیداری است وآن برای کسانی حاصل شود که نفس آنان بر اثر قوت بسیار مستعد نظر در عالم عقل و حس هر دو باشد . این گونه نفوس برعالم غیب مطلعند وبعضی از امورمانند برق خاطف برآنها ظاهر میگردد وآنچه برای آنان درك شد بعینه درحافظه باقی میماند و این وحی صریح است . ولی اگر در متخیله ماند محتاج بتأویل میباشد .

دیگر از احوال نفس مشاهدهٔ صور محسوسی است که وجودی ندارند وآن چنانست که نفس امور غائب رابا قوت تمام ادراك کندوآنچه ادراك کرد درحافظه بنحو ضعیفی قبول شود . دراین حال متخیله برآنها دست می یابد و آنها را بصورت صور محسوس در میآورد، سپس این صوراز راه مصوره ومتخیله بحس مشترك سرایت میکنند وآنگاه درست مانند صورتی که از راه چشم بحس مشترك نقل شده باشد دیده میشود .

دیگرمعجزات و کرامات است که ازخواص نفس انسانیست واین درصورتی حاصل شود که نفس بر اثر قوت بسیار در ماده چنان تأثیر کند کـه بتواند صورتی را از آن بزداید و صورتی دیگر بدان دهـد چه هیولی منقاد نفوس شریف مفارق و مطیع قوای آنست و نفس انسانی هم ممکن است از شرف بحدی و درجتی رسد که نظیر همان نفوس شریف مفارق گردد و مانند همانها در عالم هیولانی تأثیر و تصرف کند و مثلا کوهی را از جای خود بحرکت آرد یا جسم جامدی را مذاب ومادهٔ روانی را منجمدسازد. نسبت این نفوس قوی بدان نفوس شریف مفارق مثل نسبت چراغ بآفتاب است . خاصیت آفتاب گرم کردن است و چراغ نیز میتواند مانند آفتاب لیکن بقدر طاقت و بنسبت حرارت خویش اطراف خود راگرمی بخشد .

نفس تأثیراتی جزئی هم دربدن دارد مثلا اگر در نفس صورت غلبه‌وغضب حادث شد رنگ چهره بر افروخته میشود . نفس انسانی اگر تصفیه و تهذیب شود استعداد خارق العاده‌یی بدست میآورد چنانکه قابلیت اتصال بعقل فعال را می یابد و باستفاضهٔ حقایق از آن قادرمیشودبنحویکه درشرح قوهٔ قدسیه دیده‌ییم و همچنین است استعداد آن برای درك غیب و وحی بشرحی که گذشته است . چون نفس در بیداری بعالم غیب متصل‌شود و متخیله آنچه را که نفس ادراك کرده بصورتی زیبا و با سخنانی دل انگیز و منظوم نشان دهد و بشنواند صورت جوهر شریف درغایت حسن وبهیأت فرشته‌یی در میآید که پیغامبران دیده‌اند ومعارفی که ازطریق اتصال بجواهرشریفه‌برای نفس حاصل میگرددمانند کلام مطبوع‌منظوم‌شنیده‌میشود(آیات). اگرچه‌نفوس‌در نوع‌متفقندلیکن ازجهت‌خواص اختلاف‌دارندواختلاف افعال آنهادروحی‌وشرایع‌هم‌ازهمینجانتیجه‌میشود.

نبوت برای حفظ نظام اجتماعات بشری از رستن مـوی بر پلك ها و ابروان ضروری تراست زیرا آدمیان نیازمند اجتماعند تا حوائج افرادبمعاونت یکدیگرمرتفع گردد و این امر خود مستلزم معامله و معاوضه و معامله و معاوضه نیازمند سنت و عدل است و بدین ترتیب از وجود کسی که واضع سنت و عدل باشد گزیری نیست واو بایدازنوع آدمی باشدتابا آنان درزندگی مشارکت کندپس چاره‌نیست‌ازوجودپیغامبری که از اقران و امثال بوحی و داشتن آیاتی که دلالت بر رسالت وی از جانب خداوند کند،

ممتاز باشد . او مردم را بتوحید میخواند و از شرك باز میدارد و شرایع و احکام را بدانان میآموزد و بمکارم اخلاق ترغیب و از کینه و بغض منع و بروز شمار و ثواب اخروی متمایل میکند و بتکرار عبادات و امیدارد تا در نتیجهٔ آن از یاد معبود غافل نمانند وبدین طریق هم دین استوار میگردد وهم نفوس بر اثر ورزش عبادتها ومجاهدتها از خویهای زشت وملکات فاسد پاك و ازبستگی شدید بجسم فارغ میشوند وملکهٔ توجه بحق و اعراض از باطل در آنها پدید میآید و مستعد برخور داری ازسعادت میگردند. ورزش این اعمال هر کس را که از اعتقاد نیز عاری باشد سودبخش و مایهٔ استفاده از نصیب اخروی است تاچه رسد بکسی که بداند پیغامبران فرستادگان خدا ودرحکمت الهی فرستاد نشان بخلق واجب وسنن موضوعهٔ آنان ازاحکام الهی ولازم الاطاعة است.

ابن سینا بحث در بارهٔ معاد را با تحقیق در موضوع لذت والم شروع میکند . همهٔ لذات حسی نیستند بلکه لذات غیر حسی هم وجود دارد و همچنین است آلام . لذت عبارت ازادراك ملائم است وملائم آنچه درتکمیل جوهر شیء وتتمیم فعل آن دخیل باشد . ملائم حسی آنست که جوهر حساس وفعل آنرا تکمیل کند و همچنین است ملائم غضبی و شهوانی و تخیلی و فکری و ذکری . هرقوهٔ دراکه را برای غرض خاص فعلی خاص است و هر شیء که بدان رسد واو را در رسیدن بآن غرض خاص یاوری کند ملائم او ومایهٔ لذت آنست چنانکه برای قوهٔ ذائقه چیز شیرین وبرای حس سامعه صوت خوش معتدل و برای لامسه چیز نرم .. اما لذت حسی حقیقی رجوع بحال طبیعی در موقعی است که احساس حالتی غیر طبیعی کرده باشد و چون ازلذات محسوس بگذریم بلذات غیرمحسوس ومعنوی میرسیم. نفس ناطقه مدرك است وبنابراین او هم لذاتی داردمنتهی چون جوهر او از جوهر قوای دیگر بر تراست ادراك اوهم برتر ازادراك قوای حاسه ، ویقینی و ضروری و کلی وابدی و دائم وسرمدی است، برعکس ادراك حس که ظاهری و جزئی و زائل میباشد وچون حال ازینگونه باشد طبعاً مدرکاتی که ملائم نفس باشد برتر از سایر مدرکات و عبارت از معانی ثابت وصور روحانی و مبداء اول وجود و ملائکهٔ ربانی وحقائق اجرام سماوی وعنصری است ، وهرچه مدرك را ادراکی شدیدتر

و ذاتی برتر و ثباتی پاینده تر ووجودی کاملتر و شریفتر باشد لذت آن رساتر و پایا تر و بیشتر است . گاه خروج از قوه بفعل برای وصول بکمال و بملائم بدین نحو میباشد که لذیذ بودن مدرك معلوم است ولی کیفیت آن آشکار نیست و علم بآن حاصل نشده. دراین حال اشتیاقی بدین کمال مشهود نمیباشد و گاه نیز اتفاق می افتد که قوهٔ درا که بر کمال و بر امر ملائم و قوف دارد ولی یا مانعی در راه وصول بدان وجود دارد و یا امری نفس را بخود مشغول داشته است چنانکه از این ملائم و کمال منصرف می گردد و ضد آن را برمی گزیند و هر گاه مانع برطرف گشت بقرار اصل بازمیگردد و ازدریافتن کمال لذت میبرد . کمال خاص نفس ناطقه در اینست که عالمی عقلی گردد که صورت کل و نظام معقول در کل وخیر فائض از واهب الصور در وی مرتسم باشد و از مبداء آغاز کند وتابجواهر شریفهٔ روحانیهٔ مطلقه و بجواهر روحانیه یی که تعلقی بابدان دارند وباجسام علویه برسد وبدرجتی نایل شود که هیأت وجود بتمامی در او مستقر گردد و عالمی معقول موازی با همهٔ عالم موجود شود و حسن مطلق و خیر مطلق و نور مطلق را مشاهده کند و با آن متحد و از نوع آن گردد . این کمال را نمیتوان با سایر کمالات از حیث وجود و دوام و لذت وسعادت مقایسه کرد بلکه این لذت از همهٔ لذات حسی و از همهٔ کمالات جسمانی بالاتر است و حتی میتوان گفت که مناسبتی هم میان آنها از لحاظ شرف و کمال نمیتوان تصور کرد . این سعادت برای آدمی تماماً حاصل نمیشود مگر با اصلاح جزوعلمی وعملی نفس (تهذیب اخلاق) . خلق ملکه یست که بوسیلهٔ آن از نفس افعالی بسهولت و بی مقدمهٔ فکری و سابقهٔ اندیشه صادر گردد و این امر امکان نمی پذیرد مگر با استعمال حد وسط بین دو خلق متضاد ونگاهداشتن میانهٔ دو جانب افراط و تفریط . ملکهٔ افراط و تفریط مقتضی قوای حیوانی است و چون این ملکه قوت یابد حالتی در نفس حاصل میشود که علاقهٔ آن ببدن نیرو می گیرد اما ملکهٔ توسط از مقتضیات نفس ناطقه است و چون قوت گرفت علاقهٔ آن با بدن مقطوع میگردد و بسعادت کبری میرسد . نفوس ناطقه را مراتبی در اکتساب دو قوهٔ علمی و عملی ویا قصور در این امر میباشد . در نفس انسانی باید تصورمعقولات وتخلق بخلقهای

نیکو حاصل شود تا از شقاوت ابدی برهد . ابوعلی در جواب اینکه کدام تصور وخلق موجب شقاوت جاویدان و کدامیك از آنها مایهٔ شقاوت موقت خواهد بود میگوید نمیتوانم در این باب جز بطریق تقریب سخن گویم و دنبالهٔ تحقیق در این مسأله را بدین نحو میگیرد که نفس انسانی مبادی مفارقه را از آنجا که وجود آنها نزد او از راه برهان و استدلال روشن است بحقیقت تصور و از روی یقین تصدیق مینماید تا علل غائی اموری را که در حرکات کلی واقع است در یابد و هیأت کل و نسبت اجزائش را بایکدیگر و نظام کلی عالم را که از وجود اول نشأت کرده است بشناسد و عنایت ازلی و چگونگی آنرا درك کند وبداند که چگونه هستی ویگانگی خاص خداوند است واز چه راه باید بر حقیقت وجود او معرفت یافت که بهیچ وجه تعدد و تغییر در آن راه نیابد و ترتیب نسبت موجودات باو چیست . هرچه بربصیرت و تعقل آدمی افزوده شود استعداد او برای کسب سعادت فزونی خواهد یافت و گویا انسان ازاین عالم وعلائق آن بری نمیشود مگر آنکه دل بدان جهان بندد وبر تعلق خود بدان عالم بیفزاید چنانکه شوق وعشقی شدید بدان یابد و از هر چه غیر آنست غافل ماند اما نفوس ساده یی که بتحصیل این شوق توفیق نیافته‌اند تنها در صورتیکه هیأت صحیح اقناعی و ملکات خوب اخلاقی در آنها حاصل شود بقدر آنچه از کمالات کسب کرده‌اند از سعادت برخوردار خواهند شد وآنانکه براثر وجود موانع از رسیدن بکمال محروم مانند بشقاوت ابدی گرفتار خواهند بود . این گروه اخیر یا کسانی هستند که در کسب کمالات تقصیر ورزیده ویا آنکه با متابعت از آراء فاسد در مخالفت با حقیقت تعصب روا داشته اند . بعد از مفارقت جسم در نفوسی که اعتقاد عامیانه بروز بازپسین دارند نه انگیزهٔ وصول بمراتب عالیهٔ کمال موجود است و نه عدم کمالی که مایهٔ شقاوت گردد ، بلکه تمایل آنها بیشتر بجسم است ودرعین حال هم نیاز بتخیل وبرای تخیل حاجت بجسم دارند وازینروی ناگزیر اجرام سماوی را مبنای تخیل قرار میدهند وآنچه را ازاحوال بعث وقبر وخیرات اخروی بآنها گفته بودند مشاهده می کنند واین سعادتی نسبی برای نفوسی است که بد کار نبودند اما در مراتب جهل بسر میبردند و اعتقاد آنها بحشر عامیانه و دور از فهم و تعقل قبلی

بود . سایر نفوس هم بعد از مفارقت جسم بنابر آنکه دارای ملکات عالیه یارذیله بوده باشند بسعادت یا شقاوت خواهند رسید . نفس پاك و مقدسی که بآلایشهای جسم دچار نباشد چون تن را رها کرد بآسانی بکمال ذاتی خود می پیوندد وبجواهر عالیه که لذت و جمال و بهاء واقعی خاص آنهاست متصل و از عالمی که درآن بود منقطع میگردد . لیکن اگر نفس بر ذائل جسمانی ازقبیل شهوت وغضب و امثال آنها آلوده باشد عقابی را که در دنیا برای آن مصور شده بود می بیند و سختیهای آنرا می چشد و آنقدر سختی میکشد تاازآلودگیها پاك گرددوچون بدین مرحله رسیداتصال بعالم اعلی ونیل بسعادت عظمی برای او میسر میگردد .

در رسالهٔ اضحویه[1] تقسیمات نفوس مفارق ازابدان روشن تر بیان شده وآمده است که « نفوس کامل منزه » سعادت مطلق اخروی خواهند داشت و« نفوس کامل غیرمنزه »در

---

۱ — رسالة اضحویة فی امر المعاد ص ۱۲۰ — ۱۲۲ .

در صحیفهٔ ۲۲۷ از همین کتاب گفته یم که ابن سینا رسالهٔ اضحویه را بنام وزیر ابوسعد همدانی نگاشت . دراین باب بنقل بیهقی در تتمه صوان الحکمه (ص۳۳) اعتماد شد که گفته است « . . و کتب هذه المناظرة ابوعلی الی الشیخ الوزیر الامین ابی سعد الهمذانی الذی صنف ابوعلی باسمه الرساله الاضحویه » و بسبب اعتماد ازمراجعه بقول ابن ابی اصیبعه (ج۲ص۱۹) غفلت شد که گفته است ابوعلی رسالة الاضحویه را بنام امیر ابی بکر محمد بن عبید نوشت . درآغاز رسالهٔ اضحویه (چاپ مصر باهتمام استاد سلیمان دنیا . سال ۱۹۴۹) نیز چنین آمده است :« ... وبعد فهذه رسالة للشیخ الرئیس ابی علی بن سینا فی المعاد کتبها الی ابی بکر بن محمد » وشیخ او را چنین ستوده است: «افاض الله تعالی علی روح الشیخ الامین فی الدارین انوار الحکمه وطهر نفسه من ادناس الطبیعه واعطاه من البقا مایفی بالکتساب السعادة الحقیقه ...». در مقدمهٔ این کتاب ابوعلی از حقوق بسیار این ابوبکر محمد یاابوبکر بن محمد یاابوسعد الهمذانی (؟) برخود یاد میکندو گوید که از عهدهٔ قضای این حقوق چنانکه باید برنخواهدآمد و یکجای دیگراورا « الشیخ الامین ادام الله توفیقه » خطاب میکند (ص۳۴) و بهرحال در مخاطبه جانب احترام را نگاه میدارد.

در این رساله شیخ نخست به بحث مختصری در ماهیت معاد و اختلاف آراء درآن و ذکر عقاید مختلفی که ملل و نحل در این باب داشتند مبادرت میکند وآنگاه بردآراء باطل در این زمینه و ابطال عقیدهٔ قائلین بتناسخ و اثبات نفس واستغناءآن در قوام از بدن میپردازد و فصل ششم کتاب را بوجوب معاد و فصل هفتم را در شناخت احوال طبقات مردم بعداز مرك وتحقیق نشأت آخرت اختصاص میدهد .

آغاز امر درعین شعور بسعادت، بسبب‌هیأت رذیله ازآن بازمیمانند ودچار آزار شدیدی میگردندلیکن‌آخر ازاین حال خلاص می‌یابند و بسعادت حقیقی‌نائل میشوند .«نفوس ناقص منزه» با آنکه در مدت حیات از وجود کمال برای خود مطلع بودند از کسب آن اعراض‌جستند وازباب نقصان‌آن کمالات متألم ودچارالم‌سرمدی‌هستند . اما نفوس ناقص منزه‌دیگری‌هم‌هست مانند نفوس کسانی که اصلامتوجه کمال نفس انسانی‌نشدند کسی هم‌آنها را متوجه‌نساخت و یا نفوس کودکان و ابلهان، این نفوس درحالتی‌بسر میبرند که نه سعادت است ونه شقاوت زیرا اینها احساس کمال نمی کنندتا عدم‌وصول بان‌آنها را دچار الم سازد و چون بکمال هم نمی رسند بسعادت عظمی نائل نخواهند گشت . اما « نفوس ناقص غیر منزه » اگر بدانند که کمالی برای‌آنهاوجود دارد کـه بان نرسیده اند در شقاوت ابدی بسر خواهند برد و اگر این نقصان خالی از شعور باشد بنسبت هیأت پستی که‌ازعالم‌طبیعت بارث برده اند دچار الم خواهند بود . ابوعلی در پایان این تقسیم عقیدهٔ اسکندرالافرودیسی را در اینکه نفوس ناقص مطلقا بعد از فساد بدن از میان میروند مردود میداند و میگوید که همهٔ نفوس انسانی اضطراراً باقی خواهند بود .

با توجه باین مقدمات معلوم میشود که : ۱ــ ابن سینا اعتقاد ببقای نفس بعداز مفارقت جسم دارد و ۲ــ معتقد بحلول‌آن در جسمی دیگر نیست تا قول بتناسخ لازم آید و۳ــ در عین اعتقاد بمعادآنرا چنانکه اهل ادیان میگویند قبول نکرده و همان طریقی را پیموده است که فلاسفهٔ دیگر اسلامی پیش از او پیموده بودند و او اعتقاد بمعاد جسمانی را جز از طریق شریعت و تصدیق قول پیغامبر میسر نمی شمارد .

موضوع مهم در فلسفهٔ ابن سینا نظرهای عرفانی اوست . البته ابن سینا چنانکه در شرح تألیفات او دیده میشود در مباحث عرفانی وارد شد ولی نه آنرا در اصول فلسفهٔ مشائی خود وارد کرد و نه بکلی از مبانی فلسفی خود نیز جدا ساخت بدین معنی کـه از بحث در نفوس و عقول و کیفیت اتصال بعقل فعال برای ورود در مباحث عرفانی استفاده برد . ابوعلی چنانکه دیده‌میشود تهذیب نفس و تنزیه‌آن را از طریق توجه‌بشعائر دینی و کسب ملکات فاضله و عدم تعلق بجسم وسیلهٔ اتصال بعقل فعال و وصول بعالم

عقلی و عـالم اعلی دانسته است و این همان معنی است که‌متصوفه در تمام مقالات خود تکرار کرده اند اما نباید فراموش کرد که این امر جز برای نفوس قوی که مؤیدبتأیید الهی باشند تا درجات معین و محدودی امکان پذیر نیست، و برای سایرین هم درصورت ارادت با تهذیب نفس از طریق ریاضت و کسب ملکات فاضله و دانش، تا حدی امکان می یابد (زیرا اتصال کامل فقط با مفارقت نفوس زکیه از جسم ممکن است) و همین اتصال است که درك حقایق عالم رابا ادنی تأمل برای ما میسرخواهد ساخت . ابن‌سینا میگوید کمالات نفوس بشریه و ملکیه درآنست که معقولات را چنانکه هست بحسب طاقتشان از راه تشبه بذات خیر مطلق درك کنند . منظور نهایی از تقرب بخیر مطلق قبول تجلی او بر حقیقت یعنی بر اکمل معانی عالم امکـان است و این همانست که صوفیه ازآن‌به « اتحاد » تعبیر میکنند . خیر اول(خداوند) بذاته برجمیع‌موجودات ظاهر و متجلی است ومحتجب یـافتن او نتیجهٔ قصور بعض‌ذوات انسانی از قبول تجلی است و در حقیقت حجاب جز برای محجوبین وجود ندارد و عبارتست از قصور وضعف و نقص آنان.خداوند سبحانه و تعالی در جمیع موجودات ظـاهر است و مرد کامل عقل او رادر همهٔ آنها آشکار می بیند اما کسانی که عقلهایشان از ادراك حقایق وجود قاصر شد نمیتوانندآن حقیقت را ببینند و در واقع نمیتوانند درك کنند که همهٔ این مظاهر وجود همان خدا هستند . این گونـه استعداد درك حقایق همچنانکه گفتیم با تهذیب و تنزیه‌نفس میسر است و این امر حاصل نمیشود مگر با اجراء او امر شرعی الهی و کسب فضائل اخلاقی و علمی و عبادت و مجاهدت . ابوعلی خصوصاً بعبادت‌باطنی‌بسیار اهمیت میدهد . عبادت باطنی عبارتست از تأمل و استغراق در فهم حقایق عـالم و این عبادت هم مـانند عبادتهای ظاهری از قبیل نمـاز و روزه در تقویت ادراك عقلی بسیار مؤثراست. ابن سینا میان زاهد و عابد را بدینگونه فرق مینهد که : زاهد کسی است که از حطام دنیوی ولذات آن چشم پوشد وعابدآنکه در کارعبادت و ادای‌فرایض‌دینی ایستد. وی عارف را در مرتبه‌یی‌فراترازاین دومرتبه قرار داده است بدین معنی که زاهد درنظر عابد وزاهد وسیله‌ییست برای تحصیل‌سعادت اخروی و در حقیقت ترك دنیابرای

عقلی، لیکن نزد صوفی وسیله‌بیست برای رهایی از علایق و تقویت قوهٔ فهم و خیال و معتاد ساختن آنها باجتناب از چیزهای فریبنده ونزدیکی بحق . بر اثر این مجاهدات همهٔ قوا در پیش عقل سرتسلیم و اطاعت فرود میآورند وهنگام تجلی حق بر باطن عقل را در توجه باشراقات ساطعه آزاد میگذارند تا بتدریج این حال برای وی، ملکه شود بنحوی که هر گاه بخواهد از نور حق مطلع شود همهٔ قوا او را اطاعت کنند .

نخستین قدم برای وصول بچنین مرتبه اراده‌است و آن عبارتست از میل وصول بعالم قدس و کمال و در نتیجهٔ این میل جنبش و شوقی برای اتصال بدان عالم دست میدهد و کسی را که بدین درجه ارتقاء یافته باشد « مرید » خوانند واودر کارخود توفیق نخواهد یافت مگر از طریق مجاهدت و ریاضت . شرط ریاضت نخست ترك ماسوی‌الله است که زهد واقعی درحصول این غرض بما یاوری خواهد کرد . دوم درآوردن نفس اماره باطاعت نفس مطمئنه تا آنکه قوای تخیل و توهم را از ارتباط بااین عالم برهاند و باعالم قدس ارتباط بخشد واین غرض را عبادتی که با فکر همراه باشد و قول و سخنان دلپذیر عارفان و واعظان پاك نهاد فصیح نیکو گفتار اعانت میکنند . سوم تهذیب و تلطیف باطن که فکر لطیف و عشق دور از شائبه و فارغ از استیلاء شهوت که منشاء آن سازگاری روحی و سنخیت نفسانی باشد در حصول آن ما را یاری خواهد داد . بعد از آنکه ارادات و ریاضت بحد کمال رسید انسان بدرجتی ارتقاء میجوید که خلساتی بس لذیذ از تابش نور حق برای او حاصل شود واین خلسات بمثابهٔ برقهاییست که روشن وخاموش شود و این همانست که دراصطلاح صوفیان « وقت » گویند و وقت بین دو « وجد » واقعست که یکی پیش از خلسه و دیگر بعد از آن حاصل گردد . چون مرید در ریاضت مداومت کند ظهور این حالت بدفعات بیشتری اتفاق می افتد و بعد از تکرار این حالت دیگر ریاضت لازمهٔ ظهور آن نیست یعنی وقتی صوفی بدین مرحله رسید درغیرحال ریاضت نیز این خلسه‌ها بر او دست میدهد و هر بار اورا بجناب قدس میبرد چنانکه نورحق را درهرچیز متجلی بیند و بعد از این مراحل بمرتبه‌یی از سکون وآرامش و انس میرسد که اورا معارف مستتری حاصل میگردد . ملکات اخلاقی و کرامات وبزرگواریهای عارف همه بعد

از این مراحل حاصل میشود و بعد از این احوال است که مصدر خوارق عادات میگردد.(۱)

حکمت عملی ابن‌سینا بر اساس سیاست مدن و تدبیر منزل و تهذیب نفس قرار دارد بنحوی که تعریفات آنها قبلا گذشته است. فایدهٔ این علم آنست که فضائل وطریق کسب آنها و رذائل و راه اجتناب از آنها را بما میآموزد و ما را از کمالات انسانی برخوردار میسازد. خداوند مردم را از حیث عقول و آراء متفاوت خلق کرده است، بهمین سبب اختلاف در طبقات اجتماع حاصل میشود. اگر همهٔ مردم از زمرهٔ ملوک وفرمانروایان و یا جملگی از اهل کسب‌وحرفه بودند جامعه قوام نمی یافت و نظام آن میگسیخت. اگر همه غنی بودند هیچکس بدیگری در امور اجتماعی معاونت وبرای او کاری نمی کرد و اگر همه تهیدست بودند اززیان ونومیدی هلاك میشدند ولی اگر بعضی ثروتمند و غافل و دور از عقل وادب باشند و دسته‌یی عقلاء تهیدست وبعضی‌ملوک اما صاحب امراض و مصائب، ناچار هردسته‌یی نیازمند دیگری‌و محتاج فوائدی‌هستند که از یکدیگر میبرند.

پادشاهان حـاجتمندترین مردم بسیاستند زیرا امور رعیت بدانان تفویض شده است وهمچنینند ولات و صاحبان ثروت و نعم که هر کدام در خدمت خود گروهی از خدم و نزدیکان را دارند. فقیران تهی دست هم محتاج‌بسیاست و حسن تدبیرند بلکه در پاره‌یی امور از پادشاهان نیز بدان محتاج ترند زیرا پادشاهان یاران و کارگزارانی برای مساعدت و همراهی خود دارند اما فقیر درمعاش ومقام اجتماعی باید تنهابرنفس خویش اعتماد کند و نفس انسانی صرف نظر از ثروت یا مقام اجتماعی صاحب خود محتاج سیاست است.

هر کسی از او ساط ناس گرفته تاپادشاهان‌برای حفظ‌خواربارو سایر لوازم‌حیات محتاج منزل است و برای حفظ منزل و بقاء نسل نیازمند زن و خـدمتگزاران خانه

---

۱ — برای اطلاع از اصول عقاید عرفانی ابن سینا مخصوصاً بنمطهای سه گانهٔ اخیر الاشارات والتنبیهات مراجعه شود.

است و ازینراه زیر دستانی فراهم میآیند که ترتیب امور و وظایف آنان لازم است و در این امر شاه و گدا و خادم و مخدوم و غنی وفقیر همه یکسانند.

نخستین چیزی از انواع سیاست که انسان باید بدان شروع کند سیاست نفس خود است که نزدیکترین و گرمترین و سزاوارترین چیزها بعنایت و توجه است و باید جمیع معایب آنرا بشناسد و آنها را بصلاح آرد و نباید هیچ عیب را فروگذارد زیرا چون آنرا بحال خویش گذارد نیرومیگیرد و اصلاح آن دشوارمیشود. چون آدمی بنفس خود مغروراست باآن تسامح میکند پس بایددوستی امین وعاقل انتخاب کندتابمنزلت آینه‌یی برای وی باشد و نیك و بد احوال ویرا بدو نماید. بهترین راه اصلاح نفس تحقیق در اخلاق مردم و مقایسهٔ آن با ملکات خویش است تا هرچه را نیك یابند بدان کار کنند و از هر چه بد است اجتناب ورزند. برای رام کردن نفس بایدآنرا در برابر کارهای نیك تشویق وبرای اعمال بدتنبیه کرد یعنی درصورت اول او رااز بعض لذات خود برخور دار داشت و در صورت دوم از آنچه دوست دارد منع کرد.

هر کس، مگر آنانکه از طریق ارث وتجارت و کسب سابق مالی در دست دارند، برای طلب روزی محتاج کسب‌مال است و کسب مال ممکن نیست مگر ازطریق تجارت و صناعت که دومی از لحاظ بقا بر اولی رجحان دارد. صناعاتی که با مروت مقارنند برسه دسته‌میشوند: اول آنها که از عقل بر میخیزند و نتیجهٔ صحت رأی وحسن تدبیرند مانند صناعت پادشاهان ووزیران ووالیان وامثال آنها. دوم آنها که‌منبعث‌ازادب‌ودانش‌است چون کتابت و بلاغت و علم فلك و طب. سوم صناعتی که ازشجاعت برخیزد چون پیشهٔ جنگجویان و سپاهیان. انسان باید معاش خود را از شریفترین راهها که از عیب و عار و طمع بسیار وآبرو ریزی و آلودن دامان عرض بر کنار باشد، طلب کند. دخلی که از این راهها بدست میآید بعضی باید درراه حوائج صرف وبخشی برای روزحاجت ذخیره‌شود. برای کارهای نیك نیزباید قسمتی ازمال را خرج کرد و درهمهٔ این احوال رعایت اعتدال واجتناب ازبخل‌شرطست.

زن نیکو شریك مرد در دارایی و نگاهبان مال و جانشین وی‌در خاندانست. ابوعلی زن خوب را مایهٔ آرامش‌دل و سکون خاطر مرد میداند ومی گوید بهترین

زنان آنست که عاقل و دیندار و شرمگین و زیرك و دوستدار و زاینده و کوتاه زبان و مطیع و یکدل وامین و گران سنگ و خادم شوی باشد و مال اندك شوی را ازطریق اقتصادفزونی دهد وباخوی خوش غمهای ویرا بگسارد واندوه اورا تسکین بخشد. احترام زن و رعایت جانب دین و مروت نسبت باو و رفع حوائج وی و تربیتش برای آنکه از عهدهٔ تکالیف خود نسبت بشوی و بفرزندان برآید همه بر عهدهٔ مرد است وحتی هیبت و وقار و بزرگی شأن زن نیز نشانهٔ وجود همین صفات در مرد میباشد .

تربیت فرزند از روز ولادت بر عهدهٔ پدر و از حقوق فرزند براوست . ابن سینا تنبیه جسمی را برای فرزند با شرائطی تجویز میکند و بعد از آمادگی اوبرای قبول تلقین، تعلیم قرآن وخط و احکام دینی و حفظ اشعاری را که محرض برعلم و مهذب اخلاق باشد لازم میداند و بعد از آن تعلیم لغت و خطابه و نامه نگاری و پس از آن آموختن فنی را که مورد علاقهٔ طفل باشد تجویز میکند و در همهٔ این احوال مراقبت پدرومعلم را لازم میشمرد .

رفتار با خدمتکاران از مسائلی است که ابن سینا آنرا با دقت مورد مطالعه قرار میدهد . وی میگوید که این قوم نیز ازآحاد بشرند و لوازم بشریت در ایشان موجود است و دررفتار با ایشان بایداین حقیقت را ملحوظ داشت . شرط خادم آنست که نه بسیار احمق و ابله باشد و نه بسیار زیرك و داهی زیرا در هر دو حال خدمت او از راه سداد منحرف میگردد . درشتی و کم صبری و نا مهربانی بر خادمان دلیل نقصان خرد است و باید اورا فرا خور هر لغزشی تنبیهی روا داشت .

مهمترین رساله از رسالات اخلاقی ابن سینا که حاوی عمدهٔ نظر های او در اخلاقست کتاب السیاسة اوست که درآن راجع بسیاست نفس و سیاست دخل وخرج و سیاست اهل و فرزند و خدمتگزاران سخن رفته واین رساله دو بار در بیروت بسالهای ۱۹۰۶و۱۹۱۱ چاپ شده است ودیگر رسالهٔ اخلاق که در۱۳۲۸قمری درقاهره بطبع رسید.

اکنون که خلاصه‌یی ازسخنان مادر باب اصول مقاصد ابوعلی سینا پایان یافت[۱]

---

۱ — دراین تلخیص که با رعایت نهایت اختصار فراهم آمده مخصوصاً از کتاب الاشارات چاپ لیدن (۱۸۹۲) والنجاة چاپ مصر (۱۳۳۱) والملل والنحل چاپ تهران ص ۲۲۰ — ۲۷۰ استفاده شده است. بعض مآخذ دیگررا بجای خود مذکورداشته ایم .

لازم است مطلبی را بر این بحث بیفزاییم . ابن سینا در کتب متعدد فلسفی خویش از یکطرف سعی کرده است فلسفهٔ ارسطو را خواه آنچه از ترجمهٔ آثار او و خواه آنچه از شروح اسکندرانیان و خواه از کتب منسوبهٔ بوی بدو رسیده بود روشن کند وفلسفهٔ مشاء را آنگونه که تا عهدوی در میان مسلمین تحول و تکامل و با بعضی ازمبانی دینی انطباق یافته بود نشان دهد . در این مورد ابوعلی حکم محرر و شارح وتأویل کننده‌یی و احیاناً مکملی را دارد که سعی میکند مسائل مختلف را بانظر بکلیات عقاید مشائین توجیه و در صورت لزوم تکمیل کند .

از طرفی دیگر دربعض کتب خویش کوشیده است که عقاید خاص خودومشرقیان را هم در کتب مخصوص بیاورد خواه بطریق محاکمه و مقایسه و خواه مستقیماً و با تحقیق منظم . ابن طفیل در مقدمهٔ کتاب حی بن یقظان در همین باب گوید : « ابوعلی در تعبیر مطالب کتب ارسطو طالیس کوشیده و در کتاب الشفا برمذهب او رفته وطریق فلسفهٔ اورا پیموده و در اول آن کتاب تصریح کرده است که غیر از این مطالب خود تحقیقات ونظرهایی دارد که هر کس طالب آنهاست باید بکتاب الفلسفة المشرقیة مراجعه کند هر کس که کتاب شفا و کتب ارسطوطالیس را بخواند درمی‌یابد که در اکثر امور باهم متفق و یکسانند اگر چه در کتاب الشفا مطالبی است که از ارسطو بما نرسیده‌است»(۱) از همین اشارهٔ مختصر دریافته میشود که اشتهار ابوعلی بداشتن دوروش درفلسفه ازقدیم الایام مشهوربوده است . کلمهٔ «المشرقیة» رابرخی ازمتأخران بضم میم خوانده وبمعنی اشراقی گرفته و بنابراین مراد از فلسفة المشرقیة را حکمة الاشراق (۲) دانسته‌اند . در این باب نالینو درمقالهٔ مشهورخود « فلسفهٔ شرقی یا اشراقی ابوعلی ؟»(۳) بحث مفصلی کرده و اشتباه صاحبان این قراءت را بدرستی نشان داده است(٤) . ذکر عقاید مشرقیین

۱ــ نقل از: التراث الیونانی ص۲٤۸.

۲ــ Philosophie illuminative

۳ــ Filosofia «Orientale» od «illuminativa» d'Avicenna?

٤ــ رجوع شود بترجمهٔ این مقاله بعنوان « محاولة المسلمین ایجاد فلسفة شرقیه » در التراث الیونانی فی الحضارة الاسلامیه ازص ۲٤٥ ببعد .

و فلسفة المشرقية بارها بر قلم ابوعلی سینا رفته و شیخ آنها را در برابر عقاید مغربیین قرارداده است. نخست باید دیدمراد شیخ ازمغربیین ومشرقیین چیست . بعضی پنداشته‌اند که مشرقیین و فلسفهٔ آنان بکلی از یونانیان و فلاسفهٔ اسکندریه و عقاید ایشان جداست یعنی فلسفهٔ مشرقی دارای موضوعات و مسائلی جدید وخاص است که باآنچه درفلسفهٔ یونان میبینیم اختلاف دارد ومثلا ابوعلی هنگامی که سخن ازفلسفهٔ مشرقیین میگوید بساید مطالبی آرد که افلاطون و ارسطو و نظایر آنان نیاورده باشند . اما مراد ابو علی و همهٔ کسانی که این اصطلاح را آورده‌اند در حکمت غیر ازاینست و دراینجا مشرقیین عبارتند ازحکمای بغداد و کسانی که دربرابرمغربیین یعنی شراح اسکندرانی و یونانی افلاطون و ارسطو واقع شده اند و اختلاف در فلسفهٔ این دوفریق ازاختلافاتی نشأت کرده است که در شرح عقاید ارسطو با یکدیگر یافته اند . درنامه‌یی که ابوعلی بکیا ابو جعفر محمد بن حسین بن محمدبن مرزبان نوشته و در مقدمهٔ نسخهٔ کتاب المباحثات وی گنجانیده وچاپ شده[1] است شرح مفصلی دارد که درآن علل اصلی تألیف کتاب الانصاف خود را که در حکومت میان این دو دسته بود بیان میکند و دقت در این سخنان ما را از حقیقت افکار شیخ در اصطلاح مشرقیین و مغربیین آگاه میسازد . شیخ میگوید : آنچه کیا از اختلاف خلق درامر نفس و عقل و تبلد وتردد ایشان خاصه بله مسیحیان بغداد در این باب گفته صحیح است و حتی اسکندر وثا مسطیوس وجز آنان نیز در این باب دچارحیرت شده و هر یك از وجهی بمقصود رسیده و از وجهی دیگر دچار اشتباه شده‌اند و سبب عمدهٔ اشتباه آنان در فهم مذهب صاحب منطق (یعنی ارسطو) گمان ایشان بر این مطلب است که ارسطو در مقالهٔ اخیر از کتاب النفس ببیان بقاء یا فنای نفس هنگام مرگ توجه کرده وچنین نیست . . . . . اما کتاب یحیی النحوی دررد ارسطو کتابیست که ظاهر آن محکم و باطن آن ضعیف است و وقوف براین شکوك و وصول بحل آن را قوتی نفسانی وعلمی کثیر لازم است و من این حاجت را

---

۱ — نسخ جداگانه یی از این نامه چنانکه قبلا دیده بیم (ص ۲۲٤ — ۲۲۵ از همین کتاب) موجود واز آنجمله است در مجموعه یی از کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار تحت شمارهٔ ۱۲۱٦.

بتصنیف کتاب الشفا که کتابی بزرگ مشتمل برهمهٔ علوم اوائل حتی موسیقی بشرح و تفصیل و تفریع بر اصول است ، برآورده‌ام . انحلال این شکوك مبنی است بر فروع اصول کتاب السماع الطبیعی . بین السماع الطبیعی و السماء و العالم مطالبی است که فروع اصول وارده در السماع الطبیعی میباشد و این فروع در السماع الطبیعی بالفعل تصریح نشده است بلکه بالقوه و هر کس که درمعانی السماع الطبیعی با توجه باین فروع دقت نکند بر او همان شکوك عارض میشود که بر فلان و فلان و بر یحیی النحوی عارض گردیده است . قومی نیز بنقض این مناقضه همت گماشته لیکن از بام بخانه راه جسته‌اند نه از در ، ولیکن ما این متوسطات را بین دو کتاب السماع الطبیعی و السماء و العالم توضیح داده ییم و هر کس آنها را بخواند درمی‌یابد که همهٔ شکوك بی ارزش و بی‌رونق است و هر که بخواهد از اعتراض من بر اینگونه مسائل آگاه شود او را خبر میدهم که من کتابی تصنیف کره بودم بنام کتاب الانصاف و علما را در آن بر دو دسته منقسم ساختم مغربیین و مشرقیین ، نخست معارضهٔ مشرقیین را با مغربیین ترتیب دادم تا آنجا که حقیقت خصومت و اختلاف آشکار گردد آنگاه اقدام بانصاف و حکومت بین آنان کردم و این کتاب نزدیك به بیست وهشت هزار مسأله بود[۱]..... و قسمتی از این کتاب را که تألیف کرده بودم و در یکی از شکستها از میان رفت شامل تلخیص موارد ضعف حکمای بغداد و تقصیر و جهل آنان بوده و اکنون فرصت اعادهٔ آنرا ندارم ولی مشغول خواهم شد بآراء کسانی مانند اسکندر و ثامسطیوس و یحیی النحوی و جز آنان »[۲]

این اشاره کاملا ماهیت اصطلاح مشرقیین و مغربیین را در نظر ابن سینا روشن میسازد و کیفیت بحث او در آراء مشرقیین و مغربیین نسبت بشرح مقاصد ارسطو نیز از آنچه از اجزاء کتاب الانصاف وتعلیقات او بر حواشی کتاب النفس ارسطو در دست است

---

۱ — قبلا (ص ۲۱۵ از همین کتاب) در صحت این عدد تردید داشتم لیکن در نسخهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار هم همین عدد تکرار شده است .

۲ — رجوع شود بکتاب المباحثات ابن سینا منقول درمجموعهٔ ارسطو عندالعرب ص ۱۲۰-۱۲۱ . برای اطلاع از قسمت محذوف این قول رجوع شود بهمین کتاب از ص ۲۱۵ ببعد .

بنیکی معلوم میشود . شیخ در این قطعات خاصه در تعلیقات بر حواشی کتاب النفس همواره کوشیده است که اقوال حکمای مشرق را در شرح اقوال ارسطو بیاورد و خرده گیریهایی را که آنان بر کلام کسانی مانند اسکندرالافرودیسی و ثامسطیوس و یحیی و کسان دیگری که عقایدشان بی ذکر نام آورده شد ، و همه از شارحین ارسطو بوده‌اند، دارند اظهار کند . با نظر در این مقدمات معلوم میشود که مراد از مشرقیین و مغربیین صاحبان دو روش متفاوت متغایر نیست که هر یك اصل خاصی را پیروی کنند بلکه دودسته‌اند که درفهم مقاصد فیلسوف بزرگ یونانی اختلاف دارند و این خلاف ایشان هم یا بر اثر اختلاف در فهم مقاصد ارسطو است و یا بر اثر انطباق آنها بر مقاصد جدید و خاص دینی و یا افزودن مسائلی جدید، خاصه مسائلی که با بحث‌های متکلمین و نظایر ایشان بمیان آمده بود، بر مطالب مشائین . در حکمة المشرقیین ابوعلی همین حقیقت ملاحظه میشود . ابن سینا در شرح کتاب اثولوجیا منسوب بارسطو که جزئی از کتاب الانصاف اوست بارها تعقیب مباحثی را که ارتباط با موضوعات آن کتاب دارد بکتاب « الحکمة المشرقیة » احاله کرده است مثلا موضوع مربوط به تعبی که نفوس غیرمهذب بعد از مفارقت از جسم باید تحمل کنند تا قابل رجعت بعالم خود باشند و همچنین در باب ترحم بر مردگان و اینکه آن از جنس استمداد از فیض الهی بوسیلهٔ ادعیه است خواننده را بمراجعه به کتاب حکمة المشرقیة دعوت کرده[۱] و همچنین است بحث در اینکه امکان چگونه از لوازم ماهیات است و آیا با اینحال در ابداع داخل میشود یانه و بحث دراین هردوصورت را بکتاب حکمة المشرقیة ارجاع نموده است[۲] . بنابراین معلوم میشود مطالب حکمة المشرقیة یا حکمة المشرقیین دراجزاء مختلف آن فی الواقع دنباله یی از همان مباحث موجود درفلسفه بود که تا عهد ابوعلی بر اثر بحث های حکما و متکلمین اسلامی پدید آمده و در بعضی موارد نیز با حکمت مشاء اختلافات

---

۱ — تفسیر کتاب اثولوجیا من الانصاف، ارسطو عندالعرب ج ۱ ص ۴۳

۲ — ایضاً ص ۶۱

مبینت‌هایی و احیاناً اضافات و نظرهای تازه‌یی داشته است و ازینرو باید حدس نالینو را درمقالهٔ خود راجع به حکمة المشرقیهٔ ابوعلی باور داشت که گفته است[۱] «با نشر بقیهٔ قسمتهای حکمة المشرقیة (یعنی قسمتهای دیگر غیر از منطق آن که بسال ۱۳۲۸ هجری در قاهره چاپ شده) میتوانیم نظر دقیق تری نسبت بفکر فلسفی ابن سینا پیدا کنیم اما ضرورة نباید انتظارداشته باشیم که با کتشافات غیرعادیه‌یی برسیم‌زیرا گذشته از بعضی مطالب و نکات خاص ظاهراً اختلاف حکمة‌المشرقیة با سایر کتب ابوعلی که مبتنی بر روش مشائی بود بیشتر در کیفیت طرح مطالب و توزیع مواد است و این‌وجه اختلاف در میان آنها بیش از اختلاف در مضمون و اساس مطالب میباشد و اگر در دو کتاب او که بیش از سایر کتب بطریقهٔ مشائی نزدیك و با روش ارسطو متقارب است، یعنی شفا و نجات ، دقت کنیم سخنان ابوعلی در مقدمهٔ حکمة المشرقیة بیشتر تأیید میشود یعنی معلوم‌میگردد که‌ابن‌سینا دراین کتاب کوشیده‌است آراءِ شخصی وانحرافات خود را از مذهب مشاء بنحو غیر صریحی بیاورد تا برخوانندگان متعصب مشائی بوضوح معلوم نباشد . با اینحال اگرچه منتظر نظرهای کاملا جدیدی در کتاب‌حکمة‌المشرقیة نمیتوانیم‌بود معهذا اگراین کتاب را برای بیان‌مذهب وروش فلسفی ابن‌سینا بیش از دو کتاب شفا و مختصر آن نجات اساس کار قرار دهیم بهتر خواهد بود زیرا از این راه فکر حقیقی این فیلسوف بزرگ نیکوتر و دقیق‌تر معلوم خواهد گردید . ذکر این نکته نیز لازم است که کتاب الاشارات و التنبیهات را هم باید در همان ردیف قرار داد که سایر کتب شیخ را قرار میدهیم و در این باب کار ادوواشارتی دارد ».[۲]

---

۱ – التراث الیونانی ص۲۸۹–۲۹۰

۲ – دراینجا بی‌مناسبت نیست که قول روژربیکن Roger Bacon روحانی وفیلسوف معروف انگلیسی (۱۲۱٤–۱۲۹٤) راازرساله‌یی که برای پاپ کلمانت چهارم نوشته‌است راجع بابوعلی نقل کنیم (ازمقاله مذکورنالینو ح ص ۲۲۷ ازالتراث الیونانی) . وی گفته است : « ابن سینا یکی ازبزرگترین مقلدین ارسطو و عرض کنندگان مذهب او و مکمل فلسفهٔ وی بحسب طاقت خویش است . اوچنانکه در مقدمهٔ کتاب شفا گفته سه کتاب در فلسفه تألیف کرده است ، یکی‌از این سه کتاب بنابر مذهب‌مشهورمشائین که پیروان ارسطوهستند نوشته شد . کتاب دیگر برحسب

بقیه درحاشیهٔ‌صحیفهٔ بعد

در اینجا میبایست بقول شیخ در مقدمهٔ منطق المشرقیین درباب روشی که او در حکمة المشرقیة دارد اشاره شود ولی پیش از این کار خوبست اشارهٔ دیگری را که وی در آغاز منطق شفا در این باب کرده است بیاوریم. شیخ گوید: غیر از این دو کتاب شفا و اللواحق[1] کتابی دیگر دارم در بارهٔ فلسفهٔ شرقیه و در آن حقیقت فلسفه را بی آنکه رعایت شرکاء (یعنی مشائین) را کرده باشم بصراحت آورده ام و اگر در کتب دیگر خویش گاه از در مسامحه و اغماض در آمده و از شق عصای انبازان سر باز زده ام در این کتاب (حکمة المشرقیة) از اظهار خلاف با آنان ابا نکرده ام و هر کس بخواهد بحقیقتی دور از تمجمج و تردید برسد باید آن کتاب را بجوید و هر کس خواست حقیقت را بدون آنکه تعرضی در آن بشریکان شده باشد دریابد - و توضیحات بسیار و تلویح بمسائلی را که اگر دانست از کتاب دیگر بی نیاز گردد - بخواند، بر اوست که از این کتاب (الشفا) استفاده کند.» این مطالب را بیانات شیخ در مقدمهٔ منطق حکمة المشرقیة بنحو بهتری روشن و قصد او را آشکار می کند. وی در این کتاب گفته است:

«همت ما را بر آن داشت که کلامی در آنچه اهل بحث در آن اختلاف کرده اند گرد آوریم و در آن توجه و میلی بعصبیت یا هوی یا عادت یا انس نکنیم و همچنین از مفارقت و خلافی نترسیم که متعلمین کتب یونانی بر اثر انسی که از روی جهل و قلت فهم بمطالب آنها یافته اند، نسبت بما اظهار می کنند و یا از آنروی که در کتبی که برای عامهٔ متفلسفه که دوستدار مشائینند و گمان نمیبرند که خداوند جز آنان کسی را هدایت

از حاشیهٔ صحیفهٔ پیش

حقیقت خالص در فلسفه نگارش یافته و ابن سینا چنانکه خود گوید در این کتاب بی آنکه از طعن متعرضین بترسد آن حقیقت خالص را اظهار کرده است. سومین کتاب را در اواخر ایام حیات خویش تألیف کرده و شرح مبادی و اسرار طبیعت و صناعت را در آن آورده لیکن از این دو کتاب اخیر چیزی بما نرسیده است». مراد از این دو کتاب اخیر الحکمة المشرقیه والاشارات و التنبیهات است.

۱ — این کتاب اللواحق که شیخ یکی دوبار دیگر بدان اشاره کرده بنا بر آنچه خود در نظر داشت می بایست کتابی عظیم و حتی عظیمتر از کتاب الشفا و بمنزلهٔ شرحی بر آن کتاب باشد که معانی موجز آنرا بسط دهد و فروع و اصولی را که در آنست استخراج و تکمیل کند و کسانی را که کتاب الشفا برای رفع مشکلاتشان کافی نباشد بکار آید و شیخ و عده داده بود که تألیف آنرا تا پایان حیات خود بتدریج ادامه دهد و هر قسمت را بتاریخ سالی که نوشته شود مؤرخ سازد.

کرده و از رحمت خویش غیر از ایشان را برخوردار ساخته باشد ، این سخنان را از ما نشنیده‌اند باما از درعناد و خلاف درآیند . باآنکه بفضل سلف فاضل خود(ارسطو) معترفیم و میدانیم که او بدانچه دیگران از تمییز اقسام علوم در نیافته بودند در رسید و دانشها را بسی بهتر ازآنان ترتیب و نظم داد و در بسیاری از امور بـادراك حق توفیق یافت و بر اصول صحیح و واقعی اکثر علوم مطلع شد وعامهٔ مردم را ازآنچه متقدمین واهل بلاداوتبیین کرده بودند بیاگاهاند و این اقصی حد قدرت آدمی در تمییزمخلوط وتهذیب مفسد است که نخستین باربدان اقدام کند وحق آن بود که‌آیندگان هررخنه راکه در بنای او یافتند ترمیم کنند و اصولی راکه پدیدآورده بود کامل سازند اماهر کس که بعد از او (ارسطو)آمد نتوانست خود را ازعهدهٔ آنچه از وی بارث بردبیرون آرد و عمر وی یا در فهم آنچه ارسطو نیك دریافته بود و یا در تعصب بر خطا های وی گذشت ووقت‌او بسخن گذشتگان مشغول است ومهلتی برای مراجعه بعقل خودندارد و اگر فرصتی بر او دست دادآنرا در راه افزایش بر گفتار پیشینیان و اصلاح یاتنقیح خطایای آنان صرف نکرد .

« و لیکن ما هرچه را پیشینیان گفتند بآسانی درآغاز تحصیل دریافتیم و بعید نیست که غیرازجهت یونانیان‌هم علومی بما رسیده باشد وزمانی که ما بدین علم‌اشتغال یافتیم دورهٔ آغاز جوانی بود و خداوند مدتی راکه برای فهم سخنان پیشینیان لازم بود بر ما کوتاه کرد وآنگاه همهٔ آنها را حرف بحرف با علمی که یونانیان منطق مینامند وشاید نزد مشرقیین نامی دیگر داشته باشد[1] برابر نهادیم وآنچه راکه با موازین‌این علم سازگار و یا با آن مغایر بود شناختیم و وجه حقیقی هر چیز را جستیم تا حق از باطل آشکار گشت .

---

۱ — جای دیگر ازمنطق حکمة‌المشرقیین (ص ۵) گفته است : « علمی که آنرا آلت علوم دیگر میدانند بنابرعادت اهل این زمان واین بلاد منطق نامیده میشود و شاید نزددیگران بنامی‌دیگر خوانده شود لیکن ما ترجیح میدهیم که او را بدین اسم مشهور بخوانیم » . برای‌آنکـه بیشتر بحقیقت این اشارت پی‌بریم و بدانیم که گروهی از علمای اسلام براثر مخالفتی که با علم منطق اظهار میداشتندآنراغالباً باسامی دیگر میخوانده و حتی درابواب و فصول آن هم تغییراتی‌ایجاد میکرده‌اند رجوع کنید بهمین کتاب ص ۱۴۶ — ۱۴۸ و مقدمهٔ ابن خلدون ۴۹۱ — ۴۹۲

« اما چون مشتغلین بعلم شدیداً از مشائین یونانی پیروی میکردند شق عصا و مخالفت با جمهور را نیك ندانستیم وجانب آنان را گرفتیم و نسبت بمشائین که اولیترین فرق یونانیان بودند تعصب ورزیدیم و آنچه را که ایشان اراده کرده لیکن بکنه آن نرسیده بودند و خردشان بدان راه نیافت تکمیل کردیم و ازخطاهای آنان چشم پوشیدیم و برای آن وجه و مخرجی ترتیب دادیم اگر چه بنادرستی آن آگاه بودیم و اگر در موردی اظهار مخالفت با آنان کردیم در مسائلی بود که صبر بر آن امکان نداشت اما در بیشتر موارد آنرا در حجاب تغافل پوشیدیم. ازین مسائل بعضی بدرجه یی از یقین تلقی شده بودند که مردم در روز روشن شك میکردند و در آنها شك نداشتند و ازینروی کراهت داشتیم ازینکه جهال بر مخالفت ما با آنها آگاه شوند و بعضی از آنها در دقت درمرتبه یی بودند که عقول کسانی که در این عصر زندگی میکنند از درك آن عاجز بود و ما ناگزیر بودیم با آنان که چون چوبهای بی عقلند در این امر مدارا کنیم زیرا این قوم تعمق در مسائل فلسفی را بدعت و مخالفت با مشهور را ضلالت می شمرند چنانکه گویی حنابله در حدیث اند(۱). اگر ما کسی را از آنان می یافتیم که راه رشاد پیماید حقایقی را که در یافتیم برای او روشن میکردیم اما چون این قوم را در فهم معنی سخنان خود براه نیافتیم منفعتی را که در اظهار نفرت از آن استبداد میکردند تعویض کردیم و بجای آن مسائل دیگری را بیان نمودیم.

« ازجملهٔ مسائلی که در اظهار آن ضنت کردیم واز آن در گذشتیم حقیقتی مغفول عنه است که در صورت اظهار جز با تعصب بر گویندهٔ آن تلقی نمیشود و از این روی در بسیاری از مسائل که در آن اطلاع کافی داشتیم طریق مساعدت گرفتیم و اگر در مطلبی که نخستین بار بر آن آگهی یافته بودیم بعد از مراجعه برأی خود و انتقاد در آن نسبت بدان شکی حاصل میکردیم آنرا بطریق تردید اظهار داشتیم اما شما، ای ان من، از حال ما نیك آگاهید و از آغاز تا انجام آنرا می شناسید و از مدتی که می.

معانی الشفا بزه است بنظر حنابله نسبت باحادیث مشهور در عقاید و عبادات و معاملات که بزعم خود، تکذیب بلکه موجب یقین تام ومطلق است.

بین حکم اول و آخرما موجود است مطلعید وچون ماوضع خود را چنین یافتیم سزاوار است که با کثر مطالبی که درآنها حکم کرده ییم اطمینان داشته باشیم مخصوصاً در موضوعاتی که اغراض بزرگ واساسی هستند دویست بار درآنها تحقیق ومطالعه راتجدید کردیم و چون وضع بدین نحو و قضیه بر این جمله است بهتردانستیم که کتابی ترتیب دهیم که جامع امهات علمی واقعی باشد که پس از دقت و تحقیق و فکر بسیار استنباط کرده‌ییم و دور از جودت حدس نبوده است .

« ما این کتاب را ازآنجهت جمع کرده ییم که تنها خود از آن استفاده کنیم و مراد کسانی است که قائم مقام ما هستند و اما برای عامهٔ کسانی که با حکمت سروکار دارند کتاب شفا را ترتیب داده ییم وآن خود برای آنان فوق حاجت و حاوی مطالب بسیار است ودر کتاب اللواحق هم بزودی مطالبی بیشتر ازآنچه دیده‌اند و برای ایشان لازم است خواهیم نوشت و بهر حال تنها ازخداوند استعانت میجوییم . »(۱)

بعد از این مقدمه ابن سینا در تقسیم علوم سخن گفته (۲) و آنرا بر دوقسم کرده‌است: نخست علومی که در تمام ادوار مورد حاجت نیست بلکه در قسمتی اززمان برسر کار است و بعد از میان میرود و یاآنکه حاجت بدان در برهه‌یی از زمان معدوم و بعد ازآن موجود است . دوم آنکه در تمام ادوار بیك حال موجود است یعنی احکام آن موقت و زائل ومعتبر درزمان معین محدود نیست و این علم حکمت است که خود اصول و فروعی دارد و ابوعلی گفته است که ما در حکمة المشرقیة تنها باصول علم متوجهیم و حاجتی بذکر فروع آن مانند طب و فلاحت و تنجیم و صنایع دیگر نداریم. علوم اصلیه را هم بر دو قسمت کرده است یا علومی که در امور موجودهٔ عالم و ما قبل عالم مورد حاجت و استفاده است و مقصود غائی از فراگرفتن آنها رسیدن بهمانهاست وآن عبارتست از علم بامور عالم و ما قبله و یا آلت رسیدن بدین علوم است و آن علم منطق است وابوعلی میگوید باآنکه ممکن است این علم رابرخی بنام دیگر بخوانند

---

۱ — منطق المشرقیین چاپ قاهره، سال ۱۳۲۸ ص ۲ — ٤.

۲ — منطق المشرقیین ص ٥ — ۸.

لیکن ما بنابر عادت اهل زمان آنرا منطق میگوییم . علوم دیگر دو قسم است نظری و عملی . علوم نظری خود برچهار قسم میشود بدین شرح که یا راجع است باموری که وجودشان جز در ماده نیست و جز با ماده تعقل نمیشوند مثل انسانیت و درشمار همین دسته است اموری که ذهن در اولین نظر آنرا ازماده جدا تواند کرد لیکن ذهن ضرورة مجبور بانصراف ازاین تجویزخواهد بود و این معنی برای ماده حاصل نمیشود مگر آنکه معنی زائدی بر آن باشد مانند سیاهی وسپیدی؛ یامربوط باموری باشد که در بادی امر میتوان آنرا مجزا ازماده تصور کرد لیکن برای آنکه موجود ومتکون باشد محتاج بماده است مثل اعداد؛ ویا راجع است بامور مباین باماده که چه در ذهن وچه درخارج نمیتواند مقارن باماده باشد مثل خالق اول ؛ و یا موضوع آن معانی و اموری است که گاه مخالط با ماده است و گاه چنین نیست مثل وحدت و کثرت و کلی و جزئی و علت و معلول . باین طریق نوع دوم از علوم (یعنی علوم غیر آلی) بر چهار قسم میشود و عادت بر آن جاری شده که علم اول را طبیعی و دوم را ریاضی و سوم را الهی و چهارم را کلی نامند . حکمت عملی را هم با بحث در موضوعات آن بچهار قسمت اخلاق و تدبیر منزل و تدبیر یا سیاسة ـ المدنیة و فن تشریع (الصناعةالشارعة) منقسم ساخته وآنگاه چنین گفته است :

«قصد ما آن نیست که دراین کتاب جمیع اقسام علم نظری وعلم عملی را بیاوریم بلکه میخواهیم از اصناف علوم علم الهی و علم کلی و علم طبیعی اصلی و از علم عملی مقداری را که برای طالب نجات لازم است مذکور داریم اما علم ریاضی علمی نیست که در آن اختلاف وجود داشته باشد و اگر بخواهیم آن علم را ذکر کنیم آنچه را که در کتاب شفا نوشته یم خواهیم آورد و همچنین است حال اصناف علم عملی که در اینجا ذکری از آن نخواهد رفت . و اینك شروع میکنیم به علم آلی که منطق باشد ...»[۱]

واز این پس ببحث در منطق پرداخته و در بعضی موارد مانند بحث در قضایا و تعریف و حد مطالب تازه‌یی آورده است لیکن در طرز تنظیم و ذکر مطالب و اصطلاحات بین این کتاب وسایر کتب منطق شیخ اختلاف کلی موجود نیست . ازاجزاء حکمة المشرقیة

۱ــ منطق المشرقیین ص۸

چنانکه قبلا دیده ییم منطق و الهیات و طبیعیات و ریاضیات موجود است و از این اجزاء منطق حکمة المشرقیین بنام منطق المشرقیین (نا تمام) بسال ۱۳۲۸ هجری در قاهره بطبع رسیده و چون مابقی آن اجزاء هنوز چاپ نشده و بنظرنرسیده است نمیتوان در اینکه واقعاً از حکمة المشرقیه است یا نه حکم کرد و چگونگی مطالب آنها و نظرهای جدید شیخ را درآنها مورد مطالعه قرار داد ولی با قیاس بمنطق المشرقیین میتوان گفت که اولا برخلاف آنچه بعضی پنداشته اند این کتاب درفلسفهٔ اشراق یا مسائل عرفانی نیست و ثانیاً مانند همهٔ کتب بزرگ دیگر شیخ راجع بـاجزاء فلسفه و علاوه برمسائل مقبول از فلسفهٔ مشاء حاوی نظرهای جدیدی از اوست که یا از نظر ارسطو وپیروان اومستور مانده و یا مشائین گفته ولی دراظهار آن راه خطا پیموده بودند و در حقیقت مطالب این کتاب دنبالهٔ معارضاتی بود که مشرقیین نسبت بمغربیین وخاصه اسکندرانیین درمسائل مختلف فلسفهٔ ارسطو داشتندوهمچنین حاوی زیاداتی که برای فیلسوف بزرگ اسلامی بر نظرها و دریافتهای ارسطو دست داده بود .

کتاب حکمة المشرقیین ابن سینا را حکمای بعد ازوی میشناخته و گاه مورد استشهاد قرارمیداده اند از آنجمله صدرالدین محمد شیرازی (متوفی بسال ۱۰۵۰ هجری) معروف بملاصدرا درتعلیقاتی که برشرح قطب الدین مسعود شیرازی برحکمة الاشراق سهروردی نوشته ازحکمة المشرقیة ابوعلی چند بار ذکر کرده وازمطالب آن در منطق و الهیات نقل نموده است .

ازمسائل قابل توجه درعقاید ابوعلی آنست که او آموختن اصول فلسفه را برای هر کس مجاز نمیشمرد وحتی برای قراءت کتب خودمعتقد بافرادی بود که ازجهل وتعصب وابتذال فکردور باشند وبهمین سبب گاه خوانندگان کتب خویش را بنگاهداشتن آنها ازمردم نااهل وصایت کرده و فی المثل درپایان کتاب الاشارات والتنبیهات بخوانندهٔ خود گفته است که در این اشارات زبده و برگزیدهٔ حق را برای تو بیرون کشیده و حکمت را بالطائف کلمات بر تو عرض کرده ام ، پس آنرا از مردم مبتذل و جاهل و کسی کـه از هوش روشن و خوی و سرشت برخوردار نیست یا از متفلسفین ملحد و یا ازفرومایگان و گولان ایشان نگاه دار و اگر کسی رایافتی که بپاکی باطن و استقامت خوی و باز

ایستادن او از آنچه آدمی را بوسواس میکشاند اعتماد کنی و بتوجه او با چشم رضا و صدق بحق مطمئن باشی هر چه از تو خواست بتدریج و باجزاء پراکنده بدو رسان و او را سوگند ده تا همان روش ترا بکار برد و برفتار تو تأسی کند لیکن اگر این علم را بپراگنی و بتباهی آوری خداوند میان من و تو حکومت کناد .

در کتاب النجاة ذیل عنوان « فصل فی اثبات النبوة و کیفیة دعوة النبی الی الله و المعاد » هم نظیر این فکر را دارد آنجا که میگوید : سزاوار نیست که پیغامبر مردمان را بچیزی از معرفت خدای تعالی بیرون از اینکه او واحد بیمانند است ، آشنا کند و اگر گوید که او را قابل اشاره در مکان و منقسم بقول ندانند و خارج ازعالم و داخل در آن و نظایر اینها نشمرند ، کار بر آنان دشوار میشود و آراء ایشان پریشان و مشوش میگردد و در طریقی میافتند که رهایی از آن جز برای برخی از افراد نادر امکان ندارد . و کمتر اتفاق میافتد که مردم حقیقت این توحید و تنزیه را دریابند و بسا که بآراء مخالف صلاح اجتماع و منافی حق دچار میشوند و شك و شبهه در آنان راه می یابد. بنابراین پیغامبر نباید بمردم چنین وانمود کند که حقیقتی را ازعامه کتمان میکند و حتی نباید رخصت تعریض بچیزی از این مسائل را هم بدهد و همچنین است درامر معاد و موضوع سعادت وشقاوت اخروی که باید طریق تمثیل گیرد تا عامه کیفیت آنرا تصور کنند و خداوند خود وجه خیر را در همین روش میداند .

همین اشارات کافی است که در یابیم ابو علی مردم را از حیث درك حقائق امور بر دو دسته منقسم میکند : نخست عامه که باید بسیاری از حقائق را از آنان پنهان داشت و حتی حقایق را بااستفاده از امثال و تشبیهات بصورتهایی بر ایشان نقل کرد که قابل فهم آنان باشد و اگرهم این تشبیهات و تمثیلات با حقیقت وفق نکرد اهمیتی ندارد.

دوم خواص که از سرشت پاك و فطرت صافی و عقلهای تابناك برخوردارند . این دسته را جز با بیان حقیقت که عاری از پرده‌های امثال و تشبیهات باشد ، قانع نمیتوان کرد . ابو علی حتی در میان این فرقه نیز قائل بانقسامات وشعبی است و اینکه بعضی از کتب فلسفی خود را برای عامهٔ فلاسفه و برخی دیگر را برای خواص آنان نگاشته بهمین سبب است و نیز بهمین جهت است که می بینیم درموضوعات واحد با گرفتن جانب

اختصار یـا اطناب کتابهای متعدد نوشته است در صورتیکه در همهٔ آنها تقریباً مسائل معین مکرری را تعقیب کرده .

ارزش کار ابن سینا نسبت بفارابی بحدیست که میتوان گفت: همچنانکه فارابی شهرت کنـدی و درجهٔ نفوذ او را در آیندگان ضعیف کرد ابن سینا هم بر شهرت فارابی لطمه وارد ساخت و از نفوذ شدید او در آیندگان کاست . در حقیقت هر یك از این دو در توضیح و تدوین و تأیید فلسفهٔ مشاء و تطبیق آراء فلسفی ارسطو و افلاطون و شراح نو افلاطونی آندو بر سلف خود پیشی گرفت . فیلسوف بزرگ بخارایی ما در تـأکید مبانی فلسفهٔ منسوب بارسطو که بیاری اسکندرانیان بمبانی عقاید افلاطون نزدیك شده و رنگ نو افلاطونی یافته بود ، فی الواقع دنبالهٔ کار فارابی گرفته بود . در همین حال باید متوجه بود که بوعلی در بعضی از موارد از تأثیر متکلمین زمان بر کنار نبوده و گاه نیز چنان بدفاع از مبانـی دین همت گماشته است کـه گـویی متکلمی عنوان فیلسوف گـرفته و میخواهد وظائف متکلمین را انجام دهد . سعی در اثبات نبوت و توجیه مسألهٔ معاد و وحی و الهام و معجزات و کرامات و نظایر این مسائل او را بسیار بمقاصد و غایات متکلمین نزدیك ساخته است و همچنین است تفاسیر فلسفی او بر برخی از قسمتهای قرآن که درست یادآور سنت و روش معتزلهٔ قرن چهارم و تفاسیری است که اهل سنت و حدیث و اشاعره آنها را از آنجا که مبتنی بررأی مفسر بود نه بر نقل از پیشینیان ، مردود و نا معتبر میشمرده‌اند[۱] . ابوعلی در این تفاسیر تأویلات خاصی دارد مثلا درقل هوالله احد میگوید مراد از « هو » مطلق وذات مطلق است یعنی وجودی که چیزی ازماهیت وجودی خود را از کائنات نمیگیرد و مشوب بماده نیست و مراد ازاین آیه اینست که خداوند موجود بذات خود و وجود او عین ماهیت اوست . و درآیهٔ بعد ازآن یعنی « اللهالصمد » میگوید مرادآنست که درماهیت وجود الهی خلاء یا فراغی برای استقبال

---

۱ – برای اطلاع از این تفاسیر و تأویل در تفسیر آیات و توجه دسته یی از متکلمین معتزله بدین امر ومخالفت اهل حدیث واشاعره باآنان دراین مسأله، رجوع شود به : الحضارة الاسلامیه فی القرن الرابع الهجری تألیف Adam Mez ترجمهٔ محمد عبدالهادی ابوریده چاپ قاهره ۱۳۵۹ هجری ج ۱ ص ۳۲٤–۳۲۷

وجودی که از خارج آید وجود ندارد و ماهیت الهی کاملة الامتلاء و الصمدیة است و در تأویل « رب الفلق » گوید که مقصود از فلق در اینجا سپیدهٔ وجود در بامداد خلقت است و گویا با نظر بچنین تشبیه شاعرانه‌یی بوده است که در رسالهٔ تفسیر المعوذتین خلقت را بشکافتن تیرگیهای عدم با نور وجود تعبیر کرده است.(۱)

با توجه باین توضیحات باید دانست که ابوعلی نه از حکمت مشاء بتمام معنی پیروی میکرد ونه از کلام ونه از آراء افلاطونیان جدید بدین معنی که از این دبستانها آنچه را ملائم با روش خود می یافت برمیگزید و آنچه را که مقبول نظر او نبود بدور میانداخت و بهمین جهت است که از طرفی در نظر پیروان حکمت مشاء مانند ابن رشد و از طرفی بزعم متکلمینی مانند غزالی مورد ایراد و حمله قرار میگرفته است . در حقیقت ابن‌سینا با پذیرفتن قسمتی از اصول علم کلام و درآمیختن عقاید خود با اصول و مبانی تصوف و نزدیك شدن بدین در مواردی دیگر روشی جدید در فلسفه بوجود آورده و آنگاه با ورود در تمام مباحث علوم خود را بمنزلهٔ ارسطوی عالم اسلامی قرار داده است . اثر مذهب نو افلاطونی در ابن سیناخصوصاً در فیضان عقل اول ازوجودواحد مشهوداست که معتقد بودند از واحد جز واحد صادر نمیشود ، و این واحد درفوق همهٔ جواهر و فعال و غیر مرکب از تمام وجوه و واجد جمیع وجوه کمال است . موضوع فیضان (اشراق) وجود از واجب الوجود و از عقول و نفوس و از عقل فعال (واهب الصور) بترتیبی که دیده‌ییم مسألهٔ مهمی است که ابوعلی مانند سلف خود فارابی از نو افلاطونیان پذیرفته و این بهترین طریقهٔ تفکر در موضوع خلقت بود که یك مسلمان متفلسف میتوانست بپذیرد و در عین صدور کثرات از واحد ، وحدانیت او را مخدوش نسازد . با این حال چون نظریهٔ خلقت چنانکه در اثولوجیای منسوب بارسطو و در تاسوعات افلوطین دیده میشود با نظریهٔ خلقت در اسلام سازگار نیست ، ابو علی باتمام کوششهای خوددرقبولاندن این نظریه بمسلمین وباهمهٔ تأویلاتی که درآیات برای مشروع ساختن این نظریه کرد ، نزد متعصبین بکفروزندقه منسوب شد و این عدم موفقیت او

۱ــ الحمدلله الذی شق غیاهب العدم بنورالوجود...

در نزد مشائین متعصب هم از وجهی دیگر مشهود است . مثلا ابن رشد ابوعلی را در اینکه برای تـأویل بعض الفاظ دینی از قبیل وحی ولوح و قلم از فلاسفهٔ قدیم انفراد جسته است[۱] مورد سرزنش قرار داده و در کتاب تفسیر ما بعد الطبیعه بارها بر او تاخته و او را بپیروی از اشاعره منسوب داشته و در بسیاری موارد بخطا و غلط متهم کرده است . یکجا میگوید[۲]: « ابن‌سینا با وجود مقام خاص خود در حکمت میگوید ممکن است انسان از خاك پدید آمده باشد چنانکه موش ، و اگر واقعاً باین اصل اعتقاد داشته و آنرا برای موافقت با اهل زمان نگفته باشد ، این فکر در نتیجهٔ آشنایی او بـا عقاید اشعریه پیداشده واورا برایرادنظایراین اقوال که شمارش همهٔ آنهاسخن را بدرازا میکشاند واداشته است » . جای دیگر گفته است [۳]:« ابن سینا در اینکه گوید واحد و موجود دلالت بر صفات زائد بر ذات شیء دارد ، مرتکب خطای بزرگی گشته است و عجب از این مرد است که چگونه باین غلط دچار شد با آنکه از متکلمین اشعریه که علم‌الهی خود را با کلام آنان درآمیخته است می شنید که میگویند از صفات بعضی غیر معنوی وغیر نفسیه هستند و نیز میگویند که واحد وموجود هردو بذات موصوف بدانهاراجعند وصفات دال بر امر زائدی برذات نمیباشند مانند سفیدی و سیاهی در سفید و سیاه‌وعلم و حیات در عالم وحی،واین‌مرد برای اثبات مذهب خود چنین احتجاج کرده است که اگر واحد وموجود دلالت برمعنی واحدی میکردند قول ما براینکه « الموجودواحد» بیهوده و بمنزلـهٔ سخن ما بود براینکه « الموجود موجود » ... و این مرد در چند امر دچار اشتباه شده است و از آنجمله آنکه اسم واحد را از اسامی مشتق دانسته و گفته است که این اسماء دلالت بر عرض و جوهر میکنند و نیز از آنجمله آنست که پنداشت اسم واحد دلالت بر معنایی غیر قابل انقسام در شیء میکند و این معنی غیر از طبیعت است و از آنجمله است گمان او بر آنکه این واحد که مقول بر جمیع مقولاتست همان واحد است که مبداء عدد میباشد و عدد عرض است و بدین ترتیب معتقد شده است که

---

۱ – تهافت التهافت ص ۵۰۰–۵۰۱

۲ – تفسیر ما بعدالطبیعه چاپ بیروت ص ۴۶–۴۷

۳ – ایضاً ص ۳۱۳–۳۱۴

اسم واحد در موجودات دلالت بر عرض میکند ....» دنبالهٔ همین مطلب و اینکه این اشتباه چگونه برای ابن سینا دست داده جای دیگر گرفته شده[۱] و آن در این بابست که کلمهٔ « هویت » برای انطباق بر اصل کلمهٔ یونانی بهتر از « موجود » است زیرا کلمهٔ موجود از اسامی مشتق است و نامهای مشتق دلالت بر اعراض میکنند و ازینروی چون آنرا برای دلالت بر ذات شیئی بکار بریم در همان حال موهم است بر آنکه دلالت بر عرض در آن هم میکند چنانکه این گمان برای ابن سینا پیش آمده است و باز در همین معنی گفته است : «....این بعینه همانست که سبب اعتقاد ابن سینا بر آن شد که واحدی که مبداء عدد است جنس برای موجودات عشره میباشد و این از آنجهت است که فرق بین اسم واحدی که مبداء عدد و اسم واحدی که مرادف با موجود است برای این مرد دشوار بوده است» [۲] و همین موضوع را چند بار دیگر نیز تعقیب کرده[۳] و چند جا هم اعتراضات سخت بر ابوعلی نموده است [٤].

از حکمای دیگر که اعتراضاتی بر ابوعلی داشت ابوالبرکات هبة‌الله بن علی بن ملکا البغدادی (متوفی بسال ٥٤٧) صاحب کتابهای مشهور « المعتبر » و کتاب النفس یا تفسیر کتاب النفس ارسطو ، است .علاء الدولة فرامرز بن علی از اعقاب علاء الدولة ابن کاکویه و از امراء مشهور عهد سلاجقه روزی عقیدهٔ حکیم عمر خیام را دربارهٔ اعتراضات ابوالبرکات بر ابوعلی پرسید، خیام گفت: «ابوالبرکات کلام ابوعلی را نمیفهمد و اورا مرتبهٔ ادراک سخنان شیخ نیست تا چه رسد باعتراض بر سخنان او و ایراد شکوك بر کلام وی»[٥].
یکی از وجوه این مخالفتهای حکما با ابوعلی خود داری از تدریس آثار او بود مثلا اسمعیل الهروی از حکماء مذکور در تتمة صوان الحکمة در تدریس بکتب ابونصر اکتفا و از خوض در تصانیف ابوعلی خودداری میکرد[٦].

علاوه بر اینها در قرن پنجم وششم مخالفت با عقاید و افکار ابوعلی بن سینا امری

---

۱ – تفسیر مابعدالطبیعه ص ٥٥٧ ۲ – ایضاً ص ۱۲٦۷ – ۱۲٦۸
۳ – ایضاً ص ۱۲۷۹ – ۱۲۸۰ و ۱۲۸۲
٤ – ایضاً ص ٥۰۸ و ٥٥۹ و ۸۸٦ و ۱٤۲٦ و ۱٤۳٦ ٥ – تتمة صوان الحکمه ص ۱۱۰ – ۱۱۱
٦ – ایضاً ص ۹۹ – ۱۰۰

متداول بود. مخالفین ابوعلی یا اززمرهٔ متفلسفین بودند که غالباً بر اثر اختلاف درموارد جزئی در اصول فلسفهٔ مشاء بر ابوعلی میتاخته‌اند ویا اهل مذاهب و متعصبین دینی که خلاف وعناد آنان با فلاسفه وحکما عمومیت داشت ویا متکلمین که با همهٔ کوششهای ابوعلی در ربط میان دین و فلسفه از عقاید او خصوصاً در موضوع خلق و معاد رضایت نداشته و در این ابواب ایراداتی براو وارد میدانسته‌اند.

بغض و کینهٔ اهل دین با آثار ابوعلی بسبب نفرتی بود که آنان از علوم عقلی خاصه حکمت الهی داشتند و در این باب ما قبلا سخن گفته ییم. بسبب همین عناد و نفرت، ابوعلی نیز در شمار ملحدین وآثار او از کتب ضاله و محکوم بسوختن و نابود شدن بوده است. مثلاالمستنجد بالله خلیفهٔعباسی بعد از آنکه بخلافت بر گزیده شد (سال ۵۵۵) فرمان داد قاضی ابن المرخم را دستگیر و اموال او را مصادره کنند. کتابخانهٔ ابن المرخم نیز در جملهٔ این اموال بود و از میان کتابهای او آنچه را که از «علوم فلاسفه» بود سوزاندند وازجملهٔ آنها یکی کتاب الشفاء ابن سینا ورسائل اخوان الصفا و کتابهایی از این قبیل بود (۱). آخرین سخن حسن بن محمد نجاءِ الاربلی رادر بستر احتضار بیاد داریم (۲) که گفت: «صدق الله العظیم و کذب ابن سینا» ونقل سخن ابن جبیر ابوالحسین محمدبن احمدالکنانی، جهانگرد معروف قرن ششم، که برپیروان فارابی وابن سینا طعن میکند وظهور آنانرا مایهٔ شومی عهد خویش میداند، نیزدراینجا بی مناسبت نیست. وی گفت:

قد ظهرت فی عصرنا فرقة ظهورها شؤم علی العصر
لاتقتدی فی الدین الا بما سن ابن سینا و ابونصر (۳)

از میان متکلمین که در مخالفت با ابن سینا لجاج میورزیدند ذکر سه تن از مشاهیر آنان لازم است. مقدم آنان امام محمد غزالی (۴۵۰ - ۵۰۵ هجری) است که کیفیت اختلاف او را با فلاسفه قبلا دیده ییم. وی که کتاب تهافت الفلاسفة

---

۱ - الکامل ابن الاثیر حوادث سال ۵۵۵.
۲ - رجوع شود به ص ۱۴۰ ازهمین کتاب.
۳ - التراث الیونانی فی الحضارة الاسلامیه ص ۱۵۳.

را از باب رد بر فلاسفهٔ قدیم و بیان سستی عقیدت و تناقض کلمات آنان در آنچه مربوط بالهیات است نگاشت ، چنانکه درآغاز این کتاب آورده برای ردسخنان ارسطو تحقیقات وتحریرات پوفیلسوف بزرگ اسلامی یعنی فارابی وابن سینارا برگزیده وآنچه راکه آندواختیار کرده وصحیح دانسته اند رد کرده است وبنابراین درحقیقت نظراو در رد فلسفه متوجه بفارابی و ابن سینا خاصه فیلسوف اخیرالذکر بوده است .

دیگراز متکلمین بزرگ که در مخالفت با ابن سینا شهرت دارد امام تاج‌الدین محمد بن عبدالکریم شهرستانی (متوفی بسال ۵۴۸) است . وی با آنکه در الملل و الاهواء و النحل خلاصهٔجامعی از مقاصد فلسفی ابوعلی آورده در کتاب دیگرخود باسم المناهج و الآیات بردآراء ابوعلی مبادرت جسته بود . البیهقی گفته است که شارستانی در این کتاب رأی ابوعلی را استهزاء کرد و فصولی ازآنرا بر من خواند، گفتم باید در باب هر فصل بحث کنیم امـا وقت مساعدت نکرد[۱] .شهرستانی کتاب دیگری در رد ابوعلی درالهیات تألیف کرد بنام المصارعة یا المصارع باسم مجدالدین ابوالقاسم‌علی‌بن جعفرالموسوی نقیب ترمذ . دراین کتاب شهرستانی هفت مسأله ازالهیات را برای رد و ایراد انتخاب کرده و برابوعلی تاخته است . خواجه نصیرالدین طوسی دررد شهرستانی کتابی بنام مصارع المصارع تألیف و درآن شهرستانی را از بابت اسائهٔ ادب بر ابو علی ملامت کرده است .

ازمخالفین‌دیگرابوعلی‌امام‌فخرالدین‌محمدبن‌عمرالرازی(متوفی‌بسال۶۰۶)است. وی‌درشرحی که‌بر کتاب‌اشارات ابن‌سینانگاشته غالب مسائل آنرا رد کرده‌وهمهٔایرادات او را خواجه نصیرالدین طوسی درشرح خود براشارات شیخ مورد انتقاد قرارداده‌است.

همین سختگیریها و معاندتها که علی‌الخصوص درقرن پنجم‌وششم نسبت‌بابوعلی و فلسفهٔ او اظهار شده نشانهٔ آنست که ابوعلی بسرعت در میان مسلمین شهرت یافت و نفوذ عقاید وی بمرحله یی رسید که همهٔ مخالفین حکمت را وادار کرد که کتب او را بمنزلهٔ نمودارعالی آثار فلسفی برگزینند وآنگاه مورد بحث و ایراد قرار دهند و حتی

۱ــ تتمه صوان الحکمه ص ۱۳۷-۱۳۸

بعضی از متفلسفین هم برای کسب شهرت بدین کار مبادرت جویند . با این حال درهمان ایام که این افراد باظهار مخالفتهای خود اشتغال داشتند از کتب ابوعلی وحتی از رسالات و نامه هایی که ببلاد دوردست میفرستاد و برای خود او در پایان حیات از غالب آنها نسخه هایی موجود نبود ، نسخ متعدد برداشته میشد و عقاید او بعنوان عالیترین نمونهٔ حکمت مشاء مورد قبول قرارمیگرفت .

فیلسوف وطبیب بزرگ دیگری که معاصر ابوعلی ودرتاریخ وفات مقدم براوست **ابو الخیر بن الخمار** است که پیش ازین نیز از سهم او درنقل کتب علمی بعربی و شمه یی از احوال او سخن گفته ییم . وی درعهد خود ازمشاهیر حکما ودانشمندان شمرده میشد و بهمین سبب مورد طعن فقها بود ومخصوصاً از باب مخالفت با طب بااودشمنی داشتند وعامه را بایذاء وی برمیانگیختند[۱] . ابن الخمار علاوه بر ترجمه های معروف خود و تألیفاتی که درطب داشت تصانیفی درحکمت نیز ترتیب داد که از آنجمله است : مقالة فی الهیولی ـ الوفاق بین رأی الفلاسفة والنصاری درسه مقاله ـ تفسیر ایساغوجی بتفصیل و باختصار ـ فی سیرة الفیلسوف ـ فی السعادة ـ مقالة فی الافصاح عن رأی القدماء فی الباری تعالی و فی الشرائع ومواردیها ـ کتابی درتحقیق خلاف میان ابی زکریا یحیی بن عدی و ابی اسحق ابراهیم بن بکوس درصورت آتش ونمودن فساد عقیدهٔ ابوسلیمان محمد بن طاهر درصور اسطقسات[۲] . ابوالخیر شاگرد ابوزکریا یحیی بن عدی واستاد ابوالفرج بن هندو بود و پیش از محمود درخدمت ابوالعباس مأمون بن مأمون خوارزمشاه درخوارزم بسرمیبرد و کتاب امتحان الاطباء را باسم اوتصنیف کرد .

دانشمند بزرگ معاصر و معارض ابوعلی بن سینا که بسال ازاو بزرگتر وتا چند سال بعدازوی نیزدرقید حیات بود ، **ابو الریحان محمد بن احمد البیرونی الخوارزمی** (۳۶۲ـ۴۴۰) است . وی درریاضیات و درتحقیق عقاید وآراء وآداب وعادات ملل کتب بی نظیر ومشهوردارد که وقتی دیگر بنام آنها اشاره خواهد شد. روش اودرتحقیق بحدی دقیق واقوال وی تادرجه یی موثق است که هیچگاه ارزش علمی خودرا ازدست نخواهد

---

۱ و ۲ ـ طبقات الاطبا ج ۱ ص ۳۲۳

داد . این مرد دقیق‌النظردقت واصابت نظرخودرا بواقع مدیون مطالعات فلسفی خویش است اما او در فلسفه پیرو روش متعارف عهد خویش یعنی آنروش که بوسیلهٔ کندی وفارابی ونظایر آنان تحکیم وتدوین شده بود نیست بلکه بعقاید خاص وروش‌جداگانه و شکوك و ایرادات خود برارسطو ممتاز است . وی از آثار فلسفی هندوان کتبی را بتازی درآورده بود مانند «کتاب شامل» درباب موجودات محسوس ومعقول وخود نیز درکلیات‌مسائل‌علمی‌تألیفاتی داشت‌ازقبیل« مقالةفی صفةاسباب‌السخونةالموجودةفی‌العالم واختلاف فصول‌السنة » و« مقاله فی‌البحث عن‌الطریقة المتعرفةالمذکورة فی کتاب‌الآثار العلویة». درکتابی که برای ذکر فهرست آثار محمدبن زکریاء الرازی و آثـار خود اختصاص‌داد شمه‌یی‌ازمطالعات خویش‌را درفلسفه‌بیان داشته است‌وسؤالاتی که ازابوعلی کرده و ایراداتی که برجوابهای آنها وارد دانسته است نیز نتایجی از مطالعات فلسفی اورا نشان میدهد ومابعد دراین باب سخن خواهیم گفت . ازمسائلی که درتحقیق عقاید ابوریحان مهم است توجه او بآثارمحمدبن زکریا ومطالعات اودر کتب مانویه وتحقیق درعقاید آنانست ولی او خود از تظاهر باین مطالعات ابا و امتناع داشت زیرا از آزار معاصران وبخصوص ازدربار متعصبی که قسمت بزرگی ازعمرخودرا درآنجا میگذرانید یعنی دربارغزنویان ، بیمناك بود وبهمین سبب است که حتی‌اظهاراطلاع راجع بزندگی رازی‌و کتب‌وی‌را هم مایهٔ‌جلب‌دشمنی وبغض‌مخالفین اومیشمردومیترسید که ویرانیزاز پیروان رازی واز کسانی تصور کنند که مطالعهٔ کتب محمدبن زکریا وتحقیق درطریقهٔ او آنانرا بکتب مـانی و یارانش هدایت کند[۱] و گویا بهمین سبب باشد که ازحملهٔ برازی درنقض نبوات و استخفاف فاضلان و بزرگان خودداری نکرده است[۲]. با تمام این احوال توجه تام او بآثار رازی و قراءت کتب او خاصه درعلم الهی دلیل آنست که وی دراین حمله تاحدی رعایت جانب معاصرین وعلی الخصوص دربار متعصب حامی خودرامیکرده است تا مبادا یکباردیگر بپرتاب شدن‌ازبام‌کاخ محمودی[۳] دچار گردد. ابوریحان میگوید که من کتاب رازی را درعلم الهی خواندم و اودراین کتاب خوانده

---

۱ — رسالة للبیرونی ص ۲–۳ ۲–ایضاً ص ۳ ۳ - چهارمقاله ص۵۷

را بکتب مانی خاصه کتاب وی موسوم به سفرالاسرار راهبری میکند وهمین امر باعث شد که درطلب آن کتابها ایستادم وچهل واند سال دراشتیاق آنها بودم تا آنکه بریدی از همدان با مقداری کتاب بخوارزم رسید و درجزو این کتب او مصحفی مشتمل بر کتب مانویان مانند فرقماطیا و سفرالجبابرة و کنزالاحیاء و صبح‌الیقین والتأسیس والانجیل وشاپورگان وچند رساله ازمانی بود که درمیان آنهامطلوب من ، سفرالاسرارقرارداشت . آنرا باکمال اشتیاق خواندم و ازاین کار پشیمان ماندم و خداوند را درقول خود صادق یافتم که فرمود و من لم یجعل‌الله له نوراً فما له نور ، آنگاه اختصاری از همهٔ هذیانات این سفر ترتیب دادم تا هر که بآفت من دچار شده باشد آنها را بخواند ومداوا شود.(۱)

بدین طریق معلوم میشود که ابوریحان تحت تأثیر رازی توجه بفلسفهٔ مانوی و عقاید وآثار پیروان اوپیدا کرده بود لیکن این توجه دیرنپایید وبانکارمنتهی شد . ابوریحان علاوه براصول عقاید مانویه به‌نظرهای سایرفرق مانند یهود ونصاری وهندوان و صابئین نیزتوجه کرده و آنها را تحت مطالعه و مداقه درآورده است و گذشته ازاین با علمای فرق مختلف هم مذاکرات و مباحثاتی داشت و ازاین تلاشهای ذهنی اطلاعات عمیق وگرانبهایی‌ازاصول عقاید فرق وادیان مختلف برای وی گردآمد که در کتب ذیقیمت اودیده میشود . برای آنکه نمونه‌یی از تحقیقات او را نسبت بیك مسألهٔ فلسفی درتمام دبستانها خوب بتوان دریافت خوبست ببحث درمسألهٔ «علم» و تحقیق در اینکه قائلین بحدث و قدم آن هریك چگونه موضوع را مورد تحقیق قرار میدهند مراجعه کرد(۲). درمباحثاتی که با ابوعلی پیش گرفت وما قبلاآن اشاره کرده‌ییم عمق اطلاعات فلسفی استاد و عدم توقف او دربرابر روش فلسفی معمول زمان بنیکی آشکار است . دراین سؤالهای ابوریحان وجوابهای ابوعلی وایرادات ابوریحان برآنها که نسخ متعدد بصورت رسالهٔ خاص‌ازآن دردست است، ابوریحان نخست ده‌ایراد برارسطو وارد دانست وآن ایرادات را بطریق سؤال برای ابوعلی فرستاد. خلاصهٔ این سؤالات ابوعلی چنین است : ۱ـ ارسطو بدلیل اینکه فلك نه از مرکز حرکتی دارد و نه بسوی مرکز آنرا نه خفیف دانسته است ونه ثقیل ، ابوریحان براین امر ایراد میکند ومیگوید که خفت

۱ـ رسالة‌للبیرونی ص ۳-٤ ۲ـ ایضاً ص ۲۱-۲۹

یاثقل فلك دورازامکان نیست وهمچنین است امکان حرکت مستقیم آن بالذات و بالطبع وحرکت مستدیر آن بالقسر و بالعرض ۲ـ چرا ارسطو سخن پیشینیان را درباب فلك پذیرفته وبرآن اعتماد روا داشته است باآنکه دربطلان عقاید آنان که همواره اعتماد برظاهر کرده‌اند تردید نیست . ۳ـ ارسطو بشش جهت معتقد است با آنکه درمکعب بیش‌از شش جهت می یابیم و باز چرا شش جهت برای هرجسم تصور کرده است و حال آنکه درکره سطح واحدی هست وسطح واحد جهات متعددندارد ٤ـ چرا ارسطوجزء لایتجزا را انکار کرده وجسم را متصل واحد دانسته است واگرچه عقیدهٔ قائلین بجزء لایتجزا خود خالی از نقص نیست لیکن عقیدهٔ حکما (مراد مشائین است) ازآن فضیح‌تراست . ٥ـ باآنکه گروهی ازحکماوجود عالمی‌را غیرازعالم محسوس ماممکن دانسته‌اند چرا ارسطوآنرارد کرده وجزهمین عالم محسوس وجود عالمی دیگررامتنع شمرده است و حال آنکه اطلاع ما بروجود این عالم از طریق حواس است و این امر دلیل‌آن نمیشود که وجود هرعالمی‌را غیرازعالم محسوس خود انکار کنیم . ٦ـ ارسطو گوید بیضی وعدسی درحرکت مستدیر بخلاء حاجت دارند و کره حاجتی بخلاء ندارد واین‌حکم صاحب منطق (یعنی‌ارسطو) نسبت ببیضی وعدسی‌درست نیست . ۷ـ ارسطو یمین (راست) را مبداء حرکت و مبداء حرکت کواکب را مشرق معلوم کرده است ازآنجهت که یمین است و با این کیفیت درتعریف مشرق دچار برهان دوری میشویم . ۸ـ ارسطوشکل کره هواو کرهٔ اثیررا کروی میداند ومیگوید که فلك درحال حرکت حرارتی حاصل میکند و ما میدانیم که هرچه حرکت سریعتر باشد حرارت بیشتر و هرچه کندتر باشد حرارت کمتر است واینرا نیزمیدانیم که سریعترین حرکات درجسم فلك حرکت دایرهٔ معدل‌النهار و بطیءترین آنها مواضعی است که نزدیك دوقطب باشد پس باید غلظت وحرارت متکون ازهوا دراطراف دایرهٔ معدل‌النهار بیشترباشد وهرچه بقطبین‌نزدیکترشویم کمتر گردد وعنصر ناری ضعیف‌ترباشد . ۹ ـ اگرحرارت ازجانب مرکزبطرف محیط متصاعد میشود پس‌چراحرارت ازخورشید وشعاعات آن بمامیرسد یعنی ازمحیط بطرف مرکز میآید؟ حقیقت شعاعات چیست ، اجسامند یا اعراض و یا غیرآنها ؟ ۱۰ـ چرا انقلاب و استحاله ازبعض اشیاء وعناصر ببعض دیگردست میدهد ،

آیاانقلاب واستحاله برسبیل مجاورت حاصل میشود یاتداخل درخلل وفرج یکدیگر؟ علاوه براین ده سؤال هشت سؤال دیگر کرددر: ۱ـ علت سریان حرارت در آب ۲ـ چگونگی حرکات عناصر اربعه بطرف مرکز یابطرف محیط ۳ـ چگونگی ادراك باصره ٤ـ علت مسکون بودن ربع شمالی زمین و مسکون نبودن سه ربع دیگر ٥ـ جهات سطوح و کیفیت تماس آنها بایکدیگر ٦ـ وجود یاعدم خلاء ۷ـ شکستن اشیاء دربرابر حرارت و برودت شدید ۸ـ باقی ماندن یخ برروی آب .

تمام این سؤالات ابوریحان نمودار دقت ذهن علمی او ونشانهٔ متوقف نبودن دربرابر افکار گذشتگانست و این معنی ازغالب آثار او بنیکی لایح است . ابوعلی درپاسخ این سؤالات جوابهایی نگاشت که بیشتر برای اثبات سخنان ارسطو بود نه تحقیق وپی‌جویی در حقایق امور. چون این جوابها درنظر ابوریحان قانع کننده نبود اعتراضاتی برآنها نوشت و بابوعلی فرستاد . ارزش این اعتراضات آنست که میتوان ازروی آنها ببعضی از نظرهای خاص ابوریحان پی برد . مثلا او برخلاف غالب فلاسفهٔ معاصر خود معتقد نیست که هریك ازعناصر محل طبیعی خاصی دارند . توضیح آنکه فلاسفه همچنانکه دیده‌ییم میگفتند ثقیل‌ترین عنصر ازعناصر اربعه درمرکز و برفوق آن کرهٔ آب وزبرآن کرهٔ هوا وبرفراز آن کرهٔ اثیراست لیکن ابوریحان دراین امر باآنان همداستان نیست ومیگوید مرکز جز نقطه‌یی نیست که هیچ چیز در آن جایگزین نتواند شد ، محیط هم که سطحی وهمی‌است گنجایش جسم ندارد تااجسام خفیف بدان صعود کنند. گذشته ازین بتجربه می‌بینیم که‌چون آبرارها کنند بمرکز متمایل میشود ودعوی آنکه مکان طبیعی آب فوق کرهٔ خاك است باطل است و همچنین اند سایر عناصر که هیچیك را نمیتوان جایی معین کرد . این‌دانشمند برعکس ارسطوحرکت وزمان را ازجهت ابتدامتناهی میداند و میگوید ارسطو خود درآنجا که وجود غیرمتناهی را ممتنع شمرده بدین حقیقت اعتراف‌نموده لیکن دراین‌مورد ازعقیدهٔ خود عدول کرده است وبهمین سبب وی برقول ارسطو بقدمت عالم اعتراض میکند ومیگوید ازاین‌طریق انکار فاعل اول لازم میشود چه اگر برای افعال ابتدائی تصورنشود فاعلی برای آنها نمیتوان فرض کرد . همچنین ابوریحان بامخالفت ارسطو براینکه جزاین عالم جسمانی عوالمی دیگر بازمینها وآسمانها

واسطقسات و احیاز موجود است که با این عالم در نوع و طبیعت موافق ولی در تشخص مباین باشد، نیزمخالفت دارد و برای او مسلم نیست که مافوق مشاعر ما مشاعری نباشد وهرچه از دسترس حواس و مشاعر ما بیرون باشد موجود نباشد. ارسطو مبدأ حرکت را طرف راست میدانست و با همین نظرهم حرکت کواکب را از مشرق ثابت میکرد لیکن ابوریحان برای فلك مدور و کروی راست و چپ نمیشناسد و میگوید مشرق هرموضع مغرب موضع دیگر است. عقیدهٔ ابوریحان درباب نور حاکی از جسمیت آنست واوبرعقیدهٔ ابوعلی و ارسطو براینکه روشنایی کمال جسم شفاف وازجملهٔ لوازم و ذاتیات آنست اعتراض میکند و نور را فی‌حد ذاته جسمی تصور میکند و برروبهم در اعتراضات و ایراداتی که در مسائل فیزیکی برابوعلی و ارسطو وارد میکند موفق و بعقاید صحیح علمی نزدیکتراست. توهینی که ابوعلی‌بمحمدبن زکریاء رازی رواداشته و او را متکلف فضولی [۱] خوانده برابوریحان گران آمده است با اینحال او تعجب میکند که چگونه ابوعلی استدلال برای انکار جزء لایتجزا را از او گرفته است [۲] وهمچنین در اهانت شیخ نسبت به‌یحیی‌النحوی با او مخالف است ومیگوید نسبت‌دادن تمویه‌بیحیی‌النحوی سزاوار نیست و اگر کسی سزاوار این نسبت باشد همان ارسطو است که کفریات خود را بزخارف و تمویهات آراسته است [۳]. اهمیت ابوریحان بیشتر درآنست که برای تحصیل حقیقت علاوه برتعقل بتجربه اعتقاد داشت [٤] وجدال لفظی‌رابرای وصول بمعانی وحقایق مفید نمیشمرد [٥]. نکتهٔ گفتنی دراحوال ابوریحان آنست که بعض محققان او را با همهٔ توجه بمسائل فلسفی و با ذهن منطقی نیرومندی که داشت از شمار فلاسفه و حکما بیرون نهاده‌اند مثلا بیهقی گفته است که «لم یکن‌الخوض فی بحار المعضلات من شأنه و کل میسرلما خلق له» [٦] و این کلام نظیر همان سخنانی است که دربارهٔ محمدبن زکریا گفته‌اند. حقیقت امر آنست که

---

۱ — درجواب شیخ برسؤال‌دوم ابوریحان ۲- دراعتراض‌برجواب‌مسألهٔ‌چهارم
۳ — دراعتراض‌برجواب‌مسألهٔ‌دوم ٤ — اعتراضات‌ابوریحان برجوابهای مسائل‌هشتگانهٔ‌خود از ابوعلی. ٥ — ایضاً اعتراضات ابوریحان بر جوابهای هشتگانهٔ خود از ابوعلی
٦ — تتمة‌صوان الحکمه ص ٦۲ — ٦۳

چنانکه دیده‌ییم ابوریحان با وسعت اطلاعاتی که از عقاید و آراء مختلف فراهم آورده بود برخلاف روش عمومی عهد خود با اکتفاء بفلسفهٔ ارسطو و شارحین او موافق نبود و برسخنان آن فیلسوف ایراداتی و نسبت باهل زمان ابتکارات ونظرهایی خاص داشت و بنا برسنت متفلسفین اسلامی در شمار فلاسفه معدود نمیشد چنانکه همین کار را با محمدبن زکریا با آنهمه تألیفات مهم در مسائل فلسفی کردند . علاوه براین ابوریحان برخلاف مسائل ریاضی در مسائل الهی تألیفات مدون و مرتبی که بعداً بصورت کتب درسی مورد استفاده یا مطالعهٔ اهل فن قرار گیرد نداشت تاتشخصی در این زمینه حاصل کند .

معاصر معروف ابوعلی وابوریحان و دوست آن‌دو، که اورا بعضی استاد ابن‌سینا نوشته‌اند ، یعنی **ابو سهل عیسی بن یحیی المسیحی** (وفات در اوایل قرن پنجم) علاوه برطب کتبی در سایر علوم و از آن میان در مسائل فلسفی داشته است که از آن جمله کتاب التوسط بین ارسطوطالیس وجالینوس فی المحرك الاول و کتاب التعبیر یاتعبیر الرؤیا واظهارحکمة الله فی خلق الانسان است ومابعداً هنگام تحقیق درطب اسلامی ازاوودیگر آثار او سخن خواهیم گفت .

دراشارهٔ باحوال ابوعلی بن‌سینا ذکری از بعض شاگردان او رفت . حوزهٔ علمی که ابوعلی با شاگردان خود ایجاد کرده بود حائزاهمیت بسیاراست زیرا بوسیلهٔ این حوزه تعلیمات ابوعلی علاوه‌برآنچه ازطریق تألیفات او انتشاریافته بود، بیاری چندتن ازتربیت یافتگان معتقد وی که دارای آثار مهم مشهوری هستند نیز تأیید و منتشر شد ومسلماً این‌شاگردان بزرك که هریك شاگردانی بنوبهٔ خود تربیت کرده‌اند ، در تأیید نفوذاستاد خود درقرن‌پنجم وششم اثر بسیارداشتند .

ازجملهٔ این‌شاگردان یکی **الفقیه الحکیم ابو عبید عبدالواحد بن محمد الجوزجانی** است که در حدود سال ۴۰۳ هنگامی که ابوعلی از دهستان بار دوم بجرجان میرفت بخدمت او پیوست و تا پایان حیات استاد در خدمتش بسر میبرد و از خواص نزدیکان او و محرض وی در تصنیف کتب و گرد آورندهٔ غالب تألیفات شیخ بعد از وفات او بود

و از آنجمله مساعدت وی در تألیف کتاب الشفاء مشهور است . البیهقی میگوید (۱) که ابوعبید از میان شاگردان بوعلی از همه در علم کم مایه‌تر بود و در مجلس آن استاد حکم مریدی داشت نه مرتبهٔ شاگرد مستفیدی . اختصاص ابوعبید بیشتر در ریاضیات بوده است و ما باین مطلب در تحقیق علم ریاضی مفصلتر اشاره خواهیم کرد . از جملهٔ کارهای ابوعبید یکی تکمیل قسمت ریاضیات از کتاب نجات ابوعلی است و او خود در آغاز این قسمت چنین آورده است : « شیخ ابوعبید عبدالواحدبن محمدالجوزجانی گوید در آن ایام که در خدمت شیخ‌الرئیس ابوعلی بسرمیبردم براقتناء تصانیف وی از او وتحصیل کتب و رسائل وی حریص‌بودم زیرا عادت او برآن‌بود که هرچه‌را مینوشت بخواهنده می‌بخشید ونسخه‌یی برای خود نگاه نمی‌داشت و از تصانیف او بعداز کتاب شفا همین کتاب نجاتست که اگرچه منطق و طبیعیات و الهیات را در آن آورده بود لیکن براثر مشکلاتی که برای او پیش آمده بود فرصت نیافت که قسمت ریاضیات را نیز برآن بیفزاید و کتاب ناقص ماند لیکن نزد من کتبی در ریاضیات از او بود مانند کتاب او دراصول‌هندسه، مختصر از کتاب اوقلیدس که درآن از علم هندسه اصولی را بنگارش درآورد که هر که آنرا بفهمد و بشناسد میتواند کتاب‌المجسطی را دریابد . دیگر کتاب او در ارصاد کلیه و معرفت ترکیب افلاك مثل مختصر مجسطی ، دیگر کتاب‌المختصرفی‌العلم الموسیقی ، و من صواب چنان دیدم که این رسائل را بر کتاب حاضر بیفزایم تا مصنفات وی همچنانکه در صدر آن اشاره کرده است تکمیل شود لیکن از ارثما طیقی چیزی که شبیه باین رسائل باشد نیافتم و صلاح در آن دیدم که رساله‌یی ازروی کتاب او در ارثما طیقی ترتیب دهم و مطالبی را که برای معرفت علم موسیقی، و نسب مستعمله در آن مفید باشد برآن بیفزایم و خداوند بزرك مدد کار است» (۱). گذشته از این جوزجانی قسمت ریاضی و موسیقی از کتاب دانشنامهٔ علائی راهم بهمین‌سیاق برآن کتاب افزود. وی شرحی نیز برقصیدهٔ عینیهٔ روحیهٔ شیخ دارد که نسخی از آن در برلین و مونیخ و وین موجود است (۲) لیکن بعضی آنرا از ابوعبید

۱ــ نقل از مؤلفات ابن سینا ص ۹۴ که خود از روی نسخهٔ نجات کتابخانهٔ جارالله استانبول اخذ کرده است

۲ــ مؤلفات ابن سینا ص ۱۵۳

نمیدانند و منسوب به عبد الواحد بن محمد از دانشمندان معاصر سلطان مراد ثانی میشمارند (۱). دیگر از آثاروی تتمهٔ احوال ابوعلی بن سیناست که قسمت نخستین آن بقلم خود شیخ است و ابوعبید ازسال ۴۰۳ ببعد را که شیخ ازسفر دهستان باردوم بگرگان رفته بودنوشته واین شرح را ابن ابی اصیبعه و القفطی بتلخیص در اخبار الحکما آورده اند و نسخ جداگانه نیز از آن موجوداست. مقدمهٔ کتاب الشفاء ابن سینا هم از ابوعبید است. البیهقی تفسیر مشکلات قانون و کتابی بفارسی بنام «الحیوان» ازوی ذکر کرده است. دیگر از تألیفات اورا شرح رسالهٔ حی بن یقظان نوشته اند.

شاگرد بسیار معروف ومورد علاقهٔ ابن سینا، **ابو الحسن بهمنیار بن مرزبان** است که نظامی عروضی اورا باعنوان کیا رئیس (۲) مذکور داشته. وی اززردشتیان آذربایجان وبسیارمورد علاقهٔ استادخود بودو کتاب المباحثات او بیشتر درجواب سؤالات بهمنیار نوشته شد (۳). بهمنیار براثر جودت ذهن ودقت بسیار همواره درمجلس شیخ بایراد اشکالات وطرح مسائل دشوار مبادرت میکرد. وفات وی درسال ۴۵۸ سی سال بعدازفوت ابوعلی اتفاق افتاد (۴). ازجملهٔ آثاراوست :التحصیل یاالتحصیلات درمنطق وطبیعیات والهیات که آنرا بنام خال خود ابومنصور بهرام بن خورشید بن یزدیار نوشت و در ترتیب وتنظیم آن از روش شیخ در دانشنامهٔ علائی پیروی کرد وعلاوه براین از غالب تصنیفات او و همچنین از محاوراتی که میان آندو جاری بود باضافهٔ مطالبی که برای خود او حاصل شده بود درتألیف این کتاب استفاده برد. در آغاز کتاب چنین آمده است : « . . . و بعد فانی محصل فی هذه الرسالة للخال الرئیس الاجل ابی منصور بهرام بن خورشید بن یزدیار ادام الله تمکنه لباب الحکمة اللتی هذبها الشیخ الرئیس ابوعلی الحسین بن عبدالله بن سینا رحمه الله مقتدیا فی الترتیب بالحکمة العلائیة و فی استیعاب المعانی بعامة تصنیفاته و بماجری بینی و بینه محاورة ومضیف الیه ماحصلته بنظری...» (۵) ازاین کتاب نسخ متعدد درتهران وموزهٔ بریتانیا و

---

۱ – حاشیهٔ ص۹۳ از تتمه صوان الحکمه

۲ – چهارمقاله چاپ لیدن ص۸۲

۳ – رجوع شود بهمین کتاب ص ۲۱۸

۴ – تتمه ص۹۲ ۵ – فهرست کتابخانهٔ مجلس ج۲ ص۵۶

واتیکان ورامپور و بیروت واستانبول وجز آن موجود است ودرقاهره بسال ۱۳۲۹ هجری چاپ‌شده کتاب التحصیل درقرن‌پنجم‌وششم درردیف کتب‌مهم فلسفی مورداستفادهٔ طالبان علوم عقلی بوده و مانند نجات وشفا اساس مطالعه وتحصیل فلسفه قرارمیگرفته‌است[۱] ومتأخران بدان استشهادمی کرده‌اند- دیگراز آثار بهمنیار رسالة فی‌مراتب‌الموجودات است که باهتمام پوپر[۲] بسال ۱۸۵۱ در لیدن با ترجمهٔ آلمانی بطبع رسید - همراه مراتب‌الموجودات رسالهٔ دیگری ازبهمنیار «فی‌موضوع‌العلم المعروف بمابعدالطبیعة» یا فی‌موضوع‌علم مابعدالطبیعة باترجمهٔ آلمانی ، هم باهتمام پوپر چاپ‌شد واین کتاب‌را یکبار دیگر درقاهره بسال ۱۳۲۹ بطبع رسانیده‌اند- از کتاب‌المفارقات والنفوس چند نسخه در کتابخانه‌های استانبول موجود است که دربعض آنها ببهمنیار نسبت داده شده. کتاب‌دیگر بهمنیار «فی‌اثبات‌العقول الفعالة والدلالة علی‌عددها واثبات‌النفوس‌السماویة» است که‌فصلی‌از آن‌در کتابخانهٔ کوپرولی‌استانبول‌موجوداست[۳]-منتخبانی ازمراسلات بهمنیار با استاداو ابن‌سینا درلیدن‌وبودلیان وامبروزیانا (ایتالیا) موجوداست . گذشته ازکتب مذکور بیهقی[۴] از بهمنیار کتاب‌الزینة فی‌المنطق و کتاب‌البهجة والسعادة و کتاب فی‌الموسیقی‌را نام‌برده‌است[۵] .

---

۱ - طبقات‌الاطبا ج ۲ ص ۲۰۴ ۲ - Popper ۳ - مؤلفات‌ابن‌سینا ص ۱۸ - ۱۹
۴ - تتمه صوان‌الحکمه ص ۹۱

۵ - درذیل نسخهٔ کتاب المباحثات ابن‌سینا که در «دارالکتب المصریه» مضبوط است و به‌اهتمام دکتر عبدالرحمن بدوی درمجموعهٔ ارسطو عندالعرب بطبع‌رسیده دونامه از ابوعلی‌نقل‌شده است که‌ابوعلی‌مخاطب‌خودرا درآنها «الشیخ‌الفاضل» خوانده . درنامهٔ نخستین‌ازاینکه‌مخاطب او سؤالاتی برای وی فرستاده بود اظهار رضایت‌کرده و اورا از اینکه درکار علم وتحصیل آن مجاهدت دارد ستوده و آنگاه گفته‌است : «فاما کتاب‌الاشارات والتنبیهات فان‌النسخه لاتخرج‌منها الامشافهة مواجهة ، و بعد شروط لاتعقدالامکافحة ، ولیس یمکن‌ان یستفتح‌بها و یطلع معه غریب علیها، فانه‌لایمکن ان یطلع‌علیها الاهو والشیخ‌الفاضل ابومنصور بن زیله» (ارسطو عندالعرب ج۱ ص ۲۴۰) چنانکه درپایان‌این‌قول مشاهده میشود ابوعلی گفته‌است که کسی‌را یارای اطلاع برحقایق کتاب‌الاشارات والتنبیهات نیست مگر «او» و ابومنصور بن زیله‌را. این «او» که در ردیف ابومنصور بن زیله قرارگرفته‌است با اظهار خشنودی ابوعلی ازینکه‌وی ازتمرین وممارست درکار علم بازننشسته است ظاهرا جز بهمنیار کسی‌دیگر نیست واین نکته‌را علی‌الخصوص تأثیر ودخالت

بقیه در حاشیهٔ صحیفهٔ بعد

شاگرد دیگر ابوعلی که درشهرت نظیر بهمنیار بود و نزد ابوعلی حرمت بسیار داشت چنانکه اورا «الشیخ الفاضل» خطاب میکرد[۱] **ابومنصور الحسین بن طاهر بن زیله**[۲] یاابومنصور حسین بن محمد بن عمر بن زیلة[۳] الاصفهانی است که قسمتی از جوابهای شیخ که در کتاب المباحثات گرد آمده درپاسخ سؤالات او بوده است . البیهقی گفته است : گویند او نیز مانند بهمنیار برآیین زردشتی بود لیکن این امر برای من محقق نشده است و گوید وی عالم بریاضیات ودرصناعت موسیقی ماهر بود . از تصانیف وی « الاختصار من طبیعیات الشفا » و « شرح رسالة حی بن یقظان » است «ودر آنجا گفته است که حی عبارتست از نفس کل ویقظان عبارتست ازعقل زیرا کی بیدار بزنده مانده تر ازخفته واوفایض است برنفس ودراین اشارتیست بترتیب موجودات مترتبهٔ متسلسله »[٤].

دیگر از تصانیف او درتتمهٔ صوان الحکمة « کتاب فی النفس » ذکر شده وبازهم بیهقی رسائل دیگری ازاو میشناخته است . ازجملهٔ آثاروی الکافی فی الموسیقی و دیگر شرح حی بن یقظان در موزهٔ بریتانیا مضبوطست . وفات ابن زیله دوازده سال بعداز مرگ ابوعلی یعنی بسال ٤٤٠ اتفاق افتاد[٥]

الفقیه ابوعبدالله محمد بن احمد المعصومی که اسم او را باختلاف احمد و محمد بن عبدالله بن احمد هم نوشته اند[٦] یکی دیگر ازشاگردان نامبردار پسر سیناست که او را معمولا «برترین شاگردان ابوعلی » دانسته واز قول ابن سینا گفته اند که : «هومنی بمنزلة ارسطو من افلاطن ». ابوعلی رسالة العشق خودرا باسم این شاگرد وبخواهش

این دو شاگرد در پدید آمدن کتاب المباحثات تأیید میکنند و گویا بی مناسبت نبود که این دو نامه را بعداً وقتی المباحثات ابی علی را ازمجموعهٔ جوابهای شیخ برسؤالات این دو شاگرد و بعضی سؤالات دیگر ، ترتیب میدادند ، دراینجا گنجانیده اند .

۱ ــ رسائل خاصة بابن سینا ، ارسطو عندالعرب ص ۲٤۰

۲ ــ تتمه صوان الحکمه ص ۹۲ و درة الاخبار چاپ تهران ص ۵۸

۳ ــ ابتدای رسالهٔ الکافی فی الموسیقی موجود در موزهٔ بریتانیا (چهار مقاله ص ۲۵۳) . کشف الظنون حاجی خلیفه در شرح حی بن یقظان ٤ ــ درة الاخبار ص ۵۸

۵ ــ البیهقی گفته است که ابن زیله کوتاه زندگانی بود وبنابراین باید درجوانی مرده باشد

٦ ــ متن وحاشیهٔ تتمة صوان الحکمه ص ۹۵

او نوشت ، رد اعتراضات ابوریحان را برجوابهای بوعلی بوی نسبت داده‌اند . وفات او را بعضی دررای دانسته و گفته‌اند بحکم محمود کشته شد واین واقعه درصورت صحت بایست مقارن فتح ری بدست محمود وقتل عامی که او ازحکما و معتزله در آنشهر کرده بود[۱] صورت گرفته باشد یعنی بسال ۴۲۰ هجری . وبنابراین او مدتی پیش از فوت ابوعلی (۴۲۸) درگذشت .[۲] ازتألیفات مهم او یکی کتاب « المفارقات واعداد العقول والافلاك و ترتیب المبدعات » است. نسخه یی از آثار معصومی بنام « رسالة فی اثبات المفارقات » درپنج ورق درجزء نسخ خطی عربی کتابخانهٔ برلین موجوداست که شاید همین کتاب و یا جزئی از آن باشد . معصومی در این رساله گفته است : « المفارقات اربع مراتب مختلفة الحقائق : الموجود الذی لاسبب له وهو واحد والعقول الفعالة و هی کثیرة النوع والنفوس السماویة وهی کثیرة بالنوع و النفوس الانسانیة و هی کثیرة بالاشخاص »[۳] . از شرحی که البیهقی داده معلوم میشود که این کتاب درقرن پنجم و ششم دارای شهرت بسیار و بقول آن دانشمند « معشوق کافهٔ حکماء» بوده‌است. کتاب دیگری را بیهقی بظن غالب ازمعصومی دانسته است بنام « رسالة فی عالمیة الله تعالی » . کتابی دیگر را نیز ازاو اسم برده‌اند درشرح کلمات متقدمین ازحکما وفضلای این طبقه[۴].

در اینجا ذکر **ابوعلی الحسن** (یا : محمد) **بن الحسن بن الهیثم البصری**[۵]

---

۱ - رجوع شود به الکامل ابن الاثیر حوادث سال ۴۲۰

۲ — درنامهٔ دانشوران (مجلد۲ ص۵۷۰) چنین آمده‌است : « و آن حکیم وفقیه اجل سالهای دراز پس از شیخ الرئیس دراصفهان بزیست و بساط تدریس گسترده داشت و جمعی کثیر از بیانات و افاداتش دارای فضیلت وعلم گشته بمقامات عالیه رسیدند ... وچنانکه قطب الدین لاهیجی مسطور داشته که سلطان محمود اورا بقتل آورده اینمعنی دورازصحت است. دلیل صحیح نبودن اینکه وفات سلطان محمود درسنهٔ چهارصد وبیست ویك است ودرآن وقت شیخ الرئیس درحیات بوده و بنابر آن روایت که فوت شیخ الرئیس درچهارصد وسی ودو باشد یازده سال بعداز وفات سلطان محمود مصاحب شیخ بوده وچنانکه نوشته‌اند اگر بیست سال بعدازوفات شیخ الرئیس حیات داشته ازسلاطین غزنویه زمان سلطان ابراهیم را ادراك نموده. سال وفاتش در کتب رجال مضبوط نیست ولی ازترجمه وشرح حالش چنان مستفاد گردید نزدیك بوده‌است وفاتش باسنهٔ چهارصد وپنجاه (۴۵۰) هجری والله اعلم »

۳ — نقل از حاشیهٔ ص۹۵ نتمة صوان الحکمه ۴ — نامهٔ دانشوران ج۲ ص۵۷۰

۵ — نام ویرا درمصنفات اروپائیان قرون وسطی معمولا Alhazen مینوشته‌اند یعنی «الحسن

ریاضی‌دان وحکیم بزرگی که قسمتی ازایام او درمغرب گذشته‌است بنظر مفیدمیآید. اگرچه این دانشمند بیشتر در ریاضیات شهرت دارد و با آنکه باید هنگام تحقیق در تاریخ علم ریاضی مجدداً از او سخن بمیان آوریم، دراینجا اشارتی باحوال و بعضی از عقاید اورا لازم میدانیم. وی بسال ۳۵۵ هجری دربصره ولادت یافت[۱] ودرپایان سال ۴۳۰ یا اندکی دیرتر درگذشت. ابن‌الهیثم آغاز حیات خودرا درعراق گذراند و بعد ازکسب علوم مدتی باعمال دیوانی مشتغل بود. درکهولت بخدمت خلیفهٔ فاطمی مصر الحاکم بامرالله (۳۸۶-۴۱۱) رفت وتا پایان حیات درمصر بماند. وی در علوم مختلف تفنن میکرد و در ریاضیات سرآمد اقران ویکی ازمشاهیر علمای اسلامی‌بود. بسیاری از کتب ارسطورا تلخیص‌وشرح کرد وهمچنین‌عده‌یی‌از کتب‌جالینوس‌را درطب. تألیفات متعدد در ریاضیات وحکمت وطب نیز داشت وازمیان آنچه‌خود درفهرست آثار خویش تاشصت وسه‌سالگی ذکر کرده وآنچه‌تاسال۴۲۹ یعنی یکسال‌پیش‌ازفوت خود تألیف کرده وابن‌ابی‌اصیبعه‌آنها رابرشمرده، کتب ذیل درحکمت اهمیت‌دارد: رساله‌یی در مکان که جزو مجموعهٔ رسائل ابن هیثم همراه چند رسالهٔ ریاضی او بسال ۱۳۵۷ هجری در حیدرآباد بطبع‌رسید. این کتاب‌را ویدمن[۲] بآلمانی ترجمه و همراه چند ترجمهٔ دیگر از آثار ریاضی او نشر کرد. تلخیصهایی ازایساغوجی فرفوریوس و کتب منطق‌و کتاب‌النفس‌ارسطو. مقالاتی درقیاس‌وشبهه وبرهان وشعر. کتابی درنقض سخنان یحیی‌النحوی در رد برالسماءوالعالم ارسطو. تلخیص‌مسائل طبیعیهٔ ارسطو. چند کتاب مهم‌دیگر مانند: مقالة فی‌ان‌خارج‌السماء لافراغ ولاخلاء. فی‌ان‌جهة ادراك‌الحقائق جهة واحدة. فی طبیعتی الالم واللذة. فی‌الاعمار والآجال‌الکونیة. فی‌ان‌فاعل هذاالعالم انما یعلم ذاته من‌جهة فعله و چند کتاب فلسفی دیگر[۳]. مهمترین تصنیف او در طبیعیات

---

۱ - در آخر سال ۴۱۷ هجری ابن‌الهیثم ۶۳سال قمری داشت (طبقات‌الاطبا ج۲ ص۹۱) بنابراین ولادت او درسال ۳۵۵ اتفاق افتاده‌است.

۲ - Wiedmann

۳ - برای اطلاع ازفهرست مشروح آثار او رجوع‌شود به‌طبقات الاطبا ج ص۹۳ - ۹۸

کتاب المناظر اوست[۱] که ریسنر[۲] ترجمهٔ لاتینی آنرا بسال ۱۵۷۲ درشهر بال همراه ترجمهٔ رساله یی درباب شفق منتشر کرد[۳] . مترجم این رسالهٔ اخیر ژرار دو دی کرمونا است اما مترجم رسالهٔ نخستین شناخته نشده . راجع بدیگر کتب ابن الهیثم درجای خود سخن خواهیم گفت . مقالتی را که ابن الهیثم درفهرست کتب و رسالات خود درعلوم اوائل ، تا آخر سال ۴۱۷ تألیف کرد ، ابن ابی اصیبعه بتمامی درطبقات الاطبا (ج ۲ از ص ۹۱ ببعد) آورده است . اهمیت این رساله خصوصاً در آنست که ابن الهیثم شمه یی از کیفیت مطالعات و تحقیقات علمی و فلسفی خود در آن بیان کرده و گفته است که من از کودکی باز همواره در اعتقادات مردم مختلف تأمل میکردم و هر گروهی را متمسك بدانچه عقیده داشتند یافتم ، درحالی که خود درهمهٔ آنها شك داشتم و بر آن بودم که حق یکی است و اختلاف در کیفیت راه جستن بدانست وچون بمرحلهٔ ادراك امور عقلی رسیدم بطلب معدن حق اکتفا کردم و بر آن شدم که حق را فارغ از تمویهات ظنون دریابم و اندیشه یی که آدمی را بخدا نزدیك و از خشنودی وی برخوردار سازد و بطاعت او راهنمایی کند، بر گزینم و بهمین سبب در اقسام آراء و اعتقادات و انواع علوم دینی خوض کردم لیکن راهی از آنها بحق نیافتم و طریقی برأی یقینی نجستم و دانستم که بحق نخواهم رسید مگر با آرائی که عنصر آن امور حسی وصورت آن امورعقلی باشد و این را نیافتم مگر آنچه ارسطوطالیس درعلوم منطق وطبیعیات والهیات کذات فلسفه است مقرر داشت . . . وچون این حقیقت برمن آشکار گشت بقدروسع خود درطلب عاوم فلسفه یعنی ریاضیات وطبیعیات والهیات جهد کردم . با این اشارت که باختصار نقل شده است دریافته میشود که ابن الهیثم مانند بسیاری دیگر ازعلما و متفلسفین اسلامی شیفتهٔ ارسطو است و بادقت درشرح اجزاء کار ارسطو که درهمین رساله داده است درمی یابیم که وی آراء ارسطو را مثل سایر همکاران خود از

---

۱ - این کتاب را کمال الدین ابوالحسن فارسی شاگرد قطب الدین شیرازی مختصر کرد و بر آن شرح مفصلی نوشت که درسال ۱۳۴۷ درحیدر آباد دکن چاپ شد .

۲ - F . Risner

۳ - Opticae thesaurus Alhazeni Arabis libri septem nunc primum editi. Iusdem liber de crepusculis et nubitum ascensionibus.

خلال شروح اسکندرانیان و با اختلاط آن آراء بعقاید نو افلاطونیان شناخته‌است .

مکان در نظر ابن‌الهیثم سطح‌محیط برجسم نیست بلکه ابعادجسم، ابعاد متخیلی است که‌بین نقطه‌های متقابلهٔ سطح‌محیط برجسم قراردارد و بعبارت‌دیگر خلاءِ متخیلی است که جسم آنرا پر کرده‌است . این ابعاد متخیل چیزی زائد برمقدار جسم ندارد و بعداز تمکن جسم درآن و انطباق آن برابعاد جسم هردو ابعاد درحکم واحد و همان ابعادجسم میشوند و بهمین‌جهت‌خلاءِ متخیلی که مساوی جسم‌است وجسم آنرا پر کرده همان‌ابعاد جسم است وچون‌چنین باشد پس‌مکان جسم جزابعاد جسم نیست(۱).

ابن الهیثم بمناسبت بحث درعلم مناظر و کیفیت ابصار تحقیقی در موضوع ادراك دارد . وی ادراك را یك‌حالت مرکب نفسانی می‌داند که ازاحساس شیء درخارج شروع میشود . شیء محسوس بعداز ورود دردماغ باصورتی‌مقایسه ویا برآن منطبق‌میگردد که براثر تکرار و تمادی احساسات سابقی درحافظه ایجاد شده است . بعد ازاین دومقدمه مرحلهٔ حکم‌فرا میرسد. عمل ادراك درنفس بسرعت حاصل‌میشود وچون متتابعاً صورت پذیرد شکل‌عادت میگیرد و برسرعت آن افزوده‌میشود تابجایی که‌حتی‌تصور استغراق زمان درآن نمیرود و حال آنکه هم احساس وهم انتقال آن بوسیلهٔ اعصاب‌محتاج زمان است . چنانکه دیده‌ییم درادراك دومرحله وجود دارد یعنی‌مرحلهٔ مقایسه‌وحکم‌دوعمل نفسانی واحساس عمل‌جسمانی است . هراحساس نوعی ازانفعال و قسمی الم است و این الم هنگامی دریافته میشود که احساس شدید باشد (مانند احساس نورتند) وگرنه در زمرهٔ مسائل عادی است(۲).

باآنکه تعمد در حفظ سلسلهٔ تعالیم ما را اندکی از قرن چهارم دور کرده است، لیکن ذکر یك نهضت مهم فکری را در آن قرن نباید فراموش کنیم وآن نهضت

۱ــ رسالة المکان جزو مجموع الرسائل للعلامة الفیلسوف ابی‌علی‌الحسن بن‌الحسن‌بن‌الهیثم البصری چاپ حیدرآباد سال۱۳۵۷ طبع شده است

۲ - راجع به‌ابن‌الهیثم رجوع شود به : دائرة‌المعارف اسلام ذیل عنوان ابن الهیثم بقلم H.Suter. طبقات‌الاطبا ج۲ص۹۰-۹۸. La Science arabe ص۱۰۵ ببعد اخبارالحکماءقفطی ص۱۱۴ــ۱۱۶. T.J. de Boer: Geschichte der Philosophie im Islam S.76-89. وترجمهٔ فارسی آن‌بنام تاریخ فلسفه‌دراسلام بدست آقای‌عباس شوقی. تهران ۱۳۱۹ص ۱۵۴-۱۵۸

اخوان الصفا ست .

اخوان الصفا و خلان الوفا یك طبقه از حکمای قرن چهارم اند که خواسته اند در نزدیك کردن حکمت یونانی ودین اسلام استوار ترین قدمها را بر دارند . چنانکه هنگام بحث در مقدمات دیده بیم در قرن چهارم بر اثر پاره‌یی اشکالات دینی و اجتماعی وبسبب صراع عظیمی که میان صاحبان علوم اوایل و اصحاب علوم عربیه و شرعیه در گرفته بود برخی از حکما و دانشمندان بتشکیل فرقه‌های سری ونشر آثار، بی‌ذکر اسم مؤلف مبادرت کردند و مهمتر از همهٔ اینها اخوان الصفا و خلان الوفا هستند . غالب محققان تصور کرده‌اند که این دسته از شعب شیعه و باحتمال قوی از فرقهٔ اسمعیلیه بوده‌اند (۱) اما تعلق این دسته بمذهب خاصی محقق نیست و تنها این نکته مسلم است که جماعت مذکور برای توجیه معتقدات دینی مسلمین آنها را با اقوال حکما منطبق میکرده ویا در شرح برخی از مسائل مذهبی بروش فلاسفه متوسل میشده وبرای تزکیهٔ باطن وصعود بمدارج کمال علاوه برتوسل بفلسفه و حکمت معتقد تمسك بدین نیز بوده واز پاره‌یی جهات بمتکلمین معتزله و اسمعیلیه شباهت داشته‌اند بااین تفاوت که‌این دو دستهٔ اخیر میکوشیده‌اند که دین را بافلسفه وفق دهند ودر توجیه اصول عقاید خود بااستفاده ازعقاید حکماء یونان سخن گویند وحال آنکه اخوان‌الصفا سعی داشتند اصول حکمت و فلسفه را با مبانی دین اسلام سازش دهند و فاصله‌یی را که‌میان حکما واهل‌دین پدید آمده‌بود از میان‌بردارند. برخی ازمحققان (۲) کوشیده‌اند که معنی اخوان‌الصفارا بریشهٔ یونانی فلسفه نزدیك کنند و چنین پنداشته اند که‌این عنوان درست بهمان معنی استعمال شده که فلسفه دراواخر عهدتمدن یونانی داشته است (۳). گلد زیهر چنین پنداشته (٤) که اخوان‌الصفااسم‌خود راازقصهٔ حمامةالمطوقةدر کتاب کلیله ودمنه برداشته‌اند. چنانکه میدانیم

---

۱ — رجوع شود بعنوان اخوان‌الصفا بقلم T.J. De Boer در Encyclopédie de l'Islâm و بصحیفهٔ ۱۲۸ از La Science arabe

۲ — Baron Carra de Vaux : Les Penseurs de l'Islam, Vol. IV, P. 102.

۳ — «کارادوو» گفته است که جزء «اخوان» معادل philos و «الصفا» معادل sophia است

٤ — دائرةالمعارف اسلام ذیل عنوان اخوان‌الصفا

در این داستان سر گذشت دوستانی ذکر شده است که بصدق وصفا طریق برادری سپردند وببرکت این صفا وخلوص و اخوت ازخطر بزرگی رهایی یافتند وثابت کردند که «دوستی جانورانی ضعیف را چون دلها صافی میگردانند ودر دفع مهمات دست در دست میدهند چندین ثمرات هنی ونتایج مرضی میباشد. اگر طایفه‌یی از عقلا ازین نوع مصادقت بنانهند وآنرا بدین ملاطفت بپایان رسانند فوائد و عوائد آن همهٔ جوانب را چگونه شامل گردد» (۱). بااین شرح شاید سخن گلدزیهر را تا حدی بتوان باور داشت خاصه که اخوان الصفا در تمثیلات خوداز کتاب کلیله و دمنه استفاده میکرده‌اند و همچنین اشارتی که درپایان رسالهٔ چهارم بهدف غائی جمعیت خود کرده‌اند تاحدی شبیه به نتیجهٔ اخلاقی باب الحمامة المطوقة از کلیله ودمنه است. اخوان الصفادراین مورد گفته‌اند که دولت اهل شر بنهایت رسیده است وهرچه درزیادت بنهایت رسدروی بانحطاط ونقصان مینهد وچون دولت وملك همواره ازدسته‌یی بدسته‌یی واز قومی بقومی دیگر منتقل میشود دولت اهل شر نیز باهل خیر انتقال می یابد وباقومی ازحکمای دانشمند و فاضلان برگزیده آغاز میشود که براندیشهٔ واحد اجتماع می کنند وبرمذهب ودین واحد اتفاق مینمایند ودرمیان خود عهد ومیثاقی مینهند که باهم مجادله نکنند وازیاری یکدیگر بازنایستند و درهمهٔ کارهای خود مانند مردی واحد و نفسی تنها باشند و درآنچه برای نصرت دین وطلب آخرت می کنند جزراه خدا نسپرند و غیر از رضای او پاداشی نجویند. اینك ای برادرنیکوکاردانشمند، که‌خداوند تووما را بروح خود تأیید کناد، بصحبت برادرانی برای خویش که ناصحان و یاران تو باشند میل داری ومیخواهی برمقصد فضلائی که‌بر این صفتند بروی وباخلاق آنان متخلق شوی؟ . . .» (۲)

اینان معتقد بودند که بیاری علم و اعتقاد بدین میتوان بتصفیهٔ باطن نائل شد وبمرحله‌یی از کمال که‌غایت شرایع وادیان است رسید وحقایق آنهارا بهترفهمیدوبراثر اعتقاد بمبانی دین اسلام و اصول عقاید افلاطونیان و فیثاغوریان جدید و صوفیه،

---

۱ ـ کلیله ودمنه. طبع سوم بتصحیح آقای قریب ص ۱۷۰

۲ ـ رسائل اخوان الصفا چاپ مصر سال ۱۳٤۷ ج ۱ ص ۱۳۱

بافلاسفهٔ مادی اختلاف نظرداشتند واقوال آنانرا رد میکردند وبرای آنکه بتوانند فارغ از مخالفت اهل دین و فلسفه بنشرعقاید خود موفق شوند ، رسالاتی بی ذکر نام مؤلف مینوشتند . دراین رسائل تمایل اخوان‌الصفا بیشتر بعقلای یونان و بفلسفهٔ ایران وهند است . نام هرمس وفیثاغورس وسقراط وافلاطون وارسطوغالباً دراین رسائل ذکرونسبت بآنان رعایت بزرگداشت و اکرام شده لیکن قبول مذهب محض ارسطو توسط مؤلفان این جماعت صورت عمل نگرفته وحتی باید گفت جز درمنطق آشنایی آنان با ارسطو بیشتر از طریق اثولوجیای منسوب بارسطو و کتاب‌التفاحة [۱] است نه از طریق عقاید واقعی او وحتی ازمشائین اسلامی مقدم برخود هم کمترچیزی پذیرفته‌اند .

القفطی [۲] رسائل اخوان‌الصفارامقالات مشوقه که دارای‌ادله واحتجاجات ظاهری نباشد تلقی کرده وراجع به مصنفین این رسالات گفته است که چون اسم خودرا پنهان میداشتند مردم درباب آنان اختلاف دارند و هر کس بطریق حدس چیزی گفته است مثلابرخی گفته‌اند که این رسالات از یکی‌ازائمه ازنسل علی‌بن ابیطالب است ودراسم این امام هم اختلاف کرده‌اند وبعضی آنهارا تصنیف یکی ازمتکلمین معتزله درآغازکار این فرقه دانسته‌اند ولی او خود در کلام ابوحیان توحیدی که درحدود ۳۷۳ در پاسخ ابن سعدان [۳] وزیر صمصام‌الدولة‌بن عضدالدوله گفته بود چنین یافت که نویسندگان این رسالات **ابوسلیمان محمدبن‌معشر البستی** (٤) معروف به **المقدسی وابوالحسن**

---

۱ – Livre de la Pomme

۲ – اخبارالحکما از ص ۵۸ ببعد .

۳ – قفطی نام این‌وزیر را ذکر نکرده ولی بی‌تردید وی ابو عبدالله حسین‌بن احمدبن سعدان وزیر صمصام‌الدولة بن عضدالدولهٔ دیلمی‌است که ازسال ۳۷۳ بوزارت این‌پادشاه‌منصوب شده بود . رجوع شود به رسالهٔ ابوسلیمان منطقی سجستانی از مرحوم میرزا محمدخان قزوینی ص ۱۶ – ۱۷

٤ – تتمة صوان‌الحکمه ص ۲۱ : ابوسلیمان محمدبن مسعرالبستی ویعرف‌بالمقدسی. درة‌الاخبار ولمعة الانوار چاپ تهران ص ۲ : ابوسلیمان محمد مشعرالبستی‌المقدسی .

علی بن هارون الزنجانی (۱) **و ابواحمدالمهرجانی** (۲) **و ابوالحسن علی بن رامیناس العوفی** (۳) **و زید بن رفاعه** بوده‌اند و این قوم با یکدیگر بصداقت و قدس وطهارت و یکرنگی بسرمیبردند وبین خود مذهبی پدیدآوردند و گمان کردند بوسیلهٔ آن خشنودی خدای‌را کسب کرده‌اند وچنین پنداشتند که شریعت بنادانیهاو گمراهیها آلوده شده و برای پاك کردن آن راهی جزفلسفه نیست و اگر فلسفهٔ یونانی و شریعت عربی‌را بیکدیگر آمیزند کمال‌حاصل خواهدشد و پنجاه‌رساله‌درهمهٔ‌اجزاء فلسفهٔ‌علمی وعملی نوشتند وبرای‌آن رسالات‌فهرستی‌ترتیب‌دادند وآنهارا رسائل‌اخوان‌الصفانامیدند ونامهای‌خویش‌را پنهان داشتند ورساله‌هارا میان کتابفروشان پراکندند ودراین رسائل کلمات دینی‌وامثال شرعی وسخنان محتمل وراههای دروغ‌آوردند . این‌رسائل درفنون مختلف وبرطریق اختصار ودرآنها خرافات و کنایات وتلفیقات بسیار است . این رسائل برابوسلیمان منطقی سیستانی عرضه شد واومخصوصاًازباب نزدیك کردن فلسفه واجزاء آن باشریعت برآنان اعتراض کرد و این را غیرممکن دانست ازآنروی که درشریعت چون و چرا نیست واهل دیانات را مطلقا بفلسفه حاجتی نباشد و حتی توجه آنان بدین مقولات مایهٔ انشعاب وباعث تشتت وافتراق ایشان میگردد . »

رسائل اخوان‌الصفا شامل کلیهٔ مسائل علوم منطقی و ریاضی و طبیعی و الهی و حکمت عملی است و با دقت درمطالب آنها دریافته میشود که نویسندگان این رسائل پس‌از تدقیق وامعان نظردرمسائل فوق وبا علم وافر بنوشتن آنها دست زده و دربسیاری از موارد بتطبیق عقاید و اصطلاحات فلاسفه با اصطلاحات و اصول دینی و تأویلاتی درآنها مبادرت کرده‌اند . این رسائل بچهارقسمت شده‌است :

---

۱ ــ تتمة ص ۲۱ : ابوالحسن علی‌بن زهرون‌الربحانی

۲ ــ تتمة ص ۲۱ : ابواحمد النهرجوری

۳ ــ تتمه ص ٦٤ : الحکیم ابوالحسن علی‌بن رامساس العوفی ، له‌رسالة لطیفة فی‌تفسیر اقسام‌الموجودات ، وتصانیف لطیفة . کشف‌الظنون (طبع استانبول ج ۱ ص ٥٤١) رسالة فی تفسیرالموجودات، وتفسیرهالابی‌الحسن‌العوفی‌وهو من‌اصحاب‌اخوان‌الصفا وهی‌رسالة لطیفةذکرها الشهر زوری فی‌تاریخ‌الحکماء .

۱ـ رسائل ریاضیهٔ تعلیمیه شامل چهارده رساله در موضوع: عدد و خواص آن (ارثماطیقی[۱])ـ هندسه (جومطریا[۲])ـ نجوم (اسطرنومیا[۳]) ـ موسیقی ـ جغرافیاـ نسب عدیده ـ صنایع علمی نظری ـ صنایع عملی و حرفه‌یی ـ بیان اختلاف اخلاق ـ ایساغوجی ـ قاطیغوریاس ـ باری‌ارمینیاس ـ انالوطیقای اول ـ انالوطیقای ثانی .

۲ـ رسائل جسمانیهٔ طبیعیه شامل هفده رساله راجع به: هیولی وصورت ـ السماء والعالم ـ الکون والفساد ـ الآثارالعلویة ـ کیفیت تکوین معادن ـ ماهیت طبیعت ـ اقسام نبات ـ انواع حیوان ـ ترکیب جسم ـ حاس و محسوس ـ نطفه و چگونگی ترکیب نفس باآن بعداز ورود در رحم ـ درمعنی قول حکما براینکه انسان عالم صغیر[٤] است ـ کیفیت نشر نفوس جزئیه دراجساد بشری و اجسام طبیعی ـ بیان طاقت انسان درمعارف که مقصود غائی از بحث در آن معرفت وجود واجب است ـ ماهیت موت و حیات ـ ماهیت لذات وآلام جسمانی وروحانی ـ علل اختلاف السنه .

۳ـ رسائل نفسانیهٔ عقلیه شامل ده رساله در : مبادی عقلی بنابر رأی فیثاغوریان ـ مبادی عقلی بنابررأی اخوان الصفا و خلان الوفا ـ شرح قول حکما براینکه عالم انسان کبیر(٥)است ـ عقل ومعقول ـ الاکوار والادوار ـ ماهیت عشق ـ ماهیت بعث و صور ونشوروقیامت وحساب و کیفیت معراج ـ کمیت انواع حرکات و کیفیت اختلاف ومبادی و غایات آنها ـ علل و معلولات .

٤ـ رسائل نا موسیهٔ الهیه و شرعیهٔ دینیه شامل یازده رساله در : آراء و مذاهب دینی و فلسفی ـ کیفیت وصول بخداوند ـ اعتقاد اخوان الصفا در بقاءِ ارواح بعد از جدا شدن از اجساد ـ کیفیت معاشرت اخوان الصفا بایکدیگر ـ ماهیت ایمان وخصال مؤمنین بر حق ـ ماهیت ناموس الهی و وضع شرعی ـ کمیت و کیفیت انواع سیاسات ـ کیفیت ترتیب عالم که در آن بیشتر بوحدت عالم چون جسم یکفرد انسان یا حیوان توجه شده است ـ ماهیت سحرو عزائم .

۱ـ Arithmétique ۲ـ Géométrie ۳ـ Astronomie ٤ـ Microcosme
٥ـ Macrocosme

در پایان این رسالات یك رساله که جامع تمام مسائل مذکوردر رسالات فوق است آمده و در مقدمهٔ آنها هم یك رساله در شرح مطالب هر رساله ودسته بندی و غرض از تألیف آنها قرار داده شده است و بنابراین مجموع همهٔ این رسالات به ٥٤ میرسد و مجموع رسالات اصلی کتاب ٥٢ است اما قفطی عدد آنهارا ٥١ [١] ذکر کرده .

از رسائل اخوان الصفا نسخ خطی متعدد باقیست و بسبب توجهی که از قدیم بدان میشده تلخیص هایی از آن صورت گرفته است . از آنجمله خلاصه‌یی بفارسی است که نسخهٔ خطی آن در کتابخانهٔ مجلس موجود است [٢] و تلخیصی دیگر از آن بتازی تهیه شده است در ریاضیات و منطقیات و طبیعیات و الهیات بنام مجمل الحکمة که ترجمهٔ فارسی آن در بعض کتابخانه‌ها موجود است [٣] و بنا باشارهٔ حاجی خلیفه آنرا ازفارسی بترکی نقل کرده‌اند [٤] . ترجمهٔ تمام این رسائل بزبان فارسی در سال ١٣٠١ هجری (مطابق ١٨٨٤ میلادی) در بمبئی چاپ شده است . متن عربی این رسائل یکبار در بمبئی بسال ١٣٠٥-١٣٠٦ قمری و انتخاب آن در لندن بسال ١٨٣٠ و اختصاری دیگر از آن در لایپزیگ بسال ١٨٨٣ وچاپهای دیگری از تمام رسائل در کلکته بسالهای ١٨١٢ و١٨٤٦ میلادی و در مصر بسالهای ١٣٠٦ و١٣١٨ و١٣٣١ و١٣٤٧ فراهم شده است . فریدریك دیه‌تریسی [٥] درسال ١٨٨٦ کتابی بنام « خلاصة الوفا فی اختصار رسائل اخوان الصفا» تصحیح و منتشر کرد . اسم جامع و ملخص این رساله معلوم نشده . وی در این تلخیص نظم اصلی رسائل اخوان الصفارا تغییر داده و نظم جدیدی بدان بخشیده است. فریدریك دیه‌تریسی ترجمهٔ آلمانی همین کتاب را بسال ١٨٨٦ میلادی در لایپزیگ طبع کرد [٦] و قطعاتی دیگر را نیز در سایر کتب خود مربوط بفلسفهٔ عربی (اسلامی)

١ – اخبار الحکما ص ٥٨

٢ – فهرست کتابخانهٔ مجلس ج ٢ ص ٥٢ ٣ – ایضاً ج ٢ ص ٥٧ و فهرست نسخ خطی شرقی برون، کامبریج ١٩٣٢، ص ١٥٢- چنانکه ازمقدمه ترجمهٔ فارسی مجمل الحکمة برمیآید این کتاب درعهد تیمور گورکان و بدستور او ترجمه و تلخیص شده و پیش از آن هم ترجمه هایی از مجمل الحکمة صورت گرفته بود . غرض مترجم از کارخود آن بود که: « هرچه حشو است ازاو دور کند وهرآنچه مرموز آشکارا کند وآنچه رمز تصریح کند. »

٤ – کشف الظنون چاپ ترکیه، ١٩٤٣ ص ١٦٠٤. دراین چاپ بجای ترکی دری نوشته است .

٥ – Fr. Dieterici

٦ – Die Abhandlungen der Ichwân es - Safâ, Leipzig. 1886

بدان زبان درآورد[۱]. ترجمهٔ دیگری نیز از رسائل مربوط بحیوانات بدست گـارسن دوتاسی[۲] بفرانسوی صورت گرفت وآن از روی ترجمهٔ هندی بوسیلهٔ مولوی علی بود که بسال ۱۸۶۱ در لندن چاپ شد .

اخوان الصفا در تحریر هریك از رسالات خود غرضی خاص داشته اند مثلا غرض از رسالهٔ عدد را ریاضت نفس متعلمین برای تعلم فلسفه بیان کرده‌اند و مقصود از رسالهٔ هندسه را راهنمایی نفوس‌ازمحسوسات بمعقولات و از جسمانیات بروحانیات و مراد از رسالـهٔ موسیقی را بیان اینکه نغمات و الحان موزون دارای همان تـأثیر در نفوس مستمعین هستند که ادویه و اشربه و تریاقات در اجسام حیوانی و اینکه افلاك را در حرکات و گردشها و برخورد بعضی ببعض دیگر نغمات طرب انگیز و الحان نیکوی مطبوعی مانند نغمات او تار عود و طنبور و نایهاست و مقصود از آن تشویق نفوس ناطقهٔ انسانی ملکی در صعود باین مدارج بعد از ترك اجساد یعنی بعد از حالتی است که مرك مینامند زیرا بهمین مـدارج است که ارواح پیامبران و راستگویـان و شهیدان و نیکوکاران عروج داده میشود چنانکه خداوند گفته است : ان کتاب الابرار لفی علیین و ما ادراك ما علیون کتاب مرقوم . و قصد از تألیف رسالهٔ « بیان اختلاف الاخـلاق » تهذیب نفوس و اصلاح اخلاق برای وصول ببقاء دائم وسعادت ابدی دردنیا وآخرت ... .

همهٔ این رسالات بـا مقدمهٔ مختصری شروع میشود در اینکه قصد از تحریر آن چیست و در این باب قبلا چه گفته اند یا در رسائل دیگر چه‌خواهند گفت و یا برای تکمیل مطالب آن بکدامیك اززسائل باید مراجعه کرد .... با اینحال بسیاری ازمطالب در این رسالات مکرراست. گاه این موارد مکمل یکدیگرند و گاه موردی از مورد یا

۱ــ مخصوصاً در کتب ذیل :

Die Philosophie der Araber im x. Jahrhundert. 2Vol.' Leipzig 1876, 1879.

Die Naturanschauung und Naturphilosophie der Araber im zehnten Jahrhundert aus den Schriften der lautern Bruder. Berlin, 1861

این کتاب اخیرشامل منتخباتی‌ازهفت‌رساله‌مربوط بطبیعیات است ورسالهٔ‌هشتم طبیعیات درکتاب :

Der Darwinismus im X.undXIX Jahrhundert. Leipzig,1878.

ترجمه شده است .

۲ - Garcin de Tassy

موارد دیگر تلخیص شده و همین امر باعث است که برای اطلاع از مقاصد اخوان در مسأله یی خاص باید بهمهٔ این موارد مراجعه و در آنها دقت کرد. بر رویهم نظر های مخالف در مسألهٔ واحد کمتر در رسائل اخوان ملاحظه میشود. علت آنست که اگرچه محررین این رسائل متعدد بودند لیکن اولا با یکدیگر روابط نزدیك داشتند و ثانیاً از حیث تصحیح الفاظ و تهذیب آنها یك تن یعنی المقدسی نظارت داشته است (۱). با این حال گاه در مسألهٔ واحد اثر نظریه های مختلف در این رسائل آشکار است مثلا در موضوع ترتیب مخلوقات دو نظریهٔ فیثاغوری و افلاطونی در دو مورد آورده شده است و ما در شرح عقاید فلسفی آنان بدانها باز میخوریم. اشکال عمده در این رسالات پراکندگی مطالب در آنهاست چنانکه جمع آوری عقاید آنان و ترتیب خلاصهٔ جامعی را از آنها دشوار میسازد. غالب مسائل را اخوان در نهایت تفصیل بیان داشته اند. البته این تفصیل در اصل موضوع نیست بلکه در کیفیت توضیح آنست و اخوان برای آنکه هر موضوع فلسفی را از غموض و ابهامی که خاص کتب فلسفی است بیرون آورند آنرا با شاخ و برك و تمثیلات فراوان بیان کرده اند و از طرفی دیگر چون قصد آنان همه جا نزدیك کردن مسائل فلسفی با اصول ادیان واشارات دینی است غالباً بنقل آیات واخبار و تمثل بقرآن و تورات و اشاره باقوال انبیاء و حکمای الهی مبادرت جسته اند. اگر از رسائل ریاضی ومنطقی بگذریم همه جا اول یك مطلب کوچك مذکور افتاده وبعد مثالهای متعدد برای توضیح آورده شده وعلاوه برحکایاتی که از کتب دینی ویا از قصص وروایات منقول پهلوی بعربی گرفته اند خودهم حکایات کوچکی را از طریق تمثیل بیان کرده و بر اثر توجه باین مسائل گاه بحدی طریق اطناب سپرده اند که اصل مطلب درتضاعیف توضیحات گم شده است و همین امر است که تلخیص رسائل اخوان الصفا را غالباً مورد توجه و علاقه قرار میداده است.

این فرقه بر اثر مشکلاتی که برای اهل حکمت و علوم عقلی در برابر متعصبان احساس میکردند دارندگان رسائل را بحفظ آنها از نا اهل یا کسی که رغبتی بدانها

۱- تتمة صوان الحکمه ص ۲۱

ندارد توصیه مینمودند و میگفتند بایدآنها را بمستحق رساند و از کسی که در راه‌رشد و سداد و درطلب علم و حقیقت باشد پنهان نکرد و در حفظ و حراست آنها نهایت مراقبت را بکار برد[۱].

برای تعلیم پیروان این گروه علاوه بر رسائل مذکور ، در بلاد مختلف مجالس خاصی وجود داشت که مواقع معین درآنها گردمیآمدند و کسی جزآنان دراین مجالس حاضر نمیشد . در این محافل علوم خود را مورد مذاکره قرار میدادند و اسرار خویش را در معرض محاوره و بحث درمی‌آوردند. در این مباحث بغالب علوم خاصه علوم الهی که غرض‌اقصای اخوان بود توجه میشدوشرط عمدهٔ کار ایشان آن بود که‌نسبت‌بهیچیك ازعلوم دشمنی‌نکنند وهیچ کتاب‌را بچشم بی‌اعتنایی‌ننگرند ونسبت بهیچیك ازمذاهب تعصب نورزند زیرا میگفتند « رأینا و مذهبنا یستغرق المذاهب کلها ویجمع العلوم جمیعها »[۲] و چون یکی از اخوان میخواست دوستی انتخاب کند میبایست دراحوال او دقت‌نماید و اخباروی‌را بدست آرد و اخلاق او را آزمایش کند و مذهب واعتقاد او را بشناسد تا بداند که سزاواردوستی و برادری است یانه و چون کسی را بر این صفت یافت بهیچروی از او دست باز ندارد و از بذل مال و جان در بارهٔ او خود داری نکند وباوی‌چون نفس واحد در اجسام متعدد باشد و درحفظ و مراعات کار و اداء حقوق او بکوشد و چون احسانی در بارهٔ صدیق خود کرد منتی از این باب بر او ننهد وچون بدی‌ازوی‌دید نرمد و اورا بر جمیع نزدیکان و دوستان و همسایگان برتری نهد چه چنین دوستی از پسر و برادر و همسر بهتر است .

سعادت هر یك از اخوان درآنست که معلمی هوشیار و خوش قریحه و روشن ضمیر و دوستدار که نسبت بهیچیك ازآثارو مذاهب تعصبی نداشته باشد برگزینند و از کسانی که از کودکی باز بآراء فاسد و عادات پست واخلاق نامأنوس عادت کرده‌اند دوری جوید و کسانی ازاخوان که از مال یاعلم برخوردارند باید برادران را از آنها برخوردار

---

۱ — رسائل اخوان ج ۱ ص۲۱

۲ — رسائل اخوان ج ٤ ص۱۰۵

دارند و در دوستی و صداقت از انساب صرف نظر کنند و در طلب صلاح دین و دنیا بـا اخوان یاوری نمایند .

اخوان از لحاظ قوت نفوس و مراتب معنوی برچهار دسته اند: اخوان الابرار و الرحماء (بعد از پانزده‌سالگی) ـ اخوان الاخیار و الفضلاء (بعد ازسی‌سالگی)ـ اخوان الفضلاء الکرام (بعد از چهل سالگی) . بعد از این درجه بمرتبهٔ کسانی میرسیم که با تسلیم وقبول تأییدات سماوی بمشاهدهٔ حق‌رسیدند واین قوهٔ ملکی بعد ازپنجاه‌سالگی حاصل میشود و با این قوه است که مفارقت از هیولی و معراج و صعود بملکوت آسمان و شهود أحوال قیامت و بعث و نشر وحشر وحساب و میزان و عبور از صراط ومجاورت خدا و نظایر این احوال حاصل میگردد(۱).

اخوان‌الصفانوشتداند(۲) که درمیان بزرگان‌وفضلاء طرفدارانی‌داشته‌اند که بعضی از اولاد ملوك وامرا و وزرا و عمال و کتاب و برخی از فرزندان اشراف ودهقانان(۳)و بازرگانان ودسته‌یی از اولاد علما و ادبا وفقها و علمای دینی و طایفه‌یی از اولاد صنعتگران و اهل حرف بوده اند . رسم اخوان آن بود که نماینده یی نزد هر یك ازاین فرق در شهرها داشته اند تا در راهنمایی آنان از طریق نصیحت ورفق و شفقت و مهربانی بکوشد و اسراری راکه از اخوان دریافته است با آنان در میان نهد و ایشان را از خواب غفلت و جهالت بیدار کند واگر از آن میان کسی را ازدیگران با هوش تروپرعلاقه تریافت باخوان اطلاع دهد تا او را یاوری کنند و همچنین هر یـك از اخوان موظف بود در هرطبقه‌یی که باشد بنسبت قدرت و توانایی خویش از حیث مال ومکنت سایر برادران‌را یاوری دهد. اخوان الصفا مدعی‌بودند(٤) که علت کتمان اسرار ایشان نه از بیم پادشاهان ویا ازترس‌آشوب وغوغای عامه بلکه ازباب صیانت مواهب

---

۱ – رسائل اخوان الصفا ج ٤ از ص ۱۰۵ ببعد

۲ – ایضاً ج ٤ ازص۲۱٤ ببعد ۳۰ – راجع بطبقهٔ دهقانان رجوع کنید بمقالهٔ نگارنده بهمین عنوان درمجلهٔ آموزش وپرورش سال۲۲ شمارهٔ ۱ص۳۹ – ٤۳ و کتاب حماسه سرائی درایران تألیف نگارنده ص ۵۹ – ٦۱ ٤ – رسائل اخوان الصفا ج٤ص۲۱۵

خداوند بوده است بهمان نحو که مسیح علیه السلام وصایت کرد که « لاتضعوا الحکمة عند غیر اهلها فتظلموها ولاتمنعوها اهلها فتظلموهم » .

اینان میگفتند که ما قصدرقابت با پادشاهان وتحصیل مراتب اهل دنیانداریم[۱]، ماسلطنت آسمانی ومراتب فرشتگان را طلب میکنیم زیرا جوهرما جوهری آسمانی و عالم ما عالمی علوی است و ما در این جهان حکم اسیران غریبی را داریم که بسبب جنایتی که ازپدرما آدم اول سرزد در دریای هیولی غرقه‌ییم . بنابراین برادران باید در امردین وطلب آخرت یکدیگررایاری دهند منتهی ازهیچ برادری نمیتوان توقع معاونت در امردین داشت مگرآنکه قبلاوی‌را در امر دنیا یاری کرد و او را فارغ‌البال ساخت . اخوان‌الصفا میگفتند [۲] که با هیچیك از علوم و هیچیك از مذاهب دشمنی ندارند و هیچیك از کتب حکما وفلاسفه راکه در فنون علم نوشته اند ترك نمی گویند لیکن اعتماد ایشان بیشتر بکتب انبیا و مسائلی است که ملائکه از طریق الهام ووحی بدانان القاء کرده‌اند[۳]. از کتب علمی‌هم که بنابرادعای آنان تا آنوقت بخوبی مورد استفاده قرارنگرفته بود، فایده‌میبردند و میگفتند« ما راکتابی دیگر است که در آن هیچکس با ما شریك نیست و کسی‌جزماآنرا نمی‌فهمد وآن معرفت جواهرنفوس‌ومراتب‌مقامات آنها و استیلاء برخی بر برخی دیگر و تنوع قوی و تـأثیرات افعال آنهاست در اجسام از افلاك و کواکب گرفته تا ارکان و معادن ونبات و حیوان و طبقات مردم از انبیاء و حکما و شاهان وعمال ملوك و بازاریان و یارانشان ، واگر توای برادرنیکوکاررحیم ، آهنگ خواندن آن کتاب داری تا ازآنچه درآنست آگهی یابی و معانی آنرادریابی و اسرارآنرا بشناسی ، روی بمجلس اخوان فـاضل و صدیقان کـریم خود نه تا سخنان ایشانرا بشنوی و شمائل آنانرا ببینی و خوی ایشانرا بشناسی تامگرخوی آنان پذیری وبیاری آداب ایشان مهذب گردی و نفس خود را ازخواب غفلت و جهالت بیدار کنی ،

---

۱ ــ این توضیح صریح سخن کسانی راکه ازاخوان‌الصفا یك فرقهٔ سیاسی می‌سازند ردمی کند .

۲ ــ رسائل‌اخوان ج٤ص٢١٦

۳ ــ این اشارت تعلق اخوان‌الصفا رابیك مذهب خاص چنانکه برخی اندیشیده‌اند مردود می سازد .

سینهٔ تو باز و ذهنت روشن و دلت آگاه گردد، آنگاه آنچه را که آنان بچشم دل دیده و بصفای جواهر نفوس خود مشاهده کرده‌اند خواهی دیدو بر آنچه بنورعقل نگریسته‌اند نظر خواهی افکند ...»

چنانکه دیدیم بعضی کوشیده اند که اخوان الصفا را بفرقه یی خاص مثلا شیعهٔ اثنی‌عشری، یا شیعهٔ اسمعیلی یا معتزله وجز آنان منتسب دارند. حقیقت امر آنست که این دسته لااقل در ذکر عقاید فلسفی خود بدستهٔ خاصی بستگی ندارند. بلکه عقاید آنان از مجموعهٔ استفاداتی که از روشهای مختلف فلسفی کرده اند پدید آمده است. این جماعت از طرفی بروش فیثاغوریان و افلاطونیان جدید و مبانی فلسفهٔ اشراقی و از طرفی دیگر باصول عقاید ایرانیان وهندوان و عبرانیان و تاحدی هم بطریقهٔ معتزله و اسمعیلیه و مبانی نظریه‌های صوفیه[۱] و در موارد لزوم خاصه در منطقیات و طبیعیات بحکمت مشاء توجه داشتند و اعتقادات خود را بااستفاده از این مبانی مختلف توضیح میدادند. بر روی هم آراء و مسائل مورد بحث این دسته غالباً مأخوذ است از مؤلفات مترجمان قرن دوم و سوم و اوایل قرن چهارم هجری که از منابع هندی و پهلوی و یونانی و سریانی کتب متعدد در فلسفه و تمثیلات و قصص و روایات ادبی و تاریخی و موضوعات گوناگون علمی ترجمه می کرده واز آن آثار مختلف بطریق انتخاب و تألیف مسائلی را می‌پذیرفته و با توجه بمبانی دینی اسلام (درمواردی که لازم میدیده‌اند) انشاء مینموده‌اند.

علوم اخوان الصفا از چهار دسته کتب دینی و ریاضی و طبیعی و الهی اخذ شده است[۲] واین قوم در اخذ علوم و اطلاعات خود بهمهٔ کتب دینی متوسل میشده وجملهٔ آنها را از تورات و انجیل و قرآن و یا آثار علمای مختلف مانند هرمس و سقراط و

---

۱ — در آغاز رسالهٔ فهرست رسائل اخوان‌الصفا تعلق این فرقه بصوفیه بتصریح آمده است بدین نحو: هذه فهرست رسائل اخوان الصفا و خلان الوفا واهل‌العدل و ابناء الحمد، بجمل معانیها وماهیة اغراضهم فیهاوهی اثنتان وخمسون رسالة فی‌فنون العلم وغرائب الحکم وطرائف‌الآداب وحقائق المعانی عن کلام الخلصاءالصوفیه صان‌الله قدرهم وحرسهم حیث کانوا فی‌البلاد. (رسائل اخوان الصفا ج۱ ص۱)

۲ — رسائل اخوان ج ٤ ص ۱۰٦

افلاطون و ارسطو و دیگران بیك نظر مینگریسته و با اینحال سقراط و افلاطون را بر ارسطو ترجیح میداده‌اند. در تمثیلات و استشهادات خود هم میان ابراهیم و یوسف ومسیح و محمد علیهم السلام وسقراط و فیثاغورس وهرمس و بلوهر[۱] وحکمای ایران فرقی نمی‌نهاده وهمه را بیك چشم مینگریسته‌اند.

فلسفه درنظر اخوان همان معنی عمومی را دارد که نزد حکما داشت ومیگفتند «آغاز فلسفه محبت علوم ومیان آن معرفت حقائق موجودات بحسب طاقت انسانی وپایان آن گفتار و کردار موافق با دانش است»[۲] و مذهب علمی خود را نظر در جمیع علوم موجودات عالم از جواهر واعراض و بسائط ومجردات و مفردات ومرکبات وجستجوی مبادی و کمیت، اجناس و انواع و خواص و ترتیب و نظام هر یك چنانکه هستند، و کیفیت حدوث ونشوء آنها از علت واحد، میدانسته وبرای شرح و توضیح آنها علاوه بر بیان واضح وروشن درغالب موارد توسل بامثال وتشبیهات وحکایات را هم جایز میشمرده‌اند. علم عبارتست از صورت معلوم در نفس عالم و مفهوم مخالف آن جهل است. نفس عالم علامة بالفعل و نفس متعلم علامة بالقوة است. علم حاصل نمیشود مگر از راه تعلیم و تعلم. تعلیم و تعلم درآوردن علم ازقوه بفعل و بعبارت دیگر تعلیم آنست که نفس علامة بالفعل نفس علامة بالقوة را از حقیقت امری بیاگاهاند و تعلم آنکه نفس صورت معلوم را تصور کند و این از سه راه ممکن است: نخست ازطریق حواس ودوم ازراه برهان و سوم ازطریق فکرورویة.

علوم درنظر اخوان‌الصفا بردو دستهٔ اصلی منقسم میشود نخست صنایع علمی دوم صنایع عملی. مراد ازصنایع علمی علوم نظری است ودر این مورد صورتی را که‌درفکر داریم بصورت هیولانی مصنوع در میآوریم واین علوم برسه دسته‌است: ۱ـ علوم‌ریاضیا ۲ـ علوم شرعیهٔ وضعیه ۳ـ علوم فلسفیهٔ حقیقیه.

علوم ریاضیه علم بآدابی است که غالباً برای طلب معاش و صلاح کار زندگی

۱ـ رسائل اخوان ج ٤ ص ۱۲۰. قول بلوهر را از کتاب معروف بلوهر و بوذاسف منقول از سانسکریت بپهلوی وعربی نقل کرده‌اند.

۲ـ رسائل اخوان ج ۱ ص ۲۳

وضع شده و برسه قسم است: نوشتن وخواندن ، علم لغت و نحو، علم حساب و معاملات ، علم شعر و عروض ، علم زجروفال ، علم سرو عزائم و کیمیا وحیل ، علم پیشه‌هاوصنایع، علم خرید و فروش و بازرگانی وزراعت، علم سیرو اخبار.

علوم شرعیه که برای درمان روانها و طاب آخرت وضع شده برشش نوع است : علم تنزیل ، علم تأویل ، علم روایات و اخبار ، علم فقه و سنن و احکام ، علم تذکار و مواعظ و زهد و تصوف ، گزارش خوابها . علماءِ تنزیل قراء و حافظان قرآنند و علماءِ تأویل ائمه و خلفاءِ انبیا و علمای روایات اصحاب حدیث و علماءِ احکام و سنن فقها و علماءِتذکارومواعظ عبادوزهادوراهبان ونظایرایشان‌وعلماءِ گزارش‌خوابهاخوابگزاران.

علوم فلسفیه برچهارنوع است: ریاضیات، منطقیات ، طبیعیات‌والهیات. ریاضیات خودبرچهار نوع ارثماطیقی(حساب)وجومطریا(هندسه) واسطرنومیا(نجوم) وموسیقی تقسیم میشود ومنطقیات به انواع قاطیغوریاس و باری ارمینیاس و اناالوطیقاوریطوریقا وطوبیقا و بوطیقا وسوفسطیقا باضافهٔ مدخل (ایساغوجی) منقسم میگردد .

علوم طبیعیه برهفت نوع است : ۱ـ علم مبادی جسمانی یعنی معرفت هیولی و صورت وزمان ومکان وحرکت . ۲ـ السماء والعالم‌یعنی معرفت جواهرافلاك‌و کواکب و کمیت‌و کیفیت ترکیب وعلت‌دوران‌آنها واینکه‌آیاآنهاهم مانند ارکان اربعه که‌دون فلك قمرندقبول کون وفساد می کنند یانه، وهمچنین علت حرکات کواکب واختلاف سرعت وبطؤ آنها وعلت حرکت افلاك وسکون زمین در وسط فلك‌واینکه‌آیا درخارج این عالم جسم دیگری هست و در عالم موضع فارغی که چیزی درآن نباشد وجود دارد یانه ۳ـ علم کون وفساد یا معرفت ماهیت جواهرارکان اربعه و کیفیت استحالهٔ‌آنها بیکدیگردرنتیجهٔ تأثیر اشخاص عالیه و کائناتی که ازاین‌راه بنام معادن ونبات‌وحیوان پدیدمی‌آید. ٤ـ علم حوادث‌جویعنی معرفت کیفیت تغییرات هوا ٥ـ علم معادن یعنی معرفت جواهر معدنی ٦ـ علم‌نبات که معرفت هررستنی است که بر زمین و کوهها ودر دریاها ورودها برویدـ۷ـ علم حیوان وآن معرفت هر جسمی است که تغذیه و نمو کند وحس وحرکت‌داشته باشد .

علوم الهیه برپنج نوع است : اول معرفت باری جل جلاله وصفت وحدانیت اوو بحث در کیفیت صدور مخلوقات از او وغیره . دوم علم روحانیات یعنی معرفت جواهر بسیطی که‌ملائکهٔ خداوند وصورمجرد ازهیولی هستند . سوم علم نفسانیات که‌عبارتست از معرفت نفوس وارواح ساریهٔ دراجسام فلکی و طبیعی ، از فلك محیط تا مرکززمین واینکه چگونه افلاك را بحرکت می‌آورند و حیوان و نبات را تربیت می کنند و در جثهٔ حیوانات راه می‌جویند و بعد از موت جسم ازآن برمیخیزند. چهارم علم سیاست وآن برپنج نوع است : سیاست نبویه، سیاست‌ملوکیه،سیاست عامیه ، سیاست خاصیه . پنجم علم معاد[۱] .

دومین دستهٔ علوم که مورد توجه بشراست صنایع عملی نام دارد و مرادازین‌علم آنست که چگونه‌صورتی را که‌درفکرداریم‌بصورت‌هیولانی مصنوع‌خود درآوریم.مصنوع مرکب است از هیولی و صورت و مصنوعات برچهار دستهٔ بشری (مثل آنچه صانعین میسازند) وطبیعی(مثل هیاکل حیوانات) ونفسانی(مثل ترکیب افلاك ونظام صورت کلی عالم) والهی (مثل صور مجرد ازهیولی) منقسمند ومراد ازعلم صنایع عملی علمی است که پدیدآوردن مصنوعات بشری‌را بماآموزد[۲].

اخوان‌الصفا دربیان این علوم‌مختلف هم بتوضیحات علمی و منطقی ، با زبان ساده ، متوسل میشده‌اند وهم بتمثیل و گاهی اساس رساله وتوضیح یك موضوع غامض علمی را برتمثیل وبیان حکایات مفصل‌مینهاده‌اند ودراین مورداز کتب قصص وروایات خاصه از کتب پهلوی (منقول بعربی) بشدت متأثر بوده‌اند وازآنجمله است داستان آغازآفرینش و اختلاف انس وجان[۳] که حتی غالب اسامی خاص موجود در آن ایرانی است مانند بیراست[۴] ملقب به مردانشاه پادشاه جزیرهٔ مردان و وزیر او بیراز و با اینحال آمیختگی این داستان با عناصر سامی از نظر مکتوم نیست[۵] و بهرحال نویسندهٔ این داستان که مبتنی بربحث در خواص و محاسن وفواید انواع حیوانات و

---

۱ – رسائل اخوان ج۱ص۲۰۲ – ۲۰۹ ۲ – ایضاً ج۱ازص۲۱۰ ببعد. ۳–ایضاً ج۲ازص ۱۷۳ ببعد ٤–ظ : بیراسب ٥– ج۲ازص۱۹۳ ببعد

طبقات آدمیانست، ازچند منبع مختلف و همچنین از اطلاعات علمی خود در تحریر رساله استفاده کرده است . در سایر موارد هم نظیر این حال مشهود است و گاه حکایتی کوتاه و یا چند حکایت کوتاه برای اثبات مسأله‌یی واحد بمیان می‌آید .

خداوندواحد وعلت موجودات وخالق‌مخلوقات وفائض‌جود ومعطی‌وجود ومعدن فضائل‌وخیرات‌وحافظ‌نظام‌وباقی‌دارندهٔ‌دوام عالم‌ومدبر کل ودانای‌آشکارونهان است که «لایعزب عنه‌مثقال‌ذرةفی‌الارض ولافی‌السماء»[۱] .اول هرچیزازحیث ابتداءوآخرهرشیء ازجهت انتهاست،سمیع و علیم وخبیر ومهربان ببندگان است وخدایی جزاونیست. تشبیدخداوندبواحد عددی ازباب‌تأثراخوان‌الصفا ازفیثاغوریون است ومیگویند اواول همهٔ موجودات است همچنانکه واحد سابق برهمهٔ اعداد است و بهمان نحو که واحد منشاءِ همه اعداد است خداوند مبداءِ وجود همهٔ موجودات میباشد[۲] لیکن تأثر این

---

۱ — رسائل‌اخوان‌ج۱ص۲۰۷ .آیهٔ‌سوم‌ازسورهٔ سبا وآیهٔ۶۱ از سورهٔ یونس. غالب حکماءمانند فارابی وابوعلی‌سینا درست‌درهمین مورد وآنجاکه بعد ازادعای‌علم برکلیات‌برای خالق‌معترف بعلم او برجزئیات شده اندبدین‌آیه تمثل کرده‌اند .

۲ — درمابقی موجودات چنین‌گویند : همچنانکه عدد دومقدم برهمهٔ اعداد و اول‌آنها درمرتبهٔ وجودی است (زیرا اعداد همگی مترتب بر واحدند) همانطور هم عقل اول موجودی است که خدای واحدآنرا پدیدآورده است وعقل خود بردوقسم غریزی ومکتسب منقسم واین دوگانگی نشانهٔ مرتبهٔ وجودی اوست . بهمان نحوکه سه‌بعد ازدومیآید نفس هم درمرتبهٔ و جودی بعد از عقل واقع و برسه نوع نباتی وحیوانی وناطقه است، وبعداز نفس هیولی میآید چنانکه بعد از سه چهار، وبهمین سبب است که هیولی‌برچهارنوع هیولی الصناعة ، هیولی‌الطبیعة، هیولی‌الکل، هیولی الاولی منقسم است وبعد از هیولی طبیعت است چنانکه بعد از چهارپنج ، وبهمین‌سبب طبایع را برپنج نوع کرده اندکه یکی طبیعت فلك است و چهار دیگر طبایع تحت فلك‌اند . و بعد از مرتبهٔ طبیعت مرتبهٔ جسم قرار دارد چنانکه بعد از پنج شش ، و از همین جاست که جسم شش جهت دارد و ازجسم فلك پدیدآمد و درمرتبهٔ بعد از آن قرارگرفت چنانکه هفت بعدازشش‌وآنگاه‌ارکان درجوف فلك ترتیب یافت وازاینروی‌برهشت نوع شد، زمین باردیابس، آب باردمرطوب ، هوا حارمرطوب وآتش حاریابس . بعد ازارکان موالید ثلاث پدیدآمد که هریك را سه‌نوع وجمیع انواع آنها نه است همچنانکه عدد نه بعد ازهشت آید . (باید دانست که معادن برسه‌نوع خاکی و سنگی وآبی، وحیوان برسه نوع زاینده ، تخم‌گذارنده وآنها که ازعفونات پدیدآیند . و نبات برسه‌نوع اشجارو حبوب وسبزیها تقسیم میشود .)

فرقه درنظریهٔ خلق عالم بیشتر از افلاطونیان جدید بوده و بنا برعقیدهٔ آنان که در رسالهٔ چهلم ذکرشده عالم ازطریق اشراق و افاضهٔ وجود از ذات واجب از کتم عدم بوجود آمد و وجودعالم ازخداوند مانندوجود کلام از متکلم واین ابداع وحدوث عالم بتدریج و بانظم وترتیب صورت گرفته است. درعالم روحانیات عقل فعال و نفس کلی وهیولی وصورمجرده دفعة واحدة بوجود آمده‌اند ولی در عالم جسمانیات هیولی کلی یعنی جسم مطلق وسپس اشکال کروی شفاف فلکی و کرات وسپس ارکان (عناصر) اربعه یا امهات الکلیات و بعد از آن موالید الجزئیات وهر یك از اینها از درجهٔ فرودین خود زمان بعیدی فاصله دارد. بر نفس پیش از تعلق بجسم روزگاری دراز بگذشت ودراین مدت در عالم روحانی نورانی خود بسر میبرد و ازعقل فعال فیض وفضائل وخیرات کسب میکرد و دراین حال متنعم ومسرور وفرحناك بود وچون ازاین فضائل بنیکی بهره‌مند شدبهیولی اولی متمایل شد وچون خالق این میل را ازاو دید وی را در جسم متمکن ساخت و ازاین نزدیکی عالم افلاك، ازفلك محیط تا مرکززمین، بوجود آمد. در رسالهٔ چهل ودوم ازرسائل اخوان الصفا این نکته باز بدین گونه توضیح شده است: «خداوند نخست جوهری شریف و بسیط و روحانی را موسوم بعقل فعال خلق کرد و بعد بتوسط این جوهر جوهر دیگری که از عقل در شرف فروتراست بنام نفس کلی بوجود آورد. نفس کلی بتوسط عقل فعال هیولی را طولاوعرضاً وعمقاً بحرکت آورد وازاین حرکت جسم مطلق پدید آمد. آنگاه از جسم عالم افلاك و کواکب وارکان اربعه را ترکیب کرد و افلاك را بر گرد ارکان بگردش در آورد وبعضی ازارکان را با بعضی دیگر درآمیخت وازاین ترکیب موالید کائنات ازقبیل معادن ونباتات وحیوانات بوجود گرایید.». عالم افلاك از تعلق وحلول نفس کلی بعالم جسمانی پدید آمده است و همچنانکه نفوس جزئیه بعد از ترك جسم بنفس کلی باز میگردند نفس کلی هم بعد از ترك عالم جسمانی بذات خالق که مبداء وجود اوست رجوع میکند و قیامت کبری از این لحظه آغاز میشود. عالم بمنزلهٔ جسم واحد انسانی است که نفس بمنزلهٔ روح آن و فلك محیط و آنچه دراوست بمنزلهٔ جسم است و حکم این جسم بجمیع اجزاء بسیط و مرکب و مولد آن مانند حکم جسم انسان یا حیوان واحدی بجمیع اعضاء بدن اوست و حکم نفس کلی که در اجزاء جسم عالم ساری ومحرك ومدبر

اجناس موجودات وانواع واشخاص آن استمانند نفس انسان‌واحدی است که درجمیع اعضاء بدن او سریان داشته ومحرك و مدبر هر یك از اعضاء وحواس باشد و با همین تأویل‌است که‌اخوان‌الصفا ازعالم‌جسم کلی،واز نفس کلی‌نفس‌عالم‌بتمامی،وازعقل کلی‌قوهٔ الهیه‌یی که‌مؤید نفس کلی است، و از طبیعت کلی قوهٔ نفس کلی را که در جمیع اجسام سریان دارد و محرك و مدبر آنهاست ، اراده میکنند(۱). عالم متغیرو محدث و مخترع است ودرقبضهٔ خالق قرار دارد و برای بقاء محتاج اوست و طرفةالعینی از او مستغنی نیست و اگرلحظه‌یی ازفیض الهی بی‌بهره شودآسمانها وافلاك درهم میریزد و ستارگان فرومیافتند وارکان از میان میروند و خلائق‌راه نیستی‌میگیرند وعالم‌دفعة واحدة از بین میرود(۲).معتقدین‌بقدم عـالم در خواب غفلت اند و جهانرا در جهالت و نادانی بدرود میگویند(۳). این عالم متغیر محدث کرهٔ واحدی است که بیازده طبقه تقسیم میشود . از اینها نه فلك کروی و میان تهی و کواکب آنها کروی و نورانی با حرکـات دورانی است زیرا فلك محیط که حاوی جمیع افلاك است دربیست وچهارساعت یکبار بر گرد زمین (مرکزعالم) میگردد وهمهٔ این افلاك را با خودمیگرداند . بعد از کرهٔقمر کرهٔ نار (اثیر) و هوا ، وبعداز آن کرهٔآب‌وخاك قرار دارد که هردو کروی هستند و منتهای کرهٔ فوقانی‌بابتدای کرهٔ تحتانی متصل است بدین‌معنی که اول کرهٔنار بکرهٔ قمروآخر کرهٔزمهریر بکرهٔآب‌وزمین‌اتصال دارد. این کرات‌وافلاك مانند طبقات پیاز بریکدیگر احاطه دارند و سطح داخلی حاوی بسطح خارجی محوی مماس است و میان‌آنها فراغ و خلائی نیست و خلاء چه در خارج عالم وچه در داخل‌آن غیرموجود است .

انسان‌ببهترین هیأت‌و وجهی خلق و بردیگرحیوانات تفضیل داده شده‌ودرحکم جانشین خداوند درزمین‌است‌تابر آنچه درزمین‌ازمعدن‌ونبات وحیوان است‌فرمانروایی کند. مراداز‌خلقت اوآبادانی‌مادون‌فلك قمروحفظ نظام و ترتیب وآفرینش وی مقرون ببهترین‌حال‌و کاملترین‌هیأت‌بوده‌است.خداوندخلیفهٔخودرا ازخاك پدیدآورد وبهترین

---

۱ – رسائل‌اخوان ج۳ ص۲۱۲ ۲ - ایضاً ج ۱ ص۳۵۸وج ۳ص۲۸٤و۳۱٦

۳- ایضاً ج ۳ص۳۲۱

و کاملترین صورت را بدوداد تابتواند برسایر موجودات حکومت کند. آنگاه از روح خود دراودمید وجسد خاکی اورا بنفس روحانی ازجنس کاملترین وشریفترین نفوس حیوانی مقرون ساخت تابیاری آن متحرك وحساس ودراك و عالم و عامل و فاعل مایشاء باشد و سپس نفس ویرا بوسیلهٔ قوای روحانی کواکب تأیید و تقویت و قبول جمیع اخلاق و تعلم همهٔ علوم وآداب را برای وی میسر ساخت. مراد از انسان که خلیفةالله است انسان مطلق یا نفس کلی انسانی موجود در همهٔ افراد آدمیان است. اسم انسان اطلاق میشود برجسد که بمنزلهٔ خانه و نفس که در حکم ساکن خانه است و انسان مجموع این دو است منتهی نفس از جسم شریفتر وجوهری آسمانی و روحانی و زنده و نورانی و خفیف و فعالة بالطبع و متحرك و غیرفاسد وحساس وعلام ودراك صوراشیاء است که نمی میرد و فانی نمیشود و همیشه باقیست. اعضاء بدن بمنزلهٔ آلاتی برای وی و منشاء همهٔ اعمال اوست و هیچیك از اعضاء بدن نیست که نفس درآن تصرف و عملی نداشته باشد. نفس را قوائی طبیعی است که برسه دسته میشود: نخست قوای نفس نباتی (نفس نامیه) که مسکن آن کبداست. دوم قوای نفس حیوانی که مسکن آن قلب است. سوم قوای نفس ناطقه که مسکن آن دماغ است ولی این نفوس سه گانه بمنزلهٔ شاخه هایی از یك تنه اند ونفس ناطقه با توجه باین تقسیم و تسمیه به سه نوع مانند مردی است که خواندن ونوشتن و آموختن را بداند واورا خواننده ونویسنده وآموزنده بنامند. نفس انسانی هم بنابر آنکه سه دسته ازاعمال انجام میدهد باعتبار آنها بسه اسم موسوم شده یعنی در مورد عمل نمو نفس نامیه و از باب عمل احساس و حرکت و انتقال نفس حیوانی و از جهت تفکر و تمییز نفس ناطقه نامیده میشود[1]. بهریك از اعضاء قوه یی از قوای نفس اختصاص دارد که عهده دار تدبیر آن عضو میباشد و با آن افعال خاصی را انجام میدهد و این قوه را نفس همان عضو مینامند مانند نفس باصره و نفس سامعه و نفس شامه و جز آن. هر یك از سه نفس نباتی و حیوانی و انسانی را که در حکم اجناسند، قوائی بمنزلهٔ انواع آنهاست که مجموع آنها بیست وپنج است. ازمیان این قوی آنها که درارتباط انسان با

---

۱ — برای اطلاع از همهٔ قوای نفس و افعال گوناگون آنها رجوع شود به رسائل اخوان ج ۲ از ص ۳۲۵ ببعد.

خارج یا در تحصیل اطلاعات و معلومات و یا در حفظ و فهماندن آنها مؤثرند حواس خمس (یعنی باصره وسامعه و شامه وذائقه ولامسه) و سه‌قوهٔ متخیله و مفکره وحافظه وقوهٔ ناطقه وصانعه ازهمه مهمترند. مسکن‌متخیله قسمت پیشین دماغ ومسکن مفکره قسمت میانین ومسکن حافظه قسمت بازپسین آنست. بین افراد در شدت و ضعف این نیروها اختلاف است ویکی از اسباب اختلاف آنان درآراء و مذاهب نیز همین است. حصول علم از سه‌طریق میسر میشود: نخست از طریق حواس پنجگانه که پیشاپیش همهٔ طرق قرار دارد و استفاده از این طریق ازآغاز کودکی شروع میشود و همهٔ افراد بشر با هم و باحیوانات در این امر شریکند. دوم طریق عقل که خاص انسان است و استفاده ازآن بعد از کودکی و هنگام بلوغ آغاز میشود. سوم طریق برهان که خاص دسته‌یی از علماست و بعد از مطالعات هندسی و منطقی حاصل میشود.

هرچه بوسیلهٔ حواس‌خمس احساس میشود به قوهٔ متخیله میرسد ودرآن‌مجتمع میگردد و قوهٔ متخیله آنها را بقوهٔ مفکره منتقل میکند تا حقیقت‌آنها را دریابد و معانی ومضارومنافع‌آنها را تشخیص دهد وآنگاه آنرا بقوهٔ حافظه انتقال‌دهدتا درموقع لزوم بیادآورد و بیاری همین قوه است که میتوان مثلا از راه قوهٔ باصره از محسوساتی که خاص ذائقه یا لامسه است مطلع شد و فی‌المثل با دیدن سیب طعم یا با رؤیت‌آب رطوبت آنرا دریافت. بعداز این مراحل مرحلهٔ کار قوهٔ ناطقه که مجرای‌آن زبانست فرا میرسد که بوسیلهٔ کلمات از محسوسات و معلومات خبرمیدهد. قوهٔ صانعه برای تکمیل قوهٔ ناطقه بایجاد اشکال و حروف و خط نایل میشودتا حکایت از محسوسات و کسب معلومات از راه چشم برای غایبان وآیندگان میسر گردد.

یکی از اعمال نفس رؤیا یعنی احساس حقایقی در خواب است. رؤیا برشش نوع‌است: اضغاث احلام ـ رؤیاهایی که نتیجهٔ غلبهٔ اخلاط جسد است ـ رؤیاهایی که از جهت موجبات احکام نجوم حاصل شود ـ رؤیاهایی که از وساوس شیطانی است ـ رؤیاهایی که از الهامات فرشتگان میباشد ـ رؤیاهایی که وحی‌الهی است. رؤیاهائی که از وساوس شیطانی یا ازالهامات فرشتگان‌باشد برنفوسی عارض میشود که براثرانهماك

درشهوات و بدیها شیطان بالقوه یا براثر نیکی و دوری ازنابکاری وفساد واعتقادبدین و مبداء و معاد ملك بالقوه شده باشند . دستهٔ نخستین وساوس همسنخان خود یعنی شیاطین را می‌پذیرند و دستهٔ دوم الهامات فرشتگان را، و بالاترازاین درجه مرتبهٔقبول وحی قرار دارد .

قبول وحی و الهام برای کسانی میسر است که خود را شایستهٔ آن کرده باشند . این شایستگی در صورتی حاصل میشود که آئینهٔنفس شایستهٔآن شده باشد که مجلای حقایق قرار گیرد و این جلا و روشنی برای آن فراهم نمی‌آید مگر از طریق زدودن زنگ جهالات وبدیها وناپاکیها وزشتیها و دوری ازآراءِ فاسد وچون نفس بدین‌مرحله رسید صور اشیاءِ روحانی را که درعالم روحانی است می‌بیند وحقائق آنها را درك‌میکند و امور غائبه‌رابیاری‌عقل‌وصفای‌جوهر آن آشکارامشاهده‌میکند. این حالت از راه عمل کردن بملکات عالی اخلاقی وپیروی از مذهب و اعتقاد حکما و انبیا و افعال ملائکه وبعبارت‌دیگرازروشی که بطور کلی برای‌خواص‌اخوان الصفا معلوم‌شده، حاصل‌میگردد. دراین حال است که قبول الهام ملائکه ووحی‌وانباء میسر وفهم معانی‌آنها سهل میشود چنانکه در درجهٔ اول برای انبیاء و بعد ازآن برای صدیقین‌و سپس مؤمنین و بعد از آن سایرطبقات بدرجهٔ الاقرب فالاقرب امکان پذیرفته است وهرچه درتحصیل بصیرت نفسانی بیشتر کوشش شود این حالت طبیعی تر وعادی تر و حصول آن آسانتر میشود و تنها تعلق بجسم است که دراین حال‌ازصعود بملکوت‌آسمان جلوگیری‌میکندو گرنه برای این امر هم‌صعوبت‌واشکالی نیست . غرض انبیاء وواضعین نوامیس شرعیه تأدیب نفوس انسانی و نقل‌آن از مرتبهٔ بشریت به درجهٔ ملائکه و رهایی بخشیدن‌آنها ازعالم کون و فساد و درآوردن بعالم بقاء و دوام است . وحی و خبری که انبیاء از ملائکه میگیرندبطریق ایماواشارتست وآنان این‌اشارات رابزبان‌قومی که درمیان آنان‌مبعوث شده اند در میآورند ومیگویند و سخنانشان بنحوی است که هر طبقه بقدر عقل خود ازآن‌چیزی میفهمد.صاحب شریعت بایدتام‌الاعضاء ،نیکوفهم‌وسریع التصوروخوش‌حافظه و زیرك و نیکوسخن و دوستدار علم و راستی و کم‌خوار و صاحب روحی بلند وبی اعتنا

بمال دنیا و دادگر و پایدار باشد[۱].

همچنانکه دیدیم اخوان‌الصفا ببقاءِ نفس بعد از فناءِ جسد معتقدند و گویند[۲] که نفس جاودانه باقیست خواه از سعادت و لذت برخوردار باشد و خواه ببلاها و آلام گرفتار. نفوس اولیاءِ خداوند و بندگان نیکوکار وی بعد از مرگ بملکوت آسمانها و ساحت افلاك عروج میکنند ودر آنجا درفضائی از نور و روح وراحت تا روز قیامت کبری بتسبیح و تهلیل مشغولند و چون رستاخیز اجساد آنها فرا رسید بدانها باز میگردند تا برای حساب وشمار وپاداش نیك وبد حاضر شوند. اما نفوس کافران وفاسقان وشریران در کوری و جهالت خودباقی میمانند و تا قیامت کبری در بیم و اندوه بسر میبرند و در آنوقت برای مجازات بدکرداریها باجساد خودباز میگردند وبدین ترتیب بعث اجساد ازقبورو زمین درروزقیامت صورت خواهد پذیرفت. اما قیامت کبری وآخرین رستاخیز هنگامی صورت میگیرد که نفس کلی ازعالم هیولانی مفارقت کندو بعالم روحانی ومحل نورانی و علت نخستین خود باز گردد و بحال اول خود که پیش از تعلق بجسم داشته درآید و این حال صورت نمیگیرد مگر بعد از گذشت زمانی دراز و ادواری ممتد. چون نفس کلی عالم جسمانی را ترك گفت عالم رو بانهدام مینهد و فلك از گردش و ستارگان از سیر وارکان ازاختلاط بازمیایستند و همهٔ موجودات راه نیستی میسپرند و جسم از صور و اشکال ونقوش بی بهره میگردد[۳] و باین ترتیب قیامت واقعی در نظر اخوان الصفا بازگشت نفوس جزئیه بنفس کلی و بخداست چنانکه درکیش اسلام و ادیان دیگر دیده میشود.

چون منافع انسان بمنافع دنیوی و اخروی قسمت میشود سیاست او هم باید منقسم بدین دوفصل باشد. درسیاست جسمانی ونگاهداشت تن اخوان الصفا معتقد بمیانه روی و رعایت اعتدال بوده اند. سیاست نفسانی را از چند جهت مورد توجه قرار میداده اند: سیاست خود و سیاست اهل و اولاد و سیاست اصحاب. از لحاظ تهذیب

۱ــ برای تحقیق درموضوع نبوت و شرائط نبی رجوع شود به دو رسالهٔ چهل وششم وچهل وهفتم از رسائل اخوان‌الصفا. ۲ــ رسالهٔ ۳۷ ۳ــ ج ۳ ص ۳۳٤ ــ ۳۳۵

اخلاق و سیاست نفس مبنای کار آنان بر خوبهای نیك و کـارهای خوب و حفظ امانت ورعایت حقوق صاحبان حق و همسایگان و دوستان و نظایر این مسائل است . موضوع مهم آنست که باید خیر را از جهت آنکه خیر است دوست داشت و برای کار خیر پاداشی نخواست چه در این صورت ازخیر عاری خواهد بود . دستورهای اخوان الصفانسبت بزنان وفرزندان وبندگان ودوستان دقیق ومبنی برملاحظات تربیتی واجتماعی است[۱]. بعد ازسیاست خود وخاندان ویاران نوبت عبادت و تقرب بخداوندفرامیرسد. عبادت بردونوع است عبادت شرعی که بایدبا توجه باحکام صاحب شریعت انجام گیرد، و عبادت فلسفی الهی وآن عبارت از اقرار بتوحید و شناختن حقیقت وجود واجب است . مهمترین هدف ازتربیت اخلاقی آدمی امکان تشبه بخالق است برای او . زیرا انسان خلیفه و جانشین خداوند در زمین است وباید بهمان نحو که در سفارشهای دینی و فلسفی معلوم شده سیاستی الهی را نسبت بهمهٔ مخلوقات ارضی که برای او وزیردست اوهستند پیش گیرد تا بااین عنایت و سیاست و تدبیر،ملکی از ملائکهٔ مقرب الهی شود و جـاودانه در بهشت بماند . ـ اختلاف اخلاق آدمیان بیکی از این جهات چهارگانه میتواندبود :۱ـ بجهت اخلاط وطبایع اجساد آنان و مزاج آن اخلاط۲ـ تأثیرسرزمین هایی که درآنها زاده اند و اختلاف آنها درهوا ۳ـ پرورش آنان بدیانت های آباء و معلمین و استادان وسایرمربیان ٤ـتأثیرات نجومی که درساعات انعقاد نطفه یا ولادت آنان موجود است. ازحیث اخلاط وطبایع اختلاف دراینجاست که اگرمزاج محروررداشته باشند شجاع و متهور و کم ثبات و عجول و کم کینه و باهوش اند، زودخشمناك میشوند و زود ازخشم خود بازمیگردند . اشخاص مبرود اکثراً کند ذهن و گرانجان و کم معاشرت واشخاص مرطوب در غالب موارد دارای طبیعتهای کند و ناپایدار و نرم خوی و بخشنده و پاك اخلاق و سهل القبول وفراموشکار وبی باك درامور طبیعی هستند. کسانی که مزاج یابس دارنددر بیشتر امور صابر و ثابت رأی و دیر قبول اند، صبرو کینه و بخل وامساك وحفظ برآنان غالب است. دراین تقسیم اخوان الصفا تحت تأثیر یونانیان قدیم ونظریهٔ طبی هستند

۱ـ رجوع شود به رسائل اخوان ج٤ص ۲۹۸ـ۳۰۰

و بهرحال تأثیر وضع جسمانی را در حالت نفسانی مورد توجه قرار داده اند . خویها یا فطری وجبلی است و یامکتسب که ازطریق عادت وممارست وتربیت حاصل میشود. برروی هم وظایف اخلاقی که مؤلفین اخوان الصفا پیروان خودرا بدانها دعوت میکنند وظایف و اعمالی است که آدمی را ازسقوط بمراحل حیوانی و شیطانی نجات دهد و در صعود بمدارج نفوس ملکیه وقدسیه معاونت ویاوری نماید وبسعادت دنیا وعقبی برساند وبدین منظور اولا باید از دستور های واضعین نوامیس که فرستادگان خدایند بدقت پیروی کند و روش اولیاء خدا را بکار بندد و در طلب علم و زهد و تزکیهٔ نفس کوشا باشد و درتأیید عقل واطاعت ازآن دقیقه یی فرو نگذارد وطریق حب ورضا وخدمت بخلق بسپرد وچون بجمع این ملکات عالیه توفیق یافت باقصی نهایت انسانیت که بعد ازرتبهٔ ملائکه قرار دارد میرسد و بخالق خود تقرب می جوید و بهترین پاداش را بدو میدهند .

با این همه وظایف اخلاقی که اخوان الصفا آدمی را برای کسب فضیلت بدانها میخوانندوباآنکه راه سعادت و شقاوت وطریق ارتقاء بمراتب فرشتگان ویا درافتادن در پستیهای شیطانی را نشان داده و پیروان خود را بانتخاب نخستین تحریض و از اختیار دومین تحذیر کرده اند، با اینحال درمورد دیگر بنوعی از جبر اعتراف نموده و گفته اند هیچیك از مخلوقات قادر بشیئی از اشیاء و عملی از اعمال نیست مگر آنچه خداوند برای او مقدر کرده و ویرا برآن توانا داشته است . این حکم قاطع را سپس بنحو عجیبی تفسیر کرده و گفته اند که این مقدر کردن و توانا داشتن خلق بر کاری دلیل اجبار او برآن کار یا ترك آن عمل نیست و هر قدرت و قوت نسبت بیك کار قدرت در عمل یا ترك عمل است همچنانکه با قوهٔ تکلم هم قادر بسخن گفتنیم وهم قادر بسکوت و با قوهٔ حرکت هم قادر بحرکت وهم قادر بسکون هستیم وسایر قوی را باید براین قیاس کرد منتهی ترك بعضی ازاعمال آسان وترك بعضی دشواراست وهمچنینند افرادآدمی که بعضی برای اخذ فعل و برخی برای ترك آن ساخته شده اند وباید دانست که هیچ کار ویاترك آن ازآدمی سر نمیزند مگرآنکه قبلاخداوند برآن علم داشته باشد وهمین علم سابق الهی است که قضاء مبرم و قدر محتوم خوانده میشود وهر دو از موجبات احکام نجوم

و تاثیرات اشکال فلکی هستند[۱] ومرد مؤمن پاکدل باید بدانچه برای وی مقدرشده است تسلیم و راضی شود زیرا این تسلیم و رضا خشنودی از ناموس خلقت است[۲]

موضوع خیروشر را اخوان الصفا بتفصیل مورد مطالعه قرار داده و آنرا با سعد ونحس کواکب و امور طبیعی مانند کون و فساد و لذت والم ونظایر این مسائل مقارن دانسته و برروی هم برچهار نوع کرده اند. آنچه از خیرات که از تأثیر افلاك و کون و طبایع موجودات حاصل شود بعنایت الهی و قصد اول و شروری که از تأثیر نحوست افلاك یا فساد یا طبایع پدیدآید عارض و بقصد ثانی است[۳]. خیرات و شروری که از جهت احکام ناموس بنفوس جزئی انسان منسوب است بردو نوع میشود : قسمتی اعمال و اکتسابات آدمی وقسمتی جزاو پاداش آنهاست. اکتسابات آدمی برپنج نوع است :علوم و معارف ، اخلاق و سجایا ،آراء و اعتقادات ، گفتارها ، اعمال و حرکات . اینها از دو جهت ممکن است جزو خیرات و شرور باشند نخست از لحاظ عقلی و دوم از لحاظ وضعی . وضعی یعنی آنچه قانون بدان حکم داده است و دراین صورت هرچه را مجاز دانست خیروآنچه را ممنوع شمرد شراست . وقصد اخوان ازقانون قوانین شرعیهٔالهیه است که بوسیلهٔ انبیا آورده شد . برروی هم برای آنکه از قوانین عقلی و شرعی برای درك خیرات وشرور اطلاع حاصل کنیم محتاج بمعلم و مؤدب هستیم و بهترین معلمین و استادان بشر صاحبان ناموس و شریعتند و معلمین آنان ملائکه و معلم ملائکه نفس کلی و معلم نفس کلی عقل اول و معلم عقل اول باریتعالی و بنابراین خالق اول معلم کل است[٤].

---

۱ — رسائل اخوان الصفا ج ٤ ص ۳۵-۳٦

۲ — ایضاً ج ٤ ص ۱۳۳-۱۳٦

۳ — هرچه از قبل خالق باشد از قبیل ابداع و ایجاد و اختراع و بقا و تمام وکمال و بلوغ و نظایر اینها قصد اول نام دارد و هرچه نتیجهٔ نقص هیولی باشد قصد ثانی .

٤ — برای اطلاع از بحث مفصل اخوان الصفا درمسألهٔ خیروشر رجوع شود به رسائل اخوان الصفا ج ٤ ص ۱۰—۱۹

در قرن پنجم غیر از حکمایی که پیش از این نام برده یم چند دانشمند قابل ذکر دیگر که شهرت آنان بیشتر در ادب یا طب بوده و با اینحال آثاری در ابواب حکمت داشته‌اند،قابل ذکرند وازآنجمله است :

ابوالفرج علی بن حسین بن هندو که مردی ادیب و حکیم و کاتب وشاعر بوده و درعلوم اوایل اطلاعات بسیار داشته است . ویرا برخی از اهـل ری دانسته اند[۱] و ابن اسفندیار[۲] گفته است اگرچه پدران اوقمی بوده‌اند اما مولد ومنشاء اوطبرستان بود ومضجع ومرقدباستراباد، بسرایی که ملك او بوده، اتفاق افتاد. ابن هندوعلوم‌اوائل را درخدمت ابوالحسن الوائـلی در نیشابور وپس ازآن در محضر ابوالخیر بن الخمار فراگرفت و بعدازآنکه مدتی را دربغداد گذراند بگرگان روی نهاد و آنجا درخدمت شمس‌المعالی قابوس بن وشمگیر(۳۶۶-۴۰۳) وپسراوفلك المعالی منوچهر(۴۰۳-۴۲۰) بسرمیبرد و بعهد منوچهر از دستگـاه او گریخت وبنیشابـور رفت و پس ازآن بسال ۴۱۰[۳] یا ۴۲۰[۴] فوت کرد و قول اخیراصح است[۵]. ازآثاروی در حکمت کتب‌ذیل را ذکر کرده‌اند : الکلم الروحانیة فی‌حکم الیونانیة که نسخه یی از آن درکتابخانهٔ رامپور موجوداست- الرسالة المشوقة فی‌المدخل الی‌علم الفلسفة که ملتقطاتی ازآن در کتابخانهٔ رامپور موجود است - کتاب‌النفس که بعنوان مقالة ارسطاطالیس فی‌النفس‌در مجموعهٔ شماره ۶۳۴ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی باقی و عنوان آن چنین‌است : «مقالة ارسطاطالیس فی‌النفس ، رسالة عملها علی‌بن الحسین بن هندواطـال‌الله بقاءه لابی‌علی رستم بن شیرزاد علی سبیل التقریب‌والتفهیم .»

---

۱ - معجم الادباء یاقوت ج ۱۳ ص ۱۳۶.

۲ - تاریخ طبرستان چاپ‌آقای عباس اقبال‌آشتیانی .طهران . ج۱ص ۱۲۵ .

۳ - کشف الظنون چاپ ترکیه (۱۹۴۳ میلادی) ج۲ص ۱۷۶۲

۴ - حاشیهٔ ص۸۵ ازتتمة صوان‌الحکمة.

۵ - برای اطلاع ازاحوال اورجوع شودبه طبقات الاطباج ۱ص۳۲۳-۳۲۷. تتمة صوان‌الحکمة ص۸۵-۸۸. معجم‌الادبا ج ۱۳ص ۱۳۶ - ۱۴۶. کشف الظنون ذیل اسم مفتاح‌الطب . تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ص ۱۲۵-۱۲۸.

ازبزرگان حکماءِ اواخر قرن پنجم **ابوالحسن مختار بن الحسن بن عبدون ابن سعدون بن بطلان البغدادی** معروف به «ابن بطلان» از اطباء و منطقیان بزرگ نصرانی و صاحب اطلاعات بسیار در علوم اوائل بوده است. وی نزد نصارای کرخ تحصیل کرد و بسیاری از کتب حکمت را در خدمت ابوالفرج بن الطیب خواند و در طب بیشتر از ابوالحسن ثابت بن ابراهیم بن زهرون الحرانی الطبیب تعلیم یافت. وفات او بقول القفطی[۱] بسال ٤٤٤ در یکی از دیرهای انطاکیه اتفاق افتاد لیکن از توضیحات ابن ابی اصیبعه[۲] چنین بر میآید که وی تا سال ٤٥٥ زنده بود. ابن بطلان آثاری در طب داشت که درجای خود مذکور خواهد افتاد. میان او و ابن رضوان مصری طبیب و حکیم معروف قرن پنجم هجری مجالس ومحاورات و مناقشاتی وجود داشته است ورسالاتی دردردیکدیگر نوشته‌اند. مجموعه‌یی ازرسالات ایندو بعنوان «خمس رسائل لابن بطلان وابن رضوان المصری» بسال ۱۹۳۷ میلادی در قاهره بطبع رسید. از جملهٔ ردود او برابن رضوان رساله‌یی باسم «المقالة المصرية» درجزو مجموعهٔ شمارهٔ ۱۵۲ کتابخانهٔ مدرسهٔ احمدیهٔ موصل موجود است. القفطی یکی از رسائل اورا که دررد ابن‌رضوان نوشته‌ونموداری از افکار علمی او را درآن میتوان یافت، در کتاب خود نقل کرده است[۳]. وی گوید که کوچکترین نتیجهٔ انتساب بصنایع و علوم بذل انصاف و اجتناب از حیف و اسراف است. بدین سبب علم باید از عصبیت دور باشد و همچنانکه ثامسطیوس گفته قلوب حکما مانند پرستشگاه خداوند است که باید آنرا همواره پاکیزه و ازآلایش تعصبات و هوا جس بر کنار داشت. علم تا هنگامی که باتقان نرسید و بر پایهٔ سست مبتنی بود بشك و تردید میکشد و حل شکوك آن دشوار میگردد زیرا این شکوك نتیجهٔ تقصیر در علم است. وازشرائط فضل آنست که در گفتارعلماء بی اطلاع ازحقیقت آن شك نکنند و برهمان سیرت قدما بروند که اگر در مطلبی دچار اشکال و تباین وتناقض میشدند بانکار و رد آن حکم نمی کردند بلکه مطلب را از سر میگرفتند و

---

۱ — اخبارالحکما ص ۱۹۳. ۲ — طبقات الاطبا ج۱ص۲٤۲–۲٤۳.
۳ — اخبارالحکماص ۱۹۵–۲۰۷.

چندباردرآن تحقیق میکردند . اعتقاد شدید ابن بطلان بحکماء و فضلاء متقدم مانند ارسطو و جالینوس و حنین و ابوالخیربن الخمار و ابوعلی بن زرعه و استادش ابن الطیب وظایر ایشان دراین رساله آشکار میشود واو مدعی است که احساس تباین و تناقض درآثار اینگونه استادان دلیل عدم فهم مطالب ایشانست و دراین حال برخوانندهاست که دقت بیشتر بکاربرد تا مطلب را چنانکه هست دریابد . گذشته ازاین مقدمات که دیدهبیم ابن بطلان در رسالهٔ خود بمسائلی از ما بعدالطبیعة و نفس و طب و طبیعیات توجه نموده و شبهات ابن رضوان را درآنها رد کرده است .

معارض و معاصر این دانشمند **علی بن رضوان بن علی بن جعفر** معروف به «ابن رضوان» طبیب وریاضیدان و حکیم میانهٔ قرن پنجم است که درحدود سال ٤٦٠ هجری درگذشت . القفطی نام اورا با تجلیل و احترام نمیبرد[1] و گوید که درآغاز عمرمنجم بود و سپس اندکی ازطب و چیزی ازمنطق خواند لیکن از محققان نبود و با اینحال جماعتی ازطالبان علم در خدمت اوتلمذ کردند و نام وی مشهور شد. القفطی برای کتب ابن رضوان هم ارزش بسیار قائل نیست و میگوید شاگردان او درطب و نجوم و منطق مطالب خندهآوری ازاو نقل میکردند . از آثار او علاوه بر کتب طبی سه مقاله درمنطق در جزو مجموعهٔ شمارهٔ ٦٤٩ کتابخانهٔ اسکوریال موجود است و دو رسالهٔ ذیل هم از او در جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۱۵۲ کتابخانهٔ مدرسهٔ احمدیهٔ موصل باقیست که در رد ابن بطلان نوشته : ۱ـ مقالة ابی الحسن علی بن رضوان فی ان ما علمه یقین وحکمة وماظنه مختاربن الحسن البغدادی غلط وسفسطة . ۲ـ رسالهٔ دیگری که برای اطلاع اطباء مصر و قاهره ازاحوال مختاربن الحسن البغدادی نگاشته بود .

ابوالحسن سعیدبن هبة الله بن الحسین ازحکما واطباء مشهور اواخر قرن پنجم است. وی معاصر المقتدی بامرالله (٤٦٧ـ٤٨٧) وپسر او المستظهر بالله عباسی (٤٨٧ـ٥١٢) وطبیب آندو و متولی مداوای بیماران در بیمارستان عضدی بوده است . ولادتش در شب شنبه بیست وسوم جمادی الآخرهٔ سال ٤٣٦ ووفاتش درشب یکشنبه ششماه ربیع الاول

---

۱ ـ اخبارالحکما ص ۲۸۸.

سال ٤٩٥ هجری اتفاق افتاد. ازجملهٔ شاگردان بزرگی که تربیت کرد یکی ابوالبرکات هبةالله بن علی بن ملکا البلدی طبیب وحکیم بزرگ قرن ششم متوفی بسال ٥٤٧ هجری است. سعید بن هبةالله علاوه برطب در مسائل حکمی نیز تألیفاتی داشته است و از آنجمله ابن ابی اصیبعه « مقالة الحدود والفروق » و « مقالة فی تحدید مبادی الاقاویل الملفوظ بها و تعدیدها » را نام برده است. رسالة الحدود والفروق سعید بن هبةالله که مجموعه بیست فلسفی در تحدید و تعریف مسائل منطقی وحکمی، در کتابخانهٔ آستانهٔ قدس رضوی موجود است(۱).

☆ ☆ ☆

دراینجاسخنان مختصرخودرا راجع بفلاسفه ونظرهای فلسفی مهمی که تااواخر قرن پنجم در ممالك اسلامی موجود بود بپایان میرسانیم و درباقی علوم عقلی مانندعلم کلام و علوم طبیعی و طب وریاضیات وجزآنها بیاری خداوند درمجلدات دیگری سخن خواهیم گفت و اینك میپردازیم بملحقاتی که برای ذکر آثار موجود مترجمان و بیان پاره یی ازآثار وافکار حکما که درمتن کتاب وضمن بیان احوال آنان ازباب احترازاز اطالهٔ کلام مذکور نیفتاده بود، ترتیب داده ییم.

۱ــ فهرست کتابخانهٔ مشهد ج ٤ ص ۱۲٥

ملحقات

مراد از افزودن این قسمت بر فصول اساسی کتاب رعایت نکات ذیل است :

۱ـ ذکر قسمتی از آثار موجود مترجمان که محفوظ مانده و تعدید پاره یی از آثارموجود دانشمندان یونانی که بزبان عربی ترجمه شدو ناقل آن معلوم نگردیده است.

۲ـ زیاداتی بر آثار و عقاید حکمای معروف اسلامی که در متن کتاب از بـاب رعایت اختصار مذکور نیفتاده بود .

در باب این آثار موجود باید بدانیم که تاکنون در هیچیك از کتب تراجم علمای اسلامی که در سالهای اخیر نوشته اند ، تا این حد استقصا و بغالب مآخذ رجوع نشده است . با اینحال باید اعتراف کرد که آنچه ذکر کرده ییم با کثرت عدد و فزونی آثار، هنوز قسمتی است از میراث گذشتگان که بما رسیده و برجای مانده است و بسیاری دیگر در کتابخانهای خصوصی یا در کتابخانهای مدارس قدیم و مساجد معتبر ممالك اسلامی و امثال آنها ویا در کتابخانهای بزرگ عمومی دیگری که تهیهٔ فهرست آنها برای مؤلف امکان نداشت ، باقیست و بایدبتدریج گردآید و بر آنچه فراهم آمده است افزوده شود . امید است قسمتی از این کار تا آن هنگام که این کتاب بار دیگر بطبع میرسد انجام یابد .

درباب زیاداتی که برعقاید برخی ازحکمای معروف اسلامی صورت گرفته ذکر این نکته لازم است که در متن کتاب بیان مطالب ضرور ولازم مورد نظر بوده واکنون که فرصت مناسب تری برای ورود دراین مبحث داریم بدین کار دست میزنیم وبااینحال مطالب گفتنی ما منحصر خواهد بود ببعض معدود از حکمای معتبر دورهٔ اسلامی .

مطلبی که بـاید در یاد خوانندهٔ عزیز باشد آنست که : در این ملحقات مراد ما آنست که فعلا از مترجمان وناقلان آنچه ترجمه ویا درابواب حکمت تألیف کرده اند و دردست میباشد مذکور داریم و هرچه درفنون مختلف مانند طب و ریاضی و نجوم از آنان بازمانده است بجای خود ذکر خواهد شد . از حکماءِ مذکور در این کتاب هم اگر کتبی در فنون دیگر غیراز منطق وحکمت باقی مانده باشد هنگام بحث در آن فنون بذکر آنها مبادرت خواهد شد .

ملحق اول

آثار موجود مترجمان

از عبدالله بن المقفع (ص۵۶-۵۸ همین کتاب) :

ترجمهٔ کتاب ایساغوجی فرفوریوس الصوری وقاطیغوریاس وباری ارمینیاس وانالوطیقای ارسطو در دست ودر کتابخانهٔ دانشگاه سن‌ژزف در بیروت بشمارهٔ ۳۳۸ موجوداست . در آغازوختام این مجموعه اسم مترجم بجای عبدالله بن المقفع که دراشارات قدما می بینیم ، محمدبن عبدالله بن المقفع آمده است. درآغاز این ترجمه‌ها اسم کتب مذکور باحذف باری ارمینیاس ومترجم آن بدین نحو ذکرشده: «کتاب ایساغوجی ای کتاب الکلیات الخمس لفرفوریوس الصوری و کتاب قاطیغوریاس ای کتاب المقولات العشر لارسطاطالیس تفسیر فرفوریوس الصوری و کتاب انالوطیقاای کتاب تحلیل القیاس لارسطاطالیس، کلها ترجمة محمدبن عبدالله [بن] المقفع» ودر آخر آن کتاب این عبارت آمده است: «تمت الکتب الثلاثة من ترجمة محمدبن عبدالله [بن] المقفع ترجمها بعد محمد، ابونوح الکاتب النصرانی ثم ترجمها بعد ابی نوح سلم الحرانی صاحب بیت الحکمة لیحیی بن خالدالبرمکی الکتب الاربعة قبل هؤلاءالترجمتین الذین نکسانی الملکانی النصرانی»(۱)

اشاره باسم « محمدبن عبدالله [بن] المقفع » در اول وآخر این مجموعه نظر جدیدی راکه تاکنون در میان نبوده و ما در متن ، ضمن ذکرابن المقفع وترجمه های منطقی او ، اشارهٔ مختصری بقول یکی از خاور شناسان راجع بآن کرده ییم(۲)، بمیان آورده وآن اینست کـه مترجم کتب منطقی فرفوریوس و ارسطو برخلاف آنچه قدمای مورخان از قبیل قاضی صاعد اندلسی(۳) و ابن الندیم(٤) و القفطی(٥) و ابن ابی اصیبعه(٦) گفته‌اند عبدالله بن المقفع نیست بلکه پسر او محمد است . از این محمد ،

---

۱ — رجوع شود به ترجمهٔ مقالهٔ پول کراوس (درباب ابن المقفع) بعنوان «ترجمه های ارسطو منسوب بابن المقفع» درمجموعهٔ التراث الیونانی فی الحضارة الاسلامیة ص ۱۰۶ ؛ص۱۱۳. قسمت اخیر این عبارت مغشوش است.

۲ — ص۵۷ همین کتاب و نیز بهمین مطلب درص ۲۵ اشاره شده است .

۳ — طبقات الامم چاپ بیروت ص۴۹ ٤ — الفهرست ص۳٤۱، ۳٤۸

٥ — اخبارالحکماص۱٤۸-۱٤۹ ٦ — طبقات الاطبا ج۱ص ۳۰۸

ابن خلکان سخن گفته‌است[۱] وعلاوه براین پول کراوس از این اشارهٔ ابن الندیم که «... ویکنی قبل اسلامه اباعمرو فلمااسلم اکتنی بابی محمد »[۲] داشتن پسری را بنام «محمد» برای اوتصور کرده است. ازطرفی دیگرپول کراوس ازاینکه‌ابن‌الندیم هنگام ذکر عبدالله‌بن‌المقفع درشمارمترجمین کتب علمی‌وتهیه کنندگان جوامع واختصارات کتب منطقی تنها بذکر « ابن‌المقفع » اکتفا میکند ، وحال آنکه در ذکر او در شمار کتاب و نویسندگان ادبی صراحة ازاسم او«عبدالله » سخن میگوید (بی‌آنکه‌هیچیك از ترجمه های علمی یا اختصارات او را اسم ببرد) ، چنین استنباط میکند که شاید « ابن‌المقفع » و« عبدالله بن‌المقفع » دوتن باشند نه یکی . این حدس بنظر ما صحیح نمی‌آید زیرا اگرچه ابن الندیم در ذکر فهرست مترجمین کتب علمی بعربی از این دانشمند تنها بذکر « ابن‌المقفع » اکتفا میکند لیکن اولا در همین مورد[۳] میگوید « قدمضی خبره فی موضعه » وآن موضوع همانجاست که شرح حال وآثار و منقولات ادبی او را بتفصیل آورده واورا عبدالله‌بن المقفع نامیده است (یعنی ص۱۷۲چاپ‌مصر) و ثانیاً یکجای دیگر(ص ۳۳۷) او را بصراحت تمام « عبدالله بن المقفع » مینویسد و آن در موردیست که گوید « ایرانیان در روزگار قدیم برخی از کتب منطق و طب را بزبان فارسی (پهلوی) نقل کرده بودند وآنها را عبدالله‌بن المقفع و غیر او بزبان‌عربی درآوردند . »

اینکه درالفهرست (و بپیروی از وی در سایرمآخذ قدیم) ذکری از محمدبن عبدالله‌بن‌المقفع و ترجمه‌های او نشده و برعکس همه جا سخن‌از عبدالله وترجمه‌های منطقی اوآمده مایهٔ تردید ما در این امر است که پسر او محمددخالتی در امر ترجمهٔ کتب منطقی داشته باشد و واقعاً بعید مینماید که ابن الندیم با اطلاعات وسیع وعمق کار خود از این پسر و ترجمه‌های او ذکری بمیان نیاورد ویا اورا با پدر اشتباه کندو اگرهم اشتباه اورا مسلم گیریم چگونه باید اشتباه چند نویسندهٔ محقق دیگررا مانند

---

۱ — وفیات الاعیان چاپ طهران ج۱ ص۱۶۵ ۲ — الفهرست چاپ مصر ص۱۲۷
۳ — الفهرست سطرآخر ص ۳۴۱

صاعدبن احمد اندلسی وقفطی وابن ابی اصیبعه باتصریحی که دراسامی کتب منقول کرده اند برآن بیفزاییم .

این تردید مارا شاهد دیگری بیشترقوت می بخشد وآن چنین است که ابوعبدالله محمدبن احمد بن یوسف الخوارزمی در کتاب مفاتیح العلوم خود که در نیمهٔ دوم قرن چهارم تألیف کرده است میگوید(۱) « ویسمی عبدالله بن المقفع الجوهر عیناً و کذلك سمی عامة المقولات و سائر مایذکر فی فصول هذاالباب (یعنی درباب مفردات منطق) باسماء اطرحها اهل الصناعة فترکت ذکرها و بینت ماهو مشهور فیما بینهم » . تسمیهٔ جوهر به «عین» در ترجمه‌های منطقی مذکور که بنام محمدبن عبدالله بن المقفع ثبت شده است دیده میشود و بنابراین مراد از ایراد لفظ « عین» بجای « جوهر » درهمین ترجمه‌های منطقی است که خوارزمی آنها را بعبدالله بن المقفع منسوب میدارد . کروس کوشیده است که از همین استعمال لفظ «عین » بجای کلمهٔ فارسی جوهر(= گوهر) باین نتیجه رسد که ترجمه های مذکور از متن یونانی صورت گرفته است نه پهلوی ولی استدلال او قانع کننده نیست .

مطلبی که در اینجا باقی میماند آنست که آیا این کتب منطقی ترجمه هایی از آثار ارسطو است یا تلخیصهایی از شروح آنها و موضوعی که محققان بر آن رفته اند همین نکتهٔ دوم است واین عقیده با اشارهٔ ابن الندیم درنسبت دادن تلخیصهای فاطیغوریاس و باری ارمینیاس به ابن المقفع سازگار است . در اینکه این تلخیصها از روی کدامیك از شروح صورت پذیرفته است هم اطلاع صریحی ازروی نسخهٔ منحصر کتابخانهٔ دانشگاه سن ژزف بدست نمی آید .

مطلبی که در اینجا قابل ذکر میباشد وجود ابن المقفع دیگری است در تاریخ فلسفه و کلام وی ابوبشر انباسویرس(۲) بن المقفع معروف به ابوبشربن المقفع مطران

---

۱ – طبع وان فلوتن سال ۱۸۹۵ ص ۱۴۳، نقل ازمقالهٔ پول کراوس منقول در التراث الیونانی ص ۱۱۹.

۲ – Anbâ Sévère

اشمونین و از علمای دانشمند یعقوبی بوده و رسالات متعددی بعربی نوشته و اکنون نزدیك بیست رساله از و در اثبات اصول عقاید مسیحیان بنابر رأی یعقوبیان در دست است[۱]. وی درقرن چهارم هجری زندگی میکرد. تاکنون حدسی درانتساب ترجمه‌های کتب منطقی مذکور باین ابن المقفع زده نشده و با قرائنی که دردست است تأییدچنین حدسی هم دور از صواب و تحقیق خواهد بود.

از ابو یحیی البطریق (ص۶۲)

نسخی از ترجمهٔ کتاب الاربعهٔ بطلیموس که باو نسبت داده اند در دست و از آنجمله است نسخهٔ متعلق بکتابخانهٔ اوپسالا که جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۲۰۳ و بعنوان «کتاب الاربعة لبطلیموس فی القضاء علی دلیل النجوم» معنونست[۲]

از ابن البطریق (ص۶۲-۶۳)

۱- ترجمهٔ کتاب سرالاسرار منسوب بارسطو در دست است. این کتاب در بعض نسخ به «کتاب السیاسة فی تدبیر الرئاسة» و« رسالة العامیة » و « المقالات العشرین لارسطوطالیس» هم موسوم است. نسخ متعددی از آن، از آنجمله چهار نسخه بشماره های ۲۴۱۷ و۲۴۱۸ و۲۴۱۹ تا۲۴۲۲ درجزو نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس[۳] و نسخی در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا و در کتابخانهٔ دانشگاه کمبریج[۴] و کتابخانهٔ لیندزیانا[۵] و جز آن موجود است. درمقدمهٔ کتاب چنین آمده‌است: مترجم کتاب یوحنا بن البطریق گوید، خداوند امیرالمؤمنین [مأمون] را نیکو کناد و درحمایت دین یاری دهاد و او را برای رعایت احوال عالمیان باقی داراد. بندهٔ وی امر اورا درجست‌وجوی کتاب السیاسة

---

۱ - رجوع شود بفهرست نسخ عربی کتابخانهٔ ملی پاریس از ص ۴۲ ببعد.

۲ - و نیز رجوع شود به تاریخ ادبیات عرب بر کلمن، ج۱ ص۳۶۴

۳- Baron de Slane : Catalogue Orientale . Manuscrits du fonds arabe. Paris, 1883, P 423—425

۴- E.G.Browne: A Hand-List of the Muhammadan Manuscripts . Cambridge, 1900, P.166.

۵- Bibliotheca Lindesiana. Hand—List of Oriental Manuscripts ,Arabic,Persian, Turkish.1898.

فی تدبیر الریاسة المعروف بسر الاسرار تألیف ارسطوطالیس پسر نیقوماخس که برای شاگرد خود اسکندر ذوالقرنین نوشته بود ، امتثال کرد « فلم ادع هیکلا من الهیاکل التی اودعت الفلاسفة فیها اسرارها، ولا عظیماً من العظماء البراهمة الذین لطفوا بمعرفتها، وظننت مطلوبی عنده، الا قصدته؛ حتی وصلت الی هیکل عبد شمس الذی کان بناه اسقلابیوس[۱] لنفسه، فظفرت فیه بناسك متعبد مترهب ذی علم بارع و فهم ثاقب، فتلطفت له و استنزلة واعملت له الحیلة علیه حتی اباح لی مصاحف الهیکل المودوعة فیه، فوجدت فی جملتها المطلوب الذی نحوه قصدت ، وایاه ابتغیت، فصدرت الی الحضرة ظافراً بالمراد و شرعت بعون الله وتأییده وسعد امیر المؤمنین وجده، فی ترجمته و نقله من اللسان الیونانی الی اللسان العربی »[۲]. در آغاز این کتاب یوحنا نامهٔ ارسطورا باسکندر هم ترجمه کرده بود. کتاب سر الاسرار ده مقاله دارد بدین شرح : المقالة الاولی فی انواع الملوك . المقالة الثانیة فی حال الملك و هیأته و کیف یجب ان یکون مأخذه فی خاصة نفسه و فی جمیع احواله و تدابیره . المقالة الثالثة فی صورة العدل الذی به یکمل الملك و تساس الخاصة والعامة . المقالة الرابعة فی وزرائه و عدد هم ووجه سیاستهم . المقالة الخامسة فی کتاب سجلاته و مراتبهم . المقالة السادسة فی سفرائهٔ ورسله وهیأتهم ووجه السیاسة فی ارسالهم. المقالة السابعة فی الناظرین الی رعیته و المتصرفین فی خدمة خراجاته . المقالة الثامنة فی سیاسة قواده والاساورة من اجناده ومن دونهم من طبقاتهم . المقالة التاسعة فی سیاسة الحروب وصور مکایدها و التحفظ من عواقبها و ترهیب لقاء الجیش والاوقات المختارة لذلك . المقالة العاشرة فی خواص الاحجار وغیر ذلك مما تنتفع به .[۳]

۲ـ رسالة فی الموت از ابقراط بنقل ابن البطریق در جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۲۹۴۶ نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس و نسخ دیگر در مصر و استانبول و جزآن موجود است . نسخه‌یی دیگر از همین کتاب بعنوان : « فی العلامات التی یستدل بها علی احوال

---

۱ – اسقلبیوس (Sculape). در برخی از نسخ بجای اسقلابیوس « هرمس » آمده است .

۲ – نقل از : 2500 manuscrits scientifiques et littéraires, très anciens, en arabe et en syriaque, découverts par Paul Sbath. Extrait du Bulletin de l'Institut d'Egypte, T. VIII. Session 1925–1926

۳ – فهرست کتب اسلامی دانشگاه کمبریج . ص ۲۱۳.

الموت لابقراط » در کتابخانهٔ برلین بشمارهٔ 6228.Glas.134 موجود است[۱].

۳ـ از ترجمه‌الآثـار العلویة ارسطو هم نسخی در دست و از آنجمله است نسخهٔ موجود در کتابخانهٔ وَاتیـکان .

٤ـ کتاب التریـاق جالینوس همراه جوامع جـالینوس در معجونات جزو نسخ دارالکتب مصر موجود است[۲]. ترجمهٔ این کتاب را بحنین‌بن‌اسحق هم نسبت داده‌اند

ازحنین بن اسحق (ص۶۳ـ۷۰)

آثار متعددی باقی مانده است ، خواه آنها که در طب تألیف کرده و هنگام تحقیق در تاریخ طب مذکور خواهد افتاد، و خواه‌آنها کـه در حکمت و طب ترجمه کرده و اکنون بذکر آنها مبادرت میشود :

۱ـ مقالة فی الفرق بین الهیولی و الجنس از آثـار الاسکندر الافرودیسی جزو مجموعه‌یی از کتابخانهٔ اسکوریال بشمارهٔ ۷۹٤ موجود است[۳].

۲ـ ترجمهٔ کتاب طیماوس که درجزو مجموعهٔ شمارهٔ۱۹۳۳ نسخ خطی کتابخانهٔ اسعد افندی دراستانبول موجود است[٤]. شاید این همان رسالهٔ جالینوس باشد که ابن الندیم چنین‌وصف‌میکند[٥]:« کتاب ما ذکره فلاطن فی طیماوس‌الموجود منه عشرون مقالة بنقل حنین و ترجم اسحق الثلاث الباقیة.»

۳ـ جوامع ابی زید حنین بن اسحق لکتاب ارسطو طالیس فی‌الآثار العلویة . این کتاب در مجموعهٔ شمارهٔ ۱۵۳ کتابخانـهٔ مدرسهٔ احمدیـهٔ موصل بـاسم حنین موجود است .

۱ــ Die Handschriften—verzeichnisse der Königlichen Bibliothek zu Berlin. Verzeichniss der arabischen handschriften, von Ahlwart, V band, Berlin , 1893, S. 498.

۲ــ منقول از کتابخانهٔ خدیویه ، فهرست الکتب العربیة المحفوظة بالکتبخانة الخدیویة المصریة. ج٦،مصر ۱۳۰۸ص۲۸ .

۳ــ فهرست نسخ خطی عربی اسکوریال ج ۱ ص ۲٤۲

٤ــ دفتر کتبخانهٔ اسعد افندی ص۳۳٦ ٥ــ الفهرست٤۰٥

٤ـ در جزو نسخ خطی کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا نسخه یی از قصهٔ سلامان وابسال بشمارهٔ .14540.a.44 موجود است که ترجمهٔ آن از یونـانی بعربی بحنین بن اسحق نسبت داده شده (۱) .

٥ـ ترجمهٔ رسالـهٔ بلیناس (۲) «فی التأثیر الروحـانیات» در جزو کتب نجومی کتابخانهٔ اسعد افندی در استانبول موجود و ترجـمهٔ آن بحنین بن اسحق منسوب است.

٦ـ کتاب تقدمة المعرفة (۳) از کتب اثنی عشر ابقراط . نسخ متعدد آن جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۲۸۳٥ و ۲۸٤٤ نسخ عربی کتابخانهٔ ملی پاریس و در جزو جوامع اثنی عشر (یا احدی عشر) بقراط در کتابخانهٔ ایاصوفیه (٤) و در کتابخانهٔ برلین بشمارهٔ 6227.we.1182 و در کتابخانهٔ مدرسهٔ احمدیهٔ موصل جزو مجموعـهٔ شمارهٔ ۱٥۲ موجود است و همین ترجمهٔ عربی حنین را ژرار دوس کرمونی (٥) بلاتینی ترجمه کرد و آن ترجمه نیز اکنون در دست است (٦).

۷ـ کتاب طبیعة الانسان از مجموعهٔ اثنی عشرا بقراط در مجموعـهٔ شماره ۲۸٤٤ کتابخانهٔ ملی پاریس و جزو مجموعهٔ شمارهٔ ٦۲۳٥ کتابخانهٔ برلین موجود است .

۸ـ کتاب الکسر والجبر در سه مقاله، جزو مجموعهٔ اثنی عشرا بقراط در مجموعه‌های مذکور از کتابخانهٔ ملی پاریس و کتابخانهٔ برلین باقیست .

۱ـ A.G.Ellis: Catalogue of arabic books in the British Museum.Vol.1,London, 1894, P.662

۲ـ Plinius Caïus Secundus (Pline l'Ancien) دانشمند بزرك روم که در مسائل مختلف از قبیل تاریخ طبیعی ، نجوم، فیزیك ، جغرافیـا ، فلاحت ، تجارت وطب دارای اطلاعات بسیار بوده و کتاب تاریخ طبیعی (l'Histoire naturelle) او که در ۳۷ مجلد نگاشته از بزرگترین کتب قدیم شمرده میشود . غیر از این کتاب نیز کتب دیگری را به بلیناس نسبت داده‌اند که اکنون در دست نیست . ولادتش در سال ۲۳ میلادی و وفات در سال ۷۹ میلادی اتفاق افتاد .

۳ـ Pronostica Ypocartis (les pronostics d'Hippocrate)

٤ـ دفتر کتبخانهٔ ایاصوفیه ص ۲۱۷

٥ـ Gerardus Cremonensis

٦ـ فهرست کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا ج۱ ص ٦٤٦

۹ـ کتاب قاطیطیون (یا : قاطیطریون) معروف به حانوت الطبیب از مجموعهٔ اثنی عشر ابقراط در دومجموعهٔ مذکوراز کتابخانهٔ ملی پاریس و کتابخانهٔ برلین ثبت است.

۱۰ـ کتاب فصول ابقراط یا الفصول الابقراطیة فی اصول الطبیة یا افورسموس[۱] از مجموعهٔ اثنی عشر ابقراط که علاوه بر نسخ موجود[۲] درسال ۱۸۳۲ باهتمام تیتلر[۳] در کلکته بچاپ رسید. شروحی از آن هم در دست است مانند شرح ابوالقاسم عبدالرحمن بن علی بن ابی صادق نیشابوری کـه در سال ٤٦٠ هجری تـألیف شد و شرح ابـن النفیس طبیب معروف قرن هفتم.

۱۱ـ الرسالة القبریة از ابقراط که بسال ۱۲۸٤ هجری (۱۸٦۸ میلادی) در لکنهو چاپ شد و نسخ خطی آن هم در دست است[٤].

۱۲ـ کتاب الاخلاط ابقراط بتفسیر جـالینوس کـه نسخ خطی آن در کتابخانهٔ مشهد[٥] و درمجموعهٔ شمارهٔ ٦۲۳٥ کتابخانهٔ برلین وجزآن موجود است.

۱۳ـ کتاب الاسابیع[٦] ابقراط بتفسیر جالینوس که نسخ آن درمونیخ و کتابخانهٔ ملی پـاریس باقی است. نسخهٔ پـاریس رالکلر[۷] دانشمند معروف فرانسوی از روی نسخهٔ مونیخ استنساخ کرد.

۱٤ـ کتاب امراض الوافدة یا ابیذیمیا از اثنی عشر ابقراط تفسیر جـالینوس. قسمتی ازاین کتاب را حنین از متن یونانی و قسمتی دیگررا از ترجمهٔ سریانی بعربی در آورد. نسخ آن در کتابخانهٔ آمبروزیانا (درمیلان ایطالیا) و کتابخانهٔ ملی پاریس و کتابخانهٔ ایاصوفیه موجوداست. ابن الندیم ترجمهٔ عربی این کتاب را به عیسی بن یحیی نسبت داده است.

۱٥ـ کتاب الاهویة والمیاه والبلدان (=رسالة الماء و الهواء. یا : رسالة الاهویة

---

۱ — Aphorismus. ۲ — فهرست کتابخانهٔ برلین ج۲ ص٤۹٥. فهرست نسخ خطی عربی، کتابخانهٔ ملی پاریس ص۱۳٥ جزو شمارهٔ ۲۸۳٥ و ۲۸۳٦. فهرست نسخ خطی عربی کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا ج ۱ ص ٦٤۳.

۳ - J.Tytler ٤ — فهرست کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا ج ۱ ص٦٤٦.

٥ — فهرست کتابخانهٔ مشهد ج ۳ ص ۲۷۷.

٦—Le livre des Septenaires ۷—Leclerc

و البلدان) از ابقراط که ابن الندیم ترجمهٔ آنرا بحنین نسبت داده است جزومجموعهٔ شمارهٔ ۴۸۳۸ کتابخانهٔ ایاصوفیه[۱].

۱۶ـ ترجمهٔ کتاب تدبیر امراض الحادة یا کتاب الامراض الحادة از اثنی‌عشر ابقراط، درنسخهٔموجود در کتابخانهٔ ایاصوفیه(جزومجموعهٔ شمارهٔ ۴۸۳۸) منسوب‌است بحنین[۲].نسخهٔ دیگر از آن جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۶۲۳۵ کتابخانهٔ برلین موجود است. ابن‌الندیم گفته است : «کتاب الامراض الحادة بتفسیر جالینوس ، و هوخمس مقالات ، والذی ترجم الی العربیة عیسی بن یحیی ثلاث مقالات.» دراینجا نکتدیی را که ابن‌الندیم گفته‌است: « غالب کتبی که مترجمانی چون حبیش الاعسم و عیسی‌بن‌یحیی و جز آنان بعربی ترجمه کرده‌اند بحنین نسبت داده شده است »[۳] بیاد میآوریم و عجب آنست که ابن‌الندیم خود جای دیگر ترجمهٔ همین کتاب را بحنین‌بن اسحق نسبت داده‌است[۴].

۱۷ـ کتاب‌فرق الطب‌یا کتاب فی فرق الطب‌للمتعلمین[۵]جزو مجموعهٔ ستةعشر جالینوس مشتمل برده رأس در کتابخانهٔ مجلس جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۵۲۱ موجود است وهمچنین‌در کتابخانهٔ ملی پاریس جزومجموعه‌های شمارهٔ ۲۸۵۹ و۲۸۶۰ ودر کتابخانهٔ ایاصوفیه[۶] .

۱۸ـ کتاب الصناعة الصغیرة از مجموعهٔ ستةعشر جالینوس که در کتابخانهٔمجلس شورای ملی جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۵۲۱ ودر کتابخانهٔ ملی پـاریس جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۲۸۶۰ موجود است .

۱۹ـ کتاب النبض للمتعلمین یا کتاب‌جالینوس فی‌النبض الی‌طوثرون[۷]معروف به کتاب النبض الصغیر جزو مجموعهٔ ستةعشر جالینوس در کتابخانهٔ مجلس شورای‌ملی

۱ ــ دفتر کتبخانهٔ ایاصوفیه ص ۳۲۰ و نیز در مجموعهٔ شمارهٔ ۳۵۷۲ ازهمان کتابخانه

۲ ــ دفتر کتبخانهٔ ایاصوفیه ص ۳۲۰

۳ ــ رجوع شود به ص ۶۸ از همین کتاب . ۴ ــ الفهرست ص ۴۰۴

۵ـ De sectis, ad eos qui introducuntur (les sctes en médecine)

۶ ــ فهرست کتابخانهٔ مجلس ج ۲ص۳۰۵-۳۰۶و فهرست کتابخانهٔ ملی پاریس ص۵۱۵ ودفتر کتابخانهٔ ایاصوفیه ص ۲۱۴

۷ ــ Theutra

مجموعهٔ شمارهٔ ۵۲۱ و کتابخانهٔ ملی پاریس جزومجموعهٔ شمارهٔ ۲۸۶۰ باقیست ونیز در مجموعه‌یی از کتابخانهٔ ایاصوفیه[۱] .

۲۰ـ کتاب جـالینوس الی اغلوقن[۲] فی التأتی لشفاءِ الامراض از مجموعهٔ ستة عشرجالینوس جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۵۲۱ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی ومجموعهٔ شمارهٔ ۲۸۶۰ کتابخانهٔ ملی پاریس ودر کتابخانهٔ ایاصوفیه‌موجود است .

۲۱ـ کتاب‌الاسطقسات‌علی‌رأی ابقراط ازمجموعهٔ ستة عشر جالینوس‌بتنهایی[۳] و با تعلیقات احمدبن محمد معروف به‌ابن الاشعث طبیب معروف متوفی بسال ۳۶۰[۴]. ابوالفرج‌بن طیب نیز شرحی براین کتاب دارد که در دست است .

۲۲ـ کتاب المزاج از مجموعهٔ ستة عشر جالینوس بتنهایی[۵] و با تعلیقات ابن الاشعث[۶] موجود است .

۲۳ـ المقالات السبع جالینوس که شرحی است برفصول ابقراط. نسخه‌یی‌ازآن بشمارهٔ ۲۸۳۷ در کتابخانهٔ ملی پاریس مضبوط است .

۲۴ـ کتاب عمل التشریح[۷] از مجموعهٔ ستة‌عشر جالینوس که نسخهٔ یونانی‌آن مفقوداست. نسخ این‌ترجمهٔ‌حنین در کتابخانهٔ بودلین بشمارهٔ DLxx و کتابخانهٔ ملی پاریس‌بشمارهٔ۲۸۵۱ وهمچنین‌درجزونسخ خطی‌شرقی متعلق بکتابخانهٔ ادوارد برون[۸] ودر کتابخانهٔ ایاصوفیه موجود است .

۲۵ـ جوامع الاسکندرانیین فی اسماءِ اعضاءِ الانسان ترجمهٔ حنین در کتابخانهٔ برلین‌موجوداست[۹] .

۱ــ دفتر کتابخانهٔ ایاصوفیه‌ص ۲۱۵ ۲ــ Glaucon

۳ــ فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی ج ۲ص۳۰۶. دفتر کتبخانهٔ ایاصوفیه ص ۲۱۴ وجزو مجموعهٔ ستة عشر همان کتابخانه ص ۲۱۵

۴ــ فهرست کتابخانهٔ ملی پاریس ص۵۱۳ جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۲۸۴۷

۵ــ فهرست کتابخانهٔ مجلس ج۲ ص۳۰۶. سه نسخه ۶ــ فهرست کتابخانهٔ‌ملی‌پاریس‌ص۵۱۳

۷ــ De anatomicis administrationibus

۸ــ A descriptive Catalogue of the Oriental Manuscripts belonging to the late E.G.Browne. Cambridge 1932,P.162.

۹ــ فهرست کتابخانهٔ برلین‌ج۵ص۵۰۲

۲۶ـ الصناعةالکبیرة وهوحیلة البرؤ[۱] ازمجموعهٔ ستة عشر جالینوس. نسخه‌یی از آن در کتابخانهٔ ملی پاریس بشمارهٔ ۲۸۵۵ موجود وحاوی چهار مقاله وقسمت بزرگی از مقالهٔ پنجم از آن کتابست.

۲۷ـ کتاب فی الاشیاءالخارجة عن الطبیعة ازجالینوس معروف به العلل والاعراض درمجموعهٔ شمارهٔ ۲۸۵۹ کتابخانهٔ ملی پاریس بصورت شش کتاب آمده است. میدانیم[۲] که این کتاب راجالینوس جمعاً درشش کتاب ومقالهٔ جداگانه تألیف کرده بود واسکندرانیان آنرا بصورت یك کتاب درآوردندتا درتعلیم طب بکاربرند وآنرا کتاب العلل والاعراض (= العلل والامراض) نامیدند. جالینوس خوداین کتابهارا بترتیب چنین نامیده بود: فی اصناف الامراض[۳]، فی اسباب الامراض[۴]، فی اصناف الاعراض[۵]، فی اسباب الاعراض[۶]. واین کتاب اخیر شامل مقالات چهارم وپنجم وششم است. درمجموعهٔ شمارهٔ ۲۸۵۹ کتابخانهٔ ملی پاریس این شش کتاب در شش رسالهٔ جدا آمده وترجمهٔ هرشش رساله به ابوزیدحنین ابن اسحق نسبت داده شده است. این نسخهٔ متعلق بکتابخانهٔ ملی پاریس وقتی دراختیارابوعلی ابن سینا بوده واوبخط خودبرآن نوشته بود: «..فی حوزالفقیرحسین بن عبدالله بن سینا المتطبب فی سنة سبع واربعمائة»[۷]. نسخهٔ دیگر ازاین کتاب درکتابخانهٔ ایاصوفیه[۸] و نسخه‌یی دیگر جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۶۲۳۵ کتابخانهٔ برلین موجود است.

۲۸ـ کتاب تدبیرالاصحاء از مجموعهٔ ستة عشر جالینوس درکتابخانهٔ ایاصوفیه باقیست[۹].

۲۹ـ کتاب الصناعة جزو مجموعهٔ ستة عشر جالینوس محفوظ درکتابخانهٔ ایاصوفیه[۱۰] ونیز نسخهٔ جداگانه‌یی درهمان کتابخانه[۱۱].

۱ـ De Methodo Curandi (la méthode de guérire)

۲ـ رجوع شود به طبقات الاطبا ج۱ ص۹۲

۳ـ De morborum differentiis ۴ـ De morborum causis

۵ـ De symptomatum differentiis ۶ـ De symptomatum causis

۷ـ رجوع شود بفهرست نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس ص۵۱۵

۸ـ دفتر کتبخانهٔ ایاصوفیه ص۲۱۴ ۹ـ ایضاً ص۲۱۴ وهمچنین در مجموعهٔ ستة عشر جالینوس ص۲۱۵ ۱۰ـ فهرست کتبخانهٔ ایاصوفیه ص۲۱۵ ۱۱ـ ایضاً ص۲۲۱

۳۰ـ کتاب القوی الطبیعیة جزو مجموعهٔ ستة عشر محفوظ در کتابخانهٔ ایاصوفیه و نیز جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۶۲۳۵ کتابخانهٔ برلین موجود است .

۳۱ـ کتاب الحُمیات یا کتاب اصناف الحمیات که جزو مجموعهٔ ستة عشر کتابخانهٔ ایاصوفیه و مجموعهٔ شمارهٔ ۶۲۳۵ کتابخانهٔ برلین باقیست .

۳۲ـ کتاب المقالات الخمس در تشریح از مجموعهٔ ستة عشر جالینوس مرکب ازپنج مقاله بنام : فی تشریح العظام ، فی تشریح العضل ، فی تشریح العصب ، فی تشریح العروق الغیر الضوارب ، فی تشریح العروق الضوارب . یك نسخه ازاین کتاب جزو مجموعهٔ ستةعشر کتابخانهٔ ایاصوفیه و نسخه‌یی دیگر بشمارهٔ 6233.pm.521 در کتابخانهٔ برلین موجود است . ابن‌الندیم ترجمهٔ هرپنج مقالهٔ این کتاب را به حنین بن اسحق نسبت‌داده است[۱] و با اینحال در کتاب المقالات الخمس متعلق بکتابخانهٔ برلین ترجمهٔ تشریح العصب بابو عثمان الدمشقی منسوب است .

۳۳ـ کتاب النبض الکبیر در مجموعهٔ ستة عشر جالینوس محفوظ در کتابخانهٔ ایاصوفیه .

۳۴ ـ کتاب البحران در مجموعهٔ ستة عشرجالینوس در کتابخانهٔ ایاصوفیه موجود است .

۳۵ـ کتاب ایام البحران در مجموعهٔ ستة عشر جالینوس در کتابخانهٔ ایاصوفیه باقیست .

۳۶ـ کتاب فی تفصیل احوال کتب جالینوس[۲] . این کتاب ظاهراً همان فهرست کتب است که جالینوس ازآثار خود ترتیب داد[۳] و حنین آنرا بعربی درآورد .

۳۷ـ رسالة فی افضل الهیئة (= کتاب افضل الهیآت) از جالینوس که در جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۴۸۳۸ کتابخانهٔ ایاصوفیه موجود است .

---

۱ – الفهرست ص۴۰۳ ۲ – دفتر کتبخانهٔ ایاصوفیه ص ۲۱۶

۳ – طبقات الاطبا ج ۱ ص۹۰

۳۸ـ ترجمهٔ کتاب فی ابدال الادویة المفردة. جزو مجموعه‌های شمارهٔ ۳۵۷۲ و ٤۸۳۸ کتابخانهٔ ایاصوفیه موجود است.

۳۹ـ کتاب الترياق جالینوس که ترجمهٔ آنرا بحنین نسبت داده‌اند در نسخهٔ متعلق بدارالکتب مصر بابن البطریق نسبت داده شده.

٤۰ـ کتاب الاعضاء (المواضع) الآلمة[۱] جالینوس در کتابخانهٔ ایاصوفیه موجود است[۲].

از اسحق بن حنین (ص ۷۰-۷۱)

ترجمه‌های ذیل باقی مانده است:

۱ـ کتاب قاطیغوریاس (المقولات) ارسطو در جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۲۳٤٦ کتابخانهٔ ملی پاریس[۳] که در حقیقت مجموعه‌یی از ارغنون ارسطو و علاوه بر کتب منطقی ارسطو و کتاب خطابه و شعر شامل ترجمهٔ ایساغوجی فرفوریوس نیز میباشد.

ظاهراً این نسخه از روی نسخه‌یی که حسن بن سوار (ابوالخیر بن خمار) ترتیب داده بود استنساخ شده است. دراین مجموعه ترجمهٔ کتاب المقولات (از ارسطو) ولوا حق المقولات[٤] (منسوب بارسطو و علی الظاهر تألیف یکی از نخستین پیروان وی خاصه ثاوفرسطس یا اوذیموس) در آخر آن به اسحق بن حنین نسبت داده شده و چنین آمده است: «تم کتاب ارسطو طالس المسمی قاطیغوریا، ای المقولات، صححه الحسن بن سوار من نسخة یحیی ابن عدی التی بخطه وهی التی قابل بها الدستور الذی بخط اسحق الناقل. قوبل به نسخة کتبت من خط عیسی بن اسحق بن زرعه، نسخها ایضاً من نسخة یحیی بن عدی المنقولة من دستور الاصل الذی بخط اسحق بن حنین فکان موافقا»[٥]. از این بیان چنین برمیآید که حسن

---

۱ — De locis affectis (Des lieux malades)

۲ — فهرست کتبخانهٔ ایاصوفیه ص ۲۱٤

۳ — فهرست نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس ص ٤۱۱

٤ — Postpredicamenta

٥ — منطق ارسطو ج ۱، مقدمه، ص ۱۱ — ۱۲

ابن سوار نسخهٔ خود را بانسخهٔ یحیی بن عدی که با نسخهٔ اصلی بخط اسحق بن حنین مقابله شده بود ، وهمچنین بانسخهٔ عیسی بن اسحق بن زرعه که از روی نسخهٔ یحیی بن عدی استنساخ شده بود مقابله وتصحیح کرد وبنابراین تردیدنیست که این نقل بدست اسحق بن حنین صورت گرفته است نه آنچنانکه درفهرست کتابخانهٔ پاریس آمده بوسیلهٔ عیسی بن اسحق بن زرعه. زنکر [۱] که نخستین بار بسال ۱۸٤٦ این کتاب رادرلایپزیگ منتشر کرده آنرا ازاسحق بن حنین دانسته واین اشتباه‌را تصحیح نموده است. ونریخ [۲] هم در کتاب مؤلفین یونانی در ترجمه ها وشروح عربی [۳] که بسال ۱۸٤۲ درلایپزیگ طبع شده بترجمهٔ اسحق بن حنین از این کتاب اشاره کرده است . اشکال امر درآنست که در الفهرست ابن الندیم که مترجمین ومفسرین قاطیغور یاس را اسم میبرد ذکری ازاسحق بن حنین نیست بلکه سخن از حنین بن اسحق است لیکن تصریحی که در عبارت فوق آمده مارا ازاین تردید رهایی میدهد. کتاب قاطیغور یاس ترجمهٔ اسحق را، دکتر عبدالرحمن بدوی در مجموعهٔ منطق ارسطو بسال ۱۹٤۸ در قاهره چاپ کرده است وعلاوه بر چاپ زنکر که بدان اشاره کرده ییم یکبار دیگر بدست بویژ نیز بطبع رسیده است [٤].

۲ــ درهمین مجموعه ترجمه‌یی ازباری ارمینیاس(العبارة) آمده است. این ترجمه هم ازاسحق بن حنین است ودرآخر آن چنین آمده: «تم کتاب ارسطوطالیس باری ارمینیس ای فی العبارة نقل اسحق بن حنین. نقل من نسخة بخط الحسن بن سوار، نسخها من نسخة یحیی بن عدی التی قابل بها دستور اسحق وبخطه . قوبل به نسخة کتبت من خط عیسی بن اسحق بن زرعة نسخها من خط یحیی بن عدی المنقول من دستور الاصل الذی بخط اسحق ابن حنین» [٥] ابن الندیم هم بترجمهٔ اسحق ازاین کتاب اشاره کرده است [٦] این رساله

۱ــ J. Th. Zenker ۲ - Wenrich

۳ - De Auctorum Graecorum versionibus et commentariis.

٤ - M. Bouyges: Bibliotheca Arabica Scholasticorum, Vol . IV.

٥- منطق ارسطو، مقدمهٔ ج۱ ص۱٥ ٦ ــ الفهرست چاپ مصر ص۳٤۸

را ایزیدور پولاك [۱] ازروی نسخهٔ پاریس چاپ کرده است[۲] وچاپ دیگری از آن در حواشی کتاب تلخیص کتاب المقولات ابن رشد بدست موریس بویژ[۳] شده و آخرین چاپ آن در کتاب منطق ارسطو بدست دکتر عبدالرحمن بدوی انجام گرفته است.

۳ـ ترجمهٔ مقالهٔ «الالف الصغری» از کتاب الحروف (الهیات) ارسطو را ابن الندیم باسحق نسبت داده است. این ترجمه اکنون در دست وهمانست که ابن رشد در شرح این مقاله اساس کار خود قرار داده [٤] وموریس بویژ ناشر تفسیر مابعدالطبیعه آنرا در کتاب مذکور نقل کرده است.

٤ ـ ترجمهٔ مقالة اللام از کتاب الحروف ارسطو (مقالهٔ دوازدهم). این ترجمه را دکتر عبدالرحمن بدوی درمجموعهٔ «ارسطو عندالعرب» (ج۱ ص۱ـ۱۱» چاپ کرده است. وی بحث مفصلی دراثبات انتساب این ترجمه باسحق بن حنین نیزدارد [٥]. نسخه یی که بدوی اساس کارخود قرار داد نسخهٔ (٦ م الحکمة والفلسفة) از دارالکتب المصریة است. پیش از وی همین فصل را دکتر ابوالعلا عفیفی درمجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه فؤاد مصر (مجلد ٥ جزء اول ص۸۹ — ۱۳۹) بامقدمه وترجمه یی ازانگلیسی [٦] منتشر کرده وچنین حدس زده است که ترجمهٔ قدیم این مقاله از ابوبشر متی بن یونس است.

٥ ـ تفسیر ثامسطیوس از مقالة اللام از کتاب الحروف ارسطو را ابن الندیم به اسحق بن حنین نسبت داده وازآن نسخی در دست است. دکترعبدالرحمن بدوی نسخهٔ متعلق بدارالکتب مصر را که عنوان آن چنین است: «مقالة اللام شرح ثامسطیوس ترجمة اسحق بن حنین» درمجموعهٔ ارسطو عندالعرب بطبع رسانیده است (ج۱ ص۱۲ـ۲۲) و

---

۱ — Isidor Pollak

۲ — Hermeneutik des Aristoteles in der arabischen uebersetzung des Ishaq Ibn Honain

۳- Maurice Bouyges ٤ — تفسیر مابعد الطبیعه لابن رشد چاپ بیروت سال ۱۹۳۸

٥ — مقدمهٔ کتاب ارسطو عندالعرب ص۹ — ۱٥

٦ — W- D. Ross در ۱۹۲٤ متن یونانی ودر ۱۹۲۸ ترجمهٔ انگلیسی مقالة اللام را منتشر کرد ودکتر عفیفی درترجمهٔ خود آنرا اساس کار قرار داد تا تلخیصی را که اسحق بن حنین دربرخی موارد بکاربرده است جبران کند.

آن مشتمل‌است برفصول ٦ـ٩ ازتفسیر مذکور ونیز قسمتی دیگر «یعنی فصل‌های اول و دوم» از همین شرح راکـه ترجمهٔ آن از اسحق است در ص ۳۲۹ ـ ۳۳۳ از کتاب مذکور بطبع رسانیده است وآن چنین آغاز میشود: «بسم‌الله‌الرحمن الرحیم رب‌اعن. مقالة اللام شرح ثامسطیوس ترجمة اسحق‌بن‌حنین»

٦ـ ترجمهٔ «مقالة فی‌العقل علی رأی ارسطوطالیس» ازالاسکندر الافرودیسی در جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۷۹٤ کتابخانهٔ اسکوریال ازاسحق باتعلیقاتی از وی. نسخه‌یی از این ترجمه در کتابخانهٔ مجلس نیز موجوداست[۱].

۷ـ ترجمهٔ کتاب النفس اسکندر افرودیسی. این ترجمهٔ اسحق را سموئیل بن یهودا بسال ۱۳۲۵ میلادی بعبری ترجمه کرد. نسخهٔ کتاب النفس در مجـموعهٔ شمارهٔ ٦٤۹ کتابخانهٔ اسکوریال مضبوط است.

۸ـ ترجمهٔ کتاب الاصول‌اقلیدس ازاسحق باصلاح ثابت‌بن قره مشتمل برپانزده مقاله. نسخهٔ‌آن در کتابخانهٔ مجلس موجوداست[۲].

۹ـ ترجمهٔ کتاب المعطیات اقلیدس از اسحق باصلاح ثابت و تحریر خواجـه نصیرالدین طوسی. این کتاب دارای نود وپنج شکل است ودرمجموعهٔ تحریرات خواجه نصیرالدین طوسی[۳]چاپ شده است و چنین شروع میشود: «تحریر کتاب المعطیات لاقلیدس ترجمة اسحق واصلحه ثابت خمسة وتسعون شکلا» نسخ خطی متعدد آن هم دردست است.

۱۰ـ ترجمهٔ شرح اوطوقیوس العسقلانی برمشکلات کتاب الکرة و الاسطوانة ارشمیدس، ازاسحق ونیزنقل اوازچهارده شکل ازمقالهٔ اول این کتاب مبنای‌کارخواجه نصیرالدین طوسی در «تحریرالکرة والاسطوانة لارشمیدس» قرارگرفت. خواجه‌علاوه

---

۱ ــ فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی ایران ج۲ ص ۳۹٦

۲ ــ ایضاً ج ۲ ص ۱۱۰ ــ ۱۱۱ ۳ــ مجموعة الرسائل حررها العلامة الفیلسوف الخواجه نصیرالدین محمدبن محمدبن‌الحسن الطوسی. طبع اول حیدر آباد سال ۱۳۵۸ جزء اول.

بر این دو ترجمه، نقل ناقص و نادرست دیگری را که مورد اصلاح ثابت بن قره قرار گرفته بود نیز مورد استفاده قرار داد لیکن از فحوای سخن وی چنین مستفاد میشود که چهارده مقالهٔ کتاب الکرة والاسطوانة ترجمهٔ اسحق بتمامی اساس کار تحریر او قرار گرفت و در مابقی این کتاب نیز ترجمهٔ اسحق ازشرح اوطوقیوس مورد نظر وی بوده است: «... انی کنت فی طلب الوقوف علی بعض المسائل المذکورة فی کتاب الکرة والاسطوانة لارشمیدس زماناً طویلا لکثرة الاحتیاج الیه فی المطالب الشریفة الهندسیة الی ان وقعت الی النسخة المشهورة من الکتاب التی اصلحها ثابت بن قرة وهی التی سقط عنها بعض المصادرات لقصور فهم ناقله الی العربیة عن ادراکه وعجزه بسبب ذلک عن النقل فطالعتها وکان الدفتر سقیماً لجهل ناسخه فسددته بقدر الامکان وجهدت فی تحقیق المسائل المذکورة فیه الی ان انتهیت الی المقالة الثانیة وعثرت الی ما اهمله ارشمیدس من المقدمات مع بناء بعض مطالبه علیه فتحیرت فیه وزاد حرصی علی تحصیله فظفرت بدفتر عتیق فیه شرح اوطوقیوس العسقلانی لمشکلات هذا الکتاب الذی نقله اسحق بن حنین الی العربیة نقلا علی بصیرة وکان فی ذلک الدفتر ایضاً متن الکتاب من صدره الی آخر الشکل الرابع عشر من مقالة الاولی ایضاً من نقل اسحق وکان ما یذکره اوطوقیوس فی اثناء شرحه من متن الکتاب مطابقاً لتلک النسخة فوجدت من ذلک الدفتر ما کنت اطلبه ورأیت ان احرر الکتاب علی الترتیب ... و اذکر شرح ما اشکل منه مما اورده الشارح اوطوقیوس... واثبت اعداد الاشکال علی حاشیتها بالروایتین فان اشکال مقالة الاولی فی نسخة ثابت ثمانیة واربعون وفی نسخة اسحق ثلاثة واربعون ففعلت ذلک... »(۱)

۱۱ـ ازترجمه‌های کتاب المجسطی بطلیموس چنانکه دیده‌ییم(۲) یکی را باسحق ابن حنین نسبت داده‌اند. ازاین ترجمه نسخی دردست وازآ نجمله است نسخهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس بشمارهٔ ۲۴۸۲ نسخ خطی عربی که بدین عبارت آغاز میشود : «جمل ما فی المقالة الاولی من کتاب بطلیموس القلوذی المنسوب الی التعالیم و هو کتاب الکبیر

۱- رجوع شود به تحریر الکرة والاسطوانة خواجه نصیر الدین طوسی چاپ حیدرآباد دکن ص ۲—۳ ۲— همین کتاب ص ۷۰

المعروف بالمجسطی ترجمه من اللسان الیونانی الی اللسان العربی لابی الصقر اسماعیل بن بلبل، اسحق بن حنین بن اسحق المتطبب وصححه ثابت بن قرة. این ابو الصقر اسمعیل وزیر الموفق برادر المعتمد بوده که در سال ۲۷۸ یا ۲۷۹ هجری کشته شده است. نسخهٔ مذکور شامل شش قسمت اول از کتاب المجسطی است و نسخه یی دیگر از همان کتابخانه بشمارهٔ ۲٤۸۳ شامل هفت مقاله. خواجه نصیر الدین طوسی ترجمهٔ المجسطی اسحق را تحریر کرده و از آن نسخ بسیار موجود است.

از قسطا بن لوقا (ص ۷۱-۷۳)

۱- ترجمهٔ کتاب الاکرثاوذوسیوس. این کتاب در سه مقاله و پنجاه و نه شکل ودر برخی نسخ در پنجاه وهشت شکل است که بامر ابو العباس احمد بن معتصم بالله از یونانی بعربی نقل شد. قسطا بن لوقا تا شکل پنجم از مقالهٔ سوم را ترجمه کرد و بعد از آن مترجم دیگری آنرا بپایان برد و ثابت بن قرة الحرانی اصلاح نمود. نسخی ازاین کتاب در کتابخانهٔ مجلس[۱] و کتابخانهٔ مدرسهٔ فاضلیهٔ مشهد[۲] و کتابخانهٔ ملی پاریس (جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۲٤٦۷) و کتابخانهٔ برلین موجود است. تهذیبی هم از آن بدست محیی الدین محمد بن ابی الشکر مغربی الاندلسی شده است[۳]. ترجمهٔ قسطا را خواجه نصیر الدین طوسی تحریر کرده واین تحریر در مجلد اول از مجموعهٔ تحریرات خواجه درحیدر آباد چاپ شده ودر آغاز آن چنین آمده است. «کتاب الاکرلثاوذوسیوس هو ثلاث مقالات وتسعة وخمسون شکلا وفی بعض النسخ بنقصان شکل فی العدد و قدامر بنقله من الیونانیة الی العربیة ابو العباس احمد بن المعتصم بالله فتولی نقله قسطا بن لوقا البعلبکی الی شکل الخامس من المقالة الثالثة ثم تولی نقل باقیه غیره واصلحه ثابت بن قره».

۲- ترجمهٔ کتاب المساکن ثاوذوسیوس در دوازده شکل از قسطا در دست است[٤]. این ترجمه را خواجه نصیر الدین طوسی تحریر کرده وآن در مجلد اول از مجموعهٔ تحریرات وی بسال ۱۳۵۸ در حیدر آباد چاپ شد و نسخ خطی متعدد آن هم

۱ــ فهرست کتابخانهٔ مجلس ج۲ ص ۸٤ و ۱۱٤
۲ــ فهرست کتابخانهٔ فاضلیه ص ۲٤٥
۳ــ فهرست کتابخانهٔ مجلس ج۲ ص ۱۱۱. فهرست کتابخانهٔ مشهد ج۳ ص ۳۰۰-۳۰۱. فهرست کتابخانهٔ ملی پاریس جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۲٤٦۸.
٤ــ فهرست کتابخانهٔ مجلس ج۲ ص ۱۱۵ و ۱۱۷ــ۱۱۸.

موجود است .

۳ ـ کتاب المطالع ابسقلاوس که نسخ آن در کتابخانهٔ مشهد[۱] و دارالکتب مصر[۲] ودر کتابخانهٔ برلین بشمارهٔ Mf . 258 . 5052 باقیست. این کتاب را الکندی اصلاح کرد واین ترجمه واصلاح‌را خواجه نصیرالدین طوسی تحریر نمود و تحریر او درجزو مجموعهٔ تحریرات وی (ج۲سال۱۳۵۹) در حیدرآباد چاپ شد. ترجمهٔ کتاب المطالع ابسقلاوس درمجموعهٔ شمارهٔ ۲٤۵۷ کتابخانهٔملی پاریس به‌اسحق‌بن حنین‌نسبت داده شده است .

٤ — ترجمهٔ رسالة فی الآراءالطبیعیةالتی یقول بهاالحکماء ازفلوطرخس الیونانی. نسخهٔ این‌ترجمه در کتابخانهٔ حیدرآباد موجوداست ونسخه‌یی‌دیگر ازآن‌در کتابخانهٔ مرحوم ابوعبدالله زنجانی درزنجان[۳].

۵ — ترجمهٔ کتاب‌الفلاحةالرومیة تألیف قسطوس بن اسکوراسکینه را حاجی خلیفه درجزو سایر مترجمان به قسطا نیز نسبت‌داده است. راجع بنسخهٔ موجود این کتاب رجوع شود باسم سرجس‌بن هلیاالرومی درصحایف آینده ازهمین کتاب.

٦ — ازآثار فلسفی قسطابن‌لوقا که خوداو تألیف کرده واز ذکر آن‌دراینجاچاره نیست «کتاب فی‌الفرق (یا: الفصل) بین‌النفس‌والروح»است. قسطادربیان‌فرق میان‌روح ونفس گوید: روح‌جوهری مجردونفس‌مادی‌است، روح‌متمکن‌درمکان‌نیست‌ونفس‌متمکن درمکان است، روح محاط درجسم نیست ونفس محاط درجسم میتواند بود ، روح باقی و غیرفانی است ونفس ازمیان میرود ودوباره بوجود میآید، نفس حکم آلتی بـرای روح دارد وامیال وفرمانهای آنرا باعضاء وحواس انتقال میدهد. دراین‌رساله قسطا بسیاری‌از اعمال‌جسم مانند تنفس، دوران‌دم، احساس وحرکت راتعریف میکند ونیز راجع‌باعمال نفسانی مهمی مانند فکر، ادراك ، حفظ وغیره مطالعه مینماید. کتاب الفرق بین النفس

---

۱ — فهرست کتابخانهٔ مشهد ج۳ ص۳۵٦ و ۳۵۹

۲ — منقول از فهرست کتابخانهٔ خدیویه ج۵ص۲۰۲

۳ — تذکرة النوادر من‌المخطوطات العربیة. حیدرآباد ۱۳۵۰ هجری ص۱۳۹.

والروح را یوحناهیسپالنسیس بـلاتینی در آورده واین تـرجمهٔ اورا گابریلی بچاپ رسانیده[۱] وهورتن درباب آن مطالعهٔ دقیق کرده است[۲].

۷–ترجمهٔ «کتاب فی رفع الاشیاء الثقیلة» ازایرن الاسکندرانی کهاز کتب بسیار مهم ومعتبر است .این ترجمهٔقسطابن لوقاراکارادوو بانقل آن بزبان فرانسوی بسال۱۸۹۳ درروزنامهٔ آسیائی(دورهٔ نهم ج۱ ص۳۸٦–٤۷۲ وج۲ ص۱۵۲–۲٦۹ و٤۲۰–۵۱٤) چاپ کرده است . ترجمهٔ آلمانی این کتاب را نیکس[۳] وشمیدت[٤] در سال ۱۹۰۰ چاپ کرده‌اند. ازاین کتاب اطلاعات جامعی از علم الحیل (مکانیك) یونانی بدست میآیدواین همان کتاب الحیل ایرونست که قدماترجمهٔ آنرا بقسطا نسبت داده اند.

علاوه برآثار موجودی که از قسطا نقل کرده‌ایم ازتألیفات این دانشمند درطب و ریاضیات و طبیعیات کتب متعددی موجود است که هر یك در جـای خود مذکور خواهد افتاد .

ازحبیش بن الحسن الاعسم (ص۷۳–۷۴)

چند ترجمه ازآثار ابقراط وجالینوس باقی مانده است. چنانکه میدانیم غـالب کتبی که‌حبیش ترجمه کرد بحنین بن اسحق نسبت‌داده شد وحتی‌اکنون نسخی‌ازترجمه ها دردست‌است که دربعضی بحنین ودر برخی بحبیش نسبت داده شده است. بهرحال از آثاری که‌اکنون باسم حبیش موجود است کتب ذیل‌را نام میبریم:

۱– کتاب عهد ابقراط که حنین بن اسحق اصل آنرا ازیونانی بسریانی وحبیش بمشارکت عیسی بن یحیی ازسریانی بعربی درآورد. این کتاب در جزو مجموعهٔ شمارهٔ ٦۲۳۵ کتابخانهٔ برلین موجود است.

۱- La Risalah di Qusta ben Luqa sulla differenza tra lo spirito e l'anima. Rendiconti della Reale Accademia dei Lincei, XIX, 1910, P. 622.

۲- Die philosophischen Systeme der spekulativen Theologie im Islam, 2ème édition, II, 1878, P.117

۳- L. Nix

٤- W. Schmidt

۲ – کتاب منافع الاعضاء[۱] جالینوس در هفده مقاله که حبیش آنرا نقل و حنین اصلاح کرد. این کتاب در مجموعهٔ شمارهٔ ٦۲۳٥ کتابخانهٔ برلین بنام حبیش است ولی در نسخهٔ شمارهٔ ۲۸٥۳ کتابخانهٔ ملی پاریس بنام حنین آمده و انتساب آن بحبیش اصح است. شرحی از عبدالرحمن بن علی بن ابی صادق بر این کتاب در دست است[۲].

۳ - ترجمهٔ کتاب خصب البدن از جالینوس در جزو مجموعهٔ شمارهٔ ٤۸۳۸ کتابخانهٔ ایاصوفیه موجود است.

٤ – التشریح الکبیر (= کتاب التشریح) جالینوس، این کتاب هم باسم حنین موجود است و آنرا م. سیمون[۳] چاپ کرده و بر گشترسر[٤] طی تحقیق و مطالعهٔ دقیق که در مقدمهٔ همان کتاب کرده انتساب این ترجمه را بحبیش مدلل ساخته است[٥]

٥ – ترجمهٔ کتاب حیلة البرؤ که نقل آن بحبیش و حنین هر دو نسبت داده شده، باقی است و در جزو آثار موجود حنین ذکر شده است.

از عیسی بن یحیی (ص ۷۴-۷٥)

۱ – ترجمهٔ کتاب الاخلاط جزو مجموعهٔ اثنی عشر ابقراط در کتابخانهٔ ایاصوفیه و در مجموعهٔ شمارهٔ ٦۲۳٥ کتابخانهٔ برلین موجود است. این کتاب را عیسی برای احمد ابن موسی بعربی در آورده بود.

۲ – ترجمهٔ عربی قسمتی از کتاب عهد ابقراط را از ترجمهٔ سریانی حنین به عیسی و قسمتی دیگر را بحبیش نسبت داده اند و ما در ذکر آثار حبیش از آن سخن گفته ییم.

ترجمهٔ کتب دیگری مانند ابیذیمیای ابقراط و کتاب تدبیر امراض الحاده ابقراط هم بحنین و هم بعیسی بن یحیی منسوب است و ما نسخ آنها را در ذکر آثار حنین نشان داده ییم.

عیسی بن یحیی هم دچار همان سرنوشت حبیش شده و بسیاری از آثار او بحنین منسوب گردیده است.

---

۱ — De usu partium

۲ — کتابخانهٔ ملی پاریس بشمارهٔ ۲۸٥٤

۳ — M. Simon: Sieben Bücher Anatomie des Galen

٤ — G. Bergsträsser

٥ — رجوع شود بدائرة المعارف اسلام ذیل عنوان حنین بن اسحق بقلم J.Ruska

از حجاج بن یوسف بن مطر (= مطران) (ص۷۵)

۱ـ ترجمه‌یی از کتاب المجسطی بطلیموس دردست است[۱].

۲ـ چنانکه میدانیم حجاج دوترجمه ازاصول الهندسه(جومطریا) اقلیدس کرد یکی معروف به‌الهارونی ودیگرمشهور به‌المأمونی. اسحق بن حنین و ابوعثمان‌الدمشقی نیز آنرا نقل کردند. نقل‌حجاج واسحق(باصلاح‌ثابت‌بن‌قره) اساس‌کارخواجه‌نصیرالدین طوسی‌درتحریر اقلیدس قرار گرفته ونسخ‌این تحریر بسیار است.

از ثابت بن قرة الحرانی (ص۷۵ - ۷۸)

ترجمه های متعدد وتألیفات بسیار دردست است. تألیفات اووپسرش‌ابوسعیدسنان ابن‌ثابت‌ونواده‌اش ابراهیم‌بن‌سنان هریك درجای خودذکرخواهدشد واینك میپردازیم بذکرآثار منقول وبعضی‌از اصلاحات‌ثابت:

۱ـ ترجمهٔ‌مأخوذات‌ارشمیدس بتفسیرابوالحسن علی بن‌احمدالنسوی که نسخی ازآن موجود است[۲]این‌ترجمه‌راخواجه‌نصیرالدین‌طوسی‌تحریر کرده وآن‌درمجموعهٔ تحریرات وی (ج۲ سال۱۳۵۹) درحیدرآباد چاپ شده است.

۲ـ‌از کتاب الکرةالمتحرکة اوطولوقوس که ثابت آنرا ترجمه و اصلاح کرده، نیز نسخی موجوداست[۳]وتحریرآن که بدست خواجه‌نصیرالدین طوسی‌صورت گرفته درجزو مجموعهٔ تحریرات وی (ج۱سال۱۳۵۸) درحیدرآباد چاپ‌شده‌است.

۳ـ کتاب‌المفروضات‌درسی‌وشش‌ودربعضی‌نسخ درسی وچهارشکل ازثابت‌بتحریر خواجه نصیرالدین طوسی دردست است که درجزو مجموعهٔ تحریرات وی چاپ شده. این کتاب رادرغالب نسخ باسم ثابت وازتألیفات اوذکر کرده‌اند لیکن ترجمه‌یا اصلاح ثابت از«کتاب المفروضات» ارشمیدس‌است که‌ابن‌الندیم آنراجزو کتب موجودومنقول آن‌استاد محسوب داشته‌است(٤).

---

۱ ـ رجوع‌شود به‌تاریخ ادبیات عرب تألیف بروکلمن ج ۱ ص۳۶۳

۲ـ فهرست کتابخانهٔ مجلس ج۲ص۱۱۵. کتابخانهٔ خدیویهٔ مصر ج۵ ص۲۰۲ وجزآن

۳ ـ کتابخانهٔ ملی پاریس درمجموعهٔ شمارهٔ ۲٤٦۷. کتابخانهٔ برلین بشمارهٔ 5932. Mf 258 . فهرست کتابخانهٔ‌مشهدج۳ص۳۰۹ـ۳۱۰ وص۳۵۵. فهرست کتابخانهٔ‌مجلس ج۲ ص۱۱۱و۱۱۷ـ۱۱۸

٤ـ الفهرست ص۳۷۲

٤ـ «کتاب اوطولوقس فی الطلوع والغروب من اصلاح ثابت و هومقالتان و ستة وثلاثون شکلا». این عنوان تحریر خواجه نصیرالدین طوسی از کتاب مذکور است که درجزو مجموعهٔ تحریرات آن استاد درحیدرآباد چاپ شده ونسخ خطی متعدد از آن در دست است.

٥ ـ «مقالة فی ان الخطین اذا خرجا علی اقل من زاویتین قائمتین التقیا». این مقاله باسم ثابت درمجموعهٔ شمارهٔ ۲٤٥۷ کتابخانهٔ ملی پاریس موجود ومسلماً ترجمهٔ اوست ازاثر ابلونیوس بهمین نام که ابن الندیم در پایان فهرست کتب ابلونیوس ذکر کرده و گفته است «وقد ذکر ثابت بن قرة ان له (ای لابلونیوس) مقالة فی ان الخطین اذا خرجا علی اقل من زاویتین قائمتین یلتقیان»[۱] نسخهٔ مذکور درچهارشنبه ۲۷ ربیع الثانی سال ۳٥۹ هجری درشیراز استنساخ شده.

٦ـ رسالة فی الشکل القطاع که درمجموعهٔ شمارهٔ ۲٤٥۷ کتابخانهٔ ملی پاریس موجود وعبارتست ازقسمتی از کتاب الاشکال الکریة ازمنالاوس.

۷ ـ کتاب ارشمیدس فی الدوائر المتماسة، ترجمه وتحریر ثابت که نسخهٔ آن در کتابخانهٔ بانکیپور موجود است[۲].

۸ـ «کتاب ارشمیدس فی اصول الهندسه» که ثابت بن قره آنرا از یونانی بعربی برای ابوالحسن علی بن یحیی نقل کرد[۳]. این همان کتاب المأخـوذات ارشمیدس است ودرمجموعه یی از رسالات ابواسحق ابراهیم بن سنان بن ثابت متعلق بکتابخانهٔ دائرة المعارف عثمانیهٔ حیدرآباد بدونسبت داده شده است[٤].

۹ـ «کتاب اوطوقیس فی حکایة ما استخرجه القدماء من خطین بین خطین حتی یتوالی الاربعة متناسبة نقل ابی الحسن ثابت بن قرة» درجزومجموعهٔ شمارهٔ ۲٤٥۷ کتابخانهٔ

---

۱ ـ الفهرست ص۳۷۳

۲ـ Catalogue of the Arabic and Persian manuscripts in the Oriental Public library at Bankipore by: Maulavî Azîmu'd-dîn Ahmad. Calcutta. volume XXII, p. 78—79.

۳ـ ایضاً فهرست بانکیپور ج۲۲ ص۷۹ـ۸۰

٤ـ تذکرة النوادر من المخطوطات العربیة. ص۱٥۱

ملی پاریس موجود وهمانست که بنام «کتاب فی الخطین»[۱] مشهور میباشد وابن الندیم ترجمهٔ عربی آنرا بثابت بن قره نسبت داده است.

۱۰ـ کتابی منسوب بثابت بن قره در باب بیماریهای اسبان، در نود فصل در کتابخانهٔ ملی پاریس موجوداست که بنابر اشاره یی که در آن کتاب آمده ازفارسی (پهلوی) بعربی نقل شده واگر این سخن درست باشد ترجمه ازثابت نیست.

۱۱ـ سه مقالهٔ آخر ازهفت مقالهٔ کتاب المخروطات یاقطع مخروطات ابولونیوس. ناقلان دورهٔ اسلامی هرهفت مقالهٔ کتاب را بعربی درآوردند، وازثابت جزسه مقالهٔ آخر اسم برده نشده است. ازاین ترجمه نسخی وازآنجمله نسخه یی در کتابخانهٔ ایاصوفیه موجود است [۲]. تحریری ازاین کتاب بدست محیی الدین الاندلسی شده است[۳] متن عربی این کتاب بلاتینی ترجمه شده وهردومتن بسال ۱۷۱۰ بطبع رسیده است.

۱۲ـ ترجمهٔ کتاب اقلیدس «فی القسمة» که بنابر نقل ابن الندیم ثابت آنرا اصلاح کرده وموضوع آن تقسیم خطوط مستوی است. نسخه یی از آن درمجموعهٔ شمارهٔ ۲۴۵۷ نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است. وپیکه[۴] ترجمه یی از این رساله رادر روزنامه آسیائی (جزوهٔ سپتامبر اکتبر ۱۸۵۱) چاپ کرد.

۱۳ـ ترجمهٔ کتاب جغرافیای بطلیموس. ازاین کتاب دونسخه در کتابخانهٔ ایاصوفیه موجود است.[۵] ابن الندیم ازاین کتاب بنام «کتاب جغرافیا فی المعمور وصفة الارض» یاد کرده وترجمهٔ مشهور ونیکوی آنرا ازثابت بن قرة دانسته است[۶].

۱۴ـ کتاب الثقل والخفة اقلیدس باصلاح ثابت بن قره در کتابخانهٔ برلین بشمارهٔ 6014. Mf. 258 و نسخه یی دیگر در کتابخانهٔ ملی پاریس جزو مجموعهٔ شمارهٔ

۱ـ الفهرست ص ۳۷۴ ۲ـ دفتر کتبخانهٔ ایاصوفیه ص ۱۶۵

۳ـ فهرست نسخ خطی عربی وفارسی وترکی لیندزیانا ص ۴.

۴ـ Wœpcke

۵ـ دفتر کتبخانهٔ ایاصوفیه ص ۱۵۵ و ۱۵۶

۶ـ الفهرست ص ۳۷۵

۲۴۵۷ نسخ خطی عربی ونسخه‌یی دیگر در کتابخانهٔ فاضلیهٔ مشهد [۱] موجود است. در بعض نسخ موجود این کتاب بارشمیدس منسوب است و ابن‌الندیم آنرا باقلیدس نسبت داده[۲].

۱۵ـ «کتاب عمل الدائرة المقسومة سبعة اقسام متساوية لارشميدس ترجمة ابی‌الحسن ثابت‌بن‌قرة» اصلاح وتحریر مصطفی صدقی ازعلمای قرون متأخر. این‌نسخه در دارالکتب‌المصریه موجود است.[۳]

از ابوعثمان سعیدبن یعقوب الدمشقی (ص۷۹ ـ ۸۰)

۱ـ ترجمهٔ ایساغوجی‌فرفوریوس‌درمجموعهٔ شمارهٔ۲۳۴۶نسخ‌خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس[۴] با حواشی وتعلیقاتی که بیشتر از حسن‌بن سوار است. در آخر آن‌چنین آمده‌است:«تم‌مدخل‌فرفوريوس‌الموسوم بايساغوجی نقل ابی‌عثمان‌الدمشقی‌قوبل به‌نسخة مقروءة علی‌يحيی‌بن عدی، فكان‌موافقا.»

۲ـ درهمین مجموعه کتاب دیگری از منطقیات بنقل ابوعثمان دمشقی است و آن‌هفت‌مقالهٔ‌اول‌ازطوبیقاست. ابی‌عثمان‌خودمیگویددراین‌مقاله چند موضع است که‌ما آنراچنانکه‌ازظاهرعبارت‌برمیآمدترجمه کردیم لیکن معنی‌آن درست برمامعلوم نشد، بازدرآن نظر خواهیم‌کردوهرچه را معنای‌آن‌برما معلوم ودرست‌شدن‌کر خواهیم‌نمود. در آخر مقالهٔ هفتم چنین آمده است: « تمت المقالة السابعة من كتاب طوبيقا نقل ابی عثمان سعيدبن يعقوب الدمشقی وهی آخرما وجدت من نقله‌لهذاالكتاب»[۵]

۳ـ مقالة الاسكندر الافروديسی فی‌القول فی‌مبادی الكل علی‌رأی ارسطوطاليس جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۶۳۴ مجلس شورای ملی[۶] و نیز در کتابخانهٔ مشهد[۷] موجود است. درپایان نسخهٔ کتابخانهٔ مشهد قسمتی از کتاب طیماوس بعنوان « اقاويل افلاطن

---

۱ ــ فهرست کتابخانهٔ فاضلیه ص۲۴۶ ۲ ــ الفهرست ص ۳۷۲
۳ ــ منقول از فهرست کتابخانهٔ خدیویهٔ مصرج۵ ص ۲۰۳
۴ ـ شرح این مجموعه را در تکمله راجع به اسحق بن‌حنین وابن‌الغمار بیابید.
۵ ــ منطق ارسطو مقدمهٔ ج۱ ص۲۷
۶ ــ فهرست کتابخانهٔ مجلس ج ۲ ص ۳۹۶
۷ ــ فهرست کتابخانهٔ مشهد ج۴ ص ۲۵۴

فی کتاب طیماوس من کتبه فی امر النفس و العقل » نقل شده است . ترجمهٔ این کتاب در مجموعه‌یی بشمارهٔ ٤٨٧١ در کتابخانهٔ ظاهریهٔ دمشق بابراهیم بن عبدالله النصرانی الکاتب نسبت داده شده است .

٤ـ ترجمهٔ یکی ازمقالات الاسکندر الافرودیسی در اینکه « هل المتحرك علی عظم ما یتحرك فی اول حرکته علی اول جزء منه ام لا ؟ » در جزو مجموعه‌یی بشمارهٔ ٤٨٧١ در مکتبة الظاهریة (دمشق) موجود است و دکتر عبدالرحمن بدوی آنرا در مجموعهٔ ارسطو عندالعرب (ج۱ ص۲۷۸ـ۲۸۰) چاپ کرده است.

در دنبال این مقاله مقالات دیگری بدین شرح از مجموعهٔ مذکور نقل و طبع شده است :

٥ـ « مقالة الاسکندر الافرودیسی فی الرد علی کسوقراطیس[۱] فی ان الصورة قبل الجنس واول له اولیة طبیعیة ».

٦ـ « مقالة للاسکندر فی انه قد یمکن ان یلتذ الملتذ ویحزن معاً علی رأی ارسطو»

۷ـ «مقالة الاسکندر الافرودیسی فی ان القوة الواحدة یمکن ان تکون قابلة للاضداد جمیعاً علی رأی ارسطوطالیس »

۸ـ «مقالة الاسکندر الافرودیسی فی ان الممکون اذا استحال استحال من ضده ایضاً معاً علی رأی ارسطوطالیس »

۹ـ «مقالة الاسکندر فی الصورة وانها تمام الحرکة و کمالها علی رأی ارسطو »

۱۰ـ مقالة الاسکندر فی اثبات الصور الروحانیة التی لاهیولی لها»

۱۱ـ «مقالة الاسکندر فی ان الفعل اعم من الحرکة علی رأی ارسطو»(۲)

۱۲ـ «مقالة الاسکندر الافرودیسی فی ان الفضول التی بها یقسم جنس من الاجناس لیست واجب ضرورة ان تکون توجد فی ذلك الجنس وحده الذی ایاه تقسم ، بل قد یمکن

۱ـ ظ : کسنوقراطیس یعنی Xenocrates شاگرد مشهور افلاطون که در سال ۳۳۹ ق.م. بریاست آکادمی رسید و در سال ۳۱٤ ق.م. درگذشت.

۲ـ در پایان این مقاله چنین آمده است : هذه المقالات المنسوبة الی الاسکندر الافرودیسی کلها من نقل ابی عثمان سعید الدمشقی وهذه النسخة الثانیة من خط الدمشقی .

ان تقسم بها اجناس اکثر من واحد لیس بعضها من نتائج بعض» که درحواشی آن تعلیقاتی از ابوعمر والطبری منقول از ابو بشر متی بن یونس القنائی یافته میشود.

۱۳ـ مقالة فی اللون وای شیء هو علی رأی الفیلسوف (یعنی ارسطو)، درمجموعه یی متعلق بکتابخانهٔ اسکوریال وهمچنین در کتابخانهٔ برلین موجود است(۱).

۱٤ـ «مقالة فی ان الزیادة والنمو هما فی الصورة لا فی الهیولی» که ترجمهٔ لاتینی آن هم موجود و نسخهٔ خطی آن درمجموعهٔ اسکوریال مضبوط است(۲).

۱۵ـ ترجمه یی از مقالهٔ ثامسطیوس« فی الرد علی مقسیموس(۳) فی تحلیل الشکل الثانی والثالث الی الاول». مقسیموس بتبعیت ازرأی ایامبلیخوس و فرفوریوس معتقد بود که برهانهای شکل دوم وسوم از براهین کامله هستند درصورتیکه ثامسطیوس بپیروی از ارسطو معتقد بنقص آنها بود و بهمین سبب هم میان آندو مشاجره و بحثی در گرفته بود وثامسطیوس این رساله را در رد نظر مقسیموس نوشته بود. این رساله در جزو مجموعهٔ شمارهٔ ٤۸۷۱ مکتبة الظاهریة دمشق موجود است ودکتر عبدالرحمن بدوی آنرا درمجلد اول از مجموعهٔ ارسطو عندالعرب (ص ۳۰۹ـ۳۲۵) چاپ کرده است.

۱۶ـ «المقالة الاولی من کتاب بپس فی الاعظام المنطقد والصم التی ذکرت فی المقالة العاشرة من کتاب اوقلیدس فی الاسطقسات» جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۲٤۵۷ نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است و یکه مستخرجی از این رساله در زمرهٔ یادداشتهای آکادمی علوم ج ۱٤ منتشر کرده است(٤)

۱۷ـ «المقالة الثانیة من تفسیر المقالة العاشرة من کتاب اوقلیدس فی الاصول» که درمجموعهٔ فوق الذکر موجود واستنساخ آن از احمد بن محمد بن عبدالجلیل ریاضی دان معروف قرن چهارم و مؤرخ بتاریخ سال ۳۵۸ هجری است.

---

۱ ـ مقدمهٔ ارسطو عندالعرب ج ۱ ص ۵۵ ۲ ـ ایضاً ص ۵٦

۳ـ مقسیموس از میری Maxime de Smyrne دانشمند قرن چهارم میلادی منسوب بمدرسهٔ ایامبلیخوس متوفی بسال ۳۷۰ میلادی است.

٤ـ Wœpcke : Essai d'une restitution des travaux perdus d'Apollonius sur les quantités irrationnelles.

۱۸ـ « تفسیر یحیی النحوی لکتاب جالینوس فی النبض الصغیر الی طوثرون نقل ابی عثمان الدمشقی» نسخهٔ آن بشماره 6230.we.1184 در کتابخانهٔ برلین موجود است.

۱۹ـ ترجمهٔ کتاب تشریح العصب که خود قسمتی است از کتاب معروف جالینوس موسوم به المقالات الخمس فی التشریح بنام ابوعثمان در جزو کتاب المقالات الخمس جالینوس مضبوط در کتابخانهٔ برلین[۱] موجود است. باید بیادداشت که ترجمهٔ همهٔ این کتاب را بحنین بن اسحق نیز نسبت داده‌اند.

از اصطفن بن بسیل (ص ۸۰)

ترجمهٔ کتاب الحشائش[۲] دیسقوریدس (دیاسقوریدس، ذیاسقوریذوس) العین زربی که بنام «الادویة المفردة»[۳] وخواص الاشجار[۴] و کتاب دیسقوریدس فی مواد العلاج[۵] ومفردات دیسقوریدس هم معروف میباشد، باصلاح حنین بن اسحق دردست است[۶]. لکلر[۷] راجع باین کتاب درروزنامهٔ آسیایی (شمارهٔ ژانویهٔ ۱۸۶۷) تحقیقی دارد. کتاب الحشایش درپنج مقاله است ودر آغاز مقالهٔ چهارم آن چنین آمده: «المقالة الرابعة من کتاب دیسقوریدس انا قد ذکرنا ایها الحبیب اریوس فی الثلاث مقالات التی سلفت من هذا الکتاب الافاویه والادهان والطیب والشجر والحیوان والبقول والنبات والعصارات والبزور و نحن آخذون فی هذه المقالة فی الکلام فیما بقی علینا من النبات واصول النبات». وازهمین شرح موضوعات کتاب معلوم میشود.

راجع به کتاب الحشایش، ابن ابی اصیبعه گفته است[۸] که ابو داود سلیمان بن

---

۱ — فهرست کتابخانهٔ برلین ج ۵ ص ۵۰۲.

۲ — Traités des plantes ۳ — طبقات الاطبا ج ۲ ص ٤٦

٤ — در نسخهٔ کتابخانهٔ مشهد ۵ — در نسخهٔ کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا.

٦ — کتابخانهٔ ملی پاریس بشمارهٔ ۲۸٤۹ نسخ خطی عربی (فهرست کتابخانهٔ ملی پاریس ص ۵۱۳) و نسخهٔ ناقص دیگری بشمارهٔ ۲۸۵۰ (ایضاً ص ۵۱۳). کتابخانهٔ مشهد (فهرست آن کتابخانه ج ۳ ص ۲۵٤). کتابخانهٔ ایاصوفیه (دفتر کتبخانهٔ ایاصوفیه ص ۲۲۱). کتابخانهٔ جمعیت دائرة المعارف عثمانیه (تذکرة النوادر ص ۱۸۲). کتابخانهٔ بانکیپور. کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا: Supplement to the Catalogue of the arabic manuscripts in the British Museum. by Charles Rieu. London 1894, P. 536

۷ — Leclerc ۸ — طبقات الاطبا ج ۲ ص ٤٦ — ٤۷

حسان معروف بابن جلجل طبیب اندلسی معاصر هشام المؤید بالله (۳۶۶-۳۹۹ هجری) آنرا تفسیر کرده و در آغاز کتاب گفته است که کتاب دیسقوریدس در بغداد در دولت عباسیان و بعهد جعفر المتوکل ترجمه شد و مترجم آن از زبان یونانی بزبان عربی اصطفن بن بسیل بوده است و این کتاب را حنین بن اسحق تصفح و تصحیح کرد. اصطفن از اسامی یونانی این کتاب هرچه را معادلی درعربی یافت بتازی ترجمه کرد و هر اسم را که معادلی درعربی نداشت همچنان بیونانی آورد تا مگر بعدازو آنها را بالفاظ معینی از عربی بنامند. چون این ترجمهٔ اصطفن باندلس رسید درایام الناصر عبدالرحمن بن محمد (۳۰۰-۳۵۰) صاحب اندلس ارمانیوس پادشاه قسطنطنیه در سال ۳۳۷ نامه یی بدونگاشت وهدایای گرانبهایی برای او فرستاد و در جملهٔ این هدایا کتاب الحشایش دیسقوریدس مصور بتصاویر رومی عجیب و بمتن اصلی یونانی بوده است. ارمانیوس در نامهٔ خود بالناصر نوشته بود که از کتاب دیسقوریدس فایده یی نمیتوان گرفت مگر با مردی که زبان یونانی نیك بداند و این ادویه را خوب بشناسد و چون در این هنگام کسی که زبان یونانی داند نبود آن کتاب همچنان در خزانهٔ عبدالرحمن الناصر بزبان یونانی باقی ماند و بزبان عربی ترجمه نشد و آنکه در دست مردم بود ترجمهٔ اصطفن بود که از بغداد آورده بودند. الناصر در جواب نامهٔ خود بارمانیوس ازومردی را که آشنا بزبان یونانی ولاتینی باشد بخواست تا مترجمانی را که لاتینی بدانند تعلیم دهدو آنان بترجمهٔ عربی کتاب مبادرت کنند. ارمانیوس راهبی را بنام نقولا بقرطبه فرستاد و او درسال ۳۴۰ بقرطبه رسید و بیاری چندتن ازطبیبان آگاه اسماء عقاقیر کتاب دیسقوریدوس را تصحیح کرد.

ترجمهٔ دیگری ازهمین کتاب بدست سالم ملطی بامر حکمران دیار بکر الب اینانج قتلغ بیك ابوالمظفر بن تمرتاش غازی ابن ارتق شهاب الدوله از حکمرانان ارتقی (قرن ششم هجری) ازسریانی بعربی صورت گرفت ویکبار دیگر هم بدست مهران بن منصور ترجمه شد و این ترجمه در جزو نسخ خطی کتابخانهٔ مشهد بنام خواص الاشجار موجود است(۱)

۱ — فهرست کتابخانهٔ مشهد ج۳ ص ۲۵۴

از اسطاث(۱) (ص ۸۰)

۱ـ ترجمهٔ کتاب الحروف ارسطو معروف بالهیات تا آخر مقالةاللام در دست و همانست که ناشر «تفسیرمابعدالطبیعة لابن رشد» آنرا در کتاب مذکور نقل کرده است و آنچه ابوالولیدبن رشد اساس کار خود در تفسیر این کتاب قرار داده غیر از مقالهٔ الالف الصغری که از ترجمهٔ اسحق بن حنین استفاده کرده بود از روی ترجمهٔ اسطاث است .

۲ـ ترجمهٔ کتابی در فلاحت نیز برای یحیی بن خالد برمکی از وی در دست است(۲)

از ابن ناعمه (عبد المسیح بن عبدالله الحمصی الناعمی) (ص ۸۲)

۱ـ ترجمهٔ سوفسطیقا (المغالطین) ارسطو که درمجموعه یی ازمنطقیات ارسطومتعلق بکتابخانهٔ ملی پاریس بشمارهٔ ۲۳٤٦ همراه سه ترجمهٔ دیگراز سوفسطیقا مضبوطاست وبدین کلمات ختم میشود: تم کتاب ارسطوطالس المسمی سوفسطیقا فی التبصیر بمغالطة السوفسطائیة ، نقل الناعمی وللله علی ذلك الحمد والمنة .

۲ـ ترجمهٔ اثولوجیا منسوب بارسطومعروف به کتاب المیامر(۳) که از ده میمر پدیدآمده‌است، چهار میمر اول آن متضمن مباحث نو افلاطونی درباب مبداء اول وعقل کلی ونفس کلی ونفس ناطقه و نفوس بهیمیه و نامیه و طبیعیه وشرف عالم عقلی و لزوم خلع بدن و تسکین حواس و وساوس نفسانی برای عروج بعوالم عقلانی است . در میمر پنجم راجع بخالق و کیفیت ابداع و احوال اشیاء در نزد او سخن رفته است و در میمر ششم از کواکب و در میمر هفتم در نفس شریفه و در میمر هشتم در صفت نار و درمیمر نهم درنفس ناطقه وبقای آن بعد ازموت جسم ودرمیمردهم درباب علت اولی واشیائی که از او بوجودآمده‌اند. ازاین کتاب نسخ متعددر کتابخانه های مجلس وموزهٔ بریتانیاومشهد و کتابخانه‌های مصر واستانبول وبانکیپور وبرلین و کتابخانهٔ ملی پاریس وجزآن موجود است و یکبار در حاشیهٔ قبسات در تهران بسال ۱۳۱۵ و بار دیگر در ۱۸۸۲ بتصحیح و

۱ــ Eustathius ۲ــ تاریخ ادبیات عرب، برکلمن، ج ۱ ص ۳٦۳-۳٦٤

۳ــ میامرجمع کلمهٔ سریانی میمر (maïmar) بمعنی مبحث ، مقال ، گفتار است .

تحشیهٔ فریدریك دیه‌تریسی در برلن چاپ شده است . ابوعلی‌بن سینا را شرحی بر این کتابست که دکتر عبدالرحمن بدوی آنرا در مجموعهٔ ارسطو عندالعرب بامقابلهٔ چند نسخه ازصحیفهٔ ۳۷تا۷٤چاپ کرده است وبنابر عقیدهٔ وی این‌تفسیر جزئیست از کتاب الانصاف شیخ .

از ابو بشرمتی بن یونس القنائی (ص ۸۳)

۱ـ ترجمهٔ کتاب فی‌الشعر (ابوطیقا) بعنوان« کتاب‌ارسطوطالیس فی‌الشعراءنقل ابی بشرمتی بن یونس القنائی من السریانی الی العربیة » در مجموعهٔ شمارهٔ ۲۳٤٦ کتابخانهٔ ملی پاریس در دست است. این ترجمه‌یك بار درلندن بسال ۱۸۸۷ وباردیگر در وین (۱۹۲۸ـ۱۹۳۲) طبع شده است[۱] وهر دو ناشر آن کتاب بترجمهٔ جداگانهٔ آن هم مبادرت کردند .

در همین مجموعه برحواشی رسالات منطقی ارسطو تعلیقات و توضیحات مفصلی هست که قسمت بزرگ آن از حسن‌بن سوار وقسمتی دیگر از متی‌بن یونس میباشد .

۲ـ ترجمهٔ کتاب‌انولوطیقا الاواخر (اناالوطیقا الثانیة) معروف به کتاب البرهان ارسطو هم درهمین مجموعه ازابوبشرمتی‌دردست است و چنین شروع میشود :

«بسم‌الله الرحمن‌الرحیم. کتاب انولوطیقا الاواخر وهوالمعروف بکتاب‌البرهان لارسطوطالس ، نقل ابی‌بشر متی‌بن‌یونس القنائی الی‌العربی من نقل اسحق بن‌حنین‌الی السریانی.»ودرآخر مقالهٔاول آن‌چنین آمده‌است:تمت‌المقالة‌الاولی‌من کتاب‌ارسطوطالیس فی‌البرهان نقل ابی بشرمتی‌بن یونس القنائی من السریانی الی‌العربی . نقلت من نسخة بخط الحسن‌بن سوار، قوبل به نسخة کتبت‌من نسخة عیسی‌بن اسحق بن زرعة المنقولة من نسخة یحیی‌بن عدی فکان موافقاًلها .» و درآغاز مقالهٔ دوم هم باز بنقل آن بدست ابی‌بشرمتی بن‌یونس از سریانی اشاره شده ودرآخر این مقاله چنین‌آمده است: « تمت

۱ـ D.Margoliouth: Analecta Orientalia ad Poeticam Aristoteliam. — Londini, 1887.

J. Tkatsch: Di Arabischen Uebersetzung der Poetik , wien, 1928—1932.

المقالة الثانية من انولوطيقا الثانية وهی آخر کتاب البرهان نقل ابی بشرمتی بن یونس القنائی من السریانی الی العربی. نقلت من نسخة الحسن بن سوار . قوبل به نسخة کتبت من نسخة عیسی بن اسحق بن زرعه المنقولة من نسخة یحیی بن عدی فکان ایضاً موافقاً لها»(۱)

۳ـ تعلیقاتی از ابوبشر بر مقالهٔ الاسکندر الافرودیسی «فی الفصول» ترجمهٔ ابی عثمان سعید بن یعقوب الدمشقی در دست است . این تعلیقات را ابو عمرو الطبری از ابوبشر نقل کرده و دکتر عبدالرحمن بدوی آنرا در حواشی مقالهٔ مذکور در مجموعهٔ ارسطو عندالعرب (ص۲۹۵ـ۳۰۸) چاپ کرده است .

از ابوزکریا یحیی بن عدی (ص۸۳ـ۸۴)

مترجم و فیلسوف بزرگ یعقوبی ترجمه ها و تألیفاتی در دست است . از تألیفات موجود او بعداً درذکر آثار فیلسوفان سخن خواهیم گفت اما از ترجمه های او نقلی از سوفسطیقای ارسطو جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۲۳۴۶ کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است که آنرا از سریانی بعربی نقل کرد و این ترجمه چنین شروع میشود : « سوفسطیقا بنقل الفاضل ابی زکریا یحیی بن عدی اعلی الله منزلته...» و بدین کلمات پایان می یابد : «تم کتاب ارسطوطالیس فی تبکیت(۲) السوفسطائیین نقل الفاضل ابی زکریا یحیی بن عدی، رفع الله درجته و الحقه بالابرار الصالحین و الاخیار الطاهرین من اهل طبقته، من اللغة السریانیة الی اللغة العربیة»(۳)

از ابن زرعه (ص۸۴)

مترجم و فیلسوف بزرگ یعقوبی ترجمه یی از سوفسطیقا جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۲۳۴۶ کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است که باسه ترجمهٔ دیگر از همین کتاب همراه میباشد. این نسخه بدین نحو ختم میشود : «تم کتاب سوفسطیقا ای التظاهر بالحکمة لارسطوطالس الفیلسوف نقل عیسی بن اسحق بن زرعه من السریانی بنقل اثانس... »(٤) . از ابن

---

۱ ـ منطق ارسطو ج۱ ص ۲٤ ـ ۲۵

۲ ـ تبکیت: درشتی و سرزنش کردن و غلبه کردن بحجت (صراح اللغة)

۳ ـ مقدمهٔ منطق ارسطو ج ۱ ص ۲۸ ـ ۲۹ .

٤ ـ ایضاً مقدمهٔ منطق ارسطو ج۱ ص۳۰

زرعه کتب متعددی در اثبات اصول مذهبی وی باقی مانده است که بعد ازین مذکور خواهد افتاد.

از نظیف القس الرومی (نظیف بن یمن المتطبب) (ص۸۵)

که ابن الندیم از قصد او بنقل مقالهٔ دهم اقلیدس یاد کرده بود ترجمه‌یی باقی مانده‌است بدین عنوان «هذا مانقلد نظیف بن یمن المتطبب مما وجدفی الیونان من الزیادة فی اشکال المقالة العاشرة» که درجزو مجموعهٔ شمارهٔ ۲٤۵۷ نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس مضبوط وشامل دوقسمت است. نخست قضیهٔ اول از کتاب اقلیدس ودوم قضیهٔ ششم ازهمان کتاب. نظیف این قسمت را از یونانی ترجمه کرد.

از ابن وحشیة الکلدانی (ص۸٦-۸۷)

۱- کتاب الفلاحة النبطیة که ابن وحشیه آنرا بسال ۲۹۱ هجری ازلغت نبطی بزبان عربی درآورد. نسخ متعددی ازاین ترجمه موجوداست از آنجمله در کتابخانهٔ ملی پاریس بشمارهٔ ۲۸۰۳ نسخ خطی عربی ودر کتابخانهٔ ولی الدین استانبول بشمارهٔ ۲٤۸۵ و در کتابخانهٔ حمیدیهٔ استانبول بشمارهٔ ۱۰۳۱ ودر کتابخانهٔ برلین بشمارهٔ 6205.Mq.469 و۶۲۰۶.

تلخیصی ازاین کتاب بنام « مختصر کتاب الفلاحة » ترتیب یافته که نسخهٔ آن در کتابخانهٔ بانکیپور موجود(۱) و شامل ۲۵۸ باب است. تلخیص کننده درآخر کتاب چنین آورده است : « فرغ من کتابته و اختصاره اضعف عبادالله و احوجهم الی عفوه و رحمته علی بن حسن بن محمد الحسینی العراقی بالقاهره المحروسة فی عشر رجب الفرد سنة ثلاث و سبعین وثمانمائة ».

علی بن حسن درتاریخ ترجمهٔ این کتاب چنین آورده است:« وهذا الکتاب عربه رجل... کان...عالما الشهیر بابن وحشیة فی سنة احدی وتسعین و مأتین من تاریخ العرب من الهجرة واملاه علی بن ابی (ظ:علی ابی) طالب احمد بن حسین بن علی بن احمد (ظ:محمد) بن عبدالملک الزیات فی سنة ثمانی عشرة وثلثمائة من تاریخ العرب من الهجرة...» وازقول ابن وحشیة گفته است :« قال الفاضل ابوبکر احمد بن وحشیة ان هذا الکتاب صنفه ثلاثة انفار من حکماء النبط الاول منهم اسمه صغریث . . . و رجل حکیم اسمه ینبوشاذ فجاء بعد هما

۱ — فهرست کتابخانهٔ بانکیپور ج ۲۲ ص ۱۵۲ — ۱۵۸

رجل اسمه قوثامی. » تلخیص کننده در مقدمهٔ کتاب چنین آورده است : الحمدلله الذی خلق السماء فسواهن سبع سموات ... اما بعد فیقول العبدالفقیر الی الله تعالی الغنی علی بن حسن بن محمد.... الحسینی العراقی ان کتاب الفلاحة النبطیة هو اجل ما صنف فی الفلاحات... وقد عربه الفاضل ابوبکر احمدبن وحشیة بالفاظ عربیات لکن فیه طول تسأمه النفوس عندطلب الارادات ... فاقتطفت منه احسن الزاهرات . . . فقال اعلم یا بنی انی وجدت هذاالکتاب فی جملة ماوجدت من کتب الکسدانیین مترجمة بترجمة معناها بالعربیة کتاب افلاح الارض و اصلاح الزرع والشجر والثمار ودفع الآفات عنها الخ ... »

۲ـ کتاب دیگری بنام «کتاب اسرارالطبیعیات فی خواص النبات» از ابن وحشیه جزو مخطوطات جمعیت دائرة المعارف عثمانیه در حیدرآباد موجود است(۱).

از هلال بن ابی هلال الحمصی (ص۸۹)

ترجمهٔ قسمتی از کتاب المخروطات ابولونیوس برغامسی باقیست . چنانکه میدانیم(۲) وی چهار مقالهٔ اول از کتاب مذکور را بعربی درآورده و ترجمهٔ سه مقالهٔ دیگر را ثابت عهده‌دار شده بود. این کتاب را بعداً محیی الدین الاندلسی تحریر کرده بود و تحریر وی در دست است(۳) . متن عربی ترجمهٔ کتاب المخروطات نیز با ترجمهٔ لاتین آن بچاپ رسیده است(٤).

از بسیل المطران (ص۸۹)

ترجمهٔ کتاب الاجنهٔ بقراطدردست ونسخه‌یی از آن جزومجموعهٔ شمارهٔ ٦۲۳۵ کتابخانهٔ برلین موجود است .

از تدرس (تذرس) السقل (ص۹۰)

ترجمهٔ کتاب اناالوطیقا الاولی (التحلیلات الاولی ـ القیاس) ارسطودرمجموعهٔ شمارهٔ ۲۳٤٦ کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است .

---

۱ ــ تذکرة النوادر ص ۱۸٤ـ۱۸۵

۲ ــ رجوع شود به ص ۱۰٦ ازهمین کتاب

۳ ــ فهرست کتابخانهٔ لیندز یانا ص ٤

٤ ــ رجوع شود بآثارموجود ثابت بن قرة.

ضبط اسم تدرس (تذرس) السنقل بدرستی برمن معلوم نیست. شاید تدرس (تذرس)[١] وتذاری[٢] وثادری الاسقف[٣] همه یکی وهم ریشه با کلمهٔ ثیادورس[٤] [٥] یا ثیاذورس[٦] باشد. درآغاز نسخهٔ خطی ترجمهٔ انالوطیقا الاولی که بعد راجع بـآن سخن خواهیم گفت اسم ناقل «تذاری» آمده و بنابراین تذاری و ثیادورس (اسم ناقل همین کتاب در الفهرست) یکی است واز کجاست که این مرد همان نباشد که یکبار دیگر در الفهرست و طبقات الاطبا بشکل تذرس السنقل آمده وترجمه‌هایی از کتب حکمت بدو نسبت داده شده. اشکال این تطبیق در اینجاست که ابن الندیم با چند کـلمه فاصله تذرس السنقل و تذاری را چون دوتن آورده است واگر یکی ازاین دوتکراری نباشد که بوسیلهٔ نساخ (از این جهت که ضبط این اسم بدوصورت درآمده بود) صورت گرفته باشد بایدآندو اسم راازیك شخص یعنی ازثیادورس بدانیم که ازتصحیف تدرس (بکسر اول وضم دوم وسوم) پدیدآمده باشد و برای من تقریباً دراینکه تذرس و ثادری و تذاری و تیادورس همه‌صورتهای مختلفی ازاسم عربی شدهٔ «تئودورس» هستند تردیدی نیست. راجع به‌کلمهٔ «السنقل» فعلا اظهاری نمیتوانم کرد.

این تذرس یا تذاری یا تیادورس بهمان نحو کـه ابن الندیم و القفطی نوشته‌اند انالوطیقا الاولی ارسطو را بعربی ترجمه کرد و ترجمهٔ خود را برحنین بن اسحق عرضه داشت تا اصلاح کند. راجع باین تیادورس دکترعبدالرحمن بدوی ناشرترجمهٔ انالوطیقا گوید[٧]: این تیادورس کیست؟ آیـا همان ثیادورس ابوقره اسقف حران است که در ٧٤٠ میلادی (١٢٨ هجری) ولادت یافته وبسال ٨٢٠ میلادی (٢١٠ هجری) درگذشته است یا دیگری؟ غیر ممکن است که تیادورس ناقل انالوطیقا همین شخص باشد چه ابن الندیم گوید که او نقل خود را برحنین عرضه داشت و حنین آنرا اصلاح کرد اما حنین بسال ١٩٤ هجری ولادت یافت (=٨٠٩ میلادی) و بسال ٢٦٤ هجری (=١٧٧

---

١ — طبقات الاطبا ج١ ص٢٠٤. الفهرست ص ٣٤١
٢ — الفهرست ص ٣٤١ ٣ — طبقات الاطبا ج١ص٢٠٦
٤ — Theodoros ٥ — الفهرست ص ٣٤١
٦ — اخبارالحکما ص ٢٧ ٧ — مقدمهٔ منطق ارسطو ج١ص ١٧

میلادی) درگذشت یعنی یازده سال پیش از وفات ثیادورس متولد شد و بنابراین محال است که ثیادورس ابوقره نقل خود را بر او عرضه داشته باشد. پس ناگریز این تذاری (= تیادورس) شخص دیگری غیر از ثیادورس ابوقره اسقف حران است. اشتاین‌شنایدر این فرض‌را بااستفهام پیش کشیده است که این تذاری ممکن است اسقف کرخ بغداد باشد که ابن ابی اصیبعه او را از بین اطباء یاد کرده است و این فرضی است که برای تأیید یا رد آن دلیلی نداریم.

کتاب انالوطیقا الاولی ترجمهٔ تذاری را دکتر عبدالرحمن بدوی درجزومجموعهٔ منطق ارسطو (ج۱ ص۱۰۱-۳۰۶) چاپ کرده است و پیش از آن چاپ نشده‌بود. بدوی سعی کرد تمام حواشی وتعلیقاتی که درنسخهٔ اصل موجود و از ابن‌الخمار است در این چاپ نقل و درج شود.

ابراهیم بن عبدالله النصرانی الکاتب

نام وی را در شمارمترجمان ذکر نکرده‌ییم. ابن‌الندیم[۱] والقفطی[۲] ترجمهٔ دو کتاب از کتب منطقی ارسطورا بوی نسبت میدهند. نخست طوبیقا (الجدل) که اسحق ابن حنین آنرا ازیونانی بسریانی نقل کرد ویحیی‌بن عدی نقل اسحق‌را بعربی درآورد و ابوعثمان‌الدمشقی هفت مقاله از آن و ابراهیم‌بن عبدالله مقالهٔ هشتم از آنرا بازبعربی نقل کردند ونقل قدیم دیگری از آن هم‌موجود بود.

دیگر کتاب ریطوریقا (الخطابه) که غیر از نقل قدیم نقلی از اسحق بن حنین ونقلی دیگر از ابراهیم‌بن عبدالله از آن دردست بود.

۱-ترجمهٔ مقالهٔ هشتم از طوبیقا ازدو کتاب مذکوردرمجموعهٔ شمارهٔ ۲۳۴۶ کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است ودرآغاز آن‌چنین آمده: « المقالة الثامنة من کتاب طوبیقا بنقل ابراهیم بن عبدالله الکاتب من السریانی بنقل اسحق.» درآخر آن هم‌همین‌مطلب بنحو ذیل‌تکرارشده است «تمت المقالة الثامنة من کتاب طوبیقا بنقل ابراهیم بن‌عبدالله وهی آخر الکتاب.»

---

۱ — الفهرست ص۳۴۹ ۲ — اخبار الحکما ص ۲۷-۲۸

٢- ازوجود ترجمهٔ ریطوریقا بدست ابراهیم صریحاً اطلاعی نداریم جز آنکه در همان مجموعهٔ شمارهٔ ٢٣٤٦ که نام برده‌ییم ترجمه‌یی از ریطوریقای ارسطو ازسریانی بعربی موجود است که نام ناقل آن ذکر نشده و بعید نیست که این ترجمه از ابراهیم باشد که معمولا از سریانی بعربی نقل می کرد لیکن در این باب مطلقا حکم قطعی نمیتوان کرد(١).

٣- ترجمه‌یی از مقالات الاسکندر الافرودیسی بعنوان « القول فی‌مبادی الکل بحسب‌رأی ارسطاطالیس‌الفیلسوف» که ابراهیم از سریانی‌بعربی درآورد. ترجمهٔ‌سریانی از یونانی بدست حنین‌بن اسحق‌صورت گرفته‌بود . این ترجمه درجزو مجموعهٔ شمارهٔ ٤٨٧١ در کتابخانهٔ ظاهریهٔ دمشق موجود است و درآخر آن چنین‌آمده : «تمت مقالة الاسکندرفی‌مبادی الکل علی‌رأی ارسطوطالس نقلها من‌السریانی‌الی‌العربیة ابراهیم بن عبدالله النصرانی‌الکاتب ومن‌الیونانی الی‌السریانی‌ابوزید حنین‌بن‌اسحاق ونقلته‌من‌خط توما فی‌مستهل ذی العقدة من سنة ثمان و خمسین وخمسمائة هجریة » .

از اسحق‌بن ابی‌الحسن‌بن ابراهیم

ترجمهٔ « مقالة فی الرد علی جالینوس فی مادة الممکن » از آثار الاسکندرالافرودیسی بعربی‌دردست‌میباشد. این کتاب درمجموعه‌یی متعلق بکتابخانهٔ اسکوریال موجوداست

ازسرجس(٢)بن‌هلیا(٣)الرومی

نام وی را در شمار مترجمان نیاورده‌ییم و از شرح احوال او اطلاعی در دست نداریم. ذکروی درکشف‌الظنون‌آمده وترجمهٔ کتاب‌الفلاحة الرومیة بدونسبت داده‌شده است. حاجی‌خلیفه‌میگوید:« کتاب‌الفلاحةالرومیةتألیف‌حکیم‌قسطوس‌بن‌اسکوراسکینه ترجمهٔ سرجس بن هلیاالرومی از رومی (یعنی زبان لاتینی) بعربی مشتمل بردوازده باب است وآنرا قسطابن لوقاالبعلبکی و اسطاث و ابوزکریا یحیی‌بن عدی نیز ترجمه

---

١ — دراین باب حکومت دکتر عبدالرحمن بدوی درمقدمهٔ کتاب ارسطو عندالعرب ص ٥١-٥٢ قابل ملاحظه است .

٢ — Sergius ٣ — Elia

کرده‌اند و ترجمهٔ سرجس کاملتر و بهتر از ترجمه‌های دیگر بود . این کتاب بفارسی ترجمه شده وایرانیان آنرا پورنامه (ظ : ورزنامه) خواندند ویکی از مترجمان آنرا از فارسی بعربی درآورد لیکن در این کار ازعهدهٔ لوازم ترتیب و کمال برنیامده‌است»[۱].

ازاین کتاب الفلاحة الرومیة درآثار منقول قسطا ویحیی بن عدی خبری نیست وترجمهٔ حال سرجس هم بدست نیامد لیکن ازاین کتاب الفلاحة نسخی دردست است ازآنجمله در موزهٔ بریتانیا بنام کتاب فلاحة الرومیة ازقسطوس بن لوقا الرومی[۲] ودرنسخهٔ کتابخانهٔ برلین (بشمارهٔ 6204.Lbg.291) چنین معرفی شده است: « هذه نسخة کتاب ما وضع فسطوس بن اسکوراسکیته (اسکوراستیکه) عالم الروم الذی کان یسمی فلسوفة (کذا) فیما وصف و مالایستغنی الزراعون و غیرهم من الناس [عنه] ثم علمه فیما ینفعهم الله بدفی معایشهم ویسمی هذا الکتاب بالفارسیة برزنامه و تفسیر برزنامه کتاب الزرع وهوائنی عشرجزءاً» وهمین اسم فسطوس در کتاب مذکور فاسوس نیز آمد وبر کلمن آنرا کاسیانوس باسوس اسکولاستیکوس[۳] ضبط کرده[۴]. نسخه‌یی ازاین کتاب در کتابخانهٔ ولی الدین بشمارهٔ ۲۵۳۰ موجود است و در سال ۱۲۹۳ (۱۸۷۶ میلادی) در قاهره بچاپ رسید .

از عیسی بن ابراهیم البصری

ترجمهٔ مقاله‌یی از روفوس راجع به یرقان در مجموعهٔ شمارهٔ 6232.Mo.104 دردست است[۵] که آغاز آن چنین است: مقالة جالینوس فی الیرقان نقل عیسی بن ابراهیم البصری. ازجالینوس کتابی بدین نام نداریم لیکن کتابی بهمین اسم درجزو آثار روفس ذکر شده است[۶]. درآخر رساله چنین آمده : تم القول فی الیرقان لروفس .

ازاحمد بن یوسف المصری المهندس

که ابن الندیم او را گزارندهٔ کتاب الثمرة[۷] بطلیموس ذکر کرده است[۸]. از

---

۱ — کشف الظنون ص ۱۴۴۷ ۲ — فهرست کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا ج ۱ ص ۴۶۳

۳ — Cassianus Bassus Scholastikos ۴ — تاریخ ادبیات عرب ج ۱ ص ۳۶۴

۵ — فهرست نسخ کتابخانهٔ برلین ج ۵ ص ۵۰۱ ۶ — الفهرست ص ۴۰۵

۷ — Centiloquium ۸ — الفهرست ص ۳۷۵

کتاب الثمرة معروف بصد کلمه[۱] نسخ متعدد موجود است از آنجمله قسمتی از آن بعنوان الکلمة التاسعة من ثمرة بطلیموس در کتابخانهٔ ایاصوفیه[۲] و نسخه‌یی دیگر در همان کتابخانه درجزو مجموعهٔ شمارهٔ ٤٨٥٣ و نسخه‌یی جزو مجموعهٔ نسخ خطی پول سبات[۳] و نسخه‌یی دیگر در کتابخانهٔ برلین بشمارهٔ 5874.Spr.1839 بشرح احمد الطولونی الکاتب و نسخه‌یی در کتابخانهٔ اوپسالا جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۲۰۳ نسخ خطی عربی که بدین نحو شروع میشود: «هذا کتاب الثمرة لبطلیموس المسمی صد کلمه وهی مائة کلمة مأثورة عنه» ودر آخر آن باعبارتی پرغلط چنین آمده است: «تمت الفصول بحمدالله و عونه صد کلمة بطلیموس فی القضایة النجومیة علی الحوادیث الدوریة تألیف بطلیموس الکاهن فی الاصل وترجمه باللوغة العربیة لهارون الرشید اسحق بن حنین الطبیب و رتب کل کلمات وقضایا وفصول وهومؤلف اصل فی علم النجوم و الاحکام و الموالید ...» از این شرح چنین برمیآید که مترجم کتاب اسحق بن حنین است وآنرا برای هارون ترجمه کرده. اما چنانکه میدانیم اسحق درعهد هارون نبود و علاوه بر این نسبت ترجمهٔ این کتاب باسحق درجای دیگرهم نیامده است.

شروحی مانندشرح البتانی وطولونی وخواجه نصیرطوسی بر این کتاب دردست است.

☆☆☆

از ارسطو (ص ۹۳-۹۷)

علاوه برآنچه قبلا دیده‌ییم کتب ذیل دردست است:

۱ـ ترجمهٔ کتاب التفاحة که گویند بوقت وفات املاء کرده[٤] و از کتب منسوب بدوست.

۲ـ ترجمهٔ کتاب المسائل الطبیعی موسوم بهمابال[٥] منسوب بارسطو. این کتاب

---

۱ ـ این اسم ترجمه ازاسم اصلی یونانی آنست ۲ـ دفتر کتبخانهٔ ایاصوفیه ص ۲۸٦

۳ـ Paul Sbath :1500 manuscrits....P.29.

٤ـ فهرست کتابخانهٔ مجلس ج ۲ ص ۳٦۰. ٥ ـ ایضاً ص ۳۹٦

را از آنجهت درعربی بدین‌نام میخوانند که سؤالات آن به «مابال» شروع میشود مانند: مابال الحیوان الغیرالناطق یمشی ویدب حین ولد ولیس الانسان کذلك ؟»

۳ـ ترجمهٔ کتاب الاحجارمنسوب بارسطو که نسخهٔ آن بشمارهٔ ۲۷۷۲ در کتابخانهٔ ملی پاریس موجود و ترجمهٔ آن در عنوان کتاب منسوب است به « لوقابن‌اسرافیون » . مترجم گفته است که این کتاب منتخبی است ازیك کتاب ارسطو درذکر هفتصدنوع از احجار و تحقیق در جواهر وترکیبات والوان وانواع ومعادن آنها .

٤ـ ترجمهٔ کتاب نعت‌الحیوان . در مجموعه‌یی ازآثار خطی عربی کتابخانهٔموزهٔ بریتانیا[۱] کتابی است بنام کتاب نعت الحیوان ومنافعه . جامع این کتاب برای آنکه مجموعهٔ کاملی راجع بحیوانشناسی در دست داشته باشد کتاب نعت الحیوان ارسطو ومنافع‌الحیوان ابن‌بختیشوع را دراین مجموعه گردآورد . کتاب نعت الحیوان ارسطو همانست که ابن ابی اصیبعه بنام نعت الحیوانات الغیر الناطقه و ما فیها من المنافع و المضارذکر کرده است[۲]. ترجمه‌های‌لاتینی‌این کتاب هم‌موجود است که بطبع رسیده.

۵ـ کتاب‌المرآة ارسطو درباب خاصیت آئینه‌ها جزو مجموعهٔ شمارهٔ ٦۰۲۲ در جزو نسخ خطی عربی کتابخانهٔ برلین موجود است.

٦ـ۹ چهار کتاب ذیل در جزو مجموعهٔ شمارهٔ ٦۲۳۵ کتابخانهٔ برلین که یك مجموعهٔ طبی است بنام ارسطو ثبت شده است : کتاب الشباب و الهرم . نفث الدم . الرطوبات. الصحة والسقم.

۱۰ـ کتاب‌اسرارالنجوم. درآغاز نسخهٔ متعلق به‌اوپسالا چنین‌آمده است: «هذا کتاب‌الفاضل ارسطاطالیس‌الفه‌للملك الاسکندر فی علم القضاء من‌النجوم ووسمه‌بکتاب اسرارالنجوم»[۳]

۱۱ـ کتاب‌الاحکام فی حوادث الایام عن‌ارسطالیس الفیلسوف . منسوب بارسطو شامل‌سی‌وهشت‌باب. این کتاب بشمارهٔ 5873.Mf.39 درکتابخانهٔ برلین موجوداست.

۱ــ رجوع شود به ضمیمهٔ فهرست‌نسخ خطی‌عربی کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا ص۵۳۱-۵۳۲

۲ــ طبقات‌الاطبا ج۱ ص ٦۹ ۳ــ فهرست کتابخانهٔ اوپسالاص۹٤

١٢ـ ذخيرة الاسكندر في الطلاسم لارسطاطاليس الحكيم رتبها على عشرة ابواب في تدبير الاكسيرات وتركيب السموم القاتلة والترياقات المخلصة منها وغير ذلك[١]. اين كتاب را بفارسي نيز در آورده اند و نسخهٔ آن در كتابخانهٔ مشهد موجود است[٢]. ذخيرة الاسكندر مشتمل است برده اصل از مقدمات و اصل صنعت اكسير و تركيب سموم و ترياقات مختلفه و احراز طلسمية و خواتيم سيارات سبعه و فنون طلسمات و بخورات و خواص اعضاء حيوان وغيره. اين كتاب هم از كتب منسوب بارسطو است.

از الاسكندر الافروديسى (ص ٩٩)

علاوه بر رسالاتى كه مانده و پيش از اين مذكور افتاده آثار ديگرى در دست است مانند:

١ـ «مقالة فى ان الابصار لايكون بشعاعات تنبث من العين و الرد على من قال بانبثاث الشعاع» نسخه‌يى از آن جزو مجموعهٔ شمارهٔ ٧٩٤ كتابخانهٔ اسكوريال و نسخه‌يى ديگر در كتابخانهٔ برلين موجود است.

٢ـ «مقالة فى الحس و المحسوس على رأى ارسطوطاليس»، نسخه‌يى از آن در كتابخانهٔ ملى پاريس بشمارهٔ ١٤٣٨٥ و نسخه‌يى در جزو مجموعهٔ مذكور از كتابخانهٔ اسكوريال موجود است.

٣ـ «مقالة فى تأثير الاجرام السماوية و تدبيرها»، نسخه‌يى از آن در مجموعهٔ مذكور از كتابخانهٔ اسكوريال موجود است.

٤ـ «مقالة فى الرد على من قال انه لايكون شيء الامن شيء»، در همان مجموعهٔ كتابخانهٔ اسكوريال.

٥ـ «مقالة فى قوام الامور العامية» در همان مجموعهٔ كتابخانهٔ اسكوريال.

٦ـ «فى العناية على رأى ديموقراطيس و ابيقورس و آخرين» در همان مجموعهٔ كتابخانهٔ اسكوريال.

٧ـ «مقالة فى المادة و العدم و الكون و حل مسألة من القدماء ابطلوا بها الكون

١- فهرست مخطوطات كتابخانهٔ خديويهٔ مصر ج ٥ ص ٣٥٥-٣٥٦

٢- فهرست كتابخانهٔ مشهد ج ٣ ص ٢٥٩

من کتاب ارسطو طالیس فی سمع الکیان» درهمان مجموعه .

۸ـ «مقالة فی الاضداد وانها اوائل الاشیاء علی رأی ارسطوطالیس» درهمان مجموعه.

۹ـ «مقالة فی الهیولی وانها معلولة مفعولة» درهمان مجموعه .

۱۰ـ فی الزمان، این کتاب را ژراردودی کرمونا بلاتینی ترجمه کرد.(۱)

۱۱ـ« کتاب فی التوحید» که آنرا نیز ژراردودی کرمونا بلاتینی درآورد. این کتاب درآغاز نسخه باسکندر ودرآخر آن بدیعقوب بن اسحق الکندی نسبت داده شده است(۲)

از اقلیدس (ص ۱۰۴ـ۱۰۵)

غیراز کتبی که پیش ازین دیده ایم کتابهای زیرین در دست است :

۱ـ ترجمهٔ المناظر (اختلاف المناظر) در کتابخانهٔ مجلس جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۲۰۸ وشمارهٔ ۲۰۹ موجود است. تحریر این کتاب ازخواجه نصیرالدین طوسی درمجلد اول از مجموعهٔ تحریرات وی در حیدرآباد بطبع رسیده (۱۳۵۸ هجری) و درآنجا هم ذکری ازمترجم نشده است ونه درنسخی که ناشر بدانها مراجعه کرده است. اصلاح این کتاب از الکندی ونسخه یی از آن درمجموعهٔ شمارهٔ ۲۴۶۷ کتابخانهٔ مجلس موجوداست.

۲ـ کتاب ظاهرات الفلك اقلیدس را هم خواجه نصیرالدین طوسی تحریر وتفسیر کرده واین تحریر نیز در مجلد اول از مجموعهٔ مذکور چاپ شده است. این کتاب در بیست وسه و در بعض نسخ بیست وپنج شکل است .

۳ـ مقالة فی المیزان. این مقاله را وپکه در روزنامهٔ آسیایی (شمارهٔ سپتامبر ـ اکتبر) سال ۱۸۵۱ چاپ کرده است و نسخه یی از آن در جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۲۴۵۷ کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است .

۴ـ « الزوایا الحادثة فی الدائرة لاقلیدس» در یك مقاله و ده شکل ، نسخهٔ آن در دارالکتب مصرموجود است(۳).

از ارشمیدس ص ۱۰۵ـ۱۰۶

کتابهای ذیل علاوه بر کتبی که قبلا درذکر مترجمان آوردیم موجود است :

۱ـ مقدمهٔ ارسطو عندالعرب ص ۵۷ ۲ـ ایضاً ص۵۸

۳ـ منقول ازفهرست کتبخانهٔ خدیویهٔ مصر ج ۵ص ۲۰۴

۱ـ «مقالة ارشیمدس فی تکسیر الدائرة» جزومجموعهٔ شمارهٔ ۲٤٦۷ کتابخانهٔملی پاریس و نیز در مجموعهٔ شمارهٔ 5934.Mf.258 کتابخانـهٔ برلین و در مجموعهٔ شمارهٔ ۲۰۹ کتابخـانهٔ مجلس و در کتابخانهٔ اسعد افندی استانبول[۱] موجود است .

۲ـ در مجموعهٔ مذکور از کتابخانهٔ برلین کتابی دیگر از ارشمیدس بنام « فی تربیع الدائرة» ضبط است .

۳ـ وبازدرهمان مجموعه کتابی دیگربنام « کتاب المسبع فی الدائرة» (ابن الندیم: کتاب تسبیع الدائرة) باقیست .

٤ـ رسالهٔ ناقصی در علم البنکامات[۲] و کیفیت بحرکت آوردن آدمك ها و سایر آلات ساعت در مجموعهٔ شمارهٔ ۲٤٦۸ کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است، که بدین نحو شروع میشود: « قال ارشمیدس بعد حمدالله و الثناء علیه ، اننی لمارأیت اقاویل الناس فی عمل البنکامات غیرتامة ولامستقصاة الفت هذا الکتاب وعملته علی غایة الاستقصاء.»

از ارسطرخس (ص۱۰۵)

ترجمهٔ عربی کتابی را که از ارسطرخس بنام حدالشمس والقمر ذکر کرده اند (وچنانکه حدس زده‌ییم باید بعد الشمس والقمر باشد) خواجه نصیرالدین طوسی بنام « کتاب ارسطرخس فی جرمی النیرین وبعدیهما» تحریر کرده وآن درمجموعهٔتحریرات وی درحیدرآباد دکن چاپ شده است. چنانکه ازمطالعه درمنقولات قدما برمیآیداین کتاب را اختصاراً جرم الشمس والقمر وگاه بعدالشمس و القمر هم میگفته‌اند . نسخ خطی متعدد هم ازآن دردست است .

از ثاوذوسیوس (ص۱۰۸)

از ترجمهٔ کتاب فی الایام واللیالی نسخ خطی موجود است . این ترجمه که دارای دو مقاله و ۳۳ شکل است بدست خواجه نصیرالدین طوسی تحریر و تحریر او در مجلد

---

۱ ـ دفتر کتبخانهٔ اسعد افندی ص ۱۰٦ horlogerie—۲

اول از مجموعهٔ تحریرات وی در حیدرآباد چاپ شده است .

از بطلیموس القلوذی (ص ۱۰۸-۱۱۰)

غیر از کتبی که در ذکر مترجمان آمده کتب ذیل باقیست :

۱ـ «کتاب الاحجار والخزر»[۱].

۲ـ «کتاب المجالس» درعلم میقات[۲].

۳ـ «رسالة فی ترکیب الجفر» که برای شاگرد خود مورس تألیف کرد[۳].

ازابقراط (ص ۱۱۴-۱۱۵)

علاوه بر کتابهای متعددی که در ذکر آثار مترجمان ذکر شده ترجمهٔ آثار ذیل هم درمجموعهٔ ذیقیمتی بشمارهٔ ۶۲۳۵ در کتابخانهٔ برلین موجود است.

کتاب قسمة الانسان علی مزاج السنة ـ الوصایا ـ ترکیب الانسان ـ منافع الرطوبات ـ الامراض ـ الناموس فی الطب ـ الحمی المحرقة ـ علامات البحران ـ العین ـ فی نبات الاسنان ـ القلب ـ البثور ـ النفخ ـ الغدد ـ الجراح ـ جراحات الرأس ـ الخلع ـ سیلان الدم ـ اوجاع النساء ـ حیل علی حبل ـ کتاب الفصد .

ازمغنیس(٤)الحمصی

شاگرد ابقراط و طبیب مشهور قرن چهارم پیش از میلاد ، ابن الندیم[۵] و ابن ابی اصیبعه[٦] یك کتاب بنام «کتاب البول» اسم برده‌اند. ترجمهٔ این کتاب بعنوان «کتاب مغنیس الحمصی فی معرفة البول» در مجموعهٔ شمارهٔ 6232.Mo.104 کتابخانهٔ برلین موجود است .

از جالینوس (ص۱۱٦-۱۱۹)

غیراز کتبی که پیش ازین گفتیم کتابهای زیرین هم باقیست :

---

۱ — Paul sbath:150 manuscrits...P.29.

۲ — فهرست کتابخانهٔ خدیویهٔ مصرج۵ص ۲۷٤

۳ — ایضاً ص ۳٤۰

٤ — Magnès

۵ — الفهرست ص ٤۰۷

٦ — طبقات الاطبا ج۱ ص۳۳

۱ـ قطعات منتخب از دو رسالهٔ جـالینوس در ترکیب ادویه[۱] که نخستین را مسلمین با عنوان سریانی میامر ودومین را باسم یونانی قاطاطیون ذکرمی کرده‌اند، در کتابخانهٔ ملی پاریس بشمارهٔ ۲۸۵۶ موجود است .

۲ـ کتاب قوی‌الاغذیة[۲] درمجموعهٔ شمارهٔ ۲۸۵۷ کتابخانهٔ ملی‌پاریس .

۳ـ کتاب‌الادویة المفردة[۳] درمجموعهٔ مذکوراز کتابخانهٔ ملی‌پاریس.

٤ـ کتاب فی‌تدبیر الصحة[٤] در شش مقاله بشمارهٔ ۲۸۵۸ در کتابخانهٔ ملی‌پاریس موجود است .

۵ـ کتاب « فی‌الموت السریع » جزو مجموعهٔ شمارهٔ 6232.Mo.104 کتابخانهٔ برلین موجود است .

۱–De Compositione medicamentorum secundum locos و:
De Compositione medicamentorum per genera

۲–Traité des vertus des aliments

۳–Traité des médicaments simples

٤–Sur l'hygiène

ملحق دوم

زیاداتی بر آثار برخی از حکما

.ابو نصر فارابی (ص ۱۷۹-۱۹۴)

برسطرششم ازصحیفهٔ ۱۹٤ افزوده شود :

غیراز کتبی که ازابونصرفارابی یاد کرده‌ییم از کتب‌ذیل نسخ‌خطی دردست است:

۱- فی‌اثبات المفارقات که نسخی از آن‌در: مجموعهٔ‌شمارهٔ۱۳۵ متعلق بکتابخانهٔ تربیت تبریز[۱] ودرمجموعهٔ شمارهٔ ٤۸۵٤ کتابخانهٔ ایاصوفیه ودر مجموعهٔ شمارهٔ ٦۳٤ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی ونیز در کتابخانهٔ مشهد[۲]موجود است .

۲- فی‌ماهیةالانسان، درمجموعهٔ مذکور از کتابخانهٔ تربیت تبریز موجوداست .

۳- الدعاوی‌الفلسفیة در مجموعهٔ شمارهٔ ۲۷۰ مدرسهٔ حجیات‌موصل‌باقیست[۳] .

٤- الالفاظ الیونانیة وتقویم سیاسة الملوکیة والاخلاق ، نسخه‌یی از آن‌درجزو مخطوطات جمعیت دائرةالمعارف عثمانیهٔ حیدرآباد[٤]و دونسخه در کتابخانهٔ ایاصوفیه بشماره‌های ۲۸۲۰و۲۸۲۲ موجود است .

۵- رسالة فی‌العلم‌الاعلی، رساله‌یی اززینون‌الکبیر بشرح فارابی است دارای‌شش قسمت: اول- فی‌الدلالة علی‌وجودالمبداءالاول . دوم - الکلام فی‌صفاته . سوم- الکلام فی‌نسبةالاشیاءالیه. چهارم . الکلام‌فی‌النبوة . پنجم - الکلام فی‌الشرع. ششم-الکلام فی‌المعاد. این کتاب بشمارهٔ 5123.Pm.578 کتابخانهٔ برلین موجود است و نسخه یی دیگر در کتابخانهٔ مشهد[۵] .

٦- تعلیقات‌ابی‌نصرالفارابی،ظاهراً همانست که ابن‌ابی اصیبعه تعالیق‌فی‌الحکمة

---

۱ - فهرست کتابخانهٔ تربیت‌تبریز تألیف‌آقای محمد نخجوانی. تبریز۱۳۲۹

۲—فهرست کتابخانهٔ مشهد ج٤ ص۱۰۷

۳ - فهرست مخطوطات موصل ص۱۱۸

٤— تذکرةالنوادر ص ۱۹۰ ۵—فهرست کتابخانهٔ مشهد ج٤ ص۱۷۸-۱۷۹

نامیده است . از این کتاب نسخه‌یی بشمارهٔ 5374.Lbg.368 در کتابخانهٔ برلین و در مجموعهٔ شمارهٔ ۶۱۱ کتابخانهٔ مجلس و در کتابخانهٔ مشهد[۱] باقیست .

۷ـ کتاب الطبیعیات در جزو نسخ خطی کتابخانهٔ لیندزیانا موجود است[۲] .

۸ـ سه رساله درمسائل منطقی درجزو مجموعهٔ شمارهٔ ۵۹۵ کتابخانهٔ مجلس.

۹ـ رسالة فی الماهیة و الهویة در جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۶۳۴ مجلس شورای ملی باقیست .

۱۰ـ رسالة فی‌علم الفراسة درهمان مجموعهٔ کتابخانهٔ‌مجلس .

۱۱ـ رسالة فی‌المبادی‌التی بها قوام الاجسام و الاعراض در جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۶۳۴ کتابخانهٔ مجلس شورای‌ملی باقیست .

۱۲ـ السیاسات المدنیة معروف به مبادی‌الموجودات در کتابخانهٔ مشهد[۳] .

۱۳ـ کتاب‌القیاس که تفسیری است از کتاب اناالوطیقای ارسطو. نسخه‌یی از آن درمجموعهٔ شمارهٔ ۶۱۲ کتابخانهٔ اسکوریال موجود است .

۱۴ـ شرح کتاب المقولات (قاطیغوریاس) ارسطو در شمارهٔ مذکور کتابخانهٔ اسکوریال باقیست .

۱۵ـ شرح کتاب الشعر ارسطو . این کتاب رساله‌یی کوتاهست که دکتر آربری آنرا درمجلهٔ تحقیقات‌شرقیه چاپ کرده است[۴].

چند رسالهٔ دیگر در کتابخانهٔ ایاصوفیه ورسالات دیگری که غالب آنها را قبلا مذکور داشتیم .

ابوزکریا یحیی بن عدی المنطقی (ص ۱۹۴ـ۱۹۵)

برسطر ۱۸ ازصحیفهٔ ۱۹۵ افزوده شود :

علاوه بر کتبی که از او اسم بردیم آثار دیگری از وی خاصه آنها که در اثبات

---

۱ ـ فهرست کتابخانهٔ‌مشهد ج ٤ ص ۵۰

۲ ـ Bibliotheca Lindesiana ,Hand-List of oriental Manuscripts.1898,P.28.

۳ ـ فهرست کتابخانهٔ مشهد ج ٤ ص ۱٤۲

٤ ـ Rivista d. Studi orientali,Vol.17.P.266.

اصول دین مسیح و در کلام نصاری دارد موجود ومشهور است . از آنجمله است :

سه کتاب: فی اثبات صدق الانجیل، فی اختلاف لفظ الاناجیل و معانیها، فی قولنا تجسد من الروح القدس ومن مریم العذراء که در مجموعهٔ «عشرون مقالة فلسفية وجدلية لمؤلفين من العرب النصارى» بسال ۱۹۲۹ درقاهره بطبع رسید(۱).

کتابی درجواب اعتراضات ابوعیسی محمدبن هارون الوراق بنام کتاب الردعلی کتاب ابی عیسی الوراق فی اصول الدین والتثلیث والتوحید که نسخی از آن بشماره های ۱۶۷ و ۱۶۸ در جزء نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است . کتاب ابن الوراق دررد فرقه‌های یعقوبی ونسطوری وملکائی نوشته شده بود(۲).

رسالاتی دیگر از یحیی بن عدی دراصول دین مسیح بنابررأی یعقوبیان درمجموعهٔ شمارهٔ ۱۶۹ نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است که بعضی را قبلا هم مذکور داشتیم واز آنجمله است :

مقاله‌یی درتوحید باریتعالی بنابر رأی نصاری.

مقاله‌یی دراثبات قول نصاری دراینکه خالق رازات واحدوصفات سه گانه (اقانیم) است.

رسالة فی تمثیل النصاری الابن بالعاقل دون المعقول والروح بالمعقول دون العاقل.

رساله‌یی درجواب مسائل راجع باقانیم ثلاث.

رساله‌یی درپاسخ سؤالی که درحضور علی بن عیسی بن الجراح وزیر المقتدرعباسی راجع به تثلیث وتوحید ازوی شده بود .

رساله‌یی در لزوم تأنس (تجسد)(۳).

پاسخ سؤالی که مخالفان نصاری کرده و معتقد بوده‌اند که عقیدهٔ بتأنس از مرتبهٔ مسیح میکاهد.

جواب یحیی بسه سؤالی که دوست او ابوعلی سعیدبن داودیشع درماه ذی القعدهٔ ۳۵۸ هجری ازوی کرده بود .

---

۱ — Vingt traités philosophiques et apologétiques d'auteurs arabes chrétiens du IXe au XIVe siècle, publiés par Paul Sbath. Le Caire, 1929. P. 168-176.

۲ — فهرست کتابخانهٔ ملی پاریس ص ۴۰ — ۴۱

۳ — Incarnation

رد اعتراضات یعقوب بن اسحق الکندی بر اصل تثلیث[۱]

تلخیص رساله یی در الوهیت عیسی مسیح از یحیی بن عدی جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۱۷۳ نسخ خطی عربی در کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است .

رساله‌یی در باب ادعیه وصوم درجزو مجموعهٔ شمارهٔ ۱۷٤ نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است .

جواب سوألاتی که یوسف بن الحکیم البحیری ازشهر میافارقین ازوی کرده بود درمجموعهٔ مذکور کتابخانهٔ ملی پاریس .

رسالهٔ دیگری درسوألات ابن الحکیم وپاسخهای وی در سال ۳۸٦ هجری درهمان مجموعه از کتابخانهٔ ملی پاریس .

ابوعلی بن زرعه (ص۲۰۰)

برسطر۷ ازصحیفهٔ ۲۰۰ افزوده شود :

وآن چهار رساله عبارتند از: ۱ـ فی التثلیث ۲ـ فی المواضع اللتی فیها الاختلاف بین الیهود والنصاری وهی نسخ الشریعة التی اتی بها موسی ومجیء السید المسیح، والتثلیث و الاتحاد الذی یقول به النصاری فی المسیح ، والقیامة العامة . ۳ـ فی المواضع اللتی فیها الخلاف بین المسلمین والنصاری وهی التثلیث والتشبیه ونبوءة محمد . ٤ـ فی امر العقل وتمثیل الاب والابن والروح القدس بالعقل والعاقل والمعقول[۲].

دیگر ازآثار موجود ابن زرعه رسالات ذیل است :

رساله‌یی دراینکه نسبت اعتقاد به «حلول الالم بالابن الازلی» یعنی حلول الم جسمانی در عیسی ، بیعقوبیان دور از صواب است . این رساله جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۱۷۳ ازنسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است .

رساله‌یی که درسال ۳۸۷ به بشر بن فنحاس بن شعیب الحاسب الیهودی فرستاد. این رساله شامل جواب پاره‌یی اعتراضات است ودرپایان آن توضیح معانی برخی ازاصطلاحات

---

۱ — رجوع شود به فهرست نسخ خطی عربی در کتابخانهٔ ملی پاریس ازدواسلان.ص٤۱

۲ — Vingt traités philosophiques et apologétiques d'auteurs arabes chretiens du IXe au XIVe siècle,publié par Paul Sbath.le Caire' 1929.p.6-75

ما بعدالطبیعه آمده ، درمجموعهٔ سابق الذکر و مجموعهٔ شمارهٔ ۱۷٤ نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس .

پاسخ سؤالات یوسف بن الحکیم البحیری که درسال ۳۸۷ بدو فرستاده شده بود.

سؤالات دیگری ازابن الحکیم و پاسخهای او در مجموعهٔ شمارهٔ ۱۷۳ کتابخانهٔ ملی پاریس .

رساله‌یی منسوب بابن زرعه که پس از مناظرات راجع بتثلیث و تأنس نوشت .

رساله‌یی درذکرعلل عقیده بوحدت خالق بنابررأی نصاری . این دو رسالهٔ اخیر هم درمجموعهٔ شمارهٔ ۱۷۳ نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است .

رساله یی در توضیح عقاید یعقوبیان و رفع تهمت ازآن فرقه در مجموعهٔ شمارهٔ ۱۷٤ نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است .

کتاب اوایل الادلة دررد اعتراضات ابوالقاسم عبدالله بن احمدالبلخی برمسیحیان که در ذی‌الحجهٔ سال ۳۸۷ تألیف شد و نسخهٔ آن در مجموعـهٔ شمارهٔ ۱۷٤ کتابخانهٔ ملی‌پاریس‌موجوداست .

ابوعلی بن مسکویه (ص ۲۰۰-۲۰۲)

برسطر۱۹ ازصحیفهٔ ۲۰۱ افزوده شود :

دیگر ازآثار موجود ابوعلی مسکویه کتب ذیل است :

۱ـ الطهارة فی‌علم الاخلاق در مجموعه یی از مخطوطات عربی کتابخانـهٔ موزهٔ بریتانیا[۱] ونیز درجزو مجموعهٔ شمارهٔ ٥٤۰۸ کتابخانهٔ برلین موجود است .

۲ـ نسخه‌یی نا تمام از کتاب فی‌جواب المسائل الثلث (درسه‌مسأله : اول دراثبات صانع. دوم درنفس‌واحوال آن. سوم‌درنبوات) درجزومجموعهٔ شمارهٔ٦۳٤ کتابخانهٔ‌مجلس موجود است[۲] .

۳ـ کتاب جاویدان خرد (= جاودان خرد) که بشمارهٔ۱۱٥ نسخ خطی کتابخانهٔ

---

۱ – Supplement to the Catalogue of the arabic manuscripts in the British Museum, by Charles Rieu. London, 1894,P. 492

۲ – فهرست کتابخانهٔ مجلس ج۲ ص ۳۹۸

احمدیهٔ موصل موجود است[۱]. نسخهٔ مذکور بعداز بسمله چنین شروع میشود: «الحمدلله رب العالمین وصلواته علی النبی محمد وآله اجمعین . قال الاستاذ ابوعلی احمدبن محمد اکرمه الله انی کنت قرأت فی الحداثة کتاباً لابی عثمان الجاحظ یعرف بکتاب استطالة الفهم علی العجز یذکر فیه کتاباً یعرف بجاویدان خرد ویحکی کلمات یسیرة فیه ثم یعظمه تعظیماً یخرج فیه عن العاده فی تعظیم مثله فحرصت علی طلبه فی البلدان التی حللت فیها حتی وجدته بفارس عند موبدان موبد فلما نظرت فیه وجدت له اشکالا ونظائر کثیرة من حکم الفرس والهند و العرب و الروم وان کان هذا الکتاب اقدمها واسبقها بالزمان فانه وصیة اوشهنج لولده وللملوك من خلفه و کان بعد الطوفان ولیس یوجد لمن کان قبله سیرة و ادب یستفاد. فرأیت ان انسخ هذه الوصیة علی جهتها ثم الحق بها جمیع ما التقطته من وصایا و آداب الامم الاربع اعنی الفرس و الهند و العرب و الروم لیرتاض بها الاحداث و یتذکر بها العلماء من الحکم العلوم ... »

ابن مسکویه در ماوراء الطبیعة سه مسألهٔ اثبات وجود صانع ونفس ونبوت را مورد مطالعه قرار داده است . وی اثبات وجود صانع را از لحاظی آسان و از جهتی دشوار میداند . سهولت آن در وضوح وجود الهی وصعوبت آن در ضعف عقول انسانی و عجز آن از درك حقایق امور است لیکن هر کس ارادهٔ وصول بحقیقتی کرد بدان خواهد رسید بدان شرط که در کار خود صابر و پای بر جای باشد و مشکلات آنرا آسان گیرد . ما باید نفس خود را از اوهامی که ازطریق حواس (که همواره مایهٔ اشتباه ، در ادراك معقولات صحیح میشوند) حاصل میگردد، بر کنار داریم واین کار با مجاهدات بسیار همراه است زیرا بامفارقت عادت ومخالفت باعامه در بسیاری از نظرهای آنان مقارن است. ابن مسکویه یکی از دلایل بارز توحید را اتفاق حکمای اوائل بر این حقیقت میداند و گوید که همهٔ حکما مردم را بتوحید ولزوم عدل واقامهٔ سیاسات الهیه فرمان داده اند. ازدلایل ابن مسکویه در اثبات صانع حرکت است در موجودات و او از حرکت شش چیز را

۱ــ مخطوطات الموصل تألیف الدکتور داود الجلبی الموصلی . بغداد ۱۳٤٦ (۱۲۹۷ میلادی) ص ۳۰ ــ ۳۱

اراده کرده است: حرکة الکون ، حرکة الفساد، حرکة النمو ، حرکة النقصان ، حرکة الاستحاله، النقلة . هر متحرکی محتاج به محرکی غیر از خود است ومحرك جمیع اشیاء باید غیر متحرك باشد و تبدل و تغیر نپذیرد و آن صانع است که واحد است و جسم نیست وازلی است ووجودهمهٔ اشیاء بدوست واوهمهٔ آنهارا از کتم عدم بوجود آورد.

ابن مسکویه درباب نفس گوید که آن جسم وعرض نیست وهمهٔ موجودات حاضر وغائب ومعقول ومحسوس را درك می کند، باقی است وهیچگاه فنا نمی پذیرد. مراتب نفس سه است: نفس بهیمی که پست ترین مراتب نفس است، نفس سبعیه که درمرتبهٔ وسط قراردارد، نفس ناطقه که شریفترین مراتب نفس است. از این مراتب وقوای سه گانه ابن مسکویه بنفوس ثلاثه تعبیر میکند. نفس حالتی از کمال دارد که از آن بسعادت تعبیر می کنند وحالتی از نقصان که آنرا شقاوت مینامند. طریق تحصیل سعادت را ابن مسکویه در کتاب تهذیب الاخلاق و کتاب السعادات یا کتاب ترتیب السعادات چنین توجیه میکند که هر کسی غایتی برای خود درنظر می گیرد وبدان توجه می کند وآنرا سعادتی برای خود میداند، برخی دنبال لذت وثروت میروند و گروهی درطلب صحت یا غلبه یا علم می ایستند و علت این اختلاف آنست که مردم سعادت قصوی را در نظر نمی گیرند و گرنه همهٔ لذتها را رها می کردند و در جست و جوی آن میرفتند. دسته یی از سعادتهاست که درانسان وحیوان عمومیت دارد ولی این دسته از سعادتها در حقیقت سعادتی برای ما نیست زیرا در زمرهٔ کمالیات انسانی قرار ندارند، اما آندسته که خاص انسان از جهت انسانیت اوست میتواند سعادت بمعنی واقعی خود نامیده شود منتهی این معنی برای همهٔ افراد آدمی عمومیت دارد . سعادتها که خاص انسان است بر چند دسته میشوند دسته یی برای همهٔ افراد آدمی عمومیت دارد ودسته یی خاص انسان بمعنی واقعی خود است ودسته یی خاص الخاص است و آن عبارت از سعادتی است که همهٔ سعادتها درطریق ترقی بدان منتهی میشوند وهمهٔ سعادتها درآن و نتیجهٔ آنست و در حقیقت میتوان آنرا آخرین غرض و بالاترین کمال دانست ـ آن دسته ازسعادات که بین انسان و حیوان عمومیت دارد عبارتست از خوردن و آشامیدن و انواع دیگر آسایشها ، واین را درحقیقت نمیتوان سعادت خواند

زیرا کمال آدمی و قصد نهائی از خلقت او در آن نیست . و آنـدسته که بین همهٔ افراد آدمی از آنجهت که انسانند تعمیم دارد عبارتست از صدور افعال بر اثر تفکر وتمییز و امثال آن واین معنیْ سعادتی است که برای هریك ازفرزندان آدم موجود است وهر کس میتواند بقدر بهرهٔ خود از انسانیت از آن نصیبی داشته باشد واین امر موهوب وفطری استو اختلاف مراتب مردم نتیجهٔ کیفیت استفاده ازاین استعداد است. اما سعادت خاص انسان بمعنی واقعی خود سعادتی است که صاحب علم یا صناعت فاضله‌یی بدان میرسد ومردم بنابر اختلاف در علوم وصناعات با یکدیگر در این مقام اختلاف درجه دارند . برهر فرد از آدمیانست که بحسب طبقه و مرتبهٔ خود سعادتی‌را که خاص اوست بکامل‌ترین وجه و بالاترین حد امکان و تا آنجا که در توانایی اوست بدست آورد . اگر چه سعادات بسیار وازانواع مختلف است لیکن سعید واقعی آنست که جمیع اجزاءِ فلسفه را تحصیل کرده وهمهٔ صناعات را فهمیده و ازحکمت بهرهٔ کامل برده باشد . کسی که بسعادت قصوی رسیده‌باشد همواره شادمان وخرم، گشاده‌آرزو، امیدوار، ودارای آرامش قلب وآسوده خاطر است، بامور دنیا جز بمقدار کم توجه نمی کند، با مردمان در ظاهر مناسبات ونزدیکی و ارتباط دارد اما باطن او باآنان مباین است و او درحقیقت بانفس خود سر گرم وبدان خوشدل است نه بغیر آن واین حال‌ملازم ویست‌وتغییر نمی‌پذیرد.

ابوالفرج بن الطیب (ص ۲۰۴-۲۰۶)

برسطر ۱ ازصحیفهٔ ۲۰۶ افزوده شود :

دیگر ازآثار موجوداو کتب ذیل را باید نام برد:

۱ــ کتاب «فی‌العلم والمعجز» که در مباحث فلسفی ودینی عیسوی نوشت[۱].

۲ــ رساله یی در توبه که در جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۱۷۳ نسخ خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس موجوداست[۲].

۳ــ تفسیر مقولات ارسطوطالیس که نسخه یی ازآن بخط هبةالله بن المفضل بـن

---

۱ ــ بیست رسالهٔ فلسفی وجدلی از مؤلفین مسیحی عرب از قرن نهم تاقرن ۱۴ میلادی . تألیف سبات ، ص ۱۷۶ــ ۱۷۹

۲ ــ فهرست کتابخانهٔ ملی پاریس تألیف دواسلان ص ۴۳.

هبة‌الله المتطبب در دست است و او در روز جمعهٔ بیستم شعبان‌سال ٤٨٠ از کتابت این نسخه فراغت‌جست (۱).

ابو الخیر بن الخمار (ص۲۸۱)

برسطر ۱۸ ازصحیفهٔ ۲۸۱ افزوده شود :

نسخهٔ نفیس منطقیات ارسطو که در کتابخانهٔ ملی پاریس بشمارهٔ ۲۳٤٦ مضبوط است درحقیقت از روی نسخه‌یست که ابو الخیر بادقت وافر گردآورده ومقابله وتصحیح کرده وحواشی متعددی برآن افزوده است.

دراین مجموعه منطقیات ارسطو ومدخل فرفوریوس هریك بامقابلهٔ نسخ وتوضیحات کافی وتعلیقاتی ازابو بشر متی ویحیی بن عدی وابو الخیر بن الخمار آمده است. ابن الخمار علاوه برآنکه ترجمه‌های عربی هر کتاب را با یکدیگر مقابله کرد، در بعضی موارد مراجعه بچند ترجمهٔ سریانی کتب منطقی ارسطو مانند ترجمه‌های حنین وثاوفیل و اثالس راهم لازم دانست. تعلیقات ابن الخمار براین کتب گاه بسیار مفصل است وازمجموع آنها کتابی کامل بدست میآید وبرای اطلاع ازآنها رجوع شود بکتاب منطق ارسطو که بامقدمهٔ دکتر عبدالرحمن بدوی بسالهای ۱۹٤۸ و۱۹٤۹ درقاهره چاپ شده است. دراین چاپ حواشی وتعلیقات ابو الخیر ومتی ویحیی در ذیل صحایف آمده است

---

۱ ــ فهرست کتبخانهٔ خدیویهٔ مصر ج ٦ ص ۸۹.

فهرست عام

اعلام تاریخی و جغرافیائی و اماکن
و اسامی کتب و فرق و اقوام

۱- فهرست اعلام تاریخی

آ

آبگارنهم=Abgar IX: ۱۲،۱۱
آربری (دکتر) =Arberry: ۳۷۵
آرتور کریستن‌سن : رجوع شود به : کریستن سن
آریابهاتا=Aryabhata: ۱۱۲،۲۸
آکاسیوس آرامی =
Acacius l'Araméen ۲۱،۲۰،۱۹
آگاثیاس =Agathias: ۲۳
آلبینوناگی = Albino Nagy: ۱۶۳،۱۶۲
آلدومیلی =Aldo Mieli: ۳۷، ۱۹۴،۱۶۴،۸۲،۵۷.
آلفرد آف ساراشل =
Alfred of Sarachel: ۲۱۴
الامدی (علی) : ۲۱۶
آندرآآلپاگو =
Andrea Alpago: ۲۲۲
آنکو : ۱۱۲
آنگل گونزالز پالنچیا =
Angel Gonzalez Palencia: ۱۹۴،۱۹۳

الف

ابافرودیطوس =
Epephrodit : ۷۷
اباالقشقری =
Aba de Kashkar : رجوع شود به مارابای دوم .
ابراهیم علیه‌السلام : ۳۰۸
ابراهیم (ازحوزهٔ گندشاپور) : ۳۹
ابراهیم (سلطان) : ۲۹۲
ابراهم (قدیس) : ۱۲
ابراهیم بن ایوب الابرش : ۸۲
ابراهیم بن حبیب‌الفزاری : ۶۳،۴۲،۴۰
ابراهیم بن سیار النظام : رجوظ شود به نظام‌المعتزلی
ابراهیم بن سنان بن ثابت : رجوع شود به ابواسحق ابراهیم ...
ابراهیم بن الصلت : ۱۰۹،۸۰
ابراهیم بن عبدالله الناقل (الکاتب) النصرانی : ۳۶۴،۳۶۳،۳۵۳،۹۹،۹۵
ابراهیم بن عثمان : ۵۵
ابراهیم بن هلال‌الصابی : رجوع شود به ابواسحق ابراهیم بن هلال‌الصابی.
ابراهیم مادی =
Abraham le Mède : ۲۰،۱۹
ابراهیم مذکور : ۲۱۴
ابراهیم‌المروزی: ۱۵۲،۹
ابرخس (هیپارخوس) =
Hipparchos de Nikeia (Hipparque de Nicée)معروف به Hipparque le Rhodien:
۱۰۷-۱۰۶،۲
ابرقلس : رجوع شود به برقلس
ابسقلاوس =Hypsykles: ۱۰۶. ۳۴۶
ابقراط بن ایرقلیدس (ایراقلیس) =
Hippokrates(Hippocrate) de Kos fils de Herakleides:

٢،٣،٨،١٥،٤٤،٦٢،٦٥،٦٦،٦٧،٧٠،
٧٣،٧٤،٨١،٨٢،٩٠،١١٤-١١٥،١١٦،
١١٧.١٢٠.١٢٣،١٤٢،١٧٦،٣٣٢،
٣٣٤،٣٣٥،٣٣٦،٣٣٧.٣٤٧،٣٤٨،
٣٦١،٣٧١
ابن ابجر : رجوع شود به عبدالملك بن ابجر كنانى
ابن ابى اصيبعه (موفق الدين ابو العباس احمد بن القاسم بن خليفة ابن يونس السعدى الخزرجى متوفى بسال ٦٦٨):
٧،٨،٩،١٧،٥٧،٦١،٦٢،٦٤،٧٥،٧٦،
٧٩،٨١،٨٢،٨٤، ٨٦،٨٧،٨٨، ١٠٧،
١١٦،١١٨، ١٥٢،١٧٣، ١٧٩،١٨١،
١٨٢،١٨٤، ١٨٧،١٩٦، ١٦٢،١٦٣،
١٦٦، ٢٠٤، ٢٠٦،٢١٢،٢١٩،٢٥٦،
٢٨٩،٢٩٣، ٢٩٤،٣٢٢، ٣٢٤،٣٢٨،
٣٣٠،٣٥٥، ٣٦٣، ٣٦٧،٣٧١،٣٧٤
ابن ابى الحريش : ٥٠
ابن ابى رمثة النميمى : ٣١
ابن الاثير (ابو الحسن على بن ابى الكرم محمد الجزرى) : ١٤٠،١٥٣،١٥٤،
٢١٠،٢٩٢
ابن اسفنديار (بهاء الدين محمد بن حسن)
٣٢١
ابن الاشعث (احمد بن محمد) :٣٣٧
ابن البطريق (ابو زكريا يحيى ، يا: يوحنا) ، ٤٢، ٤٤، ٤٥،٤٩، ٥٧، ٦٠،
٦٢-٦٣،٦٤،٩٦، ١١٨،٢٢٠، ٣٣١-
٣٣٢،٣٤٠
ابن بطلان (ابو الحسن المختار بن الحسن)
٢٠٤،٣٢٢-٣٣٢
ابن بكوس العشارى (ابو اسحق ابراهيم)
٨١-٨٢،٩٥،٩٦،٩٧،٢٨١
ابن بهريز : ٩٠،٩٤،٩٥
ابن التمار (ابو بكر حسين) رجوع شود به التمار
ابن تيميه : ١٦٨
ابن ثوابة (احمد ...) : ١٤٤
ابن جبير (ابو بلحسين محمد بن احمد الكنانى) ، ١٧٩
ابن جلجل (ابو داود سليمان بن حسان): ٣٥٦
ابن الجوزى (جمال الدين ابى الفرج بن الجوزى البغدادى) : ١٤١،١٤٣،١٤٦
ابن الحبر : ٩
ابن حزم (ابو محمد على بن سعيد بن حزم الظهرى الاندلسى) : ١٤٧،١٤٨،
١٦٨،١٧٠،١٧٦،١٧٧
ابن الحكيم (يوسف بن الحكيم البحيرى)
٣٧٧،٣٧٨
ابن حوقل : ٨١،١٨٠،١٨١
ابن خلدون : ٣٢،٣٤،٣٥،٤٠،٢٦٩
ابن خلكان : ١٥٣،١٧٩،١٨١،٣٢٩
ابن الخمار : رجوع شود به ابو الخير بن الخمار
ابن خنزابه : رجوع شود به ابن الفرات
ابن دهن : ٢٦،٢٧،٧٩
ابن راهوية الارجانى : ١٠٥
ابن ربن : رجوع شود به على بن ربن
ابن رشد : ٩٥،٩٦،١٥١، ١٩٢،٢٧٦
٢٧٧،٣٤٢،٣٥٧
ابن رضوان (ابو الحسن على بن رضوان)
١٧٧،٣٢٢،٣٢٣
ابن زرعه (ابو على عيسى بن اسحق بن زرعه)
٤٥،٨٤،٩٦، ١٠١،٢٠٠،٣٢٣،٣٤٠،
٣٤١.٣٥٨، ٣٥٩-٣٦٠،٣٧٧-٣٧٨،
ابن زملكانى (الشيخ كمال الدين) :١٤٥
ابن زيله (ابو منصور حسين بن طاهر):
٢١٢،٢١٧،٢٣٠،٢٣١،٢٩٠،٢٩١
ابن سعدان (ابو عبدالله حسين بن احمد)
٢٩٨
ابن السمح : رجوع شود به ابو على بن

السمح.
ابن سینا (شیخ‌الرئیس ابوعلی حسین‌بن عبدالله) : ۹۵، ۱۲۴، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۹، ۱۶۹، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۶، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶-۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۳۱۱، ۳۵۸
ابن شهدی : ۸۱
ابن الصلاح : ۱۴۰، ۱۴۵
ابن الصلت : رجوع شود به ابراهیم ابن الصلت
ابن طفیل (ابوبکر محمد بن عبد الملك ۱۹۲، ۲۱۸، ۲۶۳
ابن الطیب الجاثلیق (ابوالفرج عبدالله) ۲۰۴-۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۳۷، ۳۸۱-۳۸۲
ابن الطیفوری : ۴۷
ابن عباد : رجوع شود به‌صاحب‌بن‌عباد
ابن‌عباس (عبدالله بن‌عباس بن‌عبدالمطلب): ۳۳
ابن‌العبری (غریغوریوس ابوالفرج بن اهرون) ۱۸، ۹۵
ابن‌العمید : ۲۰۰
ابن فارس : ۱۴۵
ابن‌الفرائقی : رجوع شود به احمد بن الطیب السرخسی
ابن‌الفرات : ۱۳۰
ابن فهر : ۵۷
ابن کاکویه : رجوع شود به‌علاءالدوله کاکویه
ابن کرنیب (ابواحمد بن‌حسین‌بن‌اسحق) ۸۳، ۹۶
ابن کمونه : ۲۱۶
ابن‌المرخم (قاضی) : ۲۷۹
ابن مسکویه (ابوعلی‌الخازن احمد بن محمدبن‌یعقوب) ۲۶، ۱۹۶، ۲۰۰-۲۰۲، ۲۱۱، ۳۷۸-۳۸۱
ابن مقداد : ۱۹۹
ابن‌المقفع (عبدالله) : ۲۵، ۴۱، ۴۲، ۵۶-۵۸، ۹۴، ۹۵، ۳۲۸-۳۳۱
ابن‌المقفع (ابوبشرانباسویرس) : ۳۳۰ - ۳۳۱
ابن‌المنجم : ۴۷
ابن ناعمه (عبدالمسح بن‌عبدالله‌الحمصی) ۴۵، ۵۷، ۸۲، ۹۵، ۹۶، ۱۶۳: ۱۶۴، ۳۵۷ - ۳۵۸
ابن نباته : ۴۹
ابن الندیم (ابوالفرج محمد بن اسحق الندیم) : ۷، ۱۷، ۲۵، ۴۳: ۴۷، ۵۰، ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۷۰، ۷۱، ۷۵، ۸۱. ۸۵، ۹۴، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۵۶، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۹۴، ۱۹۶، ۲۰۲، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۷۰، ۳۷۱.
ابوالقیس : ۳۳۵
ابن نوبخت : رجوع شود به ابوسهل ابن نوبخت
ابن وحشیة‌الکلدانی (ابوبکر احمدبن علی بن‌قیس) : ۸۶-۸۷ ، ۳۶۰-۳۶۱
ابن‌الوراق : رجوع شود به ابو عیسی محمد بن هارون الوراق
ابن وهیلی (ثیوفیل) : ۴۷
ابن هندو (ابوالفرج علی بن حسین) : ۲۸۱، ۳۲۱.
ابن‌هیثم (ابوعلی الحسن یا محمدبن الحسن‌البصری): ۱۳۰، ۱۷۷، ۲۹۲-۲۹۵
ابن‌الیمان : ۱۷۸
ابواحمد احمدالنهرجوری : ۱۳۹
ابواحمد محمد بن ابراهیم : ۲۲۵
ابواحمدبن‌حسین‌بن‌اسحق : رجوع‌شود

به‌ابن کرنیب
ابواحمدالمهرجانی : ۲۹۹
ابواسحق ابراهیم بن بکوس : رجوع شود به ابن بکوس .
ابواسحق ابراهیم بن سنان بن ثابت : ۷۹،۳۴۹،۳۵۹
ابواسحق ابراهیم بن سیار : رجوع شود به نظام معتزلی
ابواسحق ابراهیم بن عیسی النصیبی: ۱۹۹
ابواسحق ابراهیم قویری: رجوع شود به قویری .
ابواسحق ابراهیم بن هلال الصابی :۱۹۹
ابوالبرکات هبة الله بن علی بن ملکا البغدادی: ۲۷۸،۳۲۴.
ابوبشر انباسویرس ابن المقفع = Anba Sévère: رجوع شود به ابن المقفع .
ابوبشر متی بن یونس القنائی : ۹،۱۵، ۴۵، ۸۱، ۸۳، ۹۵، ۹۶، ۱۳۰،۱۵۲، ۱۵۳،۱۶۱، ۱۸۲،۱۹۴، ۱۹۵،۳۴۲، ۳۵۴،۳۵۸-۳۵۹، ۳۸۲
ابوبکر احمد بن علی بن قیس بن المختار: رجوع شود به ابن وحشیة الکلدانی
ابوبکر البرقی (احمد بن محمد) الخوارزمی: ۲۱۱
ابوبکر بن ابی قحافه : ۱۳۸
ابوبکر حسین التمار الدهری: رجوع شود به التمار
ابوبکر خوارزمی : ۱۹۹
ابوبکر القومسی : ۱۹۹
ابوبکر محمد بن زکریای رازی : رجوع شود به محمد بن زکریای رازی
ابوبکر محمد بن عبید : ۲۵۶
ابوبکر محمد بن الیمان السمرقندی : رجوع شود به ابن الیمان
ابوجعفر احمد بن محمد صفاری : ۱۳۰
ابوجعفر الخازن : ۹۶
ابوجعفر محمد بن الحسین بن محمد بن مرزبان الکیا : ۲۱۵،۲۲۵،۲۳۰،۲۶۴
ابوجعفر محمد بن دشمنزار : رجوع به علاءالدولة کاکویه .
ابو جعفر محمد بن موسی بن شاکر : رجوع شود به محمد بن موسی
ابوجعفر منصوردوانیقی : ۲۲،۲۳،۲۴، ۲۷،۳۸،۳۹،۴۰،۴۱،۴۲،۴۴،۴۸،۵۲، ۵۶،۵۷،۵۸،۵۹،۶۲،۶۳،۱۱۳،۱۲۶، ۱۲۷،۱۵۲.
ابوحاتم البلخی : ۸۸
ابوحاتم الرازی: ۱۶۹، ۱۷۵،۱۷۶،۱۷۸
ابوحسان : ۴۶،۱۰۹
ابوالحسن الحرانی الصابی (ثابت بن ابراهیم بن زهرون): ۸۶،۳۲۲
ابوالحسن بهمنیار بن مرزبان : رجوع شود به بهمنیار بن مرزبان
ابوالحسن ثابت بن سنان بن ثابت : رجوع شود به ثابت بن سنان بن ثابت
ابوالحسن ثابت بن قرة بن هارون الحاسب الحرانی الصابی : رجوع شود به ثابت ابن قره
ابوالحسن شهید بن حسین البلخی : رجوع شود به شهید بلخی
ابوالحسن علی بن ابراهیم بن بکوس: ۸۱،۸۲.
ابوالحسن علی بن احمد النسوی: ۳۴۹
ابوالحسن علی بن رامیناس العوفی : رجوع شود به العوفی
ابوالحسن علی بن رضوان : رجوع شود به ابن رضوان
ابوالحسن علی بن زیاد التمیمی: رجوع شود به علی بن زیاد التمیمی
ابوالحسن علی بن عیسی الوزیر : ۷۹
ابوالحسن علی بن محمد البدیهی: ۱۹۹

ابوالحسن علی بن هارون الزنجانی: ۲۹۹
ابوالحسن علی بن یحیی : ۳۵۰
ابوالحسن محمد بن یوسف العامری: ۲۰۰
ابوالحسن الوائلی : ۳۲۱
ابوالحسن المختار بن حسن : رجوع شود به ابن بطلان
ابوالحسین بن فارس : رجوع شود به ابن فارس
ابوالحسین العروضی (احمد بن عبدالله) : ۲۱۹
ابوالحسین محمد بن احمد الکنانی : رجوع شود به ابن جبیر
ابوحفص عمر بن فرخان : رجوع شود به عمر بن فرخان
ابوحیان توحیدی : ۱۳۰، ۱۴۷، ۱۹۶، ۱۹۸ – ۲۰۰ ، ۲۰۱، ۲۹۸
ابوالخیر بن الخمار (حسن بن سوار بن بابا): ۸۴ – ۸۵، ۹۶، ۱۹۹، ۲۱۱، ۲۸۱، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۵۲، ۳۵۸، ۳۶۳، ۳۸۳
ابوروح الصابی : ۸۳، ۹۰، ۹۶
ابوریحان البیرونی (محمد بن احمد) : ۲۷، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۵ ، ۱۶۹، ۱۷۳ ، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۳۱ ، ۲۸۱ – ۲۸۷ ، ۲۹۲ .
ابوزکریا الصیمری : ۱۹۹
ابوزکریا یحیی بن البطریق: رجوع شود به ابن البطریق
ابوزکریا یحیی بن عدی : رجوع شود به یحیی بن عدی
ابوزکریا یوحنا بن ماسویه : رجوع شود به یوحنا بن ماسویه
ابوزید احمد بن سهل البلخی (ابوزید البلخی) : ۹۶، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۹۶ .
ابوزید حنین بن اسحق : رجوع شود به حنین بن اسحق
ابوسعد همدانی : ۲۲۷، ۲۵۶
ابوسعید احمد بن علی : ۲۳۱
ابوسعید بن ابی الخیر: ۲۱۲، ۲۲۴، ۲۲۹، ۲۳۰
ابوسعید بن دخدوک : ۲۰۹
ابوسعید سنان بن ثابت : رجوع شود به سنان بن ثابت
ابوسعید السیرافی : ۱۳۰
ابوسعید الغانمی : رجوع شود به الغانمی
ابوسلیمان محمد بن معشر البستی: رجوع شود به المقدسی
ابوسلیمان المنطقی السجستانی (محمد بن طاهر بن بهرام) : ۱۷۸، ۱۹۵ – ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۳
ابوسمح عیسی بن ثقیف الرومی الفیلسوف : ۱۹۹
ابوسهل بن نوبخت (خرشاذماه): ۴۰، ۴۲، ۴۸، ۴۹، ۵۸
ابوسهل حمدونی: رجوع شود به بوسهل حمدوی
ابوسهل عیسی بن یحیی المسیحی: رجوع شود به ابوسهل المسیحی .
ابوسهل الکوهی (القوهی) رجوع شود به ویجن بن رستم الکوهی
ابوسهل المسیحی : ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۸۷
ابوسهل ویجن بن رستم الکوهی، رجوع شود به ویجن بن رستم الکوهی
ابوصالح منصور بن اسحق سامانی: ۱۶۶
ابوالصقر اسمعیل بن بلبل : ۳۴۵
ابوطالب احمد بن حسین بن علی : ۳۶۰
ابوطالب رستم: رجوع شود به مجدالدوله...
ابوطاهر احمد : ۲۳۰
ابوالطیب سند بن علی الیهودی : رجوع شود به سند بن علی الیهودی
ابوالعباس احمد بن المعتصم بالله : ۳۴۵
ابوالعباس فضل بن ابوسهل بن نوبخت: ۵۹
ابوالعباس مأمون بن مأمون بن محمد

خوارزمشاه :۸۵،۱۲۷،۲۰۸،۲۸۱
ابوالعباس ناشی : رجوع شود به‌الناشی
ابوعبدالله‌زنجانی : ۳٤٦
ابوعبدالله محمدبن احمدبن یوسف الخوارزمی : ۳۳۰
ابوعبدالله محمدبن یوسف شرف‌الدین الایلاقی : رجوع شود به‌شرف‌الدین الایلاقی .
ابوعبدالله‌المعصومی : رجوع شودبه المعصومی
ابوعبدالله‌الناتلی : رجوع‌شود به‌الناتلی
ابوعبیدالجوز جانی (الفقیه ابوعبید عبدالواحدبن محمدالجوزجانی): ۲۰٦، ۲۰۹،۲۱۰،۲۱۲،۲۱٤،۲۱۸،۲۲۷، ۲۳۰،۲۳۲، ۲۸۷ — ۲۸۹
ابوعثمان‌الدمشقی : رجوع شود به‌ابو عثمان‌سعیدبن یعقوب‌الدمشقی
ابوعثمان سعیدبن فتحون : ۱٤۷
ابوعثمان‌سعیدبن یعقوب‌الدمشقی: ۷۹ — ۸۰، ۹۵،۹٦،۹۸،۱۰۵،۳۳۹،۳٤۹، ۳۵۲ — ۳۵۵ ، ۳۵۹،۳٦۳
ابوالعلاء عفیفی : ۳٤۲
ابوعلی احمدالمرزوقی : رجوع‌شود به به‌المرزوقی‌الاصفهانی.
ابوعلی‌بن‌زرعه : رجوع شودبه‌ابن‌زرعه.
ابوعلی‌بن‌السمح‌البغدادی : ۱۹۹
ابوعلی‌بن‌سینا : رجوع شودبه‌ابن‌سینا.
ابوعلی جبائی : ۱٤۳،۱٤۵
ابوعلی حسین‌بن عبدالله‌بن سینا : رجوع شود به ابن‌سینا
ابوعلی سعیدبن داود یشع . ۳۷٦
ابوعلی سینا : رجوع شود به‌ابن‌سینا
ابوعلی محمدبن‌الحسن‌بن‌الهیثم : رجوع شود به ابن‌الهیثم .
ابوعلی مسکویه : رجوع شود به ابن مسکویه .
ابوعمران موسی‌بن عبیدالله‌بن میمون الاسرائیلی : ۱۷۸
ابوعمروالطبری، : ۳۵۴،۳۵۹
ابوعمریوحنابن یوسف : رجوع شود به یوحنابن یوسف .
ابوعیسی محمدبن هارون‌الوراق :۳۷٦
ابوالفتح اصفهانی : ۸۹
ابوالفتح‌البستی : ۱٤۰
ابوالفتح فضل‌بن جعفربن‌الفرات: رجوع شود به ابن‌الفرات
ابوالفتح النوشجانی : ۱۹۹
ابوالفتوح‌المستوفی‌النصرانی : ۱۰۳
ابوالفدا : ۱۱۲،۱۸
ابوالفرج‌بن‌الجوزی : رجوع شود به ابن‌الجوزی
ابوالفرج‌بن‌الطیب : رجوع شود به ابن‌الطیب
ابوالفرج علی‌بن حسین : رجوع شود به ابن‌هندو
ابوالفرج قدامة بن جعفر: رجوع شود به قدامة‌بن جعفر.
ابوالفرج ملطی : ۳۳
ابوالفضل بیهقی: ۱۲۷
ابوالقاسم‌الانطاکی : ۱۰۵
ابوالقاسم عبدالرحمن‌النیسابوری : رجوع شود به‌عبدالرحمن‌النیسابوری.
ابوالقاسم عبدالله‌بن احمدالبلخی: ۳۷۸
ابوالقاسم عبیدالله‌بن‌الحسن : رجوع شود به‌غلام زحل
ابوالقاسم عیسی‌بن علی‌بن‌عیسی:۱۹۹
ابوالقاسم‌الکرمانی : رجوع شود به الکرمانی
ابوالقاسم‌الکعبی:رجوع‌شودبه‌الکعبی
ابوالقاسم‌المجتبی :۱۹۹
ابوالقاسم محمدبن‌حوقل : رجوع شود به ابن حوقل
ابوقره : ۵۷

ابوقریش عیسی : ٥٣
ابوکالیجار : رجوع‌شود به‌فخرالدوله...
بولونیوس(ابلونیوس)النجارالبرغامسی Apollonios de Perga= :
٢،٧٧،٩٨،١٠٦،٣٥٠،٣٥١،٣٦١
ابومالك‌الحضرمی‌الخارجی : ١٣٠
ابومحمد حسن بن موسی النوبختی :
١٤٥،١٤٦
ابومحمدبن‌المهلبی : ٢٠٠
ابومحمد عبدالله بن‌حمود : ١٩٩
ابومحمدالعروضی المقدسی : ١٩٩
ابومحمد علی بن احمد : رجوع شود
به ابن حزم
ابوالمعالی جوینی : ١٤٠
ابومعشرالبلخی (جعفربن‌محمد): ٢٥،
١٤٥،١٦٢
ابومعین ناصر بن خسروالقبادیانی :
رجوع شود به ناصر خسرو
ابومنصور بهرام بن خورشید : رجوع
شودبه‌بهرام‌بن‌خورشید...
ابومنصور ثعالبی : رجوع شود به‌ثعالبی
ابومنصورالحسن بن نوح القمری :٢١١
ابومنصور حسین بن طاهر بن زیله ت
رجوع شود به ابن زیله
ابومنصورالمعمری : ٥٠
ابونصر اوی (ناری) بن ایوب : ٨٩
ابونصر شاپور بن اردشیر : ١٥٣
ابونصر عراقی : ٢٠٩،٢١١
ابونصرفارابی : رجوع‌شود به‌الفارابی.
ابونوح الکاتب النصرانی: ٣٢٨
ابوالوفا محمد بن حاسب البوزجانی:
١٠٥،١٠٧.
ابوالولید بن رشد : رجوع شود به
ابن رشد
ابوهاشم جبائی : ١٤٣
ابوالهذیل العلاف (محمدبن‌الهذیل) :
٤٣،١٢٩،١٣٠،١٤٣
ابویحیی‌البطریق : ٦٢،٣٣١
ابویحیی المروزی : ٩
ابو یعقوب اسحق بن حنین : رجوع
شود به اسحق بن حنین
ابویعقوب یوسف‌الناقل : رجوع شود
به یوسف‌الناقل
ابویوسف‌الرازی : ١٠٥
ابویوسف‌الکاتب : ٩٠
ابیقورس =Epikouros : ٣٦٨
اثانس : ٣٥٩،٣٨٢
اثناسیوس‌البلدی
Athanase (Atanasios) =
de Baladh : ١٤،١٦
اثناسیوس الرهاوی =Athanase
d'Edesse: ١٥
احمد بن ابی دواد : ١٢٩
احمدبن ثوابه : رجوع شودبه‌ابن‌ثوابه.
احمد بن حنبل : ١٣٥،١٤٣
احمد بن سهل‌البلخی : رجوع شود
به ابوزید احمد بن سهل‌البلخی
احمد بن الطیب السرخسی : ٩٤،٩٥،
١٣٩،١٤٤،١٦٢،١٦٥،١٧٥
احمدبن محمد الخوارزمی البرقی :
رجوع شود به ابوبکرالبرقی
احمد بن محمد صفاری : رجوع شود
به ابوجعفر احمدبن محمد
احمد بن‌محمدبن عبدالجلیل‌السجزی:
٣٥٤
احمد بن محمد بن یعقوب (ابوعلی
مسکویه) : رجوع‌شودبه‌ابن مسکویه.
احمد بن موسی : ٣٤٨
احمد بن موسی بن شاکر: ٤٦
احمدبن‌یوسف‌المصری‌المهندس:١٠٩،
٣٦٥ – ٣٦٦

احمد خراسانی : ٢٣٢
احمد الطولونی الکاتب : ٣٦٦
احمدالکیال : رجوع شود به‌الکیال.
احمدالنهرجوری:رجوع‌شود به‌ابواحمد احمدالنهرجوری
ادواردبرون (E.Browne) رجوع شود به برون
اراتوس = Aratus : ١٠٦
اراتوستنس
Eratosthenes dekyrene=٢:
اردشیر پاپکان : ١٧،١٨،١٢٩
ارسطرخس = Aristarchos
(Aristarque) de Samos:١٠٥،
١٢٣،٣٧٠
ارسطکاس : ١١٢
ارسطو (ارسطوطالیس ـ ارسطالیس اسطاغاریائی) = Aristoteles
(Aristote) de Stageira:٤،٦،
٧،١٣،١٤،١٥،١٦، ١٨،٢٠،٢١،٢٣،
٢٥،٤٢،٤٤،٥٦،٥٧،٦٢،٦٥،٦٩،٧٠،
٧١،٧٢،٧٥،٧٧،٨٠،٨١،٨٢،٨٣.٨٤،
٩٠،٩٣-٩٧،٩٨،٩٩،١٠٠،١٠١،١٠٢،
١٠٣،١٠٧، ١١٠،١٢٣، ١٢٤،١٣٢،
١٣٧،١٤٠، ١٤٢، ١٥٠، ١٥٢،١٥٣،
١٥٦،١٥٧، ١٥٨،١٥٩، ١٦٠،١٦٣،
١٦٤،١٦٨، ١٦٩،١٧١، ١٧٣،١٧٤،
١٧٥،١٧٦، ١٧٩،١٨٢، ١٨٣،١٨٤،
١٨٥،١٨٦، ١٨٧،١٩٠، ١٩٢،١٩٣،
١٩٤،١٩٦، ١٩٩،٢٠٠، ٢٠٤،٢٠٥،
٢١٤،٢١٦، ٢١٨،٢٣١، ٢٣٣،٢٣٦،
٢٣٧،٢٤٠، ٢٤١،٢٦٣، ٢٦٤،٢٦٥،
٢٦٦،٢٦٧، ٢٦٩،٢٧٥، ٢٧٦،٢٨٠،
٢٨٢،٢٨٣، ٢٨٤،٢٨٧، ٢٩١،٢٩٣،
٢٩٤،٢٩٨، ٣٠٨،٣٢٣، ٣٢٨،٣٣٠،
٣٣١،٣٣٢، ٣٣٣،٣٤٠، ٣٤١،٣٤٢،
٣٥٢،٣٥٤، ٣٥٧،٣٥٨، ٣٥٩،٣٦١،
٣٦٢،٣٦٦ - ٣٦٨،٣٦٩،٣٧٥،٣٨٢
ارسیجانس = Archigène: ١٢٠
ارسیسطراطس (ارسطراطس ـ اراسیسطراطس ـ اراسیستراتس) = Erasistrates(Erasistrate):
١١٥،٣
ارشمیدس صقلی (سیسیلی)سیراکوزی
Archimedes(Archimède)
de Syrakousai:٢.٩٠.١٠٥-
١٠٦،١٢٢،٣٤٣، ٣٤٤، ٣٥٠،٣٥٢،
٣٦٩- ٣٧٠.
ارطامیدورس = Artémidore
d'Ephèse : ٦٩،٩٧
ارلانگر = R.D'Erlanger: ٢١٤
ارمانیوس : ٣٥٦
اریکل : ١١٣
اریوس : ٣٥٥
ازالیاس = Ezalias : ١٩
الازرق (کاتب حنین) : ٦٤
استاسیس (استاذسیس) : ٤٢،١٦٨
استفانوس آرنالدوس = Stephanus
Arnaldus : ٧٢
اسحق بن ابراهیم المصعبی : ٤٦
اسحق بن ابی الحسن بن ابراهیم : ٣٦٤
اسحق بن حنین (ابو یعقوب) : ٤٥ ،
٧٠ - ٧١،٧٥،٧٧،٨٠،٨٣، ٩٤،٩٥،
٩٦، ١٠٩،١١٨، ٣٤٠-٣٤٥، ٣٤٦،
٣٤٩،٣٥٢، ٣٦٣،٣٦٦، ٣٥٧،٣٥٨،
اسحق بن سلیمان : ٨٩
اسحق بن الصباح الکندی : ١٦٢
اسرائیل الاسقف : ١٥٢
اسطاث Eustathius(Eustache)
ابن اوریباسیوس : ٦٧،١١٩
اسطاث (مترجم) : ٨٠ ، ٩٦، ٣٥٧ ،
٣٦٤
اسفار پسر شیرویه : ١٧٥

اسقف العرب : رجوع شود به جرجیوس اسقف العرب
اسقلابیوس (اسقلبیوس) = Sculape : ۳۳۲
اسقلبیوس طرالیوسی = Asclépius de Tralleis : ۶، ۷۸، ۱۰۲ .
اسکندر = (Alexandros le Grand) ۱، ۱۰، ۱۱، ۲۷، ۲۱۷، ۳۳۲، ۳۶۷
الاسکندر الافرودیسی الدمشقی Alexandros d'Aphrodisias (Aphrodise) : ۶۵، ۷۲، ۸۰، ۸۳ ۹۰، ۹۵، ۹۶، ۹۹، ۱۶۰، ۱۹۵، ۱۶۴، ۲۶۴ ۲۶۵، ۲۶۶، ۳۳۳، ۳۴۳، ۳۵۳، ۳۵۹، ۳۶۴، ۳۶۸-۳۶۹
اسکندروس طرالیوسی Alexandros de Tralleis ۶۲، ۱۱۷، ۱۲۰
اسکوراسکیته (اسکوراستیکه) : ۳۶۵
اسمعیل بن ابوسهل بن نوبخت : ۵۹
اسمعیل بن عباد: رجوع شود به صاحب بن عباد.
اسمعیل الهروی : ۲۷۸
اشتاین شنایدر: ۳۶۳
اشعث بن قیس الکندی ۱۶۲
الاشعری (ابوالحسن) ۱۳۵، ۱۴۵
الصابی : رجوع شود به ابو اسحق ابراهیم بن هلال
اصطخری (ابواسحق ابراهیم بن محمد الفارسی) : ۲۱
اصطفان القدیم : ۳۷، ۵۱
اصطفن آتنی : ۸
اصطفن الاسکندرانی = Stephano Alexandrios (stephen d' Alexandrie) : ۷، ۱۱۷
اصطفن بن بسیل (باسیل): ۶۵، ۶۸، ۸۰
۱۱۵، ۱۱۸، ۱۱۹، ۳۵۵ — ۳۵۶
اصطفن بیزنطی = Stéphane de Byzance : ۱۴
اغلوقن = Glaucon : ۳۳۷
افلاطن صاحب الکی : ۷۴
افلاطون (فلاطون ـ افلاطن ـ فلاطن) = Platon : ۴، ۶، ۱۴، ۱۷، ۲۳، ۴۴، ۶۲، ۶۹، ۷۰، ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۲۴، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۵۰، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۶۴، ۲۷۵، ۲۹۱، ۲۹۸، ۳۰۸، ۳۵۳ .
افلوطین ، رجوع شود به فلوطینس (فلوطین) .
افنان (سهیل) : ۱۵، ۱۸، ۱۹، ۲۴، ۹۶
اقبال (عباس) : ۵۹ ، ۱۳۶، ۳۲۱
اقریطون المزین = Criton : ۱۱۵
اقلیدس = Eukleides (Euclide) d' Alexandreia : ۲، ۴۰، ۴۱، ۴۴، ۴۶، ۷۰، ۷۵، ۸۰، ۸۵، ۱۰۱، ۱۰۴ - ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۷۶، ۲۸۸، ۳۴۳، ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۴ ، ۳۶۰، ۳۶۹.
الب اینانج : ۳۵۶
الیثا (مارون) = Elitha : ۱۳
امام فخر رازی : رجوع شود به فخر الدین رازی
الامفیدورس الاسکندرانی = Olympiodoros d' Alexandreia : ۱۰۲
الامفید ورس الاصغر = Olympiodore le Jeune : ۶، ۷۰، ۸۰، ۸۳، ۹۶، ۱۰۲.
امونیوس (الحمونیوس) Ammonius : ۴، ۶، ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۸۵ .

امونیوس سکاس=
Ammonius Saccas= :١٠١
امین : ٤٢:٥٣،٥٤،٥٥:٦١
انابون : Anabon : ٩٨
اندی : ١١٣
انقیلاؤس‌الاسکندرانی : رجوع شود به نیقولاوس‌الاسکندرانی و نیز به اکیلاوس.
انوشروان (خسرو) : ٤،١٨،٢١،٢٢، ٢٣،٢٤،١٠٢
اوذیمس Eudème : ٩٩،٣٤٠ .
اورانیوس Uranios : ٢٣
اوریباسیوس برغامسی Oreibasios de pergamon (Oribase) : ٣،٦٥،٦٧،٧٥،٨٠،١١٩،١٢٠
اوریگن = Origène : ٤،٩٨،١٦١
اوزلغ : ١٧٩،١٨١
اوشهنج (هوشنك): ٣٧٩
اوطوقیوس (اوطوقیس) العسقلانی = Eutocius d'Ascalon: ٧٧،٨٠، ١١١،٣٤٣،٣٤٤،٣٥٠
اوطولوقوس (اوطولوقس) Autolykos de pythane : ١٠٤،٣٤٩،٣٥٠
اوغسطس(اوغوسطوس):Auguste: ٥،٩٧ .
اومیرس Homère : ٦٤
اونافیس : ١١٩
اهرون‌الاسکندرانی (اهرون‌القس) Aaron (Heron) d'Alexandrie (Heron l'ancien) ٧،٣٧،٥٢،٧٢،١٠٧، ٣٤٧
ایامبلیخس = Jamblichos (Jamblique) ٤،٧٨،٩٩،١٠٢،١١١،١٥٨،٢٢٨،٣٥٤

ایتیوس آمدی= Ætius (Aëtius) d'Amide ٧،١١٧
ایرانشهری :١٦٦
ایرقلیدس : Herakleides : ٢
ایرن الاسکندرانی : رجوع شود به اهرن‌الاسکندرانی
ایرن‌البیزنطی (اهرون البیزنطی) Heron de Byzance (Heron le Jeune) : ١٠٧
ایزیدورپولاك (Isidor Pollak) :٣٤٢
ایسیدوروس (ایزیدوروس) = Isidoros : ٢٤
الایلاقی : رجوع شود به شرف‌الدین الایلاقی
ایوب‌الابرش‌الناقل : ٨٢
ایوب‌بن‌القاسم‌الرقی : ٩٠
ایوب‌الرهاوی : ١٦،٨٢

ب

بابك : رجوع شود به پاپك
بادروغوغیا : ١١٢
بارسوما (برسوما) Barsauma ١٣،١٩،٢٠،٢١
بارو=Barrow: ١٢٢
باسیل‌المطران : ٤٢،٨٩،٣٦١
باکالیجار(باکالنجار) : رجوع شود به فخرالدوله ابوکالیجار
باکوس Bacchus (بکوس،بکس، بکش):٨١.
باکهر: ١١٣

بیس الرومی =
Pappus d'Alexandreia:
۷۷، ۸۰، ۱۱۱، ۳۵٤
البتانی : رجوع شود به محمدبن جابر البتانی .
بختیار (عزالدوله) : ۸٦
بختیشوع : ۳۹، ۱۲٦
بختیشوع بن جورجیس : ۲۳، ۵۲، ۵۳
بختیشوع بن جبریل بن جرجیس : ۵۵
بختیشوع بن یحیی : ۵٦
بدوی (دکتر عبدالرحمن) ۵۷، ٦۵، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۱٦، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۹۰، ۳٤۱، ۳٤۲، ۳۵۳، ۳۵٤، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳٦۲، ۳٦۳، ۳٦٤، ۳۸۲.
البطریق (ابویحیی) : رجوع شود به ابویحیی البطریق
بطلیموس (بطولوماوس) اول سوتر =
Ptolémée (ptolemaios) Sôte ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۰٤.
بطلیموس دوم فیلادلفوس (بطولوماوس فیلادلفوس) =
Ptolémée philadelphe : ۲
بطلیموس القلوذی (بطلمیوس) =
Ptolemaios Klaudios d' Alexandreia
۲، ٤۲، ٤٤، ٦۰، ٦۲، ۷۷، ۸۰، ۱۰۱، ۱۰۸ — ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱٦۰، ۱٦۱، ۳۳۰، ۳٤٤، ۳٤۹، ۳٦۵، ۳٦٦، ۳۷۱
بطولوماوس: رجوع شود به بطلیموس.
البردیصانی = Bardesane: ۱۲، ۱۳
برزو : ۲٦
برزویه : ۲٦
برسوما : رجوع شود به بارسوما
برقلس بیزنطی =
Proklos ho Diadochos de Byzantion (proclus le Diadoque) :
٤، ٦، ۷، ۲۳، ۸٤، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱۱، ۱۵٦، ۱۵۸، ۱۵۹، ۲۲۸
البرقی : رجوع شود به ابوبکر البرقی.
برگشترسر = G .Bergsträsser : ۳٤۸
برمانیدس = Parménide : ۱۵٦
بروکلمن = Brockelmann :
۱٦٤، ۲۳٤، ۳٤۹، ۳۵۷، ۳٦۵ .
برون (ادوارد) E.Browne : ۲۱۲
برهادبشابا =
Berhadbeschaba : ۱۹
برهماگوپتا = Brahmagupta
۲۸، ۱۱۲
بروبا = Probus : ۱۳، ۱٦
بسیل المطران : رجوع شود به باسیل المطران
بشربن فنحاس : ۳۷۷
البغدادی (عبدالقاهر) ۱۳۱، ۱٤۱، ۱٤٤
بقراط : رجوع شود به ابقراط
بکر = C.H.Becker : ٦۹
البلخی : رجوع شود به ابوزید احمدبن سهل البلخی
بلوشه = E. Blochet : ۲٦
بلیناس =
Plinius Caïus Secundus (Pline l'Ancien): ۳۳٤
بنیامین : ۸۳
بنیامین آرامی =
Benjamen l'Araméen: ۱۹
بنیتا اشتروس = Benitta Strauss:
۸۸
بوبکر: رجوع شود به ابوبکر .
بوثاغورس : رجوع شود به فیثاغورس
بوسماکر Bussemacker : ٦۷

بوسهل حمدوی (حمدونی) : ٢١٠
بولس (فولس ـ فولیس)الاجانیطی=
Paulos d'Aigine(paul d'
Egine) : ٧، ٦٥، ٦٧، ١٢٠
بولس ایرانی = Paulus persa: ١٨
بولس پسر کاکی کرخه یی =
Paul fils de Kaki deKarka:
١٩، ٢٠
بوناونتوراکاوالیری =
Bounaventoura Cavalieri:
١٢٢
بویژ(موریس)= M.Bouyges :
٩٤، ٩٦، ٣٤١
بویمکر (کلمنس)
Clemens Baeumker : ١٩٤
بهاءالدوله دیلمی : ١٥٣
بهرام بن خورشید بن یزدیار(ابومنصور):
٢٨٩
البهشتی : ١٤٤
بهمنیار بن مرزبان (کیارئیس) : ٢١٢،
٢٣٠ ، ٢٨٩ — ٢٩٠، ٢٩١
البیرونی: رجوع شود به ابوریحان بیرونی
بیکن(روژر) Roger Bacon: ٢٦٧
بیلی= Baily : ٢٦
البیهقی : رجوع شود به علی بن زید ...

پ

پاپك : ١٢٩
پریسکیانوس= Priskianos : ٢٤
پریه (اگوستین)
Augustien perrier : ١٩٥
پورداود : ٢٦
پوپر Popper : ٢٩٠
پولاك Pollak : ٩٥
پول سبات Paul Sbath: ٣٦٦، ٣٧١،
٣٧٦، ٣٧٧
پول کراوس Paul kraus :
٢٥، ٥٧، ١٦٧، ١٦٨، ١٦٩، ١٧٠، ٧٥
١٧٧، ٣٢٨، ٣٢٩، ٣٣٠
پیغامبر(پیغمبر، پیامبر): ٣١، ٣٢، ٣٣،
٣٤ .

ت

تاتین = Tatien : ١٢، ١٣
تدرس (تدرس السنقل) : ٩٠ ،
٣٦١ — ٣٦٣
تذاری : ٣٦٢، ٣٦٣
تراژان ١١٥، ١١٩
التفلیسی (عیسی الرقی) : ٩١
تکسانی الملکانی الحرانی: ٣٢٨
التمار (ابوبکرحسین) : ١٧٥، ١٧٨
تنسر: ١٧
التوحیدی : رجوع شود به ابوحیان...
تورتاموس= Tyrtamos : رجوع
شود به ثاوفرسطس
توقشتل : ١٢١
تیادورس= Théodoros: ٢٢، ٩٥،
٣٦٢، ٣٦٣ .
تیاذوق : رجوع شود به ثیاذوق.
تیتلر J. Tytler : ٣٣٥
تیمورگورکان : ٣٠١

ث

ا

ثابت بن ابراهیم بن زهرون (ابوالحسن): رجوع شود به ابوالحسن الحرانی
ثابت بن سنان بن ثابت بن قره : ۷۹ .
ثابت بن قره: ۱۰، ۴۵، ۴۷، ۷۰، ۷۵ - ۷۸، ۷۹، ۹۵، ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۷، ۱۶۲، ۱۷۵، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۹ - ۳۵۲، ۳۶۱
ثادری الاسقف : ۳۶۲
ثاذون : ۳۸
ثاسلوس Thessalos : ۱۱۵
ثامسطیوس = Themistios de Paphlagonic ۶۹، ۷۰، ۸۳، ۱۰۰، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۳۲۲، ۳۴۲، ۳۵۴
ثاوذوسیوس الاسکندرانی النحوی = Theodosios d'Alexandreia: ۸، ۱۱۷
ثاوذوسیوس بیثینیائی = Theodosios de Bithynie : ۱۰۸، ۳۴۵ - ۳۷۰، ۳۷۱
ثاوذوسیوس طرابلسی : رجوع شود به ثاوذوسیوس بیثینیائی.
ثاوفرسطس = Theophrastos (Théophraste) d'Eresos : ۸۳، ۹۷، ۳۴۰
ثاون الازمیری = Théon de Smyrne : ۱۰۱
ثاون الاسکندرانی = Théon d'Alexandrie : ۱۰۱، ۱۰۹، ۱۱۱
ثاون سریانی : ۱۰۰
ثعالبی (ابومنصور) : ۱۲۷، ۱۴۰، ۱۵۴
ثوما الرهاوی = Thomas d'Edessa: ۱۶، ۵۸، ۱۱۸
ثیادورس ابوقره : ۳۶۲، ۳۶۳
ثیاذوق : ۳۸
ثیوذوسیوس اول = Theodose I ۵، ۲۰
ثیوفیل (ثاوفیل) بن ثوما الرهاوی = Theophilos d'Edessa: ۱۶، ۵۸، ۸۳، ۱۱۸، ۳۸۲

ج

جاحظ بصری (ابوعثمان) : ۵۷، ۱۴۷، ۱۷۴، ۳۷۹
جاحظ خراسان : رجوع شود به ابوزید احمد بن سهل البلخی
جاسیوس : ۸، ۱۱۷
جالینوس القلوذی = Galenos (Galien) Klaudios de Pergamon : ۳، ۷، ۸، ۹، ۱۵، ۱۶، ۴۴، ۵۸، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۸۰، ۸۲، ۹۸، ۱۰۴، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶ - ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۴۲، ۱۶۰، ۱۸۲، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۹۳، ۳۲۳، ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۵، ۳۶۵، ۳۷۱ - ۳۷۲
جالینوس العرب : رجوع شود به محمد بن زکریای رازی
جاماسپ : ۲۵
جامی : ۲۲۹
جباری : ۱۱۳

جبرائیل (جبریل) بن بختیشوع : ۴۵، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۶۱، ۶۴، ۸۲، ۹۰، ۱۲۷، ۱۵۲.
جبرائیل بن عبیدالله : ۵۵
جبرئیل : ۲۲
جبهر: ۱۱۳
جرجی زیدان : ۳۷
جرجیوس اسقف العرب = Georgios(Georges) Evêque des Arabes: ۱۴، ۱۶
جعفر بن یحیی : ۴۵، ۵۳، ۵۴، ۵۵
جعفر کاشانی : ۲۳۰
جمال الدین ابوالفرج ابن الجوزی: رجوع شود به ابن الجوزی
جودر : ۱۱۳
جورجیس : ۲۲، ۳۹، ۴۲، ۵۲، ۵۶، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۰
الجوهری : ۱۰۵
جهانگیر گورکانی : ۲۰۱
جهشیاری (محمد بن عبدوس): ۴۲، ۴۶

چ

چاناکیا = Canakya : رجوع شود به شاناق
چاندراگوپتا = Candragupta: ۸۸

ح

حاجی خلیفه: ۳۲، ۵۸، ۱۹۶، ۲۳۳، ۲۹۱، ۳۰۱، ۳۴۶
الحارث بن کلدة الثقفی: ۲۲، ۳۰
الحاکم بامرالله : ۲۹۳
حبش بن عبدالله : ۱۱۳
حبیش بن الحسن الاعسم : ۴۵، ۴۷، ۶۷، ۶۸، ۷۳ – ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۷۹، ۱۱۵، ۱۱۸، ۳۳۶، ۳۴۷ – ۳۴۸.
حجاج بن یوسف بن مطر (حجاج بن مطر) : ۴۱، ۴۴، ۴۵، ۴۹، ۶۴، ۷۵، ۹۶، ۱۰۵، ۳۴۹
حسن بن سوار بن بابا بن بهنام : رجوع شود به ابوالخیر بن الخمار
حسن بن سهل : ۶۲
حسن بن سهل بن ابوسهل بن نوبخت : ۵۹
حسن بن محمد بن نجاء الاربلی: ۱۴۰، ۲۷۹
حسن بن موسی بن شاکر: ۴۶
حسن بن نوح القمری : رجوع شود به ابومنصور ...
حسین بن حسین غوری : رجوع شود به ملك الجبال حسین غوری
حسین بن طاهر (ابومنصور) : رجوع شود به ابن زیله
حسین بن عبدالله بن سینا رجوع شود به ابن سینا
الحکم بن الناصر : ۱۴۷، ۱۵۴، ۱۵۵
حمدوی (حمدونی) : رجوع شود به بوسهل حمدوی
حنانه = Hannana : ۱۳
حنانیشوع = Henan – Isho : ۱۶
حنین بن اسحق (ابوزید) : ۴۵، ۴۷، ۵۶، ۶۰، ۶۲، ۶۳ – ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۹۰، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۳۰، ۱۶۲، ۱۸۳، ۳۲۳، ۳۳۳ – ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۸۲
حیدر (علی بن ابیطالب): ۱۳۸
حیرون (جیرون) بن رابطه : ۸۹

خ

خاقانی (افضل الدین بدیل بن علی شروانی): ۱۳۷

خالدبن يزيد حكيم آل‌مروان : ٣٧،٥١
خرشاذماه : رجوع شود به ابوسهل بن نوبخت
خسروانوشروان (خسرواول) : رجوع شود به انوشروان
خلف بن احمد صفاری : ١٣١
خليل بن احمد : ٦٣،١٤٦
خواجه نصيرالدين طوسی : رجوع شود به نصيرالدين طوسی
الخوارزمی : رجوع شود به محمدبن موسی الخوارزمی
خيام (حكيم عمر بن ابراهيم الخيامی النيسابوری) : ٢٣٤،٢٧٨

د

دادويه : ٢٦
دارنبرگ = Darenberg: ٦٧
داريشوع : ٩٠
داودالانطاكی : ٢١٢
داودالچلبی (دكتر) : ٣٧٩
داودبن حنين : ٧٠
داودبن سرابيون : ٤٧ ، ٥٣
داهر: ١١٣
دراقن = Dracon : ١١٥
دشمنزار (دشمنزيار) كاكويه : رجوع شود به علاءالدوله كاكويه
دقيقی : ٢٠٢
دمسقيوس‌الدمشقی = Damaskios de Damaskos (Damascius de Damas):
٦،٢٤،١٠٠،١٠١،١٠٢
الدمشقی : رجوع شود به ابوعثمان سعيدبن يعقوب‌الدمشقی
دواسلان = Baron de Slane :
١٦٤،٣٧٧،٣٨١
دوبوئر = De Boer : ١٦٤.
دومی نيكوس گوندیسالوی = Dominicus Gundisalvi :
١٩٣،١٩٤
دوهارله = De Harlez: ٢٦
دياسقوريدس: رجوع شود به ديسقوريدس.
ديتريسی (فريدريك) = Dieterici (Friedrich): ١٩٣،
٣٠١، ٣٥٨
ديدخس (ديادوخس) : رجوع شود به برقلس بيزنطی
ديسقوريدس (دياسقوريدوس ـ ذياسقوريدس) العين زربی : Pédanius Dioskourides (Discoride يا Discuride يا Diskyrides) d'Anazarbas
٦٧،١١٥،١٢٤،٣٥٥،٣٥٦
ديموقراطيس : ٣٦٨
ديوجانوس‌لائرث = Diogène Laërce : ٩٧
ديونيسيوس (ديونيزيوس) = Dionysios Areopagites (Denys l' Aréopagite):
١٥٨

ذ

ذوالرياستين: رجوع شود به فضل بن سهل.
ذوالقرنين : رجوع شود به اسكندر
ذواليمينين: رجوع شود به طاهربن الحسين.
ذياسقوريدس: رجوع شود به ديسقوريدس.
ذيمقراطيس = Dimokritos d' Abdera:
١٦٧
ذيوفنطس = Diophantos d'Alexandreia:
٧٢،٧٣،١١٠

ر

راحه : ١١٣
رازی ، الرازی (محمدبن زکریا) :
رجوع‌شود به محمدبن زکریای‌رازی.
الراضی : ٧٨
راوندی : ١٨٧
ربن‌الطبری (سهل) : ٦٠،٢٤
ربیع(پدرفضل‌وزیرهارون) : ١٢٧،١٢٦
رس = W.D.Ross : ٣٤٢
رستم : ٢٦
رستم‌بن شیرزاد : ٣٢١
رسول اکرم (محمدبن‌عبدالله ص): ٢٩،
١٤٦،٣٢
رشید : رجوع شود به هرون‌الرشید
رضاقلیخان هدایت . رجوع شود به
هدایت (رضاقلیخان)
رفاعی (دکتراحمد فرید) ٤٤
رودکی : ٢٠٢
روزبه‌پسردادویه:رجوع‌شودبه‌ابن‌المقفع.
روسکا = J. Ruska : ٣٤٨
روفوس‌الکبیرالافسسی =
Rufus d'Ephèse: ٦٥،٦٨،١١٦،
٣٦٥
ریسنر = F.Risner : ٢٩٤
ریموند مرتان دومینیکی : ٢١٧
رینو = J.T.Reinaud : ١١٢

ز

زبیدهٔ هاشمیه : ٤٢،٥٥
زردشت : ٢٥
زروبا (زوربا) بن‌ماجوه (مانحوه)
الناعمی‌الحمصی : ٨٩
زکریای مدرسی Zacharie : ٦
Julius Théod.Zenker =:
٣٤١،٩٤
زنکل : ١١٣
زیدبن رفاعه : ٢٩٩
زینون (شاه روم) : ١٢،١٩
زینون قبرسی =
Zénon de Chyprc : ٣،١١٩،
٣٧٤

ژ

ژراردوس‌کرمونی (ژرادودی‌کرمونا)
Gérardus cremonensis =
(gherardo di Cremona) :
١٦٣،١٩٣،٢١٤،٢٩٤،٣٣٤،٣٦٩

س

سالم ملطی : ٣٥٦
سبخت : رجوع شود به‌سویرس سبخت.
سبکی ١٤٤،١٤٥
ستاره : ٢٠٦
سرجس‌بن هلیاالرومی (Sergius):
٣٤٦،٣٦٤،٣٦٥
سرجیس‌الرأسی : ٧٥
سرجیوس‌الرأس عینی =
Sergius de Rechaina
Sergius de Théodosiopolis:
٧،١٠،١٦ .
سرجیوس (سرجون) وزیر : ١٥
سسرد: Susruta : ٢٧،٢٨،٨٨،١٢٠
سعدبن ابی‌وقاص : ٣٣
سعیدبن‌فتحون:رجوع شودبه‌ابوعثمان...
سعیدالخدری : ٣٣
سعیدبن هبةالله‌بن‌الحسین (ابوالحسن) :
٣٢٣—٣٢٤
سعیدبن یعقوب‌الدمشقی : رجوع شود به
ابوعثمان سعیدبن‌یعقوب‌الدمشقی.

سفیان بن معاویه : ٥٨
سفیان ثوری : ١٤٣
سقراط (سقراطیس) بن سفرونیسقس = Socratis fils de Sophroniscos :
١٧، ٩٢، ١٤٢، ١٥٠، ١٧٣، ٢٩٨، ٣٠٨.
سلام الابرش: ٤٢، ٩٠
سلم الحرانی، صاحب بیت الحکمة: ٤٤، ٤٦، ٤٩، ٦٤، ١٠٩، ٣٢٨
سلمویه: ٤٧، ١٢٧، ١٣٠
سلوانوس (Silvanus) القردی: ١٦.
سلوکوس اول: ١٣
سلیمان دمشقی: ٢١٢
سلیمان دنیا (استاد): ٢١٧، ٢٢٧، ٢٥٦.
سماء الدولة بن شمس الدوله: ٢٠٩
سمعان مترجم: ٩٠
سمعانی: ١٤٠
سموئیل بن یهودا: ٣٤٣
سنائی، ابوالمجد مجدود بن آدم: ١٣٨.
سنان بن ثابت: ٤٥، ٧٨، ٧٩، ٣٤٩
سنبلیقیوس (سنبلیقیس) = Simplikios (Simplice) de Kilikia: ٦، ٢٤، ٩٦، ١٠٢، ١١١
سند بن علی الیهودی (ابوالطیب): ١١٣
السنقل: رجوع شود بتدرس السنقل.
سورانوس افسسی = Soranos d'Ephesos (سورانوس الاصغر): ٨٠، ١١٨، ١١٩.
سورانوس القدیم: Soranos l'Ancien: ١١٩
سوتر = H. Suter: ٨٠، ٢٩٥
سوتر: رجوع شود به بطلیموس اول.
سوریانوس = Syrianos d': ٤، ١٠٠، ١٠١
سویرس انطاکی = Sévère d'Antioche: ٦
سویرس سبخت = Severos Sebokht (Sévère): ١٤، ١٦
سهراب: ٢٦
سهل بن ابوسهل بن نوبخت: ٥٩
سهل بن هارون: ٤٩
سهیل افنان: رجوع شود بافنان.
السهیلی (السهلی) ابوالحسن: ٢٠٨
السهیلی (السهلی) ابوالحسین احمد بن محمد: ٢٠٨
سیبویه: ٢٦، ١١٠
سیس ثنوی: ١٦٨
سیف الدوله حمدان: ٩١، ١٢٦، ١٨٢
سیمون = M. Simon: ٣٤٨
سیوطی: ١٥٤

ش

شاپور اول: ١٧، ١٨، ٢١، ٢٢، ٢٣
شاپور بن اردشیر: رجوع شود به ابونصر شاپور ....
شاپور دوم ذوالاکتاف: ٢٢
شارستانی: رجوع شود بشهرستانی.
شافعی (امام محمد بن ادریس): ١٤٣، ١٤٤، ١٤٥
شاناق = Canakya: ٧٧، ١٢٠
شرف الدین الایلاقی: ٢١٢
شملی: ٧٧، ٩٦، ١١٨
شمس الدوله ابوطاهر دیلمی: ٢٠٩
شمس المعالی قابوس: رجوع شود به قابوس بن وشمگیر
شمعون بیت ارشامی Siméon de Beit Arscham: ١٩

شمعون الراهب (طيبوية) بيت كرمايى
Siméon de Beit Garmai:١٦
شميدت = Schmidt:٣٤٧
شوقى (عباس): ٢٩٥
شهاب الدين سهروردى (شيخ اشراق):
٢١٥، ٢٢٩، ٢٣٣، ٢٧٣
شهدى الكرخى: ٨١
شهرزورى (شمس الدين محمد): ١٧٩،
١٨٢، ٢٠٦، ٢١٢، ٢٩٩.
شهرستانى (محمد بن عبد الكريم): ١٣١،
١٩٦، ٢٣٧، ٢٨٠
شهيد البلخى: ١٧٤، ١٧٨، ٢٠٢ - ٢٠٤
شيخ اشراق: رجوع شود به شهاب ـ
الدين سهروردى
شيخ الرئيس ابوعلى بن سينا: رجوع
شود به ابن سينا
شيريشوع بن قطرب: ٤٧

ص

صاحب بن عباد (اسمعيل): ١٣١، ١٤٥،
١٤٧، ١٩٩.
صاعد اندلسى (قاضى صاعد بن احمد ـ
الطليطلى متوفى بسال ٤٦٢): ٩، ٢٥،
٤٤، ١٤٧، ١٦٩، ٣٢٨، ٣٣٠
صدر الدين محمد شيرازى: ٢٧٣
صكه: ١١٣
صلاح الدين ايوبى: ١٣٣
صمصام الدولة بن عضد الدولة ديلمى:
١٥٣، ١٩٦، ٢٠٠، ٢٩٨
صنجهل: ١١٣

ط

طاهر بن الحسين ذوالميمنين: ٨٩
الطبرى: ٩٦
طغرل سلجوقى: ١٥٣
طوثرون = Theutra: ٣٣٦، ٣٥٥
الطولونى: رجوع شود باحمد الطولونى.
طيبوية: رجوع شود بشمعون الراهب.
الطيفورى (عبدالله): ٥٣
طيماثاوس اول (جاثليق) =
Timothée: ١٦

ع

عباس اقبال: رجوع شود به اقبال
(عباس)
عباس بن سعيد الجوهرى: ٨٨
العباسة: ٥٥
عبدالرحمن بدوى (دكتر): رجوع شود
به بدوى.
عبدالرحمن بن على بن ابى صادق:
٣٤٨
عبدالرحمن النيسابورى (ابوالقاسم):
٢١٢، ٣٣٥
عبدالعزيز: ٤، ٨، ٩، ١٥
عبدالمسيح بن ناعمة الحمصى: رجوع شود
بابن ناعمه.
عبدالملك اموى: ١٥
عبدالملك بن ابجر كنانى: ٩
عبدالملك الزيات: ٣٦٠
عبدالواحد الجوزجانى: رجوع شود به
ابوعبيد الجوزجانى
عبدالله بن ابوسهل بن نوبخت: ٥٩
عبدالله بن حسن: ٢٠٦
عبدالله بن طاهر: ٦٠
عبدالله بن الطيب (ابوالفرج) رجوع شود
بابن الطيب
عبدالله بن عباس: رجوع شود بابن
عباس
عبدالله بن على: ٩٠
عبدالله بن المقفع: رجوع شود به ابن
المقفع

عبدالله الطيفوري: رجوع شود بالطيفوري.
عبديشوع (حبيب) بن بهريز: رجوع شود به ابن بهريز
عبيدالله (عبدالله) بن بختيشوع بن جبريل: ٥٥
عبيدالله بن جبريل بن عبيدالله: ٥٦
العروضي: رجوع شود به ابو الحسن احمد بن عبدالله
عزالدوله بختيار: رجوع شود به بختيار.
العزيز بالله: ٤٩
عضدالدوله (شهنشاه فناخسرو بن ركن الدوله): ٨٥، ٨٦، ١٩٥، ١٩٦، ١٩٩، ٢٠٠.
عطار (فريدالدين محمد): ٢٢٩.
عفيف الدين التلمساني: ٢١٢.
علاءالدولة بن كاكويه (علاءالدولة كاكويه): ١٣١، ٢٠٩، ٢١٠، ٢١٨، ٢٣٠، ٢٣٢، ٢٧٨.
علاءالدولة فرامرز بن علي: ٢٧٨
علان الشعوبي: ٤٨، ٤٩
علي بن ابراهيم بن بختيشوع: ٥٦.
علي بن ابراهيم بن بكس: رجوع شود به ابو الحسن علي بن ابراهيم بن بكوس.
علي بن ابيطالب: ١٠٣، ٢٢٩، ٢٩٨
علي بن حسن بن محمد الحسيني العراقي: ٣٦٠، ٣٦١.
علي بن ربن الطبري: ٦٠، ١٦٦.
علي بن رضوان: رجوع شود با بن رضوان.
علي بن زياد التميمي: ٦٠
علي بن زيد البيهقي: ٦٥، ٧٠، ١٠٣، ١٢٤، ١٢٧، ١٨١، ١٩٦، ٢٠٤، ٢١١، ٢١٢، ٢٥٦، ٢٨٠، ٢٨٦، ٢٨٨، ٢٨٩، ٢٩٠، ٢٩١، ٢٩٢.
علي بن عبيدة الريحاني: ١٣٩
علي بن عيسى الاسطرلابي المنجم: ٤٠
علي بن عيسى الجراح: ٣٧٦.
علي بن مأمون خوارزمشاه: ٢٠٨.
علي بن هيثم: رجوع شود با بن هيثم.
علي بن يحيى رجوع شود به ابن المنجم.
عمر بن الخطاب: ٣٢، ٣٣، ٣٤
عمر بن سهلان الساوي: ٢٢٩
عمر بن عبدالعزيز: ٤، ٨، ٩، ٣٧، ٣٨
عمر بن فرخان الطبري: ٥٩، ٦٠، ١٦٢
عمر خيام: رجوع شود بخيام.
عمر فروخ: رجوع شود بفروخ
عمرو بن العاص: ٨، ٣٣، ١٠٣
العوفي (ابو الحسن علي بن راميناس): ٢٩٩.
عيسى (مسيح): رجوع شود بمسيح.
عيسى (ابو قريش): رجوع شود به ابو قريش
عيسى بن ابراهيم البصري: ٣٦٥.
عيسى بن اسحق بن زرعه: رجوع شود به ابن زرعه
عيسى بن اسيد النصراني: ٧٧، ٧٩
عيسى بن جعفر: ٥٥
عيسى بن چهاربخت (صهاربخت، صهربخت): ٦٦، ٨٢، ٨٥
عيسى بن شهلافا (شهلا): ٣٩، ٥٢.
عيسى بن علي بن ابراهيم بن بكس: ٨٢.
عيسى بن ماسرجس: ٥٢.
عيسى بن موسى: ٣٨
عيسى بن يحيى بن ابراهيم الناقل: ٦٧، ٦٨، ٧٣، ٧٤-٧٥، ٨٠، ١١٨، ١١٩، ٣٣٥، ٣٣٦، ٣٤٧، ٣٤٨.
عيسى الرقي التفليسي: رجوع شود به التفليسي.

غ

الغانمي (ابو سعيد محمد بن محمد): ٢٣٤.

غرغوريوس اسقف نوسا = Gregorios de Nysse : ١٠٠ .
الغزالي (حجة الاسلام محمد) : ١٠٤، ١٢٤، ١٤٠، ١٤٣، ١٤٨، ١٤٩، ١٥٠، ١٥١، ٢٧٦، ٢٧٩ .
غلام زحل (ابو القاسم عبيدالله): ١٩٩.

ف

الفارابي (ابو نصر محمد بن طرخان) : ٩، ١٧، ٨٣، ٩٥، ١٣٥، ١٤٦، ١٥٠، ١٥٢، ١٥٣، ١٥٩، ١٦٠، ١٧٧، ١٧٩-١٩٤، ١٩٦، ٢٠٨، ٢١٦، ٢٢٨، ٢٣٧، ٢٧٥، ٢٧٦، ٢٧٨، ٢٧٩، ٢٨٠، ٢٨٢، ٣١١، ٣٧٤-٣٧٥
فاسوس: رجوع شود بقسطوس.
فاطمه ام محمد: ٥٥.
فثيون (فيثون) الترجمان: ٨٩.
فخر الدوله ابو الحسن علي ديلمي: ٢٠٩
فخر الدوله ابو كاليجار: ٢١٢
فخر الدين ابو اسحق ابراهيم بن محمد: ١٩٦
فخر الدين رازي (امام فخر): ١٤٦، ١٦٨، ١٦٩، ١٧٨، ١٧٩، ٢١٦، ٢٢١، ٢٨٠
فرات بن شحنا ثا : ٣٨
فرعون: ١٣٨
فرخي (ابو الحسن علي بن جولوغ سيستاني): ١٣٦، ٢٠٢، ٢٠٣
فرفوريوس الصوري = Porphyrsos (Alias Malchos) de Batanea ou de Tyron : ٤، ٧، ١٣، ٢٥، ٥٧، ٥٨، ٧٠، ٧٣، ٩٤، ٩٦، ٩٨، ٩٩، ١٠١، ١١١، ١٦٠، ١٨٣، ٢٠٥، ٢٩٣، ٣٢٨، ٣٤٠، ٣٥٢، ٣٥٤، ٣٨٢ .
فروخ (عمر) : ١٩٢، ١٩٤
فروزانفر (بديع الزمان): ١٩٤
فرهاد = Aphraate: ١٨
فريدريك ديتريسي : رجوع شود به ديتريسي .
الفزاري (محمد بن ابراهيم) : ٢٧، ٤٠، ٦٣، ١١٣
فضل الله زنجاني (شيخ ميرزا...): ١٨٦، ٢١٨ .
فضل بن ابو حاتم النيريزي : رجوع شود به النيريزي .
فضل بن ابو سهل بن نوبخت: رجوع شود به ابو العباس فضل...
فضل بن ربيع : ٥٥، ١٢٦
فضل بن سهل ذو الرياستين: ٥٥، ٥٩، ٦٢، ١٢٩ .
فضل بن يحيى البرمكي : ٤٥، ٥٥
فضيل بن عياض : ٤٣
فلاذيوس = Palladius: ٨، ١١٧ .
فلك المعالي منوچهر. ٣٢١.
فلوطرخس = Plotarchos de Cheronaia (plutarqne de Chéronée) : ٧٤، ٩٨، ١٠٠، ٣٤٦
فلوطينس (فلوطين ، افلوطين) = Plotinos (plotin) de Nikopolis : ٤، ٩٨، ١٠١، ١٠٢، ١٥٦، ١٥٩، ١٨٥، ١٨٧، ٢١٨، ٢٤١، ٢٧٦ .
الفندي (دكتر) : ٢٢٣
فورژه = F.Forget: ٢١٧ .
فولس الاجانيطي: رجوع شود به بولس الاجانيطي
فولوبس = Polybe: ١١٥
فيثاغورس (فوثاغوراس، فوثاغوريا) = Phithagoras de Samos: ٩١، ٩٢، ٩٨، ١٠١، ١٣٢، ١٦٩، ٢٩٨، ٣٠٨.
فيروز: ١٣، ١٩، ٢٠.
فيلادلفوس: رجوع شود به بطليموس دوم
فيلغريوس = Philigarius: ٧٧، ٨٦، ١١٩.

فیلوبنوس = Philoponos: رجوع شود به یحیی النحوی
فیلون الاسکندرانی (فیلون الیهودی) = Philon d' Alexandreia (Philon le Juif): ٤

ق

قابوس بن وشمگیر (شمس المعالی): ١٣١، ٢٩٠، ٣٢١
القادر بالله: ١٣٦
القاهر: ٧٨
قدامة بن جعفر (ابو الفرج): ٩٦
قریب (عبد العظیم): ٢٩٧
قزوینی: ٢٩٨
قسطا بن لوقا البعلبکی: ٤٥، ٧١—٧٣، ٩٢، ٩٦، ٩٨، ١١٠، ٣٤٥—٣٤٧، ٣٦٤، ٣٦٥
قسطوس بن اسکورا سکینه: ٣٤٦، ٣٦٤، ٣٦٥
قطب الدین شیرازی: ٢٩٤
قطب الدین لاهیجی: ٢٩٢
قطب الدین مسعود شیرازی: ٢٧٣
القفطی (جمال الدین ابو الحسن علی بن القاضی الاشرف یوسف القفطی متوفی بسال ٦٤٦): ٧، ٢٢، ٣٣، ٣٨، ٤٦، ٤٧، ٥٣، ٥٤، ٥٥، ٥٦، ٥٩، ٦٠، ٦١، ٦٢، ٦٣، ٦٤، ٧١، ٧٦، ٨٦، ١١٠، ١٦٣، ١٨١، ١٨٢، ١٨٧، ١٩٦، ١٩٨، ٢٠٠، ٢٠٤، ٢٠٥، ٢٨٩، ٢٩٥، ٢٩٨، ٣٠١، ٣٢٢، ٣٢٣، ٣٢٨، ٣٣٠، ٣٦٢، ٣٦٣
القمری: رجوع شود با بو منصور الحسن ابن نوح القمری
قنواتی (الاب جورج شحاته): ٢٠٥
قوتامی: ٣٦١
قویری (ابو اسحق ابراهیم): ٩، ٨١، ٨٣، ٩٥، ١٤٤، ١٥٢، ١٦١.
قیصر: ٥، ٩٧
قیضا الرهاوی: ٩٠

ك

الکاتبی (نجم الدین علی): ١٧٩
کاچ = J. Katsch: ٩٥
کارادوو (بارون) = Baron Carra de Vaux: ١٦٤، ١٩٤، ٢١٢، ٢٦٧، ٢٩٦، ٣٤٧.
کاراکا = Karaka: ٢٧
کاستیگلیونی = Castiglioni: ٨٩، ١١٦، ١١٧، ١٢٠
کاسیوس باسوس اسکولاستیکوس = Cassius Bassus Scholastikos: ٣٦٥
کاویراج کونجالال بهیشاگراتنا = Kaviraj Kunja Lal Bhishagratna: ٢٨
کپلر Kepler: ١٢٢
الکرابیسی: ١٠٥
کربن (هانری) Henry Korbin: ٢١٨
الکرمانی (ابو القاسم): ٢٠٦، ٢١١
الکرمانی (محمد بن یوسف): ١٤٦
کروس (پول) = Kraus (Paul): رجوع شود بپول کروس
کریستن سن = Arthur Christensen: ١٩
کسنوقراطیس (کسوقراطیس) = Xenocrates: ٣٥٣
الکعبی (ابو القاسم): ١٧٤، ١٧٧
کلمانت چهارم (پاپ): ٢٦٧
کمال الدین ابو الحسن فارسی: ٢٩٤

الکندی: رجوع شود به یعقوب بن اسحق الکندی
کنکه = Kanaka: ٢٦، ٢٧، ٨٧-٨٩، ١١٣.
کوپرنیکوس = Copernicus: ١٢٢.
کوشیار بن لبان الجیلی: ١١٠
کومی Koumi: ١٣
کیارئیس: رجوع شود به بهمنیار بن مرزبان
الکیال (احمد): ١٧٥
کیسوری موهان گانگولی = Kisori Mohan Ganguli: ٢٧.

گ

گابریلی Gabrielli: ٣٤٧
گارسن دوتاسی: Garcin de Tassy: ٣٠٢
گالیله = Galileo: ١٢٢
گلدزیهر = Goldziher: ١٤٠، ١٤٦، ١٤٧، ٢٩٦، ٢٩٧.
گوآشن = Mlle Goichon. ٢١٩
گودرز: ٥٨
گولیوس = Golius: ٢٢٩
گیلیلموس کامراریوس = Guilielmus Camerarius ١٩٣
گیو: ٥٨.

ل

لاندوئر = Landauer: ٢٢٢
لکلر = Leclerc: ٣٣٥، ٣٥٥
لوئیز هیلگنبرگ = Luise Hilgenbrg: ٢٨
لوقا بن سرافیون (اسرافیون): ٣٦٧
لونگین = Longin: ٤، ٩٨
لویس شیخو (الاب): ٢٠١
لیث بن المظفر (لیث بن نصر بن سیار): ١٤٦

م

مأمون: ٣٨، ٤٠، ٤١، ٤٢، ٤٣، ٤٤، ٤٥، ٤٦، ٤٧، ٤٨، ٤٩، ٥٣، ٥٤، ٥٥، ٥٩، ٦١، ٦٢، ٦٣، ٦٤، ٦٥، ٦٨، ٧٥، ٨٠، ٨٨، ١٠٥، ١٢٦، ١٢٩، ١٣٤، ١٣٩، ١٦٢، ٣٣١.
مأمون بن مأمون بن محمد خوارزمشاه: رجوع شود با بو العباس مأمون بن مامون.
مارابای اول: ١٨، ٢١
مارابای دوم: ١٦
الماردینی: ١٤٤
مارگولیوث = Margoliouth: ٩٥
مارمتی: ١٨
ماری = Mari: ١٩
مارینوس = Marinus: ٦، ٨، ١١٧
مازیار بن قارن: ٦٠، ١٦٦
ماسرجویه (ماسرجیس): ٣٧، ٥٢
ماسویه ٦١، ٦٢
ماشاءالله بن اثری: ٢٤
ماکسیمس (مقسیموس افسسی) = Maxime d'Ephèse: ١٠٠
مالك بن انس: ١٤٣
مانی: ١٦٩، ٢٨٢
مانی المجوسی: ١٩٩
الماهانی: ١٠٥
مایرهوف (دکتر ماکس...) = Meyerhof: ١٠٣، ١٦٦، ٢٠٢
المتوکل علی الله: ٩، ١٠، ١٥، ٥٣، ٥٥، ٦١، ٦٥، ٦٨، ٦٩، ٨٢، ١٣١، ١٣٤، ١٣٥، ١٦٢، ٣٥٦
متی بن یونس: رجوع شود به ابو بشر

متی بن یونس .
مجدالدولهٔ دیلمی (ابوطالب رستم) : ۱۳۶، ۲۰۹
مجدالدین ابوالقاسم نامی بن جعفر: ۲۸۰
المجتهد: رجوع شود به یحیی النحوی.
محب الاجتهاد: رجوع شود به یحیی النحوی.
محب التعب: رجوع شود به یحیی النحوی .
محمد(ص): ۱۳۹، ۳۰۸، ۳۷۷ ورجوع شود به: النبی، پیغامبر.
محمدبن ابراهیم الفزاری: رجوع شود به الفزاری .
محمدبن جابر البتانی: ۱۰، ۱۱۰، ۳۶۶
محمدبن الحسن بن الهیثم: رجوع شود به ابن هیثم
محمدبن حوقل (ابوالقاسم) رجوع شود به ابن حوقل .
محمدبن الحنفیة :۱۰۳
محمدبن خالدبن برمك : ۴۵، ۹۰
محمدبن زکریای رازی: ۲۷، ۹۴، ۹۵، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۵، ۱۴۷، ۱۶۵-۱۷۹، ۱۸۷، ۱۹۵، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۸۲، ۲۸۳.
محمدبن طاهر بن بهرام السجستانی: رجوع شود به ابوسلیمان منطقی.
محمدبن الطرخان الفارابی: رجوع شود به الفارابی
محمدبن عبدالله بن احمد: ۲۹۱
محمدبن عبدالله بن المقفع: ۲۵، ۵۷، ۹۴، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰
محمدبن عبدالکریم الشهرستانی: رجوع شود بشهرستانی
محمدبن عبدالملك الزیات: ۴۷، ۱۲۹، ۱۳۹
محمدبن عبدون الجبلی: ۱۹۸
محمدبن محمد الارجانی: ۲۰۱
محمدبن موسی الخوارزمی: ۵۰، ۶۳، ۱۱۳
محمدبن موسی مترجم: ۷۶
محمدبن موسی بن شاکر: ۴۶
محمدبن هارون الوراق : رجوع شود به ابن الوراق
محمدبن یوسف الایلاقی : رجوع شود بشرف الدین الایلاقی
محمدخان قزوینی (میرزا): ۵۴، ۱۹۶.
محمد لطفی جمعه: ۱۶۲
محمود الحفنی :۲۱۵
محمودبن سبکتکین (سلطان): ۸۴، ۸۵، ۱۱۰، ۱۳۶، ۱۵۴، ۲۰۹، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۹۲
محمودبن عبدالله: ۲۰۷، ۲۰۹
محیی الدین الاندلسی: ۳۵۱، ۳۶۱
محیی الدین محمدبن ابی الشکر مغربی اندلسی: ۳۴۵
المختاربن حسن بن عبدون :رجوع شود با بن بطلان
مراجل:۴۲
مرادثانی (سلطان) : ۲۸۹
مربابای جندیسابوری = Mar Papa de Beit Lapat : ۱۵، ۱۹
مرخنایاس بیت کرمایی = Marxenaias de Tahal de Beit Garmai: ۱۵، ۱۹
مرداویج پسرزیار : ۱۷۵
المرزوقی الاصفهانی (ابوعلی احمد) : ۱۷۶، ۱۷۸، ۲۶۸
مرقیون = Marcion : ۱۲
مرکوروش = Mar cyoré : ۱۵ ، ۱۹ .
مرلاحی : ۹۰
مرماری (مارماری) = Mar Mari: ۱۵ .
مروان بن الحکم : ۳۷
مریانوس : ۳۷

المستظهر بالله: ٣٢٣
المستعين بالله : ٥٥
المستنجد بالله: ٢٧٩
مسعود بن محمود بن سبکتکین :١١٠، ٢١٠
مسعودی (ابوالحسن علی بن الحسین بن علی المسعودی متوفی بسال ٣٤٦ هجری) : ٨،٩،١٠،١٧، ١٢٩،١٣٠، ١٦٨،١٧٠،١٧٥،١٩٥.
المسمعی: ١٧٤.
مسیح (عیسی علیه السلام) : ٥،٦،١١٧، ١٩٥،١٩٧،٣٠٨،٣٧٦،٣٧٧.
مسیحازخا = Msiha Zkha:١٩
مشکوة (سیدمحمد):٢٢٩
مشکویه(مسکویه) : رجوع شود بابن مسکویه
مصطفی صدقی : ٣٥٢
معاویهٔ ثانی : ٣٧
المعتز :٨٣
المعتصم بالله:٤٧،٥١،٦٠،٦١،١٣٤،١٦٢
المعتضد : ٩،٧٦، ١٢٧، ١٢٨، ١٣٩، ١٦٥
المعتمد: ٣٤٥
معزالدوله: ٢٠٠
المعصومی (الفقیه ابوعبدالله محمدبن احمد) : ٢١٢،٢٢٩،٢٣١،٢٩١،٢٩٢
معلوف الیسوعی (الاب): ٢٣٠
معنی (معنا) بیت اردشیری : ١٩،٢٠ ، ٢١
مغنیس الحمصی = Magnès : ٣٧١
المقتدر: ٥٥،٥٦،٧٠،٧٨،١٣٠،٣٧٦.
المقتدر بالله: ٣٢٣
المقدسی (ابـو سلیمان محمـد بن معشر البستی):٢٩٨،٣٠٣
مقریزی: ١٣٢،١٣٣،١٥٤
مقسیموس ازمیری = Maxime de Smyrne : ٣٥٤
المکتفی بالله : ٧٠
ملاصدرا: رجوع شود بصدرالدین محمد.
ملك الجبال حسین غوری :٢١٠
منالاوس = Menelaos d'Alexandreia:٧٧،١٠٧،٣٥٠
منتصر (ابوابراهیم): ٢٠٨
منصوربن ابی عامر: ١٤٧،١٥١
منصوربن اسحق سامانی : رجوع شود به ابوصالح ...
منصوربن باناس :٩٠
منصوربن نوح سامانی: ٢٠٨
منصوردوانیقی : رجوع شود به ابوجعفر منصور
منکه : رجوع شود به کنکه .
مننس = Ménon : ١١٥
منوچهری (ابوالنجم احمد):١٧٩
مورطس (مورسطس): ١١٢
موریس بویژ = رجوع شود به بویژ (موریس)
موسی(ع) : ٣٢،١٩٧
موسی بن خالدالترجمان : ٦٥،٧٩
موسی بن شاکرمنجم : ٤٦
موسی بن میمون الاسرائیلی : ١٧٦ ، ١٨٦ .
الموفق:٣٤٥.
مولوی علی: ٣٠٢.
المؤید بالله(هشام): ٣٥٦.
المهتدی بالله :٥٥.
مهدی:٤١،٥٢،٥٨،١٦٢.
مهران بن منصور:٣٥٦.
مهرن Mehren: ٢٠١،٢١٧،٢١٨، ٢٢٧،٢٢٨،٢٢٩،٢٣٥.
میخائیل : ١٣٠

میحائیل بن ماسویه : ٦٢
میرزا ابوالفضل ساوجی : ٢٣١
میکا = Mika : ١٩
مینورسکی : ١٨٢

ن

الناتلی (ابوعبدالله) : ٨٢، ٢٠٤، ٢٠٦، ٢٠٧، ٢١١
الناشی (ابوالعباس) : ١٧٤
الناصر عبدالرحمن بن محمد : ٣٥٦
ناصر بن خسرو القبادیانی : ١٦٦، ١٦٩، ١٧٣، ١٧٤، ١٧٦
الناعس : رجوع شود به یوسف الناقل.
نالینو : ٢٦٣، ٢٦٧
النبی : ١٣٩ ورجوع شود به محمد ص و به پیغامبر .
نجاشی : ٥٩، ١٤٥
نجم الدین علی الکاتبی : رجوع شود به الکاتبی
نخجوانی (محمد) : ٣٧٤
نرسی : ١٣، ١٩
نرسی مجذوم = Narsès le Lepreux : ١٩
نسطوریوس (نسطورس) = Nestorios : ١٢، ١٤
نصر بن احمد ساماني : ٢٠٣
نصیر الدین طوسی (خواجه) : ٢٠١، ٢١٦، ٢٢٩، ٢٨٠، ٣٤٣، ٣٤٥، ٣٤٦، ٣٤٩، ٣٥٠، ٣٦٦، ٣٦٩، ٣٧٠
نضر بن الحارث : ٣٠
نظام معتزلی (ابراهیم بن سیار) : ٤٣، ١٢٩، ١٣٠، ١٣١، ١٤٠، ١٤١، ١٤٣
نظام الملك طوسی (خواجه) ١٢٨، ١٣٦.
نظامی عروضی : ٥٤، ١٤٥، ١٦٧، ٢٠٩، ٢١٠، ٢١١، ٢٨٩
نظیف القس الرومی (نظیف بن یمن ـ المتطبب) : ٨٥، ٢٠٠، ٣٦٠
نعمة الله کرم : ٢١٥
نفتویه : ٢٦
نفیسی (سعید) : ٢٤، ٢١٣
نقولای راهب : ٣٥٦
نوبخت منجم : ٤٠، ٤٢، ٥٨، ٥٩
نوح بن منصور: ٢٠٦، ٢٠٨، ٢٢٢، ٢٣٣.
نهق الهندی : ١١٣
نیبرگ Nyberg : ٢٦، ١٧٠
النیریزی (فضل بن ابی حاتم): ١٠٥: ١١٠
نیقولاوس الاسکندرانی (انقیلاوس ، اکیلاؤس) = Nicolaos d' Alexandreia: ٨، ٩٨، ١١٧
نیقولاوس (نیقلاوس) الدمشقی = Nicolaos Damaskenos (Nicolas de Damas ou Damascène): ٧٧، ٨٤، ٩٦، ٩٧، ٩٨
نیقوماخس اسطاغاریایی = Nicomaqne de stagire : ٩٣، ١٠٧
نیقوماخس الجهراسنی = Nicomaque de Gerasa : ٧٧، ١٠٧، ٣٣٢
نیکس = L.Nix : ٣٤٧
نیوتون = Newton : ١٢٢

و

واتیه (پیر) = Pierre Wattier: ٢١٥
الواثق : ٤٧، ٥٣، ٥٥، ٦٦، ١٢٦، ١٢٩، ١٣٠، ١٣٤
واراهامیهیرا Varâhamihira : ٢٨، ١١١
واگبهاتا = Vagbhata : ٢٧، ٢٨

وان‌دیك = E. A. Van Dyck :
٢١٤، ٢٢٢
وان‌ولوتن = Van Vloten : ٣٣٠
ویکه = Wœpcke : ٣٥١، ٣٥٤،
٣٦٩.
وشل = Wechel : ١٠٧
ونریخ = Wenrich : ٣٤١
وهب بن یعیش الرقی : ١٩٩
ویجن بن رستم الکوهی : ٧٩، ٩٠
یدمن = E. Wiedmann ٢١٤، ٢٩٣
ویلیام تومسون =
William Thomson : ٨٠
ویلیبالد کیرفل =
Willibald Kirfel : ٢٨

ه

الهادی : ٤١، ١٦٢
هارون (هرون) الرشید : ٤١، ٤٢، ٤٣،
٤٥، ٤٨، ٥٢، ٥٣، ٥٤، ٥٥، ٥٩، ٦١، ٧٥،
٨٨، ١٠٥، ١٢٦، ١٢٧، ١٤١، ١٥٢، ٣٦٦
هارون (هرون) الواثق : رجوع شود
به الواثق
هامان : ١٣٨
هانریکوس آریستیوپس =
Henricus Aristippus : ٢١٤
هبة‌الله بن علی : رجوع شود به ابوالبرکات
هبة‌الله بن المفضل : ٣٨١
هدایت (رضاقلیخان) : ١٨٢
هرقل النجار : ١١٢
هرمس الاول : ٧٨
هرمس الثانی : ٧٨
هرمس الثالث :
Hermès Trismégiste :
٧٨، ٢٩٨، ٣٠٧، ٣٠٨، ٣٣٢.
هرمونیوس = Hermonius : ١٢
هرمیاس = Hermias : ٦، ٢٤، ١٠١
هشام بن الحکم الرافضی : ١٤١
هلال بن ابی هلال الحمصی : ٤٥، ٨٩،
١٠٦، ٣٦١
هلیا = Elia : ٣٦٤
همائی (جلال‌الدین) : ١٥٠
هنیگ‌من = E. Honigman : ٨٧
هورتن = Horten : ١٦١، ٢١٣،
٢١٤، ٣٤٧
هیبا الترجمان = Ibas . ١٣، ١٦، ١٩
هیپارخوس : رجوع شود به ابرخس.
هیرقلیطس = Héraclite : ١٥٦
هیروفیلوس =
Herophilos (Hérophile)
de Chalkedonia : ٣، ١١٥
هیسپالنسیس (یوحنا) =
Hispalensis (Johannes) :
١٩٣، ٣٤٧

ی

یاقوت حموی (شهاب‌الدین ابوعبدالله
یاقوت بن عبدالله الرومی الحموی) : ٢١،
١٤٤، ١٤٥، ١٦٥، ١٨٠، ٢٠٠، ٢٠٢
یانگ = G. Junge : ٨٠
یحیی النحوی الاسکندرانی الاسکلائی
(= محب الاجتهاد، محب التعب، المجتهد
فیلوپنوس) =
Ioannes (John) Philoponos
٦، ٨، ٧٢، ٨٤، ١٠٣ - ١٠٤، ١١٧،
١٢٠، ١٢٣، ١٥٩، ٢٦٤، ٢٦٥، ٢٨٦،
٢٩٣، ٣٥٥.
یحیی بن ابی منصور الموصلی المنجم :
٤٦، ٥٠
یحیی بن البطریق : رجوع شود به
ابن البطریق
یحیی بن خالد بن برمك (برمکی) : ٤٢
٤٥، ٤٦، ٥٣، ٥٥، ٥٩، ٨٨، ١٠٩، ١٣٠،

٣٢٨، ٣٥٧.
يحيى بن عدى المنطقى (ابو زكريا): ٤٥،
٨٣، ٨٤، ٩٥، ٩٦، ٩٧، ٩٩، ١٠٢، ١٦١ ،
١٩٤ – ١٩٥، ١٩٦، ١٩٩، ٢٠٠، ٢٨١،
٣٤٠، ٣٤١، ٣٥٢، ٣٥٨، ٣٥٩، ٣٦٣ ،
٣٦٤، ٣٦٥، ٣٧٥ – ٣٧٧، ٣٨٢.
يحيى بن هارون مترجم : ٦٥
يعقوب الرهاوى =
Jacob d' Edeasa : ١٤
يعقوب بن اسحق الكندى : ٧١، ٧٨، ٧٩،
٨٠، ٩٤، ٩٥، ٩٦، ١٠٤، ١٠٨ ، ١٠٩،
١٣٩، ١٤٥، ١٦٢، ١٦٥، ١٧٥، ١٨٧ ،
١٨٨، ٢٨٢، ٣٤٦، ٣٦٩، ٣٧٧.
اليعقوبى : ١٧٠
ينبوشاذ : ٣٦٠
يوحنا بيت سلوخى (كركوكى) =
Jean dc Beit Slokh : ٢٠
يوحنا بيت كرمايى =
Jean de Beit Garmai : ١٩
يوحنا دمشقى (قديس) =
Ioannes de Damaskos
(Saint Jean de Damas) : ٥،
١٥، ١٥٩.
يوحنا القس (يوحنا بن يوسف بن الحارث) :
٨٥ .
يوحنا هيسپالنسيس : رجوع شود به
هيسپالنسيس
يوحنا بن البطريق : رجوع شود به
ابن البطريق
يوحنا بن حيلان (جيلان، جيلاد) : ٩ ،
١٥٢، ١٦١، ١٨٢ .
يوحنا بن ماسويه : ٤١، ٤٢، ٤٤، ٤٧، ٤٨،
٤٩، ٦١، ٦٢، ٦٤، ١٢٣، ١٣٠، ١٥٢
يوحنا بن يوسف : ٩٠
يوستى نيانوس = Ioustinianos :
٢٣، ٢٤، ١٠٢ .
يوسف عليه السلام : ٣٠٨
يوسف الناقل (ابو يعقوب يوسف بن
عيسى) : ٥٨
يوسف بن الحكيم البحيرى : رجوع شود
با بن الحكيم
يوسف بن خالد : ٧٩
يولاميوس = Eulamios : ٢٤
يونان ابامى : ١٦

۲ - فهرست اسماء کتب و رسالات و مقالات

آ

الآثار العلویة (ارسطو) = Meteorologica (la Météorologie): ۶۹، ۸۳، ۸۵، ۹۴، ۹۶، ۹۹، ۱۰۲، ۱۸۳، ۲۱۴، ۲۴۰، ۳۳۳.
الآثار العلویة (ابن سینا): ۲۲۶
الآثار المتخیلة فی الجو: ۸۵
الآجال: ۶۹
آداب الجدل: ۱۸۳
آداب الصبیان: ۹۰
آداب العرب والفرس: ۲۰۱
آداب الفلاسفة ونوادرهم: ۷۱
آراء أبقراط وفلاطن (کتاب فی ...) Des dogmes d'Hippocrate et de Platon: ۶۷، ۷۴، ۱۱۸.
آراء ارسیسطراطیس در تشریح: ۱۱۸
آراء اهل المدینة الفاضلة = Der Musterstaat: ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۳.
الآراء الطبیعیة یقول بها الحکماء (رسالة فی ...): ۷۲، ۹۸، ۳۴۶.
آریابهاتیا: ۲۸، ۱۱۲
آلة الشم: ۱۱۸

الف

الابانة انه لایمکن ان یکون جرم العالم بلانهایة: ۱۶۳
الابانة عن غرض ارسطاطالیس فی کتاب مابعدالطبیعة: ۱۹۳
الابانة عن وحدانیة الله: ۱۶۳، ۱۶۴.
ابدال الادویة المفردة (فی ...): ۳۴۰
ابرخس (رسالة ...) = Hipparque: ۹۲
الابصار: ۹۹
ابطال احکام النجوم: ۲۲۶
ابطال جزء لایتجزا (مقاله در ...): ۲۰۵
ابودقطیقا (البرهان) رجوع شود به انالوطیقای ثانی
ابوطیقا (الشعر): رجوع شود به بوطیقا و به: الشعر
ابوسلیمان منطقی سجستانی (رسالة ...): ۱۹۶، ۲۹۸
ابیذیمیا (امراض الوافدة) = Des Epidémies: ۶۶، ۷۴، ۱۱۴، ۳۳۵، ۳۴۸.
اتفاق آراء ارسطوطالیس وافلاطون: ۱۸۳
اتفاق الفلاسفة واختلافهم فی حظوظ: ۶۰
اثبات صدق الانجیل (فی ...): ۳۷۶
اثبات العقول الفعالة والدلالة علی عددها واثبات النفوس السماویة: ۲۹۰
اثبات المبداء الاول: ۲۲۷
اثبات المفارقات (رسالة فی ...): ۲۹۲، ۳۷۴.
اثبات النبوة: ۲۳۰، ۲۳۴
اثبات وجود الله: ۲۲۷
اثنی عشر ابقراط: ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۴۸.
اثولوجیا (الربوبیة، المیامر، الهیات) = Theologia: ۹۴، ۹۶، ۱۵۶، ۱۵۸،

١٦٣، ١٨٥، ٢٤١، ٢٦٦، ٢٧٦، ٢٩٨ ،
٣٥٧-٣٥٨ .
اجابة الدعاء و كيفية الزيارة (فى زيارة القبور والدعا ، فوائد من كتاب التعليقات فى سبب اجابة الدعا) : ٢٢٨
الاجرام العلوية : ٢٢٦، ٢٣٥.
الاجرام والابعاد : ١٠٦
اجزاء الطب : ١١٨
اجناس انقسامات داروها: ٧٨
الاجنة : ٨١، ٣٦١
اجوبة ست عشرة مسألة لابى الريحان: ٢٣١
اجوبة عشر مسائل : ٢٣١
اجوبة على مسائل ابى الريحان : ٢٣٥
اجوبة مسائل سئل عنها ابو على الحسين بن عبدالله بن سينا : ٢٣١
الاحاديث المروية : ٢٢٨
الاحجار : ٣٦٧
الاحجار والخزر : ٣٧١
احدى عشر: ٣٣٤
احصاء العلوم = (Catalogue de la Science ou sientiis) : ١٨٣، ١٨٦، ١٩٣.
احكام الاعراب : ٦٩
الاحكام فى حوادث الايام : ٣٦٧
الاحلام و تفصيل الصحيح منها من السقيم (مقالة فى...) : ٢٠٥
احوال الباه واسبابه : ٧٢
احوال النفس : ٢٢٢
اخبار الحكما (اخبار العلما باخبار الحكما): ٧، ٢٢، ٢٥، ٢٧، ٣٢، ٣٨، ٤٦، ٤٧، ٥٢، ٥٣: ٥٥، ٥٦، ٥٨، ٥٩، ٦٠، ٦١، ٦٢، ٦٣، ٦٥، ٦٩، ٧٠، ٧٣، ٧٥، ٧٦، ٨٢، ٨٣، ٨٤، ٨٥، ٨٦، ٩٤، ١٠٨، ١١٠، ١٦٣، ١٦٤، ١٦٥، ١٦٧، ١٧٩، ١٨١، ١٨٢ ، ١٩٤، ١٩٥، ١٩٦، ١٩٨، ٢٠٠، ٢٠٢ ، ٢٠٥، ٢٠٦، ٢٨٩، ٢٩٥، ٢٩٨، ٣٠١ ، ٣٢٢، ٣٢٣، ٣٢٨، ٣٦٢، ٣٦٣ .
اخبار الفلاسفة : ٩٨
اختصار القضايا : ١٨٣
اختصار كتاب ما بعد الطبيعة : ٧٨
الاختصار من طبيعيات الشفا : ٢٩١
اختصار المنطق : ٧٨
اختلاف اعضاء المتشابهة الاجزاء : ١١٨
اختلاف التشريح : ٧٤
اختلاف لفظ الاناجيل (فى...) : ٣٧٦
اختلاف المناظر = Traité d' Optique (= المناظر): ١٠٥، ٢٩٤، ٣٦٩
اختلاف مواضع المساكن فى كرة الارض: ١٠٨
اختلاف الناس فى امر النفس : ٢٢٤
الاخلاط = Des Humeurs : ٧٤، ١١٤، ٣٣٥، ٣٤٨
الاخلاط الاربعة وما تشترك فيه : ٧٢ .
الاخلاق (ايثيقون = Ethique): ٧٠، ٧٤، ٩٤، ٩٦، ٩٨
الاخلاق (ابو على سينا) : ٢٣٥، ٢٦٢ .
الاخلاق (جالينوس) : ٧٩، ١١٨
اخلاق ناصرى : ٢٠١
الاخلاق والانفعالات النفسانية : ٢٣٠.
آداب النفس : ١٦٥
الادوية المستعملة = Euporiste يا les Remèdes faciles à préparer : ٨٠، ١١٩
الادوية المفردة = Traité des médicaments simples : ٦٧، ٧٧، ١١٨، ٣٧٢
الادوية المفردة (ديسقوريدس): رجوع شود به كتاب الحشائش
الادوية المفردة (حنين بن اسحق): ٧١.
الادوية المنقية : ٧٧ .

الاربعة =
Tetrabiblon ou Opus Quadripartitum : ٦٢ ، ٧٧، ١٠٩، ٣٣٠، ٣٣١ .
اربع مسائل فى امر المعاد ، رجوع شود به المبداء والمعاد .
الاربعين : ١١٦
الارثماطيقى (نيقوماخس) : ٧٧، ١٠٧ .
ارجوزة فى المنطق : ٢٢١ .
ارجهير : ٢٨ .
الارزاق : ٢٣٠ .
ارسطو عند العرب : ٢٠١، ٢١٦، ٢١٨، ٢٣٠، ٢٦٥، ٢٦٦، ٢٩٠، ٣٤٢، ٣٥٣، ٣٥٤، ٣٥٨، ٣٥٩، ٣٦٤، ٣٦٩ .
الارشاد فى الدخول فى الكفر : ٢٣٠
الارغن البوقى : ١١٢
الارغن الزمرى : ١١٢
ارغنون = Organon : ١٦، ٩٣، ١٨٣، ٣٤٠ .
اركند : ٢٨
الازمنة والامكنة : ١٦٨، ١٧٨ .
الاسابيع (كتاب ...) =
Le Livre des Septenaires ٣٣٥
اسباب الاعراض (فى ...) =
De symptomatum causis: ٣٣٨
اسباب الامراض (فى ...) =
De morborum causis : ٣٣٨
اسباب الرعد والبرق : ٢٢٦، ٢٣٦ .
الاسباب المتصلة بالامراض : ١١٨
اسباب النبات =
Les Causes des plantes : ٨٢، ٩٧
استانكر الجامع : ٨٩
استخراج السهام : ١٠٩
استخراج مسائل عددية : ٧٣
استخراج المياه : ١١٢ .
الاستسقاء : ٧٤ .
استطالة الفهم على العجز : ٣٧٩
استعمال اسطرلاب كروى =
De spera solida : ٧٢
استعمال الشراب : ١١٦ .
اسرار الطبيعيات فى خواص النبات : ٣٦١ .
اسرار الكواكب : ٨٧
اسرار المواليد : ٨٩ .
اسرار النجوم : ١٠٧، ٣٦٧ .
الاسطقسات (كتاب فى ...) (اوقليدس) : ٣٥٤ .
الاسطقسات (فرفوريوس) : ٩٨
الاسطقسات (كتاب فى ...) (قسطا بن لوقا) : ٧٢ .
الاسطقسات على رأى ابقراط =
Des Eléments selon Hippocrate : ٦٦، ١١٧، ٣٣٧
اسكندرنامه : ١٤ .
اسماء عقاقير الهند : ٨٩ .
الاسنان واللثة : ٦٨
الاسهال : ٦١
الاشارات والتنبيهات =
Liber Alixarat : ٢١٦ - ٢١٧، ٢٣٥، ٢٦٠، ٢٦٢، ٢٦٧، ٢٦٨، ٢٧٣، ٢٩٠ .
الاشارة الى فساد علم احكام النجوم : ٢٢٦ .
اشكال اقليدس : ٧٨
الاشكال الكرية = Sphériques : ١٠٨، ٣٥٠
الاشياء الخارجة عن الطبيعة (فى ...) : رجوع شود بالعلل والاعراض .
اصلاح الادوية المسهلة (كتاب ...) : ٦١، ٧٤
اصناف الاعراض (فى ...) =

De symptomatum differentiis : ٣٣٨
اصناف الامراض =
De morborum differentiis: ٣٣٨
اصناف الحميات (الحميات) =
Des différentes fièvres : ٦٦، ١١٧، ٣٣٩
الاصول (ارسطو) =
Traités des Principes
(جزو السماع الطبيعى) : ٩٤
اصول العامية : ٩٩
اصول علم الاخلاق : ٧٨
اصول علم البرهان (رسالة فى...) : ٢٢١
اصول الهندسة (افلاطون) : ٩٢
اصول الهندسة (جومطريا) = اصول اقليدس =
Les Eléments deGéometrie ٧٥، ٨٠، ١٠٤، ١٠٦، ٣٤٣، ٣٤٩، ٣٥٠، ٣٥٤ .
اصول الهندسة (منالاوس): ١٠٨
اضافة الاحداث الى النجوم وتعليق احكام السعادة بها : ١٤٥
الاضحوية (= المعاد ، رسالة اضحوية فى امر المعاد) : ٢٥٦، ٢٧٧.
اظهار حكمة الله فى خلق الانسان: ٢٨٧
الاعضاء الآلمة (= كتاب المواضع الآلمة) =
De locis affectis (Des lieux malades) : ٧٧، ٣٤٠
الاعظام المنطقه ... : ٣٥٤
اعلام النبوة : ١٦٩، ١٧٥
الاعمار والآجال (فى...) ٢٩٣
اغاليط السوفسطائيين :٧٨
الاغانى : ١٤٤
الاغذية (حبيش) : ٧٤
الاغذية على طريق القوانين الكلية : ٧٢
اغراض ارسطاطاليس فى كتبه : ١٠١
اغراض ارسطوطالس(= تحقيق غرض ارسطاطاليس فى كتب ما بعد الطبيعة = فى اغراض الحكيم فى كل مقالة من الكتاب الموسوم بالحروف) : ١٨٣، ١٩٣ .
اغراض كتب ارسطاطاليس المنطقيه: ٨٤
الافصاح عن رأى القدماء فى البارى تعالى وفى الشرايع وموارديها (مقالة فى...) : ٢٨١
افضل هيات البدن(= رسالة فى افضل الهيأة) : ١١٨، ٣٣٩
افعال البارى جل اسمه كلها عدل لاجور فيها (فى ان ...) : ١٦٤
الافعال والانفعالات : رجوع شود به الفيض الالهى
افكار ارسطراطيس (كتاب فى...): ١١٨.
افلاح الارض و اصلاح الزرع والشجر والثمار... ٣٦١
افورسموس = Aphorismus : رجوح شود به الفصول الابقراطية
افياس = Hippias : ٩٢
اقاويل افلاطن فى كتاب طيماوس ... ٣٥٢، ٣٥٣ .
اقتصاص احوال الكواكب : ١٠٩
اقتصاص طرق الفضائل (رسالة فى...): ١٩٦
اقراباذين (ابن بكوس) : ٨١
اقريطن : رجوع شود به قريطن
اقسام الحكمة (اقسام العلوم الحكمية) : ٢١٧
اقسام العلوم العقلية : ٢٣٥، ٢٣٦
اقوال الشيخ فى الحكمة : ٢١٨
الاكر = Spherica : ١٠٨، ٣٤٥
الالفاظ اليونانية وتقويم سياسة الملوكية والاخلاق : ٣٧٤
القيبيادس Alcibiade : ٩٢، ١٠٢
الالوان : ٥٢
الهيات (كتاب الحروف ارسطو) =

Metaphysique : ٧٠، ٨٠، ٨٣،
٩٤، ٩٦، ٩٨، ٩٩، ١٠٠، ١٨٣، ٢١٦ ،
٢٨٠، ٣٤٢، ٣٥٧ .
امارات الاقبال والدولة : ١٦٧
الامتاع والمؤانسة : ١٩٦، ١٩٨
امتحان الاطبا : ٢٨١
الامتلاء : ٨٠
الامراض : ٣٧١
الامراض الحادة (تدبير امراض الحادة ،
تدبير ابقراط لامراض الحادة) : ٦٦، ٦٧،
٧٤، ٧٧، ١١٤، ١١٨، ٣٣٦، ٣٤٨.
الامراض الوافدة : رجوع شود به اپيذيميا.
امر العقل (فى ...) : ٣٧٧
امر النفس (كتاب فى...) ٢٢٥
انالوطيقا: ١٤، ١٦، ٢٥، ٥٦، ٥٧، ١٠٠،
١٦٨، ٣٢٨، ٣٦٢، ٣٧٥ .
انالوطيقا الاولى (تحليل القياس ،
انالوطيقاى اول)=
Analytica priora (les premiers Analytiques) :
٦٩، ٧٠، ٧٧، ٨١، ٩٣، ٩٥، ٩٨، ٩٩، ١٠٠،
١٠٤، ١٦٠، ١٦٣، ١٨٣، ٢٠٥، ٣٦١ ،
٣٦٢، ٣٦٣.
انالوطيقا الثانية (البرهان ، انالوطيقاى
ثانى، انالوطيقاى دوم، انولوطيقا الثانية،
انالوطيقا الاواخر، ابودقطيقا)=
Analytica posteriora (les derniers Analytiqeus) ou Apodictiques : ٦١، ٦٩، ٧٠، ٨١،
٨٢، ٨٣، ٩٣، ٩٥، ٩٩، ١٠٠، ١٠٤، ١٥٢،
١٦٠، ١٦٣، ١٨٣، ١٨٦، ٢٠٥، ٣٥٨، ٣٥٩
انتفاع الاخيار باعدائهم : ١١٨
انجهة ادراك الحقائق جهة واحدة
(فى...) : ٢٩٣
انجيل: ١١، ١٢، ٣٢، ٢٨٣، ٣٠٧.
انحركة الفلك سرمدية (فى...) ١٨٣.
انخارج السماء لافراغ ولاخلاء (مقالة
فى...) ٢٩٣
الانساب سمعانى : ١٤٠
انس الفريد : ٢٠٠
انفاعل هذا العالم انما يعلم ذاته من جهة
فعله (فى...) : ٢٩٣
الانصاف: ٢١٥ – ٢١٦، ٢١٨، ٢٣٦،
٢٦٤، ٢٦٥، ٢٦٦، ٣٥٨ .
انالطبيب الفاضل فيلسوف (كتاب
فى ...)=
De meilleur médecin et philosophe : ٦٧، ١١٨
انالكميته والبرودة والحرارة ليست
بجوهر (كتاب فى...) : ٢٢٦
انللجسم محركاً من ذاته طبعاً (فى...): ١٦٧
انالمحرك الاول لايتحرك (فى..) ٧٥، ١١٨
انالنفس جوهر بسيط غير داثر (فى...): ١٦٣
و رجوع شود بكتاب النفس الكندى
انولوطيقا : رجوع شود به انالوطيقا.
اوايل الادلة : ٣٧٨
اوثوديمس = Euthydème : ١ ‹ ٩٢
اوثوفرون = Euthyphron : ١ ‹ ٩٢
اوجاع الكلى والمثانة : ٧٨
اوجاع النساء : ٣٧١
الاوجاع النقرس (كتاب فى...) : ٧٢ .
الاورام : ١١٨
الاوزان والمكاييل : ٧٢
اوستا : ٢٦، ١٨٢
اوقات الامراض : ١١٨
الاهوية والمياه والبلدان (رسالة الماء
والهواء، رسالة الاهوية والبلدان)=
Le livre des airs des eaux et des lieux : ٦٦، ١١٤، ١١٧، ٣٣٩
ايام البحران فى امراض الحادة (كتاب
فى...) : ٧٢

الایام واللیالی (کتاب فی...) :۳۷۰
ایثیقون اوذیمس = l'Ethique à Eudème : ۹۴،۹۹
ایثیقون نیقوماخس l,Ethique à Nicomaque : ۹۴،۱۸۳
ایثیقون ماغالن (ماغانس) la grande Ethique : ۹۴
ایران در زمان ساسانیان l'Iran sous les Sassanides : ۱۹
ایساغوجی (المدخل) = Isagoge : ۱۲،۲۵،۵۷،۵۸،۷۰،۷۳،۹۰،۹۸،۱۶۰، ۱۸۳،۲۰۵، ۲۰۷،۲۹۳،۳۲۸، ۳۴۰، ۳۵۲،۳۸۲.
ایضاح البراهین عن مسائل عویصة : ۲۲۳.
ایضاح غلط المنتقد علیه (ای علی الرازی) فی العلم الالهی :۱۷۷ .
الایقاع : ۱۱۲
الایقاعات: ۱۸۳
این Ion : ۹۲

ب

باری ارمینیاس (باری ارمانیاس، باریر ینیاس، باریمیناس، باری ارمینیس، العبارة) De l'Interpretatione یا l'Hermeneia یا Perihermeneias:۱۶،۲۵،۵۶، ۵۷،۶۹،۷۷،۸۱،۹۳،۹۴،۹۷،۹۸،۱۰۴، ۱۶۳،۱۶۸،۱۸۳،۲۰۵،۳۲۸،۳۴۱.
الباه : ۱۱۶.
البثور : ۳۷۱.
البحث عن الطریقة المعترفة المذکورة فی کتاب الآثار العلویة (کتاب فی...): ۲۸۲.
البحران (کتاب) Des Crises:۶۶، ۱۱۴،۱۱۷،۳۳۹.
البخار : ۷۳
برزنامه: ۳۶۵ورجوع شود به ورزنامه
البرسام:۶۲،۱۲۰.
برمینیدس: رجوع شود به فرمایندس.
البر والاثم : ۲۳۰.
البرهان (ابودقطیقا) رجوع شود به انالوطیقای ثانی .
البرهان (رازی) ۱۶۷.
البرهان (فارابی): ۱۸۳
البرهان المنطقی (فی...) : ۱۶۳
بستان العقل: ۱۷۸.
البصیرة : ۶۲
بطلان قول من زعم ان جزأ لایتجزأ (فی...)۱۶۳ .
بعد الشمس والقمر : ۳۷۰
البلاغة فی الحکومة والخطابة : ۲۲۰ ورجوع شود به ریطوریقا.
البلغم : ۷۲.
بلوهر و بوذاسف : ۲۶،۳۰۸.
بوطیقا (کتاب الشعر) = Poetica (la Poétique) : ۷۰،۸۳،۹۳، ۹۵، ۱۶۳، ۱۸۳،۲۰۵، ۲۱۹، ۳۴۰، ۳۵۸.
البول: ۶۹،۳۷۱.
بولیطیقا رجوع شود به السیاسته.
البهجة فی المنطق :۲۲۲.
البهجة والسعادة ۲۹۰.
البیاض الذی یظهر فی البدن:۷۸.
بیان الجوهر الثمین : ۲۲۶.
بیان الصورة المعقولة المخالفة للحق (کتاب فی....): ۲۲۵.
بیان المعجزات والکرامات (رسالة فی...): ۲۲۹ .
بیان الهویة والالهیة: ۲۳۵.
بیست رسالهٔ جدلی وفلسفی از مؤلفین

مسیحی :٣٨١
بیست مقاله: ٥٠
بیماریهای اسبان: ٣٥٠

پ

پشیتو Pschito : ١٢
پنچاسیدها نتیکا = Pancasiddhântika: ٢٨، ١١٢.
پورنامه : رجوع شود بورزنامه .
التأتی فی شفاء الامراض (التأتی لشفاء الامراض، کتاب جالینوس الی اغلوقن فی التأتی لشفاء الامراض): ٦٦، ١١٧، ٣٣٧ .
التأثیرات العلویة : ١٨٣.
التأثیر الروحانیات (رسالة بلیناس فی...): ٣٣٤ .
التأسیس : ٢٨٣
تااجیس Théagès : ٩٢.
تاریخ ادبیات : ١٩٤.
تاریخ ادبیات عرب Geschichte der Arabischen Litteratur: ١٦٤، ٣٣١، ٣٤٩، ٣٥٧، ٣٦٥.
تاریخ الاسلام : ١٣٦ .
تاریخ الاسلام السیاسی والدینی والثقافی والاجتماعی: ١٣٢، ١٣٦، ١٦٧.
تاریخ الاطبا : ٧١.
تاریخ التمدن الاسلامی: ٢٩، ٣٠، ٣٧، ٣٨، ٣٩، ٤٠، ٥٣، ٥٥، ٦٣، ٦٥، ٨٧.
تاریخ الحکماء : ١٧٩، ٢٩٩.
تاریخ الخلفاء : ١٥٤.
تاریخ العالم والمبداء والانبیاء : ٦٩.
تاریخ طب = Histoire de la Médecine: ٨٩، ١١٦، ١١٧، ١٣٠.
تاریخ طبرستان: ٣٢١.
تاریخ طبری : ٦٠
تاریخ طبیعی l'Histoire Naturelle : ٣٣٤ .
تاریخ فلاسفة الاسلام فی المشرق و المغرب : ١٦٢، ١٦٤ .
تاریخ فلسفه دراسلام : ٢٩٥.
تاسوعات = Les Ennéades (Neuvaines) : ٤، ١٠٢، ١٥٦، ١٨٥، ٢٤١، ٢٧٦.
تبکیت السوفسطائیین (کتاب ارسطو طالیس فی...): رجوع شود بکتاب سوفسطیقا
تتمة صوان الحکمة : ٦٠ ، ٦٥ ، ٧٠ ، ٧٦ ، ٨١ ، ٨٣، ٨٤، ٨٥، ١٠٣، ١٠٤، ١٢٤، ١٢٧، ١٦٤، ١٦٥، ١٨١، ١٩٤، ١٩٦، ٢٠٥، ٢٠٦، ٢٠٨، ٢١١، ٢١٢، ٢٣٤، ٢٣٥، ٢٥٦، ٢٧٨، ٢٨٦، ٢٨٧، ٢٨٩، ٢٩٠، ٢٩١، ٢٩٢، ٢٩٨، ٢٩٩، ٣٠٣، ٣٢١.
التثلیث (کتاب فی...) : ١٩٥، ٣٧٧.
تجارب الامم : ٢٠٠، ٢٠١.
تحریر الکرة والاسطوانة لارشمیدس: ٣٤٣.
تحریر کتاب المعطیات : ٣٤٣ .
التحصیل (= التحصیلات): ٢٨٩، ٢٩٠.
تحصیل الآن من الزمان عند الهند: ١١٣.
تحقیق الانسان : ٢٢٤.
تحقیق غرض ارسطاطالیس فی کتب ما بعد الطبیعة : ١٨٣.
التحقیق فی نقض کتاب العلم الالهی لمحمد ابن زکریاء الرازی : ١٧٧.
تحقیق ماللهند: ١٦٨، ١٧٠.
التحلیل: ١٠٥.
التحلیلات الاولی: ٣٦١.
تحویل سنی العالم : ١٠٩.
تحویل سنی الموالید : ٥٩.
التدبیر : ١١٦.

تدبير الابدان فى سفر الحج : ٧٣.
تدبير ابقراط لامراض الحادة (تدبير امراض الحاده) :رجوع شود بامراض الحادة .
تدبير الاصحاء : ١١٨، ٣٣٨ .
تدبير الصحة = sur l'hygiène : ٣٧٢ .
تدبير الملطف : ١١٨.
تدبير الناقهين :٦٨.
التذكرة : ٥٣.
تذكرة النوادر عن المخطوطات العربية حيدر آباد: ١٦٨، ٣٤٦، ٣٥٠، ٣٥٥، ٣٦١، ٣٧٤.
التراث اليونانى فى الحضارة الاسلامية: ٢٥، ٥٧، ٦٥، ٦٩، ١٠٣، ١٤٠، ١٤٧، ١٩٨، ٢٠٠، ٢٠٢، ٢٢٠، ٢٦٣، ٢٦٧، ٢٧٩، ٣٢٨، ٣٣٠.
ترييع الدائرة (فى..): ١٠٦، ٣٧٠ .
ترتيب العادات: ٢٠٠.
التركيب : ١٠٥.
تركيب الادوية (رسالة جالينوس فى...): De Compositione medica-mentorum : ٧٤، ١١٨، ٧٣٢ .
تركيب الانسان : ٣٧١.
تركيب الجفر (رسالة فى...): ٣٧١.
الترياق De Theriaca: ٦٣، ٦٧، ١١٨، ٣٣٣، ٣٤٠ .
الترياق (روفوس) : ١١٦.
تزكية النفس : ٢٢٥.
تسبيع الدائرة : رجوع شود به كتاب-المسبع فى الدائرة .
تسطيح الكرة: ٧٧، ١١١ .
تسع رسائل فى الحكمة والطبيعيات: ٢١٧، ٢١٩، ٢٢٠، ٢٢٩، ٢٣٠، ٢٣٥ .
تسمية اعضاء الانسان = Des nomes des parties du corps humain : ١١٦.
التشبيه والتمثيل : ٥٩
التشريح = del'Anatomie: ٥٦، ٦٤، ٧٤، ١١٤، ١١٨، ٣٤٨ .
تشريح آلات الصوت : ١١٨ .
تشريح الاموات : ١١٨
تشريح حيوان الحى (تشريح الاحياء) : ٧٤، ١١٧.
تشريح الرحم : ٧٤، ٧٧، ١١٨.
تشريح العروق الضوارب : ٣٣٩ .
تشريح العروق الغير الضوارب: ٣٣٩ .
تشريح العصب : ٣٣٩، ٣٥٥.
تشريح العضل: ٣٣٩.
تشريح العظام :٣٣٩.
تشريح العين : ١١٨.
تعاليق فى الحكمة:رجوع شود بتعليقات ابى نصر الفارابى .
تعاليق حكمية : ١٩٦.
التعبير (كتاب...) ٢٨٧.
تعبير الرؤيا (ارطاميدورس) :٦٩، ٩٨.
تعرف علل اعضاء الباطنة:رجوع شود به المواضع الآلمة .
تعرف الحكمة و اقوال الحكما (رسالة فى...) ٢١٨.
تعريف المرء عيوب نفسه : ١١٨ .
تعقب المواضع الجدلى :٢٢٢ .
تعلق النفس بالبدن : ٢٢٤.
تعليقات ابى نصر الفارابى (تعاليق فى-الحكمة): ٣٧٤ .
التعليقات على حواشى كتاب النفس لارسطاطاليس : ٢١٨، ٢٦٦.
التعليقات فى الحكمة (كتاب تعاليق...): ٢١٩ .
تعليق فى المنطق:٢٢٢.
كتاب التفاحة = Livre de la Pomme : ٢٩٨، ٣٦٦.
تفاسير = LesCommentaires

١١٧ .
تفسير ايساغوجى : ٢٨١.
تفسير ثامسطيوس ازمقالة اللام ارسطو: ٣٤٢ .
تفسير سورة الاخلاص (سورة التوحيد ، الصمدية):٢٢٨،٢٣٥ .
تفسير سورة ثم استوى...٢٢٨
تفسير سورة الفلق (المعوذة الاولى) : ٢٢٨ .
تفسير سورة الناس (المعوذة الثانية) : ٢٢٨ .
تفسير الصمدية : رجوع شود بـه تفسير سورة الاخلاص.
تفسير فارسى رسالة القدر:٢٢٧.
تفسير كتاب اثولوجيا : ٢٦٦ .
تفسير كتاب التشريح الصغير :٢٠٥.
تفسير كتاب النفس ارسطو: ٢٧٨.
تفسير ما بعد الطبيعة (ابن رشد) :٩٦، ٢٧٧،٢٧٨،٣٤٢،٣٥٧.
تفسير المعوذتين: ٢٢٨،٢٧٦، ورجوع شود به تفسير سورة الفلق و سورة الناس.
تفسير مقولات ارسطوطاليس:٣٨١.
تفصيل احوال كتب جالينوس (كتاب فى...): ٣٣٩.
تقدمة المعرفة = Pronostica ypocratis (les pronostics d,Hippocrate) : ٦٦،٧٤،١١٤، ١١٨،٣٣٤.
تقسيم الحكمة وفروعها : ٢١٧ ورجوع شود باقسام العلوم الحكمية .
تكسير الدائرة (مقالة ارشميدس فى...): ٣٧٠ .
تلبيس ابليس : ١٤١،١٤٣،١٤٦ .
تلخيص كتاب المقولات:٣٤٢ .
تلخيص مسائل طبيعية ارسطو:٢٩٣.
تلخيص المنطق: ٢٢١.
تمثيل النصارى الابن بالعاقل... (رسالة فى...) : ٣٧٦.
التمجيد (فى خطبة التمجيد ، الخطبة التوحيدية، الخطبة الالهية):٢٢٧.
التمدن الاسلامى: رجوع شود بتاريخ التمدن الاسلامى .
التنبيه والاشراف:٨، ١٠، ١٧٠، ١٩٥.
تنقيص اللحم : ١١٦ .
التوحيد (افلاطون): ٩٢ .
التوحيد (كتاب فى...) از الكندى : ١٦٣، ٣٦٩.
توحيد (كتاب...) از يحيى بن عـدى : ١٩٥ .
تورات : ٣٢، ٣٠٧ .
التوسط بين ارسطوطاليس وجالينوس فى المحرك الاول :٢٨٧.
التوطئة فى المنطق : ١٨٣ .
تولد الجنين: ١١٨.
تولد الحصاة : ٦٩.
تولد النار بين الحجرين :٦٩ .
التوهم فى الامراض والعلل: ١٢١.
تهذيب الاخلاق : ١٩٥.
تهذيب الاخلاق و تطهير الاعراق:٢٠١.
تهافت الفلاسفة : ١٠٤ ، ١٢٤، ١٥٠، ٢٧٩ .
تهافت التهافت : ١٩٢، ٢٧٧ .

ث

ثااطاطس (ثاطيطس)= leThéétète ٩٢ .
الثالوجيا (الربوبيته)= les Elements de théologie ١٥٦ ، ١٥٩ .
الثقل والخفة : ١٠٥، ٣٥١ .

الثمرة: ١٠٩، ٣٦٥-٣٦٦.
الثمرة المرضية فى بعض رسالات الفارابية = Alfârâbi's philosophi-sche Abhandlungen: ١٩٣.

ج

الجامع: ٢٠٠.
جامع البدائع: ٢٠١، ٢٢٨، ٢٢٩، ٢٣٥.
جاودان (جاويدان) خرد: ٢٠٠، ٢٠١، ٣٧٨، ٣٧٩.
جبر ومقابله (ذيوفنطس): ٧٢.
جداول (جدول) زيج بطليموس المعروف بالقانون المسير = la Table Chronologique ou Canon des règnes (royal): ١٠٩، ١١١.
الجدل: رجوع شود به طوبيقا.
الجذام: ٦٢.
الجراح: ٣٧١.
جراحات الرأس = Des Plaies de la têtes: ٦٦، ١١٤، ٣٧١.
الجزء: ١٨٣.
الجزء الذى لا يتجزأ: ٧٣.
الجسم، ٢٢٦.
جغرافيای بطليموس (كتاب جغرافيا فى المعمور وصفة الارض) = La Géographie: ٧٧، ١٠٩، ٣٥١.
الجمانية الالهية: ٢١٢.
الجمع بين الرأيين (الجمع بين رأيى الحكيمين): ١٨٣، ١٨٤، ١٩٣.
الجمل من الادلة المحققة لبقاء النفس الناطقة: ٢٢٥.
جواب المسائل الثلث (فى...) ٣٧٨.
جوامع ابى زيد حنين بن اسحق لكتاب ارسطوطاليس فى الآثار العلوية: ٣٣٣
جوامع اثنى عشر: رجوع شود به اثنى عشر.
جوامع الاسكندرانيين فى اسماء اعضاء الانسان: ٣٣٧.
جوامع جالينوس در معجونات: ٣٣٣.
جوامع رياضى = Collections mathématiques: ١١١.
جوامع الموجود لخواطر الهنود فى حساب التنجيم: ١١٣.
جواهر الاجسام (فى...): ١٦٣.
جواهر الاجسام السماوية: ٢٢٦.
جومطريا: رجوع شود باصول الهندسة.
الجوهر: ١٨٣.
الجوهر النفيس: ٢٢٦، ٢٣٦.
جوهر وعرض: ٢٢٦.

چ

چهار مقاله: ٥٤، ٨٥، ١٢٨، ١٤٦، ١٦٤، ١٦٧، ٢٠٩، ٢١٠، ٢١١، ٢٨٢، ٢٨٩.

ح

الحاصل: ١٦٧.
الحاجة الى التنفس: ٦٧، ٨٠.
الحاجة الى النبض: ٧٤.
حال المعاد: رجوع شود باحوال النفس.
حانوت الطبيب: رجوع شود بقاطيطيون.
الحث على تعلم الطب (فى...) ١١٨.
الحث على الذكر (حث الذكر، الذكر): ٢٢٨، ٢٣٦.
حجة ارسطاطاليس فى التوحيد: ١٠١.
الحجج العشرة فى جوهرية نفس الانسان الناطقة: ٢٢٤.

الحدث : ٢٢٦.
حدالجسم : ٢٢٦ .
حدالشمس والقمر: ١٠٥، ٣٧٠ ورجوع شود به بعدالشمس والقمر.
حدوث الاجسام : ٢٢٦ .
الحدود (رسالة فى...) : ٢١٩.
الحدود (ابرخس) رجوع شود به صناعة الجبر .
حدود الفلسفة : ١٦٥.
حدود وتعريفات : ٢٣٥.
الحرب والقتال : ١٠٩.
حركات (حركة) الصدر والرئة : ٨٠، ١١٨ .
الحركات المجهولة: ٦٧، ١١٨.
الحركة = traité du Mouvement: ٩٤ .
حركة العضل : ٦٨، ٨٠، ١١٨ .
حركة الحيون (حركات الحيوان المكانية على الارض) = La Marche des animaux : ٩٤.
الحروف (كتاب ...) رجوع شود به الهيات ارسطو .
حساب التلاقى على جهة الجبر والمقابلة (كتاب فى...): ٧٣.
الحس واللذة : رجوع شود به فلبس (le Philebe).
الحس والمحسوس DeSensus et Sensibili : ٨٢، ٩٤، ٩٦، ٩٧.
الحشائش = traité de Plantes: ١١٥، ١١٦، ٣٥٥، ٣٥٦.
الحصاة (كتاب فى...): ١١٩.
حصول علم وحكمة : ٢٣٠
حفظ الصحة = la Diététique : ٦٨، ١١٦.
حقائق علم التوحيد : ٢٢٧ .
الحقن : ٨٠، ١١٩.
حقيقة الروح : ٢٢٥.
حقيقت وكيفيت سلسلهٔ موجودات وتسلسل اسباب ومسببات (رساله در...): ٢٣٤ .
حكاية ما استخرجه القدما من خطين بين خطين حتى يتوالى الاربعة متناسبة : رجوع شود بكتاب فى الخطين .
حكمة الاشراق : ٢٧٣.
الحكمة العرشية : ٢١٠.
الحكمة العروضية : ٢١٩.
الحكمة المشرقيين (الحكمة المشرقية - الفلسفة المشرقية): ١٢٤، ٢١٠، ٢٢٠، ٢٢٢، ٢٣٦، ٢٦٣، ٢٦٦، ٢٦٧، ٢٦٨، ٢٦٩، ٢٧٢، ٢٧٣.
الحكمة الموهة : رجوع شود به سوفسطيقا .
حكمة الموت : ٢٣٤.
حل شكوك اقليدس : ١٠٧.
حل مسائلى دربارهٔ مشكلات خسرو پادشاه ايران = Solutiones Corum de quibus dubitavit Chosroes Persarum rex: ٢٤
حلول: ١٩٥.
حماسه سرايى درايران : ١٨٢، ٣٠٥.
الحمام (كتاب ...) ٦١، ٧٣.
الحميات (جالينوس) رجوع شود به اصناف الحميات .
الحميات (فلاذيوس) = traité des fièvres : ١١٧.
الحميات المشجر (كتاب...) ٦١.
الحمى الربع : ١١٦.
الحمى المحرقه: ٣٧١ .
الحيات والموت: ٨٧.
حى بن يقظان: ١٩٢، ٢١٧-٢١٨، ٢٢٨، ٢٢٩، ٢٣٥، ٢٦٣، ٢٨٩، ٢٩١ .

حيلة البرؤ (مداواة الامراض) = De Methodo Curandi (la methode de Guérire): ٦٧، ٦٨، ٧٤، ١١٨، ٣٣٨، ٣٤٨.
الحيل (كتاب) = Les Mécaniques ٧٢، ٣٤٧.
حيل على حبل: ٣٧١.
حيل المتنبين : رجوع شود به مخاريق الانبياء .
الحيوان ارسطو = Historia Animalium (Histoire des animaux): ٦٢، ٨٤، ٩٤، ٩٦، ٩٧، ١٦٠، ٢٠٥، ٢٤٠، ٢٨٩ .
الحيوان (جاحظ) : ٥٧.

خ

خاندان نوبختى (كتاب...) : ٥٩.
خرميدس le Charmide : ٩٢ .
خصب البدن : ٧٤، ٣٤٨.
الخطابة: رجوع شود به ريطوريقا .
الخطابه (فارابى): ١٨٣.
خطبة توحيدية : ٢٣٤.
الخطبة الغراء : ٢٢٨، ٢٣٤.
خطط مقريزى: ١٣٢، ١٣٣، ١٥٤.
خطوط متوازى : ١٠٦.
الخطين (كتاب فى...): ١١١، ٣٥٠، ٣٥١ .
الخلاء : ١٨٣.
خلاصة الوفا فى اختصار رسائل اخوان الصفا : ٣٠١.
الخلع : ٣٧١.
خلق الرحم (فى...) ١١٩.
الخلوة : ٢٢٩.
خمس رسائل لابن بطلان وابن رضوان المصرى : ٣٢٢.
خنجر ايمان ضديهود ومسلمين : ٢١٧.
خواص الاشجار : رجوع شود بكتاب الحشائش .
خواص مثلثات قائمة الزوايا: ١٠٦.

د

دائرة المعارف اسلام Encyclopédie de l'Islâm : ٨٧، ١٤٧ ، ١٨٢ ، ١٩٤، ١٦١، ١٦٤، ١٦٧، ٢٠٢، ٢٩٥، ٣٤٨ .
داتستان دينيك : ٢٦
دانش عربى (اسلامى) = La Science arabe : ٣٧، ٥٧، ٥٨، ٦٣، ٨٢، ٨٩، ١٦٤، ١٦٧، ١٩٤، ٢٠٢.
دانشنامهٔ علائى (حكمت علائى) : ٢٣١-٢٣٣، ٢٨٨، ٢٨٩ .
دبستان رها (كتاب ...) = l'Ecole d'Edesse : ١٩.
الدخول الى علم الطب (كتاب...): ٧٢.
در باب ابن المقفع (مقاله...) ٥٧.
در تحقيق خلاف ميان ابى زكريا يحيى ابن عدى وابى اسحق ابراهيم بن بكوس: ٢٨١.
درة الاخبار : ٢٩١، ٢٩٨.
الدعاء : ٢٢٩.
الدعاوى الفلسفية : ٢٧٤ .
دفتر كتبخانهٔ اسعد افندى: ٣٧٠.
دفتر كتبخانهٔ ايا صوفيه : ٣٣٧، ٣٣٨، ٣٣٩، ٣٥٥.
دفع ضرر السموم : ٧٣.
دفع الهم عند وقوع الموت (فى دفع الغم من الموت، الشفاء من خوف الموت) : ٢٠١، ٢٣٥.
دلالة الحائرين : ١٧٨.
الدم : ٧٢ .

الدوائر المتماسة (فى...):١٠٦، ٣٥٠.
الدوائر والدواليب : ١١٢.
الدواب : ١١٥ .
دياتسارون = Diatessaron: ١٢.
دينكرت : ١٨، ٢٦ .

ذ

ذات الجنب والرئة (كتاب فى...):١١٦.
الذبحة : ١١٦.
الذبول : ٦٧، ١١٨ .
الذخيرة : ٧٨ .
ذخيرة الاسكندر فى الطلاسم: ٣٦٨.
الذكر (كتاب...) Traité de la Mémoire : ١٠٠.
ذهبيات (وصايا ذهبيه) : ٩١، ١٠١

ر

الربوبية : رجوع شود به اثولوجيا .
رجال نجاشى . ٥٩، ١٤٥، ١٤٦.
الرجز المنطقى : رجوع شود بارجوزة فى المنطق .
رداءة التنفس : ١١٨.
الردعلى ابى القاسم البلخى: ١٧٧
الردعلى برقلس : ١٠٣، ١٠٤.
الردعلى الثنوية (رسالة فى...) :١٦٥
الردعلى الجاحظ فى نقض الطب (فى مناقضته الطب) : ١٤٧، ١٧٤.
الردعلى الرازى فى العلم الالهى (كتاب فى...) :١٧٧.
الردعلى الرازى فى العلم الالهى واثبات الرسل : ١٧٨.
الردعلى شهيد فى لغز (ن. تثبيت) المعاد: ١٧٤ .
ردنامهٔ فرفوريوس بانابون المصرى : ١٦٧ .
الردعلى كتاب ابى عيسى الوراق:٣٧٦.
الردعلى المسمعى فى رده على القائلين بقدم الهيولى : ١٧٤، ١٦٨ .
الردعلى المنجمين : ١٤٥.
الردعلى المنانية (رسالة فى...): ١٦٥.
الردعلى الناشى فى نقضه الطب :١٧٤.
رسائل ابن سينا : رجوع شود برسائل عرفانى ابن سينا
رسالهٔ ابوسليمان منطقى سجستانى : رجوع شود بابوسليمان منطقى سجستانى (رسالة...) .
رسائل اخوان الصفا : ١٤٧ ، ١٩٦ ، ٢٩٦-٣٢٠ .
رسائل الشيخ ابى على الحسين بن عبدالله ابن سينا فى اسرار الحكمة المشرقية = رسائل عرفانى ابوعلى .. ورسائل ابن سينا) = Traités mystiques d'Abou Ali al Hossain ben Abdallah ben Sina ou d'Avicenne : ٢٠١، ٢١٧، ٢١٨، ٢٢٦، ٢٢٧، ٢٣٥ .
رسائل فلسفية لابى بكر محمد بن زكريا الرازى (رسالات فلسفى محمد بن زكريا رازى) :١٦٨، ١٦٩، ١٧٣، ١٧٥، ١٧٧، ٢٠٣ .
رساله درجواب مسائل راجع باقانيم ثلاث : ٣٧٦ .
رسالة فى الرد على رسالة ابى الفرج بن الطيب : رجوع شود بالقوى الطبيعية.
الرسالة القبرية: ٣٣٥.
رسالة للبيرونى فى فهرست كتب محمد ابن زكريا الرازى: ٢٧، ١٦٧، ١٦٩ ، ١٧٣، ١٧٧، ٢٨٢، ٢٨٣.
الرسالة المشوقة فى المدخل الى علم الفلسفة : ٣٢١.

الرسالة الموجزة فی اصول المنطق :
رجوع شود بالموجزة فی المنطق.
الرطوبات : ٣٦٧
رفع الاشیاء الثقیلة (کتاب فی...):٣٤٧.
رفع ضرر الاغذیة : ٦١.
رقعة الی ابی سعید بن ابی الخیر: ٢٣٠
الروائح والطعوم : ٥٢
الروائح وعللها : ٧٢
روان شناسی ابن سینا: ٢٢٢
روزنامهٔ آسیایی = Journal Asiatique: ٣٤٧، ٣٥١، ٣٥٥، ٣٦٩.
الرؤیا (ارطامیدورس): ٦٩ .
الرؤیا (فارابی) : ١٨٣ .
رؤیة الاهلة بالجنوب : ٧٨ .
الریاضة (فلوطرخس) :٩٨ .
الریاضة بالکرة الصغیرة : ٧٤، ١١٨.
الریاضة بالکرة الکبیرة : ٧٤.
ریطوریقا (الخطابة)= Rhetorica(la Rhétorique): ١٣، ٧٠، ٩٣، ٩٥، ١٨٣، ٢٠٥، ٢٢٠، ٢٢٢، ٣٤٠، ٣٦٣، ٣٦٤ .
الریموس (کتاب ...) : ١١٢

ز

زاتسپرم : ٢٦
زاد المسافرین: ١٦٦، ١٦٧، ١٦٩، ١٧٣، ١٧٤، ١٧٨ .
الزمان (اسکندر الافرودیسی): ٣٦٩.
الزمان (فارابی) ١٨٣
الزمان والمکان (فی...) : ١٦٧
الزوایا الحادثة فی الدائرة : ٣٦٩.
الزهد : ٢٢٩
الزیادة فی المسائل التی لحنین : ٧٤
الزیارة والدعا : ٢٣٥
زیج ارکند ١١٣
زیج بطلیموس : ٩٠
زیج شهریار (زیك شتریار): ٢٥، ٦٠.
الزینة : ١١٥
الزینة فی المنطق : ٢٩٠

س

سبع رسائل (مجموع رسائل الشیخ الرئیس) : ٢٣٦
السبعین: ٦٧ ، ٧٥ ، ١١٩.
ستة عشر (جالینوس): ٧، ٨، ٦٦، ٦٧، ٦٨، ٧٩، ١١٦، ١١٧، ١١٨، ٣٣٦، ٣٣٧، ٣٣٨، ٣٣٩ .
السحر والطلسمات والنیر نجات و الاعاجیب: ٢٢٦.
السدر والدوار: ٦١ .
سر الاسرار = Secreta secretorum (کتاب السیاسة فی تدبیر الریاسة): ٦٣، ٣٣١ - ٣٣٢.
سرح العیون : ٤٩
السرطان (فی...) : ١١٩
سر القدر: ٢٢٧، ٢٣٦
السعادة (فی...):٢٨١
السعادة (کتاب...): ٢٠١
السعادة الموجودة : ١٨٤
السعادة والحجج العشرة : ٢٣٦
السعادة والشقاوة الدائمة فی النفوس: ٢٢٠
سفر الاسرار: ١٦٩، ٢٨٣
سفر الجبابرة: ٢٨٣
السفسطیقا (ارسطو) رجوع شود به سوفسطیقا .
السفسطیقا فی ابانة المواضع المغلطة للباحث (ابن سینا) : ٢٢٠
السکر. ١٢١
السکون بین حرکتی الشریان: ٧٨، ٧٩
سلامان وابسال (ابن سینا) : ٢٢٩
سلامان وابسال (ترجمة حنین): ٣٣٤.

سلامان وابسال (جامی) : ٢٢٩
السماء والعالم =
De coelo et mundo (le Ciel et le Monde)
٦٢، ٦٩، ٨٣، ٩٤، ٩٦، ١٠٠، ١٦٠، ١٨٣، ٢٤٠، ٢٦٥، ٢٩٣ .
السماع الطبيعی (سمع الكيان) =
La Physique: ٧٢، ٧٧، ٨٠، ٨٢، ٩٠، ٩٣، ٩٦، ٩٨، ٩٩، ١٠٠، ١٠٤، ١٨٣، ١٩٥، ٢٤٠، ٢٦٥، ٣٦٩.
سمع الكيان (ارسطو) : رجوع شود به السماع الطبيعی
سمع الكيان (رازی) : ١٦٧
سمع الكيان (كندی) : ١٦٣
السموم (ديسقوريدس) De venenis: ١١٥ .
السموم (شاناق) : ٨٨، ١٢٠
سنة الشمس : ٧٨
سندباد نامه : ١٤
سندستاق : رجوع شود به صفوة النجح.
السندهند (سيدهانتا) : ٢٨، ٤٠، ٦٣، ١١٢ .
السند هند الكبير: ٤٠
سنی ملوك الارض والانبيا : ١٧
سوء المزاج المختلف : ٧٧
السوداء : ٧٢
سوفسطائيين: رجوع شود به سوفسطيقا.
سوفسطس = Le Sophiste: ٧٠، ٩٢، ٩٨، ١٠٢
سوفسطيقا (سفسطيقا ، سوفسطائيين ، المغالطين ، حكمة الموهة) =
Sophistici elenchi يا la réfutation des sophistes les réfutations sophistiques
٨١، ٨٢، ٨٣، ٨٤، ٩٣، ٩٥، ٩٩، ١٦٣ ، ١٨٣، ٢٠٥، ٣٥٧، ٣٥٩ .
سوفسطيقا (ابن سينا): ٢٢٢.
السهر: ٧٢
السياسات المدنية . رجوع شود به مبادی الموجودات
السياسة (افلاطون) =
la Politique ou De la Royauté : ٧٠، ٩٢.
السياسة (بوليطيقا) ارسطو =
la politique: ٩٤، ١٦٠.
السياسة (رسالة فی...) (فارابی) ١٩٣.
السياسة (ابن سينا) : ٢٣٠، ٢٦٢
السياسة فی تدبير الرياسة : رجوع شود به سر الاسرار.
السياسة المدنية : ١٨٤.
سياستنامه : ١٣٦
سيدهانتا ، رجوع شود به السندهند .
السير: ٢٠٠
سيرة الفلسفية (سيرة الفاضلة، سيرة الحكما): ١٦٧، ١٦٨، ١٧٣، ١٧٤
سيرة الفيلسوف (فی...): ٢٨١
سير السبعة : ١٠٩
سيرك (شرك) : ٩٠
سيلان الدم : ٣٧١

ش

شاپورگان : ٢٨٣ .
شامل : ٢٨٢
الشباب والهرم : ٣٦٧
شجرة الحكمة : ١٤٧
شرائط البرهان : ١٨٣
شرح اثولوجيا : ٢١٨
شرح اسماء الله . ٢٢٧
شرح اصول اقليدس: ١٠٧، ١١١ ورجوع شود به حل شكوك اقليدس
شرح برمشكلات الكرة والاسطوانة (اوطوقيوس العسقلانی) : ٣٤٣

شرح رسالة حى بن يقظان : ٢٩١
شرح كتاب الشعر: ٣٧٥
شرح كتاب المقولات : ٣٧٥
شرح كتاب النفس ارسطو: ٢٣٣
شرح مخروطات ابلونيوس : ١١١
شرح مذهب ارسطاطاليس فى الصانع : ١٠١، ١٨٥
شرح مقالة اول ارشميدس درباب كره و اسطوانه : ١١١
شرح منظومة نجومى اراتوس: ١٠٦.
الشعر (ابوطيقا ، بوطيقا) رجوع شود به بوطيقا .
الشفا: ٢١٣ — ٢١٤ ، ٢١٥، ٢٢٨، ٢٣٢، ٢٦٣، ٢٦٥، ٢٦٧، ٢٦٨، ٢٧١، ٢٧٩ ، ٢٨٨، ٢٨٩، ٢٩٠ .
الشفا من خوف الموت . رجوع شود به دفع الهم عند وقوع الموت
شفق (رساله درباب ...) : ٢٩٤
شكستگيها =
Traité des fractures : ١١٩
الشكل القطاع (رسالة فى...) : ٣٥٠
شكل الكرة والاسطوانة (كتاب فى...): ٧٣
شكند گمانيك ويچار: ٢٥، ٢٦
الشكوك على ابرقلس : ١٦٧

ص

صبح اليقين : ٢٨٣
الصحة والسقم : ٣٦٧
صد كلمه : رجوع شود به كتاب الثمرة.
الصرع : ١١٦
صفات لصبى يصرع : ٨٠
الصفار والحيات والديدان التى تتولد فى البطن : ١٢٠
صفة اسباب السخونة الموجودة فى العالم واختلاف فصول السنة (فى...) ٢٨٢.
صفة كون الجنين : ٧٨
الصفرا : ٧٢
صفوة النجح: ٨٩
الصلاة وماهيتها (ماهية الصلوة، الكشف عن ماهية الصلوة، الصلاة): ٢٢٩، ٢٣٥.
الصناعة =
Art médical) (l' : ars parva
٦٦، ١١٧، ٣٣٨
صناعة الجبر (الحدود) : ١٠٧
صناعة الجبر (المسائل العددية) : رجوع شود به المسائل العددية .
الصناعة الصغيرة ٣٣٦
الصناعة الكبيرة: ٣٣٨
صنعة العلاج بالحديد : ٧١
صوان الحكمة: ١٧٨، ١٩٦، ٢٠٣.
الصوت : ٦٩، ١١٨
الصوت والبحة : ٦١
صورة الارض : ٢١، ٨١، ١٨٠
الصورة المعقولة : ٢٢٥

ض

ضحى الاسلام : ٤٩

ط

طبايع الحيوان : ٩٤
الطب الروحانى (طب النفوس): ١٦٧ ، ١٦٨، ١٦٩، ١٧٣، ١٧٤، ١٧٥، ١٧٨.
طبقات الاطباء : رجوع شود به عيون الانباء فى طبقات الاطباء
طبقات الامم : ٩، ٢٥، ١٤٧، ١٦٧، ١٦٩ ، ٣٢٨
طبقات الشافعية : ١٤٤، ١٤٥
طبيعة الانسان =
le Traité de la nature de l'homme : ٦٦، ١٠٠، ١١٤، ١٢٠. ٣٣٤ .

طبيعة الجنين : ٧٥
طبيعتى الالم واللذة (فى...)٢٩٣.
الطبيعيات : ٣٧٥
الطريق الى اكتساب الفضيلة : ٧٨.
الطلوع والغروب= .
Des levers et couehers des astres : ١٠٤، ٣٥٠.
طوبيقا (الجدل)= Topica (les Topiques): ٧٠، ٨٠، ٨٣، ٩٣، ٩٥، ٩٩، ١٠١، ١٠٤، ١٨٣، ١٩٥، ٣٥٢، ٣٦٣ .
طول اعمار الحيوان وقصرها : ٩٤
الطول والعرض : ٢٢٦
الطهارة فى علم الاخلاق : ٣٧٨
الطير (رسالة ...) : ٢٢٩، ٢٣٥ .
طيماوس (Timée) Timaios : ٦٢، ٦٩، ٩٢، ٩٨، ١٠١، ١٦٠، ١٦٨ ، ٣٣٣، ٣٥٢.

ظ

ظاهرات الفلك (كتاب الظاهرات) : ١٠٥، ٣٦٩
ظفرنامه : ٢٣٣ .
ظهر الاسلام : ١٣٥ .

ع

العادات (كتاب فى...) : ١١٨ .
العادة (فى...) : ١٦٧ .
عالمية الله تعالى (رسالة فى...) : ٢٩٢
العامية (رسالة ...) : رجوع شود به سر الاسرار
العبارة : رجوع شود به باری ارمینیاس.
عبارة كتب المنطق (كتاب فى...):٧٣
عدد المقاييس : ٨٠، ١١٨
العرشية (رسالة التوحيد، معرفة الله وصفاته وافعاله) : ٢٢٧، ٢٣٦.
عرق النساء (كتاب فى...) : ١١٩.
العروش (العروس) : ٢٢٦
العروق (العروق الضوارب، العروق الغير الضوارب) : ٦٧، ٣٣٩ و رجوع شود به تشريح العروق ...
العشرة فصول : ٢٢٢
عشرون مقالة فلسفية : ٢٠٠، ٣٧٦
العشق (رسالة فى...):٢٢٩، ٢٣٥، ٢٩١
العصب : ٦٧، ١١٧
عصر المأمون : ٤٤، ٤٩.
العضل : ٦٧، ١١٧.
العطش : ٧٢.
العظام : ٦٧، ١١٧
العقاقير: ١٢١ .
العقل (كتاب فى...): ٨٤
العقل (فارابى) : ١٨٣، ١٩٣
العقل (= فى مائية العقل) : ١٦٣، ١٦٤ .
عقل الكل : ٢٢٧
العقل والمعقول : ٩٨
العقول : ٢٢٦.
عكس المقدمات : ٩٩
علاجات الحبالى: ١٢١
علاج التشريح : رجوع شود به التشريح-الكبير
علاج الصداع : ٦١
علاج العين : ٦٨ .
علاج النساء اللاتى لا يحبلن : ٦١
العلامات التى يستدل بها على احوال الموت لابقراط: رجوع شود به رسالة الموت.
علامات الاسقام . ١١٩
علامات البحران : ٣٧١
العلة : ١٥٦، ١٥٩.
علة كسوف الشمس والقمر: ٧٨
علة الموت فجأة : ٧٢ .
علل اختلاف الناس فى اخلاقهم وسيرهم و

شهواتهم واختياراتهم : ٧٣
علل الاشياء (كتاب فى...) : ٢٠٥
علل التنفس: ٦٨، ٨٠، ١١٨
علل العين وعلاجاتها : ١٢٠ .
علل الكيمياوية =
traité des maladies chimiques : ١١٩
علل النساء : ١٢٠.
العلل والاعراض (فى الاشياء الخارجة عن الطبيعة) : ٦٦، ١١٧، ٣٣٨ .
علم الاخلاق : ٢٣٦ .
علم (اطلاع) ارسطوطاليس در تشريح : ١١٤ .
العلم الاعلى (رسالة فى...) : ٣٧٤
العلم الالهى (فارابى) : ١٨٣
العلم الالهى على رأى سقراط: ١٦٧.
العلم الالهى الكبير (رازى) : ١٦٧، ١٦٨، ١٦٩، ١٧٧.
علم البنكامات : ٣٧٠
علم تعبير الرؤيا : ٢٢٥
علم الحيل (مكانيك) : ٣٤٧ .
علم الفراسة (فى...) : ٣٧٥ .
العلم اللدنى : ٢٢٩.
العلم والمعجز: ٣٨١ .
العمل بالاسطرلاب (ايرن الاسكندرانى) ١١١
العمل بالاسطرلاب (ثاون الاسكندرانى): ١١١
العمل بذات الحلق : ١١١
العمل بالكرة : ٧٨.
العمل بالكرة الكبيرة النجومية (كتاب فى...) : ٧٣.
عمل التشريح = De anatomicis administrationibus : ٣٣٧
عمل الدائرة المقسومة سبعة اقسام متساوية (ارشميدس) : ٣٥٢
العناية على رأى ديموقراطيس وابيقورس وآخرين (فى...) : ٣٦٨.
العين : ٦٨، ٣٧١ .
عيون الانباء فى طبقات الاطباء: ٧، ٨، ٩، ١٦، ١٧، ٢٢، ٢٥، ٢٧، ٣٠، ٣١، ٣٧، ٤١، ٥٧، ٥٨، ٦٠، ٦١، ٦٢، ٦٤، ٦٥، ٦٩، ٧٠، ٧٣، ٧٥، ٧٦، ٧٩، ٨٠، ٨١، ٨٢، ٨٣، ٨٤، ٨٥، ٨٦، ٨٨، ٨٩، ١٠٨، ١١٠، ١١٧، ١٢٧، ١٤٥، ١٤٦، ١٥١، ١٥٢، ١٥٤، ١٦٢، ١٦٣ ، ١٦٤، ١٦٥، ١٦٧، ١٧٧، ١٧٨، ١٧٩، ١٩٤، ١٩٥، ١٩٦، ٢٠٢، ٢٠٤ ، ٢٠٥، ٢٠٦، ٢١٢، ٢٣١، ٢٨١، ٢٩٠، ٢٩٣، ٢٩٤، ٢٩٥، ٣٢١، ٣٢٢، ٣٢٨، ٣٢٩، ٣٥٥، ٣٦٢، ٣٦٧، ٣٧١ .
عيون الحكمة : ٢٣٥.
عيون المسائل: ١٨٣، ١٨٩، ١٩٣.
العهد (رسالة ...) : ٢٢٩، ٢٣٥، ٢٣٦.
عهد ابقراط le Serment: ٦٦، ٧٣، ٧٤، ١١٤، ٣٤٧، ٣٤٨ .

غ

الغدد : ٣٧١.
الغذاء = de l'Alimentation: ٦٦، ١١٤
غزالى نامه : ١٥٠.
الغضب =
La guérison de la Colère: ٩٨ .
غورجياس = le Gorgias: ٩٢، ١٠٢

ف

فاتحة العلوم : ١٤٩.
فاذن = le Phédon: ٩٢، ١٠١، ١٠٢ .
الفارابيان : ١٩٢، ١٩٤
الفال النجومى : ٥٩.

الفخرى:٤٧
فدرس = le Phédre : ٩٢
الفراسة: ٢٢٥.
الفردوس : ٧٣
الفردوس فى ماهية الانسان : ٢٢٩
الفرق : ٦٦، ١١٧
الفرق (كتاب فرق الطب ، كتاب فى فرق الطب للمتعلمين) =
De sectis ad cos qui intreducuntur (les sectes enmédecine) : ٦٦، ١١٧، ٣٣٦.
الفرق بين الحرارة الغريزية والغريبة: ٢٢٦.
الفرق بين الحيوان الناطق وغير الناطق. (كتاب فى...) : ٧٣
الفرق بين الغذاء والدواء والمسهل (كتاب فى...) : ٦٨
الفرق (يا الفصل) بين النفس والروح (كتاب فى...) : ٣٤٦
الفرق بين الفرق: ١٣١، ١٤١، ١٤٤، ١٧٥.
الفرق بين النفس والروح (كتاب فى...): ٧٣
الفرق بين الهيولى والجنس : ٩٩.
فرقماطيا . ٢٨٣.
فرمانيدس (برمينيدس =
leParmenide : ٩٢، ١٠١.
فرهنگ قطعات اوستا =
Lexique des fragments de l' Avesta : ٢٦
فروطاغورس = leProtagoras: ٩٢.
الفصد (كتاب فى...) : ٧٣، ١١٨، ٣٧١.
الفصد والحجامة : ٦١، ٧٧، ٨٠.
الفصل على رأى ارسطاطاليس : ٩٩.
فصوص الحكم : ١٨٣، ١٨٦، ١٩٣.
الفصول (الفصول الابقراطية فى اصول الطبية ، افورسموس) =
Aphorismus (les Aphorismes) : ٦٦، ٧٠، ٨٢، ١١٤، ٣٣٥
الفصول (اسكندر افروديسى) . ٣٥٩
الفصول (تعريف اسم الله وشرحه): ٢٢٧
الفصول الثلاثة (رسالة فى اثبات الصانع و ايراد البرهان القاطع عليه) : ٢٧
فصول الحكمة : ٢٢٧.
الفصول الموجزة : ٢٢٢
فصول ومسائل : ٢٣١ .
الفصل فى الملل والاهواء والنحل: ١٦٨، ١٧٠، ١٧٧.
الفصول الابقراطية: رجوع شود به الفصول (افورسموس) .
الفضاء : ٢٢٦.
الفعل والانفعال : ٢٣٦.
الفلاحة (ترجمهٔ اسطاث) : ٣٥٧
الفلاحة الرومية : ٣٤٦، ٣٦٤، ٣٦٥.
الفلاحة الصغيرة : ٨٧
الفلاحة النبطية : ٨٧، ١١٩، ٣٦٠، ٣٦١.
فلبس (الحس واللذة) le Philèbe: ٩٢، ١٠٢.
الفلسفة القديمة: ١٦٧
الفلسفة المشرقية : رجوع شود به حكمة المشرقيين
الفوائد : ١٠٥
فوائد الحكمة (رسالة فى...) : رجوع شود به تعريف الحكمة واقوال الحكما
الفوز الاصغر: ٢٠٠
الفوز الاكبر: ٢٠٠
الفهرست: ٧، ١٥، ١٧، ١٨، ٢٢، ٢٣، ٢٥، ٢٧، ٣٧، ٣٨، ٣٩، ٤٢، ٤٣، ٤٦، ٤٧، ٤٨، ٤٩، ٥٠، ٥١، ٥٢، ٥٦، ٥٨، ٦٠، ٦٢، ٦٥، ٦٨، ٦٩، ٧٠، ٧١، ٧٣، ٧٤، ٧٥، ٧٦، ٧٩، ٨٠، ٨١، ٨٢، ٨٣، ٨٤، ٨٥، ٨٧، ٨٩، ٩٤، ٩٦، ٩٩، ١٠٨، ١١٠، ١١١، ١١٢، ١١٣، ١٣٩، ١٤٧، ١٦٣، ١٦٤، ١٦٥، ١٦٦، ١٦٧، ١٦٨، ١٧٣، ١٧٥، ١٧٧، ١٧٨، ١٧٩، ١٨٠، ١٩٤، ١٩٦، ٢٠٢، ٣٢٨، ٣٢٩، ٣٣٣، ٣٣٦، ٣٣٩، ٣٤١، ٣٤٩،

٣٥٠،٣٥١،٣٥٢،٣٦٢،٣٦٣،٣٦٥،٣٧١
فهرست كتابخانهٔ ایاصوفیه : ٣٤٠
فهرست كتابخانهٔ بانكیپور: ٢٠٥،٣٦٠
فهرست كتابخانهٔ برلین : ٣٣٧،٣٥٥
فهرست كتابخانهٔ برون . ٣٠١
فهرست كتابخانهٔ تربیت : ٣٧٤
فهرست كتابخانهٔ خدیویه : ٣٣٣،٣٤٦،
٣٦٩،٣٧١،٣٨٢ .
فهرست كتابخانهٔ كمبریج : ٢١٣
فهرست كتابخانهٔ لیندزیانا ٠ ٣٥١ ،
٣٦١،٣٧٥
فهرست كتابخانهٔ مجلس شورای ملی :
١٦٤،٢٨٩،٣٣٧،٣٤٣،٣٤٩،٣٧٨.
فهرست كتابخانهٔ مشهد : ١٦٤،١٩٣،
٣٢٤،٣٤٩،٣٥٥،٣٥٦،٣٧٤،٣٧٥ .
فهرست كتابخانهٔ ملی پاریس : ١٦٤،
٣٣١،٣٣٧،٣٣٨،٣٤٠،٣٤١، ٣٥٥ ،
٣٧٦،٣٧٧،٣٨١ .
فهرست كتب محمدبن زكریا : رجوع
شود به رسالة للبیرونی ...
فهرست مخطوطات موصل: ٣٧٤،٣٧٩.
فی الحث علی تعلم الطب : ٦٧
فی حجج المثبتین للماضی مبداء زمانیاً: ٢٢٦
الفیض الالهی (الافعال والانفعالات) :
٢٢٥
فی قولنا تجسد من الروح القدس: ٣٧٦.
قیما یعرض للثة والاسنان : ٨٦
فیما ینبغی ان یقدم قبل تعلم الفلسفة: رجوع
شود به ما ینبغی ان یتقدم ...

ق

قاطاطیون (قاطیطون ، قاطیطریون) :
٣٥٥،٣٧٢.
قاطیغوریاس (المقولات)=
Categoriae (Les Categaries):
١٦،٢٥،٥٦،٥٧،٦٩،٨١،٩٣،٩٤،٩٧،
٩٨،٩٩،١٠٠،١٠١،١٠٢،١٠٤،١٦٠،
١٦٣،١٦٨،١٨٣،٢٠٥،٣٢٨ ، ٣٣٠،
٣٤٠،٣٤١.
القانون (اقلیدس) : ١٠٥
القانون المسعودی : ١١٠
قبسات : ٣٥٧
القدر (رسالة فی القضاء والقدر، فی استناد
حقیقة القضاء) : ٢٢٧،٢٣٥ .
قرآن : ٢٩،٣١،٣٢،٤٣،٥٥،١٣١،
١٤٠،١٤٤،٢٢٨،٣٠٧.
قراضة الطبیعیات : ٢٣٤
قراطولس= le Cratyle : ٩٢
القرانات الصغیر: ٨٩
قرص العود (رسالة فی...) : ٦٨
قرص الورد (رسالة فی...) : ٦٨
قریطن (اقریطن)= le Criton :
٩٢ .
القسمة (كتاب اقلیدس فی...) : ١٠٥،
٣٥١ .
قسمة الانسان علی مزاج السنة : ٣٧١
قصیدهٔ الهیه : ١٦٧
قصیدهٔ عینیهٔ روحیه : ٢٨٨
القصیدة المزدوجة: رجوع شود به ارجوزة
فی المنطق .
القصیدة المصرعة: رجوع شود به ارجوزة
فی المنطق .
القضاء والقدر: ٢٢٧،٢٣٥ .
القضایا فی المنطق : ٢٢١
قطع مخروطات (قطع مخروطیة ،
المخروطات) :١٠٦،٣٥١،٣٦١.
قطع النسب المحدودة : ٧٧
القلب : ٣٧١
القوانین الطبیعیة فی الحكمة الفلسفیة :
١٦٨ .
القوباء : ٨٦،١١٩
القوة والضعف : ٧٢

قوس‌قزح (مقالة فی...) : ٦٨
القول فی مبادی الکل بحسب رأی ارسطاطالیس‌الفیلسوف: ٣٦٤.
القول فی‌النفس‌والعالم : ١٦٩
القولنج : ٦١.
قوی‌الادویة‌المسهلة : ١١٨
القوی‌الاربعة (مقالة فی...): ٢٠٥.
قوی‌الاطعمة ومنافعها ومضارها: ٥٢.
قوی‌الاغذیة =
traité des vertus des aliments : ٦٨، ١١٨، ٣٧٢.
القوی‌الانسانیة وادراکاتها : ٢٣٦
القوی‌الطبیعیة: ٦٦، ١١٧، ٢٠٥، ٣٣٩.
قوی‌العقاقیر ومنافعها ومضارها : ٥٢ .
القوی‌النفسانیة : ٢٢٢
قوی‌النفس وادراک‌الانسان : ٢٣٥.
القیاس (فارابی) : ٣٧٥
القیاس (ابن‌سینا) ٢٢٢
القیاس: رجوع شود به انالوطیقا الاولی.
قیام‌الارض وسط‌السماء : ٢٣٥

ك

الکافی فی‌الموسیقی : ٢٩١
الکامل (یوحنا بن ماسویه): ٦١
الکامل (ابن‌الاثیر) : ٤٢، ١٣٦ ، ١٥٣، ١٥٤، ٢١٠، ٢٧٩، ٢٩٢.
الکبد وخلقتها وما یعرض فیها من‌الامراض (کتاب فی...): ٧٢.
کتابان الی انابون =
Les lettres à Anabon : ٩٨
کتاب ارسطرخس فی‌جرمی النیرین و بعدیهما: رجوع شود به بعد‌الشمس‌والقمر.
کتاب‌الله : ٣٢، ٣٣، ٣٤ و رجوع شود به قرآن .
کتاب جالینوس الی‌اغلوقن : ٣٣٧ .
کتابخانهٔ اسکولاستیك اسلامی =
Bibliotheca Arabica scholasticorum : ٩٤، ٩٦.
کتاب دستی پهلوی =
Hilfsbuch des pehlevi : ٢٦، ١٧٠
کتب بقراط‌الصحیحة : ٦٧، ١١٨.
الکثرة : ٧٧
الکرة‌المتحرکة =
De la sphère en mouvement : ١٠٤، ٣٤٩.
الکرة والاسطوانة : ١٠٦ ، ٣٤٣ ، ٣٤٤ .
الکسر = Des Fractures : ٦٦، ١١٤، ٣٣٤
کشف‌الظنون : ٣٢، ٣٣، ٣٤ ، ١٩٦ ، ٢٣٣، ٢٩١، ٢٩٩، ٣٢١، ٣٦٤، ٣٦٥.
الکشف‌والبیان فی‌علم معرفة‌الانسان : ٢١٢ .
کلام فی‌المنطق : ١٩٦
کلمات‌الصوفیة (رسالة فی...):٢٢٩
الکلمة الالهیة (فی‌ذات‌الله وصفاته) : ٢٢٧ .
الکلم‌الروحانیة فی‌حکم‌الیونانیة:٣٢١ .
کلیله و دمنه : ١٤، ٢٦، ٥٥، ٢٩٧ .
الکمال‌الخاص بنوع‌الانسان : ١٩٦.
الکمال‌والتمام : ٦١
الکواکب‌الدراری فی‌شرح‌البخاری : ١٤٦ .
کون‌الحیوان =
La génértion des animaux ٩٤ .
الکون والفساد
generatione et Corruptione (de la génération et corruption): ٦٩، ٧٠، ٧٢، ٨٠، ٨١، ٨٣، ٩٤، ٩٦، ٩٩، ١٠٠، ١٠٢، ١٠٤

الكناش (جورجيس) : ٥٢
كناش ابن بكوس : ٨١
كناش اهرن القس : ٥٢،٣٧،٧
كناش تيادورس : ٢٢
كناش ثياذوق : ٣٨
الكناش الخف : ٧١
كناش فولس الاجانيطى =
De Médecine : ١٢٠،٦٧
الكناية : ١٨٣
كنز الاحياء : ٢٨٣
كنوز المعزمين : ٢٣٣،٢٢٦
الكى : ٦١
كيفية الاستدلال : ١٦٧
الكيموس : ١١٨،٧٧

ل

لاخس le Lachès : ٩٢
اللبن : ١١٦،٦٨.
اللذة : ١٧٣،١٦٨،١٦٧
اللواحق : ٢٧١،٢٦٨
لواحق المقولات =
Postpredicamenta : ٣٤٠
الليل والنهار =
de diebus et nοctibus : ١٠٨

م

الماء الاصفر (كتاب فى ...) : ١١٩
ماء الشعير : ٦١
الماء والهواء والامكنة : رجوع شود به الاهوية والمياه والبلدان.
المأخوذات : ٣٥٠،٣٤٩،١٠٦
المأمونى (ترجمة اقليدس) : ١٠٥،٤٢، ٣٤٩.
مائية الشىء الذى لانهاية له : ١٦٣
مائية العقل والابانة عنه (فى ...) ١٦٣
مائية اللذة : رجوع شود به اللذة
مابال (المسائل الطبيعى، مسائل طبيعيه): ٣٦٧،٣٦٦،٢٩٣
مابعد الطبيعة ارسطو : رجوع شود به ماوراء الطبيعه ارسطو .
مابعد الطبيعه ثاوفرسطس : ٩٧،٨٣
مادیگان چترنگ : ٢٦
ماذكر افلاطن فى طيماوس : ٣٣٣،١١٨.
مالا بد للفقيه من الحساب : ١٤٤
الماليخوليا : ١١٦،٩٩
مانكسانس = le Ménèxène : ٩٢.
مانن = le Ménon : ٩٢
ماوراء الطبيعه (ارسطو) : ١٩٥،١٨٠.
ماهية الانسان (فى ...) : ٣٧٤
ماهية الحزن : ٢٢٤
ماهية الصلاة (فى...) ٢٣٥
ماهية العلم واقسامه (فى ..) : ١٦٣
الماهية والهوية (رسالة فى ...) : ٣٧٥
ماينبغى ان يتقدم الفلسفة (فى...) : ٨٣، ١٩٣
مايصح ومالا يصح من احكام النجوم (فى...): ١٩٣،١٨٣،١٧٩
المباحثات : ٢١٨، ٢٢٥، ٢٦٤، ٢٦٥، ٢٨٩، ٢٩٠، ٢٩١.
المباحث المشرقية : ١٦٩
مبادىء آراء المدينة الفاضلة : رجوع شود به آراء اهل المدينة الفاضلة.
المبادىء الانسانية : ١٨٣
المبادى التى بها قوام الاجسام (رسالة فى ...) : ٣٧٥
مبادىء الموجودات : ١٨٩،١٨٦،١٨٤، ٣٧٥
المبداء : ٢٣٦
المبداء والمعاد : ٢٣٤،٢٢٦،٢٢٥
متفكران اسلام =
les Penseurs de l'Islâm : ١٩٤

مثلثات (ارشميدس) : ٩٠، ١٠٦
المثلثات (منالاوس) : ١٠٨
المجالس : ٣٧١
المجالس السبع : ٢٣١
المجسطى La composition mathématique یا Megiste یا l'Almageste : ٢، ٤٢، ٤٦، ٦٠، ٧٠، ٧٥، ٧٧، ٨٠، ١٠٩، ١١٠، ١١١، ١٨٣، ٢٠٧، ٢٨٨، ٣٤٤، ٣٤٥، ٣٤٩
مجلهٔ آسیایی = Journal Asiatique : ٢١٢،
مجلهٔ آموزش و پرورش : ٣٠٥
مجلهٔ تحقیقات شرقیه = Rivista d. studi orientali : ٣٧٥
مجلهٔ شرق : ٢٣٤
مجلهٔ مهر : ٢٤
مجمع الفصحاء : ١٨٢
مجمع الحکمة : ٣٠١
مجموعة الرسائل : ٢٣٠، ٢٣٦
مجموع رسائل الشیخ الرئیس : ٢٢٨
مجموعهٔ رسائل شیخ الرئیس (چاپ مهرن) : رجوع شود به رسائل الشیخ ابی علی الحسین ...
مجموعة الرسائل (خواجه نصیر الدین طوسی) : ٣٤٣
مجموعة الرسائل الکبری : ١٣٩
مجموعهٔ رسالات طبی = Pandectes : ٥٢
المحاسن : ٦٠
المحرك الاول : ١٩٦
محصل افکار المتقدمین والمتأخرین : ١٦٨، ١٦٩، ١٧٨، ١٧٩.
محنة الطبیب : ٦١، ٦٧، ١١٨
مخاریق الانبیاء : ١٦٨، ١٧٥
مخاطبات الارواح بعد مفارقة الاشباح : ٢٢٩
مختصر ارسطو فی النفس : ٢٢٥
مختصر انالوطیقای اول : ١٦٥
مختصر انالوطیقای ثانی : ١٦٥
المختصر الاوسط : ١٨٣
مختصر باری ارمینیاس : ١٦٥
مختصر الدول : ٣٣
المختصر فی العلم الموسیقی : ٢٨٨
مختصر قاطیغوریاس : ١٦٥
المختصر الکبیر : ١٨٣
مختصر کتاب الفلاحة : ٣٦٠
المختصر الموجز : ١٨٣
المخروطات (ابلونیوس) : رجوع شود به قطع مخروطات
مداراة العدو والانتفاع به: le profit qu'on peut tirer de ses ennemis : ٩٨
المدارج فی معرفة النفس : ٢٢٥
مداواة الامراض (کتاب فی...) رجوع شود به حیلة البرؤ
المدخل الی علم الهندسة : ٧٣
المدخل المنطقی : ١٦٣
المدخل الی القیاسات الحملیة : ٩٨
المدخل الی المجسطی : ٧٨، ١١١
المدخل الی المنطق (جالینوس) : ٧٤، ١١٨
المدخل الی المنطق (رازی) : ١٦٧.
مدخل جغرافیای مشرقیان = Introduction à la Géographie des Orientaux : ١١٢
المدخل فرفوریوس (ایساغوجی) : رجوع شود به ایساغوجی .
المرآة (ارسطو): ٧٥، ٣٦٧ .
مراتب العلوم = De ortus scientiarum : ١٨٣، ١٩٤ .
مراتب قوی الانسان (رسالة فی ...) :

١٩٦
مراتب الموجودات (رسالة فى...): ٢٩٠
المرض وشرب الدواء : ١٠٩
المرة السوداء : ٦١، ٧٧، ٨٠، ١١٨.
مروج الذهب : ١٧، ١٢٩، ١٣٠، ١٣٤
المزاج : ٦٦، ١١٧، ٣٣٧
مسألة النبوة : ٢٣٥
المسائل : ٢٢٧
المسائل الاثنا وعشرون مع اجوبتها: ٢٣١
مسائل ثاوفرسطس : ٨٥
مسائل الجبر (المسائل العددية ، صناعة الجبر) : ١١٠
المسائل الحكمية (رسائل غريبة فى الحكمة): ٢٣١
مسائل سئل عنها الشيخ الرئيس : ٢٣١
المسائل الطبيعى: رجوع شود به ما بال.
المسائل العشرة : ٢٢١
المسائل العشرينية: ٢٣١
المسائل الفلسفية : ١٩٣
المسائل فى الطب : ٦٨، ٧٤ .
المسائل المشرقية : ٢٢٠
مساحت اشكال مسطحه : ٧٨
المساكن = de habitationibus: ١٠٨، ٣٤٥
مسالك الممالك : ٢١
المسامرة فى اخبار خوارزم : ١٢٧
المسبع فى الدائرة (تسبيع الدائرة) : ١٠٦، ٣٧٠
المستوفى : ٢٠٠
المشارع والمطارحات : ٢١٥
مصابيح : ٢٣٠
المصارعة (المصارع): ٢٨٠
مصارع المصارع : ٢٨٠
المطالب العالية : ١٧٩
المطالع : ١٠٦، ٣٤٦ .
المعاد : ٢٣٤
المعادن : ٢١٤
معانى ايساغوجى : ٨٤
معانى العقل : ١٩٣
معجم الادبا : ١٣٠، ١٣٩، ١٤٠، ١٤٤، ١٤٥، ١٤٦، ١٤٧، ١٦٥، ١٩٨، ٢٠٠ ، ٢٠١، ٢٠٢، ٣٢١
معجم البلدان : ٢١، ١٨٠، ٢٠٢.
المعتبر : ٢٧٨
معراجيه (رسالة) : ٢٣٣
معرفة اوجاع المعدة وعلاجها: ٦٨، ٦٩
معرفة البول (فى ...) رجوع شود به البول .
معرفة الخدر و انواعه و علله و اسبابه وعلاجه : ٧٢
معرفة كمية تمييز الاجرام المختلفة :١٠٧
معرفة النفس الناطقة و احوالها (فى...) ٢٢٣ .
المعطيات = les Données: ١٠٥، ٣٤٣ .
المعمور من الارض (فى...) : ٨٤
معنى الزيارة و كيفية تأثيرها (كتاب فى ...) : ٢٣٥ .
المعوذة الاولى : ٢٣٥
المعوذة الثانية : ٢٣٥
معيار العلم : ١٤٨
المغالطين (ارسطو) : رجوع شود به سوفسطيقا
المغالطين (فارابى) : ١٨٣
مفاتيح العلوم : ٣٣٠
المفارقات و اعداد العقول والافلاك : ٢٩٢
المفارنات والنفوس : ٢٩٠
مفردات ديسقوريدوس: رجوع شود به كتاب الحشائش .
المفروضات : ١٠٦، ٣٤٩
مفصل الفقرة الاولى (كتاب فى...) :١١٨

المفصل فی شرح المحصل : ١٧٩
المقابسات : ١٣٠، ١٩٦، ١٩٨، ١٩٩، ٢٠١
مقاصد الفلاسفة : ١٥٠
المقالات الخمس فی التشریح = des administrations anatomiques: ٦٦، ١١٧، ٣٣٩، ٣٥٥.
مقالة الاسکندر الافرودیسی فی القول فی مبادی الکل علی رأی ارسطوطالیس: ٣٥٢ .
مقالة الالف الصغری : ٣٤٢
مقالة ابی الحسن علی بن رضوان فی ان ماعلمه یقین ... : ٣٢٣
مقالة ارسطاطالیس فی النفس : ٣٢١
مقالة الحدود والفروق : ٣٢٤
مقاله در اثبات قول نصاری ... ٣٧٦
مقاله در تصحیح مسائل جبر: ٧٨
مقاله در توحید باریتعالی بنا بر رأی نصاری ٣٧٦
مقاله درهندسه : ٧٨
مقالهٔ رازی دررد انتقادات کعبی: ١٧٧
المقالات السبع : ٣٣٧
المقالات العشرین لارسطوطالیس: رجوع شود به سر الاسرار .
مقالات فلسفیة قدیمة لبعض مشاهیر فلاسفة العرب : ١٨٦، ١٩٣، ٢٠١، ٢٣٠
مقالة الاسکندر الافرودیسی فی الرد علی کسوقراطیس : ٣٥٣
مقالة فی الاضداد : ٣٦٩
مقالة فی ان الابصار لایکون الشعاعات تنبث من العین : ٣٦٨
مقالة فی ان الخطین اذا خرجا علی اقل من زاویتین قائمتین التقیا : ٣٥٠
مقالة فی ان الزیادة والنموهما فی الصورة لافی الهیولی : ٣٥٤
مقالة الاسکندر فی ان الفعل اعم من الحرکة ٣٥٣
مقالة الاسکندر فی انه قد یمکن ان یلتذ الملتذ ویحزن معاً : ٣٥٣ .
مقالة فی تأثیر الاجرام : ٣٦٨
مقالة فی تحدید مبادی الاقاویل . . . : ٢٣٤ .
مقالة فی الجهة التی یصح علیها القول فی احکام النجوم : ١٨٦
مقالة فی الحس والمحسوس : ٣٦٨
مقالة فی الرد علی جالینوس فی مادة الممکن : ٣٦٤
مقالة فی الرد علی مقسیموس : ٣٥٤
مقالة الاسکندر فی الصورة : ٣٥٣
مقالة فی العقل علی رأی ارسطوطالیس: ٣٤٣ .
مقالة فی الفرق بین الهیولی والجنس : ٣٣٣ .
مقالة فی قوام الامور العامیة : ٣٦٨
مقالة فی اللون : ٣٥٤
مقالة فی مابعدالطبیعة : ١٦٨
مقاله فی المادة والعدم ... : ٣٦٩
مقالة فی المیزان : ٣٦٩
مقالة فی النفس : ٢٢٢
مقالة فی الهیولی : ٣٦٩ ,
مقالة اللام : ٣٤٢
المقالة المصریة : ٣٢٢
المقدمات : ١٨٣
مقدمهٔ ابن خلدون : ٣٢، ٣٥، ٤٠، ٢٦٩.
مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری : ٥٠
المقولات : رجوع شود به قاطیغوریاس.
المقولات العشر (فی ...) : ١٦٣
المکان (رسالة) : ٢٩٣، ٢٩٥
الملائکة : ٢٢٧
الملل والاهواء والنحل : ١٣١، ١٩٦، ٢٣٧، ٢٦٢، ٢٨٠
الممکن الوجود : ٢٢٧

المناسبات = le Lysis : ٩٢
المناظر : رجوع شود به اختلاف المناظر.
مناظرات امام فخررازی : ١٦٩
المناظرات بين ابی حاتم الرازی و ابی بكر الرازی : ١٦٩
منافع الاعضاء = de l'usage des parties du corps humain ٦٨، ٧٤، ١١٨، ٣٤٨
منافع الاعضاء الحيوان : ٨٤
منافع الحيوان : ٣٦٧
منافع الرطوبات : ٣٧١
مناقب الاطباء : ٥٦
لمنامة : ٢٢٥ ورجوع شود به علم تعبير الرؤيا
المناهج والآيات : ٢٨٠
المنطق (فی ...) : ٢٢١
منطق ارسطو : ١٤، ١٨، ٥٧، ٨٣، ٩٣، ٣٤٠، ٣٤١، ٣٤٢، ٣٥٢، ٣٥٩، ٣٦٢، ٢٦٣، ٣٨٢.
منطق پسر سينا la Logique du fils de Sina ٢١٥.
منطق الطير : ٢٢٩
منطق المشرقيين (منطق حكمة المشرقيين) ١٢٤، ٢٢١، ٢٦٨، ٢٦٩، ٢٧١، ٢٧٢، ٢٧٣.
منطقيات ارسطو : ٣٨٢
المنقذ من الضلال : ١٤٨، ١٤٩، ١٥٠
من لا يحضره الطبيب : ١١٩
المنتحل من اقاويل المنجمين : ٥٩
منهاج السنة النبوية : ١٦٨
المنی : ٦٧، ٧٤، ١١٨
مواد العلاج : رجوع شود به كتاب الحشائش.
المواضع الآلمة (تعرف علل اعضاء الباطنة) = Des lieux malades : ٧٤، ٧٧.
المواضع اللتی فيها الاختلاف بين اليهود والنصارى (فی ...) : ٣٧٧
مواضع اللتی فيها الخلاف بين المسلمين والنصارى (فی ..) : ٣٧٧
المواضع المنتزعة من الجدل : ١٨٣
المواعظ (النصيحة لبعض الاخوان) : ٢٢٩
مواقع الالهام : ٢٢٩
المواليد : ١٠٩
المواليد (ابوسهل نوبختی) : ٥٩
الموت (رسالة ...) : ٣٣٢، ٣٣٣
الموت السريع (فی ...) : ٣٧٢
الموت والحياة : ٢٢٩
الموجز الكبير : ٢٢٢
الموجز فی المنطق : ٢٢١، ٢٢٢
الموسيقی (اقليدس) : رجوع شود به كتاب النغم.
الموسيقی (بطليموس) = les Harmoniques : ١٠٩
الموسيقی (فارابی) : ١٨٣
الموسيقی (ابن سينا) : ٢٣٦
الموسيقی (فی ...) از بهمنيار : ٢٩٠
الموسيقی الكبير : ١٠٧
موسيقی عربی la Musique arabe ٢١٤.
موضوع العلم المعروف بما بعد الطبيعة (فی ...) : ٢٩٠
مؤلفات ابن سينا : ٢٠٥، ٢١٢، ٢٢٠، ٢٣٠، ٢٣٣، ٢٨٨.
مؤلفين يونانی در ترجمه‌ها و شروح عربی = De Auctorum graecorum Versionibus et Commentarüs : ٣٤١.
المولودين لسبعة اشهر = Du Fœtus de sept mois : ٦٦، ٧٧، ١١٤.
المولودين لثمانية اشهر = Du Fœtus de hiut mois :

٦٦، ١١٤.
الميامر : رجوع شود به اثولوجيا.
ميامر (در علم ادويه) : رجوع شود به ترکيب ادويه .
ميزان النظر : رجوع شود به ارجوزة فی المنطق .
مينس = Minos : ٩٢

ن

الناموس فی الطب : ٣٧١
نامهٔ ارسطوطاليس در بارهٔ هنر شعر: ١٥، ١٨، ١٩، ٢٤، ٢٦، ٩٦.
نامهٔ دانشوران : ١٢٣، ٢٣١، ٢٩٢
النبات = de Plantis : ٧٧، ٩٧
نبات الاسنان (فی ...) ٣٧١
النبات والحيوان : ٢٢٦
نبضيه (رسالهٔ ...) : ٢٣٣
النبض = du pouls : ٦٦، ١١٧
النبض الی طوثرون : رجوع شود به النبض للمتعلمين
النبض الصغير : ٧٩، ٣٣٦، ٣٥٥
النبض الكبير : ٦٦، ٧٤، ١١٧، ٣٣٩
النبض للمتعلمين (كتاب النبض الی طوثرون) : ٣٣٦
النبض ومعرفة الحميات وضروب البحرانات: ٧٢ .
النبوات (نقض الاديان): ١٦٨، ١٧٥ .
نبی (قرآن): ١٣٨ و رجوع شود به قرآن .
النبيذ وشربه فی الولائم : ٧٢
النجاة : ٢١٤ – ٢١٥ ، ٢١٩، ٢٢٢، ٢٣٠، ٢٦٢، ٢٦٧، ٢٧٤، ٢٨٨، ٢٩٠.
النجح : ٦٢
النجوم : ١٨٣
النسبة المحدودة (كتاب فی ...) : ١٠٦
النظر فی امر النفس : ٧٨
نعت الحيوان الغير الناطقه : ٣٦٧
نعت الحيوان ومنافعه : ٣٦٧
النغم (كتاب الموسيقی) : ١٠٥
نفث الدم : ٣٦٧.
النفخ : ٣٧١
كتاب النفس ارسطو (مقالة ارسطاطاليس فی النفس = De Anima (Traité de l Ame): ٦٩، ٧٠، ٩٤، ٩٦، ٩٩، ١٠٠، ١٠٢، ١٨٢، ٢١٨، ٢٦٥، ٢٩٣، ٣٢١ .
النفس . از اسكندر افروديسی : ١٨٣، ٣٤٣ .
النفس . از فلوطرخس : ٩٨
النفس . (رسالة فی ان النفس جوهر بسيط غير دائر . از الكندی) : ١٦٣، ١٦٤ .
النفس . (فارابی) : ١٨٣
النفس . از ابن سينا (چند رساله باين نام) : ٢٢٢، ٢٢٥، ٢٣٣، ٢٣٤ ،
النفس (فی ...) . از ابن زيله : ٢٩١
النفس . از ابو البركات : ٢٧٨
النفس الصغير : ١٦٧
النفس الفلكية : ٢٢٦
النفس الكبير : ١٦٧
النفس والعقل : ٢٢٥
النفوس : ٢٢٥
نقض الاديان : رجوع شود به النبوات .
نقض الطب الروحانی : ١٧٨
نقض علی ابی بكر الرازی المتطبب : ١٧٧
نقض كتاب البلخی لكتاب العلم الالهی والرد عليه (كتاب فی...): ١٧٧
نقض علی شهيد البلخی فی امر اللذة: ١٧٨
نقض مسائل الملحدين : ١٦٥
نقض نقض البلخی للعلم الالهی : ١٧٧
النكت فی المنطق : ٢٢٢
النموذار فی الاعمار : ٨٩

نوادر الفلاسفة والحكما : ٦٩
نوادر المسائل : ٥٦
نوادر محفوظة من طوبيقا : ٧٨
النواميس = les Lois : ٧٠، ٩٢، ١٦٠، ١٨٤ .
نواميس هرمس : ٧٨
النوم = Traité du Sommeil ١٠٠ .
النوم والرؤيا : ٧٣
النهايه واللانهاية (فى حجج المثبتين للماضى مبداء زمانيا) : ٢٢٦
النهمطان : ٥٩
النيرنجيات : ٢٢٦، ٢٣٣
النيروزية : ٢٣٥

و

الواحدة والوحدة : ١٨٣
وجع الكبد : ١١٩
وجع المفاصل : ٧٨
وجع النقرس : ١١٩
الورد الاعظم : ٢٢٩
ورزنامه : ٣٦٥
الوزراء والكتاب : ٤٢، ٤٦
وسيلة الطلّاب فى معرفة الاوقات : ١٤٤
الوصايا : ٣٧١
وصيت ابوعلى مسكويه : ٢٠١
الوفاق بين رأى الفلاسفة والنصارى : ٢٨١ .
وفيات الاعيان : ٧٦، ١٥٣، ١٦٧، ١٩٤، ٣٢٩ .

ه

الهارونى (ترجمة كتاب اقليدس) : ٤١، ١٠٥، ٣٤٩ .
هل المتحرك على عظم ما يتحرك فى اول حركته : ٣٥٣
الهيئة وتركيب الافلاك (فى ...) : ٧٣
الهيولى (فى ...) : ٢٨١
الهيولى الصغير : ١٦٧، ١٦٨ .
الهيولى الكبير : ١٦٧، ١٦٨

ى

يتيمة الدهر فى محاسن اهل العصر : ١٢٧، ١٤٠، ١٥٤
اليرقان (فى ...) : ١١٩، ٣٦٥
اليرقان والمرار : ١١٦
يشتها : ٢٦

۳- فهرست اسامی قبایل و اقوام و فرق

آ

آرامیان : ۱۰، ۱۱
آل بختیشوع : ۴۵، ۴۷، ۵۲ - ۵۶ ، ۶۱، ۷۱، ۱۲۰
آل برمك : رجوع شود به برامکه
آل بویه : ۱۲۶، ۱۹۶
آل حمدان : ۱۵۴
آل زیار : ۱۲۶، ۱۳۱
آل عراق : ۱۲۶
آل ماسرجیس (ماسرجویه) : ۵۱
آل مأمون : ۱۲۶
آل نوبخت : ۵۸ - ۵۹

الف

اخوان‌الصفا : ۹۲، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۸۷، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۹۶ - ۳۲۰ .
اسکندرانیین (اسکندرانیان) : ۹، ۱۰، ۲۲، ۳۱، ۷۰، ۹۱، ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۱۵ ، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۸۵، ۲۴۱ ، ۲۶۳، ۲۷۳، ۲۹۵، ۳۳۸ .
اسکولائیین : ۱۵
اسمعیلیه (شیعهٔ اسمعیلی، باطنیه، بواطنه) : ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۶، ۲۹۶، ۳۰۷ .
اشاعره (اشعریه) : ۱۴۳، ۲۷۵، ۲۷۷
اشکانیان : ۲۴
افلاطونیون جدید (افلاطونیان جدید ، نوافلاطونیان) : ۴، ۶، ۱۲، ۱۴، ۱۵ ، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸ ، ۱۶۴، ۱۷۹، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۴، ۲۲۸، ۲۳۷، ۲۷۶، ۲۹۵، ۲۹۷، ۳۰۷، ۳۱۲ .
امویان : رجوع شود به بنی‌امیه .
اهل تشیع : رجوع شود به شیعه .
اهل سنت (سنیه) : ۱۴۶، ۱۹۷
اهل‌سنت‌وحدیث (اهل‌حدیث) : ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۹ ، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۶۱ .
ایرانیان : ۱، ۱۰، ۱۲، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۳۳، ۳۵، ۳۶، ۳۹، ۴۰ ، ۴۱، ۴۲، ۴۸، ۵۱، ۸۶، ۹۱، ۱۰۴، ۱۱۳، ۱۳۳، ۱۶۱، ۱۶۹، ۱۷۶، ۳۰۷، ۳۶۵ .
ایلك خانیه : ۲۰۸
ایوبیان : ۱۳۷

ب

بابلیان : ۱۷، ۲۹، ۳۰
باطنیه (بواطنه) : ۱۳۶ ورجوع شود به اسمعیلیه .
برامکه : ۴۲، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۵۵، ۸۸ ، ۸۹، ۹۰، ۱۳۰، ۱۴۶ .
براهمه : ۱۶۹
بطالسه : ۱، ۴ .
بنی‌امیه (خلفای اموی ، امویان) : ۱۴، ۳۱، ۳۶، ۳۸، ۵۰، ۶۹ .
بنی بختیشوع : رجوع شود به آل بختیشوع .
بنی‌عباس (خلفای عباسی ، عباسیان) : ۱۶، ۲۶، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۵۱، ۷۱، ۱۲۶، ۳۵۶ .
بنی موسی (بنی‌موسی بن شاکر ، بنی منجم) : ۴۶، ۴۷، ۵۰، ۶۵، ۱۰۶

بنی‌هاشم: ٦٩

ت

تابعین: ٣٢،٣٤
تازیان: ٣٠،٣١،٥١ و رجوع شود به عرب.
ترکان(ترك): ١٧٩،١٨٠،١٨١.
توری Turiya: ١٨١

ث

ثنویه: ١٤١

ج

چینیان: ٢٥

ح

حرانیان: ١٠،٨٦،١٦٩
حکمرانان ارتقی: ٣٥٦
حنابله: ٢٧٠

خ

خاندان بختیشوع: رجوع شود به آل بختیشوع
خاندان ثابت: ٧٥ – ٧٩
خاندان حنین: ٦٣ – ٧١
خاندان کرخی: ٨١
خاندان ماسرجیس: رجوع شود به‌آل ماسرجیس
خاندان نوبخت: رجوع شود به آل نوبخت
خرلخ (قرلق): ١٨٠، ١٨١
خلفای اموی اندلس: ١٢٦،١٥٤
خلفای راشدین: ٣١
خلفای‌عباسی: رجوع‌شود به‌بنی‌عباس.
خلفای‌فاطمی: ١٢٦،١٣٣،١٥٤.
خوارج: ٣٦
خوارزمشاهان: ١٢٦،١٣٠
خیونان: ١٨١

د

دوستداران اجتهاد: ٦
دهریه (دهریان): ١٤١،١٤٢
دیالمه: ١٢٦،١٣٦
دیصانیه: ١٧٥

ر

رومیان: ٥،١٠،١٩،٤١،٩١،١١٠،٣٧٩.
رهبان: ١٥

ز

زرتشتیان(مجوس): ١٢٥،١٣١،١٦٩، ١٩٧،١٩٩.
زنادقه (مانویه،منانیة، مانویان.): ٤١، ١٣١، ١٣٥، ١٣٦، ١٥٧،١٥٨، ١٦٥، ٢٨٢، ٢٨٣.
زیاریان: رجوع شود به‌آل‌زیار.

س

ساسانیان (پادشاهان‌ساسانی): ١،١٧، ٢٤،١٢٩.
سامانیان (پادشاهان سامانی): ١٢٦، ١٣٠،١٥٤،٢٠٨.
ستاره پرستان: رجوع شود به‌صابئین.
سریانیان: ١،٩،١٥،٣٥،٤١،٥١،٨٦، ٩١،١١٣.
سلاجقه: ٢٧٨
سلوکیان: ١١
سمنیة: ١٤١
سنیه: رجوع شود به‌اهل سنت.

ش

شیعه (اثنی عشریه): ٣٦، ١٣١، ١٤٥، ١٤٦، ١٧٥، ١٩٧، ٢٩٦، ٣٠٧.

ص

صابئین: ١، ٣٠، ٧٥، ٧٩، ١٦٩، ٢٨٣.
صحابه: ٣٢، ٣٤.
صفاریان (سلاطین صفاری): ١٣٠.
صوفیه: ١٣٧، ١٨٨، ٢٩٧، ٣٠٧.

ط

طولونیون: ١٥٤

ظ

ظاهریه: ١٤٧

ع

عباسیان: رجوع شود به‌بنی‌عباس.
عبرانیان: ٣٠٧
عجم (عجمان): ٣٤، ٣٥ و رجوع شود به‌ایرانیان.
عدلی مذهبان: رجوع شود به‌معتزله.
عرب (عربان، اعرابیان): ٥، ٩، ١٦، ٢٩، ٣٠، ٣١، ٣٢، ٣٣، ٣٤، ٣٥، ٣٧، ٣٨، ٨٧، ١٠٣، ١٢٧، ٢٠١، ٣٧٩.

غ

غز: ١٨٠، ١٨١.
غزنویان (غزنویه): ٨٤، ٢٩٠، ٢١٥، ٢٩٢.

ف

فرس: ٣٧٩ ورجوع شود به‌ایرانیان.
فقها: ١٢٩، ١٣٣، ١٣٤، ١٣٥، ١٣٩، ١٤٣، ١٤٤، ١٩٧.
فیثاغوریون جدید: ٩٢، ١٦٤، ٢٩٧، ٣٠٠، ٣٠٧.
فیلوپونیان (دوستداران اجتهاد): ١٦١

ق

قدریه: ٣٦، ١٤١ و رجوع شود به معتزله
قوم نبطی: رجوع شود به‌نبطیان.

ک

کلدانیان (کلدانیین، کسدانیین): ٢٥، ٣٠، ٣٦١.

م

مانویه (مانویان): رجوع شود به‌زنادقه.
متکلمین: ٤١، ١٢٩، ١٣٣، ١٤٢، ١٤٣، ١٤٤، ١٤٦، ١٥٩، ١٧٤، ١٨٦، ١٨٧، ١٩٢، ٢٦٦، ٢٧٩.
مجبره: ٣٦
مجوس: رجوع شود به‌زرتشتیان.
محدثین: رجوع شود به‌اهل سنت و حدیث.
محمرة: ١٧٥
مرجئة: ١٩٧
مرقیونیان = Marcionites: ١٢، ٤١
مسلمین (مسلمانان): ٦، ٩، ١٠، ١٥، ٢٧، ٢٨، ٢٩، ٣١، ٣٢، ٣٣، ٣٤، ٣٦، ٣٧، ٣٨، ٤٠، ٤١، ٤٣، ٩١، ٩٨، ٩٩، ١٠٠، ١٠١، ١٠٣، ١٠٤، ١٠٦، ١٠٧، ١٠٨، ١٠٩، ١١١، ١١٢، ١١٣، ١١٤، ١١٦، ١١٧، ١١٩، ١٢٠، ١٢٢، ١٢٣، ١٢٤، ١٢٥، ١٢٦، ١٣٣، ١٣٥، ١٣٨، ١٤١، ١٤٢، ١٤٣، ١٤٤، ١٤٩، ١٥١،

١٥٤، ١٥٦، ١٥٨، ١٥٩، ١٦٠،
١٦١، ١٦٢، ١٧٥، ١٧٦، ١٧٩،
١٨٣، ١٩٤، ١٩٧، ٢٣٦، ٢٣٧،
٢٦٣ .
مسيحيان: ١١، ١٢٥، ١٢٧، ١٣٥، ١٥٩،
١٦٠، ٣٣١، ٣٧٨. ورجوع شود
به نصارى .
مشائين (فلاسفهٔ مشاء): ١٥٦، ١٥٨، ٢١٥،
٢٢٥، ٢٣٦، ٢٦٣، ٢٦٦، ٢٦٨،
٢٧٠، ٢٩٨.
معتزله: ٣٦، ٤٣، ٥٠، ١٢٩، ١٣١، ١٣٤،
١٣٥، ١٣٦، ١٤٠، ١٤١، ١٤٢،
١٤٣، ١٤٤، ١٤٥، ١٤٧، ١٥١،
١٥٤، ١٥٨، ١٦١، ١٦٤، ١٩٧،
٢٧٥، ٢٩٢، ٢٩٦، ٢٩٨، ٣٠٧.
مغولان: ٥٠
مونوفيزيان = Monophysites :
١١، ١٦

ن

نبطيان: ١، ٨٦، ٨٧ .
نسطوريان: ١٦، ١٩، ٢٠، ٢١، ٥١،
١٥٩ .
نصارى (نصرانيان): ٩، ١٨، ٣٠، ١٣١،
١٤٢، ٢٨٣، ٣٧٦، ورجوع شود
به مسيحيان .
نوافلاطونيان. رجوع شود به افلاطونيون
(افلاطونيان) جديد .

ه

هشاميه: ١٤١
هفتالان: ١٨١
هندوان: ١، ١٧، ٢٢، ٢٦، ٢٧، ٢٨، ٨٦،
١٠٤، ١١٢، ١٢٠، ١٢١، ١٢٥،
١٦١، ٢٨٢، ٢٨٣، ٣٠٧ .

ى

يعقوبيان (نصارای يعقوبى، مسيحيان
يعقوبى) = Les Jacobites :
١٦، ٨٣، ١٥٩، ١٩٥، ٢٠٠، ٣٠٠،
٣٧٦، ٣٧٧، ٣٧٨.
يونانيان: ١٧، ٢٢، ٢٤، ٢٥، ٢٧، ٣١،
٩١، ٩٢، ١٠٤، ١١٠، ١١٢، ١٢٢،
١٢٣، ١٣٣، ١٣٨، ١٦١، ٢٣٦،
٢٦٤ .
يهود: ٣٠، ١٣١، ١٤٢، ٢٨٣.

٤ـ فهرست اماکن و اعلام جغرافیایی

آ

آتن: رجوع شود به اثینه.
آذربایجان: ۱۷۵، ۲۸۹.
آسیای صغیر: ٤، ۱۷، ۳۱، ٤۱، ٤۸، ۱۰٤، ۱۰۸، ۱۵۷.
آسیای مرکزی: ۱، ۲۹، ۱۸۱.
آمد = Amide: ۷، ۱۰.

الف

ابیورد: ۲۰۹
اترار (اطرار): ۱۸۰، ۱۸۱.
اثینه (آتن) = Athenai(Athène): ۱، ٤، ۱۲، ۲۳، ۵۱، ۹۱، ۹۳، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰٤، ۱۱۳، ۱۲۳، ۱۲٤، ۱۶۱.
اجانیط = Aigina: ۷.
الجزیره: ۱۲۶
ارجان: ۲۰
ارمنستان: ۷۱، ۱۵۷
اروپا: ۱۱٤، ۱۱۶
ازمیر = Smyrne: ۳، ۱۱۶.
اسپیجاب: ۱۸۰، ۱۸۱
استانبول: ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۱۲، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲٤، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳٤، ۲۳۵، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۹، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳٤، ۳۵۷، ۳۶۰، ۳۷۰.
استراباد: ۳۲۱.
اسطاغاریا = Stageira: ۹۳.
اسکندریه = Alexandreia(Alexandric): ۱، ۲، ۳، ٤، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱٤، ۱۵، ۱۶، ۲۳، ۳۲، ۳۷، ۳۸، ۵۱، ۶٤، ۷۲، ۷۸، ۹۱، ۹۲، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰٤، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱٤، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲٤، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۸۳، ۱۸٤، ۱۶۱، ۲۳۶، ۲۶٤.
اسکول دیرقدیس اقثینوس: ۱۵
اسکول مرماری: ۱۵، ۸۳
اسکی حلب (= قنسرین): ۱٤
اشتوتگار = Stutgart: ۲۲۹.
اصفهان: ۱۵٤، ۱۷۵، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۲۷، ۲۳٤، ۲۹۲.
افریقا: ۲۹
افشنه: ۲۰۶
البرز: ۲۶
اندلس: ۲۹، ۱۲۶، ۱٤۷، ۳۵۶.
انطاکیه = Antioche: ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۱، ۳۸، ۱۵۱، ۱۵۲، ۳۲۲.
انقره: ٤۱، ٤۷، ۶۱.
اهواز: ۵۸
ایتالیا: ۲۹۰، ۳۳۵.
ایران: ۱، ٤، ۱۱، ۱۳، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲٤، ۲۵، ۳۱، ۳۳، ۳۵، ٤۰، ۵۱، ۸٤، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱٤، ۱۲۰، ۱۳۶، ۱۵۷، ۱۶٤، ۱۷۰، ۱۹۸،

۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۲۵، ۲۲۷،
۲۳۲، ۲۳۳، ۲۹۸ .

ب

بابل: ۲۵
باتانیا Batanea: ۹۸
بال: ۲۹٤
بخارا: ۱۵٤، ۲۰٦، ۲۰۷، ۲۰۸.
برلین: ۱۷، ۲٤، ۱٦٤، ۱٦۵، ۱٦٦،
۱۷۳، ۲۱۵، ۲۹۲، ۳۵۸، ورجوع
شود به کلیهٔ مواردی که نام کتاب-
خانهٔ برلین آمده است .
برغامس =
Pergamon (Pergame) :
۳، ۱۰٦، ۱۱٦ .
بریتانیا: ۱٤ ، و رجوع شود به کلیهٔ
مواردی که نام موزهٔ بریتانیا آمده
است .
بصره: ۵٦، ۸۷، ۱۵۱، ۱٦۲، ۲۹۳.
بطائح: ۸۷
بعلبك: ۷۱
بغداد: ۳، ۱۵، ۱۷، ۲۳، ۳۹، ٤۱، ٤۲،
٤۷، ٤۸، ٤۹، ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۵۸،
٦۱، ٦۲، ٦۳، ٦٤، ٦۵، ۷۱، ۷٦،
۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸٤، ۸۵، ۸٦، ۸۸،
۱۲٤، ۱۲۵، ۱۲٦، ۱۲۷، ۱۵۱،
۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵٤، ۱٦۲، ۱٦۵،
۱٦٦، ۱۸۲، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰٤،
۲۰۸، ۲٦٤، ۳۲۱، ۳۵٦، ۳٦۳،
۳۷۹ .
بلخ: ۲٤، ۲۰٦.
بمبئی: ۱٤۵، ۱٤٦، ۳۰۱.
بیت اردشیر: رجوع شود به ربواردشیر.
بیت الحکمة: ٤٤، ٤٦، ٤۸، ٤۹، ۵۰، ۵۹،
٦۰، ۱۰۹، ۱۵۳ .
بیت لاباط: رجوع شود به گندشاپور.
بیت المقدس ۲۱۷.
بیروت: ۹، ۱۵، ۲۵، ۱٤۷، ۱۸٦، ۱۹۲،
۱۹۳، ۲۰۱، ۲۲۲، ۲۲۹، ۲۳۰،
۲٦۲، ۲۹۰، ۳۲۸، ۳٤۲ .
بیزنطه (بیزانتیوم، بیزانس) =
Byzantion: ۴، ۵، ۹، ۲۳، ۱٦۱.
بیمارستان برامکه: ۸۹
بیمارستان سیده: ۷۸
بیمارستان عضدی: ۸۱، ۸۲، ۳۲۳.
بیمارستان گندشاپور: ۲۲، ۲٦، ۱۵۲.
بین النهرین: ۱، ۱۰، ۱۱، ۸٦.

پ

پاراب: رجوع شود به فاراب.
پاریس: ۱۸، ۲٤، ۲۷، ٦۷، ۱۱۲، ۱۱٦،
۱٦۷، ۱۹۳، ۱۹٤، ۱۹۵، ۲۱۲،
۲۱۵، ۳٤۲، و تمام مواردی که
نام کتابخانهٔ ملی پاریس آمده
است .
پیرنه (جبال): ۱، ۲۹

ت

تبرستان: رجوع شود به طبرستان.
تبریز: ۳۷٤ .
ترکستان: ۱۸۰، ۱۸۱ .
ترکیه: ۳۳، ۳۰۱، ۳۲۱.
تکریت: ۱۹۵
توران: ۱۸۲
تورین = Turiyana: ۱۸۱ .
تهران (طهران): ۵۰، ۱۳۱، ۱٦۷،
۲۰۱، ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۲۱، ۲۲۹،
۲۳۱، ۲۳۲، ۲٦۲، ۲۸۹، ۲۹۵،
۲۹۸، ۳۲۱، ۳۲۹، ۳۷۵ .
تیران (طیران): ۲۱۰

تیسفون: رجوع شود به‌طیسفون .

ج

جاجرم: ۲۰۹
جبال قفقاز: ۲۹
جرجان: ۲۸۷
الجزیره: ۱۰، ۱۱، ۱۸
جندیشاپور (جندیسابور): رجوع شود به گندشاپور
جور: ٥٦
جهوذانك: ۲۰۲
جی (گی): ۱۷

چ

چاچ: رجوع‌شود به‌شاش.
چین: ۲٥

ح

حران = Carrhae : ۹، ۱۰، ۷٥، ۱۲٥، ۱٥۲، ۱۸۲.
حلب: ۱۰، ۱۸۲.
حوران: ۱٦.
حیدرآباد: ۱٦۸، ۱۹۳، ۲۲۸، ۲۳۲، ۲۳٦، ۲۹۳، ۲۹٤، ۳٤۳، ۳٤٤، ۳٤٥، ۳٤٦، ۳٤۹، ۳٥۰، ۳٦۱، ۳٦۹، ۳۷۱، ۳۷٤.
حیره: ٦۳

خ

خالسیس (خالسیس ادبلوم)= Chalcis ad Belum: ۱٤
خاورمیانه: ۱۱، ۹۱، ۹۷، ۱۱٤، ۱۱٦.
خاورنزدیك (شرق‌ادنی) : ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۳۱، ٥۱، ۹۱، ۹۷، ۱۱٤، ۱۱٦، ۱٥۱، ۱٥۲، ۱۸٤، ۱٦۱.
خراسان: ۲۹، ٤۲، ٤٦، ۱۸۰، ۱٦٦.
خرمیثن: ۲۰٦
خزانهٔ تیموریه: ۱٦٤، ۲۱٦
خزانة‌الحکمة: رجوع‌شود به‌بیت‌الحکمة.
خزانة دار الحکمة: رجوع شود به‌بیت الحکمة .
خزانة‌الکندیة: ۱٦۲.
خوارزم: ۸٤، ۸٥، ۱۲٦، ۱۲۸، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۸۱.
خوزستان: ۸٥

د

دارالتعلیم = Lycée: ۹۷.
دارالحکمة: ۱٥٤.
دارالعلم‌الحاکم: ۱٥٤.
دارالعلم شاپوربن اردشیر: ۱٥۳.
دارالکتب‌المصریة : رجوع شود به کتابخانهٔ مصر.
دارالمناظرة: ۱۲۹.
دانشگاه فؤاد: ۳٤۲.
دبستان‌ایتالیا = 'Ecole Italique ۱۱٤
دبستان ایرانیان = Ecole des Perses: ۱۲، ۱۳، ۱۸، ۲۹، ۲۰.
دبستان رها: ۱۹
دجله: ۱۹٥
دزفول: ۲۱
دمشق = Damaskos (Damas) : ٥، ٦، ۱٥، ۱٥٤، ۱۸۲، ۳٥۳، ۳٥٤، ۳٦٤ .
دهستان: ۲۰۹
دهلی: ۲۲۸ .
دیاربکر: ۳٥٦ .
دیرقنی: ۱٥

دیر کفر (Kafar) : ١٩
دیرمارمتی : ١٨
دیلم (دیلمان): ١٧٥

ر

رأس العین (رأس‌عین)= Rechaina (Théodosiopolis) ٧، ١٠، ٧٥
رقه: ٨٦
روم (رومیه): ٤، ٥، ٦٢، ١١٤، ١١٦، ١١٩، ١٢٠، ٢١٥.
رودس= (Rohdes): ٩٩، ١١٤.
روم: ٤، ٥، ١٣، ١٧، ٤٠، ٤١، ٤٣، ٤٤، ٤٩، ٥٥، ٦١، ٦٥، ٧١، ٧٦، ٩٧، ٣٦٥.
روم‌شرقی: ٥، ٢٩.
رها= Edessa یا Orfa (Urfa) (Edesse) : ١٠، ١١، ١٢، ١٣، ١٦، ١٨، ١٩، ٢٠، ٢٣، ٥٨ .
ری: ١٢٦، ١٣٦، ١٥٤، ١٧٥، ١٦٥، ١٦٦، ٢٠٩، ٢٩٢، ٣٢١ .
ریواردشیر(ریشهر، بیت‌اردشیر): ١٧، ٢٠، ٢١،

ز

زنجان: ١٨٦، ٢١٨، ٣٤٦.

س

ساروبه: ١٧
ساموس= Samos: ٩١
سبانیکث: ١٨١
سغد: ٢٤
سلوکیه: ١٩، ٢٠، ٢١
سمرقند: ٢٠
سمنگان: ٢٠٩
سند: ٢٩
سوریه: ١٠، ١٢، ١٤، ١٦، ٢٣، ٢٤، ٨٧، ١٦٠ .
سوریهٔ خاص: ١١
سیحون: ١٨٠
سیراکوز: ٢، ١٠٥
سیرن= Cyrène : ١١٤
سیسیل: رجوع‌شود به‌صقلیه .

ش

شاپور خواست: ٢١٤
شاش: ١٨٠، ١٨١
شالون سورسون= Chalon-sur saon : ١٩٦
شام: ١، ٩، ٦٥، ٧١، ١٢٦
شرق‌ادنی: رجوع‌شود بخاور نزدیك.
شوش: ١٠، ٢١
شوشتر: ٢١
شیراز: ٢١، ١٥٤، ٣٥٠

ص

صقلیه (سیسیل): ٤٤، ٤٩، ١٤٧.
صور = Tyron: ٩٨

ط

طائف: ٣٠
طبرستان (تبرستان): ٦٠، ١٧٥، ٣٢١
طرابلس: ١٠٨
طرالیوس= Tralleis: ٦، ٦٢.
طوس: ٢٠٩
طیران: رجوع شود به‌تیران.

ع

عراق: ١٠، ١٧، ٥٦، ٧١، ٨١، ١٥٧، ٢٠٤، ٢٩٣.

عربستان: ٢٩، ٣١.
عموریه: ٤١، ٤٨، ٦١.
عین‌زربه = Anazarbas (Anazarba): ٦٧، ١١٥.

غ

غزة: ٢٤، ١٣٠.
غزنین (غزنه): ٨٥، ٢١٠.

ف

فاراب: ١٨٠، ١٨١.
فارس: ٢٥، ٣٥، ٥٦، ١٠٣.
فاریاب: ١٨٠، ١٨١.
فرات: ١٠، ١١، ١٤، ١٨
فردجان: ٢٠٩، ٢١٧
فریبورگ = Fribourg: ٢٥
فسطاط: ١٥٤
فلسطین: ١٦٠
فریگیه = Frigie: ٢٤
فینیقیه: ٢٤

ق

قاهره: ٢٥، ٥٧، ١٣٩، ١٤٨، ١٥٠، ١٥٤، ٢٠٠، ٢٠١، ٢١٢، ٢١٥، ٢١٧، ٢١٨، ٢١٩، ٢٢٢، ٢٢٣، ٢٢٤، ٢٢٧، ٢٢٨، ٢٢٩، ٢٣٠، ٢٣١، ٢٣٣، ٢٣٥، ٢٣٦، ٢٦٢، ٢٦٧، ٢٧٣، ٢٩٠، ٣٢٢، ٣٤١، ٣٦٠، ٣٧٦، ٣٨٢.
قبرص (قبرس): ٤٩، ٩٩.
قرطبه: ٤٩، ١٥٤، ١٥٥، ٣٥٦
قزوین: ٢٠٩
قسطنطنیه: ٥، ٦، ٦٩، ٣٥٦. و رجوع شود به بیزنطه
قنسرین Kennesrin: ١٠، ١٤، ١٥.

ک

کاره Carrhae(Carre): رجوع شود به حران
کتابخانهٔ احمد ثالث: ٢١٨، ٢٢١، ٢٢٧، ٢٣٤.
کتابخانهٔ ادوارد برون: ٣٣٧.
کتابخانهٔ اسعد افندی: ٢٢٦، ٢٣٤، ٣٣٣، ٣٣٤، ٣٧٠.
کتابخانهٔ اسکندریه: ٥.
کتابخانهٔ اسکوریال: ٦٩، ١٩٣، ٢٢١، ٢٢٢، ٣٢٣، ٣٣٣، ٣٤٣، ٣٥٤، ٣٦٤، ٣٦٨، ٣٧٥.
کتابخانهٔ امبروزیانا: ٢٢، ٢٩٠، ٣٣٥.
کتابخانهٔ اوپسالا: ١٦٨، ٢١٩، ٣٦٦، ٣٦٧.
کتابخانهٔ ایاصوفیه: ٢٢٠، ٢٢٢، ٢٢٤، ٢٢٨، ٣٣٤، ٣٣٥، ٣٣٦، ٣٣٧، ٣٣٨، ٣٣٩، ٣٤٠، ٣٤٨، ٣٥١، ٣٥٥، ٣٦٦، ٣٧٤، ٣٧٥.
کتابخانهٔ بانکیپور: ٢٢٥، ٣٥٠، ٣٥٥، ٣٥٧، ٣٦٠.
کتابخانهٔ برلین: ٢١٩، ٢٢٢، ٢٢٣، ٢٢٧، ٢٣١، ٢٨٨، ٣٣٣، ٣٣٤، ٣٣٥، ٣٣٧، ٣٣٨، ٣٣٩، ٣٤٥، ٣٤٦، ٣٤٧، ٣٤٨، ٣٥١، ٣٥٤، ٣٥٥، ٣٥٧، ٣٦٠، ٣٦١، ٣٦٥، ٣٦٦، ٣٦٧، ٣٦٨، ٣٧٠، ٣٧١، ٣٧٢، ٣٧٤، ٣٧٥، ٣٧٨.
کتابخانهٔ بودلئن (بودلیان): ٢١٧، ٢١٩، ٢٢٠، ٢٢٢، ٢٢٣، ٢٢٥، ٢٢٩، ٢٩٠، ٣٣٧.
کتابخانهٔ پرتو: ٢٢٦، ٢٣١.

کتابخانهٔ تربیت: ۳۷٤ .
کتابخانهٔ جارالله: ۲۸۸.
کتابخانهٔ جمعیت دائرة المعارف عثمانیه حیدرآباد: ۱٦۸، ۳٥۰، ۳٥٥، ۳٦۱.
کتابخانهٔ حمیدیه: ۳٦۰.
کتابخانهٔ خدیویه: ۳۳۳، ۳٤۹، ۳٥۲، ۳٦۸ و نیز رجوع شود به کتابخانهٔ مصر.
کتابخانهٔ دانشگاه سن‌ژزف: ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۱
کتابخانهٔ رامپور: ۲۰٦، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲٥، ۲۲٦، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۹۰، ۳۲۱.
کتابخانهٔ زنجان: ۲۱۹.
کتابخانهٔ سراپیون (Sérapion): ٥
کتابخانهٔ سن‌ژرمن (Saint-Germaim-): ۲٤
کتابخانهٔ ظاهریه (المکتبة الظاهریة): ۳٥۳، ۳٥٤، ۳٦٤.
کتابخانهٔ فاتح: ۲۲۱.
کتابخانهٔ فاضلیه: ۳٤٥، ۳٥۲.
کتابخانهٔ کوپرولی: ۲۲۲، ۲۹۰
کتابخانهٔ لیدن: ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲٦، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲٦۲.
کتابخانهٔ لیندزیانا: ۳۳۱، ۳۷٥.
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی ایران: ۲٥، ۱٦٤، ۱۹٦، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲٥، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۱، ۳۰۱، ۳۲۱، ۳۳٦، ۳٤۳، ۳٤٥، ۳٥۲، ۳٥۷، ۳٦٦، ۳٦۹، ۳۷۰، ۳۷٤، ۳۷٥، ۳۷۸.
کتابخانهٔ مدرسهٔ احمدیه: ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۳۳، ۳۳٤، ۳۷۹.
کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار (دانشکدهٔ معقول ومنقول): ۲۳٤، ۲٦٤، ۲٦٥.
کتابخانهٔ مشهد (کتابخانهٔ آستانهٔ قدس رضوی) ۱۹۳، ۱۹٦، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲٥، ۲۲٦، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳٤، ۳۲٤، ۳۳٥، ۳٤٥، ۳٤٦، ۳٥۲، ۳٥٥، ۳٥٦، ۳٥۷، ۳٦۸، ۳۷٤، ۳۷٥.
کتابخانهٔ مصر (دارالکتب المصریة): ۱٦٤، ۲۰۱، ۲۰٦، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۷، ۲۹۰، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳٤۰، ۳٤۲، ۳٤٦، ۳٥۲، ۳٥۷، ۳٦۹.
کتابخانهٔ ملی پاریس: ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳٤، ۳۳٥، ۳۳٦، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳٤۰، ۳٤٤، ۳٤٥، ۳٤٦، ۳٤۸، ۳٥۰، ۳٥۱، ۳٥۲، ۳٥٤، ۳٥٥، ۳٥۷، ۳٥۸، ۳٥۹، ۳٦۰، ۳٦۱، ۳٦۳، ۳٦۷، ۳٦۸، ۳٦۹، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷٦، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۱، ۳۸۲.
کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا: ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲٥، ۲۲٦، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۸۹، ۲۹۱، ۳۳۱، ۳۳٤، ۳۳٥، ۳٥٥، ۳٥۷، ۳٦٥، ۳٦۷، ۳۷۸.
کتابخانهٔ مونیخ: ۲۸۸
کتابخانهٔ نور عثمانیه: ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲٦، ۲۳٤.
کتابخانهٔ واتیکان: ۲۲۰، ۲۹۰، ۳۳۳:
کتابخانهٔ ولی‌الدین: ۳٦۰، ۳٦٥.
کتابخانهٔ وین: ۲۸۸.
کدر: ۱۸۰، ۱۸۱.
کرخ: ۸۱، ۳۲۲، ۳٦۳.
کروتن = Croton: ۱۱٤.
کعبه: ۱۳۷.
کلکته: ۲۷، ۲۸، ۳۰۱، ۳۳٥.
کمبریج: ۸۰، ۳۰۱.
کنجده: ۱۸۰، ۱۸۱.

کنید=Cnide: ١١٤
کوس=Cos: ١١٤
کیلیکیه=Kilikia: ٦، ٢٤، ٦٧، ١٠٢، ١١٥.

گ

گرگان: ١٥٤، ٢٠٩، ٢٨٩، ٣٢١.
گرگانج: ١٥٤، ٢٠٧
گنج‌خانهٔ مأمون: رجوع شود به بیت‌الحکمة.
گند شاپور (گند شاپوهر، وه‌اندو شاپوهر، بیت‌لاباط): ١، ١٧، ١٨، ٢١، ٢٢، ٢٣، ٢٦، ٢٧، ٣٠، ٣١، ٣٩، ٤٧، ٥١، ٥٢، ٥٣، ٦١، ٦٤، ٨٢، ٨٧، ٩١، ١٢٠، ١٢١، ١٥٢.

ل

لاهور: ٧٠.
لایپزیگ: ٣٠١، ٣٤١.
لکنهو: ٣٣٥.
لندن: ٩، ٣٠١، ٣٠٢، ٣٥٨.
لیدن: ٢١، ٣٧، ٨١، ١٤٦، ١٦٧، ١٧٠، ١٩٣، ٢٠٩، ٢١٠، ٢٩٠.
لیده: ٢٤، ٦٢، ١٨٠.
لیکیه=Lycie: ١٠١.

م

مادرید: ١٩٣.
المارستان‌العتیق: ١٣٣.
ماوراءالنهر: ١٢٦، ١٨١، ١٨٢.
مداین: ١٧.
مدرسهٔ اسکندریه: ٥، ٩.
مدرسهٔ ایرانیان: رجوع شود به‌دبستان ایرانیان.
مدرسهٔ حجیات: ٣٧٤.
مدرسهٔ رها: رجوع شود به‌دبستان‌رها
مدرسهٔ قنسرین: ١٤
مدرسهٔ نصیبین: ١٣.
مدینة‌السلام: ٧٩، ٢٢٥.
مرو: ٢٠، ٢٤، ١٥٢.
مصر: ١، ٥، ٨، ٩، ١٥، ١٧، ٢٥، ٣٢، ٣٣، ٣٥، ٣٧، ٣٨، ٤٠، ٤٢، ٥١، ٥٧، ٦٥، ٦٩، ٧٦، ٧٨، ٩٨، ١٠٣، ١١٣، ١٢٦، ١٣٢، ١٣٩، ١٤١، ١٤٤، ١٤٥، ١٤٩، ١٥٥، ١٦٢، ١٦٤، ١٧٧، ١٨٢، ١٩٣، ٢٠١، ٢٠٥، ٢١٦، ٢٢١، ٢٥٦، ٢٦٢، ٢٩٣، ٢٩٧، ٣٠١، ٣٢٩، ٣٤٢، ٣٤٩، ٣٧١.
مکتبة‌الظاهریة: رجوع شود به کتابخانهٔ ظاهریه.
مکه: ٧٩.
موزهٔ بریتانیا: ١٤، ٢٠٦ ورجوع شود بمواردی که نام کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا آمده است.
موصل: ١٨، ٩٠، ١٥٤، ٣٣٣، ٣٣٤، ٣٧٤.
مونیخ: ٣٣٥.
میافارقین: ٣٧٧.
میلان: ٣٣٥.

ن

نسا: ٢٠٩.
نصیبین=Nissibis (Nisibe): ١٠، ١٢، ١٣، ١٨، ١٩، ٢١.
نقش رستم: ١٧.
نوسا=Nysse: ١٠٠.
نیشابور (نشابور): ١٥٤، ٢٠٩، ٣٢١.

و

واسط: ٨٧.

وستکند: ۱۸۰،۱۸۱.
وسیج: ۱۸۰.
وه‌اندوشاه‌پوهر: ۲۱.ورجوع‌شود به گندشاپور
وین: ۳۵۸.

ه

هرا(Harâ)=هرابرزئیتی=هربرز: ۲۶.
هرات: ۲۰.
همدان: ۲۰۹،۲۱۰،۲۲۷.
هندوستان (هند): ۱،۱۷،۲۱،۲۵،۲۶، ۲۷،۳۱،۸۸،۱۶۴، ۱۶۶، ۲۰۱، ۲۳۵،۲۹۸.

ی

یونان: ۱،۲،۵،۱۴،۳۱،۳۴، ۶۵، ۹۷، ۱۱۴،۱۱۵، ۱۲۴، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۶۱،۲۰۱،۲۹۸.

انتشارات دانشگاه تهران

۱ - وراثت (۱)	تألیف دکتر عزت‌الله خبیری
۲ - A Strain Theory of Matter	» » محمود حسابی
۳ آراء فلاسفه دربارهٔ عادت	ترجمهٔ » برزو سپهری
٤ - کالبدشناسی هنری	تألیف » نعمت‌الله کیهانی
٥ - تاریخ بیهقی جلد دوم	بتصحیح سعید نفیسی
٦ - بیماریهای دندان	تألیف دکتر محمود سیاسی
۷ - بهداشت و بازرسی خوراکیها	» » سرهنگ شمس
۸ - حماسه سرائی در ایران	» » ذبیح‌الله صفا
۹ - مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی	» » محمد معین
۱۰- نقشه برداری جلد دوم	» مهندس حسن شمسی
۱۱- گیاه شناسی	» حسین گل گلاب
۱۲- اساس‌الاقتباس خواجه نصیر طوسی	بتصحیح مدرس رضوی
۱۳- تاریخ دیپلوماسی عمومی جلد اول	تألیف دکتر حسن ستودهٔ تهرانی
۱٤- روش تجزیه	» » علی‌اکبر پریمن
۱٥- تاریخ افضل - بدایع الازمان فی وقایع کرمان	فراهم‌آوردهٔ دکتر مهدی بیانی
۱٦- حقوق اساسی	تألیف دکتر قاسم زاده
۱۷- فقه و تجارت	» زین‌العابدین ذوالمجدین
۱۸- راهنمای دانشگاه	—
۱۹- مقررات دانشگاه	—
۲۰- درختان جنگلی ایران	» مهندس حبیب‌الله ثابتی
۲۱- راهنمای دانشگاه بانگلیسی	—
۲۲- راهنمای دانشگاه بفرانسه	—
۲۳- Les Espacs Normaux	تألیف دکتر هشترودی
۲٤- موسیقی دورهٔ ساسانی	» مهدی برکشلی
۲٥- حماسه ملی ایران	ترجمهٔ بزرگ علوی
۲٦- زیست شناسی (۲) بحث در نظریهٔ لامارك	تألیف دکتر عزت‌الله خبیری
۲۷- هندسه تحلیلی	» دکتر علینقی وحدتی

۲۸- **اصول گداز و استخراج فلزات** جلد اول — تألیف دکتر یگانه حایری
۲۹- **اصول گداز و استخراج فلزات** » دوم — » » »
۳۰- **اصول گداز و استخراج فلزات** » سوم — » » »

۳۱- **ریاضیات در شیمی** — » دکتر هورفر
۳۲- **جنگل شناسی** جلد اول — » مهندس کریم ساعی
۳۳- **اصول آموزش و پرورش** — » دکتر محمد باقر هوشیار
۳۴- **فیزیولژی گیاه** جلد اول — » دکتر اسمعیل زاهدی
۳۵- **جبر و آنالیز** — » » محمدعلی مجتهدی
۳۶- **گزارش سفر هند** — » » غلامحسین صدیقی
۳۷- **تحقیق انتقادی در عروض فارسی** — » » پرویز ناتل خانلری
۳۸- **تاریخ صنایع ایران** ـ ظروف سفالین — » » مهدی بهرامی
۳۹- **واژه نامه طبری** — » » صادق کیا
۴۰- **تاریخ صنایع اروپا در قرون وسطی** — » عیسی بهنام
۴۱- **تاریخ اسلام** — » دکتر فیاض
۴۲- **جانورشناسی عمومی** — » » فاطمی
۴۳- **Les Connexions Normales** — » » هشترودی
۴۴- **کالبد شناسی توصیفی (۱)** ـ استخوان‌شناسی — » دکتر امیراعلم ـ دکتر حکیم‌ـ دکتر کیهانی‌ـ دکتر نجم‌آبادی‌ـ دکتر نیك نفس‌ـ دکتر نائینی

۴۵- **روان‌شناسی کودك** — » دکتر مهدی جلالی
۴۶- **اصول شیمی پزشکی** — » » آ. وارتانی
۴۷- **ترجمه و شرح تبصرهٔ علامه** جلداول — » زین‌العابدین ذوالمجدین
۴۸- **اکوستیك** « صوت» (۱) ارتعاشات ـ سرعت — » دکتر ضیاء الدین اسمعیل بیگی
۴۹- **انگل شناسی** — » » ناصر انصاری
۵۰- **نظریه توابع متغیر مختلط** — » » افضلی‌پور
۵۱- **هندسه ترسیمی و هندسه رقومی** — » احمد بیرشك
۵۱- **درس اللغة والادب (۱)** — » دکتر محمدی
۵۲- **جانور شناسی سیستماتیك** — » » آزرم
۵۱- **پزشکی عملی** — » » نجم‌آبادی
۵۱- **روش تهیه مواد آلی** — » » صفوی گلپایگانی
۵۰- **مامائی** — » » آهی
۵۱- **فیزیولژی گیاهی** جلددوم — » » زاهدی

۵۸- فلسفه آموزش و پرورش	تألیف دکتر فتح‌الله امیرهوشمند
۵۹- شیمی تجزیه	» » علی‌اکبر پریمن
۶۰- شیمی عمومی	» مهندس سعیدی
۶۱- امیل	ترجمهٔ غلامحسین زیرک‌زاده
۶۲- اصول علم‌اقتصاد	تألیف دکتر محمود کیهان
۶۳- مقاومت مصالح	» مهندس گوهریان
۶۴- کشت گیاه حشره کش پیرتر	» مهندس میردامادی
۶۵- آسیب شناسی	» دکتر آرمین
۶۶- مکانیك فیزیك	» » کمال جناب
۶۷- کالبدشناسی توصیفی (۲) - مفصل شناسی	تألیف دکتر امیراعلم- دکتر حکیم دکتر کیهانی - دکتر نجم‌آبادی- دکتر نیك‌نفس
۶۸- درمانشناسی جلد اول	تألیف دکتر عطائی
۶۹- درمانشناسی » دوم	» » »
۷۰- گیاه شناسی - تشریح عمومی نباتات	» مهندس حبیب‌الله ثابتی
۷۱- شیمی آنالیتیك	» دکتر گاگیك
۷۲- اقتصادجلداول	» » علی‌اصغر پورهمایون
۷۳- دیوان سیدحسن غزنوی	بتصحیح مدرس رضوی
۷۴- راهنمای دانشگاه	—
۷۵- اقتصاد اجتماعی	تألیف دکتر شیدفر
۷۶- تاریخ دیپلوماسی عمومی جلد دوم	» » حسن ستوده تهرانی
۷۷- زیبا شناسی	» علینقی وزیری
۷۸- تئوری سینتیك گازها	» دکتر روشن
۷۹- کارآموزی داروسازی	» » جنیدی
۸۰- قوانین دامپزشکی	» » میمندی‌نژاد
۸۱- جنگل‌شناسی جلد دوم	» مهندس ساعی
۸۲- استقلال آمریکا	» دکتر مجیر شیبانی
۸۳- گنجکاویهای علمی و ادبی	—
۸۴- ادوار فقه	» محمود شهابی
۸۵- دینامیك گازها	» دکتر غفاری
۸۶- آئین دادرسی دراسلام	» محمد سنگلجی
۸۷- ادبیات فرانسه	» دکتر سپهبدی
۸۸- از سربن تا یونسکو- دو ماه در پاریس	» » علی‌اکبر سیاسی
۸۹- حقوق تطبیقی	» » حسن افشار

۹- میکروب‌شناسی جلد اول	تالیف دکتر سهراب-دکتر میردامادی
۹- میزراه‌جلد اول	» دکتر حسین گلاژی
۹- » » دوم	» » » »
۹- کالبد شکافی	» » نعمت‌الله کیهانی
۹- ترجمه وشرح تبصره علامه جلد دوم	» زین‌العابدین ذوالمجدین
۹- کالبد شناسی توصیفی (۳) - عضله شناسی	» دکتر امیر اعلم-دکتر حکیم دکتر کیهانی-دکتر نجم آبادی- دکتر نیك نفس
۹- » » (۴) - رگ شناسی	» » » »
۹- بیمای‌ریهاگوش وحلق وبینی جلد	تألیف دکتر جمشید اعلم
۹- هندسهٔ تحلیلی	» دکتر کامکار پارسی
۹- جبر و آنالیز	» » » »
۱۰- تفوق وبرتری اسپانیا	» » بیانی
۱۰- کالبدشناسی توصیفی - استخوان‌شناسی اسب	تألیف دکتر میر بابائی
۱۰- تاریخ عقاید سیاسی	» » محسن عزیزی
۱۰- آزمایش وتصفیه آبها	» » محمد جواد جنیدی
۱۰- هشت مقاله تاریخی وادبی	» نصرالله فلسفی
۱۰- فیه مافیه	» بدیع‌الزمان فروزانفر
۱۰- جغرافیای اقتصادی جلد اول	» دکتر محسن عزیزی
۱۰- الکتریسیته وموارد استعمال آن	» مهندس عبدالله ریاضی
۱۰- مبادلات انرژی درگیاه	» دکتر اسمعیل زاهدی
۱۰- تلخیص‌البیان‌عن‌مجازات‌القران	» سید محمد باقر سبزواری
۱۱۰- دو رساله - وضع الفاظ وقاعده لاضرر	» محمود شهابی
۱۱۱- شیمی آلی جلداول تئوری واصول‌کلی	» دکتر عابدی
۱۱۲- شیمی آلی «ارگانیك» جلداول	» دکتر شیخ
۱۱۳- حکمت‌الهی عام و خاص	» مهدی‌قمشهٔ
۱۱۴- امراض‌حلق‌وبینی وحنجره	» دکتر علیم مروستی
۱۱۵- آنالیز ریاضی	» دکتر منوچهر وصال
۱۱۶- هندسه تحلیلی	» دکتر احمد عقیلی
۱۱۷- شکسته بندی جلد دوم	» دکتر امیر کیا
۱۱۸- باغبانی (۱) باغبانی عمومی	» مهندس‌شیبانی
۱۱۹- اساس‌التوحید	» مهدی آشتیانی
۱۲۰- فیزیك پزشکی	» دکترفرهاد
۱۲۱- اکوستیك «صوت» (۲) مشخصات صوت - لوله - تار	» » اسمعیل‌بیگی
۱۲۲- جراحی فوری اطفال	» » مرعشی

۱۲۳-	**فهرست کتب اهدائی**	آقای مشکوة(۱)
۱۲٤-	**چشم‌پزشکی** جلداول	تالیف علینقی منزوی تهرانی
۱۲۵-	**شیمی‌فیزیك**	» دکتر ضرابی
۱۲٦-	**بیماریهای گیاه**	» » بازرگان
۱۲۷-	**بحث‌درمسائل‌پرورش‌اخلاقی**	» » خبیری
۱۲۸-	**اصول‌عقاید و کرائم‌اخلاق**	» » سپهری
۱۲۹-	**تاریخ کشاورزی**	» زین‌العابدین ذوالمجدین
۱۳۰-	**کالبدشناسی انسانی(۱)** سر و گردن	» دکتر تقی‌بهرامی
۱۳۱-	**امراض‌واگیردام**	» » حکیم و دکتر گنج‌بخش
۱۳۲-	**درس‌اللغة والادب(۲)**	» » رستگار
۱۳۳-	**واژه نامه گرگانی**	» » محمدی
۱۳٤-	**تك‌یاخته‌شناسی**	» » صادق کیا
۱۳۵-	**حقوق اساسی** چاپ پنجم (اصلاح شده)	» » عزیز رفیعی
۱۳٦-	**عضله وزیبائی‌پلاستیك**	» » قاسم زاده
۱۳۷-	**طیف‌جذبی واشعه ایکس**	» » کیهانی
۱۳۸-	**مصنفات افضل‌الدین‌کاشانی**	» » فاضل زندی
۱۳۹-	**روان‌شناسی**	» » مینوی ویحیی مهدوی
۱٤۰-	**ترمودینامیك (۱)**	» دکترعلی‌اکبر سیاسی
۱٤۱-	**بهداشت روستائی**	» مهندس بازرگان
۱٤۲-	**زمین شناسی**	» دکترزوین
۱٤۳-	**مکانیك عمومی**	» دکتر یدالله سحابی
۱٤٤-	**فیزیولوژی** جلداول	» » مجتبی ریاضی
۱٤۵-	**کالبدشناسی وفیزیولوژی**	» » دکتر کاتوزیان
۱٤٦-	**تاریخ تمدن ساسانی** جلداول	» دکتر نصرالله نیك‌نفس
۱٤۷-	**کالبدشناسی توصیفی(۵)** قسمت‌اول	» » سعید نفیسی
	سلسله اعصاب محیطی	» دکترامیراعلم-دکترحکیم
۱٤۸-	**کالبدشناسی توصیفی(۵)** قسمت دوم	دکترکیهانی-دکترنجم‌آبادی-دکترنیا
	اعصاب مرکزی	« « « «
۱٤۹-	**کالبدشناسی توصیفی (٦)** اعضای‌حواس پنجگانه	« « «
۱۵۰-	**هندسه‌عالی** (گروه و هندسه)	تألیف دکتر اسدالله آل‌بویه
۱۵۱-	**اندام‌شناسی‌گیاهان**	دکتر پارسا
۱۵۲-	**چشم پزشکی (۲)**	« « ضرابی
۱۵۳-	**بهداشت شهری**	« « اعتمادیان
۱۵٤-	**انشاء انگلیسی**	« پازارگادی
۱۵۵-	**شیمی آلی** (ارگانیك) **(۲)**	« دکترشیخ
۱۵٦-	**آسیب شناسی** (گانگلیون استلعر)	« « آرمین